به کوشش: ایرج افشار

از رجال سیاسی و بزرگان محلی به سید حسن تقی زاده



نامه های مشروطیت و مهاجرت

(سالهای ۱۳۲۵ قمری به بعد)

سلسله انتشارات

نشر قطره ـ ۶۷۴

تاریخ و جغرافیا ـ ۲۷

نشر قطره

[illegible]

گنجینهٔ منابع دورهٔ قاجار

۳

[illegible]

افشار، ایرج، ۱۳۰۴ -
نامه‌های مشروطیت و مهاجرت (از رجال سیاسی و بزرگان محلی به سیدحسن تقی‌زاده) (سال‌های ۱۳۲۵ قمری به بعد) / به کوشش ایرج افشار. - تهران: نشرقطره، ۱۳۸۵.
چهارده، ۶۱۱ ص.: نمونه. - (سلسله انتشارات نشرقطره، ۶۷۴. تاریخ و جغرافیا، ۲۷)
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. - اسناد و مدارک. ۲. نامه‌های نگاری. ۳. نامه‌های فارسی - قرن ۱۳ ق. الف. عنوان.
۲ ن ۷ الف / ۱۴۰۵ DSR   ۹۵۵ / ۰۷۵۰۷۲۷
کتابخانهٔ ملی ایران   ۷۷۲۱ - ۸۵ م

شابک: ۵ - ۵۶۵ - ۳۴۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ISBN: 978-964-341-565-5

نامه‌های
مشروطیت و مهاجرت

(از رجال سیاسی و بزرگان محلی به سید حسن تقی‌زاده)

(سالهای ۱۳۲۵ قمری به بعد)

به‌کوشش

ایرج افشار

تهران ۱۳۸۵

نشرقطره

نامه‌های مشروطیت و مهاجرت

به کوشش: ایرج افشار

چاپ اول: ۱۳۸۶

لیتوگرافی: طاووس‌رایانه

چاپ: نیکا

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

بها: ۶۵۰۰ تومان

آدرس: خیابان فاطمی، خیابان ششم، پلاک ۹ ـ دورنگار: ۸۸۹۶۸۹۹۶

تلفن: ۸۸۹۵۶۵۳۷ و ۸۸۹۵۲۸۳۵ و ۳-۸۸۹۷۳۳۵۱

صندوق پستی ۳۸۳ ـ ۱۳۱۴۵

Printed in The Islamic Republic of Iran

به یادگار یکصدمین سال

صدور فرمان مشروطیت، تشکیل مجلس شورای ملی

و تصویب قانون اساسی

مطابق با سال ۱۳۸۵ شمسی

این کتاب به چاپ رسید

فهرست مطالب

اهداء به دو دوست تاریخ‌نگار ایران

برت فراگنر (اطریشی) B. Fragner

برای شصت و پنج سالگی او

که نتوانستم افتخار داشتن نوشته‌ای در جشن‌نامهٔ رسمی او داشته باشم

جان گرنی (انگلیسی) J. Gurney

برای همکاریهای دلسوزانهٔ او در گردآوری مدارکی که خواسته‌ام

گزارش

مجموعهٔ ۱۹۰ نامه و لایحه و اعلامیه که درین صفحات به چاپ رسیده است از اوراقِ بازمانده از سید حسن تقی‌زاده است که از بخت خوب یا بد تاریخ ایران اصل آنها در اختیار من درآمد. البته تعدادی از آنها برگرفته از فتوکپی‌هایی است که مرحومان مهندس ناصح ناطق و دکتر عباس زریاب دراختیارم گذاردند و درین دفتر هرکجا از آنها آمده باشد با ذکر «فتوکپی» به چاپ رسیده است، بیشتر ازین‌رو که گاه‌گاه کلماتی یا عباراتی از فتوکپی‌ها ناخوانا بوده است.

همسر تقی‌زاده شادروان بانو عطیّه تقی‌زاده تعدادی از نامه‌های مربوط به دوران مشروطه و مهاجرت را به دکتر عباس زریاب داده بود که ایشان به چاپ برسانند. اما این کار سرانجام نگرفت. امیدست فرزندان دلبند مرحوم دکتر زریاب (حسین و امین) آمادگی بیابند که نامه‌های بازمانده نزد پدرشان را به چاپ برسانند و حتی‌المقدور این سلسله تکمیل‌تر شود.

مرحوم مهندس ناطق فتوکپی‌هایی که داشت آنهاست که از دکتر زریاب دریافت کرده بود و خود اصل نامه‌ها را نداشت. زریاب از چند نامه هم فتوکپی به من مرحمت کرد که بعضی را در مجلهٔ آینده چاپ کردم.

*

به هر تقدیر این اسناد برای تاریخ دوران مشروطیت و روزگاری که مهاجرت پیش آمد اهمیت دارند. مخصوصاً در نامه‌هایی که دوستان تقی‌زاده از آذربایجان فرستاده‌اند نکته‌هایی مندرج است که در منابع چاپی معمولاً ذکری از آنها نیست.

گزارش‌مانندهای محمدعلی تربیت و برادرش رضا، همچنین آنچه جواد ــ برادر تقی‌زاده به هنگام تبعید تقی‌زاده به او می‌نوشته‌اند و سپس نامه‌های حسین

پرویز (مربوط به مجلس دوم) که این‌بار تقی‌زاده به مناسبت پیش‌آمد قتل سید عبدالله بهبهانی ناگزیر به خروج از ایران شد و نیز نامه‌هایی که یاران حزبی او مانند سلیمان میرزا اسکندری، احمد استوار، عبدالرحیم خلخالی و دیگران نوشته‌اند همه حاوی مطالبی تازه و ریزه‌کاریهایی است که پس از یکصد سال در دسترس پژوهندگان قرار می‌گیرد.

باز تأکید کنم که نامه‌های بعضی دوستان تبریزی تقی‌زاده مانند محمدعلی بادامچی و اسمعیل امیرخیزی محتوی بر مطالبی است که در نامه‌های افراد دیگر نیست. بادامچی از دوستان صدیق تقی‌زاده بود و صمیمیت او چندان ادامه یافته بود که تا اواخر دوران رضاشاه میان او و تقی‌زاده باب مکاتبه مفتوح بوده است. اما مضمون نامه‌های او در اواخر عمر عبارت است از حسب حال و بیان درد و مرض جسمانی. دیگر شور آرمان‌خواهی در او فروخفته و زمانه به صورتی درآمده بود که جای سخنی برای کسی نمانده بود.

بخش مهمی از نامه‌ها مربوط می‌شود به فعالیت‌های گستردهٔ حزب یا فرقهٔ دموکرات که تقی‌زاده از مؤسسان اصلی و شاید بتوان گفت که متفکر تأسیس آن بود و بی‌تردید فعالیت حزبی آنان تأثیرات مملکتی داشت، درموقع انتخاب نائب‌السلطنه، درموقع اولتیماتوم روس و وقایع دیگر.

چون حزب دموکرات نخستین تشکّل سیاسی اساسی در ایران بود، این اسناد می‌تواند گویای خوبی از مشکلات حزب‌مداری در ایران و نمونه‌ای باشد از تمایلات شخصی و آراء خصوصی که چه زیانهایی را به بار می‌آورده است. دیگر آنکه خوب مشخص است که نبض حزب ــ اگرچه تقی‌زاده از ایران دور افتاده بود ــ مدّتی در دست او بوده است، حتی سلیمان میرزا هم ناچار از آن بود که تقی‌زاده را در جریان کارها قرار بدهد.

دربارهٔ حزب دموکرات چند نامه به فرانسه نوشتهٔ ورام پیلوسیان و تیگران ترهاکوپیان (هردو ارمنی تحصیل‌کرده و روشنفکر) وجود دارد که آنها را در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ کرده‌ام و در تحقیقات دیگران مورد استفاده قرار گرفته است.

در میان مجموعهٔ کنونی نامه‌هایی دیده می‌شود که جنبهٔ تظلم و شکایت دارد و از اهم آنها نامه‌ای است از میرزا طاهر تنکابنی و فردی که سجع مهرش

«عماد الحسینی» است. نامه به خط میرزا طاهر است و به همان خط بر پاکتش این عبارت نوشته شده است: «خدمت ذیشرافت جناب مستطاب سلیل الاطیاب حامی الملة و ماحی البدعة، حافظ حقوق البشر والعقل العادی عشر آقای تقی‌زاده دامت برکاته». نامه به مهر آن دو نفر است ولی بر پاکت فقط مهر «محمد طاهر» زده شده.

نامه‌هایی که مربوط به دورهٔ مهاجرت است، باز حکایت از اشراف کامل تقی‌زاده نسبت به اموری دارد که کمیتهٔ ملیون ایرانی با کمک مالی و سیاسی آلمانها در برلن تشکیل شده بود و افراد متسب بدان مجبور بوده‌اند که گزارش مأموریتها و فعالیتهای خود را به تقی‌زاده بنویسند. نامه‌های ابراهیم پورداود، محمدعلی جمال‌زاده، عزت‌الله هدایت، اسمعیل امیرخیزی از آن مقوله است.

ضمناً باید گفت که نامه‌های زیادی مفقود شده یا به دست همسر تقی‌زاده در زبانهٔ آتش سوخته است. چون بیچاره نگران بود و نمی‌دانست چه کند. چنان کرد که شد. این اطلاع ناشی از آن است که چون نویسندگان نامه‌ها به دستور تقی‌زاده به نامهٔ خود شماره می‌داده‌اند افتادگی میان نامه‌ها به‌خوبی مشخص می‌شود و آنچه نیست باید از آنها باشد که سوخته شده است. تقی‌زاده ظاهراً نامه‌ای را دور نمی‌انداخته است.

*

نامه‌ها را به ترتیب تاریخ نگارش درین مجموعه آورده‌ام اما در دو بخش: بخش اول مربوط به دوران مشروطیت و بخش دوم مربوط به روزگار مهاجرت. در هرکدام ازین دو بخش نامه‌ها به‌نظم تاریخی آمده است مگر این که نامه فاقد تاریخ بوده است. درین صورت به قرائن تاریخی آنها را ذیل آن سال ولی در دنبال نامه‌های تاریخدار آورده‌ام. تواریخی را که بر اساس مضامین و مندرجات نامه‌ها برای نامه‌های بی‌تاریخ معین کرده‌ام داخل [ ] قرار داده‌ام.

ضمناً گفته شود که قسمتی از نامه‌های ارسالی به تقی‌زاده مربوط به مشروطیت در کتاب «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» (تهران ۱۳۵۹) و بعضی از نامه‌های مربوط به دوران مهاجرت در کتاب «نامه‌های تهران»، (تهران، ۱۳۷۹) به چاپ رسیده‌اند و جستجوگران علاقه‌مند بدانها مراجعه خواهند فرمود. بدین منظور، ذکر نامه‌هایی را که ضرورت دارد پژوهشگران این دو دوره بدانها بنگرند

جزو فهرست کتاب کنونی گنجانیده‌ام تا کار مراجعه آسانتر باشد.

چون رعایت رسم‌الخطهای متعدد و گاه آشفته و نامنضبط مناسب نبود، ناچار به رویّهٔ همسان‌سازی و متعارف کنونی رفتار و غلطهای املایی مرسوم آن روزگار حتی‌المقدور اصلاح شده است.

پیش ازین از میان اوراق بازماندهٔ تقی‌زاده آنچه به مباحث روزگار مشروطیت مربوط بود یا جنبهٔ مکاتبه‌ای داشت در این دفاتر به چاپ رسیده است:

۱ـ نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده ۱۹۱۲ ـ ۱۹۳۹ (۱۳۵۳). چاپ تازه‌ای از آن با نام «نامه‌های پاریس» توسط انتشارات قطره نشر شده است (۱۳۸۴).

۲ـ نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده، با همکاری دکتر عباس زریاب خوئی (۱۳۵۴).

۳ـ اوراق تازه‌یاب مشروطیت مربوط به سالهای ۱۳۲۵ ـ ۱۳۳۰ ق. (۱۳۵۹).

۴ـ زندگی طوفانی (خاطرات سید حسن تقی‌زاده) همراه اسناد و نامه‌ها (۱۳۷۲).

۵ـ نامه‌های لندن، از دوران سفارت تقی‌زاده در انگلستان (۱۳۷۵).

۶ـ نامه‌های تهران، شامل ۱۵۴ نامه از رجال به سید حسن تقی‌زاده (۱۳۷۹).

برای آن که خوانندگان هنگام مراجعه بدین اسناد سنوات وقایع را دم دست داشته باشند سالشماری به صورت پیوست در پایان کتاب آورده‌ام.

*

از انتشارات قطره و مدیر فرهنگ‌نگر آن و نیز دوست خود علی دهباشی که معرّف کتاب به ایشان بود سپاسگزارم و برای نامه‌نویسان این مجموعه خواستار رحمت.

تهران، ۲۲ آبان ۱۳۸۴ ایرج افشار

متن نامه‌ها

[illegible]

بخش اول

نامه‌های دوران مشروطیت

نامه‌های سالهای ۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۵ قمری

علی‌داده تبریزی، حسن[1]

۱

به تاریخ ۶ شوال ۱۳۲۴

به شرفیاب حضور جناب سلالة[2] السادات ولی‌النعمی آقای آقا سیدحسن تقی‌زاده مشرف شود

تصدق وجودت شوم امیدواریم که مزاج مبارکت را ملالی متصور نیست. در ثانی سرافرازنامچه از رشت و دیگری از طهران زیارت گردید.[3] بسیار تشکر از سرکار داریم. با همهٔ [اشتغال] چنان بزرگواری [و] مرحمت در حق این‌جانب فرموده‌اید. البته بزرگواری چنان باید.

دربارهٔ مجلس رشت اشاره رفته بود بنده در آن‌جا مثل ...[4] گفتم، خداوند باری با وجود سرکار اهالی آذربایجان را مفتخر فرموده‌اند. امیدواریم که از این زیاده مباهات خواهم نمود.

دیگر از احوالات آن‌جا خواسته باشید الحمدلله سلامتی برقرار است. مکتب بسیار منظم است. از هر بابت مایهٔ افتخار ملت خواهد شد در انظار خودی و بیگانه. جناب کمال بسیار مواظب[5] است. خیلی سعی دارند و سرکار قونسول هم کمال مواظبت[6] را دارند و اجزا هم در کار خودشان سعی بلیغ دارند.

---

۱. اصل نامه نزد من است.
۲. اصل: صلالة
۳. مراد نامه‌های تقی‌زاده به اوست.
۴. ناخوانا، مانند: گل‌سرا
۵. موازب
۶. موازبت

و از احوالات مجاهدین خواسته باشید کارهایشان پیشرفت دارد. کم‌کم استقامت پیدا خواهندکرد و جناب قونسول هم حمایت می‌نمایند. شاید که ترقی نموده باشند اگر در میانهٔ خودشان کدر نباشد. و کاغذ مشهدی محمدتقی را رسانیدم. مشهدی اسماعیل و نورچشمی محمدباقر عرض سلام مخصوص دارند و سایر آقایان همه وقت عرض سلام دارند.

و احوالات جدید که قابل خدمت بوده باشد درنظر ندارد بجز این‌که دیروز قالدشچاپوف را در تفلیس ازطرف قمدت قره‌باغ که عبارت از مسلمانان شده باشد کشته‌اند. همان سرکردهٔ سپاه روس بود که در قوتاس ارمنی مسلمان طرف ارامنه راگرفته مسلمان را بر ارامنه مغلوب[1] کرده خانه‌های مسلمین را با توپ سرنگون نموده بودند به جزایش رسانیدند.

و این شب از رشت یک نفر مهمان وارد شده است که در رشت و طهران سیاحت نموده‌اند. آدم باخبر است. از گفتهٔ مشارالیه یعنی حاصل می‌شود می‌گوید در طهران چیزی پسند نکردم مگر این‌که موزکانش راکه عجب تصنیفها می‌سرایند. مثل شیخ حسن ممقانی آمده بود. برای مشارالیه زنها تصنیف درست نموده‌اند. در میانهٔ موزکان می‌نوازند. هر روز جور دیگر می‌بافند. خیلی ماهرند در آن‌جور چیزها. تمام ارکان دولت مسخره‌گو، پول دوست بارک‌بازند.[2] پناه به خدا. خدا به داد شما برسد.

و یک عدد ذورنال[3] ملانصرالدین نمرهٔ ۳۱ که قابل نظر بوده با پست روانهٔ خدمت نمودم. سرش را به اسم آقا مر[4] ابراهیم نوشته‌ام. مشارالیه به خدمت برساند.

از سرکار متوقع هستم که مرحمت فرموده احوالات جدید که مایهٔ افتخار است مضایقه[5] نفرمائید و به خدمت سرکار مرزا علی‌محمدخان عرض بندگی دارم که ازجملهٔ فراموش‌شدگان نخواهم شد. همه‌وقت طالب سلامتی سرکاران بوده و می‌باشم و عرض سلام شما را به آقاکمال رسانیدم. بسیار تشکر نموده فرمودند که هرگاه از عقب مسافر کاغذ نوشتن رسم می‌شد بنده بسیار شاکر بودم که عریضه‌نگار خدمتش می‌شدم. از بنده عرض سلام فراوان بنویسید و آقامرزا ابوالحسن معلم مدرسه هم عرض سلام مخصوص دارند.

---

۱. مقلوب
۲. کذا
۳. کذا = ژورنال
۴. همه موارد میر را «مر» می‌نویسد
۵. اصل: مزایقه

و آقامرزا جعفر هم دوباره سه‌باره سپرده‌اند که اخلاص مشارالیه را به شماها نوشته باشم. در تقریری بسیار ترقی نموده‌اند. هرگاه بگذارند از صبح تا غروب[۱] یک نفس می‌گوید، هیچ خسته نخواهد شد. دو روز قبل بر این در مدرسه نطقی[۲] بلیغ ادا نمودند که بسیار قابل اعتنا بوده. درضمن قونسول نطقی دیگر نمودند که به مرزا جعفر شکست دادند. کم‌کم گوشها فرا می‌شود. بعد از این بهتر از این خواهد شد.

و پیش از نوشتن شما به رشت آدم فرستاده‌اند برای دفع موزریهای آن‌جا. هنوز کاری پیشرفت نکرده است و از تبریز هنوز احوالات نرسیده تازه. ولی دو هفته قبل می‌گفتند که از منتخبین سه نفر منتخب شده: یکی سرکار است و دومی طالب‌اوف، سیّمی حاجی محمد باقرآقا تاجرباشی. بعدها درست معلوم نیست. ماها که شما را داریم به ما کفایت است. انشاءالله مقضی[۳] المرام خواهید شد. استدعای عاجزانه این است که فراموش نفرمایند. باقی سلامتی شما را طالب هستم.

مخلص جانی اقل‌الحاج حسن علی‌داده تبریزی

و عکس بچه‌ها و مدرسه در یوم عید فطر برداشته شده است. انشاءالله بعد از درآمدن به خدمت خواهم فرستاد. زیاده جسارت گردید عفو فرمائید.

آصف‌الممالک[۴]

۲

[۱۳۲۴]

قربانت شوم امید که مزاج مبارک حضرت عالی در کمال اعتدال است. اگر از حال این بنده استفسار فرمائید مدت یک ماه است که از ارومی به سمت وکلای آن‌جا به تبریز آمده و منتظر ختم عمل انتخاب دورهٔ ثانی مرکزی بودیم. آن هم در این دو سه روزه به انجام می‌رسد.

از وکلای اطراف هیچ‌یک را اکثریت تام و اکثریت نسبی نیامده و بنده هم از اول استعفا داده بودم لهذا باز خیال دارم که به ارومی برگردم. هنوز در تبریز هستم.

---

۱. اصل: قروب
۲. اصل: نتقی
۳. مقزی
۴. اصل کارت پستال نزد من است.

اگر جواب عریضه را مرقوم بفرمائید رأساً به تبریز بنویسید و نسبت به بنده هر فرمایشی داشته باشید اعلام و مفتخرم فرمائید. اگر کتباً هم ممکن نباشد دو کلمه تلگرافاً سلامتی وجود مبارک را اطلاع بدهید.

بعد از سه روز وکلای طهران از تبریز حرکت خواهند فرمود. البته چگونگی را جناب میرزا محمدعلی‌خان تربیت عرض خواهد نمود.

آصف

حضور مبارک بندگان جناب آقا دام اجلاله عرض بندگی را داشته و همواره منتظر خدمات لایقه بوده و هستم.

صراف‌زادهٔ تبریزی

سلیم (شیخ)[1]

۳ ....

[۱۶ صفر ۱۳۲۵] تبریز

خدمت ذی شرافت جنابان مستطابان آقای تقی‌زاده و آقای حاجی میرزا ابراهیم‌آقا

عرض می‌شود   انشاءالله مزاج مبارک جنابان مستطابان خالی از کدر و ملالت می‌باشد. چون دو هفته قبل خدمت جناب مستطاب حاجی میرزا ابراهیم عرضه‌داشت کردیم به جواب نایل نگشته‌ام خواستم به هردو آن جنابان مصدّع گشته اجمالی از حال تبریز شرح نمایم و آن این است: لله الحمد از اول ماه محرم الی الآن که **شانزدهم صفر** است از برکت اقدامات آن جنابان و جدّ و جهد این دعاگویان امنیت به‌قاعده در شهر تبریز حاصل است و مقصود حضرات مستبدّین خصوصاً حضرت والا فرمانفرما از ایجاد نفاق بین محلات تبریز و تأسیس اساس سنگربندی که با هزاران زحمات و مقدمات ترتیب داده بودند حاصل نشده.

و مسئلهٔ ساوجبلاغ که باز اسباب امید برای مستبدّین و اسباب دخل فرمانفرما بود فیصل یافته. لابدّ لاعلاج امیدشان از هرجا قطع شده. دل شاد داشته بودند به اغتشاش

---

۱. فتوکپی آن از مهندس ناطق گرفته شد.

اردبیل و مشکین و قرجه‌داغ و اقدامات اشرار شاهسون. ولکن صدهزار حیف آن امید را باز مبدل به یأس فرمودید که وزیر اکرم را مأمور امنیت آن صفحات نمودید. پس بیچاره فرمانفرما چه کند و به چه عنوان اساس مشروطیت را برهم زند و از کجا دخل برد و امنیت که حاصل شد اساس مشروطیت مستحکم می‌شود.

باری چه گویم، اوقات حضرت والا تلخ گشته. لهذا به نمایندگان خود که جناب بصیرالسلطنه و جناب معتمد همایون لوانی که با هزاران زحمت و خونابه اعیان را جمع کرده و برای ایشان وکالت گرفته بود تلگرافاً اطلاع داده که علاجی بنمائید وزیر اکرم به اردبیل نیاید. اگر بیاید اولاً مشروطه‌طلب است مشروطه را قوّت می‌دهد، و ثانیاً پرده از روی کارهای من برداشته می‌شود. با لباس مشروطیت داخل آذربایجان گردیدم و کلیهٔ آذربایجان را مختل کرده و کسی هم نفهمید و هرکس هم فهمید مثل شیخ سلیم لباس بلواطلبی را به ایشان پوشانیده قادر نشدند حرف بزنند، و ثالثاً من می‌خواستم این اردوی ساوجبلاغ را بردارم به اردبیل بروم. هم از دولت به این بهانه پول بگیرم و هم در اردبیل مداخل بکنم و ایلات را کیسه‌مالی بنمایم.

باری هزاران منفعت برای مشروطه و هزاران مفسده برای استبداد و فرمانفرما هست. اگر وزیر اکرم بیاید همین که نمایندگان فرمانفرما یعنی جناب بصیرالسلطنه و معتمد همایون به اسم انجمن ایالتی وکلای محترم آذربایجان را با وزراء حاضر تلگرافخانه نموده آن سؤالها و جوابها را نمودند که بالاخره وکالةً از فرمانفرما استعفا هم دادند.

ولکن هزار حیف که وکلای محترم آذربایجان جواب سخت دادند. اوقات اینها تلخ گشته نتوانستند اجرای خیالات فرمانفرما نمایند و حال آن‌که این بیچاره‌ها خیالی جز اجرای مقاصد فرمانفرما ندارند.

باری مقصود این است که ملتفت باشید که وضع انجمن ایالتی چه‌طور است. چند نفر هستند که خودشان را به زور فرمانفرما داخل انجمن نموده کارها می‌کنند که اگر شماها دقت فرمائید ملتفت خواهید شد که چه کارها می‌کنند. مخصوصاً شش ماه است انجمن بلدیّه برطبق نظامنامه منتخب گشته این آقایان که اسم خود را وکلای ملت گذاشتند نمی‌گذارند تشکیل شود، محض برای این‌که چرا برای انجمن بلدیه از مستبدین اعضاء انتخاب ننمودند و حال آن‌که کلیهٔ اهل شهر چه مستبد چه مشروطه‌خواه کسی مانع از تشکیل نیست.

علاوه به موجب قانون باید اعضاء انجمن ایالتی دوانزده نفر باشد. این آقایان قناعت کرده به شش نفر و اعضاء دیگر را مثل حاجی مهدی کوزه‌کنانی و غیره را نمی‌گذارند داخل انجمن بشود، محض جهت این‌که مشروطه‌طلب هستند و باید اعضاء انجمن ایالتی مستبد باشند. یا مطیع رأی مستبد باشند.

و مخصوصاً بیچاره حاجی مهدی را جناب بصیرالسلطنه لورور روی ایشان کشید از انجمن خارج نموده و ماها هم حرف نمی‌زنیم به خیال این‌که عاقبت کار به کجا منجر خواهد گشت، معلوم شود. مقصود این‌که فی‌الجمله ملتفت باشید هنوز انجمن ما تامّ‌الاعضا نیست و رسمیت پیدا نکرده.

یک روز میرهاشم را منشأ تمام فسادها قرار می‌دهند روز دیگر دامنش مبرّا به درجهٔ عصمت می‌رسانند و حالا که امنیت حاصل گشته درصدد این هستند که اسباب فراهم بیاورند که رؤساء مشروطه‌طلبان و مجاهدین را تلف نمایند.

خبر تازه و اعجب این است که علمای دانشمند جماعت تبریز کم‌کم درصدد این هستند که برای محمدعلی شاه درجهٔ عصمت ثابت نمایند و ظلمهای آن را پوشیده فسق و فجور او را پرده‌پوشی نمایند. ولکن افسوس که این علمای اعلام رئیس و سرپرست ندارند که دور سرش جمع شوند. اگر همت فرمائید آقای حاجی میرزا حسن مجتهد را بفرستید خوب دورش جمع شده خروج خواهند نمود.

جسارت است. حاجی میرزا ابراهیم‌آقا عفو فرمائید. از جناب مستطاب آقای تقی‌زاده عذر می‌خواهم و این عریضهٔ بنده را به هرکس از وکلای محترم مصلحت دانید نشان بدهید.

من‌الاحقر سلیم

این عرایض بنده همه چرند و پرند است، مطالعه فرمائید و دیگر چند دفعه است که می‌خواهم عازم طهران شوم مانع و عائق پیدا می‌شود. مخصوصاً مستدعی هستم که مرقوم فرمائید که آمدن بنده به عنوان وکالت صلاح است یا نه. زیاده زحمت است.

جعفرزاده، محمد ابراهیم[۱]

۴

فی ۲۲ صفر ۱۳۲۵

خدمت جناب مستطاب آقای آقا سید حسن تقی‌زاده مد ظله

عرض می‌شود وقتی است که نه التفات‌نامچه صادر و مدّتی است که عریضه به حضور عالی نوشته‌ام!!

باری در طهران شعبهٔ کتبخانهٔ تربیت را تبریک می‌کنم و بنده هم جنابعالی را وکیل نمودم.

دیگر از احوالات اسلانبول به خدمت عرض کنم. در چند روزی ارفع‌الدوله حاجی رضاقلی را که غزته[۲]ها به مشارالیه می‌آید احضار حضور کرده گفته که روزنامه‌ها را به کسی نخواهی داد. یکسره به پس بفرست. اهالی مطلع شده به سفارت رفته‌اند این چه رسم است. پرنس هم گفته که از دروغ و فلان هرچه به دهانشان می‌آید می‌نویسند. این که نمی‌شود.

این‌جا میرزاآقا اصفهانی که البته می‌شناسید نوشته‌ای با امضای چند نفر به سفارت فرستاده که روزنامه‌ها را اذن می‌دهی و الّا به طهران تلگراف خواهیم کرد. آن هم گفته قسمت شود. باری شب و روز این فاسق و خاین در طپیدن ملت غافل نیست و ناموس ما ایرانیان را به باد داده. خدا این را محو و نابود کند.

سابق چندتا روزنامهٔ ملانصرالدین به بابعالی برده بود که این را قدغن کنید نیاید. من از سفارت شنیده به میرزا حسین نخجوانی گفتم. آن به ادارهٔ روزنامه نوشته بود. البته خوانده‌اید.

خلاصه استدعا از جنابعالی آن است که یک قارت[۳] توی[۴] پاکت خدمت عالی تقدیم نمودم قبول می‌فرمائید.

و دیگر در طهران هرچه روزنامه طبع می‌شود یک عدد از هر جنس به بنده مرحمت بفرمائید و علاوه ناله‌های دلم در ورقهٔ علیحده ارسال شده. دیگر مختارید.

محمدابراهیم جعفرزاده

و یک قارت هم علاوه نهادم آن را هم به دیگری بدهید و آن دستخطی که در ظهر

---

۱. اصل نزد من است.
۲. = گازت، روزنامه
۳. (= کارت)
۴. اصل: طوی

قارت نوشته‌ام این‌جا اذن ندادند که چاپی نوشته شود. استدعا دارم که جوابی نوشته خورسند و مفتخرم فرمائید.

کوزه‌کنانی، مهدی[۱]

۵ ....

[۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵][۲]

خدمت آقایان وکلای عظام عرض تظلمانه می‌دارم مدت نُه ماه است که گرفتار این درد بی‌درمان شده‌ایم. [علی‌ا]لخصوص[۳] از ۲۸ ماه ع ۱ که ما را به تلگرافخانه حاضر نمودید درخصوص برگشتن جناب حاجی میرزا حسن‌آقای مجتهد حرف زدید. درحالتی که اهالی حاضر بودند این فتنهٔ عظیم به شهر افتاده بناکردند که ما قانون اساسی می‌خواهیم. ملاحظه نفرمودند شخصی را با آن حالت از شهر بیرون کرده باشند چه‌طور می‌شود که به این زودی برگردد. حال که این مطلب شده اهالی [را] باید ساکت کرد یا نه. اقلاً لازم است که یک دو فصل از نظامنامهٔ اساسی را تلگرافاً به اهالی اظهار نمود که تا ساکت باشند.

اینها که شورش برپا می‌کنند از خواص که نیستند که اصل مطلب را ملاحظه نمایند. مشهور است می‌گویند کسی که به سفر می‌رود چنان خیال می‌کند که خانه‌اش دولتمند شده است. همان کسانی هستند که صد مرتبه ملاحظه فرموده‌اید. اینها را می‌توان با مختصر حرفی ساکت کرد. آن ساکت کردن از دست ماها رفته. حالا چشم در طهران و به [و]کلاست.

در زمانی که رژی دخانه[۴] درست کرده بودند در ۲۸ ماه محرم‌الحرام درکاروانسرای حاجی سید حسین مرحوم که مکان درست کرده بودند می‌خواستند همان روز اجرا بکنند. امیر نظام مرحوم ملاحظه کرد که شورش خواهد شد لابداً یک تلگراف ساخته درست کرد به مردم خواندند مجتهد مرحوم به بنده فرمود که باید ایم‌روز[۵] این تلگراف

---

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۷۲ ـ ۴۷۴ چاپ شده است.
۲. اغلاط رسم‌الخطی معمولی اصلاح شد.
۳. یک کلمه ناخوانا
۴. کذا (= دخانیه)
۵. کذا: امروز

را چاپ بکنی. ساختگی آن تلگراف را دانسته چاپ کردیم. چهارصد نسخه به اطراف پراکنده شده ولایت ساکت شد. در چنین مواقعی لازم است که اهالی را به دسیسه ساکت نمود. این‌جا می‌توان درست کرد نه در حکم. هم روزی لازم بود که به اطلاعی دارالشورا درست کرد. در همه دنیا این‌طور کارها دارد اهالی [را] ساکت می‌کند. باری گذشته است.

اگر از اوضاع این بیست [و] دو روز شرح دهم مثنوی بلکه پدر مثنوی نمی‌تواند از هزار یکی را بنویسد [که] چه اوضاع درست شده. اگر در سایرین ولایت همچون چیزی می‌شد یقیناً ده هزار نفوس تلف می‌شد. ماها می‌دانم که با این زودی‌ها قانون اساسی درست نخواهد شد. اقلاً اگر رایی جمع شود ده ماه خواهد کشید. شوخی نیست کار بزرگ است باید از روی بصیرت ملاحظه فرمایند. عیب کار این‌جاست.

در سایرین ممالک این طور خبری‌ها را در منافع و زیان عمومی ملاحظه می‌کنند. ما ایرانیان منافع شخصی را ملاحظه می‌کنیم. مثلاً درخصوص موقوف شدن تیول که در گفتگو هستند چند نفر از آقایان وکلای دارالشورا که تیول دارند نمی‌خواهند این عمل موقوف شود به جهت این که به منافع من برخواهد خورد. این نوع آدمها را وکیل تعیین کرده‌اند. وکیل ملّت باید چنان آدم باشد [که] ابداً در منافع خود سخن نگوید، بلکه در زیان شخص خود باشد تا سایرین بهره برده باشند. خداوند از شرّ نفس نگهدارد.

هرچندی که دیروز بارفت تمام بازارها و کاروانسراها و صرافها را واز کردیم ولاکن هیچ اعتباری ندارد. دعوای قانون اساسی خاستن[1] از یاد اهالی رفته. حال دعوای نان است. در این بیست روز که اطراف و جوانب شورش شده گندم کم از اطراف آمده، آنچه گندم ثلث است تمام شده. از غله‌ای که خرید شده باید برسد نان کرده به مردم بدهند. آن گندم که در خانهٔ جناب نظام‌الدوله صورت شده بود که به‌قدر ده هزار خروار بود در دادن آن مضایقه ندارند. یعنی از خوف کسی نمی‌تواند ندهد. لاکن این غله در بیرون است. باید در پشت شتر و الاغ وارد شود. بس که اطراف ناامن است نمی‌توانند وارد نمایند.

هشتاد خبازخانه است به هریکی شصت من گندم می‌دهند. این کفایت نمی‌کند. لابد مانده. به هر دکان سی من علاوه کرده‌اند. آن را خبازها از جائی تدارک می‌کنند. روزی صد تومان زیان می‌دهند. آن هم کفایت نمی‌کند. حالا گرفتاری ماها در خصوص

---

۱. کذا

نان است. این‌قدر آقایان بدانند که تا در آتیه تدارک گندم سالانهٔ شهر را درست کرده نشود دیگر ماندن در این شهر حرام است. اول قانون اساسی ولایت سیر شدن شکمهاست. باید اهالی را از کیفیت نان آسوده نمود بعد در فکر قانون اساسی باشیم.

خدا شاهد است که بنده داخل این کار نشده‌ام مگر به جهت این مطلب. راضی هستم مال [و] جانم در سر این کار برود بلکه اهالی نان در منبر خبازخانه دیده سیر باشند. این هنم بستهٔ همت جنابان شماست که در خصوص غلهٔ دیوان آذربایجان فکری فرموده باشند. اولاً باید بارکرده راکه سه هزار و نه خروار است عیناً بدهند، نه سه تومان که لغت‌نامه کرده‌اند که پول را از سه تومان زیاده ندهد.

جناب حاجی قاسم‌آقا اردبیل غلهٔ ...[1] را در بیست و پنج تومان فروخته سه تومان را به دیوان می‌دهد. اول باید این بارکرده درست شود بعد از آن یاکلیهٔ غلهٔ دیوان را تسعیر نمود یا این‌که بقدر سی هزار خروار که در نزدیکی‌ها که ممکن است قبول کرد. باید ماکو، خوی، اورمی، اردبیل و ساوج بلاغ به عهدهٔ خود دیوان باشد.

ایم‌سال[2] که ثلث غلّهٔ دست شما بود که هفده هزار خروار بود، از آن غله تا حال با زور چوماق هشت هزار خروار درست و جمع گشته باقی در محل مانده است. اردبیل پرداخت‌کرده پول داده همه‌جا مانده. ماکو، خوی، اورمی و سایرین ابداً زیر بار نرفته‌اند. در این خصوص آقایان فکری بفرمائید. ماها چند نفر حاضریم که اقلاً صد هزار تومان جمع کرده این کار را قبول بکنیم. امیدواریم که بتوانیم از عهدهٔ این کار آمده باشیم. البته لازم است که این کار را از پیش برده اهالی [را] از خودمان راضی کرده فردا که قانون اساسی که برای اهالی صعب خواهد شد حرف نزده باشند. این عریضه را برای همین مطلب عرض می‌کنم که تا نان مملکتی فراوان[3] نشود هیچ چیزش درست نخواهد شد.

در خصوص آقای نظام‌الملک چه عرض کنم. این شخص خیلی آدم قابل است و الظاهر عمل خلافی ندارد، ولاکن نمی‌تواند از عهدهٔ حکومت آمده باشد. به‌قدر سر موی نتوانسته است در حکومت مداخله نماید. یک سید ندیم‌باشی از الدکهای[4] خراسان آورده است همه کاره‌اش ایشان‌اند. چنانچه در خانهٔ جناب حاجی محمدآقای خوئی همهٔ آقایان ملاحظه فرمودند که هیچ‌یک اهالی تبریز را نپسندید. از وجود این حاکم سر

---

۱. یک کلمه ناخوانا، شبیه: مابان

۲. = امسال

۳. اصل: فران

۴. کذا

سوزنی کارسازی نخواهد شد. همچون آدم بی‌عرضه[1] کسی نشان ندارد. فردا که قانون اساسی که آوردند لازم است که آن را حاکم اجرا دارد، از وجودش کارسازی نخواهد شد. این اشخاص را در اصطلاح نازک‌نارجی[2] می‌گویند. ... قاعده بعد باید اگر دنیا خراب شود بخوابد و تقریر خوب هم دارد چه فایده خواهید فرمود که حکم ایم‌روز همچون شخص بی‌عرضه لازم است. درست است، ولاکن تا حاکم سیاست و لمّیاتی نداشته باشد نمی‌تواند از عهدهٔ حکومت آمده باشد.

دو قرن است در این ولایت عمر به سر آورده‌ایم. هر شخصی را از اهل قلم حاکم کردند ولایت را خراب کرد. بعد از اهل شمشیر حاکم کردند شکسته‌های او را درست کرد، ولایت را با نظم کرده. باید در این خصوص فکری فرمائید. بعضی مطالب را سایرین به خدمت عرض می‌کنند ولاکن بنده آلودهٔ این مطلب هستم. اول باید [به فکر] آسودگی اهالی که عمده نان است باشند بعد از آن در فکر...[3] باشند که تا قانون اساسی از پیش برود.

بنده نه ماه است از کاسبی دست کشیده‌ام. به قدر ده هزار تومان زیان کشیده که سیاست می‌کنم. به قدر سی [و] دو هزار طلب حسابی که در حساب پول است باید رسیده باشد سه ماه از وعده گذشته، آدم خجالت می‌کشد طلبکاری نماید، و پنجاه هزار تومان طلب حجرهٔ چایچی بنده‌زاده است که این‌طور مانده. خدا شاهد است که اینها را هیچ ملاحظه نکرده شب و روز در فکر اهالی هستم.

دنیا از ماها گذشته. هرکس را غیرت ملّتی داشته باشد در فکر آن باشد. دنیا در گذر است. اهم منافع را به جناب حاجی قاسم‌آقا اردبیل و جناب حاجی ابراهیم‌آقا بنا واگذار نمودیم، مال آنها باشد. «ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت». با حالت خیلی پریشان این عریضه عرض می‌کنم. هرکس غیرت و همّت ملّی دارد باید در این کارها کوشش بکند، نه این که در فکر خود باشد.

البته آقایان [که] اصل جوهر غیرت هستند از وطن خود دور شده، از ... و اولاد چشم پوشید[ه] در پی این اساس مقدس رفته‌اند آنی غفلت نخواهند فرمود. البته شب [و] روز در اتمام قانون اساسی خواهند کوشید. بلکه بزودی چند فصل از آن [را] تمام کرده بفرستد. بلکه این مردم بی‌کار بی‌عار را ساکت کرده باشم. امیدوارم آنچه را که

۱. اصل: عرزه
۲. کذا = نارنجی
۳. یک کلمه ناخوانا

عرض کردم بی‌نتیجه نخواهد ماند. مورخهٔ ۲۱ ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۵.

صحّ اقل، مهدی کوزه‌کنانی

حکاکباشی، محمود[۱]

٦

از تبریز الی طهران

۵ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۵

تصدقت شوم بعد از اظهار ارادت قلبی و اخلاص صمیمی معروض می‌دارد که در این مدّت مدید نه سفارشی و نه نگارشی و نه اظهار مرحمتی از این بندگان نفرموده‌اید و هیچ از وضع اشتراک رفقا که بعد از تشریف بردن جنابعالی تماماً متفرق و خودرأی و رشتهٔ کارها بکلی گسیخته و بی‌ترتیب شده خبری ندارید وگویا از پی اطلاع و استحضار هم نیستید. به هر طریق شیرازهٔ[۲] کار چنان پاشیده نشده که چاره‌پذیر نشود.

جناب حاجی رسول‌آقا و جناب آقا میرباقرآقا به اسلامبول تشریف برده‌اند. امروز فرداست که حاجی علی‌آقا هم بلیت گرفته عازم روسیّه می‌باشد و آقا جعفرآقا نیز خیال مسافرت دارند. نمی‌دانم عاقبت کار به کجا انجام خواهد گرفت.

اقلاً در بیست جا مرکز تشکیل کرده‌اند و مهر درست نموده‌اند. مختصر هنگامه‌ای است. ولی باز مأیوس نباید شد. مخصوصاً امروزها تمام همّ خود را مصروف بر این داشته‌ایم که جناب آقامیرزاآقا اصفهانی را هم‌رأی و هم‌فکر نموده جداً در این خصوص اقدامی نمائیم. شاید کارها قدری اصلاح‌پذیر بشود. بعد جنابعالی را مطلع و اصلاح امورات را بعد از تصحیح عرض خواهد کرد.

نمرهٔ اوّل سال سیّم[۳] به سلامتی جنابعالی ارسال گردید. معلوم است به نظر مبارک رسیده است. امّا جای هزاران افسوس است که وکلاء از ارسال وجوهات مسامحه دارند. ما نیز ناچاریم که این هفته اعلانی به جریدهٔ انجمن داده اخطار شود که مشترکین در

---

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۸۹ ـ ۴۹۰ چاپ شده است.

۲. اصل: شیرازی

۳. مراد روزنامهٔ عدالت است که محمود حکاکباشی مؤسس و سید حسین [بعدها عدالت] مدیر آن بودند.

هرجا وجه اشتراک را به وکلاء هر محل بزودی برسانند تا بعد اقدام به شمارهٔ دویم بشود. علی‌العجاله باید دو سه هفته تعطیل کرد تا این که محسوبات سال گذشته بکلی عاید اداره گردد.

با یک صرّاف قرار داده بود که طرف حساب شده هرچه خرج لازم باشد از او گرفته هرچه هم عاید شود به او جمع شود. ولی اغتشاش و پریشانی شهر نقش ما را بکلی ضایع کرد. به همه‌جا برات فرستاده‌ایم و مبلغ صد تومان نیز به جناب جلالت‌مآب آقای آقامیرزاعلی محمدخان دام اقباله‌العالی حواله شده است که در مدت بیست یوم کارسازی فرمایند. برات به عهدهٔ حاجی عبدالرزاق اسکوئی است.

چون غیر از جنابعالی تا در تبریز و یا در طهران معین و معارف‌پرور کسی دیگر نداشته و نداریم لذا از کرم عمیم آن است به گماشتگان کتابخانهٔ مبارکه[1] مقرر فرمایند به رسیدن برات بعد از رؤیت بیست روز کارسازی فرمایند. هرگاه در این مدت بیست روز ده تومان بیست تومان و یا پنجاه تومان هرچه وصول شود به حاجی مشارالیه برسانند چون ادارهٔ حاجی عبدالرزاق‌آقا به بنده لطف دارند می‌رسانند. آنها هم مأمور نیستند که این مبلغ را در یکجا مطالبه نمایند.

چون جنابعالی از وضع اداره باخبرید هرگاه در این روزها از طهران وجه نرسد باید روزنامه را بکلی تعطیل کرد. چه اگر یک ماه اداره تعطیل نماید بعد خیلی مشکل است که اعتبار اولی را پیدا نماید. چون اداره و این بنده به جنابعالی منتسب می‌باشد لهذا جسارت گردید، امیدواریم که مخلص خودتان را آسوده خواهند فرمود.

مخلص حقیقی ـ حکاکباشی

به حضور مبارک حضرت مستطاب آقای بزرگوار به عرض سلام متجاسرم. از عریضهٔ علیحده معذرت می‌طلبم.

حکاکباشی، محمود[2]

۷ ....

۱. کتابخانهٔ تربیت در تهران مرادست.

۲. این نامه خطاب به دیگری است. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۸۳ ـ ۴۸۴ چاپ شده است.

از تبریز الی طهران
۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۵

فدایت شوم چرا این‌قدرها کم‌مرحمتی و هیچ در این مدت اظهار لطف نفرموده‌اید. گویا کثرت مشغله مانع است، و الا چگونه می‌شود که در عوض این همه عرایض متعدده به جواب هیچ‌کدام نایل و سرافرازم نفرموده‌اید.

امیدوارم که من[۱] بعد را به خلاف سابق رفتار فرموده گاه‌گاه از احوالات خودتان مستحضرم فرمائید. چون این بنده همیشه بدین سر است که ابواب مکاتبات و مراسلات از طرفین مفتوح باشد و خوب است که از وضع همدیگر مطلع بشویم. اگر امروز روز پست نبود بعضی از گذارشات شهر و اوضاع عوام کالانعام شرحی مزاحم اوقات عالی می‌شد. انشاءالله من[۱] بعد. از احوالات شهر در وقت لزوم معروض می‌نماید.

عجالةً به همین چند کلمه اکتفا نموده و ضمناً جسارت می‌ورزد که مبلغ صد تومان برات یازده یومی در طهران به جناب مستطاب آقای حاجی عبدالرزاق تاجر اسکویی داده شد. امیدوارم که بزودی کارسازی فرمائید. چون از عدم پول که تاحال از مسامحهٔ وکلاء وجه آبونمان اداره نرسیده و ما نیز ناچار شدیم که دو سه نمره تعطیل نمائیم تا وجه آبونمان اداره برسد. در این خصوص عریضه نیز به حضور مبارک جناب جلالت‌مآب اجل امجد عالی آقای آقامیرزا محمدعلی‌خان[۲] دام اقباله العالی عرض و اظهار شده است. اینک در جوف همین ورقه می‌گذارد متمنی است که مقرر فرمائید بزودی برسانند.

هرگاه پر جسارت نشود از قول این بنده به آقای بزرگوار حضرت مستطاب آقای آقا سید حسن آقا[۳] مد ظله‌العالی تبلیغ سلام، بسته به مرحمت شماست.

به قربانت ـ حکاکباشی

جناب آقای میر سید حسین‌خان[۴] می‌خواستند برات تلگرافی نمایند ولی بنده صلاح ندانستم، برات یازده روز ارسال گردید. هرگاه دو روز تنخواه دیر برسد برای تعطیل اداره خواهد شد.

از شمارهٔ اول سال سیّم صد نسخه ارسال خدمت شده است. هرگاه باز مشترک پیدا

---

۱. اصل: مین
۲. محمدعلی تربیت
۳. سید حسن تقی‌زاده
۴. حسین عدالت

بشود اعلام فرمائید.

ورقهٔ چاپی که برای آدرس چاپ شده است هفته گذشته با روزنامه‌ها ارسال گردیده است. هر کسی که خیال اشتراک عدالت دارد اسم خود را بعد از امضاء در همان ورقه مشخص نماید تا اسامی مشترکین ثبت دفتر بشود. هرگاه وقتی در دادن وجه مسامحه کرد آن وقت لازم است که با اسم و رسم در روزنامه درج بشود.

حکاکباشی، محمود[۱]

۸ ......

فدایت شوم چون جناب جلالت‌مآب آقای آقامیر سید حسین‌خان به بانک روس مقروض بودند و مدت او هم تمام شده است مأمور بانک به جهت آقا تنگ گرفته، لهذا برات بنده را تغییر دادند. دویست تومان به توسط به بانک روس برات دادند و درحقیقت حق به جانب ایشان است. از یک طرف خرج اداره علی‌الخصوص خرج سال سیم هم اضافه کردند که فوق‌العاده متحمل زحمات باید شد. اگر در آخر سال وجه آبونمان هم به این وضع برسد آن وقت روزنامه توزیع نمی‌شود.

عدالت، حسین[۲]

۹ ......

خدمت جناب آقامیرزا عبدالمحمدخان[۳] عرض سلام مخصوص می‌رسانم. یک سال است که صد و هفتاد روزنامه به توسط جنابعالی توزیع می‌شود، تاکنون چهل تومان فرستاده‌اید. قریب پانصد تومان در این خصوص مقروض شده‌ام. دویست و پنجاه تومان به بانک روس مقروضم که وقت آن رسیده است. بعد از وضع دو قران و چهل تومان دویست و سی و دو تومان باید پول مرحمت فرمائید. خواهش دارم اگر خورده حساب هم دارید آن‌هم دو فقره است: هشت تومان و شانزده تومان موضوع کرده به بانک

---

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۸۵ چاپ شده است.
۲. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۸۶ چاپ شده است.
۳. کذا ظاهراً سهوالقلم به‌جای علی‌محمدخان

استقراضی بپردازید که از برای اداره معطلی نشود. اینک برات دویست تومان به اسم بانک روس فرستاده شد. قبول فرموده بپردازید.

و از قول بنده خدمت جنابان مستطابان آقایان مکرّم آقای آقا سید حسن‌آقا و آقای آقامیرزا محمدعلی‌خان و آقامیرزا جوادآقا [سلام] برسانید. استدعا دارم طوری بفرمائید که زود این وجه برسد.

سید حسین

عدالت، حسین[۱]

۱۰ ....

به عرض حضرت عالی می‌رساند اولاً از صمیم قلب از خدمات حضرت عالی قولاً و فعلاً نهایت تشکر و امتنان را داریم. از این که وجود حضرت عالی موجب افتخار اهالی آذربایجان بل ایران شده شکی نیست. بر منکر این عقیده لعنت. هروقت «مجلس» را می‌خوانیم بوی ترقی و سعادت تنها از تنطقات آن جناب می‌شنویم. از خداوند مسئلت می‌نمائیم آن وجود مقدس را در مقاصد مقدس موفق بدارد.

حضرت عالی که برای حفظ حقوق سی کرور اهالی ایران شب و روز ساعی و جاهد می‌باشید البته روا نخواهید دید که حقوق دوستان معارف‌پرور حضرت عالی پایمال گردد.

قریب یک سال است از دویست نمره گرفته تا صد و هفتاد نمره به کتابخانهٔ تربیت روزنامهٔ عدالت فرستاده شده. در این مدت دو کلمه مرقوم نداشته‌اند که از روزنامهٔ شما چه به فروش می‌رسد و چه نمی‌رسد. جز این که سفارشاً از کتابخانه تبریز گفته‌اند که صد و هفتاد مشتری دارد. تاکنون هرچه عریضه عرض شده ابداً جوابی نرسیده تا این که در این روز مکتوبی که معلوم نیست ازطرف کدام دیپلمات نوشته شده. چرا که نه مهر دارد و نه امضا و نه مطلبی از او فهمیده می‌شود. مقصود نگارنده معلوم است که می‌ترسد سندی به اداره سپرده باشد.

دویست تومان از بانک برات کرده بودم برگشت کرده است. در دست طلبکاران

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۸۷ ـ ۴۸۸ چاپ شده است.

مانده‌ام. حضرت عالی بنده را یکی از افراد رعیت که هیچ سابقه نداشته‌اید حساب فرمائید. به آن چشمی که به حقوق اهالی نگرانید این حقوق را نیز یکی از آنها حساب نمائید. بدون این‌که خارج از این مسئله مسبوق شود محاسبات ادارهٔ «عدالت» را وصول نموده فوراً ارسال دارید. چون می‌دانم ادارهٔ کتابخانه مخالف رأی حضرت عالی حرکت نمی‌کند.

شخصی که در کمال صداقت و بی‌طرفی برای حفظ حقوق سی کرور قدم به مجلس شورای کبری گذارد البته مکلف می‌باشد که نگذارد بستگان خود بی‌جهت حقوق کسی را باطل نماید و سبب تعطیل «عدالت» و خانه‌خرابی مؤسس آن بشود. اشخاصی که هیچ با ما سابقهٔ خصوصیت ندارند وکیل شده‌اند هزار مرتبه بهتر و با انسانیت‌تر حرکت نمودند. بعضی‌ها حق‌العمل هم نگرفتند.

ولی کتابخانهٔ تربیت در این مدت یک سال یک کاغذ هم ننوشت. اگر مشتری نداشت بایستی بنویسد که اقلاً هشتاد تومان پول پست ندهم. تأسیس کتابخانه برای نشر معارف و تقویت آن می‌باشد نه برای خانه‌خرابی معارف‌پروران. شما را قسم می‌دهم به خاک مقدّس وطن که با خونهای اجداد ما پروریده شده است شخصاً از روی حقانیت به این عمل رسیدگی نمائید.

اگر بنده خلاف عرض می‌کنم جواب بدهید. اگر حق دارم حقوق بنده را وصول نموده ارسال دارید. به انسانیّت قسم سیصد و پنجاه تومان تنها به بانک مقروضم و این خسارتها همه برای انتشار معارف بوده است نه برای خودنمائی و افتخار.

جناب جلالت‌مآب آقامیرزا محمد علی‌خان را سلام می‌رسانم. با کمال امیدواری منتظر نتیجهٔ اقدامات حسنهٔ آن جناب می‌باشم.

خادم وطن سید حسین است.

حکاکباشی، محمود[1]

۱۱ ....

فدایت شوم   هیچ در این مدت ازطرف جنابعالی تعلیقه یا سفارشی نرسیده. گویا از

---

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۹۱ چاپ شده است.

کثرت مشغله بوده باشد. و الّا به این درجه کم‌لطفی جایز نیست. نمی‌دانم علت کم‌مرحمتی حضرت آقا از چه رو است که این مدت متمادی از ماها احوال‌پرسی نفرموده‌اند. امیدوارم که من[1] بعد گاه یا بی‌گاه از حالات خودتان مستحضرم بفرمایند.

درخصوص حق سعی مرقوم فرموده بودید که موزّع طهران ده دو می‌خواهد علّت او را نفهمیدم. خود جنابعالی مسبوق هستید که نصف آبونمان سال اول را نگرفته سهل است که معوّق هم مانده. یکی تعارف، دیگری مجّانی. پس درین صورت چه جای ده دو برداشتن است. غیر از این هم موزّع هست یا منحصر به فرد است.

الآن کاغذی که جناب حاجی محمد صادق‌آقا در قرارداد توزیع مرقوم فرموده‌اند در اداره حاضر است. در وقت لزوم ارسال خدمت می‌شود. ماهی سه تومان مقرر شده بود و ضمناً با جناب حاجی محمد صادق قرارداد معین بود که هرگاه الی سال دویّم وجه آبونمان دویست نسخه را بدون کم و کسر اخذ نمود آن وقت چیزی به رسم تعارف داده شود و یا این‌که ماهی دو تومان افزوده گردد. حال نصف پول سال اول نرسیده است. چون از اوّل زحمت کشیده‌اند آن بود که بنده عرض کردم بدو رجوع فرمائید. کاغذ آقا سیّد میرزا و اشخاص دیگر در اداره موجود است که به ده‌یک قبول کرده‌اند ما نداده‌ایم. حال آنچه می‌دانید مختارید. ولی هیچ ده دو برای موزّع دیده نشده است. هرجور جنابعالی صلاح بدانید آن بهتر است.

شریف‌الدوله کاشانی، علیمحمد[2]

۱۲

۱۷ شهر جمدی‌الاولی ۱۳۲۵

بادکوبه

دوست عزیز بهتر از جانم مرقومهٔ محترمه‌ات به توسط آقامشهدی میرزا علیزاده واصل انامل احترام گردید.

---

۱. اصل: مین

۲. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۹۳ - ۴۹۴ چاپ شده است.

از این که در این مدت دوست‌نوازی نفرموده معذرت خواسته بودی روحی فداک اگر یک نفر پرستندهٔ وطن علی‌الظّاهر به فیض زیارت مرقومه‌ات فایز نگشته ولی جهانی از فیوضات نطق غیورانه‌ات صاحب حسّ وطن‌دوستی و ملّت‌پرستی شده‌اند. به خدا سوگند که به وجود مسعودت افتخارها دارم و دعای بقای عمر و شرافت و مزید موفّقیت آن مجسّمهٔ غیرت را از فرایض می‌دانم. «تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست.»

الحمدلله زحمات احرارانهٔ شما و هم‌مسلکان عزیزتان حاوی حسن نتیجه بود. هرگاه مذاکرات در باطوم را به خاطر دارید که چه شکایتها از اوضاع استبداد داشته و داشتیم قدر امروزه بدانید. به شرف ایرانیّتم قسم که «گرچه دورم به ظاهر از بر تو»، انّما لقلب والفؤاد لدیک.

شاهدی بهتر از ضمیر منیرت کیست. برادر روحانی و دوست صمیمی خودم حضرت میرزا محمد علی‌خان در چه کارند. مشغلهٔ ایشان که به‌قدر حضرت عالی نیست. چه شود که از بشارت سلامت مزاج لطیفشان مختصری مرقوم فرمایند. ابلاغ سلام خالصانه منوط به مرحمت شما است.

تقی‌زاده‌جان به صفا و محبّت قسم است که در این دو مأموریت باطوم و بادکوبه پیر شده‌ام. کثرت مشغله و پریشانی حال هموطنان و عدم نظم این مملکت مستبدّه و عسرت دوست شما را سخت به رنج دارد. ضدّیت خائنین دولت و ملّت و حسادتی که در کسب موفقیتهای بنده به‌هم رسانیده بی‌جهت کارشکنی می‌کنند مزید علّت شده. ولی به جان عزیزت قسم که با کمال قوّت قلب حتی‌المقدور در کسب سیادت ملّت و اعلای کلمهٔ مساوات ساعی و جاهدم.

اگر خائنین بقای دولت و حیات ملّت را در آزادی، برادری، برابری دانستندی هرآینه دست از استبداد و حرکات غدارانه کشیده، شما پیشروان ملت را تا این درجه به زحمت نمی‌انداختند. اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا.

مستدعیم فراموشم نفرمائید. و ارادتم را لایزال بدانید.

دوستدار ـ علیمحمد

میرحیدرزاده، میرباقر[1]

۱۳

۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۵

خدمت ذیمرحمت جناب مستطاب آقا سید حسن تقی‌زاده سلمه‌الله تعالی

بسم‌الله تعالی شأنه

مطاع معظّم

اولاً سلامتی وجود مغتنم حضرت عالی را از خداوند احدیّت مسئلت نموده موفقی در اجرای مقاصد عالیهٔ خود را آرزو می‌نمائیم. بعد از ابلاغ سلام و اداء مراسم دعاگویی مشهود رأی انور حضرت عالی می‌دارد که امروزها از طهران بعضی اخبار ملال‌انگیز که حاکی از نفاق جماعت و ضعف مجلس و قوّت مستبدین مسموع می‌شود لهذا خیلی غمناک و پریشان حال شده‌ایم. علی‌الخصوص وضع تازهٔ تبریز که به جهت دسیسه و حیلهٔ میرهاشم میان مجاهدین نفاق و عداوت حاصل شده زیاده ما را متحیر و افسرده‌حال نموده. نمی‌دانیم اینها اصل دارد یا نه.

و دیروز در این‌جا چنان شایع شد که گویا جوان مغرور را به مسافرت ابدی مجبور نموده‌اند، صحت و سقمش هنوز معلوم نشده و جناب شرف‌الدوله از شعبهٔ تفلیس دو نفر (م ج ا ه د)[2] خواسته بود. ولی در این‌جا به مشار الیه چنان اعتماد ننموده‌اند. از شما اشاره می‌خواهند.

نمی‌دانم جنابعالی چرا از تفلیس التفات خود را قطع نموده‌اید و آقا میرزا محمدعلی‌خان قول داده بود که از آن‌جا مکتوب بفرستد. ولی تا به حال خبری از جنابش نرسیده باعث نگرانی شده است.

نمی‌دانیم در آن‌جا (ف د ئی)[3] ندارد یا این‌که امر (تازه وارد حاجی عمو را) چرا به تأخیر می‌اندازند هرقدر زودتر باشد آن قدر بهتر است. هرگاه لازم باشد اشاره بکنید از این‌جا دو نفر فرستاده شود. لیکن مضمون عریضه را از شرف‌الدوله پنهان دارید.

و معلوم است که بسته شدن دومای روس را شنیده‌اید. انقلابات داخلی در تزاید است. بومب‌ها استعمال می‌شود. دیگر بعد از کشته شدن سالم‌خان چندان قونسول تفلیس مفخّم[4] خوف نموده، سه روز قبل با تغییر لباس خفیةً به معاونت و مصاحبت چهار نفر ژاندارم عازم باطوم و از آن‌جا بلاتأخیر روانهٔ اسلامبول شده است.

---

۱. اصل این نامه دردست من است.

۲. (= مجاهد).

۳. کذا، ظ = فدائی

۴. (= مفخم‌الدوله)

توقع کلی از جنابعالی این است که با شعبهٔ این‌جا در علاقه باشید و از احوالات طهران و پیشرفت مجلس و موافقت حجج اسلام نجف و از حالت حالیهٔ دولتیان و مستبدین این طرف را مطلع بنمائید. قوّت و قدرت شعبهٔ این‌جا خیلی بیشتر است. البته کار آن نمک به حرام تازه‌وارد از واجبات فوریه است. نمی‌دانیم سبب تأخیر چه شده است. البته مرقوم فرمائید.

مترصد جواب و منتظر هرگونه خدمات هستیم و با سلام مخلصانه مصدع اوقات جناب آقا میرزا محمدعلی‌خان هستیم و آقای مستشارالدوله هم سلام برسانید.

مخلص حقیقی ـ میرباقر میرحیدرزاده

آدرس: تفلیس سرای خلتوف ـ مرزا علیقلی حاجی رضا اوغلی بدهد به حاجی میرباقر.

اسدالله موسوی ـ از نجف[۱]

۱۴

۲۳ ج ۱ [۱۳۲۵]

عرض می‌شود بعد از تبلیغ سلام این وجیزه به توسط بنده‌زاده نورالدین تقدیم می‌شود. اولاً سبب استعفاء یا طفره یا تمارض جناب سعدالدوله را با تسامح خودتان از بعضی از اجتماعهای تلگرافخانه را اعلام بفرمائید. سستی که به جناب حجةالاسلام آقا سید عبدالله می‌دهند صحت دارد یا خیر. پس از ورود شخص خائن[۲] نسبت طفره به جناب معظم الیه می‌دهند. معلوم نیست از استبدادیان است یا واقعیت دارد. من از این جهات هیچ حواس ندارم. می‌ترسم خدای ناکرده قوائم امنیت را ثلمه واقع شود، خاک بر سر همه ایرانیان بشود بدتر از سابق.

شخص موثقی از طهران به من نوشته بود هفتهٔ سابق که نفاقی بین وکلاء حادث شده، این نیز مزید بر سابق شده روز ما را شب سیاه کرده. مختل‌الحواسم.

شرحی دو هفته است به تبریز نوشته‌ام اجمال آن را عیناً عرض می‌دارد.

---

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۷۲ ـ ۴۷۴ چاپ شده است.
۲. مقصود اتابک است

اولاً باوجود شخص وزیر داخله[۱] ابداً کاری از پیش نمی‌رود. ظاهر اظهار محبت کرده و مجلس را ریشخند و باطناً آنی غافل نشده اخلال خواهد کرد. چنانچه دیده می‌شود: فقرهٔ حاج آقا محسن و قوام‌الملک شیرازی و متولی‌باشی قم و فقرهٔ شهداء قرجه‌طاغ، تبریز و کرمانشاه و اختلاف علماء طهران و تحصنشان به حضرت عبدالعظیم وغیره...

پس‌فردا اگر از اختلاف علما نتیجه نبرد عشایر را محرمانه تحریک کرده بلوکات و قراء را غارت خواهند کرد و اگر مقصودش وصول نشد از همسایهٔ شمالی استمداد کرده قدری سالدات و قزاق به سرحد وارد خواهد شد محض تخویف ملت، و غرض دقیقه[ای] غفلت از تفریق کلمه و شقّ عصای مسلمین نخواهد نمود.

باید عقلاء و غیرتمندان را ملتفت کرد، سیماً مجاهدین تبریز را. در این هیجان عمومی عزل او را جداً بطلبند. تا او سر کار باشد هیچ وقت منظور مقدس ملیّه وصول نخواهد شد. چنانچه بعد از امضاء نیز همه روزه اخلال خواهد کرد. زیرا که امضاء قولی در این باب مفید نیست. تا دولت عموم کارها را عملاً تفویض به مجلس مقدس نکند اطمینان به دستخط نیست. هر دستخطی یک دلیل واضح بر بی‌میلی سلطان و وزراء [است]. باید مطمئن نباشید.

کاغذهای نجف خیلی مرعب و مخوف است. عنقریب به مجلس حمله خواهند برد. تا این شخص از کار نیفتد پیشرفت نخواهد شد. اگر تا حال نیامده قطعاً مقصود حاصل و قانون امضا شده بود. چنانچه با بودن این اطمینان بر امضا هم نیست.

جزوهٔ اعلانی به نجف فرستاده‌اند. آنچه فعلاً به نظر قاصر اعتراض دارد این است که شخص سلطان به سر راستی و مقدس است یعنی چه. این مطلب با مذهب اسلام تنافی دارد زیرا که سلطان نزد شیعه اولوالامر نیست تا مانند اهل سنت واجب‌الاطاعه و لایسئل عما یفعل باشد. و نه مثل میکادوی ژاپونی است که جزء خدایان بت‌پرستها باشد. به همین عبارت دولت تمسک خواهد کرد. اگر مغرض عرض مردم باشد یا مال مردم یا جان آنها باشد مقدس از تعرض خواهد بود. این مطلب منافی با حکم قرآن است. مذهب شیعه را نباید مقایسه با مذهب اهل سنّت و بت‌پرستان کرد و ما غیر از پیغمبر و امام معصوم هیچ کس را مبرّا نباید بدانیم.

دوم تفویض ریاست قوشون برّی و بحری به شخص سلطان تناقض با قوانین

---

۱. مقصود اتابک است.

مشروطیت است در ایران. زیرا که حالا سلطان مخالف است، وقتی که ریاست با او شد معاش قوشون را از مجلس گرفته خودش مستقلاً به قوشون خواهد رساند، کیف مایشاء هرکه را بخواهد معزول یا منصوب نماید. لازمهٔ این مطلب آن که وجههٔ عسکریه عموماً به طرف شخص مستقل خواهد شد. ابداً مجلس را نخواهند شناخت. هروقتی بخواهند با چنین قوشون هیئت مجلس را متفرق و معدوم خواهند کرد. ولی در خارجه چون موافقت بین ملت و دولت است چنین ریاست ضرری ندارد.

حال باید تجدید مطلع کرده هردو فقره را سرهم زد، به انضمام عزل آن شخص که نتیجه این بشود که شاه در خلاف شرع مسئول قرآن و در خلاف قانون اساسی مسئول مجلس، و ریاست قوشون هم باید با وزیر جنگ باشد و آن هم مسئول مجلس. بعلاوه مجلس باید کمیسیونی ازطرف خود در شورای عسکریه بگذارد که با اساس صحیحه رفتار بشود. حیف و میل در معاش و عزل و نصب نشود تا وجههٔ عسکریه به ناحیهٔ مقدسهٔ مجلس باشد. اگر این کار نشود مجلس باید در همه شهرها تشکیل عسکر نماید به عنوان عسکر ملی و مجاهدین اسلامی. تا بتواند مقاومت با قوشون دولت نماید.

دیگر آن که باید فعلاً مالیات را منع کند ندهند که مستأصل شده قانون امضا بشود.

دیگر آن که عشایر را باید مایل به مجلس کرد. مبلّغ برود و ازطرف مجلس دعوت کند و وکیل هر قبیله را به مجلس بخواهند. همان نحو که دولت درصدد تخریب است باید عقلای ملت هم درصدد تقویت قانون اساسی باشند و جلوگیری از تدابیر آنها.

آنچه راجع به این‌جا بود بحمدالله تاحال کوتاهی نشده. دو رساله و زیاده بر یکصد پاکت که کوچکتر آنها این، خدمت جنابعالی فرستاده شده. به صاحبان جرائد و تبریز فرستاده‌ام. غرض القاء اصول مطالبی است که عامهٔ ناس ملتفت بشوند. بتدریج به تأیید الهی و تقویت حجت عصر عجل‌الله فرجه به مقصور مقدس نایل خواهیم شد. اگر مطلب راجع به این‌جا باشد مرقوم بفرمائید انشاءالله بخوبی انجام می‌شود.

تلگراف حجت‌الاسلام آقای حاجی و آقای احمد و آقا شیخ عبدالله در تعظیم مجلس مقدس همین اوقات مخابره می‌شود و هم جواب استفتاءات علماء در حق شیخ فضل‌الله مخالف مجلس. هردو ازلحاظ مبارک خواهد گذشت.

تلگراف آقاسید کاظم برخلاف مجلس به عنوان آخوند آملی زده شد (تلگراف شما رسید محزون شدم. مدتها در دلم بود. خیلی مشوش بودم از انتشار زندقه و الحاد. اهل مجلس البته در ترویج شرع محمدی آنچه لازم است اقدام بفرمائید و همه روزه

اطلاعات بدهید. من هم حاضرم همه‌جور همراهی خواهم کرد) قریب به این مضمون در جواب تلگراف محمد امین نام که از طهران آمده بود مخابره شد. مخالفت سید هم در نجف علنی است. مقداری هم پول از طهران برای انصراف مشروطه‌طلبان نجف و کربلا حواله شده است. باطناً تقسیم می‌شود. هنوز تفصیل به دست نیامده.

مؤیدالاسلام کاشانی، جلال‌الدین (مدیر حبل‌المتین)[1]

۱۵

نوزدهم جمادی الثانیه سنهٔ ۱۳۲۵

محرمانه

معروض می‌دارد البته درخصوص اتحاد روس و انگلیس بر سر ایران مداقّه فرموده و ملتفت مضارّ پلتیکی آن در آینده هستند.

بحث در فصول این معاهده تمام شده و خیلی زود به امضای دولتین خواهد رسید.

در ظاهر استقلال ما را ظاهر داشته ولی به اصطلاح سیاسیّون از تجدید نفوذ تجارتی و سیاستی در شمال و جنوب سرپرستی خودشان را بر ایران مسلم داشته و به عبارت ساده‌تر از روی این معاهده ایران را دست‌نشاندهٔ خود می‌خواهند ثابت نمایند.

هیچ لازم نیست که بنده مضارّ معنوی چنین معاهده را اظهار داشته بگویم در آینده منتج به چگونه نتایج وخیمه برای ایران تواند گردید. مانع از مضارّ آتیهٔ این معاهده آحاد ملت باید به اتحاد حقیقی در آینده بشوند ولی فعلاً سکوت ایرانیان منتها درجهٔ تخفیف در بین‌الملل برای آنهاست و چنان ظاهر می‌شود که ملت ایرانیه را ابداً حس زندگی نیست و به هیچ وجه از حقوق خود واقف نیستند و فعلاً چاره منحصر است بر این که ملت به صدا آمده در انجمنهای محلی و دارالشورای ملی اظهار عدم رضایت از معاهدهٔ دولتین بر سر آنها بنمایند و چنان تدارک شود که اخبارات داخله متعرض این معاهده شده و عکس این هیجان ملی را به ذریعهٔ تلگرافات به جمیع اروپا بیندازند.

---

۱. نامه بی‌امضاست و به شناخت خط آن از مؤیدالاسلام دانسته شد. عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۹۷ ـ ۴۹۸ چاپ شده است.

به همین ... [۱] معقولانه اثرات ابتدائی معاهدهٔ دولتین دربارهٔ ایران زایل می‌گردد و رفع این توهین بزرگ فعلاً از ملت و دولت می‌شود. درین مقام سکوت برای ما حکم سمّ قاتل را دارد و پیروی از پلتیک صدسالهٔ دولت ما را نیست و نابود خواهد نمود.

همین‌قدر عرض کنم که وقت بسیار مضیق است و عنقریب تیر از شست[۲] رها خواهد شد. هرکسی را وظیفه‌ای و وظیفهٔ ما اطلاع است، دادیم.

احمدزادهٔ تبریزی، اسمعیل[۳]

۱۶

۲۶ جمدی الثانیه ۱۳۲۵

تصدقت گردم از بدبختی و کم‌سعادتی خودم که در هنگام عزیمت حضرت مستطاب عالی نشناخته شرفیاب حضور مبارک نشدم، نهایت تأسف را دارم و همیشه مشتاق زیارت هستم تا کی وقت موفق بشوم. ارادت غایبانهٔ مکرر وادار نموده که عریضه عرض نمایم.

اوقات شریف آن جناب مستطاب را اشرف و گرانبهاتر ازو دیده‌ام که با ملاحظهٔ عریضهٔ خودم مقداری را تضییع نمایم، مگر گاهی در تلگرافات انجمن اسم مبارک را ذکر و زحمت‌افزا شده و در عریضهٔ جناب حاجی میرزاآقا و وکیل‌التجار[۴] سلام عرض کرده‌ام. حالیه چون محتاج مطلق شده اضطراراً به مقام جسارت آمده عریضه عرض کردم.

به جهات عدیده که شرح آنها موجب تطویل است در انزلی دایر نمودن یک دستگاه مطبعه و انتشار یک یا دو روزنامه را در انزلی واجب و لازم‌تر از سایر خدمات ملّتی فرض کرده بعون‌الله و توفیقه از همت وطن‌پرستان فراهم نمودیم که لامحاله عرایض و وقوعات این سرحد معظم را درین موقع باریک به توسط روزنامه به سمع مبارک اولیای دولت و امناء ملت برسانیم، شاید علاجی بفرمایند. سابق به توسط عریضه عرض می‌شد نهایت ده نفر مسبوق و ملتفت می‌شدند.

---

۱. یک کلمه ناخوانا، شاید: سیاست ۲. اصل: شصت

۳. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۹۹ ـ ۵۰۱ چاپ شده است.

۴. میرزا محمد پدر دکتر فریدون کشاورز که وکیل مجلس بود.

ازآن‌جائی که در انزلی چنان عالم و حکیم نداریم که از وضع زمان اطلاع کامل داشته و واقف به رموز سیاسی باشد فقط به اطمینان و امیدواری حضرت مستطاب عالی دام توفیقاته اقدام کرده‌ایم که با توجهات کاملانهٔ خود بذل لطف بفرمائید که روزنامهٔ انزلی وقوعات داخله را به توسط تلگرافات اخذ و درج نموده به فاصلهٔ سه روز در تمام قفقاز منتشر نماید. هکذا اخبارات خارجه را نیز از غزته‌های روسی و ترکی بادکوبه ترجمه نموده به فاصلهٔ چند روز در تمام ایران منتشر خواهد کرد. ما خودمان فقط ترجمهٔ تلگرافات و وقوعات انزلی را خواهیم نگاشت. مسائل سیاسی و پولتیکی را به همت بلند حکیمان عالم و معارف‌پروران می‌گذاریم تا از برکت قلم آن بزرگواران بلکه اتحاد کامل با برادران قفقازی خودمان بسته باشیم. بدیهی است که اتحاد اهالی قفقازیه اگر از اهل ایران زیاده نفع نداشته باشد کمتر نیز ندارد.

در مسافرت خرید ماشین مطبعه بعضی از اهالی قفقاز را مایل به ترکیا[1] دیده بلکه عثمانی‌پرست مشاهده نمودم و حال آن که اغلب دهات اطراف بادکوبه حالیه هم فارسی حرف می‌زنند. مقصود این است که امروزه هیچ قوّهٔ دیگر که نداریم لامحاله با قوّهٔ قلم بلکه انشاءالله آن برادران را ملتفت کرده باشیم. بدون همه چیز ماها که در انزلی هستیم از عهدهٔ این کار بزرگ و این خدمت سترگ یقیناً نمی‌توانیم برآئیم. لهذا تمام امیدواری بسته به مرحمت حضرت مستطاب عالی است.

اختیار مطبعهٔ «ساحل نجات» با حضرت عالی است تا هرجور دستورالعمل مرقوم بفرمائید رفتار شود و به همین ملاحظه وکالت و سایر زحمات دیگر اداره را در طهران و تبریز به کتابخانهٔ مبارکهٔ تربیت می‌خواهم بدهم. چنانچه پاکت نیز عرض شده اگر صلاح است ملاحظه فرموده مقرر فرمایند برساند، و الّا محل دیگر هر اداره و هرکس که صلاح باشد مرقوم بفرمائید پاکت کتابخانهٔ تربیت را دیگر نداده باشند.

درصورت صلاح استدعا دارم که سفارش بفرمایند که ما را با چشم سایر روزنامه‌نویس‌ها نبینند که روزنامهٔ انزلی با همت مجاهدین فراهم شده غرضش جز خدمت ملت چیز دیگر نیست. همه قسم مساعدت و همراهی را بفرمایند. وقوعات را بنویسند. انزلی آزاد است، هرچه باشد درج می‌کند و هرقدر تلگراف باشد مخابره فرمایند. قیمت تلگرافات را با کمال امتنان ادارهٔ «ساحل نجات» تقدیم خواهد کرد.

کتابخانهٔ تربیت یا جای دیگر هرکس را معین فرمودید تبریز را نیز خود حضرت

---

۱. کذا (= ترکیه)

عالی معین و بزودی مرقوم بفرمائید.

شمارهٔ اول روزنامه دور نیست که روز شنبه طبع شود. تا شنبه که جواب عریضه نخواهد رسید. مستقیماً به حضرت مستطاب عالی خواهم تقدیم کرد تا به هرکس و هر اداره صلاح باشد مرحمت بفرمائید. بعدها از روی دستورالعمل حضرت عالی رفتار می‌شود.

از انجمن‌اتحاد آذربایجانیان در طهران بسیار امیدوار شده‌ایم. در رشت نیز اهل آذربایجان بس که از اهل خود رشت منزجر شده و استقامت ندیدند انجمنی به اسم «معاهدین تبریز» تشکیل داده‌اند که همه آدمهای غیور و جوانهای کارآمد هستند و با انزلی اتحاد و رابطه دارند. مجاهدین انزلی که به سمع مبارک رسیده همچنین همه آدمهای کاسب صحیح[اند] و خدمت نوع را فریضهٔ ذمّهٔ خود می‌دانند و رکن مجاهدین انزلی باز چند نفر تبریزی است.

هرگاه لازم باشد همان رشته را وصل بفرمائید، یعنی طهران مرکز باشد. آن وقت رشت انزلی را نیز متصل بفرمائید. یک رابطهٔ مخصوص هم در میانه باشد. با قفقازیه نیز ارتباط داریم. خیلی خوب است. دستورالعمل این کار هم بسته به حضرت مستطاب عالی است. رئیس معاهدین رشت آقا محمد حسین دائی تبریزی است.

یک عریضه‌ای نیز به مجلس مقدس عرض شده در لفّ پاکت است. ملاحظه و در موقعی که صلاح باشد برسانند. منظور ازین که به حضرت عالی زحمت داده‌ایم این است که مثل عریضه‌جات سابق نشود. در مجلس مقدس قرائت شود و فکری بفرمایند. خدا نخواسته طوری نباشد که آب از سر بگذرد. معلوم است جایی که وجود اقدس خودتان را صرف به جهت خدمت ملت حاضر فرموده‌اید. حتی‌الامکان ساعی و رفع ظلم و تکمیل نواقصات را خواهید فرمود. ۲۶ شهر جمدی‌الثانیهٔ ۱۳۲۵.

جان‌نثار اسمعیل احمدزادهٔ تبریزی است

عبدالغفار تبریزی[۱]

۱۷ ....

۱. عکس نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۰۶ ـ ۵۱۱ چاپ شده.

36 Queen's Gate Terrace

S. W. London

۹ شعبان ۱۳۲۵

معروض می‌دارد   اگرچه به سعادت ادراک خدمت و فیض صحبت حضرت عالی نایل نشده و از این محرومی غبطه‌ها دارم ولی از کثرت استماع محامد اوصاف و مکارم اخلاق و مشاهدهٔ علوّ همت و صافی نیّت و مراتب وطن‌پرستی و قوّت قلبی که از بیانات و اظهارات حضرت سامی ساطع و لایح است مثل این است که سالها در صحبت آن حضرت طرفه‌ها بسته و ارادتها اندوخته‌ام.

اگر روابط همشهریگری و ارادت و مراودهٔ خانوادگی با مرحوم آقا میرتقی[1] البسه الله من حلل‌النور را هم منضم سازم گویا حق خصوصیت قبل از آشنایی را هم داشته باشم.

امیدوارم در ابتدا از حسن الطاف حضرت عالی به تلافی فقدانهای ظاهری هم تدارک توانم نمود.

در این موقع هم بعضی مطالب بود که عرض و اخطار آنها را بی‌مناسبت ندیدم.

روزنامهٔ تایمس لندن که اول روزنامهٔ انگلستان و در هر نقطهٔ عالم دایر و سایر است دو سه ماهی است که توجه مخصوص به پارلمان ایران و اوضاع ایران انداخته بخصوص بعد از این قرارداد روس و انگلیس. از قرار معلوم علاوه بر اخبار روزانهٔ «رایطر» چند خبرنگار در سفارت انگلیس طهران و بانک و تلغرافخانه برای خود معین کرده که مقاله‌ها راجع به ترتیبات مجلس ملی و گفتگوها و اقدامات مجلس با شرح و بسط تمام و آب و رنگ مالاکلام می‌نویسند. مفاد «و عین‌السخط تبدی المساویا» هر قصوری که برای مجلس موجود و یا متصور است به قلم می‌آرند. محض نمونه اینک ترجمهٔ مختصر مقالهٔ یکی از خبرنگارهای تایمس را که ۲۴ ماه اوت نوشته تقدیم می‌دارم. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

امید است همم مردانه و خاطرهای دقیقت‌یاب اعضای محترم مجلس ملی طوری مجلس را از هر عیب و نقص منزّه و مبرّا داشته و درمورد توجه ... [2] ساختن امور مهمه و قطع و فصل و اجرای آنها ترتیباتی منظور فرمایند که بر عیب‌جویان مجال خورده‌بینی

---

۱. پدر تقی‌زاده

۲. یک کلمه ناخوانا

تنگ و بی‌اعتبار، از قدح به مدح پردازند که «الفضل ماشهدت به‌الاعداء.»

چنان که در پارلمانهای ملل متمدنه رسم است اگر سؤالات راجع بـه ادارات را و همچنین مطالب و مسائلی را که محل گفتگو خواهد شد یک روز قبل چاپ و به ادارات فرستاده می‌شد و همچنین به اعضای مجلس می‌رساندند تا ادارات جوابهای کافی لازم حاضر و اعضا هریک مطالب را قبل از وقت به نظر دقت و تأمل آورده و کسب اطلاعات در آن باب کرده روز بعد لُبّ عقاید خود را بی‌حشو و زاید اظـهار مـی‌کردند هـم وقت مجلس تلف نمی‌شد، هم بعض بیانات بی‌سر و بُن به میان نمی‌آمد.

و تا وقتی هم در مسئله‌ای به تصمیم نمی‌آمدند مطلب دیگر را مطرح نـمی‌کردند تمام اشکالات و معطلی‌ها رفع می‌شد. حضرت عالی در منظور داشتن این مطالب همه وقت به مجلس اخطار می‌فرمائید. اما ازقرار معلوم بذل همت و ایستادگی مخصوص در این باب لازم باشد.

مطلب دیگر این است که اعضای مجلس ملی به هیچ نوع امورات خارجه را به نظر دقت نمی‌آورند و علی‌الظاهر اطلاع از اوضاع خارجه را قابل توجه نمی‌دانند. ولی در این دوره اگر رؤسا و وکلای هر ملتی یک روز از وقوعات پلتیکی و منظورات مـلل و دول مستحضر نشوند هر قدمی بردارند کورانه و هر حرفی بزنند جاهلانه است. مثل بانک و صرّافی می‌ماند که با ممالک خارجه مربوط باشد ولی روزانه از نقصان و ازدیاد قیمت نقره و طلا که هر آن در تزلزل است، یا تفاوت قیمت نسبتی آنها، یا قرار تنزیل بروات تجارتی را که هر روز می‌تواند محل تغییر بشود مطلع نشود، یا پیش‌بینی از بالا رفتن و پست شدن قیمت این دو فلز به عمل نیاورد. برای این قسم اشخاص هر قدمی بردارند هزار خطر و ضرر مهیا است و ممکن است از تغافل در اطلاعات یک روزه از هـزاران عواید و فواید محروم مانند.

و خواندن اخبارات هفتهٔ قبل هم بـه مـنزله مـطالعهٔ تـقویم پـاری است. اخـبارات تلغرافی که به توسط «رایطر» به طهران می‌رسد اولا سر تا پا مهملات و مطالب بی‌معنی است و ثانیاً بعد از مطالعه و تصحیح سفارت انگلیس نشر می‌شود و درواقع قرائت آنها مایهٔ گمراهی است. پس در این باب فکر صحیحی باید کرد.

مطلب دیگر که قابل توجه است روی زمین نشستن اعضای مجلس است و چُتمه زدن صف اول تماشاچیان که در این صفحات هرچندی این مسئله را دست‌آویز کـرده اسباب سخره می‌نمایند در روزنامه‌ها و درواقع خیلی از قدر و منزلت مجلس در انظار

اروپائیها می‌کاهد.

اولاً شرعاً و عادتاً برای ناطقین روی کرسی نشستن معمول‌به است. در ایران و تمام وکلا هم به همین قصد در مجلس حاضر می‌شوند.

و ثانیاً شرع هیچ وقت نهی از اقدامی نمی‌نماید که باعث احترام و عزت ملت اسلام باشد و امروز معظم و محترم بودن در انظار خارجیها از لوازم اولیهٔ پیشرفت امور ملتی و دولتی است.

به هر حال بیش از این پرگویی نکرده و تضییع اوقات عزیز آن حضرت نشده به دعای مزید تأییدات و توفیقات حضرت عالی در اجرای منظورات مقدسه ختم می‌نماید و امیدوارم هر قسم فرمایش و خدمتی باشد قرین امتنانم فرمایند.

عبدالغفار التبریزی نایب اول سفارت لندن

مخصوصاً متمنی است که وصول عریضه را به وسیله‌ای زود اعلام فرمایند که اسباب اطمینان باشد.

۱۸ عبدالرسول یزدی[۱]

به تاریخ ۱۷ شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۵

طهران ـ به ملاحظهٔ حضرت مستطاب اجل اکرم آقای گرامی مدیر محترم کتابخانهٔ تربیت در طهران مشرف شود

فدایت شوم الحمدلله که بعد از مدتها به زیارت دستخط جنابعالی مشرّف شدم. به حقیقت حق قسم است شب و روز در خیال بودم که چه شد صاحب مکرم من که تعلیم به کار نمی‌شوند تا با این پست که ده مجلد کتاب مسائل الحیات و ده مجلد کتاب کلیات ملکم ازطرف حضرت عالی رسید با رقیمهٔ مبارکه به محبت و دوستی غایبانه. از دیدن دستخط سرکار یک دنیا مشعوف شدم. ولی یک عالم شکایت از شما دارم که در این مدت چرا دو کلمه اظهار محبت نفرموده و [نه] یک کاغذی مرقوم دارید که این همه

۱. امضای نامه شیخ عبدالرسول است. این شخص می‌باید همان عبدالرسول یزدی باشد که مشروطه‌خواه بود و بعدها از اعضای عدلیه شد و نام خانوادگی «پویان» اختیار کرد. اصل نامه نزد من است.

حقیر نگرانی داشته باشم. باز شکر می‌کنم خدا را که سلامت هستید.

در هر صورت با همین پست نیز دو جلد کتاب فیزیک عربی از طرف کتابخانهٔ تبریز رسید و حسب‌الفرمودهٔ حضرت عالی با همین پست مبلغ بیست تومان برات بانک شاهنشاهی از بابت کتابها به تبریز ارسال شد، مطلع باشید و بقیه را هم انشاءالله تا غرهٔ شهر صیام ارسال می‌شود.

ولی استدعا دارم اگر در کتابخانه فلسفه الطبیعه موجود هست مرحمت فرموده یک جلد یا دو جلد با اول پست مرحمت فرمائید که لازم است. این‌که از حضرت عالی خواهش می‌شود جهت زودتر رسیدن است و به تبریز هم نوشته‌ام که از طهران دو جلد «اللن جکسن» خواهش نموده‌ام. موقوف به اخبار طهران است که اگر از طهران خبر دادند از تبریز بفرستید آن وقت مرحمت فرمائید. اگر موجود و فرستادید به تبریز هم اخبار شود که مطلع باشند، و اگرهم موجود ندارید اخبار دهید تا از تبریز بفرستند.

(درباب پول روزنامهٔ «آزاد» که پنج نمره در هفت ماه قبل فرستاده شده و عقب این موقوف گردید اولاً باید همان روز اول اعلام نمایند که نمره نمره فروخته شود که وکیل تکلیف خود را بداند، نه بعد از هفت ماه که من نمی‌دانم چه اشخاص گرفته‌اند، و ثانیاً حال چگونه ممکن می‌شود از کسی مطالبهٔ پول سه چهار نمره روزنامه نمود. با این‌که اغلب مشترکین آن وقت طهران آمده‌اند مثل قوام‌الملک و پسرهایش و چند نفر از نوکرهای آنها.

و حقیر هم نفعی از طرف «آزاد» ندیده ضرر تلگراف و توزیع حاصل شده و کذلک از سایر روزنامه‌ها مثلاً «صور اسرافیل» از نمرهٔ اول تا یازدهم و دوازدهم را حقیر مشتری و خریدار پیدا نمودم و سه ماه زحمت کشیدم و به همه‌جا فرستادم و پول پست دادم. حال معلوم می‌شود تغییر وکالت داده‌اند و به اسم میرزاعلی‌خان خیاط که داخل اجزاء پستخانه شده می‌فرستند و در طهران یحیی میرزا توسط از او می‌کند و خیال دارند وکالت تمام جراید را قبول کنند و من عدهٔ خریدار این «صور» را به هشتاد نفر رسانیدم.

و در تلگراف به حضرت مدیر «قانون» خواهش هفتاد نمره نمودم. بعد از این‌که وکالت به او شد حقیر بدون مسامحه صورت اسامی مشترکین را به او دادم. با وجود این از عهده بعون‌الله نمی‌آید و حقیر را شریک نموده که به او همراهی نمایم. استدعا دارم به جناب آقای میرزا قاسم خان مدیر «صور» بفرمائید جناب آقا علت تغییر دادن وکالت چه می‌باشد. یا مجدداً به حوالهٔ حقیر بفرستند یا این‌که مقرر دارند حق‌الزحمهٔ سه‌ماههٔ حقیر

را لطف فرمایند، آن وقت مختار هستند و جهت بی‌مرحمتی چه بوده و اگر تغییر نمی‌دهند و حق‌الزحمه را هم مضایقه دارند مطلبی نمی‌باشد. فقط حضرت عالی دو کلمه مرقوم فرمائید که وکالت «صوراسرافیل» از شما گذشته. تا آسوده به خیال خود باشم.

و اما این مطلب را که دیدم و مفهوم شد که میرزاعلی‌خان واسطه به جهت وکالت معین نموده از اقدام خدمت سایر جراید نیز مسامحه نمودم. با خود خیال کردم چرا من زحمت بکشم آن وقت بعد از سه یا چهار ماه به دیگری محول شود. به حال خود باقی باشد تا هرکس وکیل بلاعزل شد زحمت بکشند و ازطرف جناب مدیر «قانون» هم در شک افتادم که شاید ایشان هم رجوع به پستخانه نمایند.

در سه هفته قبل شنیدم که یک دو بسته «قانون» به اسم آقا میرزا سید محمد فرستاده‌اند. اعتقاد ننمودم ولیکن روز گذشته دیدم آقا میرزا سید محمد آمدند نزد حقیر که بیست دوره روزنامهٔ «قانون» به اسم من فرستاده‌اند و من از قوهام نمی‌آید خریدار پیدا نمایم. من از شما خواهش دارم این نمره‌هایی را که به اسم من فرستاده‌اند تسلیم شما نمایم و قبول کنید.

حال خدمت جنابعالی اطلاع می‌دهم اگر چنانچه جناب مدیر «قانون» در خیال تغییر وکالت هستند و دیگری خوبتر از من به دست آورده‌اند یا پستخانه یا دیگری، استدعا دارم تا زودتر است به هرکس میل دارند رجوع فرمایند تا حقیر قبوضات و روزنامه را تسلیم آن وکیل جدید نمایم و اگر خیر میل دارند که حقیر وکیل باشم چرا سبب تضییع حقوق خود و وکیل می‌شوند. اگر من وکیل بودم و هستم چرا روزنامه به حوالهٔ دیگری فرستادند و رجوع ننمودند به حقیر، و به او بگویند هرقدر روزنامه می‌خواهی از وکیل دریافت کن. نه این‌که احوال نپرسیده مبالغی روزنامه بفرستند. اگر می‌خواهند تغییر بدهند هرقدر زودتر اقدام نمایند بهتر است و اگر محققاً من وکیل بلاعزل هستم زود اطلاع بدهند تا به تکلیف خود عمل نمایم.

فراشهای پستخانهٔ شیراز هم به خیال وکالت روزنامه هستند و امروز در شیراز پنج نفر وکیل روزنامه هست. مثلاً روزنامهٔ «تمدن» به حوالهٔ دیگری می‌آید. چهار نفر از من روزنامهٔ «تمدن» می‌خواهند. من وکیل او را نشان ندهم و نگویم وکیل او فلان شخص است، بردارم به مدیر او بنویسم چهار نمره روزنامه به اسم من بفرست این صحیح است. تکلیف مدیر روزنامه این است که جواب دهد همین شماره را فرستادم نزد وکیل، از او

دریافت کن. و اگر بخواهد تغییر وکالت بدهد محققاً وکیل سابق متصور در خیال ضایع نمودن حقوق این اداره است و کمتر ضرر او شهرت می‌دهد فلان روزنامه توقیف شده و کسی پول روزنامه نمی‌دهد، همچنانی که «صوراسرافیل» حال گرفتار است.

نمی‌شود پستی وارد شود و او را دزد برهنه نکرده باشد. از امروز پستخانهٔ شیراز موقوف کرد امانت گرفتن را و غیر از پاکت چیز دیگر را قبول نمی‌کند مگر جعبهٔ لیمو را، و اگر چنین باشد اغتشاش پستخانه عماً قریب بند می‌شود. چون که راه تجارت بسته می‌شود کاغذ هم کسی نمی‌دهد.

والسلام ـ شیخ عبدالرسول

و دیگر یک جلد از کتابهای کلیات ملکم ناقص است و چهار صفحهٔ او چاپ نشده که صفحهٔ ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۲ و ۱۴۳ باشد. می‌خواستم کتاب را عودت دهم ولی ممکن است این چهار صفحه را بفرستید که در کتاب وصل نمایم. البته کوتاهی نفرمائید و اگر اذن می‌دهند تا کتاب را عودت دهم.

و در سابق عرض نمودم اگر کتاب آثار عجم و خانم انگلیسی لازم است و مشتری دارد بفرستم و احتیاط با پست بعد بیست جلد خانم انگلیسی ارسال می‌دارم. حافظ عکسی هم هست. اگر بخواهید ممکن است. حاجی بابا مصوّر جلد اول و دویم مال کلکته هم موجود است. اگر می‌خواهید ارسال شود. قیمت آثار عجم جلد دو تومان و پنج قران، حاجی بابا دو جلد یک تومان، حافظ عکسی جلد سه تومان، خانم انگلیسی جلد هزار دینار. قرآن عکسی سی ورقی ممتاز اعلی در صندوق بسیار خوش وضع با یک قرآن کوچک عکسی سی ورقی با یک ذره‌بین هم هست. اگر لازم است خریده بفرستم. روز گذشته تاجر نشانم داد. ولی قیمت او را نگفت. همین قدر گفت کاغذ را پیدا می‌کنم و قیمت او را به شما می‌گویم و یک ورقه عکس کاتب قرآن هم روی قرآن گذارده. چشم به راه جواب.

مخلص قدیمی و ارادت‌کیش صمیمی ـ شیخ عبدالرسول

اخبار شیراز ـ جائی که مغشوش نباشد ممکن نیست. ناامنی به سرحد کمال، اجناس ترقی نموده، نون یک من سه عباسی شش عباسی شده. یک من شیراز هفتصد و بیست مثقال است و گرانتر هم خواهد شد. بلکه آثار و علامت اخبار از قحط می‌دهد.

انجمن اسلامی شیراز که جماعتی مغرض و مفسد و ریاست‌طلب هستند محض

جلب به دخول و رشوه کلیهٔ مملکت را مغشوش نموده‌اند و به ذریعهٔ مکاتیب از دور و نزدیک مردم را تحریک به یاغی شدن و ندادن مالیات می‌کنند و خود مدخول می‌کنند. رؤسا را محرک دزدی و راهزنی می‌شوند و از آنها پول می‌گیرند.

علت متهم نمودن قوام‌الملک و پسرهایش همین بود که او در مقابل اینها قوهٔ دفع داشت و نمی‌گذارد اینها خراب‌کاری کنند. این بود که آنها را به مجلس مخالف مشروطه قلمداد نمودند و فارس هرچه مغشوش شود انجمن اسلامی می‌کند و محرک آنها معتمد دیوان و شعاع السلطنه است.

استدعای مخصوص ـ مرحمت فرموده سی جلد کتاب تألیف جناب ملا عبدالرحیم طالب‌اوف که در مشروطیت نوشته[۱] و چاپخانهٔ شاهنشاهی او را طبع نموده و قیمت یک قران نوشته به جهت خارج از طهران و در طهران چهار عباسی است بفرستید که ممنون می‌شوم.[۲]

طباطبائی، سید ضیاءالدین[۳]

۱۹ ....

به تاریخ شنبه یوم بیست و سوم شهر شعبان المعظم ۱۳۲۵

به عرض عالی می‌رساند   عموم اهالی ایران را بایست تا به وجود مسعود مبارک بسی افتخار کنند و پیوسته سلامت ذات خجسته‌صفات مقدس را از دربار ایزد تعالی و تقدّس خواستار شوند، خصوصاً داعی که همواره دعای بقای وجود مقدس را فریضهٔ ذمت خویش می‌داند.

زهی کان مردی و فتوّت و جهان مردمی و مروت که رنج خویش را در راحت بندگان

---

۱. منظورش کتاب «ایضاحات در خصوص آزادی» است که توسط مجدالاسلام در سال ۱۳۲۵ قمری در طهران چاپ شده بود.

۲. روی پاکت نام مدیر کتابفروشی را علی‌محمدخان ذکر کرده و پشت پاکت نوشته است: پست ۲۹ سنبله که از طهران به شیراز می‌آمده زیر اصفهان دزد زده است. روزنامه‌ها را هم برده. اگر قانون نمرهٔ ۱۳ به همراه او بوده است برده‌اند، مرحمت فرموده مجدداً نمرهٔ سیزدهم را بفرستید. کتاب فیزیک اگر ممکن شد یک جلد و اگر نیست از خیال خارج شوید که لازم نیست. مهر مربع العبد المذنب عبدالرسول.

۳. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۱۲ چاپ شده است.

خدا دانسته و مدلول «و جاهدوا فی‌سبیل‌الله» را در اعلاء کلمهٔ اسلام و استحکام احکام حضرت خیرالانام سرمایهٔ مسرت و پیرایهٔ عادت سازد و علم «فاحکم بین‌الناس بالعدل» را در عرصهٔ ملک فرازد و صیت «یأمرون بالمعروف و ینهون عن‌المنکر» را در جهان اندازد.

حبّذا مظهر عدل و حیات و مظهر غیرت و شهامت که مصداق «فضل‌الله المجاهدین علی‌القاعدین» را در تحصیل شرف و حفظ حقوق مسلمین و اصلاح امور مملکت به منصه شهود آرد و خلق جهانی را در مهد آسایش و امان و حریّت و مساوات دارد.

برومند باد آن همایون درخت   که در سایهٔ او توان برد رخت

محض این که اهالی ایران و ممالک خارجه مایهٔ نجات و آزادگی سی کرور نفوس ایران را بشناسند و به زیارت تمثال کبریائی مثال چشم جان را روشن سازند مستدعی است یک ورقه عکس مبارک را مرحمت فرمائید که در نامهٔ «ندای اسلام» طبع و صفحات نامه را به زیب تمثال شرافت‌مثال مزین و مشرف سازد. ایام اقبال مستدام.[1]

احقر سید ضیاءالدین طباطبائی ـ مدیر ندای اسلام

محتشم‌السلطنه، حسن[2]

۲۰ ....

از تبریز به طهران ـ حضوری

۲۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۵

خدمت جناب مستطاب آقایِ محترم خودم آقای تقی‌زاده دامت برکاته

تلگراف جناب مستطابعالی در تلگرافخانه و تلگراف سابق حضرت عالی زیارت و اسباب قوّت قلب و امیدواری شد. خداوند حضرت عالی را تأیید فرماید و از بنده و ایرانیان نگیرد. تلگراف قبل جواب فوراً عرض کردم. حالا هم در تلگرافخانه و این چند روز به‌قدر قوّه مشغول خدمتگذاری هستم و خدمت به وطن را وظیفهٔ مقدسهٔ خود

---

۱. ظاهراً نامه خط منشی است و سید ضیاءالدین ذیل آن را امضا کرده است.
۲. اصل تلگراف نزد من است و عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۶۲۷ چاپ شده است.

می‌دانم. ولی شرط اهمّ بعد از فضل خدا همراهی وزرا و وکلا است که بعد از آن که صحّت عرض را ملتفت شدند دیگر به اهمال و دفع‌الوقت نگذرانند.

به اعتقاد بنده امروز تمام همّت دولت و ملت باید صرف آسایش و آرامی این مملکت بشود و الّا هم آذربایجان می‌رود و هم ایران بالای آذربایجان، و بدون غرض و ملاحظه عرض می‌کنم آرامی آذربایجان آرامی ایران است. اگر ایران را می‌خواهید فکر کار باشید و به حرف نگذرانید.

حضرت والا فرمانفرما جان می‌کند، زحمت می‌کشد. باید با ایشان همراهی کرد، تقویت کرد و کار خواست. به سر خودت بدانید که آن وقت خیلی زود کار درست می‌شود هم مردم حاضرند و تقصیر تمام از تردیدات و تأخیرات طهران است. امیدوارم آن هم اصلاح شود.

خدمت حضرت آقای وثوق‌الدوله روحی فداه عرض ارادت و اشتیاق می‌رسانم و قربان خودتان می‌روم.

محتشم‌السلطنه

فرمانفرما، عبدالحسین[۱]

۲۱

۴ شوال‌المکرم ۳/۱۳۲۵

هو

فدایت شوم

اگر محول حال جهانیان نه قضاست		چرا مجاری حالات برخلاف رضاست
هزار نقش برآرد زمانه و نبود		یکی چنان که در آیینهٔ تصور ماست

اگرچه می‌توانم عرض کنم این قضیهٔ کلیّه را قبول ندارم و برهانش را اقامه می‌دارم که اقامهٔ حجت بی‌برهان غلط است و برهان این است که در زمان ورود بنده به طهران مقام سنخیّت جنابعالی و طبع نقّاد دوربین آن حضرت بنده را دریافت و اطوار و حرکاتم

۱. به استناد این که در صفحهٔ سوم نامه نوشته «عبدالحسین مُرد». فتوکپی این نامه از مهندس ناطق نزد من است.

را موافق با اساس مشروطیت دید. اظهار لطف و یک جهتی نمودید و این فقره مخالف تصورات بود. بنده هم جوش ملت و حرارت وطن‌خواهی جنابعالی را دیده اظهار ارادت کردم. اغراض نفسانی زید و عمر[و] به بعضی عنوانات این رشته را صورتاً قطع نمود و همان اوقات که حضرت عالی به واسطهٔ حسن ظن به بنده و بصیرت از حال آذربایجان فقط به مقتضای وطن‌خواهی گفتید فلانی برای آذربایجان خوب است همگنان حسد برده و بعضی عنوانات کردند که هم شهدالله ساحت مبارک منزه است و هم بحمدالله وجدان بنده مبرّاست که هیچ‌یک از این عنوانات در میان نبوده است.

بنده به ملاحظات ترک سخن نموده و به سکوت قائل شدم. حضرت عالی هم به همین ترتیب اظهار لطفی نفرمودید. مدتها گذشت و فقط از ... [1]

... اسفندیار داشتن از حیّز امکان و تصوّر خارج است. بلکه معقول نیست. بنده عرض می‌کنم سردار مقتدر تلگراف می‌کند تا ربع فرسخی ساوجبلاغ را که حمزه‌آباد باشد منگور گرفته است و استعداد لازم است که اینها را عقب نشاند و مجازات داد. زیرا که تمسک و پشت‌گرمی آنها به محمدپاشای فریق است که در سردشت با پنج طابور عسکر عثمانی نشسته و اینها را محرکّ هستند که این گونه تخطّیات را بنمایند و راه را از برای قدوم میمنت لزوم ایشان پاک و شوسه نمایند. استعداد لازم است. یک جوابی به بنده مرحمت می‌شود که ابداً مربوط با سؤال بنده نیست. تکلیف من بدبخت که از هر سمتی سهام اغراض به جانبم پرتاب است چه چیز است.

ازطرف ارومی شاهزاده امامقلی میرزا لاینقطع در مذاکره است و تلگراف می‌کند فلان محل و فلان قریه را هم عساکر عثمانی برد. بنده هم جز عرض کردن و اطلاع دادن تکلیف دیگری ندارم. عرض می‌کنم یک جوابی برای خالی نبودن عریضه می‌شنوم که کمیسیون خواهد آمد. آخر انصاف بدهید کمیسیون بی‌حقوق چه کاری می‌تواند بکند و از او چه کاری ساخته است. اردو باید پشت سر کمیسیون باشد که بتواند اقدامی کند و حرفی بزند و علاوه بر این مقابلهٔ متماثله باید باشد.

طاهرپاشا که از برای ریاست کمیسیون آن سمت آمده است مطابق اطلاعات حق تحکم و ریاست به تمام قشونی که در این سرحد دارند دارد و چند نفری را هم تنبیه نموده است و در این‌جا به این حمیت نشسته.

محتشم‌السلطنهٔ بیچاره در مقابل آنها با کدام استعداد و قوه تشکیل کمیسیون بدهد.

---

۱. یا از نامه ورقی افتاده و یا در فتوکپی‌های من نیست.

بدیهی است طرف مقابل هم که ما را این طور دید بر تجرّی و تخطّی خود می‌افزاید. حالا چه‌قدر دادکنم. عبدالحسین[۱] مُرد فکری به حال مملکت و وطن عزیز خودتان بکنید و چاره از برای او بنمائید. این امر مهم را سر و سامانی بدهید. باز من حاضر و شما حاضرید. این سر ما و شمشیر شما.

ابداً به عرایضم وقعی نمی‌گذارند. حالا بنده با این حالت چه می‌توانم بکنم، خواهید فرمود دولت چه بکند. عرض می‌کنم همیشه اوقات باید ملاحظهٔ الاهمّ فالاهمّ را نمود. خذ الغایات و اترک المبادی.

مثلاً می‌دانید سابقات سپهدار را با بنده که در هیچ محفلی و مجمعی نیست که از بنده سعایت نکند، خاصّه در این اقدام شرکت شرفیهٔ تبریز برای تلگرافخانه بیشتر درصدد عداوت برمی‌آید. ولی خود ایشان را چون قصدی ندارم مثل قرار می‌دهم. این شخص و اسلافش سیصد سال است در تنکابن استبداد ورزیده و چه بسیار محظورات برای اهالی آن سامان از هرحیث فراهم نموده. ولی در مقدمهٔ استرآباد باید رعایت حال او را کرد که بتواند از تنکابن یک فوج صحیح برای مأموریت استراباد حاضر نماید و این همراهی نفعش بیشتر است، زیرا که استراباد را ترکمان میدان تاخت و تاز خود کند و به این واسطه برای همسایه مستمسکی به دست بیاید و از میان ببرد خیلی اسباب شکست و وهن است. ولی در تنکابن اگر مقداری هم ظلم یا قتل ...[۲]

بادامچی، محمدعلی[۳]

۲۲

تاریخ چهارم شوال‌المکرم ۱۳۲۵ ـ در طهران

محضر مبارک بندگان حضرت مستطاب حکیم دانشمند و فیلسوف ارجمند آقای آقا سید حسن تقی‌زاده وکیل بی‌بدیل آذربایجان دامت برکاته

قربانت گردم   در بیست و هفتم ماه مبارک رمضان جناب مستطاب آقامیرزا

---

۱. اشاره به خودش است.
۲. از این نامه تا همین‌جا فتوکپی نزد من موجود است. نامه به خط منشی است.
۳. فتوکپی این نامه از مهندس ناطق دریافت شد.

محمدعلی‌خان با سلامتی وارد و به عنوان دید شرفیاب محضر مبارکشان شده و مخصوصاً مراحم و الطاف بی‌پایان حضرت عالی را نسبت بدین چاکر اظهار داشتند. زیاده از وصف از این ابراز مرحمت مرهون تشکر و امتنان شده و خواهم گشت و چون در ضمن صحبت مذاکره نمودند که حضرت آقا مایل به مطالعهٔ اخبارات و مکاتبات بی‌غرضانه که از اشخاص بی‌طرف صادر می‌شود و راغب هستند و بالخصوص چاکر را ترغیب و تحریض[1] کرده که البته گاهگاهی به شمّه‌ای از وقایع و اخبار شهری آقا را بی‌اطلاع نگذارید گویا خیلی راغبند به مسوّدات حقیر که از روی بی‌طرفی نوشته می‌باشد بناءً علیه برخود لازم و واجب شمردم آنچه در عرض این دو ماه اتفاق افتاده اجمالش را عرض نمایم و از تطویل و تفصیل معذرت می‌خواهم که از بسط کلام لابدّ و ناچارم.

پس از ورود حضرت مستطاب اجلّ آقائی فرمانفرما آن حرکات وحشیانه و اقدامات بی‌شعورانه که مفصلاً مسبوق هستید قدری تخفیف یافته و امنیت شهری ملحوظ و متصوّر گشت و بساط انتخاب انجمن ایالتی که قبل از ورودشان گسترده شده و قریب به ختام بود به امر مبارکشان برچیده شد و تا مدتی تعویق و در اوایل ماه مبارک باز به اذن و اجازه‌شان اعلان اخذ [و] ورقهٔ تعرفهٔ انتخاب داده شد و شش نفر از طبقات ستّه به اکثریت آرا نظار معین و مشغول دادن تعرفه شده و می‌باشند و این عمل گویا تا بیستم شهر جاری طول خواهد کشید و عاقبت چه نتیجه دهد خدا عالم و از ترتیبات و مقدمات دستوریّهٔ حکومتی و نظّار که تا اندازه‌ای خلاف نظامنامهٔ انتخاب واقع شده نتیجهٔ بد خواهد بخشید.

مثل این‌که در اعلان عدهٔ منتخبین هر صنف را محدود نموده مثلاً از طبقهٔ جلیلهٔ علما دو نفر و از تجار سه نفر و از اصناف سه نفر وکذا از اعیان فلان و از ...[2] تا دوازده نفر عدهٔ منتخبین را تکمیل نموده و حال آن‌که اولاً هیچ جای نظامنامه بدین شکل محدودی ناطق نیست، و ثانیاً این عدهٔ محدود نوعی هر صنف باعث اشکالات و تولید مضرّات خواهد کرد و علاوه مخصوصاً در نظامنامه ثبت شده ورقه‌ای که منتخبین اسامی وکلا را خواهند نوشت کاغذ سفید و بی‌نشان و رأیشان مخفی باشد. لیک این مسئله بکلی مطرود و بلکه نقیضش ظاهر گشت. چنانچه در اطاق نظار به هرکس که ورقهٔ تعرفه می‌دهند یک ورقهٔ علیحدهٔ مجدول و نمره‌دار داده که اسامی وکلا را در میانهٔ جدولها

---

۱. اصل: تحریص

۲. نقطه‌چین در اصل است.

بنویسند و در روز اخذ ورقه همان ورقه را بدهند و این هم علاوه که نقیض نظامنامه واقع شده تولید اشکالات خواهد نمود. همانا آن رأیی بهتر و صوابتر بود که به هرجای ایران حق انجمن را دارند، معلم فرستاده شود که رفع اشکالات را بنماید. علی‌ایّ نحوکان این تأخیر انتخاب مورث بسی مفسده‌ها شده که در ذیل معروضات عرض خواهد شد.

باری چنانچه در فوق اشاره شد بعد از ورود حضرت حکمران انقلاب داخلی شهر تا درجه‌ای ساکت ولی انقلابات اطراف ازقبیل تعدیات عشایر و مسئلهٔ خوئی و ماکو حواسشان را پریشان [کرده]، مشغول اصلاحاتشان شده و الحمدلله تا درجه‌ای هم اصلاح شده و از آن‌جائی که دأب و سیرت حضرت حکمران بر درویش‌مسلکی جاری شده و تواضع و مسالمت را که منافی با حکومت و سیاست است عادت خود قرار داده و با پاره‌ای اشخاص که ظاهراً ارباب نفوذ و صاحب سخن است ابواب هم‌جلیسی را گشوده و ملایمت و مسالمت را سجیّه کرده نه جلوگیری از اشرار و نه رفع مفاسد را می‌نماید، و احیاناً اگر از انجمن و یا از قناسل دول همسایه اعتراض می‌باشد عدم قوه و واسطه‌گری این و آن را عنوان فرموده و ساکت می‌نشینند و حال آن‌که تمامی این حرکات مناقض حکومت و ارباب سیاست است.

نمی‌دانم این قوّه‌ای که ما می‌خواهیم از آسمان نازل خواهد شد و یا بر دست خودمان است. این قوه که مطلوب حکومت است قوهٔ مقابله با عساکر و عشایر عثمانی نیست که مقدماتش درست نشده و مهمل نشسته‌ایم. بلکه این قوه عبارت از چند نفر سواره و سرباز ساخلوی شهر در شهر نگاه داشته. هرکس که پا از دایرهٔ اندازهٔ خودش به کنار گذاشت فوراً به سزایش برساند و اعتقاد ندارم کسی هم از این اقدام و جلوگیری حکومت مانع باشد و قدم واسطه‌گری را به میانه بگذارد.

و از این تسامح و تعلل حکومت باز از اواخر شعبان وضع مملکت بکلی منقلب و بازار دسته‌بازی باز و صاحبان حرص و آز دکان شیّادی را گشوده مردم را اغوا کرده به عنواناتی خوش‌ظاهر تیشه بر ریشهٔ اساس مقدس زده و مملکت را مثل سابق مختلف‌الکلمه نموده و نتیجهٔ افکار واهیهٔ متحصّنین زاویهٔ مقدس که با آن همه کشمکش و مخارجات فوق‌العاده چیزی از پیش نبردند اینها می‌خواهند همان نتیجه را در تبریز به موقع اجرا بگذارند.

توضیح این مقال از اواخر شعبان چند نفر از روساء سادات که حالشان معلوم [است] به مداخلهٔ بعضی از خائنان یک مجلس منعقد [کردند] و قرار گذاشتند که هر

هفته دو مجلس یکی عمومی و دیگری خصوصی از سادات جمع و به نواقصات و احتیاجات خودشان رسیدگی کرده و از تعدیات و بعضی حرکات ناشایست نسبت به خودشان و یا از ایشان بالنسبه به غیر را جلوگیری و رفع نمایند و ضمناً در ترویج شرع انور غایت جدّ و سعی را به کار ببرند و از بعضی هذیانات و حرکات که خلاف قانون نبی است سدّ نمایند، و مقصود از این اتحاد همانا مقابله و رقابت با طایفهٔ مجاهدین که بعضی از اراذل و اوباش به اسم مقدس مجاهدین خود را مسمّی و پاره‌ای هرزگیها کرده و مسلک بیچاره مجاهدین را خراب نموده.

و مقصود رؤساء سادات هم رفع همین بی‌مبالاتی و بلکه رفع اسم مجاهدی را از میانه و همین مطلب [است] و پروغرام خودشان را گوشزد عموم سادات و سایر مردم کرده. چون ظاهرش حُلْو و رنگین بوده تمامی سادات اتفاق کرده و قدری هم از سایرین از طبقهٔ اعیان و تجار مداخله کرده مجلس تشکیل دادند و به واسطهٔ جریدهٔ انجمن لایحه‌ای نشر کردند که ما طرفدار مشروطه و حامی شرع و انجمن هستیم و اهل دل می‌دانند که مضرّات این اتفاق تا چه درجه و مفاسد این اتحاد تا چه پایه [است]، چنانچه اثرش بزودی نتیجه بخشیده.

و در ماه مبارک آن که لیالی‌اش بوده هرهفته دو مجمع در محلات منعقد نموده کم‌کم اظهار راز درونی نموده و به پاره‌ای حرفها تنطق نمودند که همه با قواعد نبی و قوانین موضوعهٔ دارالشورا مناقض و آنچه ایام ماه مبارک بود حضرات واعظین و ارباب مساجد به منابر رفته و هرچه از رطب و یابس به ذهنشان آمد به مردم القا کردند و تفرقه در بین مردم را فراهم آوردند.

ازجمله یکی در بالای منبر درحالتی که متجاوز از چهار هزار نفر در زیر منبرش مستمع داشته عموم جرایدنگار و جرایدخوان و طابع و ناشرش لعن کرده و عموم مستمعین را هم تکلیف به لعن نموده و همه هم آواز لعنت خواندند و شمّه‌ای مزخرفات در تقبیح جراید و مکاتب گفته از منبر پائین آمده. مجاهدین حقیقی خواستند که از این مزخرفاتش جلوگیری بکنند سادات به حمایتش [بر]خاسته و مجاهدین هم از ظهور فتنه ترسیده دست کشیدند.

و یکی دیگری بالای منبر علی روشن‌الاشهاد صحبت بانک ملی را به میان آورده و می‌گوید که ما مشروطه شده‌ایم که خلاف شرع ننمائیم و این بانک صرّاف بزرگ است که معاملهٔ ربوی خواهد کرد. ابداً ما نمی‌گذاریم که این مسئله در این‌جا برپا بشود.

و یکی دیگری به قول ملکم‌خان از جهلمندان [است] اطالهٔ لسان کرده مکاتب را عنوان نموده و یک جلد از کفایة التعلیم حاجی میرزا حسن رشدیّه را به دست گرفته و چند جایش را که ابداً خودش نمی‌فهمد تحریف کرده و دست‌آویز نموده که اینها همه خلاف مذهب [است] و باید تمامی این مکاتب قدغن باشد و حال آنکه خداوند علیّ اعلی شاهد است که یک کلمه از کلمات رشدیه در دو جلد کتاب کفایة مخالف مذهب و دین نیست.

و حتی چاکر با یکی صحبت کرده و کتابها را به پیش نهاده و با نهایت ادب گفتم آقا اولاً آن جاهائی که در این کتاب خلاف شرع نوشته شده به من نشان بدهید تا بنده هم ملاحظه کرده، اگر واقعاً خلاف مذهب باشد در قدغن مکاتب و این کتابها شریک باشم و الّا این همه تهمت و افتراء بر مرد مسلمان زدن و این همه نوباوگان وطن را بی‌سر و سامان گذاشتن خلاف مروّت و دیانت است.

علاوه گیرم که این کتابها خلاف شرع و دین است، اینها را قدغن نمائید. تقصیر مکاتب و اطفال مسلمین چیست و علاوه بحمدالله طلّاب و علما در شهر بسیار و بی‌کار، استدعا دارم که دو سه نفر از علماء با دانش را در بین خودتان انتخاب نمائید و مصرفشان را من از جیب خودم می‌دهم که هر هفته یک روز به این مکاتب رفته امتحان اطفال و اصلاح فاسد را بنمایند.

در جواب این همه شقوقات چاره جز بستن مکاتب را نگفت که از این مکاتب اطفال مسلمین بی‌دین درمی‌آیند باید بسته شود. ملاحظه فرمائید در اثناء این صحبتها یه مرد مسلم و بی‌غرض چه می‌گذرد و آقایان نمی‌دانند که ما مقصودشان را دانسته و می‌دانیم که این آب از چه سراب است و مقصود حفظ بیضهٔ اسلام و صیانت شرع نیست، بلکه اهمّ مقاصدشان تخریب اساس مقدس و خواباندن ملت و تحویل مملکت به دست اجانب است.

و این همهمهٔ مکاتب بستن قونسول روس را وادار نمود که چهار نفر قزاق به مدرسهٔ روس که از پارسال افتتاح شده گذاشت و فردا هم به بهانه‌ای به جای علیحده قزاق می‌گذارد. کم‌کم این انقلابات را که خودش دامن‌زن است بهانه کرده قوشونی که با معیّت انگلیس گفتگو کرده و در روزنامهٔ تازهٔ «حیات» تفصیلش را نوشته بدون مانع به ایران داخل کرده و مملکت را تصرف نموده آن وقت آقایان علماء در منابر دم از شرع و خلاف شرع بزنند و عمامه‌شان را کج گذاشته در پیش صاحب شرع لاف تدیّن و اسلام‌پرستی را بنمایند.

و با قلب سوزناک از ته دل ناله کشیده و به آواز رسا به گوش هر شنوا می‌رسانم که قسم به ناموس صاحب شرع اینها هیچ خیال ندارند غیر از تضعیف شرع و هدم بنیان اسلام. زیرا اگر معتقد به معاد[بوده] و خیال در ترویج شرع [داشته] باشند پیروی افکار مقدسهٔ حضرات حجج‌الاسلام عتبات نموده و ملاحظه می‌نمایند که آن حضرات تا چه اندازه در تشیید مبانی اساس مقدس مشروطیّت مساعی جمیله به کار برده و از لوازم توصیه و سفارش چیزی فروگذار نکرده «بابی و امّی و نفسی لهم‌الفداء» که چه قدر از مقتضیات زمانه واقف و اضمحلال اسلام را از علائم و آثار دیده و تقویت و محکمی دین را منحصر به بودن دارالشورا دانسته‌اند. لهذا دامن همت بر کمر زده این‌همه تلاش و سعی را در محکمی مجلس به کار بردند «جزاهم‌الله عن‌الاسلام خیر الجزاء».

باری حضرت عالیان[۱] به فاصلهٔ نود و پنج فرسخ دور از شهر تبریز نشسته و نمی‌دانید در تبریز چه انقلابات است. هرچند به واسطهٔ پاره‌ای جراید و مکاتیب مسبوق و مستحضر می‌باشید. ولی «شنیدن کی بود مانند دیدن» و اگر بخواهم تمامی ماوقع این چهل روزهٔ آخری را مشروحاً نگارش دهم بدون اغراق «مثنوی هفتاد من کاغذ» شود همین بهتر که به مجمل پرداخته عرض نمایم که با این وتیره که ما راه می‌رویم و این همه اختلافات انقلابات که به میانه انداخته و اعمال غرض می‌کنیم زمانی نگذرد که بلوای عظیم و خونریزی وخیم در شهر اتفاق افتاده این همه زحمات چهارده ماهه‌ای که به هدر می‌رود سهل است استقلال وطن دستخوش اجانب گشته و ننگ تاریخ ابدی و مستوجب لعن و نفرین اخلاف خواهیم شد.

و امروز وطن مقدس ما با نالهٔ حزین و صدای غمین فریاد «هل من ناصر ینصرنی» به گوش هر شنوا رسانده و می‌گوید ای ناخلفان دیدید عاقبت چه‌ها به سر من آوردید و قطعات و اعضاء من [را] که سرشته به خون پاکان و ابناء نیاکان من بود می‌خواهید به اجانب بسپارید.ای ناخلفان رحمی به من آرید و این همه انینم را به چیزی بشمارید. خداوند به ما گوشی غیر از این گوشها عنایت فرماید تا نالهٔ وطن را شنیده و دست از اغراض نفسانی برداشته این کشتی شکسته و مشرف به غرق را نجات دهیم.

هرچند چاکر ناامیدم که من‌بعد ما دیگر باب نجات را به روی خودمان مفتوح ببینم و رشتهٔ کار چنان گسیخته و نقشهٔ کار همچنان رنگ گرفته اگر هزارها عقلاء در اصلاحش بکوشند جز خسران و ندامت چیزی نمی‌بینند.

---

۱. این استعمال در مشروحهٔ ارسالی از تبریز (شمارهٔ) دیده می‌شود.

و مخفی نماند که این همه ابرهای مظلم و سحاب دهشتناک از نتایج همان مجالس و منابر است که در ایام و لیالی ماه مبارک طلوع کرد و به آنها هم قناعت نکرده امروزها بین علما و طلاب مجالسی منعقد [می شود] و سادات هم به قرار سابق مجلس داشته و هریک از این مجلس به دیگری ظهیر و معین و در پیشرفت خیالات شریکند، و بودن این‌جور مجالس قانوناً ممنوع ولی چه جای قانون و کو مجری. همه در سر زور و اتهام نمودن است.

و برداشت کار را به‌طوری عنوان کرده‌اند که عوام بیچاره را از این کار مقدس منفور و مشمئز [کرده] و تمامی حرارات ملیتشان که سابق بود بکلی متغیر [شده] و حتی به گرفتن ورقهٔ تعرفهٔ انتخاب که یکی از فصول قانون است میل نمی‌نمایند و زیاده از چهل روز است که اعلان انتخاب داده شده همین چهارصد و پانصد نفر از این سیصد هزار جمعیت تبریز گرفته، آن هم آنانی که میل [دارد] و راغب به پیشرفت قانون است و بس. چگونه عوام بیچاره برود از انجمن تعرفه بگیرد که یک ملائی در بالای منبر علناً بگوید که انجمن غیرمقدس و رفتن بدان جا خلاف شرع [است] و به اینها هم قناعت نکرده بگوید انجمن اولش اسلام آخرش کفر. شما را به خدا از این همه لاطایلات عوام بیچاره می‌تواند قدم به انجمن بگذارد.

خاصّه بازیچهٔ دیگری که باعث مزیدی منفوری عوام باشد به روی کار آورده و تبیین این مقال آن است که در اواخر شعبان حکومت را مجبور کردند باید قیمت نان را تنزل بدهی و آن هم صلاحاً مظنّه را در شش عباسی قرارداد نموده و ضمناً سه نفر از اعضاء انجمن [را] به ذخیرهٔ دولتی ناظر گذاشته که هرقدر گندم از عایدات دولتی وارد ذخیره می‌باشد در تحت مراقبت و نظارتشان شده و غله را به نانواها به مظنّهٔ مزبور داده و نان را در همان مظنّه بفروشند و ضمناً عوام بیچاره را چنان وانمود کردند که مقصود از مشروطیت همان ارزانی نان است. الحمدلله شما هم که موفق شدید و عقلاء دانند که این ارزانی نان در حکم امساله با وجود این همه نزاع بین ارباب و رعیّت که خرمن اکثرشان زیر باران مانده و تلف شد مورث بسی مضرّات و مفاسد خواهد شد.

علاوهٔ این همه اغتشاش اطراف و خرابی راهها نمی‌گذارد که غله‌جات اطراف در این مظنّه به شهر بیاید و ذخیرهٔ دولتی را چندان اشکالاتی هست که خودتان بهتر می‌دانید، بالخصوص غلّه‌هایی که در محل تحویل داده خواهد شد. مقدمات و تدارکات لازم و آن هم در حکم امروزی به ما هیچ میسّر نیست. لابدّ این ارزانی و وفوری جز از

ایّام قلیلی نخواهد کشید که باز مظنّه‌ها ترقی و نان نایاب [شود] و صدای عوام به کرهٔ آفتاب خواهد رسید.

شاید این مسئله همان ترقی گندم و قلت نان در ظرف این چند روزه است که صدای وانفساء ضعفاء از ثری به ثریا می‌رسد و زیاده از ربع شهر در حالت گرسنگی شب را به پایان می‌برند و آنچه لازمهٔ اقدامات است از حکومت دیده نمی‌شود و کم‌کم این بلوا آتش گرفته شعله‌ور خواهد گشت و شعله‌اش چه خانمانها خواهد سوخت خدا می‌داند.

و لوطیها به دهن عوام باز عکس مسئله را انداخته[اند] که بلی ثمرهٔ مشروطهٔ چهارده ماهه بیش از اینها نتیجه خواهد بخشود و تمامی این همه انقلابات و تعدی عثمانیها را و خونریزی اقبال‌السلطنه را و پریشانی قراجه‌داغ و اردبیل و سایر جاها همه [را] از برکت مشروطه بودن در نفوس مردم منقش کرده‌اند و این بهایم این غنایم را به هرطرف که میلشان باشد برمی‌گردانند. نه از خدا شرم و نه از رسول آزرم دارند و غرض و نفع جزئی شخصی را بر منافع کلیهٔ عموم ترجیح می‌دهند. خدا ذلیلشان کرده و نابود نماید. بدنفس و خبیث‌تر از مفسدین تبریز در هیچ جای عالم سراغ ندارم.

و حکومت جلیله اطال‌الله بقاه هم در ظاهر خیلی مشروطه‌طلب و خواهان ترقی [است]، بالخصوص به مکاتب هم مرحمت خاصی دارند و سبب این همه اهمال و سستی و گوشه‌گزینی را نمی‌دانم چیست، مگر آنکه میلشان در اقامت و توقف در تبریز نیست و تا درجه‌ای ذیحق[اند]. به علت آنکه از آن مناصب عالیه تنزل نمودن و در شهر با امثال من نادان طرف شدن و هر روزی از هر طرفی غوغائی شنیدن و قادر بر رفعش نشدن و هکذا و هکذا تمام اسباب سردی و نومیدی.

و خاصّه مجبور نمودن که باید جراید در تحت نظارت حکومت و علماء که مخالف با تمام قواعد دنیاست این هم شکوفهٔ تازه است که روئیده و عنوان جریدهٔ «انجمن» که لفاً سرلوحه‌اش فرستاده شد مصداق عرایض معلوم می‌باشد که می‌نویسد این روزنامه هم ...[۱] یعنی مقیّد که حقیقت آب به بنیان مشروطه بستن است همهٔ اینها از نتایج سحر است و ان ...[۲] اگر نمی‌میریم بدتر از اینها را می‌بینیم و اگر مردیم زهی سعادت که از معاینهٔ این معایب جانسوز خلاص شدیم و کاش صدایم به گوش مدیر جریدهٔ مقدس یومیهٔ حبل‌المتین می‌رسید که کم داد و بیداد کرده و شکوه را تخفیف بدهید. بیائید به نمایشگاه تماشا نمائید. یکی علناً من و شما و تمام ارباب جراید را در منبر لعن می‌کند و

۱. نقطه‌چین در اصل است.
۲. نقطه‌چین در اصل است. (= شاءالله).

یکی هم خودش را به دستیاری حکومت سانسور قرار می‌دهد. آخر از این ملت جاهل چه چشم امید دارید و عاقبت از فرط جهل و لجاجت عزت و ناموس شش هزاران ساله را بر باد می‌دهند.

و از ملاحظهٔ جراید طهران ملاحظه می‌شود که هرجای ایران آتش بلوا گرفته و دست خائنین به هرسو دراز و چشمشان به هر طرف باز [است] و امنای [دولت] و درباریان بی‌علم و باغرض خیال نشاندن شعلهٔ فتنه و جلوگیری از مفاسد را ندارند.

و وکلاء و مبعوثان ملت به استثناء چند نفر یا به ملاحظهٔ غرض و یا از کثرت نافهمی تشبث به هر حشیش کرده وضع مجلس را که تمام اعتقاد و بقاء حیات این سی کرور نفوس ایرانی بسته به آن است مختل کرده و به چیزهائی که خارج از وظیفه‌شان است اقدام کرده، در قول هیئت مقنّنه و در فعل هیئت مجریه، گهی اجزاء عدلیّه و گهی ادارهٔ معارف و وزارت علوم و گاهی مجلس را دستگاه مالیه می‌نمائید.

و اگر کسی که عالم به وظیفهٔ پارلمنت و قواعد دول متمدن است ارائهٔ طریق می‌نماید و این دو هیئت را ازهم جدا و مداخلهٔ مجلس را به جزئیات و کلیات سایر اداره تقبیح می‌نماید درحالت نطق از همه‌جا تصویب و صدای فلانی صحیح می‌فرماید از هرجا بلند [می شود]، ولی بدبختانه قول صرف و لفظ بلامعنی می‌باشد و فردایش همان آش و همان کاسه [است] و این مجلس مقدّس ما در خارجه اسباب تمسخر و ریشخند شده. هر روز اخباری است که با رنگ و روغن در تقبیح وضع پارلمنت ایران دیده و می‌شنویم و باعث شرمساری و خون دل ایرانی می‌باشد.

معلوم است به این ملت جاهل و نادان بدتر از حیوان را بهتر از این پارلمنت غیرممکن و این نیشابور خوبتر از این فلانی را تربیت نمی‌کند.

و زیاده از یک سال است حضرت عالی داد می‌کشید و فریاد می‌نمائید. مادامی که اساس داخلهٔ مجلس محکم و منظم نباشد ابداً مطلبی که مفید حال ملت و دولت باشد از این مجلس درنمی آید و بلکه موجب رسوائی و خرابی کار خواهد شد و هفته‌ای نیست [که] فرمایشات حکیمانه و اقوال صادقانه در این خصوص را نمی‌بینم. اما چه فایده، کو گوش شنوا و کجاست دیدهٔ بینا که ملاحظه نماید رشتهٔ کار به کجا منتهی شده و چه خرابیها از این بی‌نظمی مجلس طلوع کرده.

و اُقسم بالله تمامی این اغتشاشات داخلی و تجزّی خارجی و تسامح درباری و تغافل سایر اداره‌جات تماماً از اختلاف کلمهٔ مجلسیان و از عدم انتظام مجلس است. به

قول بعضی که این همه هیاهوی عالم از داخلی و خارجی گوش هر شنوا را کر کرده و متصل استعلاج از مجلس می‌نمایند عوض چاره زبان هر گوینده را قطع و قلم هر نویسنده را بند. در آن چنان مجلس مانند بعضی ملاهای ما تکفیر و تلعین ارباب جراید را نموده و روزنامه را که زبان گویای ملت است عوض مجازات مدیرش حبس و توقیف می‌نمایند.

غرض از این همه گستاخی و جسارت همانا اظهار درد دل و ابراز غم درونی است. والّا این همه اسائۀ ادب نسبت به آن ذوات کرام خارج از وظیفۀ چاکر است و یک مطلبی هم مانده که از ادایش ناگزیرم و مقدمه را بدین شعر افتتاح

ناله را هرچند می‌خواهم که پنهان درکشم سینه می‌گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

چگونه اطالۀ لسان و اسائۀ ادب ننمایم که همۀ نواقصات و تعدیات اخیر را ادنی از اعلی، جاهل از عالم، و وکیل از موکل می‌بینند. نمی‌دانم این همه استغاثه‌های جانگداز و ناله‌های زار مقتولین و مصلوبین[1] و مردودین برادران دینی و وطنی ما مقیمین سرحد ارومی و غیره تاکی به گوش اولیاء دولت و ملت خواهد رسید. اگر می‌رسد پس کو چاره و علاجی، و اگر نمی‌رسد علاوه از آن همه تلگرافات و اخبارات جانسوز من بدبخت فلک‌زده با صدای بلند فریاد می‌کشم که والله بالله عشایر و عساکر بی‌سر و پای گریخته از یمن و بلغار متجاوز از پانصد قریه از محال ارومی و اشنویه و ترکور و مرکور و بانه و ساوجبلاغ و غیره و غیره ...[2] برده‌اند و تمامی بقیّةالسیف اهالیشان را مطیع و منقاد و تبعه کرده و اکرادش را لباس و تفنگ و فشنگ داده و هر محال و قریه که تصرف می‌کند استحکامات درست کرده و مهمات جمع می‌نماید، و خیال تخلیه که محال است تصرّف کلیۀ آذربایجان را در نظر دارد و این قطعۀ آذربایجان را ملک طلق حضرت خلیفة الشیطان می‌داند و رعایایش را عباد و اماء فرض و قطع کرده و در این قرب زمان زیاده از هزار صندوق مهمات و دوازده عرّاده توپ جدیدالاختراع گذشتن از ارض روم را نوشته‌اند و معلوم است این تهیه و استعداد برای تصرف سایر بقاع این سرزمین است.

و نمی‌دانم باز این حرکات و تعدیات عثمانی را امناء دولت نزاع عشایری فرض فرموده و حکومت ایالت جلیله را امر به اصلاح خواهند فرمود و یا در پی علاج خواهند شد. بلی زیاده از چهل روز است در مقام جلوگیری و علاج آمده‌اند و یک کمیسیونی موهومی به ریاست حضرت محتشم‌السلطنه تشکیل داده و در خیال حرکت دادن است.

---

۱. اصل: مسلوبین (شاید مناسب باشد).
۲. نقطه‌چین در اصل است.

ولی از عدم ساعت تقویم جناب حاجی نجم‌الدوله و از بی‌ترتیبی مقدمات خاصّه پول تاکنون امکان حرکت نشده، امید است که بعد از یک سال پس از تصرف عثمانی کلیّهٔ آذربایجان را با ملاحظهٔ ساعت و فلان و فلان حرکت خواهند نمود.

این قدر بدانید و البته خودتان بهتر از ماها عالم و دارا از مقتضیات زمانه و پولتیک دولتی واقف می‌باشید که اولاً میانجیگری و مصلحی دو همسایهٔ متحد در همین مسئلهٔ سرحد به حال ما مفید نخواهد شد، بلکه سوء عاقبت نتیجه خواهد بخشید. چنانچه در سالهای قبل موجب نصّ تاریخ همین منازعه را همین دو دولت فیصل داده ولی چه فیصلی که عاقبتش بدین جا منتهی گشت و ابداً به قطع منازعهٔ سرحدی این دو دولت اسلام راضی نخواهند شد. زیرا مقتضای پولتیکشان بر این است که این دو دولت اسلام جاهل را به‌هم زده روز به روز اسباب تضعیفشان را فراهم و قوّت و نفوذ و رسوخ خودشان را در ممالک اسلامی تزیید نمایند و [به] آنچه سالهای دراز در خیالشان مخمّر است نایل و مقضیّ‌المرام بشوند، به‌ویژه که این اتحاد آخری در حق آسیا بالخصوص ایران که ارکان عالم را متزلزل کرده و البته همه وقت به پریشانی و اختلال حال این دو دولت سعی خواهند کرد پس دست عجز به دامن کبریائیشان زدن شاید اشتباه باشد.

لهذا ناچاریم که خودمان قطع نزاع را بکنیم. اگر به‌طور سلم و صلح کار از میانه رفت زهی سعادت و خوشبختی که آمال و مقصود تمامی اسلامیان است. اگر خدای ناکرده کار به جای نازکی کشید آن وقت کمسیون بدون تهیه و استعداد که بالمضاعف از استعداد طرف مقابل باشد فایده ندارد، به علت آن‌که طرف مقابل اراضی متصرفهٔ ایران را به یغما برده و خود را مالک صرف پنداشته و استحکامات درست کرده.

اگر کمسیون مدعی تصرّف است و تکلیف تخلیه نماید ابداً راضی نشده و مالکیت خود را به مدعای خویش ثابت کرده و تخلیهٔ سایر اراضی را که متنازع فیه می‌گوید خواستگار شده یا اختیاراً تخلیه کرده تحویل ما بدهید و یا عنفاً تصرف خواهیم کرد. آن وقت کمسیون بیچاره چه خاک مذلت به سر بریزد و به چه جواب خصم را اقناع و ساکت نماید.

پس لازم است که تهیهٔ کاملی پشتیبان کمسیون گذارده شود که در موقع حاجت ردّ دعاوی خصم را نموده و دشمن را با قوّهٔ جبریه از اراضی مقدسه اخراج نمایند و کمیسیون بی‌قشون آهن سرد کوبیدن و تجرّی خصم نمودن است.

مسئلهٔ لاهیجان پیارسال شاهد مدعاست و از همهٔ اینها گذشته مادامی که پرنس

خالص[۱] سفیر ماست بالاتر از این بلاها را منتظریم. عجبا این همه ناله‌های برادران ما به گوش اولیاء دولت و ملت نمی‌رسد که این ولدالزناء بدبخت چه فضایح و قبایح به سر ایرانیان بیچاره وارد می‌آورد. تاجر و کاسب و حاج بیت‌الله الحرام محبس عثمانی. آیا در حکایات و یا تواریخ دیده و شنیده‌اید که یک نفر نماینده و سفیر دولت این همه بلایا را به سر رعایای دولت متبوعهٔ خودش وارد آورده و ملت بیچاره را که ودایع الهی‌اند تا این درجه زیر شکنجه درکشد.

آخر آن لامذهب بی‌دین و بی‌غیرت و پست‌تر از همهٔ بی‌حمیتان مروت ندارد، رحم ندارد، بی‌حیایی را به فلک برین رسانیده و در خیال پامالی ملت و دولت است. شما چرا ساکت نشسته و به دفع و عزلش اقدام نمی‌نمائید. آخر کجا شد غیرت و ناموس اسلامیت. چرا تا این پایه مردم ایران در فشار ظلم و طغیان آن بدبخت پامال باید باشند. اگر فی‌المثل این اعتساف و جور به غیرت شما می‌گنجد و خوشتان می‌آید ما را هنم خوش است.

و قسم به جدّ اطهرت زیاده از این نوشتن و اظهار غصّه و الم کردن را ندارم. خدایا یا مرگم ده و یا از این مذلّات خلاصیم بخش. والله بالله مرگ هزار بار خوشتر و لذیذتر است از مشاهده و استماع این ناهمواریها و خود حضرت عالی کراراً فرموده[اید] موت با عزّت شریفتر از حیات با ذلّت است. قلم این‌جا رسید ...[۲]

از این اطالهٔ لسان و سوء ادب باکمال شرمساری پوزش می‌خواهم که آتش درونی‌ام وادار بر این گستاخی نمود. زیاده طالب سلامتی و متوقع ارتقاء به مدارج عالیهٔ سعادت و سیادت می‌باشم.

و اگر جناب آقا مشهدی حسن قنادی که از مشهد مقدس مراجعت کرده‌اند شرفیاب حضور مبارک حضرت عالی شدند تبلیغ سلام بندگی را فرمائید و حضور مبارک سایر آقایان سلام بندگی را تبلیغ فرمائید و عرایض ناقابل چاکر در نزد حضرت عالی ودیعه است و امانت. چون مغرضین در تبریز و طهران بسیار و منتظر بهانه. مبادا چیزی دستاویزشان شده به حقیر هتک حرمت بشود و خود بنده از مسئله کماهوحقه مستحضرم. لهذا جسارتاً اطلاع دادم.

اقل‌الحاج محمدعلی بادامچی

---

۱. شاید رضاخان ارفع‌الدوله مراد است. ۲. نقطه‌چین در اصل است.

مجدداً تصدیع می‌دهم ــ گویا دو سه روز است همان ورقهٔ مجدول و نمره‌دار [را] که با ورقهٔ تعرفه می‌دادند بنا به اعتراضات بعضی از عقلاء موقوف کرده‌اند و بنا به سختگیری حکومت جلیله حضرات ...[۱] از بستن مکاتب دست کشیده لکن موقوفی کتب رشدیه را از مکاتب معین کرده‌اند.

و الساعه چنان مذاکره نمودند که گویا حضرت مستطاب اجل آقای حاجی نظام‌الدوله برای سؤال و جواب دو سه روزه به ارومیه تشریف خواهند برد. نمی‌دانم وقوع دارد یا نه. البته چگونگی را سایرین عرض خدمت می‌نمایند.

دیگر استدعا آن است اقداماتی که درخصوص معاهدهٔ دولتین بهیتین در مجلس شده و سواد تلگرافی را هم در جراید دیده شد که به دربار دولتین مخابره خواهد شد نتیجه‌اش را اطلاع و چاکر را سرافراز فرمایند و البته جلوگیری از این معاهده را در خصوص ایران اهم مشاغل و الزم کارها قرار بدهید که وخامت این معاهده بیش از آن است که به مقام تصوّر و تعقل بیاید.

البته آن ذوات محترم که مجسمهٔ دانش و سیاسی و پولتیک است مضرّات این معاهده را بهتر از دیگران دانسته در سدّ و جلوگیری‌اش اقدامات لازمه به کار خواهند برد. زیاده تصدیع است. ...[۲]

درخصوص حرکت حاجی نظام‌الدوله تحقیق شد بی‌اساس و بدون مأخذ است. زیاده زیاد است.

انجمن نصرت آذربایجان در رشت[۳]

۲۳

تاریخ ۶ شهر شوال [۵]۱۳۲
نمرهٔ ۱۴

حضور مبارک اقدس وکیل معظم محترم آذربایجان آقای آقا سید حسن تقی‌زاده دامت ایام افاضه

۱. نقطه‌چین در اصل است. ۲. درین‌جا کلمه‌ای امضاء مانند هست.
۳. در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۱۳ چاپ شده است.

مدتی است ابداً از این حوزهٔ غرباء یادآوری نفرموده و اظهار مرحمت نفرموده‌اید. معلوم است تاحال نظامنامهٔ انجمن نصرت آذربایجان از ملاحظهٔ اشرف گذشته، تجدید تصدیع آن است بعضی اخبارات وحشت‌انگیز از طهران صحبت می‌کنند باعث مشعوب حواسّ هیئت این انجمن شده.

اما اطلاعات از مأخذ صحیح حاصل نشده خواستیم تلگراف نموده اطلاعات حاصل نمائیم. شب گذشته راپورتی بی‌مأخذ به حضرت والا امیر اعظم حکمران داده بودند که تبریزی‌ها خیال دارند فردا بازار را بسته و اغتشاش نمایند. شب جناب حاجی میرزا محمودآقا رضایوف را خواسته تحقیقات به عمل آمد. معلوم شد راپورت‌دهنده از حسودان و معاندین بوده لهذا تلگراف را موقوف نمودیم که شاید استدلال صحت راپورت مزبور را بنماید.

به هرحال استدعا داریم از وقوعات و احوالات بی‌اطلاع نگذاشته دستورالعمل داده قرین مباهات فرمایند. ملاحظه نکرده الساعه بدین مضمون تلگراف نمودیم. به جهت پاره‌ای ملاحظات تلگراف را موقوف نمودیم. دوام عزت و جلال مستدام باد.

مهر انجمن نصرت آذربایجان ـ رشت

فرمانفرما، عبدالحسین[1]

۲۴ ....

شیر و خورشید

ایالت جلیلهٔ آذربایجان

به تاریخ هفتم شهر شوال سنهٔ ۱۳۲۵

عرض می‌شود با استعلام از سلامت مزاج شریف جنابعالی و اظهار ارادت و اخلاص عرض می‌نمایم.

چون نشر و انتشار قانون اساسی بر ذمّه آحاد و افراد ملت فرض و لازم است که از تکالیف خودشان آگاه و دارا باشند این بنده به ملاحظهٔ این که نسخهٔ قانون اساسی در آذربایجان نادر و کمیاب است خواستم خدمتی به عالم تمدّن کرده باشم قانون اساسی را

۱. در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۱۴ چاپ شده است.

با متمّم آن تؤام نموده در آذربایجان دادم چاپ کردند تا فیضش عام بوده آحاد و افراد ملت بتوانند از مفاد آن بهره‌مند بشوند و برای این که وضع و اسلوب آن را ببینید پنج نسخه هم با پست خدمت جنابعالی فرستادم. غرض نقشی است کز ما باز ماند.

مهر فرمانفرما ـ پشت ورقه

مدیرالتجار، اسمعیل[1]

۲۵

شیر و خورشید

تبریز

حاجی اسمعیل مدیرالتجار

۱۹ شوال ۱۳۲۵

طهران ـ جناب مستطاب فضایل و کمالات اکتساب آقای آقاسید حسن تقی‌زاده دام توفیقاته

قربانت شوم نظر به مراتب ارادت قلبی که به آن جناب دارم لازم است هر هفته اظهار ارادت خود را به وسیلهٔ عریضه در حضور مبارک بنماید. ولی گرفتاری بازار حقیقةً از رسوم و آداب انسانیت ما را خارج کرده. چنان که شب و روز مشغول گرفتاری و در خدمت تمام آقایان و دوستان مقصر بوده‌ایم.

امروز را روزنامهٔ مقدس «حبل‌المتین» یومیهٔ طهران که شرحی در تعریف و توصیف انجمن آذربایجان نوشته و به اکثریت آراء ریاست انجمن مرور به اسم نامی حضرت عالی درآمده و حضرت عالی هم جناب معاضدالسلطنه را از جانب خودتان نایب قرار داده‌اید.

اگرچه ریاست مجلس مزبور برای حضرت عالی افتخاری نیست مقام حضرت عالی بالاتر از آن است که بتوانم عرض نمایم. ولی چون این ریاست حضرت عالی اسباب افتخار و سربلندی انجمن مقدس است بنده هم از صمیم قلب به اعضای انجمن تبریک می‌گویم که همچون حضرت عالی و بزرگواری دارند. واقعاً «چه غم دیوان امت را

۱. در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۱۵ چاپ شده است.

که باشد چون تو پشتیبان».[۱]

عرض دیگر آن که مقرر فرمایند دو سه ورق نظامنامهٔ انجمن مقدس را به بنده بفرستند و یک بلیت هم از انجمن مقدس به بنده بدهند. اگرچه در رشت انجمنی به انجمن نصرت آذربایجان درست کرده و بنده را نیز از اعضای آن‌جا قرار داده‌اند ولی می‌خواهم این افتخار ثانوی را هم داشته باشم و دارای بلیت انجمن آذربایجان طهران هم بشوم. زیاده جسارت است.

الاحقر اسمعیل طهباز[۲]

تربیت[۳]، رضا و محمدعلی[۴]

۲۶

[شوال ۱۳۲۵]

روزی که فلک از تو بریده است مرا | کس با لب پرخنده ندیده است مرا
چندان غم هجران تو بر دل دارم | من دانم و آن که آفریده است مرا

باری هرچه از هجران حوزهٔ آن دوستان بگویم کم است و هرچه از مفارقت هم‌فکران و هم‌مسلکان بنگارم بسیار اندک است.

عباراتنا شتی وحسنک واحد. چگونه و چرا از دوری آن دوستان عزیز و رفیقهای محترم ننالم و غصه نخورم که از آن گلشن برخاستم در این گلخن نشستم. تبریز چه تبریز، الحق آبروریز است و استفراغ‌خیز.

تبریزی که چراغ و شمع و شمعدان ایران بلکه مشارالیه بالبنان بود ملاحظه فرمایند تا چه درجه خراب و منهدم شده که گروه جهلمندان همه‌روز علناً در رئوس منابر انواع حرفها و سخنهای مهیّج و مؤثر بر ضدّ قانون و مشروطه می‌گویند، رگ غیرت غیرتمندان نمی‌جنبد و گردی بر ابرویشان نمی‌نشیند.

میرزا صادق مجتهد که از جملهٔ اکذب‌الکاذبین است و نام او را عکس گذاشته‌اند در

---

۱. کذا
۲. به جای طاهباز
۳. ظاهراً قسمت اول خط رضا تربیت و پایان نامه خط محمدعلی تربیت است.
۴. فتوکپی از مهندس ناطق گرفته شد.

تبریز مرجع عامه در زهد، در تقوی مشهور می‌باشد و مرید بسیار دارد طرف توجه خاص و عام است. در آخرین دههٔ رمضان به پوست روزنامه‌نویسان و مشترکین آنها افتاده بود. چنانکه علناً جمیع محررین جراید مقدسهٔ وطن را لعن و سبّ نمود و اشتراک روزنامه و خواندن یا شنیدن آن را اعانت بر کفر و تحمل بر ظلم شمرد. میرزا علی‌اکبر نامی از اشدّ مفسدین که آشوب را بسیار دوست می‌دارد به وکلا دشنام داد. در میان اینها فی‌الجمله و بالنسبه شیخ سلیم بد نیست.

واقعاً اگر در تبریز یک روزنامهٔ آزاد وجود می‌داشت و پاشنه‌های مشارالیه را می‌کشید ممکن بود که ثانی آقا سید جمال باشد. اخیراً در تبریز انجمنی تأسیس یافته به اسم «انجمن سادات» که یقین بدانید خراب- چینی‌ها و افساد و بدکرداریهای اینها با اقدامات غیورانهٔ وطن‌پرستانهٔ انجمن آذربایجان طهران مساوی است و در قبایح اعمال با «انجمن آل محمد» و یا به‌طور صحیح انجمن آل یزید برابر است. اغلب این سادات در تبریز درجه و مرتبهٔ نیم‌حاکمی را دارند. این بیت موافق حال تبریزیان گشته است.

رندی نشسته بر سر سجّادهٔ قضا — حیزی به مرتبهٔ سروری رسید
آن رند گفت چشم و چراغ جهان منم — آن حیز گفت همچومنی در جهان که دید

شبی یکی از این سادات بر منبر صعود نموده روان مرحوم مغفور امین‌الدوله را به الفاظ زشت و ناملایم یاد نموده و گفته است بر او لعنت باد که او هم در این طریقهٔ وطن‌پرستی بوده است.

در این چند روزه تمامی خران و جهلمندان تبریز جمع شدند و تدریس «کفایة التعلیم» را از جمیع مدارس قدغن نمودند و بر مصنف آن سخت لعن کردند و حالا جمیع اقداماتشان در این وجه است که کلیهٔ مدارس و مکاتب جدیدالتأسیس را مسدود سازند. چنان که همه روز اوراق منتشر می‌کنند و بر دیوارها می‌چسبانند و اهالی را بر سر هیجان می‌آورند که مدارس جدید موقوف شود. بلی فهمیده و درست دریافته‌اند که راه ترقی ملت فقط منحصر به نونهالان وطن که «انبتهم‌الله نباتاً حسنا» مربوط است، لهذا در قطع و قمع ریشهٔ تازه تنیدهٔ آن کوشش می‌کنند.

هرزگی و جفنگ‌بافی میرزا جواد ملعون و خبیث معلوم ...[1] اصول تعلیم و تربیت یافته است، عرض و ناموس خود را به یک قران قربان و فدا می‌کند و به علت خوردن یک نهار یا شام تصدّق منعم خود می‌شود.

---

۱. یک سطر در فتوکپی نیامده.

در کیسهٔ هرکه زر فروشد چون کیسه طناب در گلو شد

حادثهٔ تازه و نوظهور این‌که پریروز سه چهار نفر از الواد[1] شهر پسران اصغر دواتگر به تحریک محرکین قصداً مست شده در خیابان مجیدیه بنای بدمستی و عربده را می‌گذارند و قریب چهل ششلول خالی می‌کنند. درسی که معلمینشان به آنها داده بوده اقل آن این بوده است که یک نفر از معلمین و مدیران مدارس را گرفته بکشند و معرکه به‌پا نمایند.

در این حیص و بیص اکبراوف نامی از معلمین مدرسهٔ روسی گیرشان درآمد. بر سر او سخت با ششلول می‌کوبند چنانکه آماس می‌کند. بعد رها می‌شود بگریزد یک دو روولور از عقبش خالی می‌کنند، ردّ می‌شود صدمه‌ای نمی‌رساند. بعد حاکم تفنگدار و فرّاش می‌فرستد، ظاهراً آنها را بگیرند باطناً تقویت بکنند و تشویق بدهند.

به فاصلهٔ نیم ساعت بعد از وقوع این واقعه خود قونسول روس قریب با بیست نفر قزاق سواره می‌رسد و حکم جهاد می‌دهد. چنانکه چند نفر از تبعهٔ خودش را ...[2] جمع می‌کند و هریکی را یک قبضه تفنگ می‌دهد. در خیابان مزبور با نهایت تهور و غضب و غایت تشدد و تفرعن بالا می‌آید و پایین می‌رود و فریاد می‌زند ... [2] ملاها، ...[2] مجتهدین ... ملت ...[2] مجاهدین پدرسوخته، شاه بی‌غیرت، و پای خود را به شدّت به زمین می‌کوبد که من انتقام خود را از این ...[3] و زمین می‌گیرم. بعد از نیم ساعت با آقایی تمام و فرمانفرمایی مالاکلام سوار درشکه شده به خانهٔ خود می‌رود. این هم هرزگی و بی‌ادبی علیه ما علیه قونسول.

اما الواد که شرارت می‌کردند حالا رفته در خانهٔ رفیقهاشان تمکن یافته‌اند. حکومت هم ازگرفتن آنها اغماض می‌کند ...[4] شنیدم که قونسول می‌گفته اگر نتوانید این اشرار را بگیرید من تلگراف خواهم کرد قزاق بیاید بگیرد.

[5] شخصی امروز از سواره هایش که شهر را می‌گردند عسکر[6] دواتگر را بگیرند پرسیده بود که پیدا کردید یا نه. گفت که رئیس سواره به ما گفته که هرجا عسکر را ببینید از آن طرف بروید و اغماض کنید، کار نداشته باشید و خود فرمانفرما هم آدم به انجمن فرستاده بوده است که من می‌خواهم عسکر را بگیرم. معلوم است که در میانه آدم تلف

---

۱. جمع لوده.

۲. حذف شد.

۳. یک کلمه ناخوانا.

۴. نقطه‌چین در اصل است.

۵. ازین‌جا قلم نوشتن عوض شده است و به خط محمدعلی تربیت است مخصوصاً به قرینهٔ ذکر «کتابخانه».

۶. قبلاً نام او اصغر دواتگر آمده بود.

می‌شود و کشته می‌گردد مجاهد می‌شود و شخص بزرگ می‌شود. من مسؤول نیستم. انجمن هم گفته بوده است که ...[1] هرکار داری بکن. با همه اینها پیدا نکرده‌اند و ول کردند.

این فرمانفرما نمی‌دانم در چه خیال است و مملکت به چه شکل به خارجه خواهد سپرد. خدا می‌داند. علاجی در این خصوص بکنید والا شهر خراب خواهد شد.

الان مکتوب مورخهٔ دوم شوّال شما رسید. خیلی مسرور شدم ولی از قبول نکردن چهل تومان میرزا قاسم‌خان خیلی در تعجبم و حال آنکه با من حساب کرده است و اگر چنین باشد البته کتابخانه [را] از دستش گرفته و بیرونش کنید و یا آنکه آن را قبول [کند] و مابقی حساب را بزودی بدهد. مرآت‌العلوم را از میرزا علی‌اکبرخان حکماً باید بگیرید. دروغ می‌گوید همان در پیش خودش است.

البته از میرزا جواد پولها را دریافت کنید و به تأخیر نیندازید.

تربیت، رضا[2]

۲۷

۱۷ ذی‌القعده [۱۳۲۵]

قبله‌گاها الآن که پست در جناح حرکت است به عرض این دوکلمه عریضه مبادرت کردم تا باعث نگرانی نباشد.

قبله‌گاهی آقاداداش در تلگرافخانه تشریف دارند و مختصر هم کسالت دارند. لهذا نتوانستند عریضه‌نگاری نمایند. تلگراف قسم خوردن پدرسوخته شاه رسید. معلوم شد که دفعهٔ گذشته دروغ[3] [قسم] خورده بود. خبر عزل شاه را از انجمن رسماً به جمیع قونسولخانه‌ها نوشته‌اند که به موجب قانون اساسی که خود شاه مهر کرده بود خلف عهد نموده، ملت هم از امروز او را خلع نمود. محض آگاهی اطلاع داده شد. آنها هم به سفارت خودشان در طهران راپورت کرده‌اند.

بازار تبریز در این هنگامه نبست. فقط تیمچه‌ها و کروانسراها[4] بسته است. افواه

---

۱. یک کلمه از لب کاغذ در فتوکپی نیامده.
۲. فتوکپی نزد من است. مهندس ناطق داد.
۳. اصل: دوغ
۴. کذا

است که مقداری مردم [را] به عنوان یاری از تبریز به وکلای طهران گسیل دارند.

میرتقی مجاهد در تبریز که در همه‌چیز تصرف تامه دارد پریروز محبوسین را که بالغ بر بیست نفر بودند آزاد نمود. بعد چند نفر سرزنش نموده بودند که صحیح نشده. دوباره گرفته حبس کرده‌اند. اما هشت یا ده نفرش گریخته‌اند. مابقی را دوباره گرفتار کرده‌اند.

از تبریز متصل به اطراف در عزل شاه تلگرافات زده شده و جواب مساعد و همراهی رسیده. در تلگرافات محمدعلی شاه سابق خطاب می‌کنند.

در نمرهٔ ۲۳ «مجاهد» آقای سید محمد شبستری مکتوبی بر ضد حاجی سید کاظم مجتهد نجف درج کرده بود، درصورتی که در تبریز قریب پنجاه هزار نفر مرید دارد. لهذا تمامی ائمهٔ جماعه به صدا درآمده می‌خواستند غوغای شدیدی نمایند. مریدهای او هم از سید محمد نخست بدگویی می‌کردند. حتی چند نفر مصمم بودند اگر ببینند او را با گلوله بزنند. تا این‌که پریروز آقا میرمحمد با پای خود با چند نفر از مجاهدین به انجمن می‌رود.

در آن‌جا بصیرالسلطنه که یکی از وکلای ایالتی می‌باشد فریاد می‌زند که این دیوث‌ها و ...[1]ها. خطاب به بیچاره میرمحمد نموده که اینها آبروی دین را بردند. طپانچه کشیده می‌خواهد خود را هلاک کند و چیزهای مهیّج می‌گوید.

بعد از آن اغلب مجاهدین را هر یکی را به عنوانی از انجمن بیرون می‌کنند. بیچاره آقا سید محمد را در حیاط انجمن به چوب و فلک می‌بندند و پنجاه چوب می‌زنند. حاجی مهدی به رویش خیو می‌اندازد. آب می‌خواهد می‌خورد. بعد از خوردن قاب را به زمین می‌زنند پاره می‌کنند. آنچه بی‌احترامی بوده دربارهٔ او دریغ نمی‌کنند. باعث همه بصیرالسلطنه شده.[2]

حسینقلی‌زادهٔ تبریزی، محمدجعفر[3]

۲۸ ....

مورخاً یکشنبه ۲۳ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۵ از پطروسکه داغستان

۱. نقطه‌چین در اصل است. ۲. ظاهراً نامه ناقص است.
۳. اصل نامه دردست است ولی در اوراق مستشارالدوله بود.

خدمت ذی‌سعادت ابدی آقای آقا سید حسن تقی‌زاده چند کلمه عریضه می‌دارم

فدای تعصب ملیت شویم مدتی است از مذاکرات مجلس ملّی شیدالله ارکانه به رسیدن روزنامهٔ مجلس گاه شاد گاه غمگین شده‌ایم. للهالحمد از هر جهت در آزادی ملت سخن به میان آمده و سعی فرموده‌اید. خداوند تبارک موفق فرماید انشاءالله.

اما از وطن دور و از ظلم مستبدّان، از تعدّای اربابان و مالکان ناحق صاحب‌شدهٔ گریخته‌گان هیچ مذاکره‌ای در مجلس ملّی نفرموده‌اید تا الی حال. منتظر بودیم آخر از تعدّای ظالمان نمایندگان دولت به تنگ آمده صبر ما تمام شده.

این چند کلمه را من‌باب یادآوری اظهار مطلب نمودم که بلکه دربارهٔ این صدهزار نفوس رعیت ایران که در قافقازیه دارد یک علاجی نموده باشید.

اینها که خاک را به نظر کیمیا کنند

کی می‌شود به ما فلک‌زده‌گان هم نگا کنند

آخر ما فلک‌زدگان هم نوباوگان آن وطن مقدس هستیم و حال آن‌که همهٔ ما از ظلم ظالمان و از تعدّای مالکان و اربابان گریخته غربت اختیار نموده‌ایم.

اما در خارجه هم ما را به قونسولها و ویس قونسولها و نایب ویس قونسولها فروخته‌اند. اینها هم از جهت تذکره ما را اسیر کرده‌اند و حال آن که از هر کسی که وجه تذکره را می‌گیرند بعضی ده منات، بعضی پنج منات [و] سیزده شاهی بعضی چهار منات [و] یک عباسی روس در عوضش قبض سه‌ماهه می‌دهند مدت سه ماه. بعضی سه سال، بعضی دو سال، بعضی یک سال می‌کشد تذکره نمی‌رسد و در این مدت مدید چه‌قدر ضررها به صاحب قبض از پولیسهٔ دولت روس عاید می‌شود، به جهت این‌که اجزاء پولیسه هم با آنان هم‌مسلک است. همیشه چنین کار ما را می‌جوید. در سر هر ماه آمده جویای تذکره می‌باشد. وقتی که سه ماه وعدهٔ قبضها تمام شد می‌برد حبس می‌کند. پنج یا ده منات رشوت گرفته خلاص نماید. می‌گوید برو برای خودت تذکره بیار.

بیچارهٔ فعله[1] چه علاج نماید. نمایندگان دولت دَرِ علاج را از هر طرف بسته‌اند. خودش صاحب اختیاری است که لامحاله به ولایت خودش نوشته تذکرهٔ تازه به موجب تذکرهٔ کهنه بیاورد. دو سه ماه بعد دوباره حکومت گرفتار نماید. دوباره آن قبض اولی را نشان می‌دهد جواب سخت می‌دهند، بلکه چند سیلی هم می‌زنند. بعد حبس می‌کنند.

به پیش نمایندهٔ دولت می‌رود می‌گوید هنوز تذکرهٔ تو نیامده است. آدمی یافت

۱. اصل: فهله.

می‌شود که در هر سال بیست منات جریمهٔ تذکره داده است. با همهٔ این هر سال یا ویس قونسول یا این‌که نایب ویس قونسول آمده مجبوراً هزارها از همین قبضها فروخته وجه تذکره را اخذ نموده مبالغ کلی دریافت نموده می‌رود تذکره نمی‌رسد، خلایق ضرردیده می‌شود.

از مواجب وزارت خارجه‌ها در مجلس ملّی مذاکره می‌شود اما از این پولهای تذکره که در این شهر کوچک هر سال میرزا داود[1]خان یا نایبش مقدار ده هزار منات از این قبضهای سه ماهیّه می‌فروشند معلوم و مشخص است. در شهرهای سواد اعظم مثل حاجی‌ترخان، بادکوبه و تفلیس خود قونسولها چه‌قدر قبض خواهند فروخت هیچ مذاکره نمی‌شود و حال آنکه ازقرار تخمین در بادکوبه و در معدنها شصت هزار رعیّت ایران دارد. این هم از آفتاب روشنتر است. چون که در اغتشاش بادکوبه سی و سه هزار نفر را قونسول روانهٔ ایران نموده، باقی را به جای دیگر گریختند.

اما ما را وزیر خارجه ندارد که به چنین کارها رسیدگی نماید. آیا حق مجلس ملّی نیست که ما را هم مثل سایر ابناء وطن از دست مستبدان و ظالمان خلاص نمایند. یا این‌که یک قانونی دربارهٔ تذکره مرتب نمایند مثل قانونهای سایر دول که صاحب تذکره خودش تذکرهٔ کهنه با معه وجه تذکرهٔ تازه و خرج پست به تذکره‌خانهٔ ولایت خود به هر منوال و هر طریق خواسته باشد برساند. از این‌جا بنا به نوشتهٔ صاحب تذکره، تذکرهٔ تازه ارسال نمایند. یا این‌که قاصد و یا آدم صاحب تذکره رفته گرفته ارسال نماید.

این ازخدا بی‌خبرها هیچ حقوقی در ملت بیچاره نگذاشته‌اند که خود در باب آوردن تذکره صاحب اختیار بوده باشد، و الّا هرطور خواه به توسط تجار یا قاصد یا پست هرطور بوده تذکره دریافت می‌کرد. دچار این قدر خساره‌های دیوانخانهٔ روس نمی‌شد.

در نوروز گذشته میرزا داود[2]خان ویس قونسول ولاد قافقاز آمده مقدار هزار قبض فروخت. خودش رفت یک نفر از رعیت روس از اقوامهای خودش نایب گذاشت. آن هم تا الی حال قبض می‌فروشد. اما دویست تذکره به صاحبان قبض نرسیده است. امروزها دوباره خبر کرده است. وعدهٔ تذکره‌های اسمی نزدیک شده است پول تدارک نموده باشید که تذکرهٔ تازه گرفته باشید.

از قراری که معلوم می‌شود که هر سال دولت به جناب میرزا داود[1]خان هفت هزار

---

۱. اصل: دود

۲. اصل: دود

منات مواجب می‌دهد. تعجب دارم مشارالیه به دولت چه خدمت و به ملت چه سرپرستی می‌کند و حال آن‌که یک نفر رعیت ایران را می‌کشند تلقراف می‌کنیم هرگاه صاحب مکنت است می‌آید، هرگاه حمال و فعله[1] است یک نفر خدمتکار خودش را روانه می‌کند. آن هم آمده مقتول را مقصر کرده خودش را در نظر اجانب محترم نموده می‌رود.

وقتی که تذکره‌خانهٔ دولتی اجاره است این جور مواجبها که مختصّ برای اداره کردن امورات تذکره بلکه فروختن تذکره‌های اسمی بی‌مسمّا است این نایب و ویس‌قونسولها چیده نموده‌اند. آیا به عهدهٔ اجاره‌دار است یا این‌که به عهدهٔ ملت بیچاره است که باید از بیت‌المال مسلمین داده شود. بلکه ما مسئلهٔ خودمان را نفهمیده‌ایم. از جناب آقای سید حسن‌آقا با کمال عجز التماس می‌کنم که مایهٔ امیدواری اهل آذربایجان بلکه عموم اهل ایران است. خداوند تبارک و تعالی به حق اشرف کاینات از بلیات گوناگون محفوظ فرماید انشاءالله.

هرگاه این چند کلمه عرض بندگی خادم ملت را هرگاه قابل و لایق مذاکرهٔ مجلس ملی شیدالله ارکانه دانسته باشد تقدیم حضور مجلس ملّی که چراغ شبستان دلهای عموم اهل اسلام است نموده باشد بلکه طوری بوده باشد رعیت خودش از هرجا باشد برای خودش تذکره بیاورد.

درد بسیار است طبیب حاذق لازم است. امیدوارم انشاءالله هرگاه این چند کلمه عرض بی‌مقدار بنده هرگاه قابل درگاه معدلت‌پناه گردید بعد از این از ظلمهای ظالمان یک به یک و از منافع عموم اهل اسلام یادآوری خواهم نمود. «یارب دعای مرده‌دلان مستجاب کن».

اقل‌الحاج محمدجعفر حسینقلی‌زاده تبریزی‌الاصل خامنه‌ای

تذکرهٔ خارجه مرکز در سرحدها، تذکرهٔ داخله مرکز در شهرها، تذکرهٔ سرشماری مرکز در هر قریه و قصبه در اختیار انجمن‌ها، تذکرهٔ داخله به موجب تذکرهٔ سرشماری، تذکرهٔ خارجه به موجب تذکرهٔ داخله داده می‌شود. معرفی بهتر از این لازم نمی‌آید.

□

---

۱. اصل: فهله

جواب نوشته شود که وزارت خارجه قرار داد که مدت نوشتجات قونسولگریها سه ماه بشود.[۱]

تربیت، رضا[۲]

۲۹

به تاریخ ۸ ذی‌الحجةالحرام [۱۳۲۵]

قبله‌گاها پس از اظهار مراسم خاکساری و عبودیت مطلق و چاکری خالص به عرض مبارک عالی می‌رساند اگرچه در تبریز حادثهٔ جدیّه واقع نشده تا مفصلاً به مقام منیع خداوندگاری عرضه دارم اما به واسطهٔ این‌که مدتی است در عریضه‌نگاری کوتاهی کرده‌ام همین اوضاع حالیه و وضع کنونی را مختصراً عرض می‌کنم.

چند روز قبل طرف عصر یک نفر از مجاهدین خبر آورد که می‌گویند در طهران به جناب آقای تقی‌زاده گلوله انداخته‌اند اما نگرفته. رفته از تلگرافخانه تحقیق کردیم. اگرچه خبیرالسلطنه و سایرین اطمینان صریح دادند که اصل ندارد اما باز تا رسیدن جواب تلگراف تبریز به نقطهٔ آخرین بسیار نگران بودیم. بحمدالله فردای آن روز رفع گردید.

وضع شهر نسبت به طهران ظاهراً آرام است. اما اگر شورش طهران به این وضع مستمر بماند می‌نماید که در تبریز شورش سختی خواهد بود. چنان که مستبدین گوش به زنگ‌اند.

میرهاشم در تخریب اساس مشروطیت و انقلاب و برپا داشتن غوغا و نزاع و خونریزی و هرج و مرج بودن الحق نهایت کوشش و جدّ و جهد را می‌نماید. روزی نیست که چند نفر از اشدّ اشرار را فریفته و عرصه را به مردم تنگ نگرفته باشد. بازهم شکر به این مجاهدین تبریز که اغلب قوهٔ میرهاشم را معدوم می‌سازند.

انجمن اتحاد را که قبله‌گاهی آقاداداش تأسیس فرموده‌اند در این جمعهٔ گذشته که عمومی و علنی بود جمع کثیری بودند. بلیت هم به طبع رسیده در آن مجلس قریب هفتاد نفر گرفتند. از مقدمه چنین می‌نماید که این انجمن اتحاد مرکز انجمنهای تبریز

---

۱. این دو سطر به خط مستشارالدوله است.

۲. فتوکپی نامه از مهندس ناطق گرفته شد.

خواهد شد. چه در تبریز در هر محله مردم خیال تأسیس یک انجمن دارند و شاید تمامی آنها مربوط به این انجمن اتحاد باشند، یعنی مطیع باشند.

بلدیه هم شاید تا یک هفتهٔ دیگر به انجام برسد. آنکه هم به کوشش و جدّ و جهد قبله‌گاهی آقاداداش صورت گرفته است. هر روز تخمیناً چهار پنج ساعت وقت خودشان را در بلدیه صرف می‌کنند. تبریز خراب بشود که پنج نفر بلکه دو نفر آدم جدی که محض به نوع خدمت نماید یقیناً نیست. اگر می‌بود یقیناً می‌شناختیم.

من که در کل تبریز غیر از آقاداداش شخص دیگر را در این راه نمی‌شناسم. حالا تخمیناً بیست و چهار ساعتش وقف ملت است. به خودشان نمی‌رسد یک ساعت به کار شخصی مشغول شدن. ملاحظه فرمائید با این قحط‌الرجالی ما می‌خواهیم مشروطه بگیریم.

میرزا سید حسین‌خان[1] هم انجمن به اسم ترقیخواهان ترتیب داده. دیروز اول افتتاحش بوده است. من می‌ترسم که شدّت شهوت ریاست این شخص را سعدالدولهٔ ثانی بکند. خدا اصلاحش بفرماید. شخص دیگر می‌گفت اعضاء این انجمن فقط عبارت از ملاکین خواهد بود.

از طهران به پستخانهٔ تبریز تلگراف کرده‌اند که نمرهٔ ۱۳ و ۱۴ «روح‌القدس» را ضبط و اعاده به طهران دهید. شاید در تبریز ما بتوانیم بستهٔ آن را بگیریم. تجدید طبعش هم مثلاً نمرهٔ ۱۳ ممکن است.

میرنعمت‌الله بی‌ناموس روزنامه‌ای به نام «حرف حق» می‌نویسد. آقا سید محمد شبستری را با یک نفر میرزا ابراهیم نامی ادیب‌العلما قبله‌گاهی به سمت معلمی به باکو گسیل داشتند که از باکو دو نفر معلم با تلگراف خواسته بودند. بیچاره آقا سید محمد بعد از آن چوبکاری و نهایت بی‌احترامی که دربارهٔ او به عمل آمده بود از ترس چندروزی بیرون نمی‌آمد. چه چند نفر از اشرار و سادات سوگند [یاد] کرده بودند که در اولین ملاقات با تیر هلاکش بسازند. چند نفر مدرسه‌ای به نام «ایتام» تأسیس خواهند کرد. مصارف آن هم از قفقاز جلب خواهد شد.[2]

نامه‌های بی‌تاریخ ماه و سال ۱۳۲۵

۱. شاید سید حسین عدالت

۲. دنبالهٔ فتوکپی این نامه در دست من نیست.

رضازادهٔ شفق، صادق[1]

۳۰

[۱۳۲۵]

یا حبیبی و من هو من دون الوری نصیبی!

دوست خوش‌نمود و خوش‌ترین مقصود من

چنانمان عهد دیرین شد فراموش که پنداری خیالی بود و خوابی

نمی‌دانم نامهٔ فراق به نام خوانده شده یا قرعهٔ جدایی در سر ما عیان. نمی‌فهمم ستارهٔ افتراق در تارک ما ...[2] گردیده یا کلمهٔ دوری در حق ما بیان. به هرصورت اخبار بدبختی نمودن علامت ناامیدی است و دل دوستان را خراشیدن عادت خوبی نیست!

با هزاران اشتیاق بر حضور مسعودتان سلام می‌رسانم. آقای عزیز من، اگر می‌دانستید که حین ترقیم همین عریضه از اثر واردات متواری (که وظیفهٔ خاک ایران است) چه‌قدر گرمیّت در بدن و زبان و قلم و بیان دارم یقیناً خدانکرده زبان و چشمهای شما نیز آتش می‌گرفت، خاصّه فراقت[3] احباب که بدترین مصیبت است و برای حقیر قسمت است.

این سرزمین که مدفن اجداد ماست و مهد تربیت ما چندین خصلت بدی دارد که علاوه بر مذلّات بی‌حدّ و حسابش است. اگرچه تنزّلات معنوی نیز مانند ظاهری هویداست و جراحت قلبی ایران و ایرانیان بر تمام حکمای جهان پیدا. ولی امیدوارم که سوزش قلب جوانان ایران را کسی غیر از خودشان نداند.

نمی‌دانم قلب خود را بر یک گلستان تشبیه کنم که بلبلان آن از بی‌تابی و گلهای آن از بی‌آبی افسرده، و یا بر عمارتی تشبیه کنم که اسباب تعیّش آن را زاغ و زغن برده.

صیحهٔ روح‌افزای مشروطیت را کشیدند و مراق حال شباب را در اول کار نفهمیدند. مگر وکلای ما نمی‌دانند که در این نفس آخرین ایران صبر بر جوانان گران است. مگر معاونین ما نمی‌پندارند که با این شورش اختلاف جوانان را از کار معاف نمی‌گذارند. مگر

۱. در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۰۲ ـ ۵۰۴ چاپ شده است.
۲. یک کلمه ناخوانا
۳. کذا، سه بار در همین نامه.

نمی‌دانند روز تا عصر محسوسات جوانان که از حرکات مردم وحشی ایران ناشی است[1] آنها را در رذالت و خرابی و کثافت و بیکاری بر دریای عمیق فکر غوطه‌ور خواهد کرد و هیچ کدام صراط مستقیم علم را به درستی نخواهد نورد[ید]. مگر وکلای ما نمی‌دانند مایهٔ حیات و سبب ترقّی مملکت جوانان ایران است. مگر نمی‌دانند مایهٔ امیدواری آتیهٔ ایران جوانان است. مگر نمی‌دانند پایهٔ فخر و محیی نام ایران جوانان است.

پس چرا دل به تربیت ما کودکان نمی‌گمارند و فکری درخصوص بیچاره آذربایجان که نمونه بلکه مجسمهٔ خود ایران است نمی‌نمایند.

عذر بزرگتر از تصدیعم می‌خواهم. روز جمعه بود و قلبم از فراقت شما و رذالت ملت وحشی‌نما یادآوری می‌نمود لهذا هرچه بر دَم زبان و نوک قلمم رسید به روی کاغذ ریختم و شیرازهٔ طرز سخن را از سر تا پا گسیختم. العذر عند کرام الناس مقبول.

از رحلت اتابک تعزیت و از راحت و ملیان ملت تهنیت می‌کنم.

و از عینیت سردفتر جوانان و سرمشق فدویان و رئیس مشروطه خواهان صدرنشین وطن‌دوستان (که راستی الحال در مجلس وطن‌پرستی و ملت‌دوستی در نقطهٔ صدارت نشسته و میرزا رضای مرحوم (قاتل شاه) در پهلویش و پرورش نوجوان در یمین‌اش و جوانین مقتولین شاه حالیه در روبرویش ایستاده و لوازم پذیرائی فراهم می‌آرند) عباس‌آقا که جان در راه آزادی ما به جان‌آفرین سپرد تسلیت بدین یک بیت می‌نمایم و بس:

نفخهٔ مرگ به گوش همه کس خواهد رفت
خوش به حالی است که جان باخته در راه وطن

جوانان خون‌گرم را شاید که در هیئت مجتمعه اشعار جگرسوز گفته و ناله‌های دلدوز در فراقت این نوجوان بسرایند.

ختم کلام بدین چند کلمه می‌نمایم: سلامت و شادمان باشید، شما و متعلقین شما و دوستان شما و ترکهای طهرانی ما.

چاکر شما حاجی‌آقا رضازادهٔ تبریزی، ۱۳۲۵

□

احوالات این‌جا عیان است نه محتاج به بیان. بنابراین شایستهٔ تصدیع ندیدم. ولی از گزارشات آن‌جا بنده را بی‌اطلاع نگذارید و گاه‌گاهی تعلیقه‌ای مرقوم و مرسول دارید.

---

۱. طغیان قلم شفق ناشی از حسّاسیّت موقع بوده است. ورنه او فریفتهٔ مردم وطنش بود.

همین عریضهٔ سیم است که معروض شده بدون این‌که جوابی گرفته باشد.

چنان که در عرایض گذشته از نمرات «ملا نصرالدین» تشکر نموده بودم بازهم ابراز شکرگذاری می‌نمایم.

حاجی‌آقا[1]

الحال بنده نصف روز را در مدرسه‌ای که روسها تازه تأسیس کرده‌اند درس ایرانی می‌گویم و در مابقی راه پروتستانها[2] را می‌پویم.

والسلام علیکم

چنان که آقا غلامحسین وکیلچهٔ آذربایجان مرحمت شما را به بنده رسانیده‌اند بنده نیز جواب را بدین گونه معروض خدمت داشته و بر حق‌الزحمهٔ آنها سلام بزرگی به وسیلهٔ سرکار که نور علی نور خواهد شد برایشان می‌رسانم.

صدرالاسلام همدانی[3]

۳۱

[۱۳۲۵]

بسمه تعالی

به عرض حضرت مستطاب اجل سید تقی‌زاده دام تأییداته می‌رساند

شما را تا به حال ملاقات نکرده‌ام ولی توصیف شما را شنیده‌ام. خیلی عجب است که با این قوهٔ غیرت و حمیّت و عصبیّت و عرق هاشمی چگونه راضی به خلاف شرع و فروختن دین خود را به دنیای خود شده‌اید و وکالت یک کرور یا بیشتر یا کمتر قبول کرده‌اید و به مقتضای وکالت معمول و رفتار نمی‌نمائید و اسباب قتل و غارت و فتنه و فساد چندین بلاد و عباد شده‌اید.

---

۱. دکتر شفق در جوانی به حاجی‌آقا موسوم بود.
۲. ظاهراً اشاره به مدرسهٔ امریکایی است.
۳. عکس در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۶۳ ـ ۴۶۵ چاپ شده است.

عزیز من، آقای من، به قول قایم‌مقام تیمور من، قاآن من. آرام چرا داری. آیا این طریقهٔ مسلمانی است. آیا اجداد طاهرین تو علیهم‌السلام والصلوة من الآن الی یوم‌الدین راضی به این افعال و اعمال و حرکات و سکنات شما هستند. آیا سلطان حقیقی و مولا و آقا و رئیس کلّ مجالس ارضین و سموات حضرت حجةالله صاحب‌العصر والزمان ارواح‌العالمین فداه راضی از شما و افعال شما هستند.

هرکس کاغذ می‌نویسد جواب نمی‌دهید، اعتنا نمی‌کنید، متعذّر می‌شوید که کار زیاد داریم، مجال رسیدگی نیست. الآن قریب ده ماه است تلاش می‌زنید و ابداً نتیجه‌ای بروز نکرده. ایران را خراب کردید. دین اسلام را از میان بردید. حیا کنید، شرم کنید. واللّه من از اهل استبداد و استیحاش و استنکاف نیستم. مروّج مشروطه هستم. خیال نکنید نعوذ بالله منافقم، لاواللّه موافقم. اما به اجداد طاهرینت سلام‌الله علیهم قسم این قسم کار از پیش نمی‌رود.

تا تاج کیانی با زنجیر طلا در اطاق شورای ملی طهران بالای سر وکلا آویزان نشود دولت مشروطه انجام نخواهد گرفت وکار پیشرفت اهل مجلس نخواهد شد.

یک مرتبه تیغ بزنید شاخ خود را از پشت مردم بردارید. اگر معاهده نموده‌اید و قسم خورده‌اید پس ملاحظه و تقیّه از سلطان و وزراء و غیره و غیره یعنی چه. معلوم می‌شود شما اهل مجلس طهران از عالم و جاهل و وضیع و شریف، رئیس و مرئوس همه منافق هستید، و الّا هر جاهلی مضامین مذاکرات و محاورات و مقاولات روزنامهٔ مجلس شورای ملی را می‌خواند می‌فهمد و می‌داند که هرکدام از شماها چه اغراض و امراض ظاهره و باطنه و صوریّه و معنویّه دارید.

مخالفت سلطان را با وزراء خودش و رجال دولتی را با اهالی مجلس دروغ می‌دانید و خود را به ندانستگی می‌زنید و عمداً سهو می‌کنید و همه را اغماض می‌نمائید که انشاءالله گربه است. اگر متّحد و متّفق هستید ظاهراً باطناً یک دفعه جان خودتان و این خلق خدا را خلاص کنید، سلطان را احضار کنید در مجلس خودتان. مثل سایر وکلاء جلوس نماید و هر حکمی می‌شود اجرا نماید. یا معاون او بیاید که وکالت تامّه داشته باشد در مجلس که محتاج به این زحمات فوق‌العاده برای اجرای مطالب و مقاصد خود نباشید. یا آن که سلطان را تغییر دهید. سلطان مستبدّ به چه کار می‌خورد.

وا شریعتا وا اسلاما. طهران جای عیش و نوش، شما هم مردمان غریب. «ملحد گرسنه کی از رمضان اندیشد.» در بند عیش و راحت و استراحت. مجلس رفتن و وکالت

را بهانهٔ عیش و نوش خود قرار داده‌اید. خون شهدا تمام درگردن تُست. هرکس عقل و کفایت و درایت او بیشتر است ثواب و عقابش بالاتر. واللّه به صاحب شریعت مطهّر قسم تا نفس دولت و ملت یکی نشود این امر عظیم جسیم فخیم برقرار و پایدار نخواهد شد.

این چه اوضاعی است در مملکت ایران برپا نموده‌اید. در هر شهری هر بی‌سر و پایی می‌بینید چند نفر اراذل و اوباش [را] دور خود جمع نموده دعوی ریاست و مرزبانی می‌نماید. حق هم دارد، زیرا که گفته‌اند دزد بازار آشفته می‌خواهد و عسس خفته. یک نفر مُمیّز و مجری قوانین شرعیّه یا عُرفیّه، مشروطه یا مشروعه نیست و قدرت ندارد که بگوید تو کیستی و چیستی و از کجا آمده و چه می‌گویی. او هم هرچه دلش می‌خواهد می‌کند و مهام خود را به موقع اجرا می‌گذارد و به هرکه بخواهد می‌تازد.

سبحان‌الله، این چه اوضاعی است. این چه آشوبی است. جائی که سیّد شهرآشوب در رشت دعوی امامت و نیابت نماید البته باید شیخ باقر بهاری که مرد گدا و کلّاش و فقیر و پریشان است در همدان ما دعوی اجتهاد نماید و جمعی اوباش و همج رعاع را هم دور خود جمع نماید و هرچه بخواهد بجا بیاورد.

هرچه داد و فریاد می‌زنیم، ای خدا، ای رسول، ای شریعت، ای مردم، همدان ما خیلی آقایان عظام فخام دارد ما تو را که شیخ باقر بهاری دهاتی هستی لازم نداریم. برو دهکدهٔ خودت هر غلطی می‌خواهی بکن کسی گوش نمی‌دهد، بطور خوبی و خوشی از پیش نمی‌رود. مگر کار به جائی رسد که جمعیّتی جمع شود و او را بیرون کنند. آن وقت ده نفر بیست نفر که کشته می‌شود و مال و اموال مردم به غارت می‌رود که چنین مُفسد و مستبدّی را از شهر بیرون کنند. نه دست مردم به دولت بند است نه به ملّت.

بیچاره‌ها به هرجا داد و فریاد بزنند «آنچه البته به جایی نرسد فریاد است.» زیاده بر این هم زیاده است.

صدرالاسلام و مهر او

این کاغذ مرا دو سه مرتبه تکرار کن بفهم که چه نوشته‌ام. غرور و عُجب و تکبّر را کنار بگذار. چون در طهران ازطرف همدان وکیلی نیست از این جهت به شما زحمت دادم. محرمانه هم با جناب شریعتمدار آقا میرزا سید محمد[1] دام ظله بخوانید، ملاحظه کنید چه نوشته‌ام.

---

۱. منظور سید محمد طباطبایی است.

اگر حاجی شیخ تقی همدانی[۱]، از روی راستی و درستی بدون ساختگی وکیل‌الرعایا بود به او این مطالب را می‌نوشتم. اما شهدالله تعالی او وکیل رعایای همدان نیست. اشتباه است. غلط است. خدا نیامرزد مشتبه‌کاران دنیا را که از هزار و سیصد سال قبل به اشتباه عمر را خلیفه کردند و از پیش بردند و تا به حال هم از پیش برده‌اند، چنان که شیخ باقر بهاری در همدان ما می‌خواهد به اشتباه‌کاری کار از پیش ببرد. لعلّ الله یحدث بعد ذلک امراً.

علی‌آبادی، محمدحسین (طبیب)[۲]

۳۲

[۱۳۲۵]

خدمت جناب مستطاب آقای آقا سید حسن تقی‌زاده زادالله شرفا زحمت می‌دهد

اگرچه تا به حال خدمت حضرت عالی شرفیاب نشدم کلی غیابانه ارادت می‌ورزم و لزوماً به این چند کلمه تصدیع می‌دهد.

تا به حال دولت روس از ملک حمایت نمی‌کرد لکن همچه معلوم می‌شود که معاهده بین دولتین به اتمام رسیده که علنی حمایت می‌کند.

بیا سوته دلان گرد هم آئید غم دل سوته را دل سوته دونه

و باید این مطلب را عقب کرد که تکلیف معلوم شود. به عقیدهٔ بنده باید به انگلیسها هجوم آورد و طرف شد. چه دولت انگلیس اختیاری از خود ندارد و ناچار است تبعیت ملت خود را بنماید و ملت هم با ایران ارتباط و معاملات دارند، برخلاف دولت مستبد روس که هرکاری می‌کند بر اراده و به میل دولت است و علاوه بر آن روسها متهور و بی‌باکند برخلاف انگلیسها که جبون هستند و تا دولت روس دچار مشکلات داخله است

---

۱. تقی وکیل‌الرعایا نمایندهٔ همدان بود ولی چون به ترتیبات اختیاری ظهیرالدوله انتخاب شده بود ظاهراً مورد ایراد بوده است.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق گرفته شد. نویسنده پسر میرزا زکی علی‌آبادی مترجم زبان ترکی است که تاریخ عثمانی هامر پورگشتال را ترجمه کرد.

و این عهد جدید و تازه برقرار شده باید مجدانه کوشش کرد و کاری از پیش برد و چشم زخمی به آنها داد.

و نیز باید سفارتخانه‌های آنها را متوجه بود که مبادا ارتباط با بعضی طبقات پیدا کنند و بکلی رشته‌ها ازهم گسیخته شود، و از آن دو گذشته باید دایرهٔ معارف را توسعه داد. زیاده چه تصدیع دهد.

محمدحسین طبیب علی‌آبادی

چون مطلب محرمانه است فقط برای حضرت مستطابعالی و آقای آقا میرزا فضلعلی آقا زحمت دادست.

علی‌آبادی، محمدحسین[1]

۳۳

[۱۳۲۵]

قربانت گردم چون بر افراد ملت فرض است که آنچه را صلاح دولت و ملت می‌داند به عرض برساند لهذا فقرات ذیل را به عرض می‌رساند:

اولاً از قرار شرحی که سفرای دولت به مجلس فرستاده‌اند همچو مفهوم می‌شود که ازطرف مجلس به آنها در باب همراهی نکردن دولت با ملت اظهاری شده. خیلی عجب است. دولت مشروطه عبارت است از دولتی که مطیع مجلس باشد خواه این اطاعت به میل باشد و یا اجباری.

اگر ملت اطمینان به دولت نداشته باشد چنین دولتی مشروطه نیست و با اوضاع سابقه هیچ فرقی ندارد و اجانب به عنوان سلطنت مستقله نفوذ خود را زیاد خواهند کرد. برای آنکه آنها بهتر از ما حقیقت امر را می‌فهمند. یعنی نمی‌توان به عنوان مشروطیت جلوگیری از آنها نمود.

دیگر آنکه مجلس اگر بخواهد از دول سندی در این باب تحصیل نماید ابداً مثمر ثمر نیست. برای آنکه حقوق هیچ دولت و ملتی منظور نخواهد شد مگر آنکه آن ملت

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق گرفته شد.

قادر و توانا باشد برای حفظ حقوق خویش. چنانچه در مقدمهٔ مراکش دولت آلمان حقوق مشروعهٔ فرانسه را می‌خواست پایمال کند. یعنی ابتدا پارلمان آلمان حکم به ازدیاد قوهٔ بحری خود داد. پس از آن بر سر مراکش دولت فرانسه را عقب کرد. فرانسه‌ها هرقدر فریاد کردند به جایی نرسید. دولت فرانسه دانست که کار از چه قرار است. فوراً کابینهٔ خود را تغییر داد و خواهش تشکیل مجلسی نمود و ضمناً پارلمان فرانسه امر به ازدیاد قوهٔ بحری خود داد. دولت آلمان از قضیه آگاه شد و از مقاصد خویش صرف‌نظر کرد و حقوق فرانسه را امضا نمود. و همچنین دولت ترانسوال با وجود این‌که دولت انگلیس استقلال آن را شناخته بود و تمام دنیا شاهد بر این قضیه بوده‌اند و ابتدا هم انگلیسیها حمله به خاک ترانسوال برده‌اند هرقدر نماینده‌های ترانسوال در پایتخت دول اروپا و اتازونی فریاد کرده‌اند که موافق حقوق بین‌الملل دولت بریتانیا برخلاف قانون دنیا رفتار کرده که شاید یکی از دول پا به میان گذارد به واسطهٔ ضعف ترانسوال هیچ‌یک از دول دخالت نکرده‌اند. تا آنکه دولت ترانسوال ضرب دست خود را به انگلیسیها نمود. آنها ناچار شده با ترانسوالی‌ها کنار آمدند. پس باید تحصیل قوه کرد و امروز جز اتفاق و ترویج علم چاره‌ای نیست، لکن نه به این ترتیب که پیش آمده و چون این مطلب بسطی دارد به همین قدر قناعت کرد.

ثالثاً در این بلوای عمومی چرا دولت و مجلس بدون هیچ فایده و نتیجهٔ صحیحی دست از کار کشیده‌اند. بر جنابعالی پوشیده نیست که امروز اهالی اروپا نظر به پولتیک مجلس ما دارند و به همان درجه با ما رفتار خواهند کرد. با این حال چرا دولت و مجلس مثل چنین روزی از دول همجوار می‌ترسند و حال آن‌که دولت انگلیس از جبن آن‌که مبادا پس از این معاهده به تجارت و تلگراف او سکته وارد آید و برای رعایای او خطری روی دهد در منتها درجهٔ جبن و ترس است از ملت خود و دولت روس در غایت ضعف و اضمحلال است. و اگر بخواهند این مملکت را اداره نمایند هریک اقلاً صد هزار قشون با آذوقه و ذخیره لازم دارند و امروز هیچ‌یک قادر به این امر نیستند. علاوه به واسطهٔ مخاطراتی که برای رعایای سایر دول می‌باشد ابداً مداخله نخواهند کرد. و همچنین از ترس آنکه مبادا دولت عثمانی یک قطعهٔ وسیعی از این مملکت را تصاحب نماید جرأت مداخله ندارند و دولتین روس و انگلیس می‌خواهند ما را بترسانند تا به مقصود خود نائل نشویم و این قشونی را که به سرحد آورده‌اند برای ترساندن ماست و نباید وزرا و مجلسیان در دیپلوماتی شکست بخورند و تمام عالم ما را استهزا کنند.

رابعاً اگر امروز ما به مقصود نرسیم یعنی این معاهدهٔ جدید را برهم نزنیم فردا دیگر محال است. زیرا که بر قدرت همسایهٔ شمالی ما افزوده می‌شود و روز به روز نفوذ آنها زیاد می‌گردد و هر روز بر دوش ما باری می‌نهند تا رفته رفته کار را یکسره نمایند.

محمدحسین علی‌آبادی پسر مرحوم میرزا زکی مستوفی[1]

نسخه از این لایحه را برای جناب آقای مستشارالدوله هم فرستاده‌ام.

علی‌آبادی، محمدحسین[2]

۳۴

[۱۳۲۵]

قربانت گردم لزوماً مطالب ذیل را به عرض می‌رساند:

اولاً ارادت‌کیش خانهٔ خود را به علی‌خان قوام‌حضور شیروانی-که جزو اجزای سفارتخانهٔ روس است اجاره دادم و یک سال برای گرفتن مال‌الاجاره در زحمت و مشقت بودم. تا چندی قبل برای مشارالیه پیغام دادم که از خانه برخیز و بیست روز قبل او را ملاقات کردم. سؤال کردم چرا کرایه نمی‌دهی و خانه را تخلیه نمی‌کنی جواب گفت نمی‌کنم برو به شاه عرض کن.

پس از آن گفت همین روزها به ضدّیت مجلس قاطرچیها و مهترها شهر شما را برهم خواهند زد. این خبر را در پانزده روز قبل از این مقدمات علی‌خان داد. لابد از سفارتخانه اطلاع داشته و بلاشک سفارتخانهٔ روس محرک این فساد است و می‌خواهد به همین عنوانات مجلس را برهم بزند و ثالثی هم بود که شاهد بر این قضیه است. اگر صلاح بدانند واقعه را به سفارتخانهٔ انگلیس بنویسند که دولت روس محرّک است و مسؤولیت به عهدهٔ اوست.

ثانیاً تا دشمن دچار مشکلات داخلهٔ خود می‌باشد باید کاری کرد که معاهدهٔ دولتین برهم بخورد و امروز نباید دولت و مجلس ترس داشته باشند و هیچ موقعی برای ما بهتر

---

۱. میرزا زکی از فضلای وقت بود. تاریخ عثمانی تألیف هامر پورگشتال را ترجمه کرده است.
۲. فتوکپی از مهندس ناطق گرفته شد.

از امروز نیست. اگر خواسته باشند رأی خود را در این مقدمه ظاهر خواهم ساخت و همین تفصیل را به جناب رئیس عرض نموده‌ام.

چاکر ـ محمدحسین علی‌آبادی

علی‌زاده، میرزا سید[۱]

۳۵ ....

[۱۳۲۵]

فدایت شوم   بعد از مفارقت از فیض حضور وارد قزوین گشته پنج روز در آن‌جا و سه مرتبه به منبر رفته مردم را کولونک[۲] زدم و خیلی در حق فدوی احترام نمودند، خاصه شیخ‌الاسلام که خیلی تولا دارد و جناب مدیر مدرسهٔ امید که حقیقت یک‌پارچه حرّیت‌پرست و وطن‌دوست است.

به هرحال بعد از پنج روز عازم بودم که دیدم بلیط چهل تومانی فایطون مخصوص که شیخ‌الاسلام گرفته بودند به بنده دادند و حرکت کردم.

حالا چهار روز است که در رشت هستم و میرزا [محمد] تقی شرین‌زاده[۳] مع جناب آقا میرزا ابوالحسن در این‌جا هستند و احوالات را در صفحهٔ آتیه به عرض می‌رساند. بنده فردا در حرکت هستم. انشاءالله بعد از رسیدن به مقصد احوالات معروض خدمت می‌دارم.

از قبل چاکر به جناب مستطاب آقا میرزا محمدعلی‌خان و آقا میرزا جوادآقا اخوی و آقای آقا میرزا علیمحمدخان و جناب مستطاب مستشارالدوله و جنابان مستطاب آقای حاجی میرزا ابراهیم‌آقا و حاجی میرزاآقا سلام عرض می‌کنم.

ازطرف مشهدی میرزا سید علی‌زاده

۳۶ ....

پیوست نامهٔ مذکور

---

۱. اصل نامه نزد من است.   ۲. کذا

۳. چنین خوانده می‌شود.

اقل خاکپای مجاهدین محمدتقی شرین‌زاده خدمت جناب آقا سلام عرض می‌کنم و مشتاق زیارت هستم. امید انشاءالله بزودی موفق شوم. احتمال دارد که برای کرمانشاه ...[۱] بشویم. از خدمت دستورالعمل خواهیم گرفت.

و احوالات رشت و مجاهدین این‌جا که چه‌قدر از نظام خارج و مرتکب افعال شنیع بودند خارج از تصور است. بیست و پنج روز تمام به سر ما چه آوردند چه عرض کنم. آخر یک شالوده‌ای ریختند که آن قدر نمانده بود یک فسادی عظیم گیلان را فرا گیرد و حقوق بعضی خارجی در میان تلف [شود] و بلکه بر اساس مشروطیت سکتهٔ بزرگ بود. یعنی به جمیع دهات و اطراف آدم فرستاده و کاغذها نوشته بودند که ابداً هیچ چیز از حقوق اربابان ندهید و هیچ کس از شما حق استرداد ندارند و ابداً به حکمهای انجمن...[۱] اعتنا نکنید.

بیچاره دهقانی‌ها همان طور کرده اعلانات انجمن را گوش نداده و به جمیع اربابان جواب داده و بعضی انبارها را غارت کردند. این هم امنیت ما بوده که فی‌الفور به انجمن رسماً خبر دادیم و رئیس ایشان میرزا رحیم‌نام شیشه‌بر [را] که یک شخصی است در تزویر و تدلیس امثال ندارد توقیف کردند. حالا در حبس است تا حاکم وارد بشود و خیلی باعث بدنامی ماها شده بودند. انشاءالله احوالات [را] زباناً عرض خواهم کرد.

خدمت جناب مستطاب آقای آقا میرزا محمدعلی‌خان سلام عرض می‌کنم که آقاجان خودتان تشریف ببرید ما را در بلاگذاشتید. الحمدلله از برکت همت جنابعالی کارمان خیلی خوب شد. کلیّهٔ کارها بر وفق مرام و از روی صحت شد.

امیدواریم انشاءالله یک هفته یا ده روز عازم خدمت بشویم. برای ...[۲] به کرمانشاه شاید بفرستند. به خدمت جناب آقا میرزا علی محمدخان و آقای آقا سید جواد و آقای مستشارالدوله و آقای حاجی میرزا ابراهیم‌آقا و حاجی میرزا آقا فرداً فرد سلام می‌کنم و حضوراً هم عرض خواهم کرد.

اقل ـ محمدتقی شیرین‌زاده

دیگر این‌که میرزا رحیم مزبور که در حبس است همدست ایشان میر ابوالطالب که در طهران بود یکی هم سید علی اصغر نام است برای اطلاع عرض شد. شاید اشتباه‌کاری نمایند. در این خصوص تلگراف به خدمت نموده‌ایم.

۱. یک کلمه ناخوانا
۲. یک کلمه ناخوانا

علینقی کاشی[1]

۳۷

[۱۳۲۵]

هو

حضور[2] مبارک حضرت مستطاب اجل اکرم آقای شریعتمدار اغا سید حسن مشهور تقی‌زاده دام اقباله‌العالی

اولاً آن که از حضرت قادر متعال مستدعی هستم که وجود فایض‌الوجود را در ظلّ مرحمت خود محفوظ بدارد.

ثانیاً آن که خواهشمندم که نظر به بدخطی و عدم معرفت لفّاظی فدوی نفرمائید، از حسن سلوک خود.

ثالثاً آن که مرقوم بفرمائید محمره و خوزستان ملک دولت ایران است یا خیر. هرگاه بفرمائید ملک دولت ایران می‌باشد خواهم عرض کرد که چرا اسمی از این صفحه نه در روزنامچهٔ «مجلس» نه جای دیگر برده نشده و از تمام ایران وکلا به دارالخلافه رفته فقط عربستان.[3]

ایراد دوم ـ هرگاه ملک ایران می‌باشد و نزاع شیخ خزعل با اهل حویزه ازجانب دولت می‌باشد پس جهت چه چیز است که شیخ مبارک بن صباح که شیخ کویت هست و تحت حمایت دولت انگلیس هست چرا برود مظفری که سه فرسخی اهواز باشد نزد شیخ خزعل و دستورالعمل جنگ به مشورت یا به امر او باشد.

ایراد سیم ـ آنچه معروف هست در نزد مردم که تمام عربستان[4] از دزفول الی بغداد که حقیر این ایام مسافرت کردم تماماً می‌گویند که شیوخ حویزه می‌گویند که اگر مالیاتی که دولت ایران بر حویزه قرار داده شیخ خزعل بخواهد ما خودمان با یک نفر از خودمان تحویل حکومت عربستان خواهیم داد که از یک نفر عنوان گرو باشد که اغتشاش نکنیم و هرگاه این نوع که میل دارد ورقه‌ای به او بدهیم که این زمین را ما از شیخ خزعل اجاره

---

۱. اصل نامه نزد من است.
۲. اصل: حظور
۳. فقط به‌جای «مگر». خوزستان صحیح است.
۴. خوزستان صحیح است.

کردیم سالی شصت هزار تومان و اضافه از آن هرگاه از برای شیخ خزعل جنگی واقع شد برویم با او جنگ کنیم و هرگاه دولت ایران مالیات حویزه را به دیگری حواله بدهد ما قبول نکنیم و ندهیم الا به شیخ خزعل و تحت حکم شیخ خزعل باشیم هرگز قبول نخواهیم کرد این حکم را از او، مگر آنکه یا حکمی از طهران بر ما بیاورد که این ورقه بدهیم یا تمام ما کشته شود. در این صورت چگونه می‌توان گفت که این ملک مال دولت ایران است.

ایراد چهارم ـ هرگاه شیخ خزعل رعیت ایران می‌باشد و این اسلحه‌ای که وارد می‌کند به اجازهٔ دولت هست جهت چه چیز است که خفیه وارد می‌کند که الی حال از کویت بنا بر قولی نه هزار قبضه تفنگ وارد کرده و راوی شخصی ثقه می‌باشد.

و اینچه فدوی تحقیق کردم در ماه صفر توسط فهد نام داماد ملاعلی که یکی از اجزاء گمرک حالیهٔ محمره می‌باشد ششصد قبضه وارد کرده که خود فهد رفته مسقط و آورده کویت. توسط شیخ مبارک حمل کشتی بادی کرده آورده فو که اول دریا باشد و مرکب ناصری مال شیخ خزعل رفت فو و کشتی‌ها را آورد. شبانه فیلیه و در ماه ربیع‌الثانی ایضاً توسط فهد هزار و پانصد قبضه و الحال هم باز فهد رفته مسقط و در دو هفته قبل که فدوی محمره بودم از مسقط وجهی از حاجی یوسف نام پسر حاجی مکی گرفته و به او حواله داده که از شیخ بگیرد.

و هرگاه بخواهید بفرمائید که چرا ادارهٔ گمرک ضبط نمی‌کنند و نمی‌گیرند عرض می‌کنم چون یکی از خدمتهای امین‌السلطان به دولت ایران این است که شیخ مذکور را مدیر گمرک فرمودند و ماهی هزار تومان از بابت مدیری گمرک برای ایشان مقرر فرمودند که بعد از آن ماهی هزار تومان مبدل شد به مالیات فلاحیه که عن‌قول تقریباً در سال بیست هزار تومان از آن بدبختها می‌گیرد.

و رئیس گمرک اولاً باید به تصویب مدیر مأمور جهت محافظت و جهت گرفتن اشیاء تسریقه از گمرک بگذارد. ثانیاً رئیس گمرک حق ندارد تفتیش کند جهاز آتشی یا بادی که تعلق به مدیر دارد. ثالثاً رئیس گمرک گاهگاهی ازجانب مدیر مفتخر می‌شوند به قبضهٔ تفنگ یا رأس اسب یا ساعت طلا. دیگر چه جهت دارد از برای خود اسباب دردسر فراهم کند و با کسی پنجه بزند که دولت او را مدیر کل عربستان[1] قرار داده.

ایراد پنجم ـ هرگاه این مرد رعیت ایران و محمره ملک دولت می‌باشد چرا زمین

۱. خوزستان.

جهت خانه وغیره و جهت نخلستان نمی‌فروشند که تجار محمره حتی نایب‌الحکومهٔ محمره در بصره و در ملک عثمانی نخلستان بخرد و کذلک خودش چرا باید در ملک عثمانی‌ها بخرد از هر قبیل و ده یک ملکی که در خاک عثمانی خریده در خاک ندارد، و هرگاه کسی بخواهد خانه بسازد زمین به او نفروشد بگوید خانه حاجی جابر زمین نمی‌فروشد.

ایراد شیشم[۱] ـ هرگاه ملک دولت علیه ایران است چرا مالیات مثل سایر بلاد نمی‌گیرد. فدوی یک مطلب از مالیات عربستان[۲] می‌نویسم مابقی را خود حضرت عالی قیاس بفرمائید. من‌جمله از محصولات عربستان[۲] خرما می‌باشد. همین که خرما به درخت نیمرس می‌شود از جانب حکومت قدغن می‌شود کسی خرما نچیند تا آن‌که از جانب حکومت که شیخ باشد بیاید مأمور و تخمین خرما بزند. چون‌که زمین نمی‌فروشد می‌گوید نصفهٔ خرما مال خانهٔ حاجی جابر می‌باشد. آن وقت که مأمور آمد هرگاه پنج هزار من خرما دارد پانزده هزار من خرص می‌زند یا ده هزار من خرص می‌زند که بیچاره باید تمام خرما را بدهد.

و گاهی می‌شود که به تمام خرما هم شیخ قناعت نمی‌کند می‌گوید خرص زدند پانزده هزار من باقی هفت هزار [و] پانصد را بیار. این است یا باید هرچه دارد بفروشد یا از نخلستان برود بیرون، و از این جهت می‌باشد که مکرر دختر را فروخته و هرگاه دختر هم ندارد بفروشد و مالیات را بدهد باید از زحمت چند ساله‌ای که زمین موات را احیا کرده دست بکشد. از این جهت می‌باشد که امروز در صفحهٔ محمره زمین نخلستانی نیست که ده سال باشد دست یک صاحب باشد، مگر آن‌که شیخ از این گرفته و به آن داده.

و هرگاه بخواهم شرح اوضاع این صفحه را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود و هرگاه بخواهید بفرمائید چرا راپورت نمی‌دهند خواهم گفت اولاً تاحال چند نفر کشته شده‌اند به بهتان آن‌که راپورت می‌دهند. درثانی آن‌که در پستخانه خط داخل و خارج نمی‌شود الا آن‌که از نظر مفتش آغا بگذرد. به واسطهٔ [آن که] سالی صد تومان یا کمتر یا بیشتر به پستچی می‌دهد و کذلک تلگرافخانه، و هرگاه مجلس ملّی اعلان داد که هرگاه مأمور پست یا تلگراف خط یا مطلبی [از] زید را به عمر[و] داد یا گفت فلان سیاست باید بشود که مردم مطمئن شدند، آن وقت معلوم خواهد شد که چه خبر است.

---

۱. کذا.
۲. خوزستان.

رابعاً[1] ـ آنچه به نظر فدوی می‌باشد اول لزوماتِ ملک آن است که نوعی شود که رعیت از پستچی و از تلگرافچی مطمئن باشند که مطلب خودشان را به دیگری نمی‌گویند و باعث کشتن کسی نشوند به این‌که خط زید را به عمر[و] بدهند و رؤسای پست و تلگراف و سایر ادارات از ظلم خود نخواهند دست کشید و رعیت به اینها نخواهند اطمینان داشت، مگر آنکه از جانب مجلس اعلاناتی در هر بلد زده شود که هرکس فلان تقصیر کرد به فلان سیاست خواهد گرفتار شد.

خامساً ـ مستدعی چنانم که اعلان نمایند هرگاه وزرا خیانتی به ملت و دولت کنند غیر از معزولیّت سیاستی در حق اینها خواهد جاری شد یا خیر، و از برای هر خیانتی سیاست معینی خواهد بود یا خیر.

سادساً ـ در عشرهٔ اخیر شهرع ۲ مکالماتی در روزنامچهٔ «مجلس» درج بود در باب رفتن حکام که آیا با اینها از اهل مجلس کسی برود یا آنکه کتابچه ببرند، چون آزاد آزادند. جسارت می‌کنم هرگاه صلاح بدانند مثل آنکه از برای گمرک کتابچه نوشته همین نوع از برای حکام نوشته شود و همین نوع که الحال رئیس گمرک هرگاه چیزی بگوید که طرف مقابل اعتقاد نکند باید کتابچه نشان بدهد حکام هم همین نوع. ولاکن باید حکم شود بر تلگرافخانه که هر روزه بعضی راپورتها را بدهند و اضافه بر آن در هر محل مفتش مخفی باشد.

سابعاً ـ در باب بانک ملّی شرحی نوشته بود تا آنکه واردات دولتی بانک ملّی نشود و خرج دولت از بانک خارج شود، نه هیچ وقت به عقیدهٔ حقیر سرباز و سایران صاحبان حقوق به تمام حقوق می‌رسند و نه بانک ملّی در تمام نقاط جاری و با اعتبار خواهد بود و آنچه از بابت تأخیر این هفت مطلب ظلمی بر کسی شود و سرکار [اگر] این عریضه را در مجلس قرائت نفرمائید در آن ظلم شریک خواهید [بود] آمادهٔ جواب خدا باشید.

احقر علی نقی کاشی

بقیهٔ رفتار شیخ خزعل [را] هفتهٔ دیگر توسط دیگری از وکلاء ملت عرضه می‌دارم. انشاءالله تعالی و در حضور چهار قونسول در دهلی از برای اثبات مدعی حاضرم. چون هرگاه عریضه را رأساً می‌فرستادم گمانم این بود مثل پستخانهٔ محمره به طهران نمی‌رساندند، لهذا جوف گذاشتم.

---

۱. مطالب دوم و سوم را ننوشته است.

تبریزی، محمدعلی[۱]

۳۸

[۱۳۲۵]

از تبریز به طهران

به حضور مبارک جناب وکیل محترم آذربایجان آقای آقا سیدحسن تقی‌زاده دامت تأییداتهم

قربان وجودت برم اولاً از درگاه احدیّت سلامتی وجود مبارک را خواهانم. بعداً اختصاراً احوالات را در هفته‌های سلف معروض حضور مبارک نموده‌ام و دیروز هم پست وارد و مترصد ورود رقیمهٔ جنابعالی بودم که در جوابش دو کلمه اعلام خواهید فرمود. افسوس که به مقصود خود نائل نشدم. نمی‌دانم پست تأخیر افتاده یا آن که از کثرت مشاغل است.

باری الیوم دو کلمه جهت اطلاعاً عریضه‌نگار می‌شوم که راستیش این است که ما از مکالمهٔ وکلای انجمن محترم مطلب کافی مفهوم و معلوم نمی‌توانیم به دست آوریم. در هر ساعت سه جور حرف می‌زنند. گاهی در خصوص اتمام نشدن قانون اساسی به گردن ملاهای بی‌وجدان می‌اندازند، و بعضی وقت می‌گویند که شاه خودش در امضاء نمودن مسامحه دارد، و اغلب وقت می‌گویند که قانون اساسی هنوز ناتمام است.

نمی‌دانیم به کدامی اینها گوش بدهیم. تا به حال معطّل و سرگردانیم. شما را به عالم انسانیت سوگند و به حقوق وطن مقدس قسم می‌دهم که دو کلمه چگونگی احوالات آن‌جا را صراحتاً اطلاع و ابلاغ فرمائید که تکلیف امروزهٔ ماها معین و معلوم شود. عموم اهالی حیران و بالکلیّه سرگردان هستند. معطّل اقدامات وکلای محترم آذربایجانیان می‌باشند.

باری امیدوارم که جواب همین عریضه را دو کلمه حقیر را خوشنود فرموده اطلاع خواهید فرمود. هرچند وقت حضرت عالی فوت می‌شود و زحمت هم می‌شود.

احوالات حاجی میرزا حسن مجتهد را هم دو کلمه مرقوم فرمائید که در طهران به چه کار مشغول است. مثل سابقی تخم می‌کارد یا آن که چطور است. زیاده زیاده است. به

---

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ شده است.

حضور مبارک جنابان آقایان وکلای[۱] محترم آقای حاجی میرزاآقا و آقای حاجی میرزا ابراهیم‌آقا سلام مخلصانه را مصدّع بوده و می‌باشم.

... دوست شیخ محمدعلی تبریزی

ناصح‌زاده، جواد[۲]

۳۹

[۱۳۲۵]

فدای وجدان پاکت گردم از مراحم بی‌کرانت فوق‌العاده شرمنده‌ام و وجودت [را] مانند رب‌النوع پرستنده. مشاغل مهمله تاکنون مانع از عرض ارادت قلبی و تشکرات صمیمی بود و می‌دانستم اخوان عزیزم آقا میرزا محمدعلی‌خان و آقا میرزا رضاخان مراتب فدویت حقیر را کراراً اظهار داشته‌اند، دیگر تصدیع را لازم نمی‌شمردم. حال به عرض این مختصر وقت عزیز گرامیت را مشغول می‌نمایم و می‌نگارم.

اسرافیل وقت صوری دمید که مردمان تبریز سراسیمه از خواب غفلت چندین صد ساله بیدار و با صهبای فشار از مستی چندین هزار ساله دفع خمار نمود. حال با چشم خواب‌آلود و یا با دیدهٔ خمار متوجه یمین و یسار و از این لایعقلی و مخموری نادم و پشیمان. ولی ازآن‌جایی که بسیار خوابیده بودند و یا از ساغر جهل زیاد خورده بودند و یا به قول اهل شرب لعنهم‌الله «می‌زده» گشته‌اند معلوم نیست به مرض صرع مبتلا شوند و یا به عقلای عالم تأسی جسته مانند قوم عاد [و] ثمود به طعام و شراب و حمار[۳] خود متوجه باشند.

اما از آنچه دیگران از حالت این بینوایان استنباط نموده‌اند با فهمیدهٔ حقیر منافات دارد بعض مردم آذربایجان را زنده می‌شمارند و بیدارشان می‌انگارند. آنچه به عقل حقیر می‌رسد ظن قوی آن است که خر داغ کنند. تا حال از حریت و آزادی و مشروطیت و قانون اساسی همین قدر فایده برده‌ایم که درِ در و دیوار دکاکین مسلمانان می‌نویسند.

خوشا نام نیکو که معروف شد تراشیدن ریش موقوف شد

۱. اصل: + با.
۲. فتوکپی این نامه از مهندس ناطق گرفته شد.
۳. کذا، مگر مقصودش خمار بوده باشد.

اگرچه امام جمعه سیصد تومان به کفارهٔ معاصی سابقهٔ خود داده بود افشا نمودم ولی به فرض سه نفر مغرض تبعید شد، هر روز کم‌فروشی جنازان در انجمن ملّی موضوع بحث است. کاردانان بکلی از کار کنار و بی‌خردان در سر کارند. بنده هم از ترس رسوایی همرنگ جماعت شده‌ام. در ترویج حضرت عالی که وظیفهٔ انسانیت و وطن‌دوستی خود می‌دانستم به جان کوشیده، ای بسا حرفهای بیمغز شنیده‌ام.

فدایی ندارد ز مقصود جنگ　　　اگر بر سرش تیر بارند سنگ

بدون اغراق و لاف [و]گزاف در میانهٔ دوازده نفر وکلای تبریز لحم‌ریز تنها به وجود مقدست امیدواریم که روی دو میلیون نفوس آذربایجان را شما سفید خواهید کرد. استبداد طبیعت ثانوی عموم گشته. سیئات اعمال میرهاشم را تاکنون شنیده‌اید. با اقدامات خارق‌العاده به رفعش پرداختیم. بدیهی است اهالی طهران هم اعتنا نخواهند نمود. به حضرت آقا سید محمد طباطبایی تلگرافی در خصوص مشارالیه نموده بودم. معلوم است تاکنون مسبوق شده به جواب شافی نائل شدم.

اعتقاد حقیر این است که اگر در طهران فهم و دانش سراغ دارید قدری به تبریز بفرستید. ما هم از این همتهای نیم وحشیانه به طهران می‌فرستیم تا تعادل به عمل آید. زیاد مصدّع شدم ببخشید. یمکن حقیر هم نه در جزو وکلاء بلکه با ارادهٔ خود در طهران شرفیاب شوم.

از تأسیس بانک ملّی اگر به اصول صحیح باشد. هواخواهان ترقی مشعوفند. حضرات متمولین تبریز درخصوص پول تلگراف جواب یأس دادند. تا امنیت حاصل نشود پول دادن جایز نیست. مستدعیم آنچه رأی مُنیف حضرت عالی در این باب مقتضی است مشروحاً مرقوم دارید. اگر ممکن باشد به موقع اجرا بگذاریم.

باری بکلی از اخبارات صحیحه و صریحهٔ طهران محروم مانده‌ایم. حضرت اقدس امروز عازم شد. جهت واقعی آن به همه پوشیده و مستور است. زیاده عرض قابل تحریر ندارم که معروض دارم.

جواد ناصح‌زاده

ناشناس از تهران[1]

۴۰ ....

---

۱. عکس این راپورت در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۷۵ چاپ شده است.

[۱۳۲۵]

شب چهارشنبه یک ساعت از شب رفته جناب مشیرالسلطنه آدم فرستاده آقا سید محمد ... [1] [را] که طرف میل آقا سید عبدالله مدّ ظله‌العالی است حاضر نمودند. دو ساعت در اندرون خلوت کرده بعد از دو ساعت جناب آقا بیرون آمده فرمودند که من فردا به شما صرّافان جواب شافی خواهم داد. ازقراری که معلوم است از آن‌جا به خدمت جناب آقا سید عبدالله شبانه رسیده. البته جناب آقا هم چیزی به مجلس خواهد نوشت. اطلاعاً عرض شد.

جناب مشیرالسلطنه رقعه به امین‌السلطان در این خصوص نوشته ایشان فرموده از قوهٔ من خارج است. ... [2] آقا سید حسین زحمت داده آمدند.

از ناشناس از تبریز[3]

۴۱

[۱۳۲۵]

... جواب عریضه‌جات را بنویسید. وقت پست تنگ است. نظامنامهٔ بلدی را چون نظم امور قدری مختل بود خواستیم به موقع اجرا بگذاریم، به تحریک حسن تاجرباشی ازطرف قونسول روس پیشنمازها را تحریک کردند که به قونسولخانهٔ روس بروند. صلاح این قسم دیدیم که کار را به دست خودشان بگذاریم. مشغول به تعیین ناظر شدند. نظار ستّه اینها هستند: حاجی میرزا ابوالحسن انگجی، حاجی میرزا حاجی‌آقا پیشنماز، آقا میر محمود پیشنماز، آقا میرزا عبدالرحیم جکری، آقا سیدعلی کوه‌کمری، امین‌التجار. خداوند عاقبت این امر را خیر فرماید. فوری بدون تردید شخصی امین که مشروطه‌طلب باشد جهت امر انتخاب تعیین شود از طهران که فوری امر انتخاب تمام نقاط انجام گیرد.

روس‌ها به تحریک امین‌السلطان خیلی تجاوز می‌کنند و این چند روزه دائرهٔ بهانه‌جوئی را وسیع کرده‌اند. البته در دارالشورا درحدود مأمورین مقیم خارجه گفتگو کنید.

---

۱. یک کلمه ناخوانا شبیه غسال. ۲. یک کلمه ناخوانا.

۳. عکس این راپورت در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۷۶ چاپ شده است. ورقه‌ای است ناتمام.

اخبار موحشه از تبریز هرچه می‌رسد ازطرف ثقةالاسلام است. خداوند ریشه‌اش را بکند که مستشارالدوله و آقامیرزا فضلعلی هم دست چپ و راست ایشان هستند. اگر حدود قونسولهای روس را معین کردید ابداً تشویشی نداشته باشید از وضع آذربایجان. فقط مخاطره که هست ازطرف روسهاست. آن هم به عقیدهٔ من از طهران است.

امر اردبیل و ارومیه به توجهات دوستان اصلاح گردید. ابداً موجب تشویش نیست. آنچه موجب تشویش است امر تجاوز عثمانی است که به سردشت کرده است. اگرچه ازطرف حکومت بعضی اقدامات شده است ولی نتیجه معلوم نیست. معدن طلای سردشت را عثمانی به فراغ خواطر نشسته کار می‌کند و خاکش را می‌برد. اقبال‌السلطنه که ایضاً در طهران محرک دارد بعد از قتل و غارتهای معلومه حالا از هر قافله سی چهل عدل بین مال تجار را می‌گیرد. مسامحهٔ شما دربارهٔ امین‌السلطان از چه طریق است. شکی در ضرر وجود او دارید یا ممکن نیست. دستورالعمل بدهید رفتار شود. عفو می‌خواهم وقت تنگ است. این عریضهٔ سیّم است.

ناشناس[1]

۴۲ ....

[۱۳۲۵]

به عرض می‌رساند   در چندی قبل شرح مفصلی عرضه داشتم به جوابی نایل نشدم. با این‌که می‌دانم مرسوم جناب مستطاب عالی بر این است که کاغذی را بی‌جواب نمی‌گذارید.

باری به قراری که مذاکره و شهرت دارد خیال بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی این است که چند نفر از وکلا را احضار فرمایند و در حضور مبارک خودشان نشسته در باب کلیّهٔ امورات مملکتی قرار صحیح بگذارند. درحقیقت خیال همراهی دارند. ولی باید این چند نفر وکلا که می‌روند مردمان عاقل چیزفهم بدون غرض باشند که نواقص و خرابی کار را که از چه راه و از چه علت است عرضه بدارند که بندگان همیونی هم ملت

۱. این نامه امضا ندارد. مربوط به دورهٔ اختلاف میان محمدعلی شاه و مجلس است. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۶۸ ـ ۴۶۹ چاپ شده است.

را بدانند با شخص سلطنت همراه هستند و هم مقصود و استدعای ملت را دانسته که به حول قوهٔ الهی این نواقص کارها برطرف شود.

لهذا لازم دانستم جناب مستطاب عالی را مطلع سازم که بر شخص جناب عالی لازم است که در مجلس همراهی نمائید که این چند نفر عالم چیزفهم بروند و خود جنابعالی البته لازم است که بروید، و الاّ در پیش تمام ملت مؤاخذ خواهید بود. امروز روزگاری است که انسان هر خدمتی با هر اندازه قوه‌ای که دارد بنماید و کار بکند که یک اندازه اهالی مملکت آسوده شوند. زیاده ندارد.

نامه‌های سال ۱۳۲۶ هجری قمری

تربیت، علی‌محمد[1]

۴۳

روز یک‌شنبه ۱۰ شعبان [۱۳۲۶]

قبله‌گاهانا[2] بعد از تقدیم سلام این چند سطر را مختصراً معروض حضور مبارک می‌دارد.

مدتی است که از آن جانب دستخطی زیارت نمی‌شود. علت معلوم نیست. از کیف خبری نشد. این‌جا هم بعد از کوششهای زیاد چیزی به دست نیامد. ازطرف آقایان هم خیلی نگران هستم. نمی‌دانم در راه چه‌طور گذشت، راحت یا ناراحت و چه‌ها بـه سـر آمد. قرار بر این بود که سرگذشت مختصری برای این چاکرتان مرقوم بفرمائید.

بنده و آقا میرزا محسن‌خان و آقا سید عبدالرحیم[3] در مهمانخانهٔ آذربایجان هستم. حبل‌المتین[4] هم همان‌طور در همسایگی ماست. میرزا آقاخان با بـهاءالواعـظین امشب وارد تفلیس شدند و در مهمانخانهٔ آذربایجان منزل کردند. از آقا میرجواد خبری ندارم چون که از آن روزی که رفته است چیزی ننوشته است، همچنین است حال خیرالله.

از اخوی کاغذی رسید. نوشته بود که شاید در باکو معلم مدرسهٔ اتحادیه بـاشد. یعنی نوشته بود که حاجی رحیم گفته است که تو را قبول معلمی کردند. عجالتاً با آقا سید محمد یکجا می‌نشیند. تا امروز من بیکار هستم. مدرسه باز نشده است و معلوم نیست که عاقبت کار چون است. آقا جبار در باکو است. شاید امروزها کار گیلان هم صورت گیرد.

---

۱. اصل نامه نزد من است.

۲. کذا.

۳. خلخالی.

۴. میرزا حسن کاشانی.

معلوم است که تا رسیدن این عریضه از اوضاع تبریز کماهوحقه خبردار خواهید بود. غیرتمندان تبریز در تحت ریاست ستارخان نادر ثانی فتح بزرگی دیروز کرده‌اند که دیگر کار مستبدین از کار گذشته است. وقت تنگ است مطالب را مشروحاً ممکن نیست بنویسم.

فقط مختصراً عرض می‌کنم که تبریز آدم لازم است. اقلاً اگر بتوانید مخبرالسلطنه را به تبریز بفرستید به خیال بنده خیلی خوب خواهد شد. اگر خودتان هم تشریف بیاورید وجود او لازم است. تبریز دیگر از دست خر پرستها بیرون آمده. امروز لازم است که آن‌جا را بزودی هرچه تمامتر آرام و آسوده کرد که بیچاره اهالی تماماً محو شدند.

امروزها تجار تبریز با اهل و عیال طرف قفقاز و اسلامبول و جاهای دیگر می‌روند. حیف است مملکت خراب می‌شود. به عقیدهٔ بنده الزم از این کار کاری نیست. اگر امروز تبریز خوب امن باشد همهٔ آذربایجان دست خودمان است، و الا باز کار خراب می‌شود. چون می‌گویند مخبرالسلطنه در تبریز خوب کار می‌کرده است لهذا اگر این طور باشد لازم است که ایشان را زودتر به تبریز برسانید.

یک عرض دیگر این بود که نمی‌دانم آقا دست و پای مرا چرا بست و اذن ندادند که بنده به تبریز بروم. خواهش دارم اگر مصلحت می‌بینید بنده با رفقا به تبریز برویم. در تبریز هیچ آدم نیست. اقلاً در تبریز می‌توانیم خیلی کارها را پر کنیم. نمی‌دانم. بنده حاضر همه چیز هستم. اگر میل حضرت عالی باشد زود با تلگراف خبر دهید ما زود به تبریز برویم.

اما سید عبدالرحیم گاه می‌گوید می‌خواهم بروم باطوم، گاهی به اسلامبول و گاهی به مصر و گاهی به ...[1] گاهی!!! اگر آقا اذن رفتن مرا به تبریز مرحمت بفرمایند خیلی ممنون خواهم شد.

یک تاجر گویا اسمش معتمدالتجار باشد از تبریز آمده است. سید حسن شریف‌زاده را پرسیدم گفت چهار نفر فراشها که تازه مجاهد شده بودند سید حسن را در جلو در قونسولخانه فرانسه می‌بینند که داخل قونسولخانه می‌شود. آن بیچاره را صدا کرده او هم به طرف ایشان متوجه می‌شود. بعد یکی از آن فراشها یک سیلی به روی او می‌زند، عمامه‌اش می‌افتد زمین. می‌خواهد عمامه‌اش را بردارد با گلوله از کمرش می‌زنند و می‌روند. قونسل او را به توی منزل می‌برد. بعد از دو ساعت می‌میرد.

---

۱. نقطه‌چین در اصل است.

ستارخان از این واقعه خبردار می‌شود. آن چهار نفر را دستگیر می‌کنند. آنها هم می‌گویند که بلی ما او را کشتیم به خیال این‌که ستارخان خوشش خواهد آمد. اما ستارخان دو نفر ایشان را به دار کشیده تیرباران می‌کنند و دو نفر دیگر را هم زنجیر می‌کنند.

برای تبریز آدم لازم است، آدم لازم است، آدم باز [لازم] است. باز آدم لازم است. در این خصوص باید با قوای الکتریکی کار کرد و الاکارها عقب می‌افتد. تفصیلات جنگ را ننوشتم چون که در روزنامه‌ها خودتان می‌خوانید.

خادم جان‌نثار ـ علی‌محمد

به خدمت آقا میرزا حسین‌آقا[1] مخصوصاً سلام دارم.

محتشم‌پور، احمد[2]

۴۴

۳۰ سپتامبر ۱۹۰۸ ـ لوزان [۳ رمضان ۱۳۲۶]

قربانت شوم دو روز است که وارد لوزان شده و از خستگی و کسالت راه بیرون آمده‌ام. امروز از بعد از ظهر تاکنون که ساعت هفت است برای تحقیق آدرس جناب ناصرالملک تجسس می‌کردم معلوم شد در لوزان تشریف دارند. ازقراری که برادرشان جناب مهدی‌خان منصورالدوله گفتند آدرس به هیچ کس نمی‌دهند و بکلی مفقودالاثر زندگی می‌کنند و می‌ترسیدند که مبادا از ایران احضار شوند لهذا آدرسشان بکلی نامعلوم است. حتی به ادارهٔ پلیس گویا سپرده‌اند که آدرسشان را به کسی ندهد، چون از آن‌جا هم تحقیق کردم و بی‌نتیجه شد. ...[3]

ازقراری که از دیگران شنیدم خیال دارند به طرف پاریس و لندن حرکت منصورالدوله و عنایت‌السلطنه فردا صبح به طرف لندن خواهند آمد. اگر آن‌جا خدمت جناب عالی رسیدند ممکن است از خودشان تحقیق فرمائید.

۱. ظاهراً حسین پرویز
۲. اصل کارت‌پستال نزد من است. به لندن نوشته شده است.
۳. نقطه‌چین در اصل است.

ان‌شاءالله مزاج مبارک سلامت و موفق به افکار و افعال خیر شده‌اید. خدمت جناب آقای حسین‌زاده[۱] و جناب آقای معاضدالسلطنه و جناب آقای آقا شیخ حسن[۲] عرض سلام می‌رسانم. ان‌شاءالله خدمتشان عرض ارادت به توسط کارتهای قشنگ سوئیس خواهم کرد.

در فرمایشات و خدمات حاضرم و رجوعشان [را] همیشه منتظر. ارادتمند

احمد محتشم‌پور[۱]

نجم‌آبادی، محسن[۳]

۴۵

چهارشنبه ۱۸ رمضان، شب احیاء [۱۳۲۶]

قربانت شوم چه خوب بود بنده آمدم طهران. نوزدهم شعبان از تفلیس حرکت چهارم ماه رمضان وارد طهران شدم. شش روز در رشت معطل شدم. آمدم دید[م] اسبابهائی که نزد رفیق خرسه امانت بوده نزدیک است بپوسد و ضایع شود. عاجز شده‌اند از نگاه‌داری لباس. لابد شدم نقل مکان داده تصرف نمودم.

اما رفیق خودمان، آقامیرزا ماشاءالله یک دریا قوت قلب است. احتمال داده بودند که پاکت جنابعالی را که برای ایشان فرستاده بودید باز کرده‌اند. دوازده روز بود پاکت جوف را جرأت نمی‌کردند به صاحبش که برای سردار[۴] فرستاده بودید یعنی برادرش که چشم سلطنت بود نوشته بود نمی‌رفت بدهد. تا بنده را ملاقات کرده اظهار فرمودند دیروز بنده برده رسانیدم. چون قدری طول کشید زمان رفتن و آمدن بنده مجدداً ترسیده بودند که چه واقعه رخ نموده. باری امروز جواب آن را گرفته لفاً ارسال خواهیم داشت.

اما از وضع خودمان ـ رفیق بنده از آن‌جا چند نفر فرستاده‌اند که در طهران خرید و فروش نماید و برای مخارج از آن پولی که آقا حسین‌آقا[۵] نوشته بودند که در طهران از جهانیان دریافت دارند قرار بود بگیرند، تاجر پارسی عذر آورده که تا خود سید راضی

۱. نشناختم.
۲. شیخ حسن تبریزی دستیار تدریس فارسی نزد ادوارد براون.
۳. اصل نامه نزد من است.
۴. منظور کیست معلوم نیست.
۵. ظاهراً حسین پرویز.

نباشد و رضا نشود نخواهم داد. بدبخت مردم غریب بی‌خرجی مانده لابد شدم چند گاو خودم را فروخته تهیهٔ پولی کردم.

محسن

* * *

روز بعد به اتفاق رفتیم جواب را مطالبه کنیم. در خانهٔ سردار نشسته‌اند می‌ترسند که خوب است دو نفر قزاق بیاید هردو ما را گرفته ببرند.

بالاخره جواب کتبی داد. لفاً ارسال گردید. قدری صحبت داشتیم. تمام اظهار بی‌پولی می‌فرمودند و ابداً به قول فقها از مانحن فیه چیزی نمی‌راند. اسم فقها آمد، یادم آمد ابن ابی‌الاوجاع علیه‌اللعنه را که از زنادقه است. در مجلس حضرت صادق(ع) در مکهٔ معظمه وارد می‌شود که چرا شما خشت و گلْ و سنگ را می‌بوسید. تمام عبارات عربی الی کم و الی کم ...[1] درضمن می‌گوید یعنی عرض می‌کند خدمت حضرت آن کس که این قانون را قرار داده شعور ندارد و العیاذ بالله حضرت(ع) جواب خوبی می‌فرمایند. تمام صحابه متحیر می‌مانند از جواب آن حضرت. چون که ابی‌الاوجاع به رفقای خود گفته بود می‌روم حضرت را العیاذ بالله مجاب می‌کنم. حضرت به یک کلمه جواب می‌فرمایند ابن ابی‌الاوجاع ملعون ساکت می‌شود، خجلت‌زده مراجعت می‌کند، مخذول منکوب می‌رود نزد رفقایش. می‌فرمایند شماها تمام اهل هوی و هوس هستید، بر سیه‌دل چه سود ...[1] جواب دیگر می‌فرمایند وَ مِن آیاتِه آنکه همین خشت و گل را توجه عامه ناس قرار داده و من آیاته ...[1]

در باغشاه استنطاق کرده بودند پسر حاجی ملک را. درضمن پرسیده بودند حسین‌آقا چه می‌کرد. جواب داده بود که هروقت می‌آمد پدرم می‌گفت ملتفت این پسره باش راپورتچی است و ما خیلی می‌ترسیدیم از آن جوان. چندان قابل اعتنا نبود که کاری بکند در مشروطیت. سمت آن را ما راپورتچی می‌دانستیم. از «انجمن نجات» خیلی سؤال می‌کردند و اصرار داشتند اعضاء را بشناسند. دو چیز خیلی مدّ نظر اجزا باغ شاه بوده. یکی فهمیدن اشخاصی که بمب انداخته‌اند، دیگر انجمن سرّی. از هرکس که استنطاق می‌شد سؤال می‌کردند و اصرار داشته.

زیاده شب بیست و یکم است می‌خواهم بروم مسجد احیا بگیرم، وقت ندارم.

---

۱. نقطه‌چین در اصل است.

نوشتهٔ پشت نامهٔ مذکور[۱]

قربان حضور مبارکت شوم این کافر بی‌دین تا فرنگستان نرفته بود باز نظر به فطرت اسلامیه گاهی کلمهٔ راست به زبانش جاری می‌شد. اکنون‌که از فرنگ برگشته و از کفرستان مراجعت نموده العیاذ بالله جز دروغ و کفر به زبانش چیزی جاری نمی‌شود. من‌جمله می‌گوید لباسها نزدیک بود از بیصاحبی ضایع شود. یا آنکه عاجز شده‌اند از نگاه‌داری آن و حال این‌که درکمال خوبی حفظ و حراست شد و عجزی در حفظ آنها رخ نداد.

من‌جمله آقامیرزا محمد[۲] را به عدم قوهٔ قلب نسبت می‌دهد و حال این‌که مطلب برعکس است. قوهٔ قلب آقا میرزامحمد را احدی ندارد. نهایت احتیاط می‌کند. احتیاط را که نیز عموم علماء امامیه رضوان‌الله علیهم اجمعین درکتب خود مدح فرموده‌اند. من‌جمله می‌گوید من تنها منزل سردار رفتم و آقا میرزامحمد ترسید نیامد و حال این‌که هردو باهم رفتند. مثلی است مشهور دروغگو حافظه ندارد. در اول کاغذ می‌گوید من رفتم در آخر کاغذ می‌نویسد که به اتفاق رفتیم. من‌جمله می‌گوید که حضرت صادق علیه‌السلام ابن ابی‌الاوجاع [را] مجاب فرمودند و حال این‌که مطلب برعکس بود. من‌جمله می‌گوید گاوهایم را فروختم و برای این چند نفر غریب وجه تهیه کردم و حال این‌که خرهایش را هم نفروخته است چه جای گاوهایش. من‌جمله در آخر کاغذ می‌نویسد که شب احیا است وقت ندارم می‌خواهم بروم احیا بگیرم و حال این‌که شما می‌دانید دروغ می‌گوید.

بلی فقط حرفی که صدق عرض کرده است این است که این بیچاره غریبها بی‌خرجی‌اند و هرچه در این چند روز دست و پا کردیم که فی‌الجمله خرجی برای آنها فراهم کنیم ممکن نشد. خداوند مردم بی‌غیرت این مملکت را مرگ بدهد. خداوند مردم بی‌وفای این شهر را نیست کند. باری باقی مطالبی که نوشته است نیز دروغ است. من‌جمله می‌نویسد که از پسر حاجی ملک درخصوص آقا حسین‌آقا سؤالی کرده‌اند. ابداً همچو سؤالی نشده و همچو جوابی نداده است. این پسر حاجی ملک کی این حرفها شده است. این ملعون کافر اکنون که آخر شب احیا است در بنده منزل نشسته و این کاغذ سراپا دروغ را نوشته، بازهم ادعای همه چیز می‌نماید. **(ارباب قلم)**

---

۱. نوشتهٔ یکی از دوستان و معاشران نامهٔ قبلی است.

۲. ظاهراً میرزا محمد خراسانی.

تقی‌زاده، جواد[1]

۴۶

به تاریخ ۲۹ شهر رمضان ۱۳۲۶ (بعد عریضه را باز تقدیم می‌کنم)[2]

تصدق حضور مبارکت گردم از امروز در عالم خودم همچو قرار گذاشته‌ام که همه‌وقت کاغذی در دست نگاه داشته و از اتفاقات و حالات قابل ذکر [که] اتفاق بیفتد فوراً ثبت کرده و وقتی که کاغذ پر شد توی پاکت گذاشته تقدیم حضور مبارک نمایم. این است که شب بیست [و] نهم رمضان تلگرافی به موجب ذیل:

در این نواحی تأمینات بلدی و تنظیم امور که تاکنون به حقوق هیچ‌یک از اتباع خارجه ازطرف احرار تخطّی نشده معهذا نظر به سیاسی پلتیک از اجانب همسایهٔ شمالی درصدد سوق یک «اسقادرون» صالدات هستند. به اقتضای سیاسی تفصیل را به مقامات لازمه اعلام.

انجمن ایالتی

از تبریز رسید و هیچ اقدامات نمی‌توانستند بکنند و دلیلش هم این است که ما آدم عالم و از سیاسی باخبر نداریم. لهذا نمی‌دانیم با چه راه اقدامات نمائیم. چون که شب انجمن فرداشب بود هنوز مذاکره نکرده و مانده است به فردا. هرچه شد اطلاعاً عرض خواهد شد.

اما این‌که در عریضهٔ قبل اسمی از مهاجرین برده و عرض کرده بودم که انجمن درست می‌کنند امشب که شب بیست [و] نهم است بنده را هم احضار نموده و الآن که در این‌جا یعنی «انجمن مهاجرین» نشسته‌ام با این وقت باریک و محل نازک که هیچ نباید ما خوردن، آشامیدن خودمان را بفهمید از بی‌کاری خودم را مشغول به این عریضهٔ ناقابل کردم و گفت‌وگوی مختصری هم که شد به جهت اطلاع معروض است که اقل صحبت همان تلگراف راکرده و قرار بر این گذاشتند که تظلّم‌نامه به تمام دول و پارلمانها بنویسند. والسلام.

---

۱. اصل نامه نزد من است.

۲. نامه از اسلامبول به لندن ارسال شده است و به احتمال به جواد نسبت داده شد به مناسبت مشابهت خط.

بعد به اصرار حقیر قرار بر این گذاشتند که به توسط فرقهٔ احرار عثمانی یک راه‌بلد شده که به توسط آنها یعنی آنها را وادار کنند که به روسها پروتست بکنند و قرار دیگر بلکه صحبت دیگر انجمن این شد که به تمام اشخاصی که مهاجر هستند ولو در پاریس، لندن، هرجا که سراغ گرفته باشند یا مشروطه‌طلب یا مستبد، یک لایحه‌ای بنویسند و لایحه هم نوشته شد. دو روز دیگر تقدیم حضور مبارک هم خواهند کرد.

صحبت سیّم انجمن این شد چون که مهاجرین تمام با سفیر میان‌شان درست شده و سید مرتضی و دو برادر دیگر که یکی همان است که در تفلیس بود و یکی دیگر هم میرزا محسن نام برادر بزرگش که تازه از تبریز آمده و اینها هم داخل «انجمن مهاجر» هستند. از این جهت این مطلب را حقیر ساخته فهمیدم و باز رجوع می‌کنم به حضرت عالی.

و اول حاجی میرزا یحیی عنوان کرد و فوراً همه تصدیق کردند که برویم پیش سفیر و به او تکلیف کنیم که علم[1] صلح دانش[2] خود را به مفعولیت آورده و میان ملت دولت صلح بدهد و آن هم با این راه که یک نفر آدم سفیر از این‌جا فرستاده و به خود شاه برساند که زندگانی شما از طرف ملت در تهلکه است و شما هم هرقدر به روسها خاطرجمع بشوید باز ملت تو را آسوده نخواهد شد[3]. ولی من می‌توانم ازطرف ملت هرجور که رأی شاه علاقه بگیرد اطمینان و تأمین می‌دهم که شما عفو عمومی بدهید و پارلمان را باز کنید وغیره، از این قبیل صحبت و باز ناقص ماند. هرچه اقدامات شد متدرّجاً خواهم نوشت.

و اگر صلاح دانسته باشید آدرس لندن خودتان را مرحمت بفرمائید که بعضی وقتها محض به جهت تلگرافات و یا اخبارات مهمّه اسباب تأخیر نشود.

ثانیاً وضع اسلامبول هم خیلی درهم برهم است. الآن مثلاً چهار تا انجمن درست کرده‌اند که در چهارتا انجمن دو نفر باهمدیگر هم‌فکر و هم‌رأی نیستند. یک فکری به این‌جا بکنید و مخصوصاً هم مدّعی بر این هستند که علم نداریم و نمی‌دانیم ازکدام راه داخل شویم و به چه اقدامات قدم بزنیم و حقیر هم نمی‌توانم این قدر به اینها حالی بکنم که وظیفهٔ ما فقط کمک رساندن به تبریز است. ابداً گوش نمی‌دهند.

مقصود این است که خیلی بدوضعی شده. آن قدر نمانده که همهٔ مهاجرین را رسوا

---

۱. اصل: الم.
۲. اشاره به رضاخان ارفع‌الدوله است.
۳. کذا، مقصود گذاردست.

کنند، به جهت این‌که شب و روز مثل روضه‌خوانها هفت هشت جا مجلس می‌خوانند و خودشان هم همه جاهل[اند]، و ملتفت بعضی نقاط نیستند.

بلی نتیجهٔ انجمن مهاجرین و اقداماتشان منجر به آن‌جا شد که آخر همه‌شان را رسوا کرده و فحش زیاد داده از انجمن سعادت بیرونشان کردند و حالا تمام اهالی اسلامبول مدعی سخت شده‌اند و بلکه بدین واسطه که همه و اغلب مهاجرین فارسی هستند و مردم هم حالا تازه تازه شروع کرده و می‌گویند این پدرسوخته‌ها در طهران کار پیش نبردند و هرجا نشستند حرفهای بی‌معنی و فحشهای زیاد به شاه داده شاه را مجبور به این کار کرده و آذربایجانی را به گیر داده خودشان فرار کرده حالا آمده‌اند می‌خواهند این‌جا را هم خراب کنند.

به هرصورت تفصیل را سایرین هم احتمال دارد تقدیم حضور مبارک نمایند و آنچه حقیر مشاهده کرده‌ام عیناً به عرض می‌رسانم که همان شب بیست و نهم که از انجمن مهاجرین متفرق شدیم قرار بر این گذاشته شد که فوراً حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای را بفرستیم پیش ژون ترکها که استمزاجی از آنها به دست آورده و روز دوشنبه که روز بیست [و] نهم است در حجرهٔ میرمرتضی سه به غروب مانده جمع بشویم و حاجی زین‌العابدین هم جواب را بیاورد آن‌جا که شب انجمن سعادت هست. هرچه درست کرده باشیم فوراً حاضر کرده که شب ارائه انجمن بدهیم.

وقت موعود حاضر شده تا یک به غروب مانده منتظر شدیم حاجی نیامد. بعد گفتند احتمال دیر شده، یا چه‌طور که نیامده. خوب است یک ساعت از شب رفته برویم خانهٔ حاجی و رفتیم. دیدیم حاجی هم نتوانسته ملاقات بکند. یک قدر صحبت کرده بعد حاجی میرزا یحیی گفت که حالا وقت نفاق نیست. پا بشویم برویم به انجمن سعادت همهٔ اشخاص معروف را هم وعده گرفته بنشینیم چند شب و روزی که این واقعه هست بلکه یک چاره‌ای بکنیم. حاجی زین‌العابدین نیامد. ما پا شدیم آمدیم.

و در این‌جا آنچه حقیر فهمیده‌ام دو مطلب را به عرض برسانم: یکی این است که میرمرتضی و حاجی زین‌العابدین اول وقتی که می‌خواستند انجمن سعادت را دایر بکنند این دو نفر کاغذ نوشتند که ما را انتخاب نکنید که قبول نخواهیم کرد. به این خیال که اگر ما وارد نشویم انجمن هم سر نخواهد گرفت. بعد که دیدند خیر خوب شده مشغول شدند به واسطه انداختن، و از این طرف هم درنظر عموم ملت اینها مستبد به قلم رفته بودند.

ثانیاً این آقایان مهاجرین هم از اول ملاحظه نکرده و هرجا شد رفتند. حتی چند مرتبه به خانهٔ سفیر رفتند و میرزا ابراهیم و بهاء هم به تعریف او نطقها کردند. بعد خودشان را آلت قرار دادند به جهت بعضی مفسدین و بلکه با بعضی خیالات مفسده که یکی هم درصورت نفرت ملت از میرمرتضی و حاجی زین‌العابدین، خواستند اینها داخل انجمن بکنند و یکی هم خیلی احترام از مردم دیده. بعد کار را به جایی رساندند که حکم می‌کردند به مردم که آخر مردم مقاومت نیاورده از همه‌شان یک مرتبه متنفر شده عذر خواستند، که بعد چه خواهد شد نمی‌دانم.

بیاییم سر مطلب. همان شب که شب سی‌ام رمضان بود به انجمن سعادت آمده و حاجی میرزا یحیی باز با بعضی عنوانات انجمن را ترغیب به اتحاد کرده و ملتفت مسئله هم یا نیست یا مخصوصاً تکلیف کرد به انجمن که باید هم ما و هم میرمرتضی و حاجی زین‌العابدین و چند نفر دیگر هم به اتفاق نشسته مذاکره بکنیم. اول انجمن قبول کرد و کاغذ به جهت غایبین نوشتند که فوراً حاضر شوند. باز سه نفر از انجمن معین کرده فرستادند پیش فرقهٔ عثمانی که فردا احتمال دارد ایرانیها تعطیل بکنند صلاح می‌دانند فبها، و الّا اگر مضرّ به حال مملکت است نکنند.

اشخاص رفته فرقه را ندیده، یک نفر ارمنی که ایرانی است و مشهور شیرازی می‌گویند چون که عالم است پیدا کرده آوردند. به کمک او در همان جلسه قرار داده شد که به همهٔ پارلمانها تلگراف بکنند و روز همان شب که آخر رمضان می‌شود یک نمایش کرده که با جمعیت بروند به سفارتهای فرانسه، آلمان، انگلیس اظهار تظلّم کرده و از آنها مددی بخواهند. تا ساعت ده نشسته.

و چون که مطلب دو تا بود: یکی مال مهاجرین بود که می‌گفتند فردا اول جمعیت که وعده گرفته شد همه با اتفاق حاضر شده بعد مذاکرات لازمه را صحبت نموده اقدامات بشود، و یکی هم مال انجمن بود که نمایش به تأخیر افتاده باید فردا بدون اجتماع آقایان مردم در والده‌خان جمع شده نمایش را به‌جا آورده بعد اجتماع لازمه را بکنند. در این صورت پا شدند مطلب معوّق ماند. دوباره مردم را از کوچه برگرداندند. همه برگشتند غیر از مهاجرین.

و حقیر هم از بابت حاشیه عرض بکنم که حقیر وقت وارد شدن چند مرتبه این مهاجرین را جمع کرده و به اینها رساندم که ما باید خودمان اقلاً هفته‌ای دو مرتبه اجلاس خصوصی داشته باشیم که باهم هم‌فکر شده و از اقدامات خودمان ــ یا شخصی و یا ملّی

ـ خبردار شده و با رأی همدیگر کار کرده باشیم. دو سه جلسه حاضر شده بعد هرچه رفتم و اصرار هم کردم دیدم افکار خودشان را از حقیر مخفی نگاه می‌دارند و میل ندارند. از آن جهت بنده هم مجبور شده آمدم. همه‌وقت درحضور آقادائی بوده و به هیچ جا تردّد نمی‌کردم و حالا هم باز نیستم.

آن وقت چون که اعضاء انجمن خودشان بودند قراربر این داده شد که فردا اول به سفارتها بروند، بعد اگر لازم اجتماع شد بکنند و از آن طرف هم مهاجرین به این خیال که همان قرار خودشان خواهد شد مطلب همین جور مانده متفرق شدیم و فردا چون که حقیر مطلع بودم نرفتم. اما ازقراری که شنیده‌ام به عرض می‌رسانم که فردا مردم در والده‌خان جمع شده بودند که مهاجرین وقت آمدن به انجمن مردم را متفرق کرده بودند که حالا لازم نیست و از آن‌جا رفته‌اند به انجمن و میرمرتضی و سایرین هم بودند.[۱]

تربیت، محمدعلی[۲]

۴۷ ....

[۵ شوال ۱۳۲۶]

فدایتان شوم تعلیقهٔ مبارکتان امروز زیارت از سلامتی وجود مسعود خیلی خوشحال شدم. مکتوب جوفی را ارسال تبریز نمودم. خاطر عاطر را مطمئن و آسوده دارید.

آن که احوالات تبریز است آن جنابان از فدوی بهتر می‌دانید. ولی یک مسئلهٔ مهم هست که از آن مسبوق نیستید این است: بعد از فرار عین‌الدوله و غالب شدن ملت افسار مجاهدین سست شده هرچه می‌خواهند می‌کنند. علی‌الخصوص میرزا علی‌اکبر محمدقلی‌زاده که از اندازه‌اش بیرون شده. از آن‌جائی که جناب ستارخان به مشارالیه میل دارد و از تفلیس و سایر جاها مکتوب به اسم مشارالیه می‌آید طغیان کرده بی‌قاعدگی می‌کرد. بنده به دانستن فوری به تفلیس خبر داده‌ام که از آن‌جا اقدامات کرده بلکه بخواهند تفلیس.

در تبریز از بی‌آدمی خیلی تنگی است. نوشتن بنده به آن جنابان خلاف است. ولی

---

۱. دنبالهٔ نامه موجود نیست.
۲. اصل نامه.

بودن آن جنابان حالیّه در تبریز خیلی پیشرفت‌کار خواهد شد. گرجی‌ها را میرزا علی‌اکبر خیلی رنجیده کرده و حال آنکه اگر آنها نمی‌شد کار ملت خیلی خراب می‌شد.

باری معلوم است که احوالات شجاع نظام را شنیده‌اید. توضیح آنکه یک بستهٔ امانت از تبریز به اسم شجاع نظام ازطرف سیف‌السادات مرتضوی می‌رسد و کاغذ سفارشی نوشته که جواهرات خانه است ترسیدم که آن‌جا تلف شود فرستادم به رسم امانت نگاه دارید و قیمت بسته را چهار هزار تومان نوشته‌اند. طمع شجاع نظام حرکت کرده فوری حکم به گشادن می‌کند. وقتی که لفافهٔ بسته گشاده قیف جعبه را می‌برند فوری ترکیده مثل توپ صدا می‌کند. شجاع نظام و شجاع لشکر پاره پاره شده علی‌خان آجودانی نصف بدنش می‌رود و شش نفر از سلطان و سرهنگ هم کشته شده. رئیس پوسط و پسرش و جبرائیل بوداقیانس که برای رهایی مال تجارتی آمده بود، آن نوکر تاجرباشی تبریز و ده نفر هم از نوکرهای شجاع نظام زخمدار شده‌اند. تا به حال چنین عمده کار در ایران نشده بود.

و ازقراری که مذاکره می‌کنند رشیدالملک را با پانصد سواره فرستاده‌اند مرند که انتظام داده به محال گرگر و علمدار آمده راه را بگشاید.

به رسیدن خبر قتل شجاع نظام گماشتهٔ اقبال‌السلطنه از سرحد گریخته آدم فرستاده عقبش نرسیده‌اند. این است اقدامات گرجیها. حالا انصاف است میرزا علی‌اکبر یا غیری با گرجیها بد رفتار نماید.

این روزها یک نفر گرجی هم از ژنیوا رسیده بود، فرستاده‌ایم تبریز. این استاد گرجیهای تبریز است. باری از بی‌آدمی خیلی تنگی است. همهٔ دوستان سلام خالصانه دارند. ... [1]

۵ شوال ۱۳۲۶

معتمد خاقان[2]

۴۸

۲ نوامبر ۹۰۸ = ۷ شوال ۱۳۲۶

---

۱. سه کلمه ناخوانا

۲. در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» صفحهٔ ۱۹۲-۱۹۳ چاپ شده.

... [۱] از همه تازه‌تر این که آقای ظل‌السلطان با شاه آشتی کرده مشغول تهیهٔ حرکت هستند. چند روز قبل می‌خواست هرمزمیرزا را روانه نماید برای تکمیل اتحاد. هرمزمیرزا باطناً از ترس بادکوبه و علی‌الظاهر وبای روسیه را مستمسک قرار داده چند روزی عقب انداخت.

اغلب روزها تلگرافات خیلی تحبیب‌آمیز از نایب‌السلطنه به ظل‌السلطان می‌رسد.

بیست روز قبل عرض کرده بودم که دختر جلال‌الدوله را به پسر نایب‌السلطنه داده‌اند. چند روز قبل گویا عروسی کرده و دختر را برده‌اند.

حضرت ظل‌السلطان که جان می‌کند که یک شاهی در راه ملت خرج کند مبلغی جواهر برای عروس و داماد خریده روانه کرد.

حضرت عالی می‌دانید، اغلب این بازیها و کدورت[ها] به این درجه میانهٔ شاه با ملت برای خاطر این ناجنس بود. ده‌هزار نفر اقلاً تاکنون آذربایجان و غیره کشته شده. واقعاً این شخص خونی آنهاست. اقلاً پنجاه کرور ضرر مالی به همه ایران وارد آمده گناهش به گردن این شخص است. اگر به این آسانی این مردکه برود به طهران صاحب شغل و کار شود درحقیقت برای مشروطه‌خواهان خیلی ننگ و یک قصهٔ تاریخی خواهد شد.

از آن وقت که آشتی کرده و با نایب‌السلطنه وصلت کرده است مردکه بدون ملاحظه پیش اغلب بدگویی از مجلس و مشروطه می‌کند و پشت سر ماها بدگویی می‌کند که این فلان فلان‌شده‌ها آمده بودند که با پول من با برادرزادهٔ من طرف بشوند. حرفهای ایشان نوشتنی است.

همین‌قدر بدانید مشغول تهیهٔ حرکت است. دیگر از کدام طرف چه عرض کنم. اگر از راه بادکوبه رفت، اگرچه یادآوری می‌خواهد ولی یقین دارم آنها تکلیف خودشان را می‌دانند. ولی می‌ترسم از راه عربستان یا بندر بوشهر برود. هیچ به عقلم نمی‌رسد که چه باید کرد. با سردار اسعد می‌دانید که چه دشمنی داشته، بغیر از کشتن پدر سردار اسعد خود این که دو سه برادر را هم هفت سال زنجیر کرده بود حالا ضرر مالی چه زده بود بماند. نمی‌دانم چه حقه به‌کار زده که با سردار آشتی کرده است. سهل است اغلب شب و روز پیش هم هستند. نمی‌دانم از طهران اشاره شده یا چگونه است؟

آنچه من حدس می‌زنم احتمال دارد ترسیده است از بادکوبه برود، از بختیاری

---

۱. ورق نخستین موجود نیست.

می‌خواهد برود. از حالا تملق می‌کند. مقصود اطلاع خاطر شریف بود.
با حالت کسالت و تب این دو فقره مطلب عرض شد.

شکرالله

مؤیدالاسلام، حسن‌الحسینی کاشانی (مدیر حبل‌المتین)[1]

۴۹

از تفلیس الی پاریس
هشتم شوال ۱۳۲۶

تصدقت گردم دستخط مورخ ۱۹ شهر رمضان به توسط جناب صادق‌اف زیارتش به اندازه‌ای فدوی را مسرور گردانید که از خبر قتل شجاع‌نظام و پسرش و گرفتار شدن سردار افخم حاکم رشت به دست ملت غیور (کنکانه رود) خوشوقت شدم. صحت و عزت مزاج و وجود حضرتت را که موجب افتخار و اطمینان این مهجور از وطن و سی کرور ملت ایران است از نگاه دارندهٔ وطن عزیز خواهان بوده و می‌باشم.

ای افتخار ملت شش هزار ساله، ای پشت و پناه مظلومین، ای نجات دهندهٔ کشتی ملت، ای حافظ شرع محمدی، ای نمایندهٔ غیرت و حمیّت و مردانگی از لجاجت محمدعلی میرزای مرتد دیوانه نزدیک است استقلال وطن از میان برود و قشون روس داخل خاک پاک آذربایجان شود. ملت را دچار بلیّات نماید.

هرچند محتاج نمی‌دانم که خاطر انورت را مستحضر نمایم زیرا که هیچ نکته‌ای از نظر مقدّست محو نشده و نمی‌شود. لیکن محض تذکر عرض می‌کنم امروز شخص محترمت نمایندهٔ ملت ایران است، خوب است خاطر پارلمان دولت انگلیس را متوجه این امر نمائید که از جان ما ملت مظلوم حقوق‌خواه این روس منحوس چه می‌خواهد. مگر در آذربایجان سایر دول تجارت، رعیت، منافع ندارند. مگر ملت باید برای جریان پلتیک و تجارت روس دست از حقوق خود بردارند. این چه ظلمی است که در این عالم نورانیّت دولت روس به ماها می‌نماید. آخر مگر ما از نوع بشر نمی‌باشیم.

چه شده است که دولت و ملت انگلیس که خود را در عالم حامی مظلومین و نوع

۱. عکس نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ شده است.

بشر معروف نموده‌اند در استرداد حقوق ما ساکت نشسته‌اند و ما ملت مظلوم را در فشار محمدعلی میرزا و روس گرفتار ملاحظه می‌کنند و اقدامی نمی‌نمایند ـ! باری امیدواریم که در همّت و جوانمردی ملت غیور تبریز عنقریب ماها را هم مثل خودشان دارای حقوق بنمایند. بلی مجلس تازه‌ای که مؤسس آن امیر بهائم و شیخ ناری باشد مسلم است که به درد ما ملت نمی‌خورد، چنانچه قبول نشد و ردّ کردید.

اما در حرکت فدوی به تبریز درصورتی که صلاح بدانید و امر فرمائید با کمال افتخار حاضر حرکت می‌باشم. زیارت دستخط مبارک بنده را متوقف کرد. ورنه به طرف کلکته می‌رفتم. امیدوارم که عنقریب در رکاب مبارک به خاک پاک آذربایجان مشرّف شوم.

از جناب معاضد[السلطنه] خبری ندارم. اگر خدمت عالی می‌رسند ابلاغ ارادتم خدمت ایشان بسته به توجه حضرت عالی است.

خدمت جناب آقا حسین آقا[1] به عرض فدویت تصدیع می‌دهم. فعلاً در میهمان‌خانهٔ آذربایجان متوقف و مترصد امر حضرت می‌باشم. ایام اجلال و اقبال لایزال باد.

فدوی حسن الحسینی الکاشانی

تقی زاده، جواد[2]

۵۰ ....

به تاریخ ۱۲ شوال ۱۳۲۶ ـ نمرهٔ ۱۱

تصدق حضور مبارکت گردم اولاً علت تأخیر این عریضه که تمام ده روز است که عریضه‌نگار شده از غرّهٔ شوال مشغول درست کردن منزل بودم که تا امروز فراغت حاصل نکرده بودم. حالا هم تا چند روز دیگر اقدام به یک شغلی خواهم کرد و چیزی که حقیر را وادار کرد همان فرمایش حضرت عالی [است] که اقلاً هفته‌ای یک مرتبه عریضه‌نگار شوم و یکی دیگر بی‌جواب ماندن تعلیقهٔ آقامیرزا محمدعلی خان که خواستم از قرار خود خارج نشوم.

---

۱. حسین پرویز

۲. این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ شده است.

عجالتاً شمه‌ای از حال خودم محض اطلاع عرض کنم که در والده‌خان یک منزل کوچک که در اجارهٔ حاجی رسول بوده و به خودش هم لازم نبود گرفته‌ام و هنوز صحبت کرایه نشده و ... هم از یک طرف پیدا کرده و دو لیره از آقادائی و دو لیره هم از حاجی رسول قرض کرده لوازم منزل را ازقبیل رختخواب و سایر لوازم خریده تا یک درجه‌ای عجالتاً آسوده از بعضی قیودات بی‌معنی هستم و مشهدی خیرالله هم پیش حقیر است ولی از سایر جهات که آنی از خیال و غصّه دلم آرام نیست مخصوصاً بعضی وقتها آن قدر نمی‌ماند که بکلّی خفه شوم.

باری چند روز پیش حاجی زین‌العابدین حریری توی والده‌خان با حقیر ملاقات نموده این صحبت را عنوان کردند که من چون که بالاتر از سایرین از وضع شما مطلع هستم و دفعهٔ گذشته هم که آقا تشریف آورده بودند با هم بودیم و از آن‌جائی که اخلاص باطنی هم دارم لهذا از وقت آمدن شما تا حال در این حدود بودم که بفهمم شما به چه خیال این‌جا آمده‌اید. اگر به خیال سیاحت آمده‌اید که هیچ، و الّا یعنی یقین به خیال کاری یا تجارت آمده‌اید یک کاری پیدا کنیم.

تا این‌که این روزها از حاجی رسول پرسیدم. او به من گفتند که کاسبی خواهد کرد. لهذا بنده همچو مصلحت می‌دانم که بلیط چاپ کرده که عبارت از دویست لیره شود از روی سهم بفروشیم. بعد به توسط او یک کتابخانه‌ای باز کنیم و بعد باز من محرمانه بلیطها را از مردم بگیرم که آن وقت کتابخانه مال خودتان باشد و خیلی تملقانه بعضی حرفها زد که من از قدیم در این راهها هستم. مردم چون که خرند به من مستبد می‌گویند. به هر صورت حقیر جواب ندادم و گفتم جوابش را می‌فرستم.

و از آن طرف هم آقادائی به این خیال افتاده بود که به شراکت بعضی تجار یک مطبعه وارد کنند و بنده را هم مدیر کنند. آن هم آخرش به جایی نرسیده تا این‌که با حاجی رسول این صحبت را کردم. حاجی رسول گفتند که حاجی زین‌العابدین به من گفت این مسئله را، ولی من ردّ کردم. گفتم آنها از این کارها نمی‌کنند و عجالتاً هم شغلی معین نشده. ولی با حاجی رسول قرار گذاشته‌ام که نشسته قراری بگذاریم. تا چه شود.

و بنده هم خیال کرده‌ام همان جور که حضرت عالی مرقوم فرموده بودید حالا که ممکن است قرض کرد یک قدری قرض کرده یا با میرزا محمدعلی و یا با میرزا احمد یک قرار شرکت بگذاریم. هرچه شد اطلاعاً به عرض خواهد رسید.

و چون که مشغول منزل بودم چیزی از انجمن و یا از عثمانیها خبر ندارم که عرض

کنم. ولی همین قدر که با سفیر صحبت صلح شده که معروض شد. ولی «انجمن برادران» که حقیر هم هستم پیش یک چیزی درخصوص تماس گرفتن مخبرهای طهران نوشتیم و چند تا اخبار مکتوبی که هم شنیده بودیم و روزنامه‌ها ننوشته بود نوشته به ادارهٔ روزنامهٔ اقدام دادم که ننوشته. فقط دو تا خبر نوشته‌اند که یکی را آقا میرزا محمدعلی‌خان نوشته بودند و یکی دیگر را از رشت درج کرده که در پیش دیده‌ام است که با مداد خط کشیده تقدیم شد و یکی اسم همان روزنامه‌های «تایمس» است که حضرت عالی فرستاده بودید، ترجمه شده فوراً هم چاپ خواهد شد.

و اعلان انتخاب محمدعلی هم که آقا میرزا محمدعلی‌خان به حاجی حسین فرستاده بودند خواندم و چند روز هم است که از ایران هیچ خبری نیست.

و جسارتاً چند کلمه معروض می‌دارد که ازقراری که روزنامه‌ها می‌نویسند و بلکه از اول هم اعتقاد خود حقیر همین بود که سایرین به جهت ما کار نخواهند کرد.

داداش جان، اگر ما باید لوای حریّت را در ایران بلند بکنیم چرا در این گوشه و آن گوشه عمر عزیز خودمان را تلف کرده و شب و روز با غصّه و خونابه زندگانی می‌کنیم و منتظر چه هستیم. اگر چشم به خارجه‌ها بدوزیم، تا حال دوختیم چه نتیجه داد که بعد از این چه کنند. غیر از این‌که همیشه اول منافع خودشان را ملاحظه نموده، بعد اگر وقت داشته باشند یک حرف هم به جهت خاطر ما بیچاره ایرانیان آن هم درصورتی که مضرّ به حال دیگران نشود خواهند زد و الّا آن را هم مضایقه می‌کنند. چه‌طور کردند.

اگر در این واقعه انگلیس بدذاتی نمی‌کرد تا حال پارلمان ایران را باز کرده بود. پس در این صورت نمی‌دانم علت چیست که به طرف تبریز حرکت نمی‌فرمائید که اقلاً هیچ چیز نباشد خون خودمان را قاتی[1] به خون شهدای حرّیت آذربایجان که می‌کنیم. و الّا اگر مصلحت در این است که ما همین‌جور با غم و ملال شب و روز به خودمان پیچیده تا آخر کارها را منتظر بشویم استدعا آن است که اگر به این‌جا تشریف‌آوردنی هستید یک قدر زودتر تشریف بیاورید که حقیر از همه‌جا دستم قطع شده و هیچ وقت نه یارای حرف زدن و نه نوشتن و نه کار کردن.

یقین می‌دانم که اگر در حضور مبارک بشوم قدر کلی از این خیالاتم کاسته می‌شود. یا این‌که در آن‌جا همه‌جور به فعلگی که هم چاکر حاضرم کاری پیدا نموده چاکر را بخواهید بیایم آن‌جا و یا این‌که یک مأموریتی به حقیر رجوع بفرمائید که خدمت را انجام

۱. کذا.

داده و خودم را هم تسلیم سایر رفته‌های راه حریّت نمایم.

و به انسانیت قسم است که اگر به عرایض چاکر اعتنا نکنید یک وقت خواهید شنید که خودم را به هر نحوی است به هلاکت داده‌ام و علت این همه جسارتهای حقیر و عرضهای جاهلانهٔ چاکر هم نیست مگر شیطنت و خباثت جبلّی و نادانی و بی‌علمی طبیعی ایرانیها که چاکر به اندازهٔ خود مأیوس شده‌ام از این‌که با وجود این اهالی و ملت نادان و مغرض و متملّق و دنیّ‌الطبع و دزد و خائن و ریاست و شخصیت‌خواه که ضدّ محض است با عالم انسانیت ابداً آن خیالات فوق‌العادهٔ حضرت عالی و با آن ترقّیات محیّرالعقول خارجه‌ها با این ملت مناسبت ندارد.

و باعث این همه تصدیع این است که در طهران بعد از دو سال تمام که بچهٔ چهارساله هم می‌گفت که با این همه روزنامه‌ها و مجمع و انجمن و نطقها دیگر محال است ایران برگردد، درصورتی که حالا ازبس که اهالی طهران در ظرف این سه ماه چنان تغییر مسلک نموده و آن حرفهای دوساله را فراموش کرده‌اند که ورداشته به بنده نوشته‌اند که اگر میل داشته باشید از شاه دستخط بگیریم که به شما کسی مزاحم نشود. شما بیچاره هستید، در غربت مانده‌اید و اهل [و] عیالتان این‌جا مانده. به شرط این‌که بعضی حرفهای مزخرف قدیمتان را ترک کنید و الّا می‌کشند مردم نه شاه.

و یکی دیگر غصّهٔ این‌جا که تفصیل را سابق عرض کرده‌ام که مهاجرین بالتمام جمع شده و به دست میرمرتضی و هندی و حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای و میرزا علی اصفهانی آلت سفیر شده‌اند و خیالشان این است که انجمن سعادت را برهم بزنند. آدم دیوانه نشود پس چه شود. می‌گویم ای پدرسوخته‌ها حالا وقت دعواست که باید ریاست با من شود یه به فلان. غیر از این مهاجرین بی‌وجدان که پس از این همه خسارت و آوارگی بازهم آدم نشده‌اند.

باری چند مرتبه تاحال به تفلیس به خدمت آقا میرزا علی محمدخان و آقا میرزا رضاخان کاغذ نوشته‌ام جواب نرسیده. نمی‌دانم علتش چیست. البته خواهشمندم از احوالات ایشان دو کلمه مرقوم بفرمائید.

و آقا سید عبدالرحیم و آقا سید محمد هم در بادکوبه مردم را به هیجان آورده یک روز تمام تعطیل کرده جمع شده‌اند به قونسولخانه. ولی نتیجه چه شده معلوم نیست.

هیچ کس مثل مهاجرین این‌جا نشد که هرکدام به یک غرض هستند و حاجی میرزا یحیی محض ورود دو جلسه با سفیر خلوت نمودند و خودش حالا بیکار و منزل

مشهدی صادق دلال است. و افتخارالاطبا هم از روز ورود به اسلامبول دو دفعه بیشتر نیامده. همه‌اش در اطراف است. و حالا در حیدرپاشا که ساحل دریا است منزل گرفته با سعید سلماسی در یک جا هستند.

و پسر شریف‌العلماء هم تاحال به این‌جا نیامده، نمی‌دانم کجاست و آقا سید جمال یک مدرسهٔ اکابر باز نموده ولی خودش از خشیّت زندگانی خیلی بد می‌گذرد. و آقا میرزا ابراهیم با حاجی رضاقلی در مکتب است، و آقا سید عبدالرزاق بیکار است و آقا سید حسن رئیس المجاهدین هم به موجب آدرس حاجی میرزا که از لندن داده بود در منزل حاجی رسول است و به او هم خیلی بد می‌گذرد و هرچه پول می‌خواهد نمی‌فرستند و خلایق حرم گویا املاک و دار و ندارش را در طهران ضبط نموده‌اند.

و چاکر هم همین حالا سه قروش قرض کرده به جهت زندگانی. شب دیگر نمی‌دانم کارهای ما بیچارهٔ از وطن آواره به کجا منجر خواهد شد.

آنکه خودمان هستیم از روی نادانی به هیچ. بعضی خیالات و موهومات مانع از این است که جمع شده از راه اتفاق یک کاری پیشه گیریم، و آنکه اهالی است که آدم نمی‌تواند به مردم بگوید که من در راه ملت آواره شده‌ام بدهید بخورم. به هر شکل تا ببینیم چه خواهد شد.

و آقا میرباقر به حاجی دائی مکتوب داشت. در آن مکتوب اظهار مرحمت نموده احوالپرسی از حضرت عالی و چاکر کرده بودند. بنده هم جواباً دو کلمه هم از سلامتی شما و هم آقا میرزا علی محمدخان و خودم نوشتم.

و تبریز ازقراری که جراید می‌نویسند خوب است. بازار، دکان باز شده و امنیّت و نظم شهر مرتب است.

و در این‌جا نمی‌دانم تحریک تحریک سلطان است یا حقیقت دارد که چند روز است اهالی متوحش هستند. مخصوصاً چند روز قبل بدون علت تمام مغازه‌ها و دکاکین را بستند. بعد پولیس سواره آمد باز نمودند. از ارامنه و فرستیان و سایر ملل مختلف خیلی ترس دارند که مبادا یک اغتشاشی بیندازند و همهٔ اخبارات این‌جا نقل روزنامه‌ها هست. البته مطالعه فرموده مستحضر خواهید شد.

اما چون که آقا میرزا محمدعلی خان مرقوم فرموده بودند که با وجود انجمنها سفیر چرا در آن‌جا مانده توضیحات لازمه عرض شده که تمام اهالی این‌جا را با یک انگشت این طرف آن‌طرف می‌کنند و در این‌جا غیر از حقیر کسی را سراغ ندارم که با دستورالعمل

او رفتار نکرده باشد و بنده کرّات محض اطلاع و استیذان عرض کرده‌ام که اگر موقع دارد شخصاً می‌توانم رفعش کنم. فقط از طرف شما یک اشاره می‌خواهم.

و روزنامهٔ حکمت و حبل‌المتین و ملانصرالدین و سایر چیزها هرچه خواسته باشید بنویسید که تقدیم شود.

و سفیر دو سه هزار منات اعانه داده و به تبریز فرستاده بود. از تبریز خبر رسید که دروغ است و پانصد منات هم یک دفعه قبول کرده بود که هیچ‌کدامش را نداده و همه‌اش محض اسکات مردم بوده و اشخاصی هم که مطلع هستند آشکار نمی‌کنند. علتش هم معلوم است.

به هر صورت است خوب مستبدّین بیچاره اهالی مظلوم را به دست انداخته‌اند و درست ملتفت نکته هم شده‌اند که اهالی با همنوع خودش که از افراد اهالی است چند نفر [را] در دست نگاه داشته فریب می‌دهند و مقاصد خودشان را به‌طور دلخواه خودشان انجام می‌دهند. خدا به ما یک چشم بینا و یک عقل کافی بدهد که اقلاً خودمان را از حیلهٔ خائنین نجات بدهیم. بهاءالواعظین را فراموش کرده بودم. آن هم در منزل حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای است و ماه رمضان را ناخوش بود. گویا حالا خوب شده.

و امروز کاغذهای تبریز رسیده احوالات جنگ آخری تبریز و به تصرف آمدن ستارخان را نوشته بودند که شب شنبه به موجب راپورتی که حاجی میرزا حسن به طهران داده بود که عین‌الدوله با ملت همدست شده، هم خبر عزل عین‌الدوله می‌رسد. محض رسیدن تلگراف وقت شب چهار ساعت عین‌الدوله حرکت می‌کند به باغ صاحب دیوان. تا ساعت هشت هم این خبر به محلهٔ شتربان می‌رسد که فوراً تماماً فرار می‌کنند به باغ مزبور که صبح ملت خبردار شده تمام محله را به تصرف آورده و جمیع قورخانه و غیره را که در انجمن اسلامیه بود و در خانهٔ رحیم‌خان بوده تصرف و خودشان را با خاک یکسان می‌کنند و عین‌الدوله فرار کرده از راه اردبیل به خراسان و حاجی میرزا حسن و اتباعش به جانقور و شجاع نظام به مرند و خانه‌هایی که غارت ملت شده و تماماً با خاک برابر شده و آثاری باقی نیست به قرار ذیل است:

انجمن اسلامیه، خانهٔ رحیم‌خان، شجاع نظام، ضرغام لشکر، حاجی محمدتقی صراف، مرتضوی، حاجی میرزا حسن، میرزا محسن، میرزا صادق، میرهاشم، برادر نظام‌العلما، میرمناف صرّاف، میرآقا صرّاف، حاجی میرصمد صرّاف.

و حالا شهر امن و تا غرّهٔ شوال بنّا، فعله، نجار به بازار گذاشته مشغول تعمیرکاری

بودند که از غرّه به این طرف بازار باز و مردم مشغول کاسبی خودشان هستند و تمام سنگرهای توی شهر را خراب نموده، حالا مشغول درست کردن سنگر صحیح در بیرون شهر هستند و تفنگدارها [را] به سه قسمت کرده‌اند: یک دسته در تحت ستارخان، دیگری در تحت باقرخان و یکی هم قاسم‌خان میرپنج، و پانصد سواره هم معین کرده‌اند به جهت اطراف شهر که متصل غله وارد شهر کرده و مواظب کاروان و امن اطراف هستند.

و حکومت هم ازطرف ملت دست اجلال‌الملک است که آن هم در آسایش خود شهر مشغول است. و تمام پولیس ژاندارم با لباس ملّی در شهر متصّل درگردش هستند با موافق قانون. و در انجمن صندوق اعانه باز کرده‌اند که به تمام دولتمندها و محله‌ها می‌فرستند و پول مثل باران می‌بارد و مقرّ حکومت را هم خانهٔ حاجی محمد ابراهیم و حاجی فرج صراف را داده‌اند که اول به تحت تصرف آورده با تمام مبل و اسباب بعد به اجلال‌الملک سپرده.

و باغ شاهزاده را تمام عمارتهایش را خراب کرده و درختهایش را کنده می‌برند و خود زمینش را هم می‌فروشند و یکی از معتبرین مجاهد که اسمش حسین میرآب بوده بعد ازکشتن چهل نفر از مستبدّین در دست سواره‌ها کشته شده.

و امروز خبر مرحوم شدن حاجی میرزا حسین طهرانی به این‌جا رسیده در خان والده هم ختم گرفتند و از باطوم میرزا آقاخان و آقامحمود نام که سردستهٔ مجاهدین است کاغذ داشت. مخصوصاً بعد از تقدیم سلام به حضور مبارک نوشته بودند که حضرت عالی خیال حرکت به تبریز دارید. اگر اصل داشته باشد که خیلی اسباب وجد و شعف بنده خواهد شد.

و حاجی میرزا آقا از پاریس به این‌جا به حاجی رسول کاغذ نوشته بود که از این‌جا از انجمن سعادت به آدمهای مثل ظلّ‌السلطان و علاءالدوله تهدید[1] نامه فرستاده پول بخواهند و اینها هم قرارگذاشتند که بنویسند و شنیده شد که به ظلّ‌السلطان سه تیر خالی کرده‌اند نگرفته. نمی‌دانم اصل دارد یا نه.

و باز شنیده شد که ممدلی[2] شیخ فضل‌الله را به چوب بسته است که پدرسوخته تو به من وعده داده بودی که جمیع علما را با خودت هم‌قول بکنی. پس چه‌طور شد.

به هرصورت مستدعی آن است که جواب این عریضه را مرقوم خواهید فرمود.

---

۱. اصل: تحدید.

۲. محمدعلی شاه

زیاده خیلی خیلی تصدیع شد و روزنامه هم که دو بسته فرستاده شد البته با کمال دقت ملاحظه بفرمائید که مطالب راجع به ایران است و در «صراط‌المستقیم» شعرهای خوب به ممدلی[۱] گفته شده و بیست روز می‌شود که دستخط از طرف حضرت عالی زیارت نکرده‌ام. خیلی دلم تنگ است و خصوصاً از خیالات آن حضرت عالی خبر ندارم و عریضه را با اشک چشم و حسرت دیدار و آرزوهای لایتناهی خود ختم نموده و منتظر اشارهٔ اوامر هستم.

چاکر ـ جواد

انجمن برادران ایرانی ـ استانبول[۲]

۵۱

شمارهٔ ۱/۱۳۸

۱۷ شوال ۱۳۲۶

[به] لندن

خدمت جناب غیاث‌الملّه آقای سید حسن تقی‌زاده

امید یگانهٔ ایران و ایرانیان انجمن برادران ایرانی که جمعیتی است مرکب از احرار ایرانیان اسلامبول و سایر شهرهای عثمانی و مقصد اساسی‌اش تحصیل اسباب ترقی ایران و تنویر افکار ایرانیان و تأمین اتحاد افراد ملت است و در پیشرفت افکار و اجرای پروغرام سیاسی خود هرگونه فداکاری مادّی و معنوی را پیش نظر گرفته و به پیش هرگونه موانع و صدمات با قوّهٔ قاهرهٔ ارادیّهٔ انسانی مقاومت را اولین وظیفهٔ مقدسهٔ خود می‌داند مفتخر و سرافراز است که از حسیّات و مقاصد خویش امثال شما احرار حمیّت‌سرشت و رجال باغیرت وطن‌پرور را آگاه ساخته و از پرتو افکار صحیحه و خیالات عالیهٔ شما فدائیان ملت و صاحبان همت و حمیّت استناره و استفاضه نموده معروض بدارد:

ای قهرمانان ایران و ای برادران ایرانی که برای رهانیدن وطن مقدستان از پنجهٔ

۱. محمدعلی شاه.

۲. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۲۳ ـ ۵۲۴ چاپ شده است.

خونین استبداد و غدّاری هرگونه مصائب و شدائد را متحمل شده و خواب و خور را بر خود حرام نموده شب و روز می‌کوشید، یقین بدانید که هیچ مانعی در پیش عزم مردانه و همّت دلیرانه و قوهٔ ارادهٔ شما تاب مقاومت نخواهد آورد و بزودی مادر وطن را از دست جانوران خونخوار و رقیبان ستمکار رهائی خواهید داد.

امروز هرقدر گرفتار مصایب و شدایذ شده و حیاتتان را به خطر بیندازید همین که مادر وطن را از چنگال آهنین استبداد رهانیده خودتان را به آغوش وطن خواهید انداخت، به یک نوازش مادرانهٔ وطن تلخی آن همه مرارت حیات در یک آن از یادتان خواهد رفت، و حیات تازه خواهید یافت و اگر فدای راه وطن بوده باشید یقین بدانید که نام بلندتان در صفحات تاریخ و در دلهای اخلاف تا به ابد زنده خواهد ماند.

ترجمهٔ حالات احرار عثمانی و ژون ترکها که در عرض سی و دو سال چگونه تاب مقاومت با مظالم استبداد آورده و جانها فدای راه حریت کرده و هزاران قربانها داده‌اند برای ما ایرانیان مایهٔ عبرت و تازیانهٔ غیرت است و البته مردی و بزرگی و کیاست و شهامت در پیش فلاکت و سفالت معلوم می‌شود و شرف انسانی در مقاومت مصایب و شدایذ ثابت می‌گردد.

انجمن برادران ایرانی به ترویج افکار عالیه و خیالات رفیعهٔ امثال شما فدائیان ملت هر آن حاضر و مفتخر است و هرگونه فداکاری و جانفشانی را ازین انجمن به کمال اطمینان منتظر و متوقّع می‌توانید بشوید و در پیشرفت مقاصد خود استشاره و استفاضه از افکار شما را اولین وظیفهٔ خود می‌داند و عجالتاً با ارسال نظامنامهٔ موقتی انجمن (نظامنامهٔ پروغرام سیاسی و تشکیلات تحت طبع است) با یک نسخه روزنامهٔ «العدل» حاوی مقالهٔ دعوتنامهٔ ایرانیان و تقدیم حسیّات صمیمی و حقیقی خود کسب شرف و افتخار می‌نماید.

مهر انجمن برادران ایرانی ـ مرکز استانبول

تقی‌زاده، جواد[1]

۵۲ ....

۱. اصل این نامه نزد من است و عکس در ص ۴۰۲ ـ ۴۱۰ «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ شده.

به تاریخ ۲۲ شوّال المکرم ۱۳۲۶ ـ شماره ۱۲

تصدق حضور مبارکت گردم،

احوالات به قراری است که معروض می‌شود. دیروز که بیست و یکم ماه بود متینغی در بک‌اوغلی داده شده و به موجب پروغرام و روزنامه‌ها که تقدیم خواهد شد معلوم حضور مبارک می‌شود. ولی خیلی جای تأسف و ملال است که یک نفر عالم ما نداریم و همهٔشان جهّال خود غرض شخصیت طلب هستند. نه یک دانه روزنامه‌نویس و نه یک ناطق داریم و نه یک نفر قانون‌دان و نه یک نفر اداره‌کننده، و ازطرف دیگر هم که این‌جا خاک خارجه است هر حرکتی که می‌شود باید جوری بشود که از قانون خارج نشویم.

به هرصورت اسباب همه‌جور فراهم، ولی چیزی که نیست آدم است و مخصوصاً در متینغ یک کسی ما لازم داشتیم که از پولتیک دنیا باخبر شده و بلکه از قوانین بین‌الملل و دول هم اطلاع داشته باشد که آن وقت می‌توانست مطلب وارد ما را حالی کند، هرچندی که با وجود این نقصانات باز خوب بود.

ولی آن که سعید سلماسی بود این عنوان راکرد که:

«مدتی است ما در راه مشروطه قدم می‌زنیم. اما روحانیین و رؤساء و حکام مطلب ما را بالعکس به ملت ما فهماندند که اینها بابی هستند. چه‌طور که سید جمال‌الدین افغانی را از ایران طرد کردند و میرزا رضا اولین مجاهد راه حریّت بود که کشتند و آن سه نفر که سفیر ایران از استانبول گرفته فرستاد به تبریز در آن‌جا کشتند که اینها را همه‌شان به اسم بابیگری کشتند و ما را به این ذلت نینداختند مگر رئیس روحانیهای ما که ظاهراً عالم و باطناً مفسد امر را به مردم مشتبه کرده و مستبدین را به جرأت و جسارت آوردند و بلکه خودشان را آلت استبداد حکام و ظالمین قرار دادند. چنانچه حالا اگرچه ما می‌گوییم محمدعلی شاه است ولی محمدعلی شاهها هست در طهران مثل شیخ فضل‌الله و امیر بهادر و سایرین ــ موش و بقر و پلنگ و خرگوش، و آنچه بود ما را در زیر استبداد می‌فشردند. از طفولیت به مکتب که می‌گذاشتند معلمها با استبداد خودشان و بعد پدر و مادر به طرز علی‌حده، و آخرش هم که حکام بودند با دلخواه خودشان کیف مایشاء به فتاوی و امر علماء خائن در زیر تحکم استبدادنامهٔ ملعنت نگاه داشته بودند و ابداً بوی قانون به مشام ما نرسیده بود. باز در ممالک دیگر که مستبده هستند نهایت قانونشان مستبد هست از راه عدالت نیست. ولی ایران کیف مایشاء بود.»

بعد آخرش رساند به این‌جا که:

«ما قدیم که می‌شنیدیم پولتیک دول، می‌ترسیدیم و یکی هم همچو خیال می‌کردیم که در میان دول یک قانونی دارند که به توسط او می‌توانند دیگری را محافظه نمایند. تا در این اواخر درست معلوم شد که اینها همه‌اش پولتیک است به جهت توسیع دادن ممالک خود و دزدی کردن از همسایه و به هر نحوی که هست، یعنی منافع شخصی را اسمش گذاشته بودند پولتیک.»

درین جا که می‌خواست ختم بکند گفت که:

«ما مشروطهٔ دهقانی و برزگر می‌خواهیم نه مشروطه‌ای که مالکین و ارباب املاک و سایر رؤساء و حکام می‌خواهند و ما فرقهٔ سوسیالیست هستیم. زنده باد مشروطهٔ ایران» ـ که ختم کرد.

بعد حاجی میرزا یحیی[1] چون که از پیش سپرده بودند که جوری حرف را بیاورد و درست بفهماند که مشروطه‌طلب تنها آذربایجانی نیست بلکه همهٔ ایالات است این بود که این‌جور نطق کرد:

«اگر از روی تاریخ به ایران نگاه بکنیم خواهیم دید که تمام کرهٔ زمین نصف حکومتش در دست ایران بود و از ایران است کاوه و کیخسرو و نادر، کی و کی، و ایران خیلی مدت قلیل است که به خواب غفلت رفته بود و آن هم نبود مگر از علماء بیدین و حکام ظالم تا این‌که آن‌قدر سخت گرفتند. بالاخره ملت به ستوه آمده یک مرتبه حرکت کرده زنجیر استبداد را پاره نموده و خودش را از اسارت رها نمود. تا این که در این دو ساله با آن حریت و آزادی به‌قدر پنجاه سال زمان استبداد را که عقب نشانده بودند جلو انداخته شد. ولی متأسفانه که باز دزدهای خائن از هر گوشه و کنار عادات خودشان را ترک نکرده و با شیطنت جبلّی خودشان غفلةً کار را آن جا رساندند که خانهٔ خدا را آتش زده و به توپ بستند. چه کردند، چه کردند. تا این که تبریز[ی]ها چون که از سایر ولایات بهتر به ذات خبیث ممدلی[2] مطلع بودند از آن جهت هیچ اسلحه را به زمین نگذاشتند تا این که در حین لزوم آنچه لازمهٔ شجاعت حقیقی و جبلّی ایرانیت بود به خرج داده و حریّت اصلی را گرفتند و نگذاشتند که دوباره ظلمت به نور غلبه بکند. اما سایر ولایات بی‌خبر بودند و آمادهٔ جنگ نبودند و سلاح نداشتند. از آن جهت از این فیض عظمی بی‌نصیب ماندند. پس باید گفت زنده باد ایران و زنده باد تمام احراران عالم و زنده باد

۱. دولت‌آبادی.

۲. محمدعلی شاه.

خصوصاً احراران عثمانی و عثمانیها.»

باری هردو نطق قریب به این مضمونها بود که عرض شد. بعد فرنگی با شدت تمام نطق کرد و آن هم به این مضمون بود که:

«اولاً من ازطرف تمام فرانسویان نطق می‌کنم، و ما اوایل همچو خیال می‌کردیم که اسلام ضدّ است با آزادی. اما حالا به ما ثابت شده که آزادی و حریّت عین دین اسلام است و موانع ایران و عثمانی هم همان تزویر روحانیین و ظلم حکامشان بود که شروع کرد به علیه استبداد با خیلی شدت.»

همین‌قدر عنوانش را عرض کردم.

و ناطق ارمنی هم متصل لفظ سلماس و تبریز را می‌گفت. چیز دیگر ملتفت نشدم، و نطق «کُرد» را هیچ نفهمیدم. و اول نطق را پرنس صباح افتتاح کرده یک قدر از همراهی و از همدردی خودشان با ایرانیها گفت. بعد نشست که اینها نطق کردند. باز بعد از همهٔ آنها او ایستاده آن چهار مسئله را ازطرف ایرانیها اخطار کرد. در روزنامهٔ اقدام با خط قلم کشیده شده و ارسال حضور مبارک شد.

و یک ناطق هم ازطرف عثمانیها از فرقه خواسته بودیم. وعده داده بودند که بفرستند. بعد فهمیده بودند که به ریاست پرنس صباح است نفرستادند. معلوم شد که در بین آنها هم نفاق هست و ادعای ریاست و کبادهٔ مسندنشینی خیلی هست.

اما چاکر از نفاق شکایتها دارم و نمی‌دانم که این لفظ منحصر به اسلام است یا در کفر هم هست ـ که خانهٔ تمام مردم را خراب نمی‌کند مگر نفاق. اگر بگوئیم در لفظ اروپائیان هم استعمال می‌شود پس چرا به حقیقتش دست نمی‌برند که اقلاً ما که نمی‌توانیم به آنها برسیم آنها یک قدر عقب مانده به ما برسند، و اگر نیست پس چرا مسلمانان در همه چیز حتی خوردن و آشامیدن هم به آنها [تقلید] می‌کنند. در این خصوص هم اگر پنج سال تقلید نکنید که ماها هم می‌توانیم خودمان را از کشتی غرق شده نجات یافته و خودمان را به ساحل رسانیده سرمان را داخل سر آنها بکنیم. این چه ذلت است و این چه جهالت است و این چه موقع استعمال کردن معنی یک لفظ مشئوم است که ما مسلمانها دست برنمی داریم و ملتفت قباحت خودمان نیستیم. شب و روز در فکر حبّ جاه و ریاست و پول گزاف و مسندنشینی و شخصیت بی‌مایه که علم است مشغول کرده و دقیقه‌ای از نظرمان کنار نمی‌گذاریم. پس چرا هیچ در فکر عکس این لفظ که اتحاد است نیستیم. چه عیب دارد یک ساعت هم فکر او راکرده و چند روز هم عقب

او را بگیریم. بعد از امتحان اگر بد شد ویلش[1] بکنیم،مقصر نیستیم و آن را هم نمی‌توانیم پیدا کنیم و آن راه را هم بلد نخواهیم شد. چرا؟ به جهت این که علم نداریم، باز علم نداریم و جاهل هستیم و بی‌مغز و بی‌کله و بی‌همه چیز.

باز در این‌جا به خاطرم آمد که خیلی جسارت کردم. از این جهت است که خیلی معذرت می‌خواهم. چه‌کار کنم؟ در این استانبول که همه‌اش آنهایی که داخل این‌جور کارها هستند همه صد نفر نمی‌شود که با دویست نفر غرض شخصی دارند و سفیر هم که از خدا در این خصوص ممنون است به جهت این که زحمت او را کم کرده، اگر این نفاق این‌جا نمی‌شد می‌بایستی با هزار حیل و دسایس جلوگیری از اهالی بکند. اما الحمدلله که احتیاج ندارد. خودشان خوب بر ریشهٔ خودشان تیشه می‌زنند.

از رمضان به این طرف ابداً گویا هیچ انجمن سعادت نیست. هفته‌ای دو روز قرار گذاشته‌اند می‌نشینند. آن وقت متصل چرا فلانی نیامده، و فلانی هم استعفا داده، و فلان کس هم فضول است، آن دیگری هم نمی‌فهمد. یک اوقات تلخی انداخته متفرق می‌شوند. اما در میان اینها فقط لفظ آخری خوب است و صحیح است که هیچ‌کدامشان نمی‌فهمند.

اما حاجی رسول‌آقا[2] و حاجی حسین‌آقا[3] خیلی اذیت می‌کشند و تلاش می‌کنند مخصوصاً در همه‌جا. خصوصاً در این متینغ به هیچ وجه کوتاهی ندارند و یک تلگرافی هم آقامیرزا محمدعلی‌خان[4] نوشته بودند که از این جا تمام ایرانیها به لندن [به] اشخاصی که زحمت می‌کشند مخابره شده و اظهار تشکر نمایند. گویا کرده‌اند و باز در فکر هستند که یک قالیچهٔ خوبی باز به جهت آن شخصی که نوشته بودید بفرستند.

و امروز تلگراف از تفلیس به اسم حقیر آمده باز پول خواسته بودند و به این عنوان بود: «سید جواد ـ وجه برسانید که کار فوت می‌شود.»[5] اما چه فایده که دیناری نیست و از مردم به چند عنوان پول گرفته، دیگر نمی‌توانند اظهار بکنند و تقریباً سیصد لیره هم که از تیاتر دخل برده بودند آن هم به تلگرافات و سایر جاها خرج شده و تمام شده است. باری ممکن نشد.

و کاغذ از تبریز و تفلیس آمده بود. مضمون آنها این بود که معروض می‌شود: تبریز

---

۱. (ولش).
۲. حاجی رسول‌آقا دائی تقی‌زاده بود.
۳. حسین پرویز.
۴. تربیت.
۵. ممکن است که با فعالیت میرزا کریم‌خان جهت تهیهٔ اسلحه و جلب مجاهد ارتباط داشته باشد.

امن و بازار و دکان باز و غله متصل از دهات وارد می‌شود و هرچیز زیاد می‌آید به ارگ می‌ریزند و ازطرف ستارخان حکم‌شده که باید اول آذوقهٔ دوسالهٔ تبریز را در ارگ حاضر نمائیم و بعد خواسته‌اند دکان خبازی را بکلی موقوف نمایندکه تمام اهالی یاد بگیرند در خانهٔ خود [نان] بپزد. بعد خبازها جمع شده قرار بر این گذاشته‌اند که تا ظهر خانه‌خرها خریده بعد از ظهر هم خبازها بخرند. از جهت نان آسوده هستند.

و بعد از فوت شجاع نظام[۱] ازطرف ستارخان حاکم معین شده به مرند و تمام اطراف بلکه آذربایجان حالا در تصرف مشروطه‌طلبهاست و عین‌الدوله هم به توسط علی مسیو خواسته پنج هزار تومان به انجمن داده اذن فرار ازطرف جلفا بگیرد و تمام املاکش را هم فروخته به رحیم‌خان به هفتاد هزار تومان و سیصد نفر قزاق هم به باسمنج رسیده ولی هیچ سواره و اردو نیست. هنوز از آنها خبری نیست.

و میرزا کریم امام جمعه را در ده خود باغبان خودش کشته و حاجی میرزا حسن را در راه طهران اسب به زمین زده یک چشمش کور شده و میرهاشم را در زنجان گرفته‌اند و سایر تمام مستبدین فراراً راه طهران را پیش گرفته‌اند و کریم‌خان، رحیم‌خان را محاصره نموده و پسر رحیم‌خان را هم کشته‌اند و کمسیون انجمن ایالتی هرچه درحین اغتشاش مال مردم ازطرف مشروطه غارت شده پس می‌دهند، از آن جمله دوازده هزار تومان از حجرهٔ یک صراف و پنج هزار از حجرهٔ یک صراف و چه و چه که همه‌اش را پس می‌فرستند و خود ستارخان با سواره مواظب اطراف شهر، و باقرخان هم مشغول نظم خود شهر هستند.

و طهران هم که ابداً پول پیدا نیست و به جهت شاه و درباریان خیلی بد می‌گذرد. با وجود این از طهران و سایر ولایات با امضاء اهالی سند درست کرده به ممدلی[۲] ارائه داده‌اند که ما مشروطه نمی‌خواهیم. خیلی جای تعجب است که هرقدر بد می‌گذرد باز از استبداد خود دست نمی‌کشند. و باز همچو شهرت پیداکرده که مردن نایب‌السلطنه دروغ است. دیگر نمی‌دانم.

و سادات اخوی[۳] هم چند روز پیش وارد اسلامبول شده و فخرالملک هم که حاکم زنجان بود دو روز است وارد این‌جا شده و از انجمن سعادت نوشته پول خواستند. جواب نداده است. باز محرمانه دو نفر آدم رفته است هنوز جواب نیاورده. تا چه شود.

---

۱. به مقالهٔ تقی‌زاده مندرج در جلد پنجم مقالات تقی‌زاده مراجعه شود.

۲. یعنی محمدعلی شاه.

۳. ظاهراً حاجی سید نصرالله تقوی.

و باز از طهران کاغذ بود، نوشته‌اش بدین قرار است که امام جمعه و شیخ نوری رفته‌اند پیش شاه که این چه کار است. بعد از این زحمت حالا می‌خواهید به هدر داده دوباره پدر ما را بسوزانند. مهلت گرفته‌اند که تا چند روز عمل را درست می‌کنیم. برگشته این اشخاص را حاضر نموده:

امام جمعهٔ خوی، امام جمعه پسر میرزا یوسف، حاجی محمد اسماعیل، مرتضوی، حاجی فرج، حاجی باقر، حاجی لطفعلی، حاجی میرزا محمود اصفهانی، حاجی حبیب و برادرش، و چند نفر از وکلاء و حاجی معین بوشهری شوراکرده، بالاخره از تمام اهالی طهران فقط دویست نفر. آن هم معلوم است که نوکر و آدمهای خودشان است جمع کرده برده‌اند باغ شاه حضور شاه. گفته که بلی ان‌شاءالله بزودی مجلس منعقد و آرزوی ملت هم همان بود که یک مرتبه می‌گویند قربان ما مشروطه نمی‌خواهیم. فوراً امیر بهادر هم تلگرافات جعلی ایالات را نشان می‌دهد که تمام رعیت آسوده بر کسب خودشان هستند و ابداً همچو چیزی نمی‌خواهند. آن وقت شاه هم عرایض را قبول کرده متفرق می‌شوند. ولی انگلیس و روس ازقراری که می‌گویند دست‌بردار نیستند. این جور جزئیات [را] مانع فرض نمی‌کنند. امیربهادر توی اردو نطق مفصلی کرده که جوری که امام حسین در صحرای کربلا بی‌کس مانده بود، حالا شاه هم در این‌جا تنها مانده. شماها سرباز سواره باید غیرت کنید و از همت شما همیشه ایران در تحت حکومت شاهها بوده.

باری خبر دیگر این است: فراریهای تبریز که به طهران رفته است نوشته بودند شاه اینها را مجازات سخت خواهد داد و میرهاشم در خانهٔ امیر بهادر منزل کرده و شاه هم که بکلی از تبریز مأیوس شده.

باری اگر از احوال مهاجرین اسلامبول جویا بوده باشید همه‌شان در فلاکت هستند چنانچه به تصور نمی‌آید، و اهالی این‌جا هم به ستوه آمده‌اند. از تجّار تبریز که ابداً آبروی تجارت نمانده، تجّار فرنگ اعتبار نمی‌کنند مال بدهند و همهٔ تجّار به جهت یومیهٔ خودشان معطل هستند. تا این‌که ملاحظه بفرمائید حال ما چه خواهد شد.

اول آن که صدیق حرم است روز به روز از پسر حاجی ربیع قرض کرده همین‌قدر ادارهٔ خودش را راه می‌اندازد، و سید عبدالرزاق هم در پیش حاجی محمد اسماعیل کاشی است و آن‌جا مشغول جوراب‌بافی است، و میرزا ابراهیم سه ماه است به مکتب می‌رود دیناری نگرفته ده دوازده [لیره] تا حال قرض کرده لباس و غیره تدارک نموده. سید جمال که از این‌جا از آن‌جا نهار شام خورده از بی‌لباسی به بیرون نمی‌تواند بیاید. اما حقیر هم از همه جهت مانده‌ام.

امروز چهار روز است که هوا سرد شده و برف آمده. نه کفش دارم و نه لباس کلفت و نه منزل [و] خوراک. تا حال به همه جهت دو لیره از آقا میر حمید قرض کرده و دو لیره از حاجی رسول که رختخواب و لوازم منزل، مایحتاج ناقص درست کرده و دو لیره هم متفرقه قرض دارم. الآن نشسته‌ام عریضه‌نگار هستم، تقریباً ده روز است که سکهٔ پول زیارت نکرده و حتی پول پست را و این جور لوازمات را هم قرض کرده راه می‌اندازم.

و خیرالله هم چون که زبان نمی‌داند به هیچ کار نمی‌تواند بچسبد. اوایل بنده به این حال که از مردم می‌توانم یک قدری قرض بکنم و چنانچه رفتم با میرزا محمدعلی قرار شرکت گذاشته آمدم. بعد پول پیدا نکردم و به حاجی رسول هم اظهار کردم قسم خورد که ندارم. و آقا میرحمید ازبس که از مطالبات خود شکایت کرده به او هم اظهار نکرده‌ام. ولی امروز چون که یک کتابی می‌خواستیم شراکت چاپ کنیم لهذا یک چیزی از لابدی به آقا میرحمید نوشته‌ام. تا چه جواب بیاید. به هر نحو است که تا حال به این ذلت و فلاکت را من ندیده بودم. تا چه شود.

و آقا سید حسن قزوینی هم در منزل حاجی رسول است. به او هم پول نرسیده از او قرض می‌کند، و هرقدر اصرار می‌کند که بلکه یک چند لیره‌ای بدهد می‌گوید ندارم. خیلی پشیمان است از آمدن به این‌جا.

و حاجی میرزا یحیی یک منزل بیرون از والده خان گرفته. چون که نرفته‌ام از حالش خبر ندارم.

و عبدالعلی‌خان که در تبریز بود و رفیقش را در تفلیس دیدیم یک ماه می‌شود آمده در انجمن منزل[1] کرده‌اند. باری این‌جور چیزها را هرقدر می‌خواهم ننویسم که اسباب تفریق حواس حضرت عالی نشود محض این که اطلاع داشته باشید مجبورم، و الا یقین دارم که شما هم نزدیک به حال ما هستید. به هر صورت می‌گذرد، همین‌قدر که کارها انجام بگیرد اینها مطلبی نیست.

و یک خواهش ازحضور مبارک آن است که نظامنامهٔ انجمن برادران[2] تقدیم حضور مبارک شده و این جوفی هم پروغرام سیاسی آن است. اگر وقت داشته باشید، جسارت هم نشود، یک نظامنامه‌ای نوشته مرحمت بفرمائید.

و وضع انجمن این‌جا هم خیلی مغشوش است، انجمن سعادت نه سایر انجمن. و

---

۱. اصل: میرزا (باید منزل درست باشد. از این نوع سهوالقلمها در نوشته زیاد است).
۲. ظاهراً انجمن برادران ایرانی که در صفحهٔ بعد از آنها نام رفته است.

امروز کاغذ به آقا میرحمید فرستاده پول خواسته بودم. جواب نداده بود. ازقراری که معلوم می‌شود میل دادن ندارد و حاجی رسول هم نداده.

عجالةً از یک پول گدا معطل. بیست فروش باکمال خجالتی از کسی قرض کرده‌ام که تمام یک ماه است به حمام نرفته‌ام، بروم به حمام و اکثرش را پول پست بدهم. زیاده خیلی جسارت است.

فدوی، جواد

الآن از آقا میرحمید جواب آمد که ممکن نشد. و این‌قدر به حقیر ثابت شد که مشروطه‌خواهی ایرانیان همه‌اش از روی معده و یک غرض شخصی [است]. مثلاً دائی بنده را به خانهٔ خودش مهمان نبرده بود مگر محض این که برادر تقی‌زاده هستم. شهرت پیدا کرده که آخر اهالی هم آورده وکیلش کردند. اما پول دادن چون که غیر از او و بنده کسی نخواهد دانست لهذا به کارش نمی‌خورد. نمی‌دانم تکلیفم چیست و عجالةً همین‌جور گرسنه بمانم، خواهم نشست و منتظر فرمایشات هستم و به هیچ کس دیگر نمی‌توانم اظهار کنم. چون که مایهٔ امیدواری فقط این دو نفر یعنی حاجی رسول و دائی بود که کارسازی نشد.

و به حضور مبارک حضرت مستطاب آقای معاضدالسلطنه و آقا میرزا محمدعلی‌خان[1] اظهار ارادت نموده سلام بندگی دارم و به آقا حسین‌آقا[2] و آقا میرزا علی‌اکبر[3] وقت کاغذ نوشتن از حقیر هم سلام چاکری برسانید و اگر ممکن باشد آدرسشان [را] مرحمت بفرمائید که رأساً عریضه تقدیم شود.

* * *

پروغرام سیاسی انجمن برادران

۱ـ تأمین اتحاد صمیمی افراد ملت در استرداد مشروطیّت و حریّت.

۲ـ اجرای تمام مواد قانون اساسی ۱۳۲۴ و متمم آن.

۳ـ دادن حق وکیل فرستادن به ایلات و عشایر[4] و علاوهٔ این ماده به قانون انتخابات ازطرف مجلس ملی.

---

۱. میرزا محمدعلی‌خان تربیت.
۲. حسین پرویز.
۳. میرزا علی‌اکبرخان دهخدا.
۴. مطلبی است که میرزا علی‌اکبرخان دهخدا به تفصیل در نامه‌ای از اسلامبول متذکر آن شده است. این نامه را در مجلهٔ نگین چاپ کرده‌ام.

۴ـ تشکیل قشون ملی و اجباری نمودن تعلیم عسکری.
۵ـ تشکیل قوانین ملکی و نظامی.
۶ـ اجباری بودن تحصیل ابتدائی و تأسیس مدارس مجانی.
۷ـ جلب مستشارهای خارجی از دول بیطرف به وزارتخانه‌ها
۸ـ تأسیس بانک ملی برای اصلاحات لازمه.
۹ـ تعمیم شرکتها و تأمین منافع آنها.
۱۰ـ تخلیص دهاتیان [و] زارعین از تحکم و مظالم ملاکین و حمایت حقوق ایشان.

مخبرالسلطنهٔ هدایت، مهدیقلی[1]

۵۳

۲۴ شوّال [۱۳۲۶] از برلن

دوست معظم مکرّما رقیمهٔ شریفه مورخهٔ ۱۹ شوّال زیارت گردید. از مشغولیات این مخلص در این‌جا سؤال رفته بود بدبختانه مشغول کاری که از برای نوع نفعی داشته باشد نیستم. در جلوگیری سوء قصد دشمنان ملی اقدامی کردم و درصدد برآمدم، معلوم شد از این جماعت مأیوس باید بود و هرچه هست در دست خودمان است.

از انجمن تبریز شرحی به بنده نگاشته بودند. در جواب آنچه لازم بود از احتیاط اشاره کردم.

بعضی رفقا در برلن نبودند. دریں دو سه روز آمده‌اند خیال ملاقات و مذاکره دارم. اما احتمال نتیجه نمی‌دهم. به هرحال حرکت مذبوحی می‌شود. بحمدالله تا به حال کار خوش پیش آمده. شرحی به شاه و شرحی به درباریان نوشته‌ام. فرضاً فایده نکند برائت ذمّه حاصل می‌شود.

از برای اول ماه خیال دارم چند روزی به پاریس بیایم. اگر ممکن باشد در آن‌جا ملاقات بشود دور نیست نافع باشد و از خیالات هم نتیجه حاصل کنیم. از جدّ و جهد مردانهٔ آن وطن‌پرست بی‌خبر نیستم. زمینه که شاید جدّ و جهد ثمری نبخشد همان زمینه است. باز اگر اقدامی فایده بکند در انگلیس است که مشغول هستید.

---

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۲۶ ـ ۵۲۷ چاپ شده است.

این‌جا خاصه درین اواخر، به اندازه‌ای گرفتار خودشان هستند که به غیر نمی‌پردازند آن هم به ما. مواظب روزنامجات بوده‌ام. مطالب لازم همه مندرج شده است. چیزی به نظرم نرسید که لازم الاندراج باشد. شاید در مذاکرات پاریس به نظر برسد. درخصوص حرکت تبریز از انجمن هم شرحی نوشته بودند جواب دادم. نوشته بودند لدی‌الاقتضا تلگراف خواهند کرد. مطلب به نظر ارادتمند قدری نارس می‌آید. باید درین زمینه صحبتی کرد.

اگر در نقشهٔ شما گنجایش دارد ممکن است به پاریس بیائید. من هم آن‌جا خواهم آمد صحبت کنیم. اگر روز دیگری یا جای دیگری هم درنظر داشته باشید اشاره بفرمائید. درهر صورت ملاقات چند نفری که دلسوز کار باشند لازم است.

مرقوم رفته بود که مکتوب [را] خود خواهند سوزانید کوس بدنامی یا خوشنامی ما بر بازار زدند، مطلب از اینها گذشته. وانگهی در خدمت عالی درد وطن و صلاح‌اندیشی ملت اگر چیزی باشد که باید محفوظ بماند ضرور عرض نیست.

ارادتمند ـ مهدیقلی

ممتازالدوله، اسمعیل[۱]

۵۴

۱۹۰۸ ـ ۲۵ نوامبر [= ۳۰ شوّال ۱۳۲۶]

دوست عزیز مهربانم، قربانت و تصدقت شوم   مدتی شد که از جناب مستطاب عالی رقیمه‌ای زیارت نشده و جواب عرایض بنده را هم تاکنون مرحمت نفرموده‌اید. آقای معاضد به سلامتی وارد شدند. از مژدهٔ سلامت مزاج شریف خیلی مسرور شدم. امور این‌جا هم خوب است و خیلی اقدامات چه توسط وزراء و چه توسط ل.:.[۲] وغیره به عمل آمده است. یک فقره روزنامهٔ فرانسه که امروز چاپ شده بود سپردم به عنوان حضرت عالی بفرستند، البته می‌رسد. آقا میرزا صادق[۳] چند روز است عازم روم [شده] و

۱. عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۳۰ ـ ۵۳۱ چاپ شده است.
۲. علامت اختصاری و رمزی «لژ» است. این نامه دلالت دارد بر این که تقی‌زاده در آن زمان به عضویت لژ درآمده بوده است.
۳. ظاهراً محمدصادق طباطبائی.

از آن‌جا به اسلامبول می‌روند و با دستورالعمل خیلی خوب از این‌جا حرکت کردند.

رفتن سردار اسعد بختیاری عجالتاً موقوف شد. ولی باقی کارها در توی بختیاری فراهم آمده که انشاءالله نتیجهٔ آنها خوب خواهد شد. از پطرزبورغ و جاهای دیگر خبرهای خوب می‌رسد. ولی اهل طهران گویا هیچ روحی ندارند و همه‌اش منتظرند تا این که سفارتخانه‌ها آنها را به تحصن در سفارت قبول ننمایند[1] خیلی منتظر رقیمه‌جات هستم. در خدمت آقای میرزا محمدعلی‌خان[2] عرض سلام دارم.

چهار نفر فرنگی از (ل.ن.) معین شده برای معلمی به ایران می‌روند و تا چند روز دیگر حرکت خواهند کرد. اگر مطلبی داشته باشید ممکن است به توسط آنها انجام داد. خیلی مردمان امین و طرف اطمینان هستند.

به موجب خبری که دو روز قبل رسید آقای آقا سید محمدرضا[3] به سلامتی وارد عتبات شده‌اند. محض اطلاع عرض شد.

اسمعیل

ممتازالدوله، اسمعیل[4]

۵۵

۲۶ نوامبر [۱۹۰۸ = اول ذیقعدهٔ ۱۳۲۶]

دوست عزیز مهربانم، قربانت و تصدقت شوم   این تلگراف الآن که نصف شب است از انجمن سعادت اسلامبول رسید که متضمن تلگراف انجمن ایالتی تبریز است. این است که سواد آن را لفاً تقدیم می‌کنم. به جهت این که حالا تلگرافخانه باز نیست که تلگراف نمایم. در این‌جا در این باره اقدامات لازمه فردا می‌شود.

[با] سفیر کبیر انگلیس مقیم پاریس هم که پریروز عازم لندن شد و چند روز در آن‌جا توقف خواهد کرد بطور محرمانه به وسیلهٔ مطمئنه مذاکره لازمه شده و از وضع رفتار تبریزی‌ها که چقدر خوب رفتار کرده‌اند وغیره مسبوق است و گفته است که در این باره با

---

۱. کذا، ظاهراً بنمایند.   ۲. تربیت.

۳. مساوات.

۴. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۳۲ - ۵۳۳ چاپ شده است.

وزیر خارجهٔ انگلیس حرف بزنند. محض اطلاع شریف عرض کردم.

ولی تازگی اتفاقی نیفتاده بود. نمی‌دانم چه شده است که انجمن تبریز چنین تلگرافی کرده است، یا این که شاید ازطرف روسها اقدامی شده و فردا معلوم خواهد شد. در هرحال اطلاع خاطر شریف لازم بود. عرض شد که در آن‌جا هم اقدامات به عمل بیاورید.

این روزنامهٔ انگلیس را هم که در پاریس طبع می‌شود ملاحظه فرمائید. چون مسلک آن وزیر مختار را که می‌نویسد می‌داند. در آن بابها هم بطوری که در این‌جا اقدامات می‌شود آن‌جا هم اقدام لازم است. اگر صدا درنیاید و او را متوجه وخامت رفتار خود نکرده و جلوگیری نکنیم خیلی مغلطه‌کاریها خواهد شد.

تصادف حرکت او از طهران با حرکت وزیر مختار روس خیلی اهمیت دارد. در این‌جا وعده می‌دهند که وزیر مختار روس برنگردد و لیاکوف[1] را احضار خواهند کرد. زیاده عرض ندارد.

اسمعیل

تربیت، رضا[2]

۵۶

به تاریخ غرهٔ شهر ذی‌الحجة الحرام [۱۳۲۶]

قبله‌گاها، تصدقت گردم در عرض این هفته دو دستخط شریف مورخهٔ ۱۲ ذی‌القعدة الحرام که حاوی برات شصت لیره برگشتی بود و دستخط ثانوی مورخهٔ (تاریخ ندارد) که دیروز زیارت گردید جواب هردو ذیلاً عرض می‌شود.

در مرقومهٔ ۱۲ ذی‌القعده مرقوم است که از علی‌زاده پول رسید یا خیر. عین مکتوب علیزاده را تقدیم داشته‌ام که مبلغی صد و چهل [و] دو تومان فرستاده بود. البته تا حال صورت حساب آن را ملاحظه فرموده‌اید. ماشین خیاطی را (تومانی از سی و یک تومان)

---

۱. (= لیاخوف)

۲. فتوکپی این نامه را مهندس ناطق دراختیار گذاشت. نامه ظاهراً به محمدعلی تربیت نوشته شده است به قرینه اطلاع مربوط به لنج و خریدن کتاب خطی.

دوهزار کسر کرده تماماً دادم و ماشین را گرفتم. این هفته پول او را دادم. دیدم که تفاوت نمی‌کند. شش تومان و دوهزار هم خیلی فرقی است در سی و یک تومان.

این‌که سابق مرقوم بود در طهران راضی شده‌اند که به آن سی و یک تومان بیست تومان بدهید در تبریز قبول نکردند. خودشان چاپ کرده و نوشته‌اند که هرکس پیشکی بدهد فقط تومانی سی‌شاهی تفاوت ملاحظه خواهد شد. این‌که از ما دوهزار کسر نمود گفت این ایام انقلاب است، از این ده شاهی که صرف‌نظر می‌کنم که نقد بهتر است.

برات را به نوبری و بادامچی دادم. قرار بود که او را گرفته دوباره برات کنند. اصلاً و کلا هم نمی‌دانند که چه کنند. این پول پول دولت است. خودشان که ... [1] خودشان نخواهند داد. لابد آخر باید پول ملت را بدهند. چارهٔ دیگر ندارند. قرار شد بادامچی شرحی از زبان خودشان یعنی دو کلمه در این باب به آقا بنویسد. نمی‌دانم فرستاده است یا خیر. از دیروز ندیده‌ام.

در این هفته از پاریس مکتوبی به من نوشته بودند که دیروز رسید. نوشته‌اند که مستر لنچ مرا به شام به لندن دعوت کرده است [که] در کنفرانسی که در خصوص ایران داده خواهد شد حاضر باشم. نوشته بودند پول ندارم. سردار اسعد اصرار دارد که برویم. نمی‌دانم چه کنم. نمی‌دانم لندن رفته‌اند یا خیر. اگر رفته باشند چه کرده‌اند و از کجا گذرانده‌اند. از تبریز هم اگر هفتهٔ آتیه بفرستند کی وصلت خواهد داد!

بازار را گشتم یک کتابی که خطی مرغوب قدیم باشد ندیدم. اگر پیدا کردم می‌فرستم. فعلاً همچو کتابی در بازار ندیدم. باز می‌گردم.

نصرت‌الحکما به مراغه حاکم تعیین شده رفت. دیناری نداد. همچنین قاضی اظهار افلاس می‌کنند. حبه‌ای، دیناری نداده‌اند. به آنها سختگیری هم ثمر نمی‌دهد. پررو هستند و ... [1] چیز.

آقا نیز از احوالات شیخ حسین یزدی نوشته بودند باعث تعجب گردید. در این باب در یکی از روزنامه‌های «شفق» و «تبریز» چیزی می‌نویسیم.

من نیز از همان روزی که عرض کرده بودم از ریاست گارد و غیره کناره گرفتم استعفا دادم. کسی پیدا نکردیم لابد بالایک حسین‌زاده را به جهت ریاست گارد معین نمودیم، اگرچه نمی‌تواند اداره بکند. اما یواش یواش راه می‌افتد، رفته رفته نواقصش درست می‌شود.

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

به من هم حکم کرده‌اند که تا چند روز روزی یکی دو ساعت کمیسیون بروم. تا آخر این هفته هر روز فقط یک ساعت خواهم رفت. بعد از آن دیگر قطع مراوده خواهم کرد. اگر علی‌زاده را محمد علی‌زاده نوشته‌ام سهو شده است. مقصودم همان علیزاده بوده است.

...[1] وقتی که طهران تشریف داشتید بنده مکرر نوشته‌ام البته در خاطر مبارک ...[2] من قطع علاقه را از طهران و فرستادن تمام اهل خانه را به تبریز و فروختن خانه را که به هزار زحمت درست کرده بودید مخالف بودم. عرض می‌کردم که جنابعالی هم مدتی به اسلامبول و جاهای دیگر تشریف ببرید بعد برگردید. زیرا گمان نمی‌کنم که ما نمی‌توانیم در خارج با این اهل و عیال زندگی بکنیم. ناچاریم که در ایران بمانیم و هرطور باشد با سوخت و ساز بگذرانیم. چون متمدن‌ترین شهرهای ایران هم طهران است، لابد نباید از آن‌جا قطع علاقه کنیم. دیگر نمی‌دانم صحیح است یا خیر.

البته مسبوق هستید که بنا به خواهش اهالی تبریز و سایر ولایات مدت پارلمان تا انعقاد مدت آتیه برقرار خواهد بود. چون انتخابات مستقیم است یقین دارم که در هشت ماه هم نصف وکلا به طهران جمع نخواهند شد. عقیدهٔ بنده این است که اگر ممکن است حضرت عالی به طهران برگردید (درصورتی که خطری به جهت خود تصور نفرمائید) و در وکالت خود تا انتخابات آتیه باشید.

اگر تبریز تشریف بیاورید غیر از این‌که گاهی مجبور به دفاع خواهید شد، زیرا آن عناصر فاسده هنور هستند. ممکن هم هست که بعضیها هم عنوان کنند که چرا مثلاً فلانی در این موقع که می‌خواستند دارالشورا را داغون کنند و اشرف‌الواعظین کمر انهدام ما را بر میان بسته بود کناره‌گیری نمود.

این عنوان را خود رفقای مسلکی ما خواهند گفت. اگر خانه را هم بخواهید باز ممکن است از راه زنجان طهران بفرستم بعد از ساکت شدن راهها. حسنعلی هم آن‌جا بیاید بد نیست. بنده عقیدهٔ خود را بی‌پرده عرض کردم. گویا غلط هم رفته باشم، تا برای قبله‌گاهی و آقا چه اقتضا نماید.

تبریز همان تبریز است که دیده است. تفاوتی نکرده است. غیر از این‌که روسها هر روز بر عدهٔ خود می‌افزایند. از دست مردم تفنگ می‌گیرند، کتک می‌زنند.

۱. یک سطر از بالای صفحه در فتوکپی نیست.
۲. دو سه کلمه در فتوکپی محو شده.

اما این‌که مرقوم فرموده‌اید اگر تبریز تشریف بیاورید در مرند خطری هست یا خیر، عرض می‌کنم که امروزها هم جلفا و هم مرند خیلی شلوغ است. اما به جهت آینده و رونده مانعی نیست. زیرا با اتومبیل خواهد آمد. در اتومبیل مانع نمی‌شوند. هرکس می‌تواند بیاید و برود.

علاوه بر این محتمل است کار صمدخان هم تا ده روز دیگر یک طرفی بشود. یک اردوئی در تحت ریاست آقاخان سالارالسلطان شاهسون که در طهران محبوس بود رها کرده‌اند که به مشروطه خدمت نماید. قسم داده‌اند. الآن درمیانج است. قریب سه هزار نفر سواره هم جمع کرده است. به روی صمدخان می‌تازد. تا چه شود.

صمدخان هم دست و پا افتاده به حاجی میرزا حسن مجتهد فرستاده اصرار می‌کند که بیا باهم به قونسولخانهٔ روس رفته امنیت بخواهیم. قریب صد و پنجاه نفر هم در این تازگی از اهالی قراملک به نعمت‌آباد رفته از روسها امنیت می‌خواهند. روسها هم یک بیدقی در نعمت‌آباد نصب نموده دامن می‌زنند که اهالی آن‌جا جمع شود. باد می‌دهند. مثلاً محمدعلی را می‌خواهید یا مشروطه را. مشروطه‌چی هستید یا مستبد.

دیروز عصر شنیدم روسها می‌خواهند گیلان را ضبط کنند یا کرده‌اند که چرا وزیر خارجه در عذرخواهی خود تقاعد می‌کند. فرمانفرما هم در حوالی میانج است، چند روز دیگر وارد شهر می‌شود. یک آنتریگ بزرگی هم از او منتظریم که چه خواهد کرد.

خلاصه در تشریف آوردن به تبریز خود مختار هستید. البته مصلحت کار را بهتر می‌دانید در چه بشود بهتر است.

تربیت، رضا[1]

۵۷ ....

[ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۶]

قبله‌گاها تصدقت گردم دستخط شریف مورخهٔ ۱۸ ذی‌القعده نمرهٔ ۳۱ از پاریس رسید. مرقومهٔ دیگر هم که در هنگام حرکت از اسلامبول مختصراً مرقوم [شده] بود هم زیارت شده است. برات شصت لیره را قبله‌گاهی از اسلامبول عودت داده بودند به

۱. از روی فتوکپی که مهندس ناطق داد نقل می‌شود.

آقایان وکلا دادم. قرار بود او را وصول کرده دوباره بفرستند. دیگر به چه ترتیب هنوز نمی‌دانم. شاید امروز بدانم. هرچه معلوم شد هفتهٔ آینده عرض می‌کنم.

نمی‌دانم آخر لندن تشریف بردید یا خیر. با آن وجه مختصر چه کردید. روزنامهٔ «ارشاد» چندین مرتبه تلگراف از اسلامبول درج کرده بود که سردار اسعد به اسلامبول آمده با آقای تقی‌زاده ملاقات کرده‌اند و چه و چه. معلوم می‌شود که همه دروغ بوده است.

در باب شیخ حسین یزدی شرحی مرقوم بود. قبله‌گاهی آقاداداش[1] نیز نوشته بودند به روزنامهٔ تبریز خواهم گفت در این باب چیزی بنویسد.

نمی‌دانم در رسیدن این عریضه در اسلامبول تشریف خواهید داشت یا کجا. سایر تفصیلات را به قبله‌گاهی آقاداداش نوشتم[2] البته مطلع خواهید شد.

بنده هم از این هفته از کارها کناره گرفته‌ام. امروز در طرف سنگر خطیب جنگ واقع شده است. ازطرف اشرار صمدخان حمله کرده‌اند الآن جنگ ... [3]

* * *

به دنبال این فتوکپی قسمتی از نامهٔ کوتاهی است به خط رضا تربیت در هفت سطر ولی جز سطر اول و پنجم و ششم و هفتم بقیه ناخواناست:

سید جواد[4] به میرزا یوسف یا ملایوسف کاغذی نوشته و در خصوص پستخانه سؤال کرده بود ... گمان می‌کنم ... ببرد. افتخارالملک تبریز آمده می‌خواست رئیس بلدیه بشود. نگذاشتند مانع شدند.

اهل خانه والده و خانم، خاله‌جان، همشیره‌ها، غلامعلی، من، علی، اردشیر، بهمن، فرنگیس وغیره همه سلامت هستند، جای نگرانی نیست.

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه ۱۳۲۶

تقی‌زاده، جواد[5]

۵۸ ....

---

۱. محمدعلی تربیت
۲. نامهٔ پیشین دیده شود.
۳. دنباله در دست نیست.
۴. سید جواد تقی‌زاده
۵. فتوکپی آن از مهندس ناطق گرفته شد.

[۱۳۲۶ از استانبول]

تصدق حضور مبارکت گردم از آن‌جایی که خود آن حضرت مرقوم فرموده بودند که حقیر منتظر جواب عرایض خودم فردفرد نشوم و همواره از اتفاقات و حالات این‌جا به حضور مبارک تقدیم نمایم این است که از برای اخلاص و فدویت باطنی همیشه فرمایشات آن حضرت را فراموش نکرده و به اوامرتان[۱] اطاعت نموده جسارتاً معروض می‌دارد که احوالات راکمافی‌السابق در عریضهٔ چند روز پیش تقدیم نموده.

چیزی که قابل عِرض است آمدن حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که دهم شعبان حرکت کرده و دوازدهم ماه رمضان هم این‌جا وارد شده. ازقراری که وضع طهران را نقل می‌کند خیلی درهم برهم است. شیخ فضل‌الله به جهت وعظی که در مسجد شاه کرده بود و بر ضدّ مشروطه حرفها می‌زد و مردم را بالعکس هیجان می‌آورد و قونسول روس هم به شاه اعتراض کرده بود و از آن طرف از عتبات تلگراف تهدید[۲]آمیز به خودش زده بودند لهذا از خانه بیرون نمی‌آید و شاه هم خیلی اوقات‌تلخی کرده بود به خود شیخ که با این حرفها خانهٔ مرا خراب کردید و هرچه گفتم گفتید عیب ندارد. آخر علماء تکفیرم کردند. دیگر بعد از این زندگانی نخواهم کرد.

و وزراء از شاه پرسیده‌اند که زمستان را به شهر تشریف خواهید برد یا نه. جواب داده خیر. نه این‌که از اهالی طهران می‌ترسم بلکه از تبریزیها و از قفقازیها واهمه دارم.

و صنیع‌الدوله با تمام قوت خویش از خانه بیرون نمی‌آید. از همان روز که از سفارت ایطالیا بیرون آمده رفته در خانه نشسته. ولی محبوسین را خیلی سخت اذیّتشان کرده‌اند که حقیر از نوشتن عاجزم.

ولی همین‌قدر معلوم حضور مبارک هست که مثل شخص مستشارالدوله و یحیی‌میرزا و میرزا داودخان به دست آن ظالمین غدّار بیفتد و از هیچ جا هم خوف و وحشت نداشته باشند چه‌ها می‌کنند. به هرصورت خیلی بد شکنجه‌ها داده‌اند.

و روح‌القدس را هم استنطاق کرده‌اند. اقرار کرده که قزاق کشته‌ام ولی شرعاً دفاع کرده‌ام و شاه به جهت پروتست انگلیسی‌ها نتوانسته بکشد. از علماء طهران حکم خواسته آنها هم نداده‌اند. گفته‌اند چون که دفاع کرده شرعاً حکم نمی‌توانیم بدهیم، و تمام تجار هم عملهٔ دولت شده‌اند ازقبیل عدلیّه وکنترات کردن عمل گوشت و نان و غیره

۱. اصل: اوامرشان.

۲. اصل: تحدید.

که با این سمتها به محمدعلی میرزا از ترس جانشان خدمت می‌کنند.

و در میانه بیچاره اصناف مانده که خیلی ظلم می‌کنند به آنها، خصوصاً مشروطه‌طلب که هرجا یا جانش و یا مالش را به دست می‌اندازند فوراً جانش را تلف و مالش را غارت می‌کنند.

و آقا سید جمال واعظ را هم در بروجرد کشته‌اند و محبوس شدن و گرفتاریش در همدان راست بود. شاه فهمیده مأمور فرستاده از مظفرالملک گرفته برده‌اند در بروجرد کشته‌اند.

و آقا سید عبدالله را در کرمانشاه محصوراً نگاه داشته‌اند و حاکم کرمانشاه را بیرون کرده‌اند و علماء نجف که حرکت کرده‌اند امروز به خاک ایران رسیده‌اند، تقریباً چهل نفر هستند.

و در نجف در میان سید کاظم یزدی و طلّاب سخت منازعه شده. طلّاب رفته‌اند خانهٔ او که او را هم همراه بکنند با آن سه حجج. هرچه گفته‌اند به‌عکس جواب شنیده‌اند. آخرالامر سید دیده که در جواب معطل خواهد ماند یک آدم فرستاده به حکومت خبر داده که دسته‌ای از بابیها ریخته‌اند خانهٔ من، می‌خواهند مرا بکشند. فوراً شش نفر عسکر آورده مردم را از خانه‌اش بیرون کرده‌اند. بعد نوشته به حکومت که پنج نفر توی اینها مفسد هست که باید آنها را بیرون کنید (گویا از رؤسای طلّاب بوده باشند). آخر حاجی جواد نامی متولی همان اشخاص را آورده به خانهٔ سید به جهت عذرخواهی. به هرصورت که رفته‌رفته همه‌جا مستبدین دیگر علناً ضدّیت می‌کنند.

و باز افواهی می‌گویند که کرمان هم شلوغ شده و استراباد به‌هم خورده و از شیراز ده‌هزار بختیاری به کمک ستارخان رفته و عین‌الدوله فرار کرده. ولی خبر صحیح ندارد و روزنامه‌ها را به حضور مبارک تقدیم می‌کنم.

دیگر اخباراتی که در جراید هست نوشتنش تکرار است. لهذا همان در جراید مطالعه خواهید فرمود. ولی از حضور مبارک مستدعی و متمنی است که چگونگی حال ایران را سیاسیاً مرقوم بفرمائید که آخر این بازیها به کجا منجر خواهد شد و استقلال تبریز باز صلاح نیست یا هنوز وقت نشده. و البته این روزنامه‌ها همه‌اش رسمی است، حقیقت مطلب معلوم نیست. نه دولت قوه دارد و نه ملت. پس آخرش کجا منجر خواهد شد.

و این حرکت علماء نجف تحریک خود شاه است که به جهت واسطه به ایران

می‌آیند تا این‌که آمدند چه‌کار خواهند کرد.

و هر روز به اخبار پست لندن و پاریس مخصوصاً نگاه می‌کنم که از اقدامات حضرت عالی و سایرین بلکه خبری داشته باشد نمی‌بینم. دیگر نمی‌دانم اقداماتی نمی‌فرمائید یا این‌که هنوز وقت نشده و یا این‌که رسمی نیست، از آن جهت جراید نمی‌نویسند. باز به هر شکل باشد اقلاً باز باید بنویسند که آزادی‌طلبان ایران در پاریس هستند یا لندن به هر نحوی است. چاکر چون که حضرت عالی وقت مرقوم فرمودن ندارید لهذا در روزنامه‌ها منتظر اقدامات و نتیجه‌اش هستم.

مخصوصاً باز جسارت نموده متوقع هستم و تمنا می‌کنم که تازه اطلاعات خودتان را دو کلمه مرقوم فرموده یک قدر فدوی خودتان را بلکه انشاءالله خبرهای خوب شده مثل نیم مرده یک قدری جان تازه بدهید.

چاکر از آن‌جائی که بدبخت شده علم نخوانده‌ام صبر هم ندارم. حوصلهٔ سی سال مدت عثمانیها را ندارم. اگر انشاءالله به این زودیها علامت خوشنودی هست فبها، و الّا به جهت حقیر یک خدمت فداکارانه معیّن بفرمائید که در همان راه جان ناقابل خودم را فدائی وطن عزیز[تر] از دو چشم خودم و به ملت خر اندر خر از خودم نثار کرده تا به آسودگی خوابیده منتظر نفخهٔ صور ... [1] شوم.

به هر نحوی است چاکر تمام طاقتم طاق شده یک خدمتی یا وظیفه‌ای معین بفرمائید و هرچه فکر می‌کنم آدم از دور می‌گوید که این‌جا وضعش بد است کلاً می‌روم فلان‌جا کار می‌کنم. ولی این قدر عرض می‌کنم که بیچاره ماها تمام عمر و هست و نیستمان را و زندگانیمان را به جهت یک مشت حیوان تلف کرده باز از ما دست‌بردار نیستند.

قسم می‌خورم به عالم انسانیّت که حقیر هرچه تلاش و فکر دارم با دو دست خود ... [2] نگاه داشته‌ام که مبادا بعضیها محض خریّت خودشان و بعضیها به عداوت و بغضی که دارند اسم بابیگری یا لامذهبی یا یک اسناد دیگر داده بکلی ضایعم کنند. به جهت این‌که تمام افراد اهالی این‌جا یعنی ایرانیها همهٔشان خر و بعضیشان هم در این موقع به خیال ریاست و بعضیشان جلب منفعت خود و بعضیشان بلکه همهٔشان محض خوش‌آیند سفیر و باز همهٔشان در خیال شأن و شرافت بی‌وجود و شهرتهای بی‌معنی و به قول ملک‌المتکلمین هیکلهای [نجس]تر از نجس و ملت گوساله در پای تخت عثمانی مشغول

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. یک کلمه ناخوانا.

چرا هستند. هیچ آثار حس در اینها پیدا نیست.

اما خودمانیها ابداً در فکر مأموریت خودشان نیستند. یعنی ده روز یک مرتبه هم به خیالشان خطور نمی‌کند که خدمتی حقیقی به وطن نمایند، یعنی یک پولی به جهت تفلیس بفرستند که درحقیقت خدمت حالیّه به ایران از این بالاتر نمی‌شود.

خلایق حرم مثل یک آدمی که مثلاً تازه این‌جا وارد شده هر روز و شب در یک جا مهمان و مشغول کار خود[ند] که گویا هیچ آن آدمی نبود که در انجمن مظفری خدمت می‌کرد.

و بیچاره سید عبدالرزاق‌خان هم پابند اوست و میرزا ابراهیم و آقا سید جمال هم بکلی در فکر و پیشرفت کار خودشان هستند و هرچه اصرار می‌کنم که یک فکری نمائیم بلکه نتیجه‌ای به جهت افکار خودمان بگیریم ابداً به گوششان نرفت و محض ورود آنها به جهت کارت‌پستالی که از حضرت عالی آورده بودند مردم هم چون که فارس هستند تملق می‌کنند، راه می‌دهند به میان خودشان.

به هر صورت من خیلی خجلم که به هر شکل و هر جور تلاش کردم که وجهی به تفلیس برود نشد و علتش همراهی نکردن آقایان خودمان شد و حاجی رسول هم عقب کار خودش و حاجی حسین هم همان‌طور.

باری مطلب طولانی، من خیلی معذرت می‌خواهم. اینها همه‌اش دلیل به معذرت حقیر است که نتوانستم کاری کنم و تازگی به خیال افتاده‌اند که یک تیاتری داده و منفعتش را به تفلیس بفرستند. و چند روز پیش کاغذی از تفلیس آقا مشهدی نقی نوشته بودند به انجمن سعادت. بعد از تبریک انجمن دویست لیره هم پول خواسته بود. هنوز جواب داده نشده تا بعد چه شود.

عجالتاً مطلب قابل ندیده در همین‌جا عریضه را ختم نموده منتظر دستخط آن حضرت هستم که حقیر را به‌یک خدمت مفتخر فرمایند و وضع خودم [را] که در عرایض قبل عرض کرده‌ام دیگر محتاج به تصریح نمی‌دانم. همین‌قدر عرض می‌کنم که در منزل دائی نشسته و کسی [را] قابل نمی‌دانم اظهار درد بکنم و هیچ‌کس هم نیست که ...[1] آدم بگیرد. در تکلیف معطل هستم و تا حال چهار مجیدیّه از آقادائی قرض کرده، به جهت خورده مخارج. به هیچ[کس] اظهار نکرده‌ام و نمی‌دانم آخر چه‌طور خواهد شد. و آقا سید عبدالرحیم و آقا شیخ محسن رفته‌اند به بادکوبه و میرزا آقاخان در باطوم است و سید

۱. یک کلمه ناخوانا.

حسن هم عوض باطوم بلیت را به ایروان خریده حالا آنجا هستند.

مخلص چاکر خوی ـ جواد

طباطبائی، محمد صادق (سید)[۱]

۵۹

[۱۳۲۶]

هو

قربانت شوم از زمان حرکت از لندن تاکنون همیشه منتظر بوده‌ام که شاید ممکن شود مأموریت خود را تا درجه[ای] انجام داده و پس از تحصیل نتیجه خاطر شریف را به عرض [illegible]ع شوم. بدبختانه از کثرت همراهی و خیرتمندی و علوّ همت و مردانگی آقایان بزرگوار شاهزادگان عظام و خوانین کرام در این مدت مدید با تمام اقدامات و زحمات و مساعی تاکنون یک قدم پیش نرفته و یک پول کاری صورت نداده‌ایم.

با این‌که جماعتی از رفقا را مثل ممتازالدوله و دبیرالملک و سایرین کمک گرفته‌ایم هنوز هیچ فایده حاصل نکرده بلکه به‌عکس در هر دفعه ملاقات و مذاکره با آقایان یأس بیشتر حاصل می‌شود. از مخلص گذشته آقای معتمد خاقان هم از کثرت مراوده و مذاکره و مکاتبه با آقایان عظام نزدیک است از پا و زبان بیفتند.

با این‌که خاطر شریف مستحضر است که چقدر مخلص عجله در مسافرت و عبور از پاریس و برگشتن و ورود اسلامبول داشتم بعد از این که قریب یک ماه است سرگردان و مجهول‌التکلیف در پاریس متوقف و معطلم با همهٔ اینها هیچ کاری پیشرفت نکرده. چون خود جنابعالی کاملاً از نکات و واقع امر مستحضرید بیشتر از این محتاج به شرح و بسط نیست. عجالتاً مشغولیم تا خدا چه خواهد. درهرصورت نتیجهٔ اقدامات عرض خواهد شد.

مطلبی که فعلاً بیشتر از همه‌چیز باعث نگرانی و کدورت خاطر و یأس شده گفت‌وگویی است که درخصوص مداخلات روسها در روزنامه‌ها می‌کنند. در اول دفعه

۱. نقل از فتوکپی است که مهندس ناطق دراختیارم گذارد.

که این مذاکره شروع شد در این‌جا به قدر مقدور پاره‌ای اقدامات به عمل آمد و تا درجه‌ای هم اطمینان دادند، حتی در لوژ.:.[1] هم در این خصوص عرض مذاکرات شد. ولی باز همه روزه مذاکرات و انتشارات در جرائد در این خصوص می‌شود. دیشب تلگراف خصوصی از پطرزبورغ در جواب تلگراف یکی از رفقا رسیده و می‌گوید که یک دسته سواره و سه دسته پیاده در سرحد آذربایجان از قشون روس حاضر شده‌اند که درموقع لزوم به عنوان حفظ قونسولگری داخل شوند. این تلگراف بیشتر اسباب تازه شده است.

در این‌جا به قدری که ممکن است و پیش می‌رود مشغول اقدامات هستیم. ولی لازم است جنابعالی بقدری که می‌توانید در اقدامات ممکنه در آن‌جا عجله بفرمائید و اگر انشاءالله نتیجه حاصل شد محض اطمینان خاطر رفقای این‌جا زودتر اطلاع بدهید.

علی‌العجاله وضع پاریس بهتر از سابق است. یعنی بعضی از رفقا کار می‌کنند و به‌قدری که می‌توانند زحمت می‌کشند. ولی بدبختی و خرابی کار ما بیچارگان به‌قدری است که به این مختصر جنبش و کوشش کاری از پیش نمی‌رود اثری داشته باشد. به اسلامبول و تبریز هم تفصیل مذاکرات تلگرافات از این‌جا شده است. تا چه شود.

خلاصه نمی‌دانم در سایر جاها می‌توانیم کاری صورت بدهیم یا آن‌جاها هم مثل پاریس است و بعد از مبالغی مزاحمت و مدتی توقف ابداً به رگ غیرت و حمیت آقایان برنمی خورد و باکمال خجلت از این مأموریت نتیجه حاصل نمی‌شود.

درموقع حرکت از لندن به عزم وداع شرفیاب شدم تشریف نداشتید. مختصری نوشته در دولت‌منزل گذاشتم. نمی‌دانم مستخدم به جنابعالی رسانده یا نه.

همچنین خدمت آقای آقاحسن هم شرفیاب شدم تشریف نداشتند. از مرحمتهای فوق‌العادهٔ آقای آقاشیخ حسن متشکر ولی بدبختانه توفیق عرض تشکر حضوری و وداع حاصل نشد. مخصوصاً یک روز علاوه در لندن توقف کردم برای این‌که خدمت جنابعالی و ایشان رسیده باشم. بعد از آن‌که موفق نشدم خواستم یک روز دیگر هم توقف کنم ولی به ملاحظهٔ این‌که از مأموریت خود عقب نیفتاده و خدمت آقایان رفقا تنبل محسوب نشده باشم حرکت را بر توقف ترجیح داده و خود را برحسب مأموریتی که ازطرف خود آقایان داده شده در نزد آقایان معذور و معفّو دانستم.

عجالتاً می‌خواستم خدمت آقای آقاشیخ حسن عریضه عرض کنم ولی شنیدم به

---

۱. دلالت بر عضو بودن میرزا محمد صادق در لژ فراماسونری دارد.

کامبریج تشریف برده‌اند. از جهت این‌که آدرس ایشان را نمی‌دانستم عریضه عرض نکردم. حالا مستدعی است درصورت امکان عرض سلام مخصوص مخلص را خدمت ایشان ابلاغ فرمائید که اسباب مزید تشکر است و آدرس ایشان را هم اگر به کامبریج تشریف برده‌اند برای مخلص ارسال فرمائید.

گزارش و احوالات را هرچه پیش آید عرض خواهم کرد. آقای معتمد خاقان هم تاکنون چند مراسله خدمت جنابعالی نوشته‌اند و لابد ایشان هم تفصیلات را مشروحاً نوشته و خواهند نوشت. زیاده تصدیع است. ایام مستدام

محمد صادق الطباطبائی

عطاءالله‌اف کشمیری، محمداسمعیل[1]

٦٠

[۱۳۲۶]

عشق‌آباد

حضور مکارم‌ظهور، وطن‌پرست ملتخواه، المجاهد فی سبیل‌الله، سلیل خلیل و نتیجهٔ نبیل اشرف سلالهٔ ابراهیم خلیل محمد ابن عبدالله علیه صلوات والسلام آقای آقا سید حسن تقی‌زاده روحی له‌الفداه

تصدقت شوم از بابت اظهار شمه‌ای از مصائب و بدبختی‌هایی که ملت مظلومهٔ ما امروزه بدان دوچار است جریدهٔ امروز عشق‌آباد را که در زبان روسی است و شرح بدبختی یک ایرانی را نوشته است حضور مبارک حضرت آقای ادیب‌الممالک فرستادم تا شرحچهٔ آن را درج جریدهٔ مجلس نمایند و اصل جریده [را] تقدیم حضور مبارک دارند که سندی در دست جنابعالی از جهت اظهار مصائب و بدبختی ما ملت در مجلس اقدس شورا بوده باشد. آه مگر رعیت فرزند پادشاه نیست. آیا هیچ پادشاهی روا دارد با اولاد او با این سبعیت و وحشیگری زنا کنند. منسوخ گشت غیرت، معدوم شد حیا ـ زین هردو نام ماند ـ در ایرانیان چو سیمرغ و کیمیا. آه چه‌قدر بی‌ناموسیم، آه چه‌قدر بدبختیم.

---

۱. اصل نامه نزد من است.

ولفلتله. ای خدا، پادشاه‌ما و رجال ما غیرت ندارند. زیرا ...[1] نکرده‌اند. آیا تو که ما را خلق کرده‌ای به شأن قدرت خود این بدبختی ما را قبول و ...

تصدقت شوم اول خیال داشتم «گزت» عشق‌آباد ارسال خدمت جناب ادیب‌الممالک دبیر جریدهٔ مجلس نمایم و ایشان بعد از ترجمه و نقل در جریدهٔ مجلس تقدیم خدمت حضرت عالی نمایند. بعد ترسیدم شاید اسباب تعویق و دور رسیدن آن به نظر مبارک شود. لهذا بلاواسطه ارسال شد و مستدعیم که در مدرسهٔ اقبال بدهید او را ترجمه کنند و یقین در مجلس شورا بخوانید و بعد مرقوم بفرمائید ترجمهٔ او را در جریدهٔ مجلس بنویسند.

* * *

به عرض سلام عبیدانه و مخلصانه مصدع است.

الاقل حسینقلی تبریزی از دوستداران آقا سید تقی مرحوم بودم. محض یادآوری عرض شد.[2]

معتمد خاقان، شکرالله[3]

٦١

[۱۳۲۶]

قربان و تصدقت گردم چند روز بود که کسالت روحانی و جسمانی هردو دست به دست داده روی‌هم‌رفته هزار دفعه مردن را به آن زندگی‌ها ترجیح می‌دادم. امروز عصر که موقع رسیدن روزنامهٔ طیمس است موافق معمول با هزاران جان کندن روزنامه را خریده در کافه دلاپه دادم قارسون انگلیسی به فرانسه ترجمه کرد. از اقدامات حضرت عالی مطلع و با همه افسردگی و ملالت هزار بار به قربان خودت و نطقت و غیرت مردانگی و ملیّتت[4] رفتم. چقدر مناسب است این شعر عرب را عرض نمایم.

---

۱. نقطه‌چینها در مواردی است که لبهٔ کاغذ به علت نازکی و کهنگی پاره شده است.
۲. در حاشیه نوشته شده است.
۳. عکس نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۳۷ ـ ۵۳۸ چاپ شده است.
۴. اصل: ملیلیت.

و اذا نطعت و انت اول منطقی   و اذ اسکت و انت فی مزماری

خدمت جناب مستطاب اجل عالی آقای معاضدالسلطنه و آقای آقا شیخ حسن[۱] و آقا میر محمدعلی‌خان[۲] روحی لکم‌الفداه عرض ارادت می‌رسانم.

به اتفاق استدعا می‌کنم تشکرات صمیمانهٔ مرا خدمت جنابان پروفسور براون و مستر لینچ برسانید و امتنان نمائید. عجالتاً که مجبوراً از زیارت خدمت حضرت عالی ۴۰ محروم مانده‌ام از این بی‌حقوقی مردم هم‌که به هیچ وجه‌کارگشایی نشد مگر چندین داغ از هرکدام به جگر مخلص باقی ماند، تا چه وقت تلافی و جبران شود. زیاده تصدقت

شکرالله

معتمد خاقان، شکرالله[۳]

(قوام‌الدولهٔ بعد)

۶۲ ....

... سوارهای بختیاری که در تبریز شکست خوردند از طهران سردار اسعد بختیاری راکه در پاریس است خواستند که مأمور آذربایجان نمایند و منصب امیرتومانی هم برایش معین کرده‌اند که برود به ایران. این هم از یک طرف داغ بر جگر مسلمانان می‌گذارد. برادرهایش باز همین دو سه روزه تلگرافات تأکیدی کرده که زودتر حرکت نماید.

ازقرار خبری که از طهران به من رسیده گویا اینها توقع کرده‌اند که حکومت اصفهان را به ما بدهید که ما ازطرف ملک و علاقهٔ خودمان آسوده باشیم متقبل فتح آذربایجان می‌شویم.

دیگر این بنده چه زحمت کشیده با چه با حقه‌بازیها عجالةً از ورود طهران منصرف کرده‌ام بماند. خبر دارم که پریشب پیش خودشان مشورت می‌کردند، سردار اسعد به برادرش سالار حشمت و مرتضی‌قلی‌خان برادرزاده‌اش می‌گفته است از همه گذشته از بادکوبه خاطرجمع نیستم. می‌ترسم آن‌جا صدمه وارد بیاید. آخر قرار گذاشته‌اند که از

---

۱. شیخ حسن تبریزی معلم فارسی در دانشگاه کمبریج.

۲. تربیت.

۳. عکس نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۳۸ ـ ۵۴۰ چاپ شده و ناقص است.

راه دریا یعنی از مارسیل سوار کشتی بشوند بروند در محمّره پیاده شده یکسر بروند بختیاری. خود این حرکت، تا به طهران برسند دو ماه طول دارد و بهتر از این است که ده روزه به طهران برسند. به هرحال اگر می‌شد این سمت را مسدود می‌کردیم این قبیل اشخاص نمی‌توانستند بروند خوب بود. تا یک کاغذ تحدیدی[1] از یک جایی بدون امضا می‌رسید. یا از بادکوبه یا جائی که از خیالات شما مسبوقیم. از هرطرف بروید دنبال شما هستیم تا به جهنم واصل کنیم.

از همه تازه‌تر این که آقای ظل‌السلطان با شاه آشتی کرده مشغول تهیهٔ حرکت هستند. چند روز قبل می‌خواست هرمزمیرزا را روانه نماید برای تکمیل اتحاد. هرمزمیرزا باطناً از ترس بادکوبه و علی‌الظاهر وبای روسیه را مستمسک قرار داده چند روزی عقب انداخت. اغلب روزها تلگرافات خیلی تحبیب‌آمیز از نایب‌السلطنه[2] به ظل‌السلطان می‌رسد.

بیست روز قبل عرض کرده بودم که دختر جلال‌الدوله را به پسر نایب‌السلطنه داده‌اند. چند روز قبل گویا عروسی کرده دختر را برده‌اند. پریروز حضرت ظل‌السلطان که جان می‌کند که یک شاهی در راه ملّت خرج کند مبلغی جواهر برای عروس و داماد خریده روانه کرد.

حضرت عالی می‌دانید اغلب آن بازیها و کدورت به آن درجه میانهٔ شاه با ملت برای خاطر این ناجنس بود. ده هزار نفر اقلاً تاکنون در آذربایجان وغیره کشته شده، واقعاً این شخص خونی آنهاست. اقلاً سی کرور ضرر مالی به همهٔ ایران وارد آمده گناهش به گردن این شخص است. اگر به این آسانی آن مردکه برود به طهران صاحب شغل و کار شود درحقیقت برای مشروطه‌خواهان خیلی ننگ و یک قضیهٔ تاریخی خواهد شد.

از آن وقت که آشتی کرده و با نایب‌السلطنه وصلت کرده است مردکه بدون ملاحظه پیش اغلبی بدگویی از مجلس و مشروطه می‌کند و پشت سر ماها بدگویی می‌کند که آن فلان فلان شده‌ها آمده بودند که با پول من با برادرزادهٔ من طرف بشوند. حرفهای ایشان نوشتنی است. همین قدر بدانید شاید محل حرکت است. حال از کدام طرف چه عرض کنم. اگر از راه بادکوبه رفت اگرچه یادآوری می‌خواهد ولی یقین دارم آنها تکلیف خودشان را می‌دانند تا چه بکنند. ولی می‌ترسم از راه عربستان[3] یا بندر بوشهر برود.

---

۱. کذا، ظاهراً: تهدید

۲. منظور کامران میرزاست.

۳. خوزستان.

هیچ به عقلم نمی‌رسد که چه باید کرد.

با سردار اسعد می‌دانید که چه دشمنی داشته. به‌غیر از کشتن پدر سردار اسعد خود این دو سه برادر را هم هفت سال زنجیر کرده بود. حالا ضرر مالی چه زده بماند. نمی‌دانم چه حقّه به‌کار زده است که با سردار آشتی کرده است. سهل است اغلب شب و روز پیش هم هستند. نمی‌دانم از طهران اشاره شده یا چگونه است. آنچه من حدس می‌زنم احتمال دارد ترسیده است از راه بادکوبه برود، از راه بختیاری می‌خواهد برود از حالا تملق می‌کند. مقصود اطلاع خاطر شریف بود. با حالت کسالت و تب این دو فقره مطلب عرض شد.

زیاده تصدقت ـ شکرالله

خدمت جناب آقای آقا شیخ حسن[1] سلام می‌رسانم نمی‌دانم از آقای صدیق‌السلطنه[2] آن وجه راگرفته یا هنوز هم گرفتار خجالت باید باشم. عجالةً که خدا این طور خواسته است، رضاً بقضاءالله و تسلیماً لامره. بازهم قربانت خودم.

شکرالله

معتمد خاقان، شکرالله[3]

(قوام‌الدولهٔ بعد)

۶۳

[۱۳۲۶]

[پاریس]

قربانت گردم بدجنسی و پست‌فطرتی ما ایرانیان چیزی نیست که به تحریر و تقریر راست بیاید. به سر عزیزت جانم به لب آمده. جناب آقا شیخ حسن می‌داند که به چه زحمت مختصر تهیهٔ تنخواهی کرده از لندن حرکت کرده به پاریس آمده‌ام. حالا هم در

۱. شیخ حسن تبریزی معلم فارسی در دانشگاه کمبریج.
۲. عبدالعلی صدیق‌السلطنهٔ نوری اصفهانی است که نامه‌ای ازو در همین مجموعه دیده می‌شود.
۳. اصل نامه نزد من است.

این پانزده روزه که این جا هستم مبالغی به جهت خرج فوق‌العادهٔ ملاقات بی‌شرفهای مملکت را متحمل شده و هنوز کاری نکرده‌ام.

به هزار زحمت وقتی که به گردن کسی می‌گذارم که باید وجهی داد به هزار زحمت قبول می‌کند. آن وقت می‌گوید فلانی من دیناری برای مخارج خودم هم ندارم. خوب است شما وجهی برای من قرض کنید، هم مخارج خودم راه بیفتد هم چیزی برای آذربایجان بفرستم. این میزان حال دست مبارکتان باشد ببینید به من چه می‌گذرد.

به هرحال سه چهار نفری که این‌جا هستند به کرّات عدیده ملاقات کرده. چه گفتگو شده باشد همین قدر نمی‌توانم بگویم کاری تمام کرده‌ام. همچنین هنوز مأیوس هم نشده‌ام.

امروز جمعی نهار منزل مخلص هستند که بلافاصله منزل ظل‌السلطان می‌رویم. خانه‌خرابها نهار از گلومان پایین نرفته تشریف‌فرمای سیاحت و گردش می‌شوند. اقلاً روزی هزار فرانک پدر و پسر خرج ولگردی دارند. وقتی پای ملت به میان می‌آید خودشان را مفلس قلم می‌دهند. به هرحال برویم ببینیم چه می‌شود.

دیشب در روزنامهٔ فرانسه مختصری راجع به ایران بود. خیلی مرا منقلب کرد. در جوف تقدیم نموده. می‌نویسد چون به تجارت روس در آذربایجان خسارت زیادی وارد آمده و می‌آید اگر به این شکل بماند روسها ناچار هستند به‌طور موقتی به قوهٔ قشون خودشان آذربایجان را منظم نمایند. شنیدن این مطلب برای من حالی نگذاشته، مسلّم است رسانندهٔ طهران است.

استدعا می‌کنم با جناب پروفسور براون در این مورد شوری بکنید ببینیم چه باید کرد. تلگرافی به تبریز در سفارش تبعهٔ خارجه کردیم. با همهٔ تمجید روزنامهٔ «طیمس» که ستارخان چگونه مواظبت دارد و تبعهٔ خارجه را حفظ می‌کند، باز این‌قبیل می‌نویسند.

این مسئله خیلی دقیق است فوراً بعد از شور مرقوم فرمائید تکلیف معلوم شود. نمی‌دانم چگونه خود را راضی کنم از این‌که انگلیسها در این اقدام روسها شریک نیستند. به هرحال از اقداماتشان البته معلوم خواهد شد.

سلام خالصانهٔ مرا خدمت پروفسور براون برسانید. خیلی مایل به دیدارشان هستم. انشاءالله بزودی کارهایم تمام شد به لندن خواهم آمد. خدمت جناب آقای معاضدالسلطنه سلام می‌رسانم.

زیاده تصدقت ـ شکرالله

خدمت جناب مستطاب آقای حاج شیخ حسن سلام می‌رسانم. یک فقره کاغذ در جوف کاغذ حضرت عالی سابقاً عرض کرده‌ام تاکنون جوابی نرسیده. معلوم است مشغول کار هستند. مقصود جویای حال است. البته حضرت عالی مرقوم خواهید فرمود. نمی‌دانم در باب اعانه در لندن اقدامی کردند یا نه، و چه شد مرقوم فرمایند.

ناشناس[1]

٦۴

[۱۳۲۶]

قربان حضور مبارکت گردم دو طغری مرقومهٔ عنبرین شمیمه یکی از حضرت خدایگان آقا میرزا محمدعلی‌خان[2]، دیگری از مستطاب آقای آقا حسین آقا[3] روحی لهما الفدی که در جوف پاکت مبارک عالی بود روحبخش این بنده گردید. به این دو سطر ارادت قلبی و اشتیاق خود را تقدیم حضور شریفشان می‌نمایم. امیدوارم که عنقریب چشمم به جمال مبارکشان روشن و به روز وصال جبران این شبهای فراق را بنمایم. فعلاً وقت آنکه جواب علیحده خدمتشان عرض نمایم ندارم. اگرچه آنچه به حضور مبارک عرض می‌نمایم درحقیقت به ایشان عرض نموده‌ام. فرقی در میان نیست.

خدمت عموم آقایان و دوستان فرد فرد سلام خالصانه و اشتیاقات خود را اظهار می‌دارم، مخصوص حضرت آقای ممتازالدوله و حضرت آقای معاضدالسلطنه. از وضع مجلس و مسجد بخواهید.

اما مجلس ـ آنچه که دیروز به چشم دیدم این است: از منزل نیرالدوله مراجعت کرده بودم دم مجلس رسیدم نگاه حسرتی به میدان بهارستان کردم. دیدم آن‌جایی که کفش بیرون می‌آوردیم پر از اسب بود. گویا طویلهٔ اسبهای قزاق مستحفظین مجلس همان زیر اطاق مجلس و جای کفش‌کن است. احدی را نمی‌گذارند که داخل بهارستان بشود.

اما مسجد ـ در عریضهٔ قبل عرض شد از اول ظهر الی دو سه ساعت درب آن باز

---

۱. فتوکپی نامه از مهندس ناطق نزد من است.
۲. تربیت. ۳. پرویز.

است که آقای ظهیرالاسلام نماز می‌کنند و پسر آقارضا به منبر می‌رود و چندین هزار فحش به مجلس و مشروطه‌خواه می‌دهد. پایین می‌آید و قزاق[1] مردم را متفرق می‌نمایند و درب مسجد را می‌بندند.

در میخانه ببستند خدا را مپسند — که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند.

۱. اصل: غزاق

نامه‌های سال ۱۳۲۷ هجری قمری

صدیق‌السلطنه، عبدالعلی[۱]

۶۵

The Royal Palace Hotel,
Kensington, London

۲۲ ژویه [۱۹۰۹ = ۴ رجب ۱۳۲۷]

فدایت شوم امیدوارم که انشاءالله تعالی وجود مقدّس حضرت عالی را ملالی نیست و خاطر شریف قرین خرسندی است و حضرت عالی را در این جدّ و جهد و تلاشی که برای خوشبختی مملکت فرموده و به مقصود نایل شدید از صمیم قبل تبریک ...[۲] می‌کنم. بحمدالله تعالی پیش‌آمد کار موافق سلیقه و عقیدهٔ حضرت عالی شد، یعنی ملت خودش حقوق خودشان را استرداد نمودند. (وقتی که قشون روس وارد تبریز شد و شاه ماضی را دول مجبور کردند که مشروطه را اعلان کند در طهران مجلس از ملّتی‌ها فراهم شده بود که در باب قانون انتخابات با دولت مذاکره می‌کرد) خبرنگار طمس[۳] شرحی نوشته بود که خیلی بر انسان و ملت ایران ناگوار بود.

نوشته بود کمیسیون ملتی‌ها در باب انتخابات اشکالات زیاد تولید کرده‌اند و با سعدالدوله که جای وزیر اول کار می‌کند ملاقاتی داشتم. ایشان اظهار می‌کردند که اینها بطوری سخت‌گیری می‌کنند مثل این است که به زور شمشیر مشروطه را گرفته‌اند و عقیدهٔ من هم در این باب با جناب وزیر اول یکی است. خدا عالم است که چقدر مؤثرانه

---

۱. عکس نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۴۲ ـ ۵۴۴ چاپ شده است.
۲. یک کلمه ناخوانا
۳. کذا (= طیمس).

بود برای ما که در این‌جا خواندیم.

حالا همان خبرنگار می‌گوید به دم شمشیر گرفتند و خوب‌ هم گرفتند. بحمدالله ثم حمدالله.

بعد از خبر رفتن حضرت عالی به سفارت عثمانی[1] چیزی در روزنامه‌ها نخوانده بودیم. با جناب آقامیرزا غفارخان[2] در صحبت بودیم که حضرت عالی این اوقات در کجا تشریف داشته باشید تا این که سه روز قبل در روزنامه خواندم که حضرت عالی را به طهران خواسته‌اند. انشاءالله تعالی تا وصول این ذریعه به سلامتی وارد شده‌اید.

یک روز کتاب معروف «بلو بوک»[3] که از اواخر سلطنت مظفرالدین شاه (یعنی از اول جنبش مشروطه در ایران) تا چند ماه قبل و اقداماتی که انگلیس‌ها کرده و راپورتهایی که از امورات ایران به وزارت خارجهٔ انگلیس رسیده در آن‌جا نوشته شده. البته می‌دانم که شنیده‌اید چاپ شدن او را ــ برای هرکس از ایرانیها که قدری فهم داشته باشد خواندن آن لازم است ــ و برای حضرت عالی که خیلی «انترسان» خواهد بود. در اغلب جا اسمی از سرکار هست. به رسم یادگار از این بنده به خدمت فرستادم و متمم آن را تا چند روز قبل که در ایران اتفاق افتاده وزیر خارجه در پارلمان وعده داده آخر این ماه بیرون بیاورند انشاءالله یکی هم از آن گرفته می‌فرستم. نمی‌خواهم چیزی ...[4] بکنم (زیراکه بدم می‌آید از شارلاتانی کردن) و فی‌الحقیقه ...[1] می‌کنم که ارادت بنده به خدمت حضرت عالی بی‌ریب و ریا است.

بر آحاد افراد ملت ایران لازم است که قدر حضرت عالی را بدانند. کدام یک نفر بود که دست از جان شسته خالصاً مخلصاً کار کرده و در آن موقع خود را به تبریز برساند محض این که به همشهریهای خود کمک کند. درصورتی که بداند هزار نوع خطر جانی برای شخص او هست. همه کس ادعا کرده حرف می‌زند، ولی از حرف تا عمل خیلی راه است. هرچند به بعضی‌ها که این عبارات را گفته‌ام جواب داده است که به من هم ریاست جمهوری ایران[5] را وعده می‌دادند مثل ایشان خودم را به مهلکه می‌انداختم. ولی انصاف نمی‌کند و نامربوط[6] می‌گویند. خدا شاهد است تمام اعضاء و جوارح بنده اقرار دارد و به

---

۱. این‌طور مستفاد می‌شود که تقی‌زاده زمان اقامت لندن برای مذاکره‌ای به سفارت عثمانی رفته بوده است.

۲. تبریزی که دو نامه ازو درین مجموعه هست.

۳. کتاب آبی.

۴. یک کلمه ناخوانا.

۵. طرح عنوان «جمهوری» در نامه‌ها تازگی دارد.

۶. اصل: مربوت

آواز بلند می‌گویند که شخص بزرگوار و وطن‌دوستی هستید. خدا انشاءالله تعالی همیشه جنابعالی [را] مؤید فرماید. زیاده زحمت نمی‌دهد.

عبدالعلی[1]

مؤیدالاسلام کاشانی (مدیر حبل‌المتین)[2]

٦٦ ....

روزنامهٔ مقدس حبل‌المتین

کلکته

مدیکل کالج استریت ـ نمبر ۴

به تاریخ ۴ شهر رجب ۱۳۲۷ ـ الی تبریز

جناب مستطاب اجل عالی آقای تقی‌زاده دام اقباله

افوّض امری الی‌الله نمی‌دانم تشکر از خدمات خداپسندانهٔ حضرتت در نجات ایران بنمایم یا تبریک به نیل مقاصد بلندت دهم. حق است که درین موقع باید هم تشکر از آن وجود محترم نمود و هم تبریک به نیل مقاصد ملیّه داد. شک نیست که این فتح و فیروزی خیلی خیلی عظیم است.

امروز روز اول کار باید دانست موقع محنت و زحمت ازین و بعد است. فرق این است که تاکنون در غم و الم و ناامیدی زحمت می‌کشیدیم، ازین و بعد با کمال فرح و انبساط و امیدواری باید خدمت نمائیم. خطی به انجمن مقدس نوشته و بعضی مواد را عرض نموده البته از نظر مبارک خواهد گذشت.

جناب مستطاب عالی حالت ظل‌السلطان را زمانی که طهران بود به رأی‌العین ملاحظه فرموده‌اند. تلگرافاً خبر یافته‌ام که برای نایب‌السلطنگی در تکاپوی است. مسلم است درین موقع بی‌دریغ خرج خواهد نمود. جلوگیری از او و امثال او مانند فرمانفرما[3]

---

۱. محمدعلی جمال‌زاده او را مرد صدیقی نمی‌دانست. دربارهٔ او انتقادی نوشت که در مجلهٔ آینده چاپ شده است.

۲. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۴۵ چاپ شده است.

۳. عبدالحسین میرزا.

وظیفهٔ حضرت عالی است. این بنده نیز تا جائی که وظیفه‌ام اقتضا می‌نماید مشغول جلوگیری هستم. نیّر اقبال ساطع و لامع باد.

ناشناس[1]

٦٧

به تاریخ سه‌شنبه نهم شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۷

خدمت ذی‌موهبت اعضاء محترم محکمهٔ قضاوة فوق‌العاده دامت تأییداتهم

باکمال احترام عرضه می‌دارد فدائی که از لاریجان حرکت کرده به طهران می‌آمد به کمرد جاجرود که رسید یک نفر سوار را دید که با تفنگ سه تیره و کلاه قزاقی می‌رود. سؤال نمود کی هستی و به کجا می‌روی. جواب داد ازطرف حضرت اشرف سپهدار اعظم وزیر جنگ روحی فداه مأمور به امنیت خط مازندران هستم. سؤال نمود با بودن فدائی و خط راه که همه‌جا را سوار همراه بوده و مواظبت داشته‌ام شما هم واقعاً اگر همین مأموریت را دارید احکام شما را زیارت کنم. جواب نداد. مجدداً سؤال نمود که راست بگو و الّا برای تو خطر است. جواب داد حقیقت این است مطالباتی به مازندران دارم برای وصول آن می‌روم. معلوم شد این هم خلاف است. امر بـه گرفتن اسلحه و دستگیری او نمود. اسم او را سؤال کرده کاظم دوجی که مشهور به راپورتچی آذربایجان است و حالیه هم در حبس فدائی حاضر است.

بعد تقریباً دو هزار قدمی آمده شخصی را دیدم کلاه نمد بر سر و زیر کلاه دستمال سیاهی آویخته که صورت او چندان نمایان نیست، سوار الاغ و یک نفر نوکر پیاده در جلو ... ... سؤال نمود عمو کجا می‌روی. جواب داد به آبگرم لاریجان می‌روم. سؤال نمود کجائی هستی. جواب داد شهریاری هستم. سؤال کرد از طهران چه خبر داری. جواب داد هیچ. در این بین کاظم مزبور که دستگیر بود رسید فوراً به این شخص که سوار الاغ و باهم صحبت می‌داشتیم تعظیم کرده، از کاظم سؤال نمود که این شخص چه نسبتی با تو دارد. جواب داد آقای من است. گفتم می‌رویم به شمس‌آباد ناهار میل نموده شما را

۱. عکس این راپورت در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۴۶ ـ ۵۴۸ چاپ شده است.

سوار مخصوص داده روانه می‌کنم. شمس‌آباد که رسیدیم دستمالی که بر سر داشت برداشت. فدائی فوری سلام کرده گفتم شما را شناختم. درصورتی که ابداً ندیده و نمی‌شناختم. امّا این چه حال است. جواب داد روزگار به این‌جا کشانده.

ضمناً سوارهای مجاهدین از کاظم سؤال کرده بودند که اسم این شخص چیست. جواب داده بود علینقی‌خان و لقبش مفاخرالممالک است. خورجینی که روی الاغ سواری خود داشت گفت آوردند لباس خود را تغییر داد. مصحوب خود به سرخه‌حصار آورده دو هزار تومان حواله به اسم حاجی محمد اسمعیل‌آقا به فدائی تقدیم نمود که او را سلامةً به بادکوبه بفرستم. کاغذ علیحده‌ای هم به حاج مزبور نوشته که این مبلغ را به اعظام‌السلطنه گماشتهٔ فدائی بدهد. چون علم دارد که این وجوهات از ملّت بیچاره است که هنگام استبداد با هزاران زجر اخذ کرده بود فدائی تقدیم ملّت داشته که موقع لزوم به مخارجات لازمه در پیشرفت امور ملّت برسد. عین برات مزبور و حوالهٔ ششصد منات به اسم عبدالله خان و نوشتهٔ علیحده‌ای [را] که به حاج محمد اسمعیل‌آقا نوشته بود توسط گماشتهٔ مخصوص انفاد داشت که حق بمن له‌الحق قرار گیرد.

ولی یک طغرا قبض چهار رأس اسب و چهار قبضه تفنگ که به اسم مجاهدین داده است اگر صلاح می‌دانید بدهم که به آنها داده شود. غیر از این اطلاعاتی ندارد. خواست شرفیاب شود به واسطهٔ تب و کسالتی که داشت نتوانست و الّا با کمال امتنان شرفیاب می‌شد. امید عفو دارد. زیاده عرضی ندارد.

(بی امضاء)

صولت‌الدوله قشقایی، اسمعیل[1]

٦٨ ....

شیر و خورشید

ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران

از شیراز به تهران

۲۵ شهر رجب تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ ـ نمرهٔ ۲۲۷

۱. عکس این تلگراف در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۵۰ چاپ شده است.

خدمت ذی‌شرافت جناب مستطاب آقای تقی‌زاده دامت تأییداته

ورود به طهران و سلامت وجود عالی را تبریک می‌گوید. امید است به نیّات مقدّسه موفق و منصور باشند. فدویّت این بنده در راه ملّت گویا حاجت به عرض نباشد. بنا به خواهش مشروطه‌طلبان مدتی است اطراف شهرم. چون آقای علاءالدوله را در اسفار سابق خود شناخته‌اند مشروطه طلبان او را جداً حامی بنی‌قوام و با غالب اهالی مملکت مغرض می‌دانند استدعای تغییرش را کرده بحمدالله پذیرفته شد. حضرت مستطاب عین‌الدوله را تعیین کردند. ازقرار خبر تلگرافی دولت حضرت والا را هم تصویب نفرموده‌اند. لازم است هرقدر زودتر یک نفر حاکم جز آقای علاءالدوله معین و ستم‌دیدگان را هم به وعدهٔ احقاق حق امیدوار فرمایند.

مخصوص متمنی است جانبازیهای بنده که از اول رسم[1] مشروطه تاکنون مشهود و نیات فداکاری مادام‌العمر در راه این اساس مقدس به اشتباه‌کاری مفسدین مستبد فراموش نشود.

فدوی ملت ـ اسمعیل قشقائی

جواب آن[2]

٦٩

شیراز ـ جواب نمرهٔ ۲۲۷

جناب مستطاب اجل آقای صولت‌الدوله دام اقباله العالی

تلگراف جناب مستطاب عالی رسید مزید تشکر شد. خدمات جناب مستطاب عالی همیشه متطور قلب عموم ملت ایران بوده و هست و بعد ازین هم منتظر بسی خدمات از آن وجود مبارک هستیم. درخصوص حکومت فارس حضرت اجل آقای سهام‌الدوله[3] که از مردمان درستکار و مشروطه‌طلب هست به حکومت انتخاب شده و عنقریب به طرف

---

۱. ظاهراً چنین خوانده شد.
۲. تلگراف به خط تقی‌زاده نیست. عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۵۱ چاپ شده است.
۳. سهام‌الدوله جلیلوند منظورست.

فارس حرکت خواهند نمود.

خواهشمندم آنچه ممکن است از مساعدت به ایشان و تأمین آن حدود مواظبت و همراهی فرموده که امروز باعث حفظ وطن و نیل به مقاصد مشروعه است. زیاده ازدیاد توفیق جناب مستطاب عالی را در خدمتگذاری به وطن عزیز از خدا خواهانم. این نکته را هم عرض می‌کنم لازم است سعی فرمائید امور از محور قانون خود خارج نشود.

انجمن انصار ـ شیراز[1]

۷۰

پاینده باد شورای ملی

انجمن انصار ـ شیراز

۷ شهر شعبان سنهٔ ۱۳۲۷

نمرهٔ ۱

حضور مبارک جناب مستطاب اجل عالی آقای تقی‌زاده دام اقباله‌العالی

عرض می‌شود عموم این بندگان اعضاء انجمن انصار از مژدهٔ تشریف‌فرمایی موکب مبارک به دارالخلافه با یک مسرت بی‌انتها تبریکات خود را از صمیم قلب تقدیم داشته و از خداوند دوام و بقای آن درخشنده کوکب سعادت را که دوباره افق ایران و قلوب این محنت‌زدگان را منوّر ساخته مسئلت می‌نمائیم.

یقین است که در این مدّت به واسطهٔ اشتغال به تصفیهٔ مهمات و معضلات امور ملت و توجهاتی که به وقایع ناگوار تبریز وغیره داشته‌اید از حالت بدبختی و فلک‌زدگی و حوادث ناگوار لار و قتل عام و غارت هشتاد کرور اموال و هتک[2] نوامیس و اتلاف چندین صدنفر از اطفال پدرکشته و مادرمرده غفلت فرموده‌اید. واقعهٔ فجیعهٔ لارستان در موقعی بود که قشون دولتی از اطراف شهر تبریز متفرق گشته و محمدعلی میرزا اعادهٔ مشروطیه را اعلان نموده بود.

پسرهای قوام که از اتباع جناب حجةالاسلام آقای آقا سید عبدالحسین سلمه‌الله

---

۱. اصل نامه نزد من است.

۲. در اصل: حتک.

تعالی شکست خورده و برای فراهم نمودن استعداد و تلافی به شیراز آمده بودند همین که هوا را بد دیدند از راه نیرنگ و تزویر به در آمده نصرالدوله، آصف‌الدوله را ملاقات کرد و یک عراده توپ شرپنل و یک فوج سرباز فوج بزچلو با قورخانه و فشنگ گرفت و شهرت داد که من می‌خواهم برای نظم ایل عرب و بهارلو و گرفتن مالیات آنها بروم و رفت بیرون در چند منزلی شیراز اردو زد و در آن‌جا به جمع‌آوری ایلات و اشرار عرب و باصری و عوضی[1] و کرامتی و بستکی و بهارلو مشغول شد. از یک طرف هم قوام‌الملک برادرش در شیراز به قوّت رشوه و پول جمعی از خائنین را جمع کرد که من مشروطه‌خواه شده‌ام و می‌خواهم در شیراز انجمن ایالتی دایر کنم. همین که خائنین را خودشان انتخاب کردند آن وقت عنوان کردند که جناب آقا سید عبدالحسین مانع از دادن مالیات است و در لار فساد می‌کند. از انجمن مزبور رأی خواستند. آنها هم رفتن نصرالدوله را به لار تصویب نمودند.

تا عقلا و مشروطه‌خواهان خواستند اهالی لار و جناب آقا سید عبدالحسین را آگاه سازند چون قبل از وقت راه پست و تلگراف را مسدود کرده بودند احدی را هم نمی‌گذاشتند به طرفی برود نصرالدوله با پنج‌هزار نفر از چریک وحشی خونخوار با نهایت عجله خود را غفلةً به لار رسانید و توپ را به شهر لار بست و ایلات را امر به یورش نمود. داخل شدند، اهالی بی‌گناه غافل بودند مشغول قتل عام و غارت گردیدند.

جناب سید را اتباع ایشان بیرون بردند. زن و بچه و رجال لار دچار آن قوم خونخوار گردیده جمّ غفیری[2] از دم گلوله و توپ تلف گردید. چندین صد نفر زن باعصمت از فرط حیا خود را در برکه‌ها انداختند و اطفال آنها از گرسنگی مردند. خانه‌ها را خراب کرده آتش زدند. آنچه آذوقه بود غارت کردند که برای باقیماندگان جز خاک چیزی نبود.

نصرالدوله ایلات عرب و بهارلو و عوضی وغیره را دوازده روز امر به توقف در لار و نهب اموال مردم نمود. معلوم است چه خواهند کرد. زبان قلم شرم از تحریر دارد. هشتاد کرور بنا به تخمین از اهالی لار به غارت بردند. حاجی علیقلی‌خان حاکم لار که دشمن جناب آقا سید عبدالحسین بود شصت هزار تومان برای تهیهٔ این اردو به نصرالدوله داده و همراه رفته بود به لار. بعد از این قضیهٔ هائله نصرالدوله او را هم گرفت و محبوس داشت. بعضی می‌گویند او را هم نصرالدوله کشته است. الان در لار و توابع آن آنچه باقی است جمعی اطفال یتیم که به گدایی آواره شده و جمعی زنهای بی‌شوهر.

---

۱. (= اوزی).

۲. اصل: حصری (بی‌نقطه).

آنچه تلگراف تظلم به اطراف شده هنوز از احقاق حقوق اثری ظاهر نیست.

بعد از آن‌که بشارت فتح ملت به شیراز رسید و مستبدین دانستند که عماً قریب زیر مهمیز استنطاق خواهند آمد رنگی دیگر ریختند. نصرالدوله نمی‌دانیم به چه وسیله و حیله خود را مستخدم قونسول روس کرده و آجنت[۱] قونسول شده و تصور کرده است که می‌تواند اموال منهوبهٔ لار را پایمال نماید.

این اوقات به ملاحظهٔ خصوصیتی که سابقاً به جناب علاءالدوله داشتند ایشان را به حکومت فارس انتخاب کردند و همان خائنین شیراز را برانگیختند که تلگرافات در باب علاءالدوله به طهران نمایند. حضرت وزارت داخله روحنا فداه که سابقهٔ شناسایی کامل به حال بنی‌قوام ندارند از تدابیر آنها غافل بودند حکومت علاءالدوله را اعلان فرمودند. فوراً تمام اهالی در اضطراب شدید افتاده به تلگرافخانه ریختند.

جناب سردار عشایر که به حکم آیات الله نجف اشرف دامت افاضاتهم مأمور قلع و قمع بنی‌قوام بودند و گرفتن اموال منهوبهٔ لار را از آنها، به شیراز آمدند. نزدیک بود که سزای خائنین را داده و دفع شرّ آنها را از فارس بنمایند ولی امر را بر حضرت وزارت داخله مشتبه کردند و مانع شدند. بلکه می‌خواستند نصرالدوله را رئیس ایلات خمس نمایند که جلوگیری از سردار عشایر نماید

ولی الحمدلله از یمن توجهات مجلس عالی رفع اشتباه از حضرت وزارت داخله گردید. نقداً آقای سردار عشایر برحسب امر وزارت داخله از شیراز حرکت کرده و رفته‌اند. این دو نفر هم با نهایت جسارت در شیراز بر ضدّ مشروطه اقدامات دارند و منتظرند که دوباره محمدعلی به تخت استبداد نشیند و اهالی شیراز را قتل عام نمایند. هر روز شهرت می‌دهند که قشون روس می‌آید که محمدعلی میرزا را به تخت بنشاند. احدی جرأت ندارد اسم مشروطه را علناً بر زبان آورد، یا کسی انجمنی تشکیل بدهد. عطاءالدوله کلانتر مملکت که تمام اهالی از او راضی هستند به واسطهٔ عداوتی که با او داشته‌اند تفنگچیان را تحریک نمودند که شلیک تفنگ به خانهٔ او نماید.[۲] او هم از ترس رفته است در بیرون شهر سکنا نموده. اگر بخواهیم شرح بدبختی اهالی فارس را معروض داریم اسباب تصدیع می‌شود.

همین قدر لازم است خاطر محترم را به این نکته متوجه سازیم که بنی‌قوام حاضر شده‌اند که برای خلاصی خودشان بهانه به دست خارجه بدهند، و تا زمانی در مملکت

---

۱. اصل: آخیت.
۲. کذا، ظاهراً: نمایند.

فارس هستند محال است بگذارند امنیت حاصل شود. باید به هر وسیله است آنها را معدوم یا تبعید نمود. و الا تمام جنوب ایران را در انقلاب انداخته و ازدست خواهند داد.

دیروز نصرالدوله قونسول روس و انگلیس را در کوه بمو دعوت کرده چندین هزار تومان صرف آتشبازی و عیش و سرور آنها نموده بود. آیا سزاوار است پول فقرای لار به این مصارف برسد و معلوم نباشد برای چه مقصودی است. والله به ذات خدا قسم است که استبداد در فارس از تمام نقاط ایران قوّتش بیشتر بوده است و همیشه اهالی اسیر سرپنجهٔ اقتدار این سلسله بوده‌اند، به‌طوری که نگذاشتند یک مدرسه دایر نمایند یا یک روزنامه بنویسند یا وکیل انتخاب نمایند.

سالهای متوالی است این سلسله در شیراز سلطنت می‌نمایند. حکام خیلی مقتدر را بیرون کرده‌اند. مالهای مسروقهٔ عرض راه کرمان و یزد و خراسان تا دروازهٔ عشق‌آباد و از این طرف تا دروازهٔ بوشهر و بندرعباس به توسط ایلات خمس در کیسهٔ اینهاست. افسوس افسوس که اولیاء امور غافلند و نمی‌دانند که این دو نفر ولدان قوام چه نقشی برای خرابی مملکت و اتلاف زحمات و این‌همه خونریزیها کشیده‌اند.

مرحوم معتمد دیوان را که در طهران ملاحظه فرمودید در همراهی مجلس مقدس چه زحمتها کشید، به تحریک اینها در ایل عرب کشته شد. استدعا داریم قلع مادهٔ اینها را از شیراز بفرمایند تا بتوانیم در اجرای مشروطه قوی‌دل باشیم و الّا «بر این انجمن زار باید گریست.»

استعداد کافی از چندین فوج منظم و چند عرّاده توپ لازم است. تبعید این دو نفر درصورت تجویز مجلس لازم است، آن هم بعد از اخذ اموال منهوبهٔ لار. یا مجازات قانونی برای هر اداره [و] آدمی از خارج لازم است. چندین صد نفر از مجاهدین برای انتظام این ولایت واجب است. جناب سردار عشایر هم آدم مطیع منقادی است و با مشروطه همراه است. اگر او را بر سر کار خود بگذارند از وجود او برای اجرای قانون استفاده حاصل خواهد شد.

پسرهای قوام این اوقات می‌خواهند جناب آقا سید عبدالحسین را متهم به فساد نمایند زیرا که اهالی لار ایشان را به لار برده‌اند و این مسئله برخلاف میل آنها است. مکتوبات که در این باب به طهران می‌رسد ازطرف هواخواهان بنی‌قوام است، می‌خواهند خودشان فسادی نمایند و آن وقت بگویند جناب آقا سید عبدالحسین باعث شده. اطلاعاً عرض شد. جواب مرحمت شود متشکریم.

محمد قراجه‌داغی (برادر سعیدالممالک)[۱]

۷۱

۹ شعبان ۱۳۲۷ ـ نمرهٔ ۱

هو

دوست عزیزتر از جانم تصدقت گرد[م] چهار روز است وارد اردبیل شده به دستیاری جناب آقا سیّد جلیل آقا و دو سه نفر دیگر مشغول ترتیب و نظم هستیم. چون پست حرکت می‌نمود لازم دیدم که از وضع داخل و خارج این ولایت خاطر محترم را مستحضر نمایم که بلکه چاره‌ای بفرمائید.

داخلهٔ شهر به قراری است که عرض می‌نماید: به‌قدر یکصد نفر از اشرار که آیدین پاشا در نزد اینها هزار مرتبه درستکار و آدم صحیح است جمع شده و اسم خودشان را «کمیتهٔ ستار» نام نهاده مال و جان و عرض و ناموس مردم را هر روز به نوعی دست‌اندازی نموده و کارها می‌کنند که از اول خلقت استبداد تا چند ماه قبل از این کارها نکرده بود. ازجمله البته تفصیل کشتن هشت نفر اردبیلی را شنیده‌اید. ولی شاید ماوقع عرض حضور عالی نشده است.

ازطرف کمیتهٔ اشرار از این هشت نفر، یا آدم بد بوده‌اند یا خوب کاری ندارم. مقصود در کدام قانون و کدام مذهب این حرکات رواست. مختصراً به قلعه وعده می‌گیرند یعنی از هشت نفر تنها وعده نگرفته‌اند بلکه از صد و پنجاه نفر از تجار و محترمین شهر وعده گرفته‌اند. این هشت نفر پیش از همه آمده‌اند دیگر ازطرف کمیته صبر و تأمل نشده که عموم یکصد و پنجاه نفر جمع شوند. بعد از آن همه را هدف گلوله فرمایند. حکم قتّالی صادر شده که آیدین پاشاها وارد اوطاق شده به هریکی این هشت نفر هفتاد گلوله می‌زنند. بعد جنازه‌های اینها را از بالاخانه به حیاط انداخته و در حیاط اینها را لخت کرده و ریسمانی به پای اینها بسته به کوچه و بازار می‌کشند. به این هم قناعت نکرده و نفط می‌خواهند. به قدر چهار من نفط به جنازه‌ها ریخته می‌گویند اگر به هریکی از این جنازه‌ها پنج هزار تومان ندهید آتش خواهیم زد. دو روز هم جنازه‌ها را به این وضع نگاه داشته بعد چهار هزار و سیصد تومان انعام ازطرف کمیته گرفته و دست از

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۶۱ ـ ۵۶۶ چاپ شده است.

جنازه‌ها برداشته و به طرف عیال مقتولین دراز می‌نمایند.

آقاجان قربانت گردم شاید بنده را در این مدت شناخته باشید که حرفهای بنده بدون غرض و از روی صداقت است. احتمال دارد که هیچ حرف باغرض در مادّهٔ[۱] کسی عرض نکنم. به جان آقا مطلب این طور بود که عرض می‌کنم.

مختصر از اینها رفته زن یکی از مقتولین را به قلعه آورده شب را با مطرب می‌رقصانند. بعد صبح می‌روند سر قبر مقتولین می‌بینند که چند نفر از کسان مقتولین سر قبر جمع شده گریه می‌نمایند. باقی‌ماندگان مقتولین را از سر قبر با ضرب کتک نمی‌گذارند گریه کنند یا تعزیه نگاه دارند یا سیاه بپوشند.

بعد از طرف کمیته حکم صادر می‌شود که باز پول لازم، یک نفر حاجی میرزا ابراهیم مجتهد را حاضر کرده بیست هزار تومان اعانه می‌گیرند. ازین یکی ده هزار تومان، از آن یکی پنج هزار تومان، الی یک هزار و پانصد تومان هم از مردم اعانه می‌گیرند.

دیگر ملاحظه فرمائید در این صورت وضع شهر چگونه خواهد شد. جناب آقا سید جلیل بیچاره مثل بنده خون دل می‌خورند. باری چهار روز است که حکومت وارد شده[۲] فقط در قلعه دو سه اوطاق به حاکم داده‌اند، والسلام. مابقی هرکس [را] که می‌خواهند گرفته حبس می‌نمایند و هر مقصری را که می‌خواهند خلاص می‌کنند. از هر کسی که می‌خواهند پول می‌گیرند و هرکس که می‌خواهند پول می‌دهند.

و چند روز است که انجمن تشکیل شده. نمی‌دانید وضع انجمن چه‌طور است. چهار نفر محکمه شاگرد در آن‌جا نشسته و هر روز قاطر و اسب تعارف گرفته و از صبح تا غروب محاکمه و مرافعه در انجمن است. ابداً وظیفهٔ خود را ندانسته و هر روز می‌گوید[۳] که اگر از کمیتهٔ مقدس حکم صادر بشود ما هم باید اجرا نمائیم. همه اهل اردبیل باید مطیع کمیتهٔ معلوم‌الحال باشند.

ازجمله دو روز قبل نایب قونسول روس دیدن حاکم آمده بود. بنده هم حضور داشتم. درخصوص متحصنین قونسولگری صحبت شد. قرار گذاشتیم که البته متحصنین را اطمینان داده دو روزه از قونسولگری بیرون می‌آوریم. شب همان روز دیدیم می‌گویند

۱. کذا با تشدید و به معنی باره به‌کار رفته.
۲. قاعدةً منظور اسکندر سردار مفخم حاکم است که نامه‌ای ازو در همین مجموعه نقل شده است.
۳. کذا.

اگر ازطرف کمیته اجازه نشود هیچ کس حق امنیت دادن به کسی ندارد.

شب بنده اعضاء انجمن و رئیس کمیته را جمع کرده گفته‌ام آقایان مملکت می‌رود، امنیت و نظم و تأمین مردم لازم است. جناب آقای آقا سید جلیل هم حضور داشتند. بگو و بشنو و سؤال و جواب، آخرالامر جواب اعضاء انجمن این‌طور شد که تکلیف ما این است که عریضه به اعضاء کمیته نوشته. نمی‌دانم[1] به کدام صندوق بفرستیم. هر حکمی که در خصوص تأمین مردم صادر شد اجرا شود تکلیف علی‌حده نداریم.

بنده هرچه داد زده‌ام آقایان این وضع مملکت نیست، انقلاب رفع شد، باید به نظم مملکت کوشید. اعضاء انجمن به کمیته عریضه‌نگار نمی‌شود. کمیته برای چه لازم است. درصورتی که شخص حاکم جدّاً مشغول نظم و تأمین مردم است. مختصراً گوش به عرایض بنده نداده قرار شد که صبح عریضه‌ای ازطرف انجمن درخصوص تأمین مردم به کمیته عرض نمایند تا جواب برسد.

فردا صبح دیدم اعلان ازطرف کمیته به در و دیوار شهر چسبانیده‌اند که غیر از رشیدالملک چند نفری را از اعضاء کمیتهٔ مقدسه اطمینان داده شد.

دیگر قلم بنده قدرت ندارد که وضع داخلهٔ اردبیل را مفصلاً عرض نماید. همین قدر به مرگ آقا ــ که به منزلهٔ کلام الله بنده است ــ وضع اردبیل و اهالی بیچاره هزار مرتبه از وضع تبریز که ملاحظه فرمودید بدتر است. هیچ‌کس صاحب عرض و ناموس و مال و جان نیست. بنده می‌دانم در جواب این عرایض بنده خواهید فرمود که حکومت چرا جلوگیری نمی‌نماید. بنده هم وضع خارج شهر را عرض کنم تا مستحضر شوید بعد از آن بفرمائید حکومت تکلیفش چیست.

عرض کنم وضع شاهسون را که خود حضرت عالی بهتر می‌دانید. اهالی شاهسون ترتیب آدم‌کشتن و دست‌درازی اینها به عرض و ناموس مردم و هزاران تعدیات گوناگون را دیده، می‌گویند که مردن از این مشروطه و زندگی بهتر است. عموماً جمع شده بقدر سی و دو طایفهٔ شاهسون که الآن پنجاه هزار نفر سوارهٔ ریشه‌دارند اتحاد می‌نمایند که این‌طور مشروطه و عدالت‌خواهی را ما نمی‌خواهیم. یا عموم ما را بکشند یا باید این اشرار را از میان برداریم.

و ازطرف رحیم‌خان قراجه‌داغی هم به عموم شاهسون کاغذی بدین مضمون می‌رسد که شاهسون چرا این قدر بی‌غیرت شده‌اند که چهار نفر فعله از قفقاز آمده اهل

---

۱. کذا.

و عیال اردبیلی را مالکِ باشد. بیائید غیرت نمائید تا عموماً متحد شده و ریشهٔ این اشرار را قطع نموده به طهران برویم. از طوایف شاهسون هم طایفهٔ قوجه‌بیگلو و چند طایفهٔ دیگر قول داده و با رحیم‌خان به قرآن قسم یاد نموده‌اند که این اقدام را بنمایند.

در این بین که چیزی نمانده بود عموم شاهسون متحداً به شهر اردبیل هجوم آورده و قتل عام نمایند سردار[1] و بنده وارد اردبیل شده از وضع داخله و خارج اردبیل مستحضر شده فوراً چند نفری را نزد رؤساء طوایف فرستاده و شرحی هم نوشتیم که حکومت متعهد می‌شود که رفع همهٔ این انقلابات را بنماید، شماها ابداً اقدامی نکنید تا حکومت نظم و امنیت ولایت را بدهد. بعضی از طوایف ازقبیل امیر عشایر وغیره قبول نموده و بعضی‌ها ازقبیل قوجه‌بگلو و سایرین قبول نکرده‌اند.

حالا حکومت در میان دو آتش مانده. داخلهٔ شهر را اگر بخواهد منظم بکند استعداد ندارد. خارج شهر را هم اگر بخواهد قهراً امن نماید ده ملیون پول لازم دارد. این اشرار داخلی هم نمی‌گذارند که به قوّهٔ عملیّهٔ رؤساء طوایف را زیر بار تمکین آورده یواش یواش اشرار را دفع نمائیم.

مختصراً عرض می‌کنم اگر اشرار داخلهٔ شهر را نظم داده نشوه تا چهار و پنج روز دیگر عموم شاهسون با رحیم‌خان متحد شده و کارها می‌کنند که ابداً جلوی امکان نداشته باشد و اگر از اشرار و انجمن اردبیل جلوگیری نشود یک نفر از رؤسای طوایف به شهر نمی‌آید.

به مرگ آقا، درد بی‌درمان داریم. فقط آدم چیزفهم آقا میرجلیل‌آقا است که ابداً حرف او را قابل اعتنا ندانسته و گوش نمی‌دهند. وضع حکومت هم به این قرار است که عرض نمودم.

اگر بعد از وصول این عریضه و اطلاع از وضع اردبیل اگر بفوریّت تلگرافاً چاره‌ای فرموده و استعداد حرکت دادید احتمال نظم می‌رود و الّا می‌بینم که قشون روس اردبیل را نظم می‌دهد و چنان‌که قونسول روس دو روز قبل می‌گفت اگر چند روز دیگر حاکم تازه امنیت داد فبها و الّا دولت روس مجبور به مداخله بوده و قشون وارد کرده ولایت را منظم خواهد کرد.

الآن که به عرض این عریضه مشغولم جان خودم را در راه وطن گذاشته این عریضه را جسارت کردم. چون از طرف کمیتهٔ مقدسه مفتش در پستخانه و تلگرافخانه دارند اگر

---

۱. اسکندر سردار مفخم.

این عریضهٔ بنده به دست این اشرار بیفتد تا دو ساعت دیگر زنده نگذاشته بنده را هم خواهند کشت. همین قدر جان خود را کف دست گذاشته توکلت علی‌الله گفته تفصیل را نوشتم.

اگر این عریضه به حضور مبارک رسید چارهٔ وطن عزیز خودتان را از دست این اشرار برهانید و اگر این عریضهٔ بنده به حضور مبارک نرسید بدانید که بنده هم تکلیف آخرین خود را مکلّف و مثل شریف‌زاده[1] به دست اشرار داخلی به مقصود خود رسیدم.

الآن دو سه نفر آدم درستکار که جناب آقا میرجلیل‌آقا معرفی کرده‌اند ازقبیل منتصرالسلطان وغیره حاضر کرده‌ام، بلکه به نوعی کابینهٔ حکومتی و سایر ادارات را منظم و قتنونی نموده و ولایت را امنیت بدهد.

هر روز از کمیته حکم می‌شود که منتصرالسلطان و سایرین را باید از شهر بیرون کرد و اگر بنده تا یک درجه در میان عموم به مشروطه‌طلبی و حق‌گویی معروف و مشهور نبودم روز اول ورود بنده را از شهر بیرون می‌کردند. چون اشرار ابداً خیال امنیت ندارند اگر ولایت امن بشود دیگر خیالات فاسدهٔ اینها پیشرفت نخواهد کرد.

حضور حضرت مستشارالدوله دامت شوکته عرض چاکری رسانده عرض می‌کنم که چرا از این بندهٔ بی‌مقدار احوالی نمی‌پرسند.

حضور حضرت مستطاب آقا سید محمدرضای شیرازی هم عرض می‌نمایم به وطن خودتان رسیده بکلی محمد را فراموش فرمودید. باشد.

برادر سعیدالممالک ـ محمد قراجه‌داغی

ممتازالدوله، اسمعیل[2]

۷۲ ....

فی ۲۸ اوت ۱۹۰۹

[۱۱ شعبان ۱۳۲۷]

دوست عزیز مهربانم قربانت و تصدقت شوم   بعد از عرض تبریک ورود جنابعالی

---

۱. در جریان مهاجرت کشته شد.

۲. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۶۷ ـ ۵۷۰ چاپ شده است.

و ادعیهٔ خالصانه خود زحمت می‌دهد. تحصیل اطلاع از اوضاع طهران کار بسیار مشکلی شده است. با کمال تأسف می‌بینم که بعد از این همه تفصیلات باز تغییری در انتظام امور نشده سهل است که توجه لازم به پاره‌ای امور من‌جمله به وضع خارجه نمی‌شود. مثل این که آنچه هیچ اهمیت در ایران ندارد ملاحظهٔ خارجه و استفاده از وسایل خارجی است.

چند ماه قبل هرکسی علیحده آنچه در عالم خیرخواهی به نظرش می‌رسید فوراً آن را به عمل می‌آورد. ولی حالا که شکل حکومت تغییر پیدا کرده است آیا می‌توان بدون اطلاع صحیح و موثق از داخله و بی‌ملاحظهٔ مسلک آن‌جا کار کرد؟ این است که تمام وسایل خارجی که تاکنون به انواع و اقسام زحمات و خسارات تهیه شده دارد عاطل و باطل می‌ماند و عدم استفاده از آنها به مصلحت وقت نمی‌باشد.

سابقاً اطلاع داشتید که جمعی از فرنگی‌ها محض خدمت به عالم انسانیّت و مساعدت به ما پر و بال شکستگان خیلی همراهی و کار می‌کردند، این است حالا بیشتر آن اشخاص که خیلی مردمان محترم می‌باشند و به اسم کومیتهٔ «اتحاد فرانسه و ایران» مجمعی رسماً تشکیل داده‌اند و هزاران قسم استفاده از آن مجمع می‌شود نمود. خاصه که اشخاص خیلی بانفوذ مثل «دومیر» که قبل از رئیس جمهوری حالیه او را می‌خواستند رئیس جمهوری فرانسه نمایند و مثل «اِتِین» که مکرر وزیر داخله شده و در پارلمنت و مجالس فرنگ پارتی بزرگی دارد و مثل «دشمنس» که وکیل پارلمنت (سابق رئیس بوده) و نمره اول ناطقین فرانسه و در این‌جا و انگلستان کمال نفوذ را دارد وغیره وغیره داخل آن مجمع هستند نمی‌خواهند استفاده نمایند.

وقتی می‌شود کاملاً از این قبیل اشخاص استفاده کرد که اطلاعات کامل و موثق برسد.

باری مکرر در این باب نوشته‌ام، حالا هم مخصوصاً به جنابعالی زحمت دادم که ترتیب معینی در آن‌جا برای رساندن اطلاعات بلکه بتوانید بدهید که هم از این وسیله که عرض شد و هم از وسایل دیگر که البته می‌دانید بهتر بتوان استفاده نمود.

چند مسئله که به نظرم می‌رسد اگرچه آنها را مکرّر به دوستان عرض کرده‌ام حالا هم بطور یادداشت به خدمت حضرت عالی می‌فرستم که درصورت صلاح و تصویب توجه فرمائید و چون حضرت عالی را در امور اعلم و ابصر می‌دانم معهذا دیگر به مواد آن یادداشت شرح و تفسیر و دلایل نخواستم بنویسم. یقین دارم که به یک نظر همان

شرح و تفسیر و دلایلی که به نظر بنده می‌رسد به نظر شریف حضرت عالی بیشتر خواهد رسید و این است که بطور ساده و یادداشت‌مانند عرض کردم. زیاده به قربانت.

اسمعیل ممتازالدوله

یادداشت

(۱) وضع قانون که نایب‌السلطنه (رژان) از شاهزادگان نمرهٔ اول و دویم نباشد (همان طوری که آنها وزیر نمی‌توانند بشوند نایب‌السلطنه هم نشوند). وضع چنین قانون اسباب می‌شود که هم خود آن قبیل شاهزادگان دندان طمع خودشان را یک دفعه بکشند و مشغول اسباب‌چینی به اشکال مختلفه نشوند و هم می‌شود اطمینان حاصل نمود که به اشتباه‌کاری و غیره نخواهند توانست در آتیه از وکلاء برای خودشان پارتی [درست] کرده یک دفعه نقشهٔ تازه روی کار بیاورند.

(۲) در باب شخص متحصن[1] نباید غفلت کرد و تصور نمود که کار گذشته و دیگر نمی‌تواند سر کار بیاید و اسباب‌چینی‌ها نکنند. تاریخ به ما نشان می‌دهد که چیزهای بکلی غیرممکن یک دفعه و یا به مرور اسبابش فراهم و ممکن شده است.

(در این باب شرحی به عتبات نوشته شده بود ولی نفرستادم. به تصور این که شاید مقتضی نباشد و به واسطهٔ بی‌اطلاعی از اوضاع آن‌جا).

(۳) مواظبت تامه در اتفاق اولیای امور

(۴) تهیهٔ استعداد نظامی در هر شهر مخصوصاً در بعضی شهرها به اندازهٔ استقرار امنیت و اطمینان از بقای آن

(اگر اقدام ـ action ـ باشد این مسئله خیلی آسان است و می‌دانید که چقدر لازم است، اما بطور صحیح با لباس نظامی وغیره که منظور نظر خارجه و داخله باشد که برای استقرار امنیت استعداد هست، نه مثل سابق که با تهیهٔ استعداد بر عدهٔ فعله و حمال و هیزم‌شکن وغیره می‌افزودند).

(۵) این که حتی‌الامکان در هریک از ادارات ولو موقتی کاری بشود که در نظر خارجه و داخله جلوه داشته باشد.

مثلاً در ادارهٔ جنگ همان تهیهٔ استعداد به اندازهٔ استقرار امنیت با لباس و اسلحهٔ

---

۱. منظور محمدعلی شاه است.

صحیح و مشق نظامی.

در ادارهٔ عدلیه ازدیاد محاکم بدایت در طهران و تشکیل محاکم در ولایات و حتی‌الامکان مواظبت در حسن جریان آن.

در ادارهٔ علوم یکی کردن پروقرام مدارس. باری هرطور و هرچه آن‌جا به نظر خودتان بهتر و لازمتر می‌آید.

(۶) مراودهٔ بعضی دوستان بطور خصوصی با سفرا در طهران و استفاده از عیب‌جوئی آنها.

(۷) آبونه شدن به آژانس هاوا[1] که به این وسیله مثل این است که تمام جراید فرنگ را در دست دارید و اغلب دول فرنگ همین کار را کرده‌اند و تفصیل و شکل آبونهٔ آن مفصل و خیلی خیلی مفید است و از سفارت پاریس سابقاً در زمان وزیر خارجه‌گی مشیرالدوله به وزارت خارجه مشروحاً نوشته‌اند. بخواهید و مطالعه فرمائید (تاکنون بطور دوستانه ما در این‌جا از آژانس هاوا استفاده می‌کردیم. ولی اگر به‌ترتیب آبونه باشد خیلی استفاده می‌شود کرد. البته تفصیل آن را از وزارت خارجه بخواهید).

(۸) ترتیب یک بورو دُ رانسیمان Bureau de Renseignement در طهران که اخبار صحیحه از آن‌جا به مخبران جراید که در آن‌جا هستند بدهند.

باری مطالب خیلی است و به مرور همه را نوشته‌ام مخصوصاً این چند فقره را برای اطلاع.

فرج‌الله پیشکار صولت‌الدولهٔ قشقائی[2]

۷۳

ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران

از آباده به طهران ـ نمرهٔ ۲

۱۵ شعبان‌المعظم تخاقوی‌ئیل ۱۳۲۷

۱. کذا. در جراید ایران معمولاً «هاواس» نوشته می‌شد.

۲. اصل نزد من است.

خدمت باشرافت جنابان مستطابان آقای تقی‌زاده و آقای مستشارالدوله دام اقبالهما

تعطیل در تشکیل مجلس مقدس ذهن حضرت سردار عشایر را مشوب کرده. تلگرافی هم به «مجلس عالی» در این باب کرده است. به چه ترتیب باید خاطر ایشان را آسوده داشت، تکلیف را به امضاء خودتان و حضرت سپهدار اعظم دامت شوکته تلگراف فرمائید. تا از همان قرار رفتار شود.

فرج‌الله[1]

منتصرالسلطنه، فرج‌الله (الحسینی)[2]

۷۴

۲۴ شعبان ۱۳۲۷ ـ مصر

فدایت شوم اگرچه گویا بیشتر از یک بار در ایام سیاحت حضرت عالی در مصر فیمابین ملاقات اتفاق نیفتاده است ولکن اتحاد افکار و وحدت نیت رابطهٔ معنوی است که از هزاران دوستی و آشنایی محکمتر است.

اقتضاآت ضعف مزاج و التجاآت زمان مدتی است بنده را در مصر گرفتار کرده است. ولکن تا ممکن بوده است در خدمت ملت و وطن مقدس کوتاهی نشده است.

مدتی است هموطنان محترم مقیمین مصر انجمنی به عنوان «انجمن وفاق ایرانیان» در مصر تأسیس کرده و خدمت ادارهٔ آن را به بنده محول نموده‌اند.

این ایام از جناب مقتدرالملک شکایتهای گوناگون دارند و بنده هرچه در اصلاح حال کوشیده خواستم به جناب مقتدرالملک حالی بکنم که دیگر موقع بعضی تعدیّات گذشته است به سمع قبول مسموع نشد. تا این که کار بر ایرانیان مصر خیلی دشوار شد. جناب مقتدرالملک هم هر روز به شدت و خشونت می‌افزاید.

حضرات هموطنان شرح تظلمات خود را در ضمن عریضه و لوایح به حضور مجلس مقدس شورای ملّی شیدالله ارکانه عرض کرده‌اند و ازطرف «انجمن وفاق ایرانیان» عریضه هم به حضرت اجل عالی عرض کرده‌اند و بنده را مکلف نموده‌اند که عریضجات مذکوره را به حضرت عالی توصیل نماید. این است که به مقام مصادعت

---

۱. پیشکار امور صولت‌الدوله بود.

۲. اصل نامه نزد من است.

برآمد که از همّت و حمیّت آن معدن وطن‌پرستی این خار از سر راه ایرانیان مصر برداشته شود.

همواره مترصد صدور رقیمجات و رجوع خدمات هستم. باقی ایام همت و حمیت مدام باد.

فرج‌الله الحسینی[۱]

بادامچی، محمدعلی[۲]

۷۵

۲۷ شعبان ۱۳۲۷

نمرهٔ دویم

حضرت مستطاب اجل آقای تقی‌زاده روحی فداه

پس از اهداء سلام خالصانه و ایفاء ارادت صمیمانه عرضه می‌دارد ـ البته خاطر مبارک از وضع و کیفیت انتخاب مسبوق شده که از ۲۱ ماه رجب هیئت نظّار مشغول دادن تعرفه و در پنجم شهر جاری عمل تعرفه ختم و سه روز به اخذ اوراق رأی اشتغال ورزیده و ده روز به استخراج آرا مشغول و در هیجدهم ماه تمام و در بیستم اعلان منتخبین دورهٔ اول داده شده و به منتخبین که در خارجه هستند تلگراف شده و به فاصلهٔ دو روز از همه جواب قبول رسیده و دو طغرا تلگراف یکی به عنوان حضرت عالی و حضرت مستشارالدوله و دیگری توسط حضرت عالی حضور سایر منتخبین محترم عرض شده و اما جواب تلگراف توسطی دیروز رسیده. ولی جواب تلگراف حضرات عالی و مستشارالدوله وصول نشده و موجب نگرانی و افسردگی گشته.

و دیروز تلگرافی با سیم کمپانی عرض شده. البته درجهٔ نگرانی و اهمیت انتخاب را ملاحظه فرموده جواب را داده‌اید و این‌که در تلگراف سابق حضرت عالی و جناب مستشارالدوله یک سهو بزرگی از نظّار شده بود ملتفت گشته‌اند و بدیهی است حضرت عالی به سهو نظّار ملتفت بوده‌اند و سهو این است که نظار مادهٔ هیجدهم از نظامنامه را

---

۱. مهر پشت نامه منتصرالسلطنه است.

۲. اصل نامه نزد من است.

خوانده و چنان فهمیده بودند هرکس در دورهٔ اول اکثریت تامّ داشته باشد حاجت به انتخاب دویم ندارد.

لهذا به همین ملاحظه در تلگراف اکثریت تامّه را عنوان نموده حضرات به نمایندگی مجلس تعبیر شد و از اطراف منتخبین که اکثریت تام داشته و اعتبارنامه‌شان مشعر به اکثریت بود داشته مانند حاجی پیشنماز منتخب سلماس و میرزا محمود منتخب ارومی و چند نفر دیگر که همه دارای اکثریت تام بوده و خودشان را نمایندهٔ بلاعزل مجلس ملّی دانسته و در حین ملاحظهٔ اعتبارنامه مذاکراتی در این باب شده و نتیجه[ای] به دست نیامده. تا آنکه فردایش یکی از نظّار نظامنامه را درست ملاحظه کرده و حوزهٔ انتخابیهٔ آذربایجان را ملتفت گشته. معلوم شد که هیچ‌کدام از منتخبین دورهٔ اول خواه در تبریز و خواه در اطراف اکثریت تام ندارند و عدّهٔ تعرفه[ای] که در تبریز داده شد ۳۳۰۰ ورقه، و عدّهٔ اوراق رأیی که گرفته شد ۲۸۷۸ ورقه [بوده است]. از این جمله ورقهٔ با امضاء ۲۴ رأی تتمه ۲۸۵۴ رأی و حضرت عالی به ۲۳۰۲ رأی منتخب و حضرت مستشارالدوله ۱۹۴۹ رأی انتخاب شده.

و بدیهی است که حضرت عالی و حضرت مستشارالدوله که یگانه امیدگاهان آذربایجان می‌باشند وکالت این نقطه را به سایر جاها ترجیح داده و قبول خواهند فرمود و گویا جناب حکیم‌الملک همین نکته را ملاحظه فرموده وکالت آذربایجان را به طهران ترجیح داده جواب مساعد به انجمن نظار دادند.

و منتخبین اطراف غیر از قراجه‌داغ و ساوجبلاغ و میانه و خلخال همه حاضر، بعضی به شهر آمده و بعضی هم در این دو روزه می‌رسند و از منتخبین تبریز حاجی میرزا محمود سلماس استعفا داده به جناب آقا سید جلیل اردبیلی اطلاع داده شد و دیروز از اردبیل تلگراف بود که تجدید انتخاب شده آقا سید جلیل و آقا شیخ سلیم را در اردبیل انتخاب نموده‌اند و از تبریز اعتراض شد که آقا شیخ سلیم در تبریز انتخاب شده و قبول کرده و آقا سید جلیل را هم اطلاع داده‌ایم شما عوض این دو نفر اشخاص دیگر را که لیاقت داشته باشند انتخاب نمائید.

اختصاراً عمل انتخاب دورهٔ دویم آذربایجان به واسطهٔ تکاهل اطراف معوق مانده و گمانم این است تا دهم ماه رمضان همین ختم شود و از حال منتخبین تبریز که تفصیلش را روزنامهٔ «استقلال» نوشته بصیر می‌باشید. وکلاء اطراف چندان اهمیتی نداشته و بیم آن است عاقبت اسباب سرافکندگی آذربایجان فراهم آید.

وضع شهر و اطراف، آن‌که اهر و قراجه‌داغ است اهالی اهر از تجّار و اصناف از ظلم و اعتساف رحیم‌خان به شهر ریخته ایالت جلیله و انجمن را مشغول نموده‌اند و ایالت هم اجلال‌الملک را تصویب نموده که به اهر حرکت کند. از فقدان اسباب و مقدمات تاحال به عهدهٔ تعویق افتاده و اردبیل هم که حالش معلوم. سه روز قبل ستارخان سردار[1] را مأمور نمودند که عمل آن‌جا را تصفیه نماید. خدا نکند که به نشده بدتر باشد. و خلخال و مشکین هم که حالش معلوم.

نقطه[ای] در آذربایجان که فی‌الجمله امنیت دارد فقط مراغه و توابعش هست و وکلای ارومی حرکت محتشم‌السلطنه را به ارومی تصویب و قبول نمی‌کنند. اجمالاً آذربایجان قابل توجه اولیاء امور و ارباب حلّ و عقد می‌باشد که زیاده از این ماندن این نقطهٔ مهم با این حال تولید اشکالات وخیمه می‌نماید و همسایه‌ها بعد از ورود حکمران جدید و کارگذار در داخل شهر تا اندازه‌ای ساکت [شده‌اند] ولی به اطراف دست تعدی و اجحاف یازیده به امورات داخلی مداخله می‌کند.[2]

و امروز چیزی که اهالی آذربایجان از آن خوشدل و باعث سربلندی است همانا وجود جناب ثقة‌الملک کارگذار است. الحق از وظیفهٔ خدمت خود آنی غفلت نکرده در هر موقع از تعدّیات همسایه جلوگیری می‌نماید.

و مسئلهٔ قرائت‌خانه به واسطهٔ اشتغال بعضی از اعضا به عمل نظارت قدری مهمل شده و دیروز مجلس فوق‌العاده تشکیل و قرار صحیحی گذاشته شد و امید است که من‌بعد مرتب شده و این اساس خیر به شالودهٔ محکم نهاده شود و حضرت عالی و جناب مساوات را لازم و واجب است که به این امر مقدس عطف توجهی فرموده درصدد تهیهٔ اعانه و کتاب باشید.

علی‌المجالة لازم که روزنامه‌های فارسی طهران هرکدام یک نمره را به «جمعیت نشر معارف» ارسال نمایند و خدمت جنابان آقائی آقا سید محمدرضا[3] و آقا میرجوادآقا و آقا میرزا رضاخان با سلام بندگی مزاحم می‌باشم.

قربان حضرت عالی ـ محمدعلی بادامچی

---

۱. ظاهراً مراد اسکندر سردار مفخم حاکم اردبیل است.

۲. کذا. ۳. + آقا.

ممتازالسلطنه، عبدالصمد[1]

۷۶

چهارم رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

فدایت شوم قربانت گردم بحمدالله والمنه بعد از آن همه رنج و زحمت مقصود وطن‌پرستان ایرانی تا یک درجه حاصل شد و جناب مستطاب عالی به سلامت و تندرستی به مقصد رسیدید. اگر به قلب مبارکتان رجوع بفرمائید احساسات روحانی و مکنونات قلبی بنده را درست استنباط خواهید فرمود.

بعد از حرکت حضرت عالی از پاریس خدا شاهد است که هیچ یک از دوستان، جناب مستطاب عالی را آنی از مدّ نظر دور نکرده و در تأیید آن دوست محترم و وجود مغتنم هریکی به اندازهٔ خود کوشیده است.

حالت حالیهٔ ما حکم کسی را دارد که از خواب غفلت بیدار شده و قافله[2] را دور و شب را تاریک می‌بیند. اگرچه ورق برگشته و کوهی برطرف گردیده و افقی پیدا شده و مقصد از دور هویداست ولی باید برای وصال بر آن راهی طیّ کرد و بدبختانه زانوهای ملّت ما را سالها استبداد و خواب غفلت سست و بی‌حسّ نموده و قدرت عزیمت کم شده. با وجود اینها یأس در دنیا عین بی‌طریقتی است و امید را نباید کم کرد و هرجا امید به زمین افتاد از همان جا باید فوراً از سر گرفت. در هرصورت وقت خیلی تنگ است و باید کار کرد.

مشکل، اوروپا و مخصوصاً بعضی از دول فرنگ مستعد آن باشند که وقت و مساعده به ما یاد بدهند. بدبختانه دوایر دولتی ما تا حال طوری بوده است که هرگز کسی را قدرت راپورت پاره[ای] نکات نمانده بود. این است که اغلب حرف خودمان را به زبان دیگران و مقصودمان را به توسط جراید ادا می‌کردیم. ولی لایحه و نوشتجات بی‌امضا را اعتبار محدود است. با وجود این پاره[ای] نکات را در اوراق لفّی ملاحظه خواهید فرمود.

چنان که مسبوق هستید دفاع از انتشارات بی‌مأخذ و تهمتهای پرغرض تهذیب عقاید در فرنگ خیلی لازم است. در این باب هم تا یک درجه اطلاع دارید که چقدر تا

---

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۷۳ ـ ۵۸۲ چاپ شده است.
۲. اصل: غافله.

حال مساعی لازمه به عمل آمده است و اگر اولیای امور به‌دقت ملاحظه بفرمایند و به دیدهٔ انصاف بنگرند معلوم خواهد شد که در این مدت بدون هیچ ملاحظه و با وجود پنجهٔ آهنی استبداد بالای سرم ابداً از نثار جان و مال کوتاهی نکرده‌ام و می‌دانید که تنها و اول نوکر دیوان بودم که بدون این که علی‌الظاهر معزول و یا تبعید شده باشم و برای تحصیل مقام و یا منظور شخصی کار بکنم شب و روز در کار بودم و حال هم بجز سعادت و توفیق ملت هیچ استدعایی ندارم. عرض کردم علی‌الظاهر معزول به جهت این که می‌دانید مکرر معزول بودم. حتی بعد از حرکت حضرت عالی از پاریس تمهید مقدمهٔ جدیده کرده و به واسطهٔ دولت روس در عزل بنده اقدامات رسمی کردند. باری مقصود این نبود. فقط در عالم دوستی قلم رو به درد دل گذاشت. به عقیدهٔ بنده بدبختانه بجز آوردن چند نفر مستشار خارجه چاره نداریم.

ولی در مملکت ما لفظ مستشار را هم در غیر موضوعش استعمال کرده و بی‌معنی نموده‌اند و مستشار به عقیدهٔ بنده این است که ما همان طور که در مسائل شرعی مجتهدین داریم و آداب و قوانین شرعیمان را از آنها یاد می‌گیریم همین‌طور باید مجتهدین علوم عالیه از فرنگ آورده و مسائل دیگر خودمان را هم از آنها سؤال کرده و به موقع اجرا بگذاریم.

به عبارت اخری مثلاً یک نفر معلم حقوق و مؤسس قوانین conseiller légiste برای ادارهٔ رئیسیّهٔ مجلس ملی، و یک نفر معلم حقوق و تأسیس ادارات droit administratif از برای وزارت داخله، و یک نفر معلم حقوق محرّر حقوق خاصه و جنایات برای «پروسَدُر» juriste pour le droit civil et pénal از برای دارالشورای دولتی (اگر ایجاد شود)، یک نفر مستشار تجارتی برای وزارت تجارت، یک نفر معلم قوانین نظامی برای تحریر قوانین نظامی از برای وزارت جنگ، و یک نفر معلم حقوق بین‌الملل از برای وزارت امور خارجه، و یک نفر معلم هندسه و مهندس برای «کاوامتر» از برای فواید عامه، و یک نفر معلم اکونومی پولیطک و محرر قوانین مالیه از برای وزارت مالیه.

این اشخاص را لازم است از خارجه بخواهند ولی به شرط این که انتخاب آنها را به مأمورین دول خارجه در محل و یا در خارجه رجوع نکنند و در انتخاب آنها ملاحظات لازمه را به عمل آورند. به این معنی که:

اولاً این هشت نفر را از طبقهٔ پروفسرهای کاردیدهٔ مجرّب فرنگ انتخاب بکنند که مثل پروفسرهایی که در فرنگ ملاحظه فرمودید باشند، نه از اشخاصی که در

وزارتخانه‌ها از برای ترفیع مقام و تحصیل نشان و افتخارات دیگر مستخدمند.

ثانیاً در باب مقرری و مواجب آنها با سفرای خارجه در طهران (بطوری که در حق مسیو بیزو کردند) گفتگو نکرده و قرارمدار ندهند و کلیّتاً به هرکسی کـه انـتخاب ایـنها رجوع شده است مسئولیت تامه را با قدرت تامه بدهند و بدون مشاوره با او مذاکره و مکاتبه نکنند و به او قدغن فرمایند که این اشخاص را از طبقه‌ای انتخاب بکـنند کـه در مملکت خودشان هم از معلمین معروف و مجرّب و بی‌غرض محسوبند. و به آنها اگر دو یا سه مقابل منافع حالیهٔ آنها مواجب داده شود عیب ندارد. باز دولت ایران فایده برده به جهت این که به‌غیر از چند نفر مستخدمین که بنده سابق انتخاب کرده و فرستاده است مواجب مستخدمین دیگر خارجه در ایران پنج شش الی ده مقابل عایدی آنها در ممالک خودشان است (قرار مقرری مسیو بیزو را در طهران داده‌اند). به عبارت اخری مقرری گزاف را در حق کسی که هنوز انتخاب نشده معین و وعده نکنند.

ثالثاً این اشخاص را به سمت معلمی در دارالفنون طهران و مستشاری هریکی در یکی از وزارت‌خانه‌ها که عرض شد اجیر نمایند و قید بکنند کـه در دارالفـنون طـهران هفته‌ای فلان‌قدر و هر روز دو ساعت مثلاً درس بدهند و هر نفری در هر یکی از ادارات معینه اوطاق و دستگاهی داشته باشد که در روزهای معینه و مواقع لازمه در آن‌جا حاضر شده هریکی با اشخاص لازمه مشغول خدمات مرجوعهٔ خودشان باشند و ضمناً بعد از تحریر و ترتیب قوانین و ترکیب ادارات وغیره در یک روز معین هم وقت خـودشان را صرف این بکنند که هر یکی در وزارت معینه حاضر شـده در مسـائل مـحتاج الیـه آن وزارت محل شور رؤسا و اجزای آن وزارت‌خانه باشد. چنان که در مسـائل شـرعی بـا وجود این که پاره[ای] نکات را انسان می‌داند باز برای قوت قلب محتاج مجتهد می‌شود. در اغلب مسائل هم ما ایرانیها ولو این که مسبوق هـم بـاشیم قـوت قـلب لازم را بـرای اجزای آن نداریم. وانگهی در خارجه هم همین طور است و در هر وزارت‌خانه به همین ترتیب هفته[ای] یک یا دو روز معلم حقوق و یا مشاور آن اداره در اوطاق خود حاضر می‌شود و رؤسا و اجزای ادارات آمده بطور مسئله در امور خودشان تحقیقات می‌کنند و یا دوسیهٔ مسائل مهمه را آورده به مشاور مزبور می‌دهند و او اگر جواب فوری نتوانست بدهد اوراق را نگه داشته و درست تحقیقات علمی شخصاً نموده و عقاید خودش را در ورقهٔ علی‌حده به آنها علاوه کرده و درثانی به ادارهٔ خود پس می‌دهد.

گویا بنای امر و شروع تأسیس صحیح قوانین و ترتیب ادارات این طور باید بشود که

عرض شد. حال برای اجرای این قوانین اگر باز محتاج بر خارجه بشوند و در بعضی مواقع مستخدمین خارجه لازم باشد می‌شود از طبقات دیگر و در ممالک بی‌طرف شاید از مسلمانهای تربیت شده و گبرها مستخدم نمود.

خود معتقد هستم که درست ادای مطلب نکردم ولی عقیدهٔ مخصوصی به هوش حضرت عالی دارم و می‌دانم که همین خیالات از نظر مبارکتان گذشته است و اینها که عرض کردم تذکار و شاید اسباب تأیید خیالات خودتان خواهد شد. عجالتاً مستدعی است عندالضروره هر خدمتی در تحقیقات علمی و ترتیب ادارات وغیره لازم باشد رجوع بفرمایند.

در روزنامه‌های لفّی آنچه خواهند دید صدق مطلب و عقیدهٔ جمعی از دوستان است. چون البته به دقت ملاحظه خواهند فرمود بیشتر از این توجه حضرت عالی را به طرف آنها معطوف نمی‌سازد.

در باب استقراض هم آنچه در روزنامه «سیقل»[1] لفّی نوشته شده است گویا همان طور باید کرد، یعنی زود نکرد. سه سال قبل از ابتدای مجلس اول شرحی راجع به استقراض داخلی به اولیای دولت علیه عرض کرده بود. سوادی از آن هم محض این که شاید باز به‌کار بخورد لفاً تقدیم خواهد نمود. زیاده توفیق حضرت عالی را از صمیم قلب از درگاه الهی مسئلت نموده و قربان آن دوست عزیز محترم می‌شوم.

عبدالصمد

[2]قربانت شوم ممتازالدوله چند روز است حرکت کرده است. ان‌شاءالله تعالی البته عنقریب از زیارت آن دوست محترم مشعوف خواهد شد خیلی چیزهاست حضوراً مذاکره خواهد نمود.

همیشه با جناب مستر براون و دوستان دیگر لندن که ودیعت حضرت عالی هستند در مکاتبه هستم و ذکر خیر حضرت عالی می‌شود.

زیاده قربانت ـ عبدالصمد

سواد راپورت سه سال قبل سفارت پاریس به وزارت امور خارجه

حالت امروزی ایران خیلی به وضع مملکت روسیّه در ایام سلطنت الکساندر دویم

۱. کذا، ظاهراً برگردان cièclе است.

۲. تا اینجا به خط منشی بود. عبارات بعدی به خط ممتازالسلطنه است.

جدّ امپراطور حالیه شبیه است که در هزار و هشتصد و شصت و چهار امپراطوریّ بود جوان‌بخت و مایل ترقیات کلی اتباع و مملکت خود و رعایای روس هم به همین خیالات عالیه و ترتیبات مقصودهٔ پادشاه خودشان پی برده و حاضر بودند که باکمال شوق و ذوق مالاً و جاناً همه قسم همراهی با دولت خودشان بکنند. ولی دولت بی‌پول و خزینه خالی بود و در خارجه هم برای روسیّه اعتباری نبود که قرض کرده و مقاصد بزرگ خود را از پیش ببرد. این بود که امپراتور الکساندر در ضمن اظهار خیالات خود به ملت خود تکلیف کرد که قرضی به دولت بدهند و فوراً مردم با نهایت میل همراهی کردند و دولت روس مبلغ پانصد هزار ملیون منات در داخله قرض با لاطری تقریباً به ترتیبی که ذیلاً عرض می‌شود کرد و آن همه مقاصد بزرگ [را] که از بی‌پولی و پریشانی دولت چون نقش در آب شده بود از قوه به فعل آورد.

الکساندر دویم که آزادکنندهٔ ملت خودش می‌نامند محققاً به اندازهٔ شاهنشاه عادل بی‌مثال، مظفرالدین شاه مرحوم نورالله مضجعه آزادی به مملکت خود نداده بود. الکساندر دویم محققاً مثل اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاه معظم ما ارواحنا فداه نیّت خالص و سعی در ترقی دولت و ملت خود نداشت و ملت روس آن وقت سهل است حالا هم نه به اندازهٔ ایرانی باهوش و پادشاه پرستند و نه به این درجه‌ها تشنهٔ ترقی و استخلاص خودشان از زیر بار قدرت خارجه بودند. مملکت حاضر ترقی و ملت حاضر همراهی و جان‌نثاری و پادشاه جوان‌بخت با تمام قدرت خود طالب پیشرفت خیالات عالیهٔ خودشان. پس آنچه مانع است که این همه صحبت‌ها در مجلس می‌شود و این زحمت وکلای ملت تا حال ثمری در مسئلهٔ استقراض داخلی و تشکیل بانک ملی نداده است چه چیز است. البته بی‌علمی دیروزی و عدم عادت امروزی در این نوع کارهای مهم است. بطوری که شخص به خودش هم اطمینان ندارد و نمی‌داند چه و چطور بکند که مقاصد ملی از پیش برود و ندامت نیاورد.

دولت و وکلای ملت نباید در یک قطره آب غرق شده دست و پای خودشان راگم بکنند. تاریخ در این مسئله و در امور دیگر سرمشقها برای همه ملل به ودیعت گذاشته است. چه عیب دارد همین مسئلهٔ استقراض (با لوتری) سال ۱۸۶۴ مسیحی روسیه را سرمشق بکنیم. به این معنی مثلاً عوض پانصد هزار ملیون منات یکصد ملیون (یا بیشتر) فرانک قرض داخله اعلان نمایند و به این قرض صدی شش یا پنج تنزیل قرار بدهند و صدی یک هم برای تشکیل «لوتری» آن حساب نمایند. به این معنی سالی شش ملیون

(سال به سال کمتر شود) تنزیل پول و یک ملیون وجه «لوتری» حساب معین بکنند و هر سالی یکی از ده یک صدی هم از اصل پول داده شود که همگی تقریباً سالی هفت ملیون و یک هزار فرانک می‌شود که دولت جزو بودجهٔ همه‌سالهٔ خود می‌نماید و تخمیناً تا هفتاد سال و دویست و یک روز تمام این پول را از اصل و فرع ادا می‌کند.

با سالی یک ملیونی را که برای لوتری است می‌شود در سالی دو دفعه میانهٔ دارندهٔ اسهام استقراض داخلی لوتری[1] بکشند و در هر دفعه یک لوتری دویست هزار فرانکی، یک لوتری هفتاد و پنج هزار فرانکی، و سه لوتری بیست و پنج هزار فرانکی و ده لوتری پنج هزار فرانکی، و بیست لوتری هزار فرانکی، و یکصد و شصت لوتری پانصد فرانکی ترتیب داده و تقسیم نمایند و این خود بازی است که در تمام دول روی زمین معمول است و هر خرندهٔ یکی از اسهام استقراض داخلی تا هفتاد سال می‌تواند یکی از این لوتری‌ها را ببرد و به این امید مردم در همه‌جا بدون شرایط دیگر هم پولها خرج می‌کنند. مستدعی است این عریضه را درست ملاحظه فرموده و به جایهای لازمه ابلاغ فرمائید.

بهترین شقوق این امر این است که ادارهٔ این کار دست خود ایرانیها باشد. ولی اگر در داخله عدم امکان این کار را از عدم اداره و استعداد لازمی در داخله بدانند چاکر شاید بتواند که اداره برای این کار در فرانسه ترتیب بدهد که وجوه لازمه را به اندازهٔ وجه استقراض به دولت علیه و اسهام آن را در داخله به خرج بدهند و به همه بفروشند.

*

در سه سال قبل که این راپورت ارسال شد جواب دادند که به وزارت مالیه داده‌اند و بعد[2] از دوستان نوشتند که لاتری هم شرعی نیست.

حال ممکن است اسم لاتری و ترتیب آن را جور دیگر بکنند، ولی بدبختانه آن وقت جمعی در فرانسه حاضر شده بودند که در این باب همراهی کرده و این کار را کرده محتاج خارجه باشیم انجام بدهند. اما حالا دیگر نمی‌دانم باز آن اشخاص حاضر این امر باشند یا خیر، بلکه ان‌شاءالله تعالی محتاج خارجه نشوند.

صولت‌الدوله قشقائی، اسمعیل[3]

۷۷ ....

۱. دو جور می‌نویسد. ۲. به جای بعضی.
۳. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۵۳ چاپ شده است.

ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران
از شیراز به طهران ـ نمرهٔ ۷۹
۲۰ رمضان تخاقوی ئیل ۱۳۲۷

خدمت باشرافت جناب مستطاب آقای تقی‌زاده دامت برکاته

در آباده چند تلگراف عرض شد. البته پولتیک مقتضی ملاقات و سرافرازی نبوده چون شخص خودت را دور دور دوست دارم دلم می‌خواهد که غالباً به هر وسیله که باشد نام گرامیت را به زبان آورم. انشاءالله خداوند نوعیّت را زیاد نماید که ایران بسیار محتاج است.

مطالب عمده داشتم صلاح ندانستید. مسئله[ای] نیست. همین قدر عرض می‌نمایم که بزودی محتاج می‌شوید از وضع فارسی‌ها استفسار نمائید. کسی که بداند و بتواند بگوید بنده هستم. حالا فقط احوالپرسی و اظهار اخلاص می‌نماید که در جواب یاد و شادم فرمائید.

اسمعیل قشقائی

صولت‌الدوله قشقائی، اسمعیل[۱]

۷۸

ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران
از شیراز به طهران ـ نمرهٔ ۷
به تاریخ ۲ شوال تخاقوی‌ئیل ۱۳۲۷

خدمت جناب مستطاب امجد عالی آقای تقی‌زاده دام اقباله

تلگراف جوابیه زیارت، از کسالت مزاجتان بر کسالت روحانی ما افزوده، عاجلاً به مژدهٔ بهبودی مسرورم فرمائید. کسالتت کسالت یک ایران است. خدا حافظ و ناصرتان باد.

فرموده‌اید حاضر در تلگرافخانه شود که وکلاء محترم سرافراز و عرایضم را اصغاء فرمایند. اولاً از شهر دورم و این اوقات مهمانی از نظم نمی‌تواند منفک شد. ثانیاً چه گویم

۱. عکس این نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۵۴ چاپ شده است.

که ناگفتنش بهتر است.

بس‌که گفتم زبان من فرسود چه کنم گـفتنم نـدارد سـود

بازهم عرض می‌کنم به عموم وطن‌خواهان برسانید چرا از حال فـارس کـه رشتهٔ مهمی است غافل‌اند. بنده بعد از قضای الهی بکلّی بنی قوام را با خود طرف نمی‌دانم کارم هم مربوط به آنها نیست. ولی از آن‌جاکه هرکس فطرتی دارد تغییرپذیر نخواهد بود و آنها ذاتاً مستبد و خائن بوده تا عمر دارند هم خواهند بود.

فارس که به اختیار آنها کرمان هم افزوده شـده پس بـاید گـفت خـدای نـخواسـته استبداد فوق استبداد است. ریاست مشروطه با هوای نفس و خودخواهی منافات کلی دارد.

از بنده می‌گذرد ولی فکری به حال ایران بفرمائید که زحمات و خونبهای جوانان غیور به هدر نرود. از حال فارس جویا و همتی بگمارید که در گرداب حوادث سخت است. بنده از زبان عموم مظلومین عرض می‌نمایم. ایالت جلیله بی‌میل در اصلاح امور شاید نیست ولی مانعی که دارد چاره‌ای ندارد. از شدت غصه زیاده عرض نمی‌کنم.

اسمعیل قشقائی

محمدقلی‌یف سلماسی، ستار

۷۹

از فارس معروض است

فی ۲ شهر شوال ۱۳۲۷

حضور مبارک جناب سرکار سلالةالاطباء آقای سید حسن‌آقا تـقی‌زاده سـلمه‌الله تـعالی مشرف شود

فدایت شوم الیوم به جهت گشاده شدن مجلس مقدسهٔ ملّی در طهران به جنابعالی عن‌قلب تبریک و تهنیت داده و از درگاه خداوند ذوالجلال استدعا مـی‌دارم کـه وجـود مبارک جنابعالی را سلامت و عمر طویل عطا فرمایند. درحقیقت به جان‌نثار لازم بود که در این ایام مبارک تلغراماً به جنابعالی تبریک دادمـی ولاکـن بـرای پـاره‌ای مـلاحظات معذرت می‌خواهم.

و بعد معروض حضور باشد، مدت یک سال بلکه زیاده است که میرزا محمدعلی‌خان اقبال‌الوزاره را به ویس قونسولگری و پسرش حاجی قلی‌خان را با نایبی به قارص تعیین نموده‌اند. از روز مأموریت خودشان یک ماه سراسر در قارص [متوقف] نشده و از کم [و] کیف بیچاره ملت ابداً اطلاعی ندارند. در تفلیس نشسته مواجب قونسولگری قارص را در آن‌جا گرفته به کیف کشیدن خودشان مشغولند. چنان‌که در این روزها اکثر تبعهٔ ایران را مأمورین دولت روس گرفته باشبورط[1] نظامی می‌خواهند. در هرکس که بلط[2] قانونی ندارد به حبس می‌گذارند. آیا انصاف است.

بسیاری تبعهٔ ایران زیاده از یک سال است از گماشتگان آقای قونسول و نایبش قبض در عوض بلط گرفته‌اند که از ایران بلط قانونی در امضای قونسول روس بیاورند. تا حال نه بلطی آورده‌اند و نه صاحبی می‌نمایند. قسم به وجدان انسانیت بنده را با ایشان به غیر از دوستی، دشمنی و غرض شخصی ندارم. من‌باب انسانیت معروض حضور می‌دارم که چاره‌جوی شده و موجب سرافکندی ملت و دولت نباشد. چنان که در یوم گشاده شدن مجلس ملّی در قونسولگری قارص هیچ بیدق کشیده نشده و حال آنکه در هر شهر چراغانی و با موزیکا[3] عید نموده‌اند.

و علاوه استماع می‌شود که خیال جناب گنرال قونسول و مسیو دوط آن است که به خزینهٔ ملت و دولت نفع آورده ویس قونسولگری قارص را به نیابت تبدیل نمایند. هیچ انصاف نمی‌نمایند. قونسولی مگر برای فروختن بلط است و حال آنکه دولت عثمانی به قارص گنرال قونسول گذاشته. زیرا که قارص سرحد دو دولت است. عثمانی و ایران و قلعه‌هایی محکم مثل پورت آرطور دارد و عساکر دولتی زیاد دارد.

آیا به دست دولت روس کاغذ بدهیم که قارص را نایبی کردیم. بعد از چند سال یعنی در ایام ترقی ایران دیگر دولت روس قبول می‌نماید که به قارص مجدداً قونسول بگذاریم و حال آنکه در قارص قونسول ایران از واجبات است.

انشاءالله در آن‌جا از سرکار حیدرخان تارویردی‌یوف و یا از سایر آقایان که قارص را دیده‌اند سؤال فرمائید. لازم است همواره در قارص قونسول عالم و کاردان و شخص باکفایت باشد. اگر فی‌الواقع مسیو دوط و یا دیگری می‌خواهند که به خزانهٔ دولت [و] ملت نفع برسانند پس چرا ملاحظه نمی‌نمایند که در قونسولگری تفلیس زیاده از پانزده

---

۱. (= پاسپورت). ۲. کذا = بلیط.
۳. کذا، معمولاً «موزیکان» می‌گفته‌اند.

نفر اشخاص مفتخور هست که در هر ماه صد مناط بلکه زیاده مواجب گرفته و بعضی اوقات به تاراج بیچاره ملت مشغولند.

غرض بنده به حضور مبارک عرض داشتم. هرچند به شرف زیارت جنابعالی نرسیده‌ام لاکن غایبانه چاکرم. لازم است در بعضی وقت آقایان به معروضات چاکر گوش داده به انجامش بپردازند و در این خصوص به سرکار حیدرخان تارویردی‌یوف هم عریضه‌نگار شده‌ام. انشاءالله که سؤال فرموده در حق میرزا حمید نایب قونسولگری قارص هم مرحمت فرمائید.

و اگر سرکار آقا مشهدی محمد نقی صادق‌اوف در آن‌جا باشد عرض سلام مخلصانه رسانیده و از بی‌وفایی جناب مشارالیه گله‌مندم. زیاده تصدیع ندارم.

اقل مخلص حقیقی مشهدی ستار محمدقلی‌یوف سلماسی صحیح است.

ناشناس[1]

۸۰ ....

تاریخ شب نوزدهم شهر شوال‌المکرم ۱۳۲۷
حضرت مستطاب آقای تقی‌زاده دامت برکاته

قربانت گردم استدامت صحت و اقبال آن وجود محترم را از درگاه حضرت کردگار خواستگارم. وضع تبریز این ایام به واسطهٔ اعمال مغرضین اغراض نفسانیّهٔ خودشان مشکل دیگر پیدا نموده. خلاصه‌اش این است یک جمعی که سرسلسله‌شان دواچی و رئیس معارف و اجلال[2] و رئیس[3] معلوم‌الحال و چند نفر دیگر عنوان اعلان سفیدمهر را که در روزنامهٔ «ایران نو» و «شرق» نشر شده واسطهٔ تضییع حضرت عالی نموده و در این صدد هستند که حتی‌الامکان به این اعلان اثراتی مترتّب کرده و محملها قرار بدهند که شاید ذهن مردم را مشوش و آن جناب را از حیثیّت سابقی تنزّل بدهند (یریدون ...[4]).

ازجمله دیروز دواچی یک کاغذ بی‌امضاء که از ظاهرش عنوان ساختگی هویدا بود

---

۱. عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۸۳ ـ ۵۸۸ چاپ شده است.
۲. اجلال‌الملک.
۳. ظ: رئیس انجمن ولایتی.
۴. نقطه‌چین در اصل است.

به انجمن آورده محرمانه به آقا میرزا حسین داد که ملاحظه نماید و مشارالیه کاغذ را نگاه داشت. بعد از رفتن دواچی کاغذ را ملاحظه نمودیم. سراپا غرض و مزخرفات بود که نوشته شده. ازجمله نوشته بود که فلانی و نواب[1] و حکیم‌الملک با انگلیسیها ساختگی داشته و یک مقاوله‌نامه با مهر این سه نفر نوشته گشته، یک نفر وطن‌پرست این کاغذ را دزدیده و نگهداشته که در موقع افتتاح پارلمان در حضور عموم نمایندگان درآورده و حرکات اینها را ثابت نماید و اینها که مطلب را فهمیدند ناچار مجبور به انتشار این اعلان شده که در موقع بگویند که ما به کاغذ سفید مهر زده برای مطلبی آن هم مفقود شد و ما هم اعلان دادیم که کاغذ سفید است.

ازجمله وکلاء تبریز را تقبیح کرده مخصوصاً از جناب آقا میرزا اسمعیل‌آقا[2] اسم برده که طهرانیان بعد از ورود اینها که فلانی از آن جمله است ...[3] دانسته که این‌جور نمایندگان به پارلمان فرستاده‌اند. قدری از این لاطائلات نوشته، بعد می‌نویسد و حال آن که اهالی طهران نمی‌دانند در تبریز مثل میرزا سید حسین‌خان[4] که نظیرش در تمام ایران نیست تبریز آدم دارد. ولی غرض نگذاشت که او را انتخاب نمایند.

مختصر بعد از این همه جفنگیّات طرفداران جنابعالی را ضعیف شمرده و می‌گوید که طرفداران سردار و سپهدار با نیزه حرف می‌زنند، ولی پارتی تقی‌زاده در روزنامه‌ها با کنایه اشاره می‌کنند. کمی نمانده که بکلی پایمال باشند و مخصوصاً به دواچی سفارش کرده که میرزا حسین را به طرف خودتان جلب نمائید که کار شما رونق می‌گیرد و آقا شیخ سلیم که در نظر عوام خیلی نفوذ دارد او را با خودتان متفق نمائید که بلکه کار را از پیش ببرید.

مختصر چیزی از اغراض فاسده نمانده که به قالب نزده باشد و مخصوصاً دواچی این کاغذ را دست به دست نشان داده و به جمعیّت خبیثهٔ خودشان دعوت می‌نماید و اجلال با تلفون به آقا میرزا حسین درحالتی که خودم پای تلفون بوده گفت که در [نزد] حاجی دواچی یک کاغذی هست دیده‌اید، اگر ملاحظه ننموده‌اید بگیرید ملاحظه کنید که خیلی دیدنی است. غرض یک پارتی که اشخاصش این قبیل کسانند تشکیل شده برای تضییع حضرت عالی.

---

۱. حسینقلی نواب.
۲. قاعدةً نوبری منظورست نه شیخ اسمعیل هشترودی.
۳. چند کلمه ماند.
۴. عدالت.

لهذا انجمن و هیئت موقتی مجبور شدند که از آن سفید مهر توضیحات بخواهند. هرچند جناب آقا میرزا محمد خراسانی جوابی داده ولی مسکت نشده منتظر توضیحات خود حضرت عالی می‌باشند که رفع شبهه شده جواب مفسدین داده شود.

البته حضرت عالی کاملاً مسبوق می‌باشند که موقع خیلی باریک و آتیهٔ مملکت در خطر. لازم است در این مقام که استقلال وطن از موئی آویخته شده ملاحظهٔ بعضی نکات فرموده در استحکام روابط اتحاد بیش از همه کوشیده، اگر جزئی اختلاف در مسلک باشد مدتی در بوتهٔ نسیان گذاشته دست یگانگی به دولتیان داده خطرات وطن را از جلو برداشته، در موقع اگر اختلاف جزئی مانده باشد آن وقت ممکن است بکلی آن اختلاف را فیصل دادن و رفع نقار نمودن.

بدیهی است این همه تلاش و پارتی‌بازی تبریز ناشی از طهران و طرفداران طرف مقابل این حقه‌بازی را درآورده به اطراف کاغذپرانی می‌کنند. اگر چندی اختلاف مرتفع شود و همه در یک خط قدم زدند دیگر مغرضین را جای حرف نمی‌ماند و استدعا می‌نمایم که توضیحات آن سفید مهر و مقدمات و اسباب اختلاف را مرقوم داشته تا از مطلب مسبوق [شده] درموقع به جاهای لازمی اظهار شود و به اعتقاد چاکر لازم است اقلاً هر ماهه جناب آقا میرزا محمد علی‌خان[1] از وضع طهران بنده و یا دیگری راکه محل وثوق و اطمینان می‌داند مسبوق نماید و این قدر بی‌خبری تااندازه‌ای صلاح و صحیح به نظر نمی‌آید.

باز تکراراً عرض می‌کنم که وطن در خطر، مباینت و دوئیّت در حکم امروزی برای مملکت سمّ قاتل و زهر مهلک است. اگر خدانکرده جزئی اختلاف در میانه باشد باید فوراً رفع نموده به اصلاحات و مرمیّات این خرابیها مشغول باشند.

خبری که قابل ذکر است این است که جناب آقا میرزا سید حسین‌خان رئیس معارف روزنامهٔ یومیهٔ ترکی به اسم «صحبت»[2] نشر نموده در نمرهٔ چهارم مقالهٔ «کج قا برقا» عنوان نموده [به] بی‌حجاب بودن زنان و گردش کردن ایشان روگشاده اشاره کرده و صراحةً می‌نویسد که غیرت به ما دست داد که این «قابرقای کج» را در خانه گذاشته ناقص‌الاعضاء تردّد می‌نمائیم. یا باید فرنگان مثل ماها غیرت کرده «کج‌قا برقا» را در خانه بگذارند و یا این که ما اینها را مثل زنان آنها به کوچه و برزن بیاوریم. مختصر چیزهائی که

---

۱. تربیت.

۲. صدر هاشمی در جلد سوم تاریخ جراید آن را ذکر کرده. در سال ۱۳۲۷ شروع به انتشار کرد.

مخالف دین و آئین است نوشته و نشر داده. مردم از ملاحظهٔ این مقاله به هیجان آمده ازطرف انجمن به ایالت اظهار شد که به موجب قانون باید روزنامه توقیف و مدیرش تحت استنطاق آید.

از میرزا سید حسین‌خان[1] روز شنبه به عدلیه وعده گرفتند که حاضر شده استنطاق بشود. روز شنبه را به طفره زد که از من به روز دوشنبه وعده خواسته‌اند، در موعد معین حاضر خواهم شد. از این طفره مردم به هیجان آمده توقیف مشارالیه را از ایالت جداً خواستگار [شدند] که مبادا یا به جائی پناهنده [شود] و یا فرار نماید.

لهذا حکومت توقیف مشارالیه را از سالار مؤید خواستند و شب یکشنبه در نظمیه توقیف شد و روز دوشنبه برحسب موعد در عدلیه حاضر و ازطرف انجمن و ملت آقا میرزا حسین واعظ مدعی‌العموم و طرف سؤال و جواب گشت. بعد از آن که اقرار نمود که مقاله را من نوشته‌ام و مقصودم مطلب علیحده است جواب داده شد که مطلب بدین صراحت قابل تأویل نیست. مقاله مخالف مذهب. قانون در حق مقاله‌های مخالف مذهب حدّی معین نموده باید اجرا باشد. مشارالیه بنای عدم قبول قانون مطبوعات را گذاشته که در هنگام استبداد نوشته شده. او را هم جواب دادند.

و آن روز استنطاق ناتمام مانده به روز سه‌شنبه که امروز بود گذاشتند و صبح که قرار بود حاضر عدلیه باشند خود را به تمارض زده و حکیم مریضخانه سرکیس تجویز حرکت و نطق مشارالیه را ننموده تتمّهٔ استنطاق را به بعد از صحّت یافتن گذاشتند و ماشاء ...[2] دیروز از ارامنه و اشخاص معلوم‌الحال مثل سید نعمت‌الله و امثالش خیلی طرفدارش بوده و می‌خواهند به روپوشی و تسامح این مسئله را از میان برداشته حریف را موقع به دست بدهند. لعنت باد بر این مشروطه‌طلبان و تف باد بر این آزادی خواهان که می‌خواهند با این ترّهات و جفنگیّات باز یک انقلاب بزرگ در ایران برپا نمایند.

این بدبختان کار زمین را نساخته به آسمان می‌پردازند. عوض آن که اخبارات داخلی و از نفوذ خارجی و بحران مملکت و تهذیب اخلاق و غیرذلک در روزنامه بنویسند برداشته عدم حجاب و امثال اینها را می‌نویسند، علّم‌الله و شهد و کفی بالله شهیدا. صدمه و ضرر این مشروطه‌طلبان ...[1] هزار هزار بار بدتر از ضرر امیر بهادر و رحیم‌خان و امثال آنها است.

مار بد تنها ترا بر جان زند   یار بد هم جان و هم ایمان زند

۱. منظور ظاهراً سید حسین عدالت است.
۲. نقطه‌چین در اصل است.

مطلب همان است که حضرت عالی در شبهای آخرین فرموده‌اید که این بی‌قیدان و سفل‌طبیعتان در اظهار هذیانات و جفنگیّات یک غرض باطلی[1] دارند و خودشان هم نمی‌دانند که چه می‌گویند. ولی صدمه به اساس کار می‌زنند.

باری مردم از این تمارض از هیجان نیفتاده استفتائی[2] که به مهر ثقةالاسلام و تمام علماء ممهور است حاضر نموده برخلاف مذهب بودن مقاله. احتمال فردا در عدلیه به موقع اجرا بگذارند و نتیجه هرچه باشد عرض می‌شود. این است ثمر اعمال غرض که دیدند.

مسئله اردبیل و قراجه‌داغ اهمیت پیدا کرد. البته به واسطهٔ تلگراف مسبوق شده که شاهسونها اردبیل را تصرف و سردار[3] از اردبیل به سراب آمده و به موجب تلگراف چند ساعت قبل گویا از سراب هم به طرف شهر حرکت نموده‌اند و رشیدالملک هم در سراب مشغول استحکامات و سنگربندی هستند تا عقب اردو از تبریز برسد، و بیچاره ایالت شبانه‌روز بدون فوت دقیقه مشغول ترتیب و اعزام قشون به طرف سراب می‌باشند و تا حال قریب دوهزار سواره و دو فوج پیاده با سه عراده توپ فرستاده بازهم در تدارک هستند.

فردا را جناب سعدالممالک که قرار بود به طرف قراجه‌داغ برود و موقوف نمود با دویست سوار به طرف سراب حرکت خواهند نمود. البته اولیاء امور تمام همّشان را به اصلاح اردبیل و قراجه‌داغ مصروف خواهند داشت که اگر خدانکرده مختصر سستی واقع شود تمام زحمات این سه ساله به هدر خواهد رفت و بلکه دست خارجه به بهانهٔ امنیت به تمام ولایات آذربایجان یازیده خواهد شد. چنانچه افواهاً امروز شنیدم که این دو روز قدری قزاق و سالدات برای امنیت و حفظ حقوق اتباع به اردبیل خواهند رفت. انشاءالله بی‌اصل است. اگر وقوع داشته باشد «کفن بیار و تابوت و جامه نیلی کن» ...[4]

و عدد تعرفهٔ انتخاب کسر اعضاء انجمن ایالتی به چهار هزار رسیده. احتمال تا پس‌فردا که ختام وعده است به پنج هزار برسد. ولی از انتخاب نهایت مأیوس و ناامیدم. ازقرار معلوم که پارتیها تشکیل و مجلسها منعقد گشته و صورتها داده شده. آقای مشیرالسادات و حاجی سیف‌العلماء و آقا شیخ سلیم و آقا میرزا حسین و آقا میرزا محمد

۱. چنین خوانده می‌شود و احتمالاً باطنی منظورست.
۲. اصل: استفاحی.
۳. شاید: سردار بهادر.
۴. نقطه‌چین در اصل است.

تقی رئیس و حاجی رحیم‌آقا و حاجی ملاحسین اشکریز و حاجی محمد جعفر خامنه‌ای حتماً انتخاب خواهند شد.

و به ارامنه هم اعلان داده شد که روز ۱۷ و ۱۸ ماه تعرفه بگیرند. تا حال نیامده و علت مسامحه‌شان هم معلوم نیست و اختلاف کلمه و تضاد آراء هم که تقریری و تحریری نیست. شاد باد صاحب «الهلال» که می‌گوید «علموهم وکفی کل‌الصید فی جوف الفراء».

این ملت جاهل ابداً قابل این نعمت عظمی نیستند. اینها لایق تازیانهٔ استبدادند لاغیر که همیشه در زیر شکنجهٔ استبداد بمانند. حیف است این آزادی. این ملت جاهل که در غیر موقع استعمال می‌کنند آزادی را در شرب مسکرات و اشاعهٔ منهیّات و نشر اراجیف دیده‌اند. ابداً بوی آزادی حقیقی که بیان افکار و اظهار مصالح عامّه است به مشامشان نرسیده.

در مسئلهٔ ترانزیت کارخانه تاحال کراراً چه مکتوباً و چه تلگرافاً اظهاراتی شده به جواب موفق نگشته. استدعا می‌نمائیم که بذل توجهی فرموده بلکه کارخانه از باطوم عبور داده شود.

و درخصوص کربلائی رحیم قزوینی هم عطف مرحمتی بفرمائید که مشارالیه از نامساعدی حضرت عالی در مستدعیات خودش نهایت شکوه دارد و خدمت آقا میرزا محمدعلی‌خان و سایر آقایان هم سلام خالصانه تبلیغ فرمائید و رسید دویست تومان برات حاجی علی عباس را هم مرقوم بدارید رفع نگرانی باشد.

و خواهش دارم بعد از ملاحظه و مطالعهٔ مکتوب بدون آن که کسی دیده باشد پاره کنید که ماندنش صلاح نیست. ختم عریضه را با ادعیهٔ خالصانه و تشکرات صمیمانه تمام می‌کنم.

مخلص

تربیت، محمدعلی[۱]

۸۱

شنبه ۲۵ ذیقعده [۱۳۲۷]

قربانت گردم   روز سه‌شنبه باز نتوانستم عریضه‌نگار شوم. اینک روز شنبه ۲۵ شهر

۱. فتوکپی این نامه را مهندس ناطق به من داده و متأسفانه چون فتوکپی سیاهرنگ است مقداری از کلمات ناخوانا به نقطه‌چین آورده شد.

حال که مکتوب نمرهٔ ۱۳ شما هم زیارت گردید و دو روز قبل هم مکتوب اخوی با مکتوب جوف معززالملک حضرت عالی رسید، به صاحبش رساندم.

روز شنبهٔ گذشته از رختخواب بیرون آمدم و به مجلس رفتم. حالم خوب شده ولی فوق‌العاده عصبانی شده‌ام. کار نکردن رفقا و سستی آنها دیوانه‌ام کرده. هیچ‌کس کار نمی‌کند. مثلاً کار می‌کنند، اجتماع می‌کنند ولی مثل اجتماع وزراء کاری ساخته نیست و فایده ندارد.

امثال میرزا احمد برای پیشرفت مقاصد خود و خودنمائی و آشناگیری خوب کار می‌کند، ولی برای مقتولین و تبعیدشدگان ابداً در فکر نیست و همیشه «از دل برود هرآن‌که از دیده برفت» به مضمونش عمل می‌نماید. فوق‌العاده متأثرم.

روز شنبه که رفتم اول تلگرافی نوشته به نوبری کردم که چند روز قبل گفته بودم عمل نکرده بودند.

و دیگر شیخ محمد ابداً اجازه‌نامهٔ شما را اعتنا نکرده دنبال نکرده بوده است که بخوانند و به رفقا هرچه گفته بود هم اعتنا نکرده بودند. مثلاً میرزا احمد از اشخاصی است بکلی از این کارها استنکاف دارد و فوق‌العاده می‌ترسد. ابداً مداخله به کاری نمی‌کند و در کارهای علنی هرجا باشد هر حرفی زند ضرر ماست. ولی در کارهای مخفی، در رأی دادن مخفی مثل زنها خیلی به کار می‌خورد.

باری خودم رفته به هیئت رئیسه گفتم باید امروز خوانده شود. استنکاف کرد. معلوم شد اشخاصی جلوگیری دارند. من هم تشدد کرده بد گفتم. رئیس مجبوراً از من دو سه روزه وقت خواست که چند نفری جمع کند یک صحبتی بنمائیم و مؤتمن‌الملک خیلی جدّ داشت در مجلس علنی خوانده شود و خیلی در حق آنان بد می‌گفت.

مجلسی عبارت از من و وحید و نصرالله و رئیس و مؤتمن و میمین [1] و مؤتمن‌الملک و حاجی آقا و معاضد و مرتضی بختیاری تشکیل داد. همه بر ضد حرف زدند، خصوصاً حاجی آقا که فوق‌العاده مزخرفات گفت نسبت به شما که خوب است فلان کس استعفا دهند. اگر به من دو نفر بگوید استعفا می‌کنم. من گفتم که من و بیست نفر خواهش داریم

---

۱. ظاهراً منظور مستشارالدوله و ممتازالدوله است.

شما فوراً استعفا کنید که مضرّ به حال مملکت هستید و گفتم این اعلان جنگ است. پاشید برویم. حاجی آقا پا شد رفت. بعد من حرفهای سخت گفتم.

مستشار خیلی مقدمات سپرد و ...[۱] چیده همه تصدیق کردند. من رد کردم. بالاخره گفتم فردا اگر خوانده نشود در مجلس خواهم گفت و سخت ایستادگی خواهم کرد ولو هرچه خود این را هم بگویم. از وقتی که اجازه‌نامهٔ شما رسیده همچو احساس کرده‌ام آقایان و روزنامه ... برای شما تهمتها زده‌اند. باری گفتم من از مجلس بیرون می‌روم استعفا می‌کنم.

بالاخره قرار شد فردا که پنجشنبهٔ گذشته باشد قبل از انعقاد به کمسیون عرایض فرستاده برگردانند در مجلس خوانده شود. صبح زود از بازار جواب می‌رسد که اگر همچو کاری شود یعنی تلفون می‌کنند بازار را می‌بندیم.

ذکاءالملک استعفا داده خانه‌اش می‌رود. بالاخره رفته آورده قرار بر این می‌شود که به کمسیون برود. بعد می‌بینم که کمسیون که رئیسش شیخ رئیس است برمی‌گرداند که مهر کابینه ندارد. باری تعلل می‌کنند و من هم تنها هستم. ابداً فراکسیون همراهی ندارند. من هم فوق‌العاده جدّ به خواندنش دارم. تا چه شود.

- چند شب قبل رقعهٔ دعوت از صمصام برای من آوردند. نهار فردا به خانه‌اش بروم، رفتم. وحید، معاضد، من آسوده بودیم. بعد از نهار اظهار کردند باید کابینه عوض شود. سپهدار رئیس‌الوزراء، میمین و محتشم و معاضد وزیر پست تلگراف ... سرش به قر ...[۲] نگفته من گفتم غیر از سپهدار هرکس را بگوئید می‌شود غیر از او. خیلی اصرار کردند جوابی ندادم.

سردار اسعد گفت وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء، سپهدار جنگ باشد. باز قبول نکردم. بالاخره قرار به جلسه بعد شد. خواستند به خانهٔ من بیایند نگذاشتم. خانهٔ وحید رفته صحبتی نشد. جلسهٔ سیم خانهٔ مستشار، چهارم معاضد شد. هنوز در گفت وگو هستیم تا چه شود.

آنچه استنباط کرده‌ام اولاً شما کج فهمیده‌اید. اسدالله میرزا[۳] با تمام اعتدالیون به واسطهٔ عین‌الدوله و فرمانفرما بد شده او را بد می‌دانند. تحریکی از آنها نیست. اسدالله‌خان هم آمده می‌گوید ناصر تا این کابینه هست نمی‌آید، باید سپهدار باشد.

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. در هردو مورد نقطه‌چین در اصل است.

۳. شهاب‌الدوله.

اسعد راضی شده که سپهدار و مستشار و ممتاز باشند ناصر بیاید و خودش جزو کابینه نباشد.

ولی آنچه من استنباط کرده‌ام سفیر روس این دو نفر را باهم آشتی داده و بعضی قولها داده است، چون که اتحاد این دو نفر هم ممکن نیست غیر از آن راه، و خیلی از مجلس هم بد می‌گوید.

چند روز قبل هم سردارین و بعضیها در خانهٔ علاءالدوله که ضد عین است بردند. حالیه گویا روسها هم از این کابینه خیلی دلتنگ هستند به واسطهٔ نواب و عین و ... .

باری یک نقشه در میانه هست تا چه شود. خیلی خطرناک می‌بینم. با این همه که متصل می‌گویند باید اتحاد کرد نمی‌خواهند شما را بگذارند طهران آئید. و سپهدار هم رئیس کابینه باشد. باری تا چه پیش آید، فراکسیون و مرکز چه رأی دهد!!! رفتن شما را درصورت امکان به اسلامبول خوب می‌دانم.

حاجی محمدصادق آمده در منزل من است، آن شب وکیل‌الرعایا هم بود. می‌گفت وثوق‌الدوله قبض حوالهٔ حقوق تقی‌زاده را از مجلس سابق داد من دادم قبول، فلان حرف را زد. اگر اجازه برای پول است آن را بدهیم. من گفتم برای پول نیست باید بیاید. مؤتمن‌الملک گفت روزنامه‌های خارجه بد می‌نویسند. رفتن فلان‌کس خلاف قانون مشروطه است. باید خوانده شود و خیلی جدّ داشت که رفع تهمت شود و اجازه خوانده شود. برعکس دیگران که بازار نشر داده‌اند.

سید محمدرضا هم در این چند روزه می‌رسد. درخصوص سپهدار اگر ائتلاف هم باشد به نظر من به سر کار آمدنش خوب نیست. اگر شما به نظرتان خوب می‌آید تلگراف بکنید کاغذ شما هم رسید و الّا فلا. من فوق‌العاده خطرناک می‌دانم.

نقشه‌ها هست که ابداً نمی‌توانم مفصلاً به شما بنویسم. آدمهای آژانسهای محمدعلی متصل درکارند به طهران بیاورند. نمی‌دانم چه باید کرد. حتی امین‌الضرب می‌گفت یکی از مستبدین خانهٔ من آمده اظهار کرد که فلان کس را شما چرا در این خصوص کمک می‌کنید.

سردار اسعد بکلی خراب شده. یپرم را مجبور کرد برود با معزالسلطان آشتی کند و روی همدیگر را ببوسند. اگر در این موقع شما در اسلامبول بودید خیلی کار می‌توانستید بکنید. وقت پست می‌گذرد. فرصت نداشتم مفصلاً بنویسم. کاغذهای جوفی از وحید و

حکیم است. بعد از عزل شما را ... [۱]

تربیت، محمدعلی

۸۲

شنبه ۲۵ ذیقعده

دوشنبه اول ورود من به مجلس نوشتم به رئیس. جواب رئیس است فرستادم ببینید.[۲]

* * *

خواهش دارم بعد از مجلس تشریف بیاورید در هیئت رئیسه تا مراتب را به جنابعالی عرض کنم.

ذکاءالملک

اگر چنانچه امروز خوانده نشود بنده مجبور هستم سؤالی از هیئت رئیسه امروز در مجلس نموده و بعضی حرفهای لازمه بزنم تا اگر علت قانونی دارد بفرمایند و الا بعد از انقضاء مدت اجازه چه فایده خواهد داشت.

محمدعلی

تربیت، محمدعلی

۸۳

آقا میرزا رضاخان[۳]

قربانت گردم امروز نتوانستم جواب به جنابعالی بنویسم. انشاءالله پست بعد خواهم نوشت. به والدهٔ محترمه سلام برسانید. همه سلامت هستند سلام دارند. خاله‌جان در خانهٔ ماست و اگر طهران آمدنی شدید هرچه صلاح بدانید با خود همراه و یا بعد به توسط کسی طهران ارسال دارید، و اگر آمدید البته کتابها را قبل از وقت صندوق

---

۱. یک سطر در فتوکپی نیامده.

۲. فتوکپی آن را مهندس ناطق داد. این دو سطر به خط محمدعلی تربیت است ناظر به یادداشت او.

۳. = تربیت.

کرده مثل تجارت. اگر زنجان امن باشد ارسال دارید، والا پیش کسی بگذارید ارسال کنند. چند دقیقه بیش وقت ندارم. دیشب یک دختر متولد شد اسم آن با شما و آقاست. همشیرهٔ آقا[۱] سلامت هستند. بنده‌زادگان سلامتند.

قربان شما

مستمری پارسال و امسال [را] از مؤتمن‌السلطنه بگیرید و از قول من سخت به او گفته وصول کنید. ... برگردانید و هرچه خواستید بفروشید، به هر قیمت مختارید. اگر آمدید امانت در جائی چیزی نگذارید. اگر مطلبی باشد پست آینده.

قربان شما ـ محمدعلی

با مستوفی‌الممالک و فرمانفرما درخصوص قتله و خیال خلاص معزالسلطان دعوا کردم و سخت گفتم. فرصت ندارم بنویسم.

* * *

به توسط جناب مستطاب آقای آقا شیخ محمدآقا

یک ماه قبل اجازه‌نامهٔ آقای تقی‌زاده به توسط بنده تلگرافی به حضور هیئت رئیسه رسیده و تاکنون در مجلس خوانده نشده. خیلی اسباب تعجب است و علت نامعلوم.

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه و سال ۱۳۲۷

ابوالحسن[۲]

۸۴

[۱۳۲۷]

تصدقتان شوم دستخط مبارک تلگرافی در موقعی که نهایت نگرانی را داشتم و چشم انتظار را به راه دوخته بودم چون آیت رحمت نازل شده و چشمم را ضیاء و قلبم را قوّتی

۱. از آقا تقی‌زاده منظورست. خواهر تقی‌زاده زن تربیت بوده است.
۲. شاید امیرحشمت نیساری، اصل نامه نزد من است.

بخشید. حق تعالی آن دو[1] وجود مبارک را که درواقع مایهٔ امیدواری ایرانیانند از حوادث روزگار مصون، دشمنان و بدخواهان را ذلیل و نابود فرماید، بمنّه و جوده.

حالت بنده هم شکر خدا را خوب است و کسالت عارضه بالمرّه رفع شده. عُجالةً چیزی که باعث افسردگی و دلتنگی می‌باشد دوری از فیض حضور حضرات عالی است. بدیهی است به اقتضاء مرحمت مخصوصی که دارید بنده را از خاطر مرحمت ذخایر فراموش نفرموده و آتش مفارقت را به آب مرقومات خاموش و ساکت خواهند فرمود.

اوضاع حالیهٔ این‌جا هیچ تعریف ندارد. آشوب و انقلاب در کلیهٔ نقاط آذربایجان حکمفرماست. وضع شهر خیلی مغشوش است. هر روز مأمور ستارخان است که به اطراف شهر رفته و مشغول تاخت و تاز می‌باشند. چند روز است که قوچعلی‌خان را مأمور نموده و به طرف کنای و مرند و خوی فرستاده است. به سر مبارکتان قسم است مشارالیه آتشی در آن صفحات روشن کرده و بلایی به سر اهالی بیچاره آورده که قلم از شرح آن عاجز است.

عجب در این است با این تفصیلات حضرت اشرف اعظم آقایی سپهدار وزیر جنگ دامت شوکته تلگرافی به ستارخان فرموده و چارهٔ ولایت خوی را از ایشان استفسار می‌فرمایند. محرمانه عرض و جسارت می‌نمایم اگر بزودی این دو نفر را احضار دارالخلافه نکرده و به اعادهٔ نظم و امنیت ولایات آذربایجان علاج فوری نفرمایند بر این مملکت زار باید گریست. مشروطه که سهل است مملکت هم ازدست خواهد رفت. در عالم وطنخواهی لازم دیده عرض و جسارت نموده تا رأی مبارک چه اقتضا فرماید.

و مخصوصاً دیروز خبر رسید که قوچعلی‌خان در قریهٔ یام با روسها طرف شده و دعوا کرده‌اند. نه نفر ازطرف قوچعلی‌خان مقتول شده و خود قوچعلی‌خان فراراً بیرون رفته. روسها به قریهٔ مزبوره ریخته و خانهٔ غفارخان را به‌کلی داغون و غارت کرده‌اند. غفارخان فراراً به مرند رفته و در آن‌جا پنهان شده بود. اسعدالسلطان حاکم مرند برای تحقیق این مطلب او را احضار می‌نماید. روسها مطلع شده فوراً قزاق و سالدات می‌فرستند غفارخان را در مرند گرفتار و حبس می‌نمایند.

بالجمله در باب مطلبی که در این‌جا عرض و جسارت شده و انجام آن را موکول به ورود طهران فرمودند چون موقع می‌گذرد اگر اندک توجهی مبذول فرمائید مایهٔ مزید تشکر خواهد شد. خدمت جناب آقای رجبعلی‌خان و آقامیرزا علی‌محمدخان و آقا

---

۱. شاید از دیگری مقصود محمدعلی تربیت باشد.

مشهدی حسن‌آقا و سایر آقایان و هم‌مسلکان محترم عرض بندگی نموده و سلام مشتاقانه می‌رسانم. زیاده جسارت نمی‌کنم.

عرض دیگر این‌که جناب اجل آقای سعید حضور دام اقباله ازجملهٔ اشخاص ساکت و سالم می‌باشند. سالهاست که با بنده دوستی دارند. اگر چنانچه موقعی پیش آید و مقتضی رأی مبارک باشد و بذل توجهی در حق ایشان بفرمائید باعث مزید افتخار این چاکر خواهد شد.

به تصدقت چاکر جان‌نثار ـ ابوالحسن (مهر)

کاتب عریضه مصطفی صدق‌السلطان نمی‌خواهد که اوقات مبارکهٔ آن دو وجود نازنین را به مطالعهٔ تحریرات ناقابل خود ضایع نماید. بدین دو کلمه خودم را متذکر نموده و به عرض سلام چاکرانه و اظهار مراتب عبودیت متجاسرم و پیوسته انجام اوامر مبارکه را حاضرم. دیگر عرضی ندارم.

اسدالله تلگرافچی[1]

۸۵

[۱۳۲۷]

قربان وجود شریفت گردم   امیدوارم ان‌شاءالله وجود مقدس جناب مستطاب عالی را ملالی نبوده در نهایت صحّت و استقامت می‌باشد.

این که بعد از تشریف بردن طهران عریضه عرض نکرده‌ام جهتش اخبارات تلگرافی است که اغلب روزها اطلاع کامل حاصل است که الحمدلله در دارالشوری کبری مشغول انجام امورات مخلوق خدا هستید. چه سعادت بزرگی برای ماها رو داده که ابداً در خواب تصوّرش را نمی‌کردیم. عجالتاً شب، روز قوّه و قدرت و پیشرفت خیالات وکلاء مقدس و محترم خودمان را از درگاه ربّ‌العزه مسئلت می‌دارم.

وضع این‌جا هم حالیه بهتر است. کار بی‌قاعده از مردم سر نمی‌زند که باعث پریشانی خیال حضرت عالی و سایر آقایان گردد. نقاط آذربایجان هم خوب است، غیر از

۱. اصل نامه نزد من است.

ساوجبلاغ که دو نفر کرد برای ریاست ایلی باهم مدعی شده و مخلوق در زحمت هستند. تفصیلش را درست اطلاع دارند. چون می‌دانم همه وضع کارها را بطور خوب می‌دانید زحمت نمی‌دهم، الحمدلله همه همسایه‌ها سلامت هستند. جناب حاجی غلام‌آقا حاضر عرض سلام می‌رساند که شب و روز دعاگویم.

مختصر عرض زحمتی که داشتم این بود که حضرت اجل اشرف آقای سپهدار وزیر تلگراف که این روزها وزیر جنگ هم شده‌اند معلوم است گاه‌گاهی در مجلس شوری حاضر خواهند شد و ملاقات خواهید فرمود. در ضمن صحبت برسانید که فلان‌کس که مستخدم تلگراف است چنین است، چنان است، آن‌طوری که خود جنابعالی می‌دانید. بلکه انشاءالله به این اقدام خیر جنابعالی اسباب خوشبختی برای بنده بشود.

عیب کار در این است که بنده طهران نرفته‌ام. حضرت وزیر تلگراف هم که رؤیتاً نمی‌شناسد. اگر طوری اقدام فرمائید که یک قدری اضافه مواجب برای بنده بگیرید باعث امتنان کلی خواهد شد. بنده که از اول عمرم خدمت می‌کنم به همه جهت ماهی بیست و دو تومان مواجب دارم.

قربان محبت آقا می‌روم. هرچه دربیاید درواقع مزد فعلگی است. زیاده عرضی ندارم. همیشه کتباً و تلگرافاً منتظر فرمایشاتم.

قربانت ـ اسدالله تلگرافچی

خدمت جناب آقای آقا میرجواد عرض سلام و ارادت دارم.

دواچی، علی[۱]

۸۶

[۱۳۲۷]

قربانت گردم بدیهی است که مزاج مبارک در کمال صحت و استقامت است. دیگر اول مطلبی که باید مصدع شود همانا کم‌لطفی حضرت عالی بوده که در تبریز مشاهده شد. هرگاه بفرمائید چنین مطلبی نبوده بلی بنده به اعلی‌درجه کم‌لطفی دیدم. منت نمی‌گذارم، به اسم حضرت عالی یعنی برای تشریف بردن حضرت عالی رسماً مهمانی

۱. فتوکپی از مهندس ناطق گرفته شد.

نمودم تشریف نیاوردید. وقت حرکت خداحافظی نفرمودید. البته مسلک بنده را قطعیاً فهمیدید که چاپلوسی و مزاج‌گوئی و تملق و شارلاتانی در عقیدهٔ بنده نبوده. تمام تقلّایم در اصلاح و استقلال مملکت می‌شود.

منتها تفاوت بنده با بعضی‌ها از اهل این‌جا این بوده که بنده به دور شخصیت خود قلم‌کشیده آنچه بی‌قاعدگی و حرکات مملکت خراب‌کن و بی‌قانونی در هرکس بلااستثنا می‌دیدم فوراً می‌گفتم و تعقیب می‌نمودم. این مسلک بنده برای احدی صرفه نداشت. یعنی آنان که پنجهٔ خودشان را در جگر مملکت فرو برده ابداً خیال کوتاهی ندارند. برای آنها ضرر شخصی بوده. البته تقصیر بنده بوده که به آن درجه علنی نبایستی بگویم.

اما والله بالله به حق وطن قسم بنده قریب هشت نه ماه بود که مشاهدهٔ این اوضاع ناگوار و حرکات خانه‌خراب‌کن بعضی‌ها دیوانه‌وار خودداری نمی‌توانستم بکنم. هرچه باداباد گفته خود را به سیف مرتضی علی زده قباحت غارتگران و ریاست‌طلبان و شهرت‌فروشان بی‌مسلک را در تمام مجالس، محافل، حتی رو به رویشان بی‌باکانه گفتم و راضی بودم که بکشندم خلاص شوم.

کسی نتوانست زنگی برای بنده ببندد. یکی گفت طرفدار روس است. حضرت عالی می‌دانید که اول جگر کباب‌شده از مداخلهٔ ایشان بنده بوده‌ام. یک سال تمام در جلوگیری آنها و سدّ بهانه‌جویی آنان تنها خود را دیدم که تقلا می‌کنم. حتی در این خصوص مکرر رنجیدگی‌ها شد. علاوه با مثل حضرت عالی شخص، آن همه تلاش و اقدامات در علیه آنها و آن همه راپورتهای هرزگیهای ایشان و تخطّیهای آنان را که می‌نوشت، که ترجمه می‌کرد، به روزنامهٔ تایمس که داد.

با وجود فشارهایی که بنده در زیر آن بودم تماماً راپورت داده بودند که فلان کس گرجیها و قفقازیها را در منزل خود پنهان نموده آن هم از ...[1] می‌خواست. گفته بودند کارخانهٔ بومب‌سازی در منزل فلانی است. همسایه‌ها[ی] تبعهٔ روس و مستبد با بنده دشمن اتصالاً از بنده به روسها کارشکنی می‌نمودند و همه را می‌دانستم و با وجود این به کس نگفتم و به حضرت عالی هم عرض نکردم و به شهبندرخانه هم پناهنده نشدم. کمال بی‌شرفی دانستم که به شهبندرخانهٔ دولتی که خودش اسیر سایر دول است پناهنده بشوم. همه رختخواب بردند معتکف شدند، بنده از در آن‌جا عبور نکردم.

اینها مسئله است که حضرت عالی همه را مسبوقید. دیدند این نشد، نگرفت، گفتند

---

۱. یک کلمه ناخوانا. شاید اجلال [= اجلال‌الملک]

طرفدار اجلال‌الملک است. همین عریضهٔ بنده در دست حضرت عالی سند باشد. احتمال اجلال‌الملک طهران بیاید بپرسید که در این مدت احدی مثل بنده اجلال‌الملک را به ذله آورده و ایرادگیری کرده و عیوبات او را گفته، از خودش رنجانیده.

منتها بنده که آن‌جا می‌رفتم اولاً از انجمن کذایی بنده را مجبور کردند. ثانیاً تکلیف وجدانی می‌دانستم که بروم آن‌جا از تمام کارهای آن‌جا مطلع شده و نگذارم جُبن طبیعی اجلال غلبه کرده خواهش روسها را کیف مایشاء انجام بدهد. چنان که نگذاشتم ستارخان را دستگیر یا فشار فوق‌العاده بدهند. کاغذهایی که از قونسولخانه آمده در این خصوصها جواب اکثر آنها را بنده وادار نموده‌ام نوشته‌اند. جرئت اجلال‌الملک نبود. همان کاغذها و جوابهایشان کوپیه شده در دوسیهٔ ایالتی حاضر است.

اجلال خودش از دست بنده به تنگ آمده بود. چنان که به حضرت عالی هم مکرر اصرار نمودم که تنها بنده شاید بتوانم از عهدهٔ این برآیم. حضرت عالی هم روزی دو ساعت تشریف نیاوردید این‌جا. سوای از آن هم کسی نبود که حکومت قبول بکند و بهتر از آن باشد. حکومت هم همیشه بنده یقین کرده بودم که روسها خودشان مداخلهٔ رسمی خواهند نمود. پس در این صورت تکلیف وجدانی بنده چه بود.

در هرصورت همین که شنیدم حریفان این طنبور را کوک می‌کنند گفتم به جهنم. آن‌جا هم نرفتم. چنان که دو ماه است تا حال پا نگذاشته‌ام. حالا هم تمام آنها رفته صدای واشریعتا است که اینها لامذهب هستند. از این قبیل خرافات در میان است. صد دفعه به اینها گفته‌ام که باباجان بنده نه طالب وکالت طهران هستم نه تبریز. می‌گویند زبان خود را ببند.

از حضرت عالی انصاف می‌خواهم ملاحمزه، سیف‌العلما، مشیر السادات برای خودشان انتخاب بیاورند، اسباب‌چینی بکنند بنده چه‌طور حرف نزنم. مثلاً غنی‌زاده امروز هم خودش و هم حاجی میر محمدعلی اصفهانی به‌قدر سه هزار ورقه اعلان نموده به بازارها نشر کرده‌اند که اینها اشخاص قابل لایق وکالت طهران هستند.

آقایان ابداً در این خصوص‌ها حرفی نمی‌زنند. به هرکس می‌گویم می‌گویند در این موقع انتخاب ما نمی‌توانیم مردم را از خود رنجانیده و مدعی نمائیم. شما را به خدا این هم مسلک است، این هم وجدان است. انسان چگونه بعد از این همه قتل، غارت و ریختن خونهای جوانان متحمل این‌قبیل ناگواریها بشود.

باری همهٔ این خرافات از چه مأخذ و کدامین دهنها بیرون آمده و باید بیاید. حضرت

عالی بهتر می‌دانید. تمام گلایهٔ بنده از حضرت عالی بوده که شما چرا باید به این درجه کم‌لطفی فرمائید. می‌ترسیدید که از لامذهبی بنده به جنابعالی هم تأثیر نماید. قدری زیاده‌روی نمودم.

اوضاع تبریز کمافی‌السابق از مجرای طبیعی خارج، تمام ادارات شلوق، تمام حشرات در محور بی‌قانونی حرکت می‌گیرند. در تمام نقاط در کار اغراض نفسانیند، کماکان در تزاید هوای ریاست. در کلیه اکثر ناس جایگیر. روسها باز در ...[1] چنان که غفارخان یام‌چلی را با چند نفر در طرف مرند دستگیر کرده آورده در شهر حبس نموده‌اند و دو سه روز قبل چند نفر [را] در قراملک دستگیر کرده حبس نموده‌اند. باز در بعضی جایهای تبریز بنای هرزگی می‌گذارند و آنچه که ابداً از خاطر احدی خطور نمی‌کند همانا فکر نمودن است در مراجعت اینها که برای همه‌کس عادت طبیعی شد. گویا اینها بنّای این شهر بوده یا تاج سر این‌جا هستند.

محبوسین جلفا باز همان‌طور هستند. یک تلگراف از انجمن ایالتی در عدم مداخلهٔ ایشان در کارهای سیاسی ایران توسط وزیر مختار به پطرزبورغ شده جواب نیامده. یکصد تومان به خانهٔ بخشعلی‌آقا فرستاده شد باز در عسرتند. هرگاه ممکن است از طهران حتی‌المقدور در حق ایشان اقدامات فرمائید که بنده چاره‌ای جز از آن نمی‌دانم.

امروزها کم‌کم حرف مکتبهای اصول جدید را هم ازطرف خیابان می‌زنند که خلاف شرع است. بنده هم چند روزه خیال مسافرت به روسیه دارم به جهت خرید. منتظر یک فقره معامله هستم، یعنی محل منزل را می‌خواهم عوض نمایم. خانهٔ ارمنستان را می‌فروشم بعد از مراجعت خانهٔ دیگر خواهم خرید، اگر بخرند والّا قدری عزیمت مشکل است.

مخبرالسلطنه گویا فردا وارد می‌شود. ما که هرچه کردیم نشد خسته شدیم. هرگاه به مخبرالسلطنه اطاعت کرده امورات آذربایجان را اصلاح نمودند فبها، و الّا خودتان می‌دانید. بنده عرض نمی‌کنم که چه‌طور می‌شود. همه داد و بیداد بنده در سر این بوده برای احدی صرفه نمی‌کند. مانع شخصی ریاست‌طلبی ما را به خاک سیاه نشانده.

بارون استپان یانس عکاس دیروز وارد، حاضرالوقت سلام دارد. خدمت حضرت مساوات و آقامیرزا رضاخان، آقامیرزا علیمحمدخان و میر جوادآقا سلام مخصوص دارم.

الحاج علی دواچی

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

حسینقلی‌خان[1]

۸۷

[۱۳۲۷]

تصدق وجودت شوم قرار بر این بود حضرت مستطاب عالی دیروز یا امروز از سلامتی مزاج مبارک و بعضی فرمایشات که راجع به بعضی مطالب بود مرقوم فرمائید. تاکنون که عصر عاشوراست دستخط زیارت نشده. خیال کردم شاید از خاطر مبارک فراموش شده است. به مقام جسارت آمده عرض می‌کنم: ختم مسئله را از چاکر می‌خواهند. چاکر چاره‌ای ندارم مگر به عرض حضرت مستطاب عالی برسانم و منتظر جواب باشم. معلوم است التفات خواهید فرمود.

جناب مستطاب آقائی ثقةالاسلام شرحی به حضرت والا[2] نوشته بود. چاکر دیدم. ازقرار مرقومهٔ ایشان حضرت مستطاب عالی کاغذ حضرت والا را به جناب معظم‌له نشان داده‌اید و آمدن چاکر را هم [لازم] دانسته است و اظهار کسالتی کرده نوشته بود ازین کارها و ازین مطالب کنار و بی‌دخل شود. لاکن مفهوم مطلب این بود که از کاغذ نوشتن حضرت والا به حضرت مستطاب عالی و اطمینان پیدا کردن شاهزاده از حضرت مستطاب عالی [و] جناب آقا دلخور و رنجیده است. چاکر هرچه خیال کردم ازین تعرّضات جناب آقا در این موقع به غیر تأخیر افتادن کار مملکت و اهل مملکت ...[3] چیزی نفهمیدم. در هرصورت از برای اطلاع خواطر مبارک عرض شد.

معلوم است باقی مطالب را در شهر که خیال جناب آقا از این کاغذ نوشتن چیست و برای چه خودشان راکنار می‌کشند، چرا داخل نمی‌شود خواهید فهمید. حضرت والا هم جواب نوشته است که همراهی حضرت آقا از برای او بد نیست. به همین مضمون یک کاغذی نوشته است. البته او را هم خواهید فهمید. زیاده جسارت است.

---

۱. این شخص در از اعضای حکومتی تبریز و ازجملهٔ دستگاه عین‌الدوله در باسمنج رابط با افراد بوده است. به «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» صفحهٔ ۱۴۳ به بعد مراجعه شود.

۲. مراد عبدالحسین‌میرزا فرمانفرماست.

۳. یک کلمه ناخوانا.

سردار مفخم کشیکچی‌باشی، اسکندر (حاکم اردبیل)[۱]

۸۸

[۱۳۲۷]

عرض می‌شود مدتها بود که در طهران انتظار زیارت حضرت عالی را داشتم و هنگام ملاقات و زیارت آن وجود محترم نزدیک شده بود که از کم‌سعادتی بنده این مسافرت و حکومت اردبیل پیش آمد. متأسفانه حرکت نمودم و چند روز است که وارد اردبیل شده‌ام. احوالات اردبیل را بخواهید این است که قبل از حرکت بنده از تهران رحیم‌خان به عموم رؤسای طوایف کاغذها نوشته و تحریک نموده که این‌همه اسنادات در مادهٔ محمدعلی شاه دروغ [است] و باید عموم شاهسون متحد بشوند که بعد از قتل و غارت اردبیل به طرف طهران حرکت نمائیم. از طوائف شاهسون هم طایفهٔ قوجه بکلو و چند طایفهٔ جزو با رحیم‌خان متحد و متفق بوده‌اند که مشغول اجرای خیالات فاسدهٔ خود باشند.

بنده هم بعد از ورود با هزاران زحمات و تدابیر از این اتحاد و اتفاق اینها جلوگیری نموده‌ام و مخصوصاً امیر عشایر و چند نفر دیگر را در بین راه اطمینان و امیدواری داده و برای جلوگیری از این اتفاق فرستاده‌ام. گمانم این است که این همه تدبیر رحیم‌خان ثمری نبخشد.

ولی عیب کار در این‌جاست که مجاهدین قفقاز به نوعی با مردم رفتار نموده‌اند که یک نفر از طوایف اطمینان جانی وغیره ندارد که به شهر بیاید. از روز ورود مشغول نظم شهر هستم که بلکه مردم اطمینان پیدا کرده از آمدن به شهر وحشت ننمایند و میرزا محمدخان و آقا سید جلیل‌آقا[۲] هم آنچه زحمت است در باب امنیت متحمل هستند و تا یک درجه موفق شده‌ایم.

ولی از این طرف هم اعضای انجمن پاره[ای] نکات را ملتفت نبوده و مداخلات غیرلایق در امور می‌نمایند. با این وضع حالیّه و نبودن استعداد و مداخلهٔ اعضای انجمن به امور حکومتی و رفتار مجاهدین قفقاز که خودتان بهتر می‌دانید پیشرفت امور

---

۱. به استناد مهر پشت نامه. اصل نامه نزد من است

۲. ظاهراً منظور سید جلیل اردبیلی است.

حکومتی قدری اشکال دارد. اگر از داخلهٔ شهر مانعی در پیشرفت کارها نباشد گمانم این است که زودتر طوایف را زیر تمکین آورده و مردم را آسوده و مملکت را منظم نمایم.

مستدعیم با بذل توجه مخلص را همواره یاد فرمایند و برای نظم داخله هرطور صلاح باشد به فوریت اقدام و به بنده اطلاع بدهید تا ترتیب صحیح داده شود. زیاده عرضی ندارد.

محمد طاهر تنکابنی (میرزا)[1]

۸۹

قربانت شویم بعد از استعلام از سلامت مزاج شرافت امتزاج حضرت عالی این‌قدر معروض می‌داریم اگرچه می‌دانیم گرفتاریهای ولایات و اغتشاشات سرحدات خاطر جنابعالی و سایر وکلای محترم را مشوش دارد و می‌دانید که ماها هم در تمام مصائب شریک و سهیم می‌باشیم ولیکن گرفتاری ولایتی خودمان چنان ما را گرفتار شمیران خراب و درب خانهای پول‌پرست مملکت خراب‌کن نموده که حالت صبر و قرار نمانده.

سپهدار بعد از آن که در این‌جا اسم وزارت جنگ را برای خودش شنیده تلگرافاً به برادر خودش ساعدالدوله اطلاع داده من سپهسالار شدم و شما حاکم ولایتید و شاهزاده معتمدالدوله معزول است. البته هرکه [را] خواهان ماها نباشد به قوهٔ جبریه مقهور و مطیعشان نمائید و به همین مضمون به کجور و کلارستاق اطلاع داده. به محض وصول این خبر برادرش جمعی تفنگچی از بستگان خودش جمع کرده ریختند سر خانهٔ جناب آقا شیخ محمد و در آن‌جا جمعی از سادات و علماء بوده‌اند. اول بنای شلیک گذاشته جمعی از زنان را مجروح و مضروب کرده بعد ریختند میان خانه دو نفر از سادات را به ضرب گلوله مجروح و مشرف به موت نموده و شش نفر از علماء و سادات محترمین را

---

۱. این نامه امضا ندارد. پشت نامه دو مهر بیضی یکی از محمد طاهر و دیگری از عمادالحسینی زده شده است و پشت پاکت یک مهر محمد طاهر شده و روی پاکت به خط خوش شکسته میرزا طاهر نوشته است:

«خدمت ذیشرافت جناب مستطاب سلیل الاطیاب حامی‌الملة و ماحی‌البدعة، حافظ حقوق البشر والعقل الحادی عشر آقای تقی‌زاده دامت برکاته». ولی به خط میرزا طاهر است که «محمد طاهر» مهر می‌کرد. خط در تطبیق با رسالهٔ او دربارهٔ کتابهای درسی طلاب که جزو اوراق تقی‌زاده است قطعیت پیدا کرد. اصل نامه نزد من است. عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۹۴ چاپ شده است.

زنجیر کرده برده محبوس نمود که من‌جمله از آنها برادر جناب آقا میرعماد و پسرعموی ایشان می‌باشند.

و درکجور هم میرزا داود گماشتهٔ سپهدار و فتح‌الله خان سرکردهٔ خواجوند اجماع کرده قریب ششصد نفر تفنگچی برحسب حکم سپهدار گلهٔ گاو منتخب‌الممالک و میرزا فتح‌الله خان آجودان را به یغما و غارت برده‌اند و معابر و طرق را سد نموده و علی‌الاتصال به حکم این وزیر جنگ دو روزه مشغول به فساد و اغتشاش ولایت می‌باشند و هرچه به وزرای بزرگ و امنای دربار می‌گوئیم اصلاً به خرج ایشان نمی‌رود. پول سپهدار تمام حقوق مظلومین محال ثلثه را می‌پوشاند و مقصود وزرا هم جز تحصیل اغتشاش در ولایات چیز دیگر نیست.

چنانچه دیده و می‌بینیم و وکلای محترم را چنان غفلت گرفته که مشکل است بیدار شوند استدعا از جنابعالی و سایر وکلای عظام چنان است که به داد ما بیچاره‌ها برسند اقلاً عرض و ناموس ما و رعایای آن‌جا محفوظ بشود. ایام به کام باد.

نامه‌های سال ۱۳۲۸ هجری قمری

محمدقلی‌زاده، جلیل (مدیر ملّا نصرالدین)[۱]

۹۰ ....

مهر ملانصرالدین اداره‌سی
۳۰ محرم ۱۳۲۸
تفلیس

دوست مکرم سید حسن‌آغا حضرتلرینه

اولاً فرصتی غنیمت بیلوب جنابکزه سلام یتوریوم. هابیله میرزا محمدعلی خان و سید جواد آقایه سلامیمی یتورکز.
ثانیاً من چوخدان تانیدیقم ایران قوللوقچی‌لارندان جناب میرزا ابراهیم‌خان بو گونلر طهرانه گیملی‌درکه ادراده قوللوق ایشلرینی قاعده‌یه قویسون.
امیدوارم که اگر مذکور جوانک سیزه ایش دوشمش اولسه، بانچیلقکزی اسیرگه میه سکز، و لازم اولان التفاتی مضایقه ایتمیه‌سکز.
اگر ممکن اولسه، ایکی کلمه ارز احوالکزی بنده‌یه یازکز و سوزویریرم که همان ساعت سیزه جواب یازام. حیف که ایندی منه‌تک ممکن اولمیوب سیز ایله مخابره ده بولماق و ایرانک احوالاتینی نیجه که لازم‌در بیلمک.
سید جوادآقا بیر کتاب ایسته میشدی ـ گوندردیم.
سیزی همیشه ایستیس جلیل
فایق افندی‌نک دعای‌وار.

---

۱. اصل نزد من است و عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۹۲ ـ ۵۹۳ چاپ شده است.

مؤیدالاسلام کاشانی (مدیر حبل‌المتین)[1]

۹۱

روزنامهٔ مقدس حبل‌المتین
کلکته
مدیکل کالج استریت نمبر ۴
به تاریخ ۱۸ شهر صفر ۱۳۲۸

افوض امری الی‌الله پیش‌آمدهای سیاسی تمام احتمالی است. ولی سیاسیون صاحب حزم و مآل‌اندیش ترتیب ایقان بر آن احتمالات نموده درصدد علاج هر واقعه قبل از وقوع برمی‌آیند.

انقلابات کنونی ایران را تا وقتی دولت دارای یک قوهٔ قویهٔ حتمیه بشود که بتواند جلوگیری از هرگونه مخالف قوی بنماید احتمالات بسیار وخیم می‌رود و با وضع مالیهٔ دولت و فشار خارجه و فتنه‌انگیزی همسایگان طمّاع در داخله و میزان پیشرفت مجلس و افکار ملّیه ده سال طول زمان می‌خواهد تا دولت چنین قوّتی حاصل نماید. پس تا وقتی که دولت چنان قوّتی حاصل نماید که قادر بر زیان احتمال سیاسی خود بشود وکلاء و وزراء و دانایان ایران راست که بر احتمالات عمدهٔ پیشامدهای سیاسی ترتیب ایقان نموده و سیاسیّانه جلوگیری نمایند.

احتمالات سیاسی که پیشامدهای این چند ماههٔ داخله و اقدامات سرّی و علنی خارجه ایران را تهدید می‌کند دو نکتهٔ باریک است:

(۱) ملوک‌الطوایفی آن هم بر حسب تقسیمات جغرافیایی که دولتین در معاهدهٔ خود در حق ایران نموده‌اند.

(۲) تبدیل سلطنت از خاندانی به خاندانی دیگر. این احتمال را اقدامات داخلی در رسوخ و نفوذ روزافزون یک طایفه به امور لشکر و کشور و شواهد خارجی خیلی ترغیب می‌نماید.

این دو احتمال سیاسی بنابر مقتضای پلتیک امروزه دول هریک صورت خارجی پیدا کند ماحی استقلال ایران خواهد بود. و هریک از این احتمالات دارای همان فایده

۱. عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۵۹۴ چاپ شده است.

است که همسایگان خواسته‌اند.

در ایران هنوز رؤسا و ارباب نفوذ تا آن درجه دارای حسّ وطن‌خواهی نشده‌اند که به ملاحظهٔ استقلال وطن چشم از منافع شخصی بپوشند و از سازشهای پلتیکی خارجه چشم بربندند. و دارای آن کلّه و دماغ نیستند که از مآل سازشهای پلتیکی اجانب عبرت گیرند. این صورتهای کنونی ما از مجلس گرفته تا انجمنهای ایالتی و ولایتی و ظاهرسازیهای ادارات و وزارات در مقابل سازشهای پلتیکی خارجه و داخله هیچ استقامت نتواند ورزید. و این مواد دل‌خوش‌کن را دافع آن احتمالات قوی سیاسی نتوان قرار داد.

بر فرض گفته شود رؤسای کنونی ایران دارای کمال حسّ وطن‌خواهی و آن دماغ روشن هستند که مآل سازش با خارجه و انقلابات داخله را ملتفت شوند باز هم هرگز ملت و دولت ملوم نخواهند بود اگر مانند سایر ملل و دول متمدنه هوشیار و بیدار با حزم و عقل رفتار و جداً جلوگیری از محتملات سیاسی نمایند.

رفع احتمال (۱) یکی اجرای قوانین مشق اجباری و تحت سلاح[۱] آوردن افراد ملت است و این اصولی است که در جمیع ملل و دول مترقی رایج می‌باشد ـ و نیز مرتب داشتن قشون امروزی دولت است از تمام ایلات و عشایر و طوایف کوهستانی و غیره با رعایت توازن قوای آنان ـ و نگرانی تامهٔ رؤساست از مرابطات سرّی و علنی با اجانب ـ و این نگرانی باید هم علنی باشد و هم سرّی. یعنی هم به واسطهٔ مفتشین سرّی دولت و هم نگرانی ظاهری مأمورین رسمی.

رفع و احتمال (۲) این است که یک طایفه را آن قدر در امور لشکری و کشوری رسوخ و نفوذ ندهند که بدین خیال اوفتند ـ و اگر هم چنین تصور نمایند دارای آن قدرت و اسباب نباشند ـ و چارهٔ این امروزه برای ایران این است که خدمات لشکری و کشوری از روی علم و لیاقت و قابلیت داده شود نه از روی قوّت و حسن طایفگی، و این امر در صورتی تواند شد که دارای ادارات دولتی باشیم ـ و داشتن ادارات دولتی فرع آن است که جلب مستشارهای عالم با تجربهٔ بیغرض برای ادارات و وزارتخانه‌ها نماییم.

و نیز باید موازنهٔ رقابتی را از دست ندهیم. یعنی فلان طایفه که همسنگ و رقیب فلان طایفه است تا وقتی که دولت بالاصاله قوای قاهره حاصل نتموده این دو طایفه را در مقابل یکدگر نگاه دارند تا از خوف و رقابت یکدگر به خیالات دور و دراز نیوفتند.

---

۱. اصل: صلاح.

خدمات وطنیه و اسلامیه را خواهانیم.

غفاری، عبدالغفار

۹۲ ....

36, Queen's Gate Terrace
S.W.

به تاریخ ۲۵ ربیع‌الثانی [۱۳۲۸]

(محرمانه)

معروض می‌دارد اگرچه جناب مستطاب عالی به دو عریضهٔ سابقه‌ام جواب نداده‌اید ولی در اتمام تفصیلاتی که سابقاً عرض کردم تصدیع بدین مختصر را لازم می‌شمارم.

لورد لمینق‌تن[۱] را مکرّر وزارت خارجه ممانعت کرد چون اثری بر وعده‌ها دیده نشد. در ملاقاتی که یک هفته قبل از نطق با ایشان کردم عدم مشاهدهٔ نتایج فوری وعده‌ها را خاطرنشان کردم و نمودن نطق را بدون ملاحظهٔ پاره‌ای اظهارات لازم شمردم. بالاخره قرار شد که در این خصوص با لورد لنزدون وزیر خارجهٔ سابق هم مشورت نموده به صواب‌دید و ارائهٔ ایشان رفتار نماید. این بود که نطق را بدون اعلام به وزارت خارجه نمودند و از قطعه‌ای که لفاً تقدیم می‌دارد تفصیل خوب معلوم می‌شود.

به تحریک سفارت روس در این‌جا و وزارت خارجهٔ روس در پطر اخبارات و مقالات در روزنامهٔ «دیلی‌تلغراف» انتشار می‌دادند که اوضاع طهران مغشوش و قدرت و مسئولیت از دست وزراء رفته، مشتی مردمان غیرمسئول به میان افتاده و هرچه ایشان می‌خواهند می‌کنند و همان اوضاع هرج و مرج که سال قبل پیش آمد و محتمل است که سردار اسعد و سپهدار «کودتای» دومی ترتیب داده موقتاً این ترتیبات را از میان بردارند و غیرها!

چند روز قبل مقالهٔ مفصلی در جواب این لاطائلات نوشته و به دیلی‌تلغراف دادم که چاپ نماید. اگرچه بعضی از جاهای مقاله را که پرنیش‌دار بود انداخته و مختصر مقاله را

۱. = لمینگتون.

نوشته ولی باز پر بی‌انصافی نکرده. قطعه‌ای از آن را لفاً ارسال می‌دارد. اقدامات دیگر در سایر روزنامه‌ها اتصالاً شده و می‌شود.

نگرانی که هست این است که بعد از ورود وزیر مختار انگلیس دوایر رسمی انگلیس در شکایت با پرده(؟) از اوضاع طهران‌اند و تا درجه[ای] تصدیق پاره[ای] اسنادات روسها را بنمایند!

برعهدهٔ امثال حضرت عالی است که در این موقع باریک نگذارید اوضاع انجمن بازیها[ی] سابقه پیش آمده و کابینه ضعیف و بیچاره بشود! اگر خدای نخواسته حدوث اختلاف پیش بیاید و اتفاق از میان برود و اغراض شخصیه به میان بیاید و هر بی‌سروپائی به خیال جاه‌طلبی بیوفتد و بهانه به دست خارجه‌ها بیوفتد ایران بی‌شبهه ثانی مصر خواهد شد و استقلال ایران به جایی خواهد افتاد که عرب نی می‌اندازد!

باید در این موقع باریک با کمال ملاحظه اوضاع و مقتضیات مملکت کار کرد و طهران را لندن و پاریس تصور نکرد. امیدواری از کمال وطن‌پرستی حضرت عالی دارم تمام نفوذات خود را به کار برده ایران را از ویرانی ضبط فرمائید. زیاده تصدیع نمی‌دهد.

غفار

گاهی وصول عرایضم را مرقوم دارید که مطمئن از وصول بشوم. قانعم.

انجمن ولایتی کاشان

۹۳

شیر و خورشید

انجمن ولایتی کاشان

تاریخ ۹ شهر جمدی‌الثانی ۱۳۲۸

خدمت جناب ... [1] آقا سید حسن تقی‌زاده وکیل محترم مجلس شورای ملی

قریب چهل سال است ملت کاشان گرفتار چنگال خونخواری نایب حسین پشت مشهدی و اتباعش بوده. در سلطنت ناصری و دورهٔ مظفری مکرر استعداد برای دستگیری او آمد

۱. نقطه‌چین در اصل است.

به واسطهٔ خیانت مأمورین دولت موفق به گرفتاری او نشد. بلکه مأمورین هم اموال رعایا را چپاول کردند. تا در ابتدای عنوان مشروطیت معلوم است دزد بازار آشفته می‌خواهد بر تجری او افزود. چه بسیار خونها که ریخت، خانه‌هایی که خراب کرد، اموال که غارت نمود، قوافل گاریهای پستی [و] دکاکین حجرات تجارتی که سرقت [و] نوامیس و اعراض که هتک نمود. بالاخره قورخانهٔ دولت را که زیاده از صد هزار تومان بود برد. دولت استعداد کافی از سوار، سرباز، قزاق، مجاهد، توپخانه به ریاست غیاث لشکر و معتمد نظام و امامقلی خان فرستاد. نتیجه این شد یک میلیون اموال غارتی که اشرار برده بودند از میان رفت، خودشان هم چند قریه را غارت [کرده و] چندین نفر قشون دولت را به کشتن داده آبروی دولت و ملت را ریختند.

تا دو ماه قبل که مجاهدین گارد فاتح وارد و بر سنگر اشرار حمله کردند. شش نفر مجاهد مقتول، جمعی مجروح، نایب و پسران و اتباعش به سلامت خارج شدند. زیاده از دویست نفر دور او جمع شدند. بنای قتل و غارت دهات را گذارد. هرچه به وزرا تظلم شد گاهی جواب دادند حسین کاشی اهمیت ندارد. گاهی به وعده‌های گزاف و جزاف ملت را قانع کردند. در مدت چهل روز از طهران به کاشان که سی ساعت راه است هیچ استعداد نفرستادند. تا اشرار نشلج، نیاسر، قالهر، فراش، درب جوق، برزک، سه ده، کامو، فین، رباط[1] ترک، قزادان، قمصر، خم، دره، استرک، جوشقان، آران، بیدگل، نوش‌آباد، نصرآباد، علی‌آباد، طاهرآباد، فخرآباد، راوند، حسن‌آباد، لتهر، مشکون، قه، سار، نراق، رهق و سایر دهات را یکسره غارت کردند. هرچه اسب، مادیان، قاطر، تفنگ، فشنگ یافت می‌شد گرفتند. از هر ده و قریه‌ای سه چهار برابر مالیات گرفتند. اثاث‌البیت رعایا را بعضی ضبط مابقی [را] آتش زدند. اسب و تفنگ سوارهای امنیهٔ خط قم الی اصفهان را گرفتند تا بیست یوم قبل با بیدق و طبل و شیپور وارد کاشان شدند. پشت مشهد را سنگر قرار دادند. یکصد و هشتاد نفر مجاهد گارد فاتح و حکومت و نظمیه و ...[2] پلیس و سایر رؤسای دوایر را در یک محله و دایرهٔ تنگی محصور کردند. تمام پشت مشهد و دو ثلث شهر را تصرف کرده جمیع ادارات دولت و احکام مجلس را تعطیل کردند. هر ساعتی اعلانی بر ضدّ مشروطه منتشر، همه روزه جارچی بازار فرستادند. اعلان قتل هرچه مشروطه‌خواه است دادند.

از سر شب تا صبح در سنگرها و بالای بلندی‌ها به جمیع رجال بزرگ ایران که در

---

۱. اصل: ربات.

۲. یک کلمه ناخوانا.

راه مشروطه خدمت کرده‌اند دشنام دادند. حمله به خانهٔ دوام دیوان رئیس اجرای عدلیه کردند. در بغل زنش او را کشتند. جمیع اموالش را حتی لباس زنانه [را] غارت کردند.

چهار نفر از رؤسای ... امنیه غلامرضاخان عرب در سن نود سالگی و دو نفر پسرش اسدالله خان و لطف‌الله و پسر خواهرش رحیم بیگ [را] در مقابل چشم یکدیگر با استرکنین مسموم کردند. پدر و پسر در دامان یکدیگر جان کندند و فریاد آب کردند. عوض آب قنداق تفنگ به آنها زدند.

خانهٔ حاجی محمود را خراب [کردند] و سه روز آب بستند. اموالش را کلاً غارت کرده آتش زدند.

یدالله نام را بعد از صدمات زیاد در میدان عمومی بیست نفر با او لواط کردند. دختر نه ساله را مقابل چشم کسانش بی‌سیرت نمودند.

زیاده از صد هزار تومان اموال غارت کردند. خانه‌ها را آتش زدند. سه روز آخر بر سنگر مجاهدین شلیک نمودند. مجدد یک نفر مجاهد را مقتول و یک نفر را مجروح نمودند.

جمیع اهالی را تهدید به قتل کردند. چهار روز قبل از شهر خارج [شدند] و مجدد دست به غارت دهات زدند.

این اقدامات به تحریک کارکنان همسایهٔ شمالی است. از روزی که «اگنت» در کاشان معین شد جرأت اشرار زیاد و حمات آنها شروع کردند برملا کردن. این خروج از شهر هم به اشارهٔ اگنت بود که مأمورین دولت متعرض حمات آنها نشوند، یا بخواهند اموال غارتی که به آنها سپرده‌اند بگیرند اگنت بیدق روس بلند کند حمات نایب زیر بیدق جمع شوند و محمل شوند مردم عوام که مدتی است در فشار هستند آن‌جا جمع شوند فوراً سالدات وارد کنند چند روز قبل هم از فیل‌خانهٔ اصفهان یک نفر روس با دستور بیدق آمد محرمانه تعلیمات لازمه داد و رفت.

انجمن ولایتی عرض می‌کند با این ترتیب اگر دولت او کاشان را سهل بشمارد تا دو ماه دیگر هزار نفر اطراف اشرار جمع خواهند شد، پانصد نفر بیگناه را خواهند کشت. کار آنها خیلی سخت خواهد شد. همه نوع تقویت و مساعدت مادی و معنوی از طرف همسایه در کار است. دوستان اشرار هم شب و روز در کارند. به هر وسیله باشد ولو تطمیع مأمورین دولت به پولهای گزاف آنها را سست نمایند.

یک سال است هرچه خواستیم به گوش مصادر امور فروکنیم که این کار حکایت

گرفتن چند نفر دزد راهزن نیست. دست غیبی و محرک قوی درکار است گوش ندادند. تاکار به این‌جا کشید. به‌کلی قدرت و ابهت و سیاست و اعتبارات دولت از نظر سکنهٔ این حدود محو و جمیع اهالی مرعوب این شریر قتّال شدند. دیگر مصادر امور مختارند

انجمن ولایتی کاشان

مهر بیضی

شهرستانی، هبةالدین

۹۴

از نجف اشرف

۲۶ صیام [۱۳۲۸]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی یا سیدی و مولائی الاکرم و رحمةالله و برکاته

فدایت شوم پس از گذارش سلام و ستایش و تقدیم رسوم ارادتمندی و خلوص با کمال اعتذار از اختصار و اعتذار عرضه می‌دارم که مراتب اخلاص و مودت بی‌پایان داعی قابل احصاء نیست. «والاذن تعشق قبل‌العین احیانا»، مرجو بلکه هماره سلامتی آن وجود یگانهٔ مقدس و توفیق انجام کافهٔ مهام بر مرام است.

چونکه غرض عمدهٔ احقر از اظهار این خطابه در مجالس علمیهٔ عدیدهٔ نجف و بغداد و طبع آن مستقلاً و در ضمن مجلة العلم شایعاتی بود از این ناحیهٔ محترمه، لذا لازم یافتم که یک نسخهٔ آن را به‌طور ران ملخ هدیه نموده تقدیم محضر انور نموده باشم.

جناب مستطاب ...[۱] آقای آقاسید محمد رضا صاحب مساوات به سلامت و سلام‌رسان هستند. کلیةً هرگاه حضرت عالی با بعض از خلص احرار نجف اشرف مراسله می‌داشتید و حالات این نقطهٔ مهمه را بی‌غرضانه اطلاع می‌داد گویا حدس صائب مخدوم را نسبت به سیاست کنونی وطن و حالت حاضره قوی‌تر می‌نمود و بسا بود که روابط دایرهٔ روحانیه را با ادارهٔ سامیه شدیدتر می‌ساخت. والله حسبک و الحق

۱. نقطه‌چین در اصل است.

نعم النصیر. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

حرره اقلّ الداعین ـ هبتالدین الشهرستانی

شاهرخ، کیخسرو

۹۵

از طهران به تبریز

۱۵ شوال ۱۳۲۸

خدمت جناب مستطاب یگانهٔ فرزانهٔ پاک گوهر ناجی ایران و ایرانیان آقای آقاسید حسن تقی زاده زادت نصرته

احتراماً عرض می‌شود با آن کثرت خلوص واقعی فزون، مشتاق بودم همین که معلوم شود در کجا تشریف دارید ارادت و اخلاص صمیمی خود را به عرض رسانم. متأسفانه با آنکه گویا مستقیماً تشریف‌فرمای تبریز شده‌اید بنده همیشه سراغ حضرت عالی را در نقاط فرنگستان می‌گرفت. تا این‌که سه روز قبل مطلع شد در تبریز تشریف دارید.

نخستین و عمدهٔ مقصود استعلام از مژدهٔ سلامتی وجود مبارک که به راستی حاوی سلامتی و عافیت ایرانیان است بوده، امیدوارم عماً قریب از فیض لقای مبارک که شامل سعادت این مملکت است کامران شویم، و بعد اگرچه حقیقةً در مقام حضرت عالی هیچگونه جسارت نشود ولیک از آن‌جایی که کثرت خلوص مهیج بنده است امیدوارم خاطر عالی به هیچ وجه از پیشامدهای غیرمترقبهٔ ناگوار آزرده نشود. به نحوی که از ابتداء تصدی جز رستگاری و ترقی این مملکت و اهالی نداشته باز به قصد اولی خوش استوار باشید تا شاید به یاری بازوی آهنین و خردآئین آن بزرگوار روانی تازه به این جانب پژمرده باز رسد.

بلی رشک و حسد بسی ویرانیها می‌زاید، ولیک چون همواره کامرانی با حقیقت است باید دست از دامن حقیقت برنداشته منتظر کامرانی بود.

هرآینه خاطر مبارک از اوضاع این‌جا بی‌اطلاع نیست که بعد از حرکت حضرت عالی در این‌جا چه حوادث روی داده و کار این کشور به کجا کشیده. بنده نتیجه را جز

نبودن اشخاص کاری درست‌کردار ندانم و این است که منتظرم هرچه زودتر باز مقدم مبارک محفل تیره را روشن و عین حسودان را کور سازد.

و در انجام از واقعهٔ فاجعهٔ شهادت مرحوم میرزا علی‌محمدخان[1] جوان ناکام تسلیت عرض کرده از خداوند متعال سلامتی بازماندگان را خواستار است. ایام فیروزی مستدام.

اقل کیخسرو شاهرخ

مستدعی است عرض ارادت و درود واقعی اقلّ را تقدیم خدمت جناب مستطاب آقای نوبری دامت افاضاته فرمایید.

پرویز، حسین[2]

۹۶

۱۸ شوال ۱۳۲۸

تصدق وجود مبارکت گردم   چندی است رقیمهٔ مخصوصی از جنابعالی زیارت نشده و تعلیقه‌جاتی که به دوستان مرقوم فرموده و در همه اظهار لطف نموده بودید زیارت گردیده. اینک برای عرض بعضی از راپرتها بدین مختصر زحمت می‌دهد و در پست پیش هم مختصری معروض داشته نظامنامه و پروگرام هم با یکصد سهم «ایران نو» از پست روز پیش فرستاده شده. هنوز رسید هیچ‌یک از آنها را آقای آقامیرزا رضاخان[3] مرقوم نداشته‌اند. البته رسیده و وصول را هم نوشته‌اند.

تلگرافی که در تبریک انعقاد جلسهٔ مجلس محلی لطفاً مخابره شده بود روز پنجشنبهٔ شانزدهم یک روز پیش از انعقاد واصل و موجب تشکرات فائقه گردید.

اولاً لازم است آن وجود محترم را از ترتیب اصلی انعقاد این جلسه که بنا بود عرض و اطلاع داده و بعد به ترتیبی که تشبث نموده با ملاحظاتی که در اخذ آن ترتیب داشت معروض، سپس راپرت جلسه را شرح دهد.

در اواخر رمضان رأی به انعقاد این مجلس داده شد که روز عید فطر صورت گیرد.

---

۱. علی‌محمدخان تربیت.

۲. اصل نامه نزد من است و در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۳۲۴ به بعد چاپ شده است.

۳. تربیت.

به بعضی از حوزه‌ها هم خبر داده شد. ولی چنانچه سابقاً عرض کرده‌ام به سه ملاحظه تأخیر را لازم دیدند. اول داخل نمودن اشخاصی را که متفرقاً پروگرام دیده در حوزه‌ها، چه نظامنامه اجازه نمی‌دهد که جز اعضای حوزه اعضای غیرحوزه نیز دعوت شوند.

دوم توزیع تاکتیک در حوزه‌ها برای سهولت اخذ رأی در آن جلسه و برخورد به نظریات عامه.

سیم اطلاع دادن به ولایاتی که شعب داریم برای مخابرهٔ تلگراف تبریک که از تبریز، همدان و کرمانشاه به‌موقع رسید.

به ملاحظات سه‌گانهٔ فوق قرار جلسه را به جمعه هفدهم شوال داده که تا آن روز این ترتیبات صورت وقوع یابد که یک مجلسی از عموم دموکراتهای مرکز از وکیل و غیره نموده در آنجا همدیگر را شناخته و انتخاب کمیته به عمل آید. این ترتیبات تا به درجه‌ای پیش هم رفت و دعوت ثانوی برای روز معهود شد. ولی دیروز که جمعه و روز موعود بود در تعقیب نمودن تمام این مراسم تردیدی ازطرف شاهزاده سلیمان‌میرزا شد که پس از مذاکرات زیادی پسندیده افتاد.

اصل ایراد مشارالیه این بود که چون این فرقه اهمیت تامی برخلاف سابق فوق در میان عامه دارد اگر نهایت صداقت و باناموسی را بدون موهومات ایرانی‌پسند بخواهیم به‌کار ببندیم اهمیت معهوده از میانه رفته دیگر نه در مجلس، نه در خارج و نه در ولایات ما را به دیدهٔ اهمیت سابقه نگریسته[1] و بکلی از حیثیت خود کاسته سهل است از مجلس هم بیرونمان می‌کنند و مورد تهلکهٔ عظیمی با این ارتجاع قویهٔ حاضره خواهیم واقع شد. پس خوب است که جلسهٔ امروزی را با یک فورمالیته‌های مخصوصی که ندانند جمعیت ما همین‌قدر است بگذرانیم.

این ایراد در بادی نظر اگرچه ما را دچار مشکلات می‌نمود ولی بعد از اندکی غور و شور همان دیروز به هر شکلی بود در راپرتها وغیره اشکالات را مرتفع نموده و به ترتیبی که ذیلاً شرح می‌دهد مجلس برگذار شد.

آن اشکالات قسمت بزرگیشان این بود که چند تن از خواص می‌دانستند که این جلسه از عموم دموکراتها و فقط برای انتخاب است. دوم راپرتها، نطق افتتاحی، پروگرام و ترتیبات انعقاد بود که بایستی آنها را نیز با آن وقت تنگ تضادّیتشان را با ترتیب جدید مقایسه و رفع نمود.

---

۱. کذا، ظاهراً ننگریسته درست است.

به آن اشخاص با هر تدبیر بود گفته، راپرتها وغیره هم هرطور بود درست شد و ترتیب را این‌طور قرار دادیم که به جمعیت اظهار شود در طهران پنجشنبه هست که همهٔ این شعب باید همین‌طور اجتماع نموده و هر شعبه هفت نفر از فعالترین خود انتخاب کرده که پس از اتمام انتخابات جمیع شعب سی و پنج نفر انتخاب و از میان آنها عدهٔ لازمه برای کمیتهٔ مرکزی نخبه شوند و اوراق رأی را هم باید در صندوقی گذاشته برای آن که مملکت رو به ارتجاع است سه نفر از میان خود امین انتخاب کنید برای اخذ رأیها که معلوم نشود منتخبین کیانند.

جلسه در ساعت چهار به غروب تقریباً یا چیزی کمتر در خانهٔ بنده منعقد [شد] و عدهٔ حاضرین به یکصد و سی نفر رسید. قریب پنجاه نفر هم غایب بودند. مجلس ازطرف آقای رسول‌زاده افتتاح و اظهار کرد رئیس و منشی برای جلسهٔ حاضره انتخاب شوند. بالاتفاق حاج شیخ ابراهیم‌آقای زنجانی و آقای سلیمان‌میرزا به سمت منشیگری و صدر مجلس انتخاب [شدند].

آقای رسول‌زاده اجازهٔ خواندن راپرت بعد از آن که سلیمان میرزا سه تلگراف تبریکیه ــ یکی از تبریز و یکی از صحنه و یکی از همدان ــ خواند خواست و شروع به خواندن نمود که عین آن راپرت و صورت مجلس را شاید در روزنامهٔ «ایران نو» که فردا بیرون بیاید ببینید. تمام راپرت که قریب سه ربع طول کشید با یک مقدمه خوانده شد. بعد از آن در لزوم و صحت انتخاب نطقها شده رئیس اظهار کرده که شروع به انتخاب شود. اعضا چند نفری را هم کاندیدا کردند و ورقهٔ رأی منتشر شده رأیهای خود را داده موقع تنفس رسید.

بعد از یک ربع تنفس ورقهٔ رأی برای انتخاب سه نفری که باید در خارج آراء اعضا را در خصوص هفت نفر اخذ کنند منتشر شده و رأی خود را داده. پس از اخذ آقای رسول‌زاده، حاج میرباقرآقا و شاهزاده سلیمان میرزا انتخاب شدند که سه ربع به غروب مانده بود و بعد راپرت فعالیت فرقه که در تبریز است و موسیو دگران[1] مفصلاً به فرانسه نوشته و ترجمه کرده بودیم خوانده شد. بعد از آن راپرتی که مسیو ارشاک نمایندهٔ قزوین که همان دیروز آمده بود و از روسی ترجمه شده بود خوانده شد و بعد تاکتیک خوانده شد. قدری نظریات خود را اظهار داشته ولی وقت تنگ بود رأی گرفته نشد. یعنی درواقع چون مخالف نداشت همین‌طور مسکوت ماند و در نظر آنان حواله به سایر شعب شد که

۱. (= تیگران).

رأی بدهند.

خیلی این جلسه خوب برگذار شد. بطوری که هیچ تصور نمی‌شد همچه بگذرد. جای همهٔ رفقای مسافر و جنابعالی خالی بود. کم‌کم اسباب امیدواری دارد فراهم می‌شود و امید است که بزودی خیلی بیش از این کار بشود. آراء اخذ شده و هنوز من نمی‌دانم کیها انتخاب شده‌اند و این شکل هم خیلی خوب شد که مرکز را اعضاء بطور حتم نمی‌شناسند کیست، مگر به قرینه آن هم اشخاص هم‌افق را در تصور درمی‌آورند.

اعلانی روی کاغذ قرمز در اول هفتهٔ گذشته ازطرف داشناقتانها[1] نشر شد که در مقابل آن اعلانی هم فرقهٔ ما نشر داد که از هردو برای تبریز فرستاده شده و ازقراری که استنباط می‌شود خیلی حسن اثر کرده و تقریباً در جلسات خود تبرئه هم کرده‌اند که بدون اطلاع ما بوده و وحشتی در قلوب آنها پیدا شده. در میان مردم هم بی‌اثر نمانده.

کتابی هم که در تنقید فرقهٔ اعتدالیون آقای رسول‌زاده نوشته شش روز است نشر شده و خوب می‌خرند. در میان مردم بد اثر نکرده و اعتدالیون را به خشم درآورده و بعضی‌ها می‌گویند شاید جوابی هم بنویسند. ولی گمان ندارم. زیرا هنوز در ظرف چهارماه جواب مکتوب سرباز را نداده‌اند. یکی می‌گفت میرزا ابراهیم قمی اظهار می‌داشته که من جواب خواهم نوشت. واقعاً جوابی را که ایشان بنویسند دیدنی است. قرار است که یکصد جلد به تبریز فرستاده شود که به فروش برسد.

از اوضاع بخواهید تعریفی ندارد و وزراء را فشار آورده‌اند که به عنوان اصلاح کابینه مستشارالدوله و ممتازالدوله و وثوق‌الدوله را عضو کابینه کنند و یقین است که خیلی بد است. ناصرالملک هم که هنوز حرکت نکرده و از مجلس دو روز پیش از مجلس به امضای عموم وکلا تلگرافی شد که شما انتخاب شده و بیائید و این اصلاح کابینه مقدمهٔ ورود نایب‌السلطنه است. زیرا اگر او بیاید تا چندی نمی‌تواند دست به کابینه بزند.

از وقایع اردوی مازندران پیش نوشته البته حال هم خبر دارید. کاشان هم هنوز جنگ هست و خبر گرفتن نایب حسین نیامده. در شهر هم همان اکاذیب منتشر است. بازاریها به همان حال باقی. باز حاج محمدتقی مشغول کار است. ارباب حقوق را تحریک کرده که بگویند چرا مالیه تومانی پنج‌هزار از حقوق ما را قطع کرده و ما حاضریم امتحان داده داخل ادارات شویم.

صدرالعلماء باز اسباب‌چینی می‌کند. اعتدال چندان قوتی ندارد. حال سردار اسعد

---

۱. کذا = داشناق (داشناک).

بد نیست ولی با سپهدار آمیزش زیادی دارد. روی هم رفته کارها تعریفی ندارد, تا ببینیم چه شود.

روزنامهٔ «ایران نو» قرار است فردا بیرون بیاید. کار روزنامه گیر ابوالضیاء است که امتیاز را به هیچ وجه تسلیم نکرده و نمی‌کند. اول اظهار کرد که چهارصد تومان، سیصد تومان نقد و صد تومان سهام روزنامه می‌گیرم واگذار می‌کنم. بعد به دویست و پنجاه تومان و ده سهم حاضر بود. مؤسسین تا پنج سهم و این مبلغ حاضر شدند و او حاضر نشد. حال که مؤسسین خود را ناچاراً رضا کرده او راضی نمی‌شود و می‌گوید باید من مدیر باشم یا هزار تومان بدهید. درهرحال بناست امروز تمام شود برای فردا بیرون بیاید و البته بیرون خواهد آمد. در نمرهٔ اول عکس شهیدین[1] را هم دارد.

مجازات قتله را هم به امروز و فردا می‌اندازند و نمی‌دانیم چه باید کرد. فعلاً چون وقت خیلی تنگ است زحمت نمی‌دهد. منتظر خبر سلامتی بوده خدمت آقای آقامیر جوادآقا عرض ارادت می‌رسانم.

حسین پرویز

پرویز، حسین[2]

۹۷ ....

۱۸ شوال ۱۳۲۸

دوست محترم من چندی است از سلامت مزاج شریف خبر ندارم. چند روز پیش شرحی به آقای آقا سید عبدالرحیم نوشته بودید زیارت و مایهٔ مسرت گردید. در پست پیش عریضه‌ای عرض کرده، در پستهای سابق هم پروگرام و نظامنامه از هریک سی جلد با یکصد سهم «ایران نو» فرستاده و رسید آنها را منتظر بوده هنوز نرسیده. البته تاکنون رسیده و وصول آنها را مرقوم داشته‌اید. شرحی خدمت آقا عرضه داشته‌ام که باید پاکت جوف را خدمتشان داده. بعضی از اخبار هم درضمن دارد که مستحضر خواهید شد.

۱. علی‌محمد تربیت و سید عبدالرزاق.

۲. این نامه خطاب به رضا تربیت و اصل آن نزد من است و در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۳۳۰ چاپ شده است.

خیلی معذرت می‌خواهم از آنکه به طریق اجمال عریضه عرض کرده‌ام. سر پا این چند کلمه عرض شده. عذر می‌خواهم برای آنکه کار زیاد دارم و وقت هم خیلی تنگ است. همه هفته منتظر سلامتی بوده حضور آقای آقامیر جوادآقا عرض ارادت می‌رسانم.

حسین پرویز

پرویز، حسین[1]

۹۸

پنجم ذی‌قعده ۱۳۲۸

تصدق وجود مبارکت گردم رقیمهٔ سفارشی محترمهٔ مورخهٔ ۲۳ ماه گذشته دیروز زیارت گردید. اگر بخواهد تفصیلاً جواب مرقومات عالی را یکی یکی بدهد این پست حرکت کرده مطالب لازمه‌ای که راجع به مسافرت آن وجود مقدس در مرکز گذشته فوت خواهد شد. پس فعلاً با ضیق وقت و نداشتن فرصت رجوع ثانی به مکتوب مبارک آنچه همین‌طور به نظرم می‌آید معروض خواهد داشت.

من‌جمله سواد مکتوب مبارک که به نجف فرستاده‌اید از آن‌جا که اطمینان داشتم آقای صدرائی برداشته‌اند عرض شده در هفتهٔ آتیه می‌فرستم و حال آن که پس از تحقیق با این که سفارش کرده بودم سواد برداشته بفرستید و قول هم داده بودند سواد آن را برنداشته و این بنده هم به واسطهٔ تراکم مطالب درصورتی که یادداشت هم کرده بودم که بنویسم هنوز ننوشته‌ام که سواد آن برنداشته شده و افسوس می‌خوریم که چرا آن سواد در دست نیست.

اما تاکتیک و چند فقره سوادهای دیگر ازقبیل راپرت فعالیت فرقه و غیره را فعلاً مجال نیست که با این پست بفرستم. چون مفصل است و سواد هم در آرشیو مرکز ضبط. لهذا برای آتیه با چیزهای دیگر که خواسته‌اید به مکتوب شریفه رجوع نموده ترتیب داده ارسال می‌داریم. ولی تاکتیک علاوه بر آن که در نمرهٔ دویم یا سیم «ایران نو» چاپ شده یک نسخهٔ ژلاتینی با اخبار مهمه تقریباً در دوازده روز پیش یا بیشتر گویا ــ که درست درنظر ندارم ــ ایفاد شده و با این که احتمال می‌دهم رسیده باشد و در روزنامه هم درج است دو سه نسخه خواهم فرستاد، زیرا از نسخه‌ها در این‌جا موجود است.

---

۱. اصل نامه نزد من است و در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۳۳۱ چاپ شده است.

سایر مسائل مهمهٔ مکتوب عالی را که به واسطهٔ ترتیبات غیرمنتظرهٔ کنونی مجال نیست که به‌موقع اجرا رود من شخصاً امیدوارم که یکی‌یکی [را] به‌موقع اجرا برسانم اگرچه رفقا خیلی شغل و گرفتاری دارند.

اما مسائل کنونی غیرمنتظره که یقین دارم حدساً آنها را حس فرموده باشید، چه در مکاتیب سابقتان همیشه اظهار می‌فرمودید که باید سردار اسعد را در دست داشت و با آن که حالا کم‌کم فهمیده می‌شود که تلوّن او و آن نقطهٔ نظری که همیشه در این‌جا مطرح بود که به جانب یک خیال دیگری حرکت می‌کند نتیجه‌ای نداشت، باز می‌توان خود را قانع ساخت که شاید ادامهٔ این کار تاحدی مفید بود. ادامه هم نه چنانچه جنابعالی منتظر بودید داده شد، اما حالا چیزهای دیگری بروز کرده. اگر بخواهم مشروحاً عرض نمایم چون وقت نیست و می‌دانم یک قسمتی از آنها را مستحضرید به اختصار کوشیده و همین قدر عرض می‌کنم که سردار اسعد و سپهدار در اوایل شوال باهم شروع به ائتلاف ظاهری کرده و خواستند کابینهٔ قدیم را به عنوان اصلاح ازمیان برداشته ممتازالدوله، مستشارالدوله و سپهدار را به‌قولی داخل کابینه کرده جادهٔ خیالات خود و رفیق مهمل خود ناصرالملک را صاف کنند که اخیراً چنانچه مستحضرید در برداشتن کابینه یا بقای وزیر خارجه و مستوفی الممالک موفق شده ولی از گذاشتن سه نفر سابق‌الذکر محروم. این است که الآن بر ضدّ این کابینه که به مجرد برقراریش رأی به حکومت فارس ظل‌السلطان داد قیام کرده اظهارات ذیل را در نزد مشروطه‌طلبها و رفقا می‌نماید که:

ارتجاع پیش آمده. ما مشروطه‌طلبها چه در مجلس چه در خارج مجلس باید باهم اتفاق کرده یک کابینهٔ لیبرالی تشکیل بدهیم که (همان سه نفر باشد) و اگر این‌طور نشود من به قوّت خود هم ارتجاع قاجاریه و هم وکلای ارتجاعی را که مراد (وکلای جنوب است که طرفدار ظل‌السلطان و ابقای صولت‌الدوله هستند) ازمیان برخواهم داشت.

همچنین حاضرم که مجلس را منفصل و اعلان منع و برداشتن مالیاتها را داده عدلیه، بلدیه را نیز منفصل خواهم کرد و ازین قبیل حرفها صبح زده عصر تغییر می‌دهد.

و امروز عصری هم بعد از انقضای مجلس عده‌ای از وکلای ما و آنها با حضور سردار اسعد و سپهدار و چند نفر دیگر جمع خواهند شد که درین باب گفتگو کنند.

دیشب هم جلسهٔ خصوصی خودمان بود و چهار ساعت و نیم درین موضوع صحبت کرده و خواستیم اولاً ما باب خود را با کابینه معین کرده و ثانیاً برای جلسهٔ فرداشب که اینها جمع می‌شوند بدانند چه جوابی باید داد و چه‌طور نتیجه بگیرند.

بالاخره نتیجه‌ای جز این گرفته نشد که بعضی از تقاضاهای سردار اسعد مثل عدم حکومت ظل‌السلطان را درصورت تقاعد او قبول کرده فکری برای تأمین جواب داده و کابینه را بلکه برندارند. ولی ازقراری که از افکار عامه برمی‌آید از بازاری وغیره همان ضدیّت را با سردار اسعد دارند و به این کابینه هم چون صاحب استخوانند مایل می‌باشند.

ازطرفی هم تلگرافی از نجف به این دو نفر آمده که حرکت کرده به نجف بروند. من ضمن صحبتی که امروز با اصناف می‌کردم گفتم اگر هردوی اینها به نجف مسافرت کنند خوب خواهد بود و قبول هم کردند.

آنچه معلوم شده معلم سردار اسعد داشناقیّون، وثوق‌الدوله و چرچیل است که او را به خیال دیکتاتوری و خیالات ناپلئون و کرامولی واداشته چنانچه دیروز درضمن اظهارات خود به سلیمان میرزا گفته شبها مکرر این دو تاریخ را خوانده و حفظ کرده‌ام. چنانچه کرمویل عده‌ای از وکلا را از مجلس بیرون کرد که معلوم نیست کجا رفتند. من هم همین کار را خواهم کرد و به این قسم تهدیدات می‌کند.

درین موقع که موقع سختی است یک طرف قوای ارتجاع قاجاریه، طرفی قوای بختیاریه و یک طرف دیگر حرکات روس و یادداشت انگلیس فشار می‌آورد. معلوم نیست چه خواهد شد و نمی‌دانم عقیدهٔ جنابعالی چیست.

مطلب خیلی است وگرفتاری و پریشانی حواس زیاد و نمی‌دانم ازکجا و چه مطلب بنویسم. همین‌قدر ولو آن‌که برای بیست روز دیگر شاید طول می‌کشد یک رأس در این موقع بدهید که چه باید کرد. ازبین راه هم که ممکن است تکلیف را آنچه به نظرتان می‌رسد اگرچه یقیناً این کابینه تا آن وقت می‌رود مرقوم دارید. فی‌الواقع انسان متحیّر است چه بکند. با این گرفتاری مستوعب.

سوادی از کاغذجات ما و نجف خواسته بودند کاغذجات ایشان چنانچه به ما می‌فهماند فقط اقدامات خوب است که بطورکلی استنباط شده ولی جزئیات به ملاحظهٔ ملاحظاتی که خودِ آقا دارند چیز قابلی نیست که سواد فرستاده شود.

و ازقرار مکتوب دیروزی ایشان ازکربلا حرکت کرده و به ایران می‌آیند. دور نیست در راهها مثل بغداد و کرمانشاه و عراق چند روزی برای تکمیل تشکیلات بمانند. در مرکز با آن‌که اهمیت فوق‌العاده دارد دیشب وقت نشده که تکلیف حرکت و دستورالعمل ایشان معلوم شود.

چون می‌دانم که تا رسید[ن] این کاغذ گرفتاری به رفقا مجال نمی‌دهد که تکلیف بفرستند و من شخصاً ماندن ایشان را دو ماهی در آن صفحات لازم می‌دانم اگر جنابعالی هم صلاح بدانید می‌توانید در بغداد تلگرافی به حاج عبدالوهاب تاجر احرابی[۱] کنید که با ایشان دوست و آدم خوبی است که آقا اگر حرکت نکرده‌اند بمانند دستورالعمل با پست می‌رسد و برای ایشان نوشته بفرستید. در این‌جا هم مشورت کرده به مشارالیه خبر خواهیم داد.

چیزی که خیلی اهمیت دارد به موجب نوشتجات نجف و مکتوب دیروزی مسافر لازم است متصل افکار خود را با رعایت نزاکت لازمه به نجف بنویسید که قرار گذاشته‌اند رفتار کنند و بعلاوه چون دست اشتباه‌کاری هنوز قطع نشده بلکه قوت گرفته لازم است همه پست از سایر مکتوبات کاسته به مکاتیب آن‌جا بیفزائید.

آقای آقا میرجوادآقا را عرض ارادت برسانید. اسامی اشخاصی که نوشته بودید در ولایات هستند آنها را در آتیه و بزودی تشویقات خواهیم کرد. مهر آذربایجان تا پنج روز دیگر فرستاده خواهد شد به سیستم مهری که جوفاً ملاحظه می‌فرمائید. کار فرقه خوب است بهتر هم می‌شود.

حسین پرویز

استوار، احمد[۲]

۹۹

طهران ـ مورخهٔ ۴ قوس ۱۳۲۸ ـ نمرهٔ ۴ [= ۲۳ ذی‌القعده]

حضور مبارک حضرت آقای تقی‌زاده روحی له‌الفداء

آقای معظم محترم من با تقدیم مراتب فدویّت و ارادت و استعلام از صحّت مزاج مبارک عالی عرضه می‌دارد مرقومهٔ محترمهٔ نمرهٔ ۲[۳] مورخهٔ ۱۱ ذی قعدهٔ حضرت عالی رسیده و زیارت گردید.

---

۱. کذا (ظ = اهرابی).

۲. امضای پایان‌نامه ا.ا. است و تقی‌زاده پشت‌نامه نوشته استوار احمد. استوار از خویشان نزدیک محمود محمود بوده است. اصل نامهٔ او نزد من است.

۳. از نمونه‌های آن که تقی‌زاده به نامه‌های خود خطاب به افراد مختلف شماره می‌گذاشته است.

برحسب دستورالعمل پس از آنکه خود مکرر آن را قرائت نموده و تمام تعلیملت عالیهٔ آن را ذهنی و سرمشق خود قرار داده یک دور هم برای آقا میرزا محمودخان پهلوی[۱] خواندم و البته یک دور دیگر هم به مشارالیه می‌دهم که به دقت خوانده و مطالب و دستورهای آن را ذهنی نمایند. بعلاوه خلاصه[ای] از مطالب مندرجه در آن [را] به‌طور فهرست و یادداشت به ترتیب نمره مرتب نموده و خارج‌نویسی کرده به آقای پهلوی دادم که هر مطلب را به مرکز لازمه رسانیده و انجام آنها را خواستار شوند. و همچنین آنچه را که لازم بوده است خودم اقدام نمایم نیز یادداشت برداشته و به مراکز لازمه اخطار نموده و خواهم کرد.

مرقوم داشته بودید که نوشتجات حضرت عالی را دور نینداخته و با نظر دقت به آنها بنگریم، واقعاً بنده به هیچ وجه منتظر این اظهار بی‌مرحمتی ازطرف حضرت عالی نبودم. زیرا که پیوسته در حفظ مرقومجات محترمه و پیروی فرمایشات و تعلیمات عالیه ذره‌ای غفلت ننموده و به جان کوشیده‌ام و البته خوشوقتی و خوشبختی این بنده وقتی خواهد بود که بدانم این ارادتمند صمیمی را ازجملهٔ ارادت‌کیشان واقعی و پیروان فرمایشات عالی خود دانسته و بدان نظر می‌نگرید.

و چنان که در فوق عرض شد از مکتوب اخیر حضرت عالی بیست و هشت فقره مطلب استخراج نموده که در هریک اقدامات لازمه شده و خواهد شد و باید عرض نمایم که این ترتیب منحصر به مکتوب اخیر نبوده، بلکه در کلیهٔ مرقومجات حضرت عالی این ترتیب معمول و مجرا گردیده است.

در باب شکایات مسیو تیگران عرض می‌شود بنده هم با ایشان همراه و هممقیده هستم. راست است چندی رفقا خیلی سستی نمودند و بدین واسطه بسیار عقب ماندیم. ولی اینک می‌توانم حضرت عالی را اطمینان بدهم که امروزه برخلاف گذشته رفقا عموماً و رؤسای مسئول فرقه خصوصاً مشغول کار می‌باشند و گمان می‌کنم اگر بعد از آن مکتوب شکایت‌آمیز خود مسیو تیگران مکتوب دیگری به حضور مبارک عرض کرده باشند دیگر از سستی شکایت ننموده باشند.

و اما در باب ترتیب زندگی و وضع معاش مشارالیه پس از رسیدن مکتوب اخیر حضرت عالی اقدامات شده و نتیجهٔ خوبی گرفته شده. بدین طریق که آقای صدیق حضرت قبول نمودند که ایشان را در ادارهٔ خزانه داخل کرده و عجالتاً ماهی سی تومان

---

۱. یعنی محمود محمود.

حقوق بدهند تا بعد که علاوه نمایند. مسیو تیگران به این مبلغ راضی هستند و بعلاوه گویا درآمد دیگری هم داشته باشند. امید است اسباب آسایش معاش مشارالیه کاملاً فراهم شود و الحق مشارالیه در خور همه نوع تحسین و تمجید می‌باشند و همان‌طور که خودشان گفته‌اند درصورت فراهم بودن اسباب ازقبیل بودن خانه وغیره خیلی خوب می‌توانند از عهدهٔ کار برآیند. مسئلهٔ خانه هم عنقریب درست خواهد شد.

در باب مسیو ستراک هم اقدامات خواهد شد. در باب آقا میرزا علی اکبرخان عدلیه[1] استفسار فرموده بودید که در کدام فرقه است. مشارالیه جزو فرقهٔ دموکرات هستند و در مجلس محلّی طهران که کلیهٔ اعضا برای معرفی به یکدیگر جمع شده بودند حضور داشته و البته مسبوق هستید که چندی است برای تکمیل تحصیلات خود به سویس رفته‌اند.

همچنین آقای بینش[2] جزو فرقه هستند و در مجلس محلی حضور داشته. آقای شیبانی[3] را اطلاع ندارم، تحقیق کرده در عریضهٔ بعد عرض خواهم کرد ولی بدبختانه آقای صدیق حرم ازقرار معلوم جزو اتفاق و ترقی شده‌اند و این یکی از میوه‌های تلخ سستی سابق رفقا است.

در این‌که آقایان منشی‌زاده و حاجی‌خان در شیراز کاری کرده‌اند یا خیر اطلاعات ندارم. آن را نیز تحقیق کرده اطلاع خواهم داد.

مسئلهٔ مسافرت سردار اسعد به نجف به این طریق ختم شد که مشارالیه در جواب تلگراف حجج اظهار داشتند با وجود اوضاع کنونی طهران و اطراف حرکت من مناسب نیست. تا درجه‌ای که بنده اطلاع دارم کار به همین جا ختم شده.

فرمانفرما وزیر جنگ ازقرار معلوم خیلی بر ضدّ ما کار می‌کند و چنانچه مدتی وزارت ایشان طول بکشد خیلی شلوق خواهد کرد. خیلی از اجزای وزارت جنگ را که مانع اجرای خیالات خود می‌داند خارج می‌کند وگویا با بعضی از محارم خودشان اظهار داشته‌اند که باید کلیهٔ انقلابیها را از وزارت جنگ خارج کرد و معلوم است مقصودشان از انقلابیها کیها هستند. ازقرار معلوم حضرت والا هم جزو اتفاق و ترقی شده‌اند. ورق‌پارهٔ «تنبیه» طرفدار و مروج افکار و خیالات حضرت معظم له است.

---

۱. مقصود علی‌اکبر داورست. ۲. بینش آق‌اولی شاعر.
۳. ظاهراً محاسب‌الممالک منظور است. یا شاید موسی‌خان از معلمان مدرسهٔ علوم سیاسی.

در این دو هفتهٔ اخیر یک بدبختی دیگر هم گریبان کسبهٔ بیچارهٔ طهران را گرفته است و آن معجزه[ای] است که دشمنان دین و ملت به حضرت عباس علیه‌السلام و صلوة نسبت می‌دهند که در عراق عرب چند نفر عسکر عثمانی را از میان دو نیم نموده است.

در عرض این دو هفته واقعاً طهران رشک پاریس و لندن شده است از حیث روشنایی. واقعاً عرض می‌کنم. بنده در عمر خودم هرگز در طهران چراغانی به این تفصیل ندیده‌ام به علت آنکه به چشم خود می‌بینم پینه‌دوزی که در روز یقیناً دخلش از یک ریال تجاوز نمی‌کند چندین شب پی در پی چراغانی نموده و در هر شب اقلاً ده پانزده الی پنجاه شمع سوزانیده و از یک چارک الی یک من قند صرف کرده است. حالا اجارهٔ چهلچراغ و فرش وغیره به کنار. فقط معدودی چراغان نکرده و آنها هم آن‌قدر فحش شنیده‌اند که چه عرض کنم و هنوز هم تمام نشده است. گویا می‌خواهند تا ماه محرم آن را ممتد نمایند. برای روضه‌خوانها و مدّاحین موقع خوبی به دست آمده و البته نمی‌گذارند به این زودی تمام شود.

ازقراری که می‌گویند و تا اندازه‌ای هم نزدیک به ذهن است دست دولتین متعاهدتین همجوار هم در کار است و به این آتش برای القاء نفاق بین دو ملت اسلامی ایران و عثمانی دامن می‌زنند. خدا عاقبت این معجزه را به خیر بگذراند.

آقایان آقا میر سید محمد کمره و آقا سید محسن نجم‌آبادی و آقا حسین‌آقای پرویز از استخدام دیوان محاسبات استعفا داده و البته در خارج مشغول خدمت می‌باشند. این استعفای آقایان خیلی لازم بود و به عقیدهٔ بنده بایستی خیلی پیش از این اقدام کرده باشند. چه در این مدت گذشته از این‌که مورد طعن و حملات بی‌معنی دشمنان شده بودند از خدمت در خارج هم مانده و به این واسطه خیلی سستی در کار پیدا شد و به عقیدهٔ بنده خرابی بازار تا اندازهٔ زیادی به همین واسطهٔ مشغول بودن آقایان است. اینک امیدواریم از این به بعد تلافی شود.

برای رشت هم اقدامات شده و عنقریب یک نفر از رفقا حرکت خواهد کرد. عریضه را به تجدید مراتب فدویّت و ارادت صادقانه خود و تقدیم سلامهای خالصانه به خدمت رفقا عموماً و جناب آقا میرزا رضاخان تربیت خصوصاً ختم می‌نمایم.

ارادتکیش صمیمی و قدیمی حضرت عالی

ا.ا.

۱۱۸ خامنه[۱]

۱۰۰ ....

از طهران ـ ۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۸ ـ در تبریز

حضور ... حضرت مستطاب آقای تقی‌زاده روحی‌فداه

پس از ادای مراسم ارادت صادقانه عرضه می‌دارد دستخط مبارک نمرهٔ ۲ مورخهٔ ۱۴ ذی‌قعده در موقع خود ظهور، زیارت از مژدهٔ سلامت وجود مبارک نهایت خورسندی به عمل آمده ...[۲]

شرحی‌از تفصیل مخابرات تجار تبریز و بی‌خبر بودن صاحبان امضا مرقوم و ضمناً بی‌طرف بودن خودتان از موضوع تلگرافات مزبور و مقصود ایشان بودن آقای نوبری و امیرحشمت اشاره کرده بودید ...

افسوس که برادران تبریزی ما و تجار محترم ما حالا هم کورکورانه آلت اجرای بصیرالسلطنه‌ها و امثال او هستند. به هرصورت بعد از اطلاعات صحیحه به یک درجه آسودگی گردیده.

این‌که نجات مملکت و نیل به مقصود را در جدیت و فداکاری در ترویج مسلک مقدس ... و تزیید تعداد اعضاء فرقه منظور فرموده شرحی دستورالعمل در طرز حرکت چاکران و راهنمایی به کم و کیف موضوع که درواقع حق تکلیف یک نفر معلم بامحبت را در مادهٔ متعلمین خود در تمام فصول و مواد آن به عمل آورده‌اید ... مکرر در مکرر خوانده، الحق درصورتی که درست ملتفت می‌شویم راه مشروع غیر از این نداشته و چاره‌ای جز این نداریم. با همان نقطهٔ نظری که حضرت عالی ملتفت بوده‌اید بیان واقع است. مادامی که اکثریت جماعت در دست ما نباشد به هیچ وجه نمی‌توانیم به مقصود خود نائل شده و نجات مملکت را آرزو داشته باشیم، و همان اکثریت را فقط همان زیاد بودن اعضاء فرقه در تمام بلدهٔ ایران، خصوصاً از جماعت دهاتی و کارگران است که بخوبی نصیب ما می‌کند.

---

۱. این نامه ازحیث خط و علامت‌گذاری در فواصل و طرز نقطه‌چینی، کاملاً با نامهٔ دیگری که امضای (ح) منوچهر ایرانی دارد یکنواخت است. (ح شاید خ باشد). بطور مثال به‌جای نقطهٔ پایان عبارت یک بدنهٔ پرانتز گذاشته شده است. صفحهٔ ۲۵۲ دیده شود. اصل نامه نزد من است.

۲. نقطه‌چین‌های این نامه تمام در اصل است مگر آن‌که اشارهٔ جدا بشود.

و خارج از امکان است مادامی که دولت و پارلمان یک تکیه‌گاهی که عبارت از یک فرقهٔ سیاسی صحیح است نداشته باشد محال است بتواند کار آن مملکت را اداره بکند. چنین که فعلاً می‌بینیم در چه حال خطرناکی دست [و] پا می‌زنیم ...

بنده به آن اندازه که از قوهام به عمل می‌آید در ادای تکالیف خودم به هیچ وجه مهملی و تنبلی نکرده و می‌توانم با کمال جسارت عرض کنم که در پیش وجدان خود خجل و منفعل نبوده و به قدر حس و معرفت خودم به وطن خودم خدمت کرده و خواهم کرد.

بدبختی من این‌جاست که بنده بقدر کفایت از تحصیلات و معلومات جدیده بهره‌ای نداشته و در موقعی واقع شده‌ام که باید کسب معاش خود را هم‌با این صعوبت تجارت کرده و محتاج به وسایل دیگر نبوده باشم و الا خیلی آرزو داشتم که یک چند مدتی مشغول تحصیل علم بوده و قدری وسعت به مراتب افکار خود داده تا بتوان بهتر از این برای خدمت وطن حاضر بشوم. افسوس که اقتضاء وقت، مأیوس از این آرزویم کرده و از بدبخت‌ترین عائلهٔ بشری واقع شده‌ام.

به هرحال این‌که درخصوص تشکیل شعبهٔ فرقه در رشت از چندی به این طرف یک هیئت آزادیخواهان که مرکب از داشناقسیتون و اجتماعیون انقلابیون بودند با بنده طرف مکاتبه و به قدر امکان مشغول کار و نشر جراید و پاره‌ای اوراق وغیره بودند.

در موقعی که پروگرام و نظامنامهٔ فرقه را به رشت فرستاده و به واسطهٔ آقای حسینی تکلیف تشکیل شعبه به ایشان کردیم بعد از تبادل افکار یکدیگر به واسطهٔ مکاتبه معلوم شد که از ایشان برای ما فایده نیست. مخصوصاً بنده تقاضای یک نفر دلعی را برای گیلان از کمیتهٔ مرکزی تقاضا کردم و ایشان هم تصویب [کردند] و شاید دو سه روزه عازم رشت بشود. نتیجه در بعدی عرض خواهد گردید.

این‌که همدان، کرمانشاهان، اصفهان، شیراز و مشهد و سایر نقاط شعبه تشکیل و مشغول هستند ـ اما کردستان، به واسطهٔ مصدق‌الملک پروگرام و نظامنامه فرستاده شده دو روز پیش کاغذ ایشان رسیده گویا منتقل شده، و شاید عنقریب روزنامه‌ای به اسم «معرفت» که امتیاز آن را در طهران به اسم خود آقامیرزا ربیع‌خان گرفته بودیم در کردستان چاپ و نشر بشود. بنده هم جواب کافی و دستورالعمل لازمه به آقای مصدق نوشته و منتظر نتیجه هستم، ولو که بنده عقیدهٔ صافی در حق امثال ایشان ندارم. باز از آن‌جایی که چاره نداشته و باید فایده از همین اهالی که داریم ببریم، عجالتاً محول به

ایشان کرده‌ایم ...

این‌که همراه کردن جرائد با خودمان ـ یک روزنامهٔ خبری که ممکن بود با ما همراه باشد فعلاً هم به واسطهٔ عدم سرمایه چاپ نمی‌شود. آن که «استقلال ایران» و «مجلس» و «پلیس» حالشان معلوم و در حکم یک دکان مداحی و بدگویی هستند.

دو سه جور روزنامهٔ تازه نیز در این چند روزه چاپ و نشر شده و خواهد شد. یکی «عصر» مال میرزا آقا اصفهانی و یکی «سروش» تقریباً مال اعتدالیون و یکی «جنوب» است که مال یک حصّهٔ اعتدالیون که فقط بر ضدّ سردار اسعد خواهند نوشت. سه چهار روزه نشر خواهد شد. و «تمدن» هم بد نیست که آن هم گاه بیگاهی نشر می‌شود. فعلاً در طهران روزنامه عبارت از «استقلال ایران» و «ایران نو» است.

این‌که ائتلاف در مسائل جاریه با فرق سیاسی ـ افسوس که این الفاظ مقدس را در ایران خصوصاً در طهران ضایع کرده‌اند. ما چندی پیش بعد از زحمت زیاد اعتدال و اتفاق ترقی و داشناقسیتون را حاضر کرده بودیم که در بعضی مسائل جاریه ائتلاف کرده و اتحاد موقتی بکنیم. در این بین رسالهٔ «تنقید»[1] چاپ و نشر شد. فوراً قهر کرده و بنای مبارزه را گذاشتند. هرچه داد زدیم که آقایان نشر این رساله دخل به عالم ائتلاف ندارد، شما هم بردارید در توضیح معنی دموکرات و نظریاتی که دارید دو تا رساله چاپ بکنید به جایی نرسیده و ائتلاف سر نگرفت.

فعلاً گویا «اتفاق ترقی» و «اعتدال» ائتلاف کرده‌اند. این است که چهار اسبه با وسایل غیرمشروع و مقاله‌های مضحک به فرقهٔ ما تاخته و از هیچ گونه تهمت و افترا هم که شرحش باعث طول کلام است فروگذاری نمی‌کنند و به عقیدهٔ بنده همیشه مقصد پاک از پیش رفته و عقیدهٔ فاسد مغلوب شده و خواهد شد. اما به‌تدریج و فعالیت...

این‌که جلوگیری از داشناقسیّون و اتفاق ترقی ... ـ از مهم‌ترین کارهای ماست. شبهه‌ای در این نیست و باز بنده به عقیدهٔ خودم برگشته همیشه حق را غالب دیده‌ام. واقعهٔ تازه‌ای که یک صدمهٔ اساسی به داشناقسیتون وارد آورده همان مسئلهٔ گرفتاری بومب دست مصیب و عاکف‌افندی و سه چهار نفر دیگر است که قریب شش روز پیش اتفاق افتاده، و از قرار استنطاق نظمیه تحریک یپرم بوده که اینها به عین‌الدوله، فرمانفرما سوء قصد نمایند و شاید که رؤسای بختیاری هم از این مسئله بی‌خبر نباشند.

و ما کمک [و] همراهی با نظمیه یعنی مظفرخان دادیم که استنطاق را علنی کرده

---

۱. رسالهٔ محمد امین رسول‌زاده.

بلکه یپرم را توقیف و محکوم بکنند. اگر سردار اسعد بی ... بگذارد. فعلاً مشغول استنطاق اشخاص هستند و این مسئله باعث میل افکار عامه به کابینه و تنفرشان از سردار اسعد و یپرم خصوصاً گردیده....

سردار اسعد و سپهدار و یپرم ائتلاف کرده و با تمام قوا بر ضد کابینه کار می‌کنند. حتی به واسطهٔ بی‌طرفی ما، یعنی فراقسیون فرقهٔ ما و روزنامهٔ ما.

رؤسای بختیاری همچون در اذهان عامه شهرت داده‌اند که فرقهٔ دموکرات با عین‌الدوله معاهده کرده و او را داخل فرقه کرده‌اند و این است که همراهی از عین‌الدوله می‌کنند، و ما هم چند روز پیش با رؤسای بختیاری ملاقات و رفع تهمت و علت بی‌طرفی خودمان را به‌طوری که از طرف فرقه قطع شده بیان کردیم. ولی با همهٔ این شهرت در میان جماعت هست.

وکلای ما هم در مادهٔ کابینه بی‌طرف‌اند ... و عقیدهٔ ما در خصوص کابینه این است: هرگاه بخواهند سپهدار را رئیس‌الوزرا و باقی وزرا را هم از مستشارالدوله و امثال او انتخاب بکنند ما بر ضد این انتخاب بوده و راضی به کابینهٔ حالیه هستیم. ولی هرگاه بخواهند که رئیس‌الوزرا و نواب باقی [باشند] و سایرین را عوض کنند ما هم شاید همراه باشیم. ...

مقصود، کابینهٔ سپهدار را بدتر از این کابینهٔ حالیه مرتجع می‌دانیم و بس ....

این‌که جدا کردن سردار اسعد از داشناقیتون به وسایط مختلفه ـ بنده که محال می‌دانم سردار اسعد از یپرم دست بکشد. مگر وضع کار یک مشکل دیگری پیدا کند. با وصف این ما آنی غفلت از این کار نداشته و به هیچ وجه از خطرات مهیبهٔ داشناقسیتون که در آتیه مملکت ما را تهدید می‌کند غافل نبوده و هکذا از افکار دیکتاتوری سردار اسعد به شرح ایضاً در غفلت نیستم. تا چه ظهور کند.

سرداران بختیاری که امیرمفخم و سردار جنگ و امیرمجاهد و غیری که در کاشان بودند با ششصد نفر بختیاری وارد طهران [شده] و فعلاً همگی در یک جا هستند. سردار اسعد از این کابینه خیلی در تشویش و منقلب است. و هکذا کابینه نیز یعنی غیر از نواب و صنیع‌الدوله، با تمام قوا بر ضد سردار اسعد و کلیهٔ بختیاری حاضر شده و آنی غفلت ندارند و اگر درست ملتفت باشیم طرفیت این کابینه با سردار اسعد، یا بقای این کابینه و یا دیکتاتوری سردار اسعد مملکت ما را به یک مهلکهٔ هولناکی خواهد انداخت. خصوصاً در این موقع باریک که خیلی خطرناک است ...

دیگر واقعهٔ تازه که قابل عرض باشد نیست. برای احضار آقای نوبری اقدامات ازطرف تمام ماها شده و منتظر حرکت ایشان هستیم. این‌که دربارهٔ قتلهٔ شهیدین سعیدین[1] که تاحال به فعل نیامده فقط کوتاهی کابینه است که همیشه با اقتضاء وقت و سایر معاذیر نامسموع ما را ساکت می‌کنند.

در این دو سه روزه یک یادداشت خیلی سخت ازطرف کمیتهٔ مرکزی به رئیس‌الوزرا فرستاده شده تا نتیجه چه شود و امیدوارم که به این زودی یک مرهمی به جراحت دلهایمان از این مجازات حق‌پسندانه گذاشته بشود و ما در ادای تکلیف خودمان در این مسئله به هیچ وجه قصوری نداریم. ولی همان عدم همراهی تمام کابینه درحقیقت عدم اکثریت، مانع از پیشرفت خیال است.

حیدرخان چندی پیش با سلامتی وارد [شدند] و هستند. تمام رفقا سلامت و عرض سلام خالصانه حضور سرکار دارند، خصوصاً شمس‌الدین‌خان و میرزا محمودخان[2] و ابوالضیاء و حاجی‌خان. جناب حاجی میرباقرآقا خودشان عریضه‌نگار شده‌اند.

دیگر درخصوص حرکتهای امیرحشمت هرگاه بتوانند با دویست سیصد نفر سوار عازم شوند بنده صلاح می‌دانم. ما اگر در مرکز یک عده سوارکاری در تحت فرمان امیر حشمت و ابوالقاسم‌خان بختیاری و یارمحمدخان[3] داشته باشیم در خیلی مواقع به دردمان می‌خورد. حالا صلاح در خدمت عالی است.

دیگر نمی‌دانم خود حضرت عالی تا کی در تبریز خواهید نشست. به طرف اسلامبول حرکت خواهید فرمود یا به طرف طهران. و این‌که عقیدهٔ شخصی بنده یک مسافرت حضرت عالی به طرف اروپا خصوصاً اسلامبول خیلی خوب است. هرگاه رأی خود عالی هم علاقه بگیرد.

آقای صادقوف سلامت و سلام مخصوص حضور عالی و آقای آقا سید جواد و آقا میرزا رضاخان دارند. حقیر هم خدمت آقای آقا سید جواد و آقا میرزا رضاخان با عرض ارادت خالصانه مصدع و از عریضهٔ علیحده عذر می‌خواهم. در هفته‌های قبل خدمت آقا میرزا رضاخان عریضه‌نگار شده‌ام. معلوم که به خدمتشان رسیده.

خدمت تمام رفقا عموماً اعضای «جمعیت نشر معارف» خصوصاً، آقای امیر حشمت مخصوصاً عرض بندگی دارم. این‌که این چند روزه از عرض جواب کوتاهی

۱. علی‌محمد تربیت و سید عبدالرزاق.
۲. محمود پهلوی (= محمود محمود).
۳. کرمانشاهی.

کردم به واسطهٔ کسالتی بود که مدت شش روز خوابیده و تب و نوبه می‌کردم. الحمدلله دو سه روز است رفع و فعلاً سلامت هستم. از قصورات عریضه معذرت خواسته عریضه را با دعای توفیق حضرت عالی ختم می‌کنم.

۱۱۸ خامنه

بعد از بستن پاکت معلوم شد که حرکت فرموده‌اید. درواقع موافق عقیده و خیال بنده شده. خداوند در مقصود موفق فرماید. زیاده فرصت نبود. آدرس مرقوم دارید.

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه ۱۳۲۸

زنجانی، شیخ ابراهیم[1]

۱۰۱

[۱۳۲۸]

قربان قلب حق‌خواه حقیقت‌جوی انسانیّت و قربت‌پرورت گردم.

تعلیقهٔ شریفه زیارت شده، سائنی و سرنی و اضحکنی و ابکانی. با این که می‌دانم با آن سعهٔ صدر و عظمت قدر از سوء وقایع شخصیه و اغراض فاسدهٔ حاسدین و نکبات راجعه به نفس خود نه‌چندان متأثرید که از تراجع امور نوعیّه و نکبات و خطرات وطنیّه، واضح است روح عالی و قلب نورانی همیشه نظر به اوسع و عالی دارد.

به سر مبارک و جان عزیز قسم. این نیم نفس به هیچ نیرزنده در این قفس تنگ و[2] هوس خلاصی و ندیدن اوضاع خطرناک دارد. اطباء و مریض‌پرستان وطن بدتر از هر دشمن زهر به کام این مریض عزیز می‌ریزند. چه گویم و چه نویسم، «کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد». مگر درد یکی است؟ نه واللّه؟

۱. اصل نامه نزد من است و در صفحات ۳۳۶ ـ ۳۴۵ «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ شد. نامه پس از جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۸ نوشته شده است زیرا در آن ذکر می‌شود که ذکاءالملک به ریاست مجلس رسیده و ایشان در ۲۶ جمادی الثانیه ۱۳۲۸ به آن مقام رسیده بود. نامه امضا ندارد ولی پشت پاکت تقی‌زاده نوشته «زنجانی» و پاکت به مهر ابراهیم ممهور شده است.

۲. کذا، ظاهراً «و» زائدست.

اما در باب آقای سردار اسعد: با این‌که سابقاً به کمند حیله بندش کرده با طریق دوستی به طرف هلاکش می‌کشیدند.

انصافاً جناب معززالملک[1] جوان پاک‌نفس خیرتمند با این مستمند و چند نفر دیگر من‌جمله آقای صنیع‌الدوله و حسنعلی‌خان[2] تعاقب کرده متوجه ساخته. عمدهٔ مقصد او آن ایام بیرون رفتن فرمانروا از کابینه بود. جداً وزرا و مخصوصاً رئیس‌الوزراء را دیده فهماندیم که اگر نرفت با ورقه خواهد رفت. تا استعفا کرده قلب سردار را آسوده کرده از دسایس و حیل ممتازین[3] مطلع ساختیم. با این که خود ملتفت است، لکن بس که هجوم مفسدین را می‌بیند اضطرارش به ساختن یا ظاهرسازی می‌کشد و تعاقب آن، نانجیبی حاجی آقا[4] واقع شد.

قربانت شوم، آن وقوع بد نبود تا این‌که دل او را بالکلیه ازطرف بکند و مدافعهٔ احرار همان حال چندان موقع نداشت که غرض و طرفگیری را به صراحت افکند، کیف کان. عمده تنها اعتدالیون به ضدّ آن مرد غیور نیستند. یک دسته به اسم وکلای جنوب کمال ضدّیت را داشتند. این روزها به واسطهٔ بعضی نصایح و ملاحظهٔ حاجت به وجود بختیاری و اضطرار قدری نرم شده‌اند. لکن سردار هم درست ثبات ندارد. اگرچه اغلب مطالب را خوب می‌فهمد لکن واقعاً چه کند. این‌قدر حملات اشرار و ضعف اخیار و نبودن معیّت با احرار از مسلک گاهی به دسایس منشارین[5] متمایل می‌کند.

مرد ثابت آقای صنیع‌الدوله است که با او هم خوش است به‌طور حقیقت، و به بنده اعتقادی کامل دارد، و بنده هم به‌طوری که غرض نفهمد به نحو صحت ملتفت حالات او هستم. بدانید اشرار مجبورش می‌کنند که مایل به احرار باشد. اگرچه گاهی قلت و ضعف و سوء ذکر احرار به نشریات اشرار خائف و متزلزلش می‌کند.

پریروز چیز حقی می‌گفت: نمی‌دانم ما بختیاری دیوانه بوده و هستیم، جان و مال داده و می‌دهیم و به این ملت فلکزده خدمت می‌کنیم. خانه‌ای نیست در بختیاری که به

---

۱. میرزا عبدالحسین‌خان که بعداً به تیمورتاش معروف شد. او در دورهٔ دوم خراسان وکیل بود و از اعضای هیأت مؤتلفهٔ مایل به اعتدالی بود. (مختصر تاریخ مجلس، ص ۶۵).

۲. نصرالملک هدایت که در دورهٔ اول و دوم وکیل مجلس بود و بعد چندین بار به وزارت رسید.

۳. ظاهراً اشاره به ممتازالدوله و ممتازالملک.

۴. حاجی‌آقا شیرازی نمایندهٔ فارس و عضو حزب اعتدال.

۵. کذا.

واسطهٔ قتلی سوگوار نباشد. در عوض به‌جای انعام از دولت [و] تمجید از ملت همه را فحش و مذمت و کینه و عداوت دریافت می‌کنیم!

مع‌ذلک به جان عزیزت این قوم نجیب قوهٔ منحصر به فرد حرّیت هستند که اشرار کینه‌جو من‌المستبد الی وکیل‌المجلس گاهی نسبت طلب نفوذ شخصی و گاهی طلب سلطنت می‌دهند و همه نحو اظهار عداوت می‌کنند، باز ایدهم‌اللّه دولت و مملکت و حرّیت ابداً قوه‌ای به‌جز آنها ندارد.

و این روزها پناه بر خدا خطرات خیلی بزرگ شده و کار به جای خیلی باریک رسیده. کلیهٔ ولایات منقلب و مغشوش، در نقطهٔ مازندران و کاشان استعداد قوا بر ضدّ دولت و فعلاً جنگ برپا و تنها بختیاری در هرطرف مشغول مدافعه.

از اردبیل خبرهایی می‌رسد. در خمسه و خلخال و طرف جنوب همه‌جا دزدان و قطاع‌الطریق راهها و بلاد را ناامن کرده. مادّه و مایهٔ همهٔ این مفاسد که طهران است چنان متزلزل است و افکار چنان خراب و قلوب چنان از وضع حاضر منزجر است که در هر روز و هرساعت خطر یک انقلاب بزرگی است و مساجد و محلات و خیابانها و همه‌جا ذکر مردم فحش و بدگوئی به تمام این ترتیبات از پارلمان و وزیر و وکیل و ادارات و مشروطیت است.

مستبدین و ارتجاعیین و محرکین و متحرکین و شیاطین اعنی منتسبین شرع و مفتخواران و غارتکاران و همه و همه دمی از افساد و اخلال آسوده نیستند. از شدت ناامنی و بی‌اطمینانی پول نایاب و معاملات در اضطراب. نان و گوشت را از طرفی مغشوش می‌کنند. راه مازندران از برنج و زغال مسدود است. حرّیت‌پرور همه‌جا مردود، کابینه از کار افتاده.

همین از امروز اعضاء کابینهٔ ناقص در تحت ریاست رئیس‌الوزراء مجدد گویا تشکیل شود.

باری صدیق حضرت[۱] و صنیع‌الدوله و حسنعلی‌خان استعفا به مجلس یعنی هیئت رئیسه فرستاده بودند. با اصرارها آقای صنیع‌الدوله و حسنعلی‌خان را آوردیم. صدیق حضرت رو پنهان کرده. هنوز نیامده و عازم بر استعفاست.

---

۱. محمد مظاهر که در دورهٔ اول و دوم وکیل مجلس بود و بعداً به استادی دانشکدهٔ حقوق رسید.

اما از وکلاء آقای نجم‌آبادی[۱] داخل مسلک است[۲] و آقای صدر العلماء[۳] و ضیاءالممالک[۴] و آقا سید حسین اردبیلی[۵] را بنده داخل کرده، پروگرام و نظامنامه به عزالملک[۶] هم داده‌ام. او هم قبول کرده محسوب است. و درصدد جناب معززالملک هم برآمده‌ام و دخول او را سهل می‌دانم. او در بودن با احرار کمال استقامت را دارد. اعتدالیون با او چنان به ضدّیت رفتار کردند که مثل متین‌السلطنه[۷]، بدترین مردم به عقیدهٔ من و اعتراف اکثر، را به نیابت ریاست برگزیدند. دموکرات بمیرد اگر متین‌السلطنه جزء او باشد. معززالملک هزار اعتدالی سگش بهتر از متین‌السلطنهٔ صد هزار دموکرات است. نظامنامه و مرامنامه طبع شده. اگر مقتضی شد باید علنی شد. بنده عقیده‌ام مدتها است بر علنی بودن است. فعلاً چند روز است اختلاف رو به ضعف گذاشته، ائتلافی نمایان است.

افکار نجف را دیگر نفرمائید که به چه درجه فاسد و حیران کرده‌اند.[۸] واقعاً بیچاره‌ها متحیّر، بلکه به درجه[ای] متهم در عثمانی به تمایل روس هم شده‌اند. بعد از ورود آقای سید محمدرضا[۹] که من رفتن او را نپسندیده و می‌دانستم هزار قسم افترا و دسیسه در کار او می‌کنند خبری به بنده نرسیده. مستقیماً و غیرمستقیم بعضی معاونتها دربارهٔ او سفارش کرده‌ام. بالجمله حال، حال بحران خیلی عظیم و خوف امری وخیم هست. سردار[۱۰] زیاد مأیوس است و تحریک و افساد سپهدار[۱۱] و سپهداریان بالکلیه

---

۱. شیخ مهدی نجم‌آبادی پسر شیخ هادی از دمکراتها و وکیل کرمان در دورهٔ دوم مجلس (مختصر تاریخ مجلس، ص ۷۶).

۲. مراد از داخل مسلک، عضویت حزب دمکرات است.

۳. سید یعقوب صدرالعلمای خراسانی از حزب دموکرات و وکیل خراسان متوفی در ۱۳۳۶ (تاریخ مختصر مجلس، ص ۵۹).

۴. وکیل سمنان از دموکراتها (تاریخ مختصر مجلس، ص ۵۹).

۵. سید حسین اردبیلی از احرار خراسان بود و در دورهٔ دوم وکیل مجلس شد و از اعضای حزب دمکرات بود (مجلهٔ یغما، ۵: ۲۱۹).

۶. عزالملک اردلان در دورهٔ دوم از کردستان وکیل مجلس بود (تاریخ مختصر مجلس، ص ۵۹).

۷. عبدالحمیدخان پسر حاجی میرزا عبدالباقی طبیب در دورهٔ دوم از خراسان وکیل بود و بعدها مدیر روزنامهٔ معروف عصر جدید شد. این روزنامه از روزنامه‌های مخالف ملیون بود. عبدالحمید بالاخره کشته شد. (مجلهٔ یغما، ۵: ۴۱۱).

۸. کذا، شاید سهوالقلم به جای «گردیده‌اند».

۹. سید رضا مساوات مدیر روزنامهٔ مساوات از مردم برازجان شیراز در دورهٔ دوم از تبریز وکیل مجلس شد و در دورهٔ سوم از طهران. بسیار دلیر و آزادی‌طلب بود. (مجلهٔ یغما، ۵: ۴۶۳).

۱۰. مراد سردار اسعد بختیاری است.

۱۱. مراد محمد ولی‌خان سپهدار (سپهسالار بعدی) است.

آشکار و بی‌پرده است. ملاها ابداً آسوده نیستند.

با این فساد افکار و خرابی کار و کسبهٔ بازار و شدت حسد حاسدین و بعض معاندین و آن نشریات و اکاذیب سابقه و این نانجیبی از اعداء و بی‌شرفی از وکلا و خطرهای هولناک بنده نمی‌توانم صلاح بدانم که حضرت عالی قدم به طهران گذارید. بنده از معارضت اشخاص بزرگ باشرافت و اعداء صاحب قدرت ابداً خائف نیستم. اما با اراذل[۱] و اوباش و [مردم] بی‌شرف و مفتری و بنکدار و علاف و بازاری مقاومت و مقاولت ابداً صحیح نیست. کون در طهران من حیث هو چندان مطلوبیّتی ندارد. مقصود خدمت به وطن و مملکت و خدمت فکری به ملت است. درحالی که ابداً نوبت به آن نخواهد رسید و کسی حرف حقی نخواهد شنید و انسان اظهار عقیده نتواند کرد و فسادها را متهم و نشانه خواهد شد. چه فایده در این بود و نمود هست.

کاش بنده مثل حضرت عالی بی‌عیال و اولاد و بی‌قید و آزاد بودم. خود را از این ننگ که فعلاً جزو آنم خلاص کرده بودم. بگذارید این مصلحین در غیبت مثل حضرت عالی مفسدی[۲] مملکت را اصلاح کنند و کارها به رونق آید تا به جائی که کلاً یا بعضاً اقلاً نصف بفهمند قدر آن وجود عزیز چیست. تکفیر فلان و تضلیل بهمان ازجملهٔ دلایل بزرگواری و مقام عالی است، «و لتعلمن نبأه بعد حین». بگذارید مردم دیگری را پیدا کرده خود را به او مشغول سازند، «ولا حول و لاقوة الا باللّٰه.»

فعلاً بنده تا چیزی از نجف در تکذیب تلگراف سابق و بیان اشتباه خودشان نشر نشود، یا این مجمع کین و اتباع شیطان لعین متفرق نشود صلاح در آمدن حضرت عالی نمی‌دانم. اگر مضرّت و مضرّتها و مفاسد نباشد اقلاً عدم منفعت یقین است. افسادات کرده به نام حضرت عالی تمام خواهند کرد. آدم کشته به حضرت عالی خواهند بست. آخر ملاحظهٔ مقتضی یعنی عداوت و حسد موجود ــ و مانع یعنی شرف، یعنی دیانت، یعنی اخلاق حسنه مفقود، بفرمائید.

از بدبختی قاتل سید عبداللّٰه هم کشف نشد. امثال معاضدالسلطنه[۳] و

---

۱. اصل: ارازل.

۲. اشاره است به همان صورت تلگرافی که ازطرف دو تن از علمای اعلام نجف نسبت به فساد مسلک تقی‌زاده انتشار یافت. (اوراق تازه‌یاب مشروطیت دیده شود).

۳. معاضدالسلطنه (میرزا ابوالحسن‌خان نائینی) از خانوادهٔ پیرنیا در اوایل مشروطیت از مشروطه‌خواهان فعال بود و پس از توپ بستن مجلس مدتی با تقی‌زاده در لندن و بعد در سویس با دهخدا به فعالیت

←

اسداللّه‌خانها[۱] از واقعهٔ اتفاقیّه استفادهٔ اعمال غرض کردند، اگرچه بنده تمام اقوال و افعال معاضدالسلطنه را که خود عقل و تأمل‌خدارد القائی از دیگران می‌دانم. صبر فرمائید خداوند قدیم و عالم کهنه است. جزای اعمال ممتازها[۲] و مستشارها[۳] را با اخویها[۴] خواهد داد.

این ملت و این اشخاص اگر هوش یا انصاف داشتند در این سه ماه فکر می‌کردند که چگونه شد خرابی و مفسده و بیکاری هزار درجه افزود. پس‌ای اشرار، ای ابرار، ای علماء سوء، شما گفتید اصلاح مملکت به نبودن‌این شخص است، یا اقلاً خود نمی‌فهمند حرف گوینده را می‌شنیدند.

به سر مبارک قسم محض نبودن جنابعالی روح مجلس رفته، قانون از کار افتاده، همه اوقات مجلس با قیل و قال و انتخاب و معارضات می‌گذرد. حق است بی‌اکثریت کار فایده ندارد. لکن چه می‌توان کرد. هر انتخاب که از روی نظامنامهٔ لغو به مجلس واگذار شده یک رأی غلطی می‌افزاید و هم واردی که بی‌خبر وارد می‌شود با هزار افترا ذهن مغشوش و قلب مشوّش احرار پاکدل را به نظر باطل می‌بیند. تا مرد باهوش عاقلی پیدا شده بعد از چندین ماه احتراز از صحیح و اختلاط با غلط آیا فهمیده و از اشتباه درآمده و به سوی حق عودت نماید.

این بنده را که همه به نظر صحیح بطوری که خود می‌دانم جز نفع نوع و وطن را نمی‌خواهم شناخته و طرف غرض شخصی باکسی ندانسته مع‌ذلک محض عدم تبعیّت به اشخاص ناپاک و خلط به روضه‌خوان و دلاک از بنده هم رمیده و محرم ناپاکیها نمی‌دانند، والحمدللّه.

اجمالاً بدانید وضع افکار در پایتخت خیلی مغشوش است و وضع ولایات از ناامنی خیلی بد است و دسایس خارجی و داخلی از هرطرف بسیار در خلط مبحث و بهم زدن

→

مشروطه‌خواهی مشغول بود. در دورهٔ دوم به وکالت مجلس و بعدها به وزارت و استانداری رسید. (مجلهٔ یغما، ۵: ۵۱۷).

۱. اسداللّه‌خان کردستانی از اعتدالیون و وکیل مجلس در دورهٔ دوم بود. (مجلهٔ یغما، ۵: ۵۱۷).

۲. اسمعیل‌خان ممتازالدوله در اواخر دورهٔ دوم به ریاست مجلس رسید و چند بار وزارت یافت. (مجلهٔ یغما، ۵: ۵۲۰).

۳. میرزا صادق‌خان مستشارالدوله در دوره‌های اول و دوم نمایندهٔ مجلس و مدتی رئیس مجلس و بعد از آن مکرر وزیر بود. (مراجع مختلف).

۴. ظاهراً مراد حاجی سید نصراللّه تقوی است.

مملکت است. وطن‌فروشان کمال جدّ در رفتن وطن دارند. معزالسلطانها[۱] در بهم زدن مملکت غافل نیستند. بیچاره سردار و سالار[۲] خام بی‌عقل خود را باطل و این بطلان را آلت اجراء غرض مفسدین کردند. دستاویز به دست معاندین دادند. مثل خون عثمان بهانهٔ معاویه شدند.

یادداشت مزبور را جواب داده شده، اگر کافی نبوده که در این خیالهاست واقعاً روس و انگلیس میدان خود را هزار درجه وسیعتر از آنچه گمان داشتند می‌بینند. نفاق و مرعوبیّت ما کافی است.

به سر مبارک قسم بنده مثل مستوفی‌الممالک شخص درست وطن‌پرست صحیح ندیده‌ام. بیچاره دچار هزار مخمصه و محل اعتماد کامل مجلس بلکه عموم است. چه کند و به چه درد علاج نماید. با بنده خوب است و می‌داند جز حق غرضی ندارم.

از اسداللّه مرزا[۳] با آن اختلاف مسلک ممنونم. خائن و بی‌شرف و مفتری نیست. حکیم‌الملک[۴] که در صحت عمل و خوبی نظیر ندارد قاصر از اداره کردن مالیه است. دبیرالملک[۵] اقصر از او. وزارت داخله را کسی زیر بار نرفته. کارها آشفته. چنان به نظر می‌آید همین دو روزه مستشارالدوله و ممتازالدوله و محتشم‌السلطنه و دیگر نمی‌دانم که ـ شاید وثوق‌الدوله هم باشد ـ تشکیل کابینه دهند.

در نیابت سلطنت احرار رأی به مستوفی‌الممالک دادند. اقلیت داشتند. اگرچه احرار به یک درجه بیشتر از سابق هستند لکن باز اقل هستند و صدیق حضرت هم کناره کرده و آقای نوبری[۶] و قوام‌الاسلام[۷] و سید محمدرضا [مساوات] و مرتضی‌قلی‌خان بختیاری ـ که مفید نیست با احرار باشد ـ غایب هستند. دکتر علی‌خان[۸] چندی متمایل

---

۱. مراد سردار محیی رشتی (معزالسلطان) است.
۲. مراد ستارخان و باقرخان است. (یک کلمه را ناخوانده گذاشتم).
۳. کذا، مراد اسداللّه میرزا ملک‌آرا ملقب به شهاب‌الدوله است که در دورهٔ اول و دوم نمایندهٔ شاهزادگان در مجلس بود. (مجلهٔ یغما، ۵: ۳۲۸).
۴. ابراهیم حکیمی در آن وقت وزیر مالیه بود.
۵. دبیرالملک (میرزا حسین‌خان بدر) در دورهٔ دوم نمایندگی مجلس یافت و بعد وزیر شد. (مجلهٔ یغما، ۵: ۲۷۱).
۶. میرزا اسمعیل نوبری، وکیل آذربایجان در دورهٔ دوم.
۷. قوام‌الاسلام (شریعتمدار) در دورهٔ دوم از نیشابور به وکالت مجلس رسید و از آزادی طلبان بود. (تاریخ مختصر مجلس، ص ۶۱).
۸. دکتر علی‌خان پسر حاجی ابوالقاسم اصفهانی از رفقای سردار اسعد بود و به همان مناسبت در دورهٔ دوم به وکالت مجلس رسید. (مجلهٔ یغما، ۵: ۳۶۵).

به احرار بود، لکن به حمایت بختیاری نه مسلکی، و حال مجهول‌الحال است.

مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک را بنده خوب می‌دانم، ولو این‌که آقای مؤتمن‌الملک را مسلک معوّج است، اما خودشان را امین و خیرخواه محتاط مملکت می‌دانم.

معتمدالتجار[۱] این ایام خوب است. لکن باید او را احرار آذربایجان نگاه‌داری کنند. قربان نوبری، وجود او مفید است. خیلی توقف نکند. به بنده نوشته بود در آنجا با عتبات درکارند. لکن من نجف را ضایع می‌دانم،کیف کان. اینجا اهمیت دارد. دیگر آیا اقامت او در تبریز مهمتر باشد، نمی‌دانم.

بعید نیست همین نزدیکیها دو نفر از زنجان به انتخاب برای پارلمان از احرار معین شوند. فریاد از جهل امثال شیخ‌اسمعیل[۲] و شیخ‌الرئیس‌ها[۳]، و طمع عمامه‌ها فدای صدرالعلمای خراسانی[۴] صحیح وطن‌خواه.

قربان شما به واسطهٔ مصیبت دو جوان مقتول شهید[۵] و بعضی ناگواریها نباید این‌قدر دلتنگ شوید. خود می‌دانید از لوازم این اوضاع و انقلاب این امور هست و قاتل حقیقی آنها محکوم نخواهد شد و قاتل مباشر اهمیتی ندارد. گویا به درجه‌ای معلوم است. لکن نامعلومی قاتل سید عبدالله سکته به تعیین و مجازات آنها وارد کرده.

بالجمله قوهٔ مهلکهٔ مضرّه که از هر قبیل متفق بر قلع نهال نونشاندهٔ حرّیت شده با قوهٔ جوان ضعیف حرّیت در مغالبه است. اگرچه بالاخره این تخم نوپاشیده در عالم از نموّ نخواهد ماند. لکن آن ریشهٔ قوی زهرآلود کهنه هم مجال نموّ نمی‌دهد. تا خواست خدا و اثر طبیعت چه ابراز کند.

آقای ذکاءالملک که از خود ما است، بحمدالله به ریاست منتخب، و صحیحتر از او کسی را نداریم. هیأت رئیسه را وجود متین‌السلطنه فاسد کرده بلکه مجلس را و مملکت را نیز.

فعلاً خطرات مازندران و کاشان و خرابی وضع طهران ما را مأیوس داشته. به سر

---

۱. میرزا محسن‌خان معتمدالتجار اصفهانی در دورهٔ دوم از تبریز به وکالت مجلس رسید. (مجلهٔ یغما، ۵: ۵۱۸).

۲. شاید مراد حاجی شیخ اسمعیل هشترودی وکیل آذربایجان در دورهٔ دوم باشد.

۳. شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزا قاجار متخلص به حیرت.

۴. به حاشیهٔ ۴ صفحهٔ ۲۲۰ مراجعه شود.

۵. یعنی میرزا علی‌محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق.

مبارک از غم وطن نزدیک به هلاکم. دیگر چه عرض نمایم.

سردار که به بنده زیاد اعتماد دارد، بنده او را صاحب استقامت کامل نمی‌بینم. به درجه‌ای رنجیده است از ترتیبات که یأس دارد. مع‌ذلک اعتماد به طرفها ندارد. لکن گاهی خوف تهمت و معارضه مرددش می‌کند. به هرحال با تمام قوا حاضر است در راه دفاع از ارتجاع و افساد اقدام کند. قوهٔ بختیاری را در پایتخت زیاد می‌کند و گویا عازم است اوایل ماه آینده بعد از احضار خوانین [و] اقوام و استحکام قوهٔ بختیاری در پایتخت خود حرکت به طرف فرنگستان کند. پسر و برادران را به کار وادارد. از بعض جهات بنده هم می‌پسندم. راه تهمت و اراجیف بسته شده، اهمیت وجود او معلوم می‌شود. ازجهتی نگران هستم. جامع و مکمّل بختیاری بود. نمی‌دانم برادران و پسر ــ که خوب ولکن جوان است ــ در عوض او کار او را انجام می‌دهند یا نه.

بی‌جهت شکست و عودت سرباز از مازندران کارها را سست کرده. جسارت ارتجاعیّون و مخالفین بیشتر، جرائد سراپا حمله و فحش به وزراء و وکلا شده است. دست فساد روسها قوّت گرفته، جدّ و جهد در باب مستخدمین زیاد داریم. باز هنوز به اتمام نرسیده. این امر هم از بعض جهات اشکال پیدا کرده است.

اجمالاً بدانید آقای مستوفی‌الممالک با آن خوبی، رأیش یکسره تابع رأی نواب اسداللّه مرزا است و اسداللّه مرزا برای حریّت مضر نیست، اگرچه اعتدالی است. لکن هرطور است می‌خواهند کابینه از فرقهٔ دموکرات خالی باشد. به نظر می‌آید می‌خواهند غیر اسداللّه مرزا از اعضاء سابق کابینه کسی نماند. مؤتمن‌الملک و مشیرالدوله را استدعای دخول درکابینه می‌کنند، لکن گمان قبول ندارم.

فرقه دیروز ۱۷ مجمع علنی کرده. برای کمیتهٔ مرکزی موقتاً انتخاب کردند. کمیته تشکیل خواهد یافت. جناب لواءالدوله[۱] و ضیاءالممالک و نجم‌آبادی و صدرالعلماء از نمایندگان داخل هستند. چند نفر را هم مشغولیم. امید دخول داریم.

چیزی به جناب صدیق حضرت مرقوم دارید در این موقع اهمّ پارلمان را ترک نکند. نوبری بیشتر اقامت نکند. حسنعلی‌خان و آقای صنیع‌الدوله با ما است، ولو این‌که هنوز داخل دموکرات نیستند. وثوق‌الدوله را گویا کاری ندهند. محتشم‌السلطنه داخل کابینه

۱. حاجی لواءالدوله از اعضای هیأت مؤتلفه و در دورهٔ دوم از خوانسار وکیل مجلس بود. (تاریخ مختصر مجلس، ص ۶۲).

می‌شود. نایب‌السلطنه صریحاً اظهار بی‌طرفی و لزوم بی‌طرفی این مقام را با فرق نموده. تلگرافی به امضاء کل نمایندگان به عجله در حرکت شد.

تا اصلاح کل و رفع نگرانی از نجف و تلگراف استدعا از نایب‌السلطنه یا مجلس نشود آمدن حضرت عالی را فعلاً صلاح نمی‌دانم. ماها در سعی اصلاح کارها کوتاهی نداریم.

درخصوص آقای سید محمدرضا بنده آشنایان داشتم سفارشات نوشته‌ام. جناب مستطاب آقای حاجی شیخ محمد[1] پسر مرحوم شیخ زین‌العابدین که آدم خوب محبّ حرّیت و قانون و با ماها خوب است به برادرش شیخ‌العراقین و برادر دیگرش حاجی شیخعلی داماد آیةاللّه خراسانی که خیلی باکفایت است دربارهٔ آقا سید محمدرضا سفارشات کرده بود. جوابی به بنده ارائه فرمود که موجب اطمینان بنده بود. گفته بودند ان‌شاءاللّه ممکن نیست احدی به او تعرّض نماید و در مقاصد او معیّت خواهیم داشت.

باز عرض می‌کنم با آن سعهٔ صدر و عظمت قدر از صدمات دهر و پیشامدها نباید دلتنگ شوید. کار بزرگ مستلزم خطرات بزرگ است. حضرت نبوی صلعم ملاحظه فرمائید با چه خطرات دست به گریبان شده. مردمان معروف و بزرگ دنیا صدمات خورد[ه] و غالب طرف تهمت و تکفیر و حملات واقع شده، بلکه بعضی در راه حقانیّت زندگانی [را] وداع گفته‌اند و نام نیک باقی گذاشته‌اند.

[امضا]

عمواوغلی، حیدر[2]

۱۰۲ ....

دوست عزیز

چند روز پیش یک عریضهٔ مفصل در جواب مکتوب سرکار و سایر آقایان فرستاده‌ام نمی‌دانم تا حال رسیده یا نه.

---

۱. مشهور به ابن‌الشیخ که مدتی نایب‌التولیهٔ مدرسهٔ سپهسالار بود.

۲. ارسال شده به استانبول شاید سال ۱۳۲۸، اصل نزد من است.

خواهش دارم هرچه زودتر جواب مرحمت فرمائید تا عریضهٔ مفصل که عرض کردم فرستاده شود.

حیدر عمواوغلی

مجلل‌الممالک، لطف‌الله[۱]

۱۰۳

[۱۳۲۸]

قربانت شوم امیدوارم که انشاءالله تعالی وجود مقدّس حضرت عالی در کمال صحت و استقامت بوده و ملالی در مزاج مبارک نخواهد بود. اگر چاکر بخواهم شرح خجلت و شرمساری خود را از این که در این مدت نتوانسته به عرض عریضه تجدید ارادت نموده و در واقعهٔ فجیعه که برای آن جوان ناکام[۲] اتفاق افتاد عرض تسلیت نمایم هرچند این واقعهٔ غیرمنتظره که قلوب عموم وطن‌پرستان و هم مسلک‌های محترم را مجروح نموده بود خداگواه است این بنده را به قدری متأثر و متألم نمود که آنی از خیال آن ملائکهٔ عصمت و مجاهد طریق انسانیت که از اول عمر تاکنون همیشه به پاک ذاتی و نوع‌پرستی زندگانی کرده و آخر گرفتار تیر جگرسوز بی‌غیرتان پست‌فطرت شد و همین طور متذکر می‌شوم مرحوم میرزا سید عبدالرزاق خان را که شب و روز در راه این وطن مقدس خدمت می‌کرد و یکی از جوانهای بامسلک بود در این مصیبت عظمی به حضور مبارک عرض تسلیت کرده و از خدا مسئلت دارد که به حضرت عالی و سایر دوستان صبر جلی عطا فرماید.

و می‌خواستم عرض نمایم این مدتی که از طرف چاکر در عرض عریضه قصور شده به واسطهٔ همان مرض مزمنی است که قبل از تشریف بردن جنابعالی هم گرفتار بوده و تا کنون از آن خلاص نشده و در گوشهٔ خانه افتاده‌ام و نمی‌دانم عاقبت به کجا منتهی خواهد شد.

---

۱. عکس نامه در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۶۰۳ چاپ شده است. تقی زاده روی پاکت به خط خود لقب نامه‌نویس را یادداشت کرده است.

۲. منظور میرزا علی‌محمدخان تربیت است که چندی پس از قتل سید عبدالله بهبهانی در تهران مقتول شد.

مستدعیم اگر وقت داشته باشید که دو کلمه به عریضهٔ مخلص جواب مرحمت فرمائید از تشریف‌فرمایی خودتان و آقای آقاسید جواد آقا و موقع حرکت را مرقوم فرمائید از قول مخلص خدمت آقاسید جواد سلام برسانید و همهٔ اهل خانه‌شان سلامت هستند. البته جواب عریضه را مرحمت خواهید فرمود. زیاده عرض و جسارتی ندارد.

جان‌نثار ـ لطف‌الله

نامه‌های سال ۱۳۲۹ هجری قمری

تربیت، محمدعلی[۱]

۱۰۴ ....

۵ محرم ۱۳۲۹ ـ نمرهٔ ۳

قربانت گردم از یوم حرکتتان از تبریز تاکنون خبری از شما نرسیده. معلوم می‌شود دو سه جا مکرر احوالات خود را نوشته‌اید اما به من اطلاع نداده‌اید و تلگرافی هم نکرده‌اید. اسباب تعجب است. اگرچه می‌دانم شما متلون مزاج هستید و مسلکی هم هنوز اختیار نکرده‌اید. ولی تا اندازه‌ای اسباب نگرانی است.

اوضاع پلتیکی ایران بکلی تغییر کرده. عین‌الدوله فوق‌العاده کار می‌کند. هم اطراف مملکت را ساکت کرده و هم مرکز را به خود جلب نموده است و به ارتجاع هم خیلی خدمت می‌کند.

مجلس به فرق مختلف منقسم شده. دموکرات بی‌کم و زیاد پایدار هستند. جنوبی‌ها هم بنا به ضدّیت سردار اسعد و هم به طرفداری عین‌الدوله پارتی جنوب را حفظ داشته‌اند و غالباً شبها پیش او هم می‌روند. شیخ‌الرئیس هم سخت طرفدار [حضرت] والا است. سه چهار نفر هم بنا به بودن اسدالله میرزا و فرمانفرما در کابینه همراهی با کابینهٔ حالیه دارند. عده‌ای هم چون می‌بینند علی‌العجاله مملکت ساکت است با کابینه همراه هستند.

فرقهٔ دموکرات هم بی‌طرفی اعلان کرده. میمین و کرد و دخو و معاضد [و] دکتر اسماعیل و وکیل و مشیرحضور و غیره از طباطبائی و رضاخان و میرزایانس هفده نفر هم

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

بر ضد کابینه هستند که کابینه را به‌هم زده از سپهدار و فرمانفرما و محتشم و میمین و حکیم‌الملک و معاضد کابینه‌ای تشکیل دهند. این را هم فراموش نکرده بگویم که حکیم‌الملک هم بنا به اقتضای وقت خودش صلاح را در همراهی خیالات میمین دیده خودش را به آن طرف چسبانده است. علی‌العجاله در هر دو طرف طرفدار پیدا کرده، تا بعدها چه شود.

چند شب قبل پارتی اعتدال باهم دعوا کرده و به چهار قسمت منقسم شده‌اند. عدم اکثریت در دستشان، در برداشتن کابینه خیلی دستپاچه‌شان کرده است.

نطق اسدالله‌خان در خانهٔ معزالسلطان و مزخرفات او نسبت به دوازده نفر که تالی ... [1] عین نطق باقرخان بود دلیل بر سوزش قبلی آنهاست. بنا به تقریر سردار اسعد دو نفر که اسدالله‌خان‌و مستشار باشد فوق‌العاده با دموکراتها بداند و خیلی سعی و کوشش دارند که تمام دموکرات از ایران محو و مضمحل و کشته شوند. تقریر مستشار است که نباید یک نفر هم زنده بماند. نمی‌دانم رفتن ریاست [2] چه‌قدر به آقا اثر کرده است.

دیگر آقا شیخ محمد خیابانی هم برای سلامت نفس خود صلاح را در آن دیده که با شیخ هشترودی یکی شود و از گناهان گذشته‌اش از میمین آمرزش خواسته و به ریاست کابینهٔ سپهدار کوشش دارد. عمامه اثر خود را می‌کند ولو آنکه سفید و سیاه باشد و در هرکس باشد. ولی محرمانه پیش شما باشد. مقصودم شناسائی است یواش یواش بعضیها هم همین حال را شاید پیدا کنند.

دیگر حقوق‌طلبان در مسجد جمع شده محمدعلی را می‌خواهند. حالیه قدری علنی شده و مطرح مذاکره است. سردار اسعد هم فوق‌العاده درکوشش است و بکلی دست [و] پای خود را گم کرده است. به نظرم پولتیک روس و انگلیس هم نسبت با همدیگر خدشه پیدا کرده احساس می‌کنم که در اشخاص هم شاید تغییر پولتیک پیدا گردد.

وکلای آذربایجان به‌کوشش شیخ محمد چند مرتبه جلسه کردند و صحبتها گردید و گله و شکوه آغاز شد. در تمام جلسه‌ها متکلم‌وحده شیخ محمد بود و همه را دعوت به اتحاد و اطاعت میمین می‌کرد و متصل می‌گفت معلوم شد که بالاخره تمام اغراض شخصی بوده است. اشخاصی که زنجیر کرده شد[ند] و محبوس شدند و یا خانه‌شان به باد رفت باید آنها را جلو انداخت، فلان [و] فلان، و خیلی مدح و ثنا گفت و وکلای

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. ظاهراً مقصود استعفای ذکاءالملک فروغی است.

آذربایجان را دعوت به اتحاد کرد.

و مستشار هم نطق فرموده. یعنی بعد از آنکه گفتند باید چند جلسه نشست و فکر کرد و دید که چه صلاح است یک مرتبه مستشار گفت که من پنجاه ساعت کار می‌کنم و بدون فکر هم می‌گویم. رأی من این است که باید سپهدار رئیس‌الوزرا گردد و او خودش هفت نفر را انتخاب نماید و الا از مملکت می‌رود.

شیخ محمد هم تصدیق کرد و گفت من هم غیر از این خیانت می‌دانم. امروزها شیخ محمد خیلی فکر می‌کند که از یک طرف مقبولیت پیدا کند. ...[1]

باری هرکس به فکر خویشه. سردار هم پایش می‌گویند خوب شده. اگر آن هم بیرون آید وای به حال مملکت. باقرخان هم به کلوب تشریف می‌برند. سید حسن قمشه از نظار خمسه تشریف آوردند. سید زین‌العابدین بهتر است نیاید.

آقا سید محمد رضا هم بعد از برگشتن از نجف قدری تغییر حال پیدا کرده و تاکنون نفهمیده‌ام در نجف چه کرده و چه نتیجه داد، غیر از آنکه چهارصد تومان خرج نموده است، مال فرقه است. امروزها ۷ و ۸ صد تومان فرقه محل دارد.

معاضد سیم ماه در مجلس مزخرفات گفت کابینه را متزلزل کرد. خیلی عجله دارند که پیش از ورود ناصر کابینه منحل شود که اسباب گفت و گو نگردد. این همه آوازها از شه بود. تمام این پولتیکها از شخص اوست.

باری در مجمع نجات ملی جلسهٔ اول ازطرف ارامنه دندانساز مایغ میرزایانس، از دموکرات سلیمان‌میرزا، دیگران و یکی دیگر، از اتفاق ترقی مستعان [و] مشیرحضور، ازطرف اعتدال دو سه نفر که نمی‌شناسم و همچنین ازطرف بختیاری دو سه نفر. جلسه در خانهٔ سلیمان میرزا منعقد می‌شود.

بعد از آن جلسه قرار می‌گذارند نمی‌آیند. خیلی‌ها بر ضد هستند، من‌جمله اتفاق ترقی مانع است که اول اتحاد را من نوشته‌ام. باید این کار به اسم من تمام شود. اعتدال ابداً حاضر نیست و متصل نفاق می‌اندازد. خصوصاً کرد و مستشار و دخو.

داشناکسیون می‌گوید این کار را بالاخره ما خواهیم کرد. بختیاری می‌گوید خیلی سخت است. بادمجان دور قاب‌چینها می‌گویند این فقره دیکتاتوری است که یکی مستشار است. هرکس به خیال خود سنگی می‌اندازد.

حسین آقا[2] گفت تمام قطعنامه‌ها و نظامنامهٔ نجات ملی را امروز با کاغذ مفصل

---

۱. یک سطر از مطلب در فتوکپی نیامده.

۲. حسین پرویز.

خواهم فرستاد. پروگرام چاپ دوم [شد] یکی میان روزنامه‌ها فرستادم. نمره‌های سابق استقلال [را] هنوز پیدا نکرده‌ام. هروقت به دست آمد می‌فرستم و هر هفته روزنامهٔ استقلال و ایران نو مرتباً به اسم حاج حسین ارسال گردیده است. روزنامهٔ سروش و دخو و عصر میرزاآقا و شیخ حسن خیلی مزخرفات دارد و همچنین «مجلس» و گیلان و استقلال مستبدین ...[۱].

چهار نعله می‌تازند. عجب کاری شده. آقای صدرالعلما و میرزا محسن هم ... [۲] المجاهد شده‌اند، با مجاهدین غالباً افت و خیز دارند. خودم شنیدم از صدرالعلما به افجه‌ای گفت که امسال شیخ بهاء به منبر نرود، زیراکه یقین دارم به جهت فحشهائی که به ستار داده است او را خواهند کشت و خیلی مزخرفات می‌گفت و اظهارات می‌کرد. باری کار این مملکت رو به خرابی می‌رود، تا چه پیش آید.

خواهشمندم فقرهٔ محمد ابراهیم صحاف را هم تسویه فرمائید و مختصرش این است که قریب به دو سال است بیست لیره از من گرفته و سند داده است به این شرط که همیشه قرآن چاپ کرده و منفعت آن بالسویه قسمت بین من و او گردد و در هر دفعه چاپ می‌بایستی قریب به ده لیره حصهٔ من برسد. دفعهٔ اول که رمضان دو سال قبل باشد به من نوشتند که پنج لیره و چندی حصهٔ شما شد. بعد از آن نوشته که من مطبعه می‌گیرم شما هم شریک می‌شوید. نوشتم ابداً شریک نمی‌شوم و اگر قرآن چاپ نکنید باید پول مرا پس فرستی. جواب نداد. تا دو ماه قبل نوشت از مطبعه ضرر کردم. معلوم است که مطبعه به من دخل ندارد. یا باید قرآن چاپ کرده بالسویه منفعت قسمت شود و یا پول من می‌بایستی یک سال قبل رد [شده] بود و با آن پنج و شش لیره تاکنون جواب صحیح نفرستاده. قریب به چهارصد غروش هم روزنامه و فلان به من فرستاده است که نوشته است از آن منفعت قرآن حساب بکنید. حالیه جنابعالی البته حساب او را تسویه کرده به بنده بنویسید که عین بیست لیره را و آن پنج لیره و چندی منفعت سال اولی راکه خودش نوشته است بدهد و علاوه هم هرچه به انصاف خودش خواهد داد بدهد، و الا اگر قرآن چاپ می‌کند منافع را بدهد بیست لیره بماند. در هر صورت جنابعالی آن بیست لیره و منفعتها [را] اگر داد بگیرید خرج کنید و الا بیست لیره را البته می‌گیرید و درخصوص منفعت غیر از آن پنج لیره و چیزی اگر حرف حسابی دارد بگوید. مقصودم این است که در بیست [و] پنج لیره حرفی نیست. تمام حرف در منافع بعد است. البته در این خصوص

---

۱. یک سطر از نامه در فتوکپی نیامده است. ۲. یک کلمه در فتوکپی نیامده.

...[۱] دارید که معین شود و اسباب مشاجره نگردد.

دیگر کتاب دموکرات را نه ترجمه‌اش و نه خودش را ارسال کردید که من بخوانم یا بدهیم ترجمه کنند. دیگر اتفاقی نیست. همه منتظر ورود آکتور[۲] بزرگ هستند که پرده بالا رفته و تماشای بزرگ به عمل آید. چون آقا حسین‌آقا[۳] گفت بعض مطالب و پیشرفت فرقه را تفصیلاً خواهم نوشت دیگر من مصدع نشدم. اجازه نامهٔ شما خوانده نشد و ماهانه هم ندادند.[۴] ناصرالملک بیاید ببینم با او چه می‌شود. اگرچه «...[۵]» شنیدم می‌گویند که دوباره لندن رفته است ولی کس و کارانش را به انزلی خواسته بود. نمی‌دانم کدام یکی صحیح است. مثل معروف است که از شاه گلدی گشدی آمدن ناصرالملک است.

شنیدم می‌خواهند معزالسلطان را به اردبیل بفرستند برای صلح. اقتدارالدوله را هم به عربستان[۶] و هم به قره‌داغ و هم به معاونت تبریز می‌گویند.

میرزا سلیمان‌خان به عراق رفت. باری نظام‌السلطنه هنوز به بوشهر نرسیده است. صد روز دیگر به نوت انگلیس نمانده.

محتشم‌السلطنه هم وزیر خارجه شد. اعتدالیون سخت خوشحالند، هم از استعفای نواب و هم به بئس‌البدلی محتشم. تبریز هم که اجتماع کرده بودند متفرق شدند. مخبر[۷] سخت به ضدّیت مشروطه‌طلبان می‌کوشد.

هر هفته یک مکتوب بیشتر نخواهم نوشت. اگر زودتر از شما کاغذ رسیده آدرس معین گردد که خیلی خوب است.

صدرائی، حسین[۸]

۱۰۵ ....

۱۱ شهر صفر ۱۳۲۹ ـ اسلامبول

حضرت مستطاب آن یگانه وطن‌خواه ... آقای تقی‌زاده دام مجده العالی

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. ناصرالملک منظور است.
۳. حسین پرویز.
۴. حقوق مجلس مقصود است.
۵. یک کلمه ناخوانا.
۶. خوزستان.
۷. شاید مخبرالسلطنه.
۸. اصل نامه در اختیار من است.

قربان حضور مبارکت   بلی حقیر را فراموش فرمودید ولی مخلص به واسطهٔ شناسایی و معرفتی که نسبت به مقام حضرت عالی پیدا کرده به یک نظر اخلاصمندی و ارادت‌کیشی همواره ناظر آن مقام عالی هستم، ابداً فراموش نمی‌کنم و فراموش شدنی نیستید. همیشه منتظرم که چشم خود را به کلمات آن یگانه وجود محترم روشن دارم.

خیلی خیلی، باز خیلی خیلی افسوس از بخت خود می‌خورم که چرا اصلاً دیر محضر مبارک را درک کردم و ثانیاً از شئامت اخلاق ملت ایران افسرده و غمگینم. چه بدبخت است ملت ایران. کسانی که سعادت و نیکبختی استقبالی ایشان را به زنجیرها استوار می‌دارند و راحتی عمومی را به قلابها به طرف ایشان می‌کشانند با نهایت جدّ و کمال استقامت سعی می‌نمایند که مبادا یکی از آن قلابها به اطراف آنها محکم شده قدمی به طرف سعادت نزدیک شوند. آخ از جهل، بلی جهل است. باز می‌گویم جهل است بلی جهل است. جهل یک ملت است که سعادت بنیان وطن را در به در بیابانها می‌کند. می‌ترسم دیوانگی گل کند. بکلی از مطلب دور افتادم و تمام ورق را به ذکر وخامت و بدبختی ملت ایران ختم نمایم. گذاشتیم و گذشتیم. با همهٔ این افسردگی و غمدیدگی به خود می‌گویم نباید مأیوس شد. جهل است که تمام این بلایا و محن را به سر اولاد ایران آورده. آن دقیقه آن حال. آن آن آن واسطهٔ بین الماضی و الاستقبال که پردهٔ جهل و آن عطای ظلمت‌افزای سطح خطهٔ ایران برخاسته شود بلامهلت و بدون درنگ همان آن اوان سعادت خواهد بود.

پس باید سعی نمود. جدّ کرد. جسارت ورزید. از هیچ چیز رو برنگرداند. با کمال استقامت ولی با نهایت حزم، طفلانه نباید کار کرد. در طرق سیر عقول مستقیمه باید مسافرت شود. یک پرده بیش نیست. پرده برداشتن همان، مشاهدهٔ گلها و ریاحین سعادت همان. پس باید کوشید.

گرچه این پرده ضخیم و تراشیدنش به آلات صناعیهٔ اروپایی خیلی مشکل [است] ولی یک پرده بیش نیست. همّ و قصد که یکی شد زود مطلب انجام خواهد گرفت که می‌گویند: من جعل هومه واحداً کفاه‌الله سائر هومه. امیدوارم که قابل استفاضهٔ اشعهٔ انوار آن عقل مستقیم باشم.

همیشه منتظرم که ازطرف آن یگانه شخص وطن استفاده نمایم. حارّ بالغیر منتهی خواهد بود به یک حارّ بالذاتی. حرارت ذاتی آن مقام عالی است که تمام را متحرک داشته. حال که تمام امید و اعتمادها انحصاراً به آن شخص محترم است امید است

مأیوسم نفرمائید. محرومم ننمائید. خاموش خواهد شد.

وضع طهران چند روز قبل چشمم به جمال آقای آقا میرزا جوادآقا که نمونه است از آن وجود محترم روشن [و] شرح وقایع مذاکره شد. لذا می‌دانم که اولاً سؤال نمایم بدون مسح مضایقه بیان فرمائید. وضع امورات حضرت عالی چیست همه‌نوع حاضر امر مقدس حضرت عالی هستم.

مرکز فرقه آن طوری که باید و سزاوار است کار نمی‌کند. تأکیدی از حضرت عالی لازم است.

قتل آقای صنیع‌الدوله سوء تأثیر عمومی نموده، خواطر عموم را غمگین داشته. هر روزه دو نفر قاتل را از سفارت روس آورده استنطاق می‌کنند. غیر از کلمهٔ «از ایشان طلب داشتم و نمی‌داد و بی‌چیز بودم» شنیده نمی‌شود. معلوم است تلقینات داخل سفارت این طور خواهد بود. ولی اصناف و تجار و متفرقه مشغول فشار به هیئت وزرا و مجلس در این خصوص هستند.

وزراء بعد از ورود آقای ناصرالملک هنوز معلوم نشدند. حاجی میرباقرآقا و آقای وحیدالملک به عنوان نمایندگی از فرقه و فراکسیون وکلا تا قزوین به عنوان استقبال رفتند. هشت ساعت تمام با ایشان مذاکره کرده فوق‌العاده ظنین بودند. بطوری که اولاً از رشت تلگرافاً از پیرم مستحفظ خواسته بودند و ثانیاً دست خود ایشان هم موزر بود. مختصر خیلی صحبت شده است.

از فرقه و حال وزراء و اکثریت پارلمان و حالت جنوب مذاکره به میان آمده. اولاً اظهار داشته که من تابع اکثریت پارلمان هستم درخصوص انتخاب وزراء. ولی اقدام در کاری نخواهم کرد مگر بعد از این‌که مجلسی تشکیل دهم از سران فرقه‌ها. آنچه مقتضی شد بعد اقدام خواهم کرد.

درخصوص حضرت عالی هم مذاکره کرده است که باید کاری کرد. چون وقت پست مضیق است به همین مقدار اختصار می‌شود. تعیین محل را بفرمائید که بعداً مستقیماً عریضه عرض کنم.

اقدامات و خیال حضرت عالی چیست مرقوم دارید. حاجی سید ابوالحسن‌آقا و میرزا حسن و سایر دوستان اظهار ارادت دارند.

ارادتکیش ـ حسین صدرائی

پرویز، حسین[1]

۱۰۶

۲۵ صفر ۱۳۲۹

تصدقت گردم   در بیست و شش روز پیش یا بیشتر عریضهٔ مفصلی با تمام چیزهایی که خواسته بودید و چیزهای دیگر که بعد واقع شده توسط حاج حسین قره ارسال شده البته رسیده است و رسید مرقوم داشته‌اید. بنده در دوازده روز پیش شرحی که در جوف [مکتوب] حاج حسن خوئی از ارز روم مرقوم و ضمناً به مرکز مرقوم فرموده بودید داده شده که اشیاء لازمه با «ایران نو» برای مشارالیه فرستاده شود. ایران نو در اولین پست و مکتوب ازطرف مرکز با اشیاء لازمه در پست گذشته فرستاده شد. خاطر مبارک آسوده باشد.

مکتوبی هم که مفصلاً به آقای تربیت مرقوم فرموده بودید بنده دیده‌ام و در آن‌جا هنوز مجال نشده ارائه دهم، یعنی مجال نشده ببینند. درحالتی که بعضی مطالب فوری دارد ولی اغلب مطالب مندرجه در تحت عمل و رعایت هست. آن را هم پس از رؤیت جواب خواهند داد و آن که از بیست و پنج روز پیش تاکنون نتوانسته دیگر عریضه عرض کنم علت چنانچه در عریضهٔ پیش ذکر شده کثرت ابتلا و گرفتاری است که شمه‌ای از آن را با ضیق وقتی که دارم عرض می‌نمایم و خیلی معذرت می‌خواهم که متأسفانه همه پست نمی‌توانم شرح حالات را مرتباً بنویسم. این یک بدبختی است که این‌طور گرفتار شده‌ام.

از نمرهٔ ۳۰ ایران نو تا نمرهٔ ۶۰ را که خواسته بودید اگرچه فرستاده‌اند و به جنابعالی نمی‌دانم چه شده نرسیده فوری خبر به اداره داده و فرستاده‌اند. این روزها چیزی که اهمیت در این‌جا پیدا کرده پارلمان و اکثریت پارلمان است که از روز ورود ناصرالملک مطرح همه محافل سیاسی شده است.

روز نهم صفر والاحضرت وارد و در روز ۱۲ صفر از وکلا و وزرا در دربار دعوتی کرده. اول شرحی در اساس کنستیتوسیون و انتخاب خود که فرقه‌ای بوده گفته ضمناً اظهار می‌دارد که هم قوهٔ مقننه و هم قوهٔ مجریه حاضرند هریک معایب خود و نواقص که

۱. فتوکپی نامه از مهندس ناطق دریافت شد.

دارند بگویند تا زودتر کابینه تشکیل شود.

محتشم‌السلطنه از چهار وزیری که حاضر بوده‌اند اظهار می‌دارد که علت پیش نرفتن کارها از طرف قوهٔ مجریه آن است که کابینه به واسطهٔ این‌که اتکا به اکثریت ثابتی در پارلمان ندارد همه روزه متزلزل [است] و کاری از پیش نمی‌برد. اگر یک اکثریت ثابتی در پارلمان باشد کارها در مجاری خود سیر کرده موجبات اطمینان کابینه فراهم بوده و ... [۱] کمال قدرت به اصلاح امور می‌پردازد.

سلیمان‌میرزا برخاسته[۲] شرحی اظهار می‌دارد. چنانچه گفته شده بی‌پرده باید گفت من از طرف اقلیّت مجلس که با من بیست و یک نفر از حزب دموکرات هستند می‌گویم و ثابت می‌کنم که در مجلس احزاب متعدّده هستند که پروگرام همهٔ آنها را دیده‌ام و اکثریّت هم دارند و در این مدّت هرچه کار شده همان اکثریت بی‌اسم پیش برده‌اند و اقلیت را برخلاف همه‌جا از حق مشروع خود محروم داشته‌اند که هیچ، همه روزه به واسطهٔ اتهامات بر اقلیت تاخته‌اند که اینک هم اگر ما قبلاً علنی شدیم همان را هم یک اتهامی زده و اقلیت را بدنام خواهند نمود. این است که ازطرف فرقهٔ خود علنی شدن اکثریت را تأیید کرده که بعد از آن فرقهٔ ما هم علنی شود.

حاج‌آقا شیرازی برخاسته نطقی می‌کند که در اثنای آن کم‌کم جمعیت کم می‌شود و ضمناً اظهار می‌دارد که اکثریت چهل و شش نفر دارد و من امروز معرفی می‌کنم آن را که از اطراف از فرقهٔ خودشان به او تاخت می‌آورند که ما کجا اعتدالی هستیم و چرا فرقهٔ ترقی‌خواهان را محو کرده (مقصود جنوبیون بهجت و غیره است که تازگی ترقی‌خواهان شده‌اند).

چون والاحضرت مجلس را مغشوش و منقلب می‌بیند... [۳] می‌دهد که همانجا باز جماعتی به او تاخت می‌آورند.

بالجمله آن روز برگذار می‌شود و در روز چهارشنبهٔ گذشته به واسطهٔ دستخطی که از نایب‌السلطنه در موضوع تعیین اکثریت مجلس می‌رسد رئیس به فرق اظهار کرده مرتضی قلی‌خان اصفهانی برخاسته خود را به لیدری فرقهٔ اکثریت معرفی نموده اسامی آنها را هم ذکر می‌کند که در روزنامهٔ ایران نو درج است و بعد از آن اظهار می‌دارد که مواد

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. همه موارد: خواسته.
۳. یک کلمه ناخوانا.

تقاضائیه یعنی پروگرام عملی خود را به رئیس داده رئیس‌الوزرای خود را هم معرفی کرده‌ایم.

رئیس تشکر کرده اقلیت هم اظهار می‌کند که خوب است آن مواد خوانده شود شاید ما هم موافق باشیم. می‌گویند حاجت نیست. طبع و نشر خواهد شد. روز بعد هم حزب دموکرات مسلّم علنی شده. امروز دوشنبه است شاید مواد تقاضائیه و نطق مفصل خود را اظهار دارند.

ولی شیخ محمد خیابانی برخاسته تبرئه از عضویت فرقهٔ دموکرات کرده است. درحالتی که در اطاق دیگر خودش گفته اسم مرا بنویسید. چند هفته هم نیست جزو فراکسیون شده که از قرار معلوم گویا بنا گذارده‌اند اگر این اظهار خود را پس نگیرد در مجلس، در روزنامه اعلان شود که فلانی جزو فراکسیون نیست. دیگر نمی‌دانم این قرار سر گرفته است یا نه. اینک مواد تقاضائیهٔ اعتدالیون لفاً فرستاده شد ملاحظه می‌فرمائید.

در شب جمعه غفلتاً در خیابان لاله‌زار تیری به تیمور پسر عموی حیدرخان از طرف آدمهای صادق معروف می‌خورد و سرتیر می‌میرد. در زد و خورد پلیس ابراهیم نام آدم صادق هم یک تیر می‌خورد صبح جمعه می‌میرد. دو نفر از آدمهای صادق گرفتارند. خود صادق به نظمیّه نیامده.

...[1] رئیس‌الوزرای جدید شاید امروز در مجلس معرفی شود. سپهدار ...[1] و کتمان کرده است. قتلهٔ صنیع‌الدوله هنوز در وزارت خارجه تحت استنطاق هستند و معلوم نیست جزائی داده شود. چندین نفر مثل عزیز قجر، شیخ حسنعلی واعظ وغیره در نظمیه گرفتار شده اسرار مجامع ارتجاعی را فاش کرده، بلیطهائی که در مطبعهٔ شرقی به اسم ورقهٔ تبعیت روس پاسبرد چاپ شده گردیده ولی به واسطهٔ شفاعت صدرالعلماء [و] امام جمعه رها شده‌اند و بکلی مجازات از میان رفته.

روی هم رفته ارتجاعیون قوی شده و به‌شدت مشغول کار هستند. تمام عناصر فاسده، چنانکه ایران نو در یکی از نمراتش ذیل عنوان «اتحاد مقدس» می‌نویسد جمع قوای فاسده و عناصر ارتجاعی بر ضد دموکراسی قیام کرده‌اند. ترورهای خونین از همه‌طرف خودنمائی می‌کند. تهدیدات به اشخاص درکار و چند نفر سردبیر ایران نو و امثال او را با ششلول تعقیب می‌کنند.

این اکثریت، این کابینه که از سپهدار، ممتازالدوله، مستشارالدوله، احتشام‌السلطنه،

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

معاون‌الدوله و محتشم‌السلطنه و امثال آنها تشکیل می‌یابد با مواد تقاضائیه که لفاً ملاحظه می‌کنید چیزها زیر سر دارد که مقدمهٔ آن از قتل صنیع‌الدوله شروع شده.

کارهای فرقه‌ای بد نیست و بخوبی پیش می‌رود. ولی شکوهٔ من از رفقا در سر جای خود باقی است و روز به روز شدت می‌کند. فعالیت ندارند، همت نمی‌کنند و زود زود در همه روز وقت جمع شدن ندارند. کارها هم خیلی است. همچنین از تبریز خیلی گله دارم. برعکس که می‌نویسید کاغذ به آنها نوشته نمی‌شود و جواب داده نشده از پنج ماه پیش تاکنون سوای دو کاغذ دو سطری هیچ کاغذی از آنها نرسیده. برخلاف جاهایْ دیگر که در دو هفته یک مرتبه راپرت مفصل می‌فرستند. نمی‌دانم چه می‌کنند. از کاشان هم که هیچ طرف نسبت به مرکز هم ندارد کمتر کار می‌کنند.

افکار عامه حالا نسبت به ما چون عده رو به تزاید است بهتر دارد می‌شود. ولی سپهداریها با پول روس که در این دو سه روزه دویست هزار تومان خرج کرده‌اند و سه روز پیش از ترس ایران نو که دو ملاقات سفیر روس را در خانهٔ علاءالدوله نوشت در جاجرود به عنوان شکار از مشارالیه برای حکومت آذربایجان و کابینه مشاورات داشته‌اند.

اوضاع آستارا را هم که در ایران نو در نمرات اخیره‌اش خوانده‌اید که حسنعلی که مستعان از او ضمانت کرد از محبس رها شد به آن‌جا رفت، چه آتشها افروخته. چند روز پیش هم از تمام محبوسین اردبیلی ضمانت کرد که مریض هستند. بعد معلوم شد مرضی ندارند آنها را عودت دادند و در نظمیه‌اند. ولی باز مستعان درصدد رهائی آنها هست.

فرقهٔ اتفاق و ترقی به‌هم پاشیده. جمعی عدم مرکزیت را فهمیده دارند مرامنامهٔ خود را جمع می‌کنند که عوض نمایند. دسته[ای] از آنها جزو دموکراتها شده‌اند.

کمیتهٔ نجات ملّی هنوز سر نگرفته. همه را فرق به طفره می‌گذرانند و مایل نیستند بشود، زیرا ازطرف فرقهٔ دموکرات پیشنهاد شده.

معاضدالسلطنه به یکی از وکلای دموکرات بعد از اثبات و علنی [شدن] اکثریت گفته که اتحاد این است نه پیشنهاد دموکراتها در خصوص کمیتهٔ نجات ملی.

بعد از این پیشنهاد یک کمیتهٔ تروریست به اسم «کمیتهٔ نجات و مجازات ایران» تشکیل داده که مراسلهٔ تهدید ایران برای همه با موزر رفته که در بغل صنیع‌الدوله هم بوده. برای ادارهٔ ایران نو و سایر مقامات هم رفته است.

آقای آقا سید جواد چندروزی است وارد شده‌اند بعضی صحبتها با ایشان شده و با

آرامی مشغول کسب هستند.

خواهش می‌شود در وقت بیکاری شرحی به مواد به زبان ساده مرقوم دارید که از همه‌جا تقاضا شده است.

یک تهیهٔ کتابی برای همین شرح مواد خواسته شده، چند جلدی هم آمده است. ولی اگر جنابعالی بنویسید خیلی خوب خواهد بود. گویا در آن کاغذ تازهٔ آقای تربیت مرقوم داشته‌اید که چاپ ثانی هم غلط است. یکی را خوب است درست کرده بفرستید. من گمانم آن است که در آن‌جا از هریک پنج هزار جلد چاپ و کاغذ اعلا بشود که اگر صلاح دانستید وجه فرستاده شود. زحمتش را به جنابعالی می‌دهم.

به واسطهٔ ضیق وقت با کمال عجله عرض شد منتظر خبر سلامتی هستم. ایام شوکت مستدام.

حسین پرویز

بادامچی، محمدعلی[1]

۱۰۷

۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۹ ـ نمرهٔ ۵

حضور مبارک حضرت مستطاب یگانه امید ایرانیان آقائی تقی‌زاده روحی فداه

قربانت گردم بعد از تقدیم مراتب فدویت و عرض مراسم ارادت زحمت‌افزا می‌شوم که دستخط مبارک مرقومی ۱۵ شهر صفر چهار روز قبل زیارت، از بشارت سلامتی وجود مسعود مراتب تشکرات به عمل آمد و ضمناً شرحی در باب بی‌طرفی و عدم مداخله به جزئیات مرقوم داشته و دوستان را امر و توصیه فرموده حتی‌الامکان در جزئیات مداخله نکرده و در امورات جاریه نهایت بی‌طرفی را اختیار نمایند، فرمایشات و نصایح آن حضرت را با بعضی دوستان که ملاقات کرده عرض نموده‌ام و ایشان هم علاوه از آنکه حضرت عالی امر و توصیه بر عدم دخالت فرموده مدتی است که کناره‌جویی از کارها کرده و نهایت بی‌طرفی را ملحوظ می‌دارند.

---

۱. اصل نامه نزد من است.

و حضرت نوبری بعلاوهٔ بی‌طرفی تااندازه‌ای هم قهر کرده و ابداً به هیچ کار دخالت ننموده و به هیچ مجمعی حاضر نمی‌باشند و دو مرتبه با ایالت یکی خصوصی و دیگری عمومی ملاقات نموده شرحی از وضع حاضره صحبت نموده‌اند، و ایالت تادرجه‌ای بی‌اطلاعی خودشان را از بعضی وقایع غیرمترقّبهٔ اخیره اظهار فرموده و می‌توان گفت از این دو ملاقات مختصر رابطه‌ای بینشان شده. چنانچه درموقع وفات ابوی آقائی نوبری ایالت برای ختم مجلس فاتحه به مسجد آمده و ضمناً اظهار همدردی با مشارالیه می‌نمود.

و سایر رفقا هم که عده‌شان خیلی قلیل است ابداً فکر طرفیت نداشته و بلکه روز به روز رابطه را محکم می‌نمایند. چنانچه «ناله»[1] بعد از استخلاص هر دو روزی پیش ایالت می‌رود و کذا حاجی سیدالمحققین پس از مراجعت چندین دفعه با ایالت ملاقات نموده‌اند و بعضی از دوستان هم که از اول در این خطّ سیر نمی‌نمودند بلکه سیر و مشی‌شان در مسائل اساسی است، ازجمله جناب آقا میرزا رضاخان[2] و سایر رفقا.

منظور از این تطویل و تصدیع این است که خاطر مبارک مسبوق باشد که آن ضدّیت سابق بکلی رفع شده و ایالت بالاستقلال و با کمال اختیار مشغول امورات خودش می‌باشد و امروز نقاضتی که در شهر موجود است همانا ضدّیت ثقة ...[3] با ایالت و حضرات تجار است که روز به روز اشتداد پیدا می‌نماید.

و اما وضع شهر ظاهراً امن و عدّهٔ سرباز و سواره برای بهار تدارک شده ولی چندان اطمینان نمی‌توان نمود. زیرا نه نظامشان از روی اصول صحیح و ترتیب معین و نه سایر اداراتشان. احتمال تاریکی آتیه می‌رود و مردم هم ازحیث اخلاق خیلی فاسد[اند] و اکثریت در اشخاصی است که همواره منافع شخصی را بر منافع عمومی ترجیح می‌دهند. فقط و فقط مشروطیت را در پیشبرد مقاصد خودشان می‌دانند. اگرچه ظاهراً همه سنگ مشروطه بر سینه می‌زنند و همواره دم از فلاکت مملکت می‌زنند ولی صوری است، حقیقت ندارد. مثل سرابٌ یحسبه‌الظمان ماء است. و عدهٔ مشروطه‌طلب و وطن‌پرست حقیقی خیلی کم.

با وجود اقلیت همه اوقات دچار هیجانات و تعرضات‌اند و کمی نمانده که اینها بکلی مستهلک باشند. ولی با وجود این اقلیت خیلی سعی دارند که بلکه دائرهٔ خودشان

---

۱. مراد مدیر روزنامهٔ نالهٔ ملت است که میرزاآقا نام او و شهرتش نالهٔ ملت بود.

۲. ظاهراً میرزا رضاخان تربیت.

۳. نقطه‌چین در اصل است. مراد ثقةالاسلام است.

را وسعت داده یک جنبشی از روی اصول صحیحه بتوانند بکنند.

و اطراف به واسطهٔ برف و شدت سرما تا اندازه‌ای ساکت و عموم ناس از دهاتی و شهری بالطبیعه از وصول بهار و رفتن دی خرم و شادان می‌باشند. ولی بدبختانه و مع‌التأسف قضیه برعکس شده. رنجبرها و ارباب املاک از وصول بهار مانند برگ خزان می‌لرزند. از امروز در دهشت و وحشت تطاول اشرار، شب و روز آرام ندارند. اگرچه در این اعوام اخیره به واسطهٔ انقلابات سابقی و مسامحهٔ دولت جدید رنجبر و دهاتی را مایهٔ حیات و مابه‌المعیشه نمانده و هرچه داشتند به یغما و چپاول اشرار داده. ولی این دفعه از رفتن ناموس و عصمت بیم و هراس دارند.

هرچند یک ماه قبل این مذاکرات در مجالس رسمی مطرح شده و انجمن و ایالت حتی‌الامکان اقدامات نموده و عده‌ای سوار و پیاده که قریب دوهزار نفر باشد تدارک نموده و فعلاً در شهر موجود و مشق ناقصی می‌کنند ولی صراحتاً عرض می‌کنم با این سواره و پیاده هیچ کاری نمی‌توان نمود. الاّ آنکه مبلغی پول در این بی‌بضاعتی دولت هبا و هدر می‌شود. زیرا اساساً نظامشان غلط . نه صاحب‌منصب کافی و عالم دارد که تابینها را از روی ترتیب مشق داده و به تحت دیسیپلین بیارد و نه تابینشان موافق اصول هست. همان سربازهای چهل و پنجاه و سی ساله و بیست ساله است که آورده فقط لباس تازهٔ فورمه پوشانده گاه‌گاهی مشق حرکت می‌دهند.

و سوارشان هم از دهات قراجه‌داغ قریب دویست و پنجاه سوار ابوابجمعی ضرغام که فعلاً برای اسکات یکانات به مرند رفته و قدری هم از سراب و کهرود و عده‌ای هم از مرند در تحت ریاست شجاع نظام حالیه که کلیّه‌شان حدود هفتصد سواره. ولی نه یک معلمی و مشّاقی دارند و نه یک صاحب‌منصب کافی. همان سوارهٔ سابقه منتهی لباس و فورمه‌شان را تازه کرده‌اند.

و اما سلاحشان، آنکه سرباز است نصفش تفک ورندل با بیست فشنگ دارد و نصف دیگر ابداً سلاح ندارد و اتصالاً از طهران مهمات و سلاح خواسته می‌شود احدی اعتنا ندارد، و سواره هم که تفک مال خودشان و انواعشان مختلف پنج تیر روسی و آلمانی و شاهی و آینه‌لو و بروانقا و ورندل، و توپشان هم همان دهن‌پر و آینه‌لو و در این هشت ماهه هرچه داد و فریاد شد وحتی حضرت عالی در شبهای ماه مبارک شرح مبسوطی درخصوص مهمات و توپ شنیدر و ماکسیم به طهران مرقوم داشته تا حال همه با وعده گذشته.

حال ملاحظه فرمائید با این عدم استعداد و با این سرباز و سواره رنجبرها و دهاتیها حق ندارند که از امروز وداع زندگانی و ترک ناموس و عرض را بنمایند. این است وضع نظام و طهران هم که حالش معلوم و نمی‌خواهم با اظهار بدیهیّات اوقات اشرف را مصدع باشم.

پس از ورود والاحضرت نایب‌السلطنه رئیس‌الوزراء سابق استعفا داده سه وزیر خارجه و جنگ و پست و تلگرافات به جایش مانده و والاحضرت چندین مجالس با نمایندگان و وزراء صحبت نموده و جداً اکثریت ثابتهٔ مجلس را خواسته که موافق اصول خارجه تا رئیس‌الوزرائی که طرف اطمینان اکثریت مجلس است انتخاب و تعیین نموده و رئیس‌الوزراء هم موافق مسلک خود و اکثریت کابینه را تشکیل و به مجلس معرفی نماید.

و چند روزی در این موضوع کشمکش شده تا حضرات اجتماعیون اعتدالیون با سایر فرق اتفاق [و] ترقی و داشناقیتان ائتلاف نموده یک اکثریت صوری درست نموده که نه مرامنامه داده و نه مسلک صحیح. البته تفصیلش را در «ایران نو» و مکاتیب طهران ملاحظه خواهید فرمود.

و گویا والاحضرت در اوایل به این اکثریت قانع نشده و اکثریت ثابته که از روی مسلک و مرامنامه باشد از مجلس می‌خواستند. نمی‌دانم عاقبت چه شده و اگر باور به بعضی مکتوبات طهران نمائیم که می‌نویسند نایب‌السلطنه را هم تهدید کردند به همان اکثریت چگونه قانع شدند.

و در دویم شهر حال به مجلس تشریف آورده و آن نطق مفصل را که در جراید و ضمیمه‌شان درج است فرموده و رسم تحلیف را به عمل آورده و در همان مجلس سپهدار را به رئیس‌الوزرائی به مجلس معرفی فرمودند و حال آن‌که در آن اکثریت مختلطهٔ چهل و هشت نفری بیست و چهار نفر طرفدار سپهدار بوده باقی ضدّ. نمی‌دانم این اکثریت ثابته بر رئیس‌الوزرائی سپهدار از کجا معلوم شد.

پس معلوم می‌شود مسئلهٔ تهدید اصل داشته باشد و قرار بود در پنج ماه کابینه را که نامزد نموده بودند به قرار مزبور به مجلس رسماً معرفی نماید. ولی تاحال که هشت ماه است رسماً خبری نرسیده و اعضاء کابینه گویا بدین قرار نامزد شده بود: مستشارالدوله وزیر داخله، محتشم‌السلطنه وزیر خارجه، ممتازالدوله وزیر مالیه، مشیرالدوله وزیر عدلیّه، علاءالسلطنه وزیر علوم فوائد، معاون‌الدوله وزیر پست و تلگراف، سپهدار وزیر جنگ و رئیس‌الوزراء.

بلی یک همچو کابینهٔ متحدالمسلک طرف اطمینان اکثریت مختلطهٔ صوری در تحت ریاست سپهدار تشکیل شد که جبران مافات را نموده و در سعادت و آتیهٔ وطن مقدس از روی پروگرام صحیح حرکت نمایند ...[۱] و در این سه روز که رسماً معرفی کابینه به مجلس نرسیده همچو گمان می‌کنم که گویا در میانهٔ خود اکثریت مختلطه اختلافی و تزلزلی پیدا شده، و الّا حتماً وکلّا بایستی یا ششم و یا هفتم ماه دولت و حکومت جدید به مراکز رسمی ایالات و ولایات معرفی شود.

و باز همچو اعتقاد دارم که این کابینه بیش از یک دو ماه استقرار و استمرار نخواهد داشت به دلایل عدیده که خود حضرت عالی مسبوق است. ولی بنده از این یک دو ماه دورهٔ این کابینه خیلی اندیشناک و هراسان هستم و نمی‌دانم مقدرات وطن بلادیده و ملت بدبخت در این دو ماه چه خواهد شد و سرنوشت مملکت دارا و کیخسرو چه خواهد بود.

می‌ترسم که حدسیات و پیش‌بینیهای حضرت مستطاب عالی موضوع و وجود خارجی پیدا نماید. آه آه ثم آه که چه‌قدر بدبختیم و تا چه اندازه بی‌سعادت.

و ازقرار مرقومه‌جات طهران گویا وضع خیلی بدتر و علناً دعات ارتجاع قیام نموده بدون مانع در اختلال مرکز و عود استبداد سعی می‌کنند و مستبدین مشروطه‌نما هم قاتی آنها شده دقیقه‌ای از اختلال آرامی ندارند.

یک کمیته‌ای به اسم «کمیتهٔ مجازات» مرکب از چند نفر صاحب‌نفوذ که گویا معز ...[۲] هم داخل آنهاست تشکیل شده و صنیع‌الدوله مرحوم را تهدید و مقتول نمودند و به او کفایت نکرده برادرهایش را هم تهدید نموده و از کار استعفا نمودند و کذا تهدیدات به مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک وغیره می‌نمایند، و وطن‌پرستان دچار خطرات عظیمه شده‌اند و کسان معزالسلطان مانند سابق مسلحاً گردش نموده و درصدد فتنه هستند.

و چند روز قبل کسان معزالسلطان تیمورنام آدم عمواوغلی را در خیابان علناً علی رؤس‌الاشهاد کشته و یک نفر هم از کسان معزالسلطان در موقع دستگیری از شلیک نظمیه‌ها مجروح شده و یک روز بعد فوت گردیده و قاتلین تیمور به اصرار نایب‌السلطنه دستگیر و در نظمیه محبوس، ولی چه حبس. قاتلین سید علی‌محمدخان مرحوم و محرکین و قاتلین صنیع‌الدولهٔ مرحوم چه مجازات دیدند که اینها هم مجازات داشته باشند.

۱. نقطه‌چین در اصل است.

۲. نقطه‌چین در اصل است. شاید می‌خواسته است معزالسلطان را نام ببرد.

و گویا معزالسلطان در نقشهٔ علیحده و خط دیگر سیر می‌نماید و تمام همّش مصروف به اختلال مرکز است که بهانه به دست اجانب بدهد و خودش هم داعیهٔ حکومت اصفهان را دارد و گویا محرک قتل معتمد خاقان حاکم اصفهان و عموزاده‌اش عبدالرحمن‌خان معزالسلطان باشد. بلی چند روز قبل معزالسلطان در این خیالات بود. علاوه که پیرایهٔ علیحده بر او بسته شده و سپهدار وزیر جنگ گردید معلوم است معزّ یا معاون و یا سردار فوج و سواره و یا حاکم یک محل عمده خواهد شد.

و محبوسین شاهسون را هم واسطه‌های صاحب نفوذ در طهران پیدا شده و عنقریب است آنها [را] خلاص و روانهٔ اردبیل نمایند که تا قضیّه‌ای بالاتر از قضیّهٔ حسینعلی کاشی بروز و ظهور بدهند.

و البته از تفصیل حسینعلی کاملاً مسبوق هستید که به واسطهٔ هرزگی و شرارت و مسامحهٔ دولت ما دولت روس بهانه پیدا نموده و برای حفظ راه آستارا عدّه‌ای قشون از سواره و پیاده علاوه از قشون ساخلوی اردبیل و راه وارد آستارا کرده و چندین دفعه حسینعلی را تعاقب نموده و در مواقع عدیده در میانشان زد و خورد شده. چند نفری از پیاده و سوارهٔ قشون روس مقتول شده و چند نفری از طرف حسینعلی. ولی قشون روس از شدت وحشیّت چند ده را خراب [کرده] و آتش زده و دهاتیان بی‌طرف را قتل عام نموده و معلوم نیست مآل کارشان به کجا منتهی خواهد شد.

بلی رشیدالملک حاکم اردبیل محبوسین اردبیل را که دولت با مخارج صد هزار تومان آنها را دستگیر کرده بود با اخذ تعارف و رشوه خلاص نمود. به اینها هم قناعت نکرده و در محبوسین طهران هم واسطه‌تراشی می‌کند. و از این طرف هم با تجار و علماء و کسبه اتحاد نموده تلگراف به امضاء صد نفر از اردبیل مخابره می‌نمایند که حکومت ما چنین هست و چنان باید اختیارات به او بدهید.

و اشخاصی که با امضاء محفوظ در جراید در علیه حکومت مقالات می‌نویسند باید از مرکز بخواهند تا اسامیشان را معین نموده تا ما تکلیف خودمان را بدانیم. این هم وضع اردبیل.

و اما قراجه‌داغ میرزا هاشم خان ساعدالملک حاکم قراجه‌داغ چندی است به تبریز آمده و کریم‌خان رشیدالدوله را که از جملهٔ مدعیان ساعدالملک بود نایب‌الحکومه قرار داده و چون به مناسبت تواتر و شیاع و به موجب شکایات و عرایض که به انجمن ایالتی رسیده گویا ساعدالملک مبلغ معتنابهی از قراجه‌داغ از خوانین و غیره جریمه و رشوه

گرفته و مدیر «شفق»[۱] در یکی از نمرات روزنامه‌اش به این مسئله اشاره کرده.

و کذا حاجی سیدالمحققین در «بثّ شکوی» اشاره و ایمائی نموده. حالا ساعدالملک به عدلیّه عارض شده و از این دو نفر محاکمه می‌خواهد و یک مجلس در عدلیّه با مدیر «شفق» محاکمه شده و بی‌نتیجه مانده و مدیر «شفق» جداً ایستاده که باید قانوناً از حکومت معزول شود و من هم به‌علاوهٔ نوشتجات خودم حاضرم با سند کتبی و شهود تعارف و رشوه‌های ساعدالملک را به محکمه مدلّل بدارم و ایالت کبری هم محقّقاً قصاص قبل از جنایت نکرده و از حکومت معزول نخواهد فرمود و مدیر «شفق» هم ثابت نمی‌تواند بکند مادامی که در حکومت خود باقی است. زیرا رعایا و خوانین از بیم و ترس ممکن نیست که یک چیزی ابراز و اظهار نمایند.

پس به این ملاحظه منطقاً دور وارد می‌آید که ثبوت اخذ جریمهٔ تعارف موقوف به عزل و عزل موقوف به ثبوت اخذ جریمه و تعارف و این هم که باطل است فثبت که مدیر «شفق» خود را بیجا زحمت می‌دهد و در محکمه حاضر می‌شود. ساعدالملک حاکم است، حاکم است، حاکم.

و الحمدلله اشرار طوایف حسینکلو هم که به رفتن برف منتظر نشده و از حال بنای تاخت و تاز را گذاشته و چندین قریه را چاپیده‌اند.

و اما ارومی ـ جناب اجلال‌الملک از عدم مساعدت دولت شکایت نموده و در این صدد هستند که استعفا نمایند. ماها مانع شده و قدری تأمل و صبر را عرض نموده‌ایم.

و جناب بصیرالسلطنه حاکم ساوجبلاغ هم زیاده از پانزده روز است که به شهر آمده و معلوم نیست دوباره مراجعت نماید و یا نه، و یک روزی در انجمن تکلیف مراجعت به مشارالیه شده و بنده آن روز نبودم. گویا شروطی چند پیشنهاد نموده. از آن جمله موقوفی انجمن ولایتی که فعلاً مقتضی نیست. دویماً سیاست با اختیارات تام و سوماً ضمیمهٔ حکومت مراغه به ساوجبلاغ و بعضی شرایط دیگر. نمی‌دانم اعضاء و ایالت به این پیشنهادها چه جواب داده‌اند. فعلاً که ساوجبلاغ با آن همه اهمیت بی‌حاکم است و گویا خبرهای بد بد هم کم‌کم از آن‌جا می‌رسد.

و رحیم‌خان کمافی السابق در توقیف نظری [است] و اسلحهٔ مشارالیه و آدمهایش را ایالت گرفت و اهل و عیال رحیم‌خان دو روز قبل وارد شهر شده در نزدیکی عمارتهای ایالتی منزل برایشان معین شد و در حکم حالیه می‌توان گفت که ازطرف رحیم‌خان

۱. رضازاده (دکتر شفق بعدی).

آسوده باشید. زیرا میل ایالت و انجمن و تجار در سختگیری به رحیم‌خان است. بعد را نمی‌دانم.

و امیرحشمت هم در توقیف است. باطناً میل ایالت در استخلاص مشارالیه و جبران ماسلف [است]، ولی بعضیها گویا مانعند و نظریات در این است که مشارالیه به حکومت سراب و گرمرود و چاراویماق برود. ولی خود امیرحشمت مایل به حکومت و توقف آذربایجان نیست. خیال دارد اگر مرخص نمایند به مشهد برود. فعلاً که توقیف است. شاید چند روز دیگر اگر میل حضرات باشد مستخلص بشود و ازقرار معلوم بصیرالسلطنه و حاجی علی دواچی واسطهٔ استخلاص مشارالیه شده‌اند. ولی گمانم این است امیرحشمت راضی نشود و میل ایالت با این واسطه‌ها نشده. بلکه قبل از ورود بصیرالسلطنه ایالت در این خیال بود. ولی موانع و اشکالات تازه حادث شده و عایق میل ایالت گردید. ازجمله قتل مرحوم صنیع‌الدوله که یک روز قبل از وصول آن خبر وحشت‌اثر ایالت جلیله امیرحشمت را خواسته خیلی مهربانی و مرحمت نموده و اظهار تأسف از وقوع قضیه فرموده و صراحتاً گفته بود که شما از امروز مرخصید به خانهٔ خودتان بروید و یا جای دیگر. و در این چند روزه تدارک خود را دیده به حکومت سراب بروید و ضمناً قول می‌دهم که بعد از عید بر شئونات شما افزوده بیش از سابق شما را صاحب اختیار نمایم.

و امیرحشمت توقف در منزل ایالتی را صلاح دانسته و اختیار کرده که به هرجا بروم از این‌جا خواهم رفت. ولی بدبختانه فردایش آن تلگراف دهشت‌انگیز رسیده و موجب تأخیر عمل مشارالیه گردید. اطلاعاً عرض کرده و اثری هم از جراحت امیرحشمت نمانده است.

و اما مسئلهٔ روسها که اهم مسائل اساسی است و رشتهٔ حیات و زندگانی ما بسته به این مسئله است که با توقف‌شان رشتهٔ استقلال ما گسیخته و با عودتشان حیات تازه به کالبد بی‌روح ما دمیده می‌شود.

آن‌که قشون اردبیل مسئلهٔ حسینعلی را عنوان کرده علاوه بر عدّهٔ سابق جمعی هم علاوه نمودند.

و اما قشون قزوین به مناسبت امنیت مرکز که در شورای نظامی روس مطرح شده و قشون مزبور رجعت به روسیه امر نموده‌اند، گویا چند روز قبل قزوین را از قشون خالی و

به روسیه عودت کرده‌اند. اگر معزالسلطان و رفقای او دوباره بهانه به تجدید مراجعتشان ندهد.

و اما تبریز چند روز قبل شهرت پیدا نمود که اینها هم تدارک رفتن را می‌بینند. اشیاء متفرقه [را] که قابل حمل و بردن نیست حرّاج می‌کنند و ضمناً مذاکره نمودند که قریب صد فرقون از مالاقانها اجاره نموده برای حمل قورخانه و اشیاء ملزومات و گویا چند فرقون هم حمل نموده و برده‌اند. ولی تا حال خبری رسمی بر حرکتشان نیست و بلکه چند صاحب‌منصب تازه وارد شده.

و گمانم این است اینها موسم بهار را منتظرند که بلکه از حرکت اشرار بهانه پیدا نموده بر توقف خودشان بیفزایند و مسلم است از تبریز و اردبیل قشون خودشان را عودت نخواهند داد مگر با شرایط که سابق به دولت پیشنهاد نموده‌اند و همین قشون ساخلویشان منتهای وحشیّت را به خرج می‌دهند.

چند روز قبل مأمورین راه شوسه چهار نفر سرباز دولتی را آن‌قدر کتک‌کاری نموده که یکیشان مشرف به موت بود و سواران دولتی را نمی‌گذارند که با اسلحه از راه شوسه تردّد و حرکت نمایند. چنانچه ضرغام مجبوراً از راه ارونق و انزاب به طرف مرند و یکانات رفت، و دیروز شجاع نظام که با سواره‌اش از مرند به طرف شهر می‌آمد تمام اسلحه‌شان را قزاقها گرفته پس از ورود شجاع نظام و سؤال و جواب رسمی اسلحه‌ها را مسترد داشتند. مختصر وجود قشون روس بکلی امنیت را از آذربایجان برداشته و باعث تجرّی و جسارت اشرار گشته‌اند.

و پریروز عموم تجار که تقریباً قریب پنجاه نفر بودند به انجمن آمده شرحی از تعدّیات قشون روس اظهار داشتند و صراحتاً گفتند با وجود قشون روس که هر روز یک گربه‌ای رقصانده باعث سلب امنیت می‌شوند عموم تجار از توقفشان اظهار نفرت نموده که با وجود اینها ما به تجارت خودمان امنیت نداریم.

الحمدلله که ایالت آذربایجان از هر جهت خاصّه تبریز و توابعش منظم و امن و قشون نظامی دولتی به اندازه تهیه شده و خودشان هم که به انجمن سند سپرده‌اند که بعد از اعادهٔ امنیت قشون خود را عودت دهند. حالا چه بهانه دارند که قشون را خارج نمی‌کنند و حضرات تجار درخواست نمودند که اظهاراتشان به مراکز رسمی اخطار شود. این بود که تلگراف متحدالمآل دایر بر اظهارات تجار به مجلس و هیئت وزراء و نایب‌السلطنه ازطرف انجمن مخابره شد و علاوه اظهاراتشان به ایالت جلیله نوشتند و در

جریدهٔ «تبریز» هم مشروحاً مندرج است. و این را هم عرض می‌کنم ازقرار تحقیق ایالت جلیله مدتی است در این طرق سیر فرموده و این اظهارات تجار به اشارهٔ ایالت می‌باشد. اطلاعاً عرض شد.

و از آن‌جایی که نطق مفصل والاحضرت نایب‌السلطنه که در مجلس فرموده‌اند مورد توجه عموم ملت بوده لذا درخواست جواب و توجه به مضامین نطق از ملت نموده و دیروز تلگرافخانه مطالبهٔ جواب می‌نمود.

این است دیروز در ایالت با حضور اعضاء قرار شد که روز یکشنبه دهم ماه طرف عصر چهار ساعت به غروب مانده یک دعوت عمومی به مسجد جامع از اهالی و هر طبقات شده تا آن نطق مفصل و خطابهٔ دائر بر انتخاب جدید که شش ماه بعد از این خواهد شد با حضور اهالی قرائت شده و ضمناً مساعدت و توجه اهالی جواباً به طهران عرض شود و یک جوابی هم دایر بر اظهار مساعدت پیش از وقت حاضر خواهد شد و گویا مسوّده‌اش را ایالت جلیله [تحریر] کرده‌اند.

و اما وضع خودمان البته تفصیل را جناب آقا میرزا رضاخان که از بنده به مراتب واقف و بصیرترند مشروحاً عرض می‌کند و بنده همین‌قدر عرض می‌کنم که گمانم این است انشا ...[1] در موقع انتخاب موفق به مقصود خود بشویم. ولی چیزی که لازم است خاطرنشان آن حضرت بنمایم این است چنانچه شفاهاً وقتی عرض نمودم که [برای] این مرامنامه لازم است که شرح نوشته شود. زیرا مردم عوامند و بعضی از موادش عوام بازاری را به وحشت می‌اندازد، خاصّه که مغرضین و مفتّنین به عوام القاء شبهه [می]نمایند و خود حضرت مستطاب عالی هم درضمن دستخط اشاره فرموده[اید] که مستبدّین مشروطه‌نما نجف را مشوب نموده‌اند که مشروطیّین طهران می‌خواهند سلب نفوذ از علماء بنمایند. پس در این باب لازم است که نجف را از این اشتباه بیرون آورده و خاطر علماء را از این رهگذر خلاص نمایند.

حاجی آقای شیرازی در موقع خطابه دموکرات را متهم می‌کند که دموکرات دخالت روحانیین را به سیاسیات معتقد نیستند، من برعکس. پس معلوم می‌شود که من دموکرات نیستم. دموکرات اراضی را به واسطهٔ بانک و یا غیره می‌خواهند در میان رعایا قسمت نمایند من بالعکس. پس معلوم می‌شود من دموکرات نیستم.

ملاحظه فرمائید که این بدبخت تا چه اندازه القاء شبهه نموده و ذهن علماء را

---

۱. نقطه‌چین در اصل است.

مشوب می‌نماید و امروز ما به هر شکل است باید علماء را محفوظ داشته که در موقعی به کار می‌خورد.

و گمانم این است در موقع نوشتن مرامنامه عجالتاً کاش آن مادهٔ تفکیک قوای روحانیّت از سیاسیّات [را] نمی‌نوشتند و کذا مادهٔ تربیت نسوان. حالا که نوشته شده باید با شرح و بیان جداگانه که علماء را قانع بکند مطلب را به آنها حالی کرد و الّا از یک طرف علماء و از طرف دیگر اعیان، اشراف و مالکین و مفسدین دموکراسی را از میان برمی‌دارند.

لذا لازم است حضرت مستطاب عالی به هر لسان و بیانی که مقتضی می‌دانید طهران را امر فرمائید که چارهٔ عاجلی در این خصوص بفرمایند و اگر به حضرت مستطاب عالی ممکن باشد یک شرحی به مرامنامه با ادلّهٔ قرآنی و اخباری مرقوم فرمایند خیلی باموقع و مستحسن است. و گمانم نیست کسی دیگر از عهدهٔ شرحش به غیر از حضرت مستطاب عالی برآید. لابدّ باید خود حضرت عالی متحمل زحمتش باشند و هرقدر مخارج طبعش باشد بنده بر ذمّه می‌گیرم که تقدیم نمایم و محققاً بدانید اگر آن دو مادّه نبود حالا عدّهٔ فرقه به دوهزار رسیده بود. ولی افسوس مردم جاهل و عوام‌اند و از لفظ خیلی می‌ترسند. چنانچه بنده خودم چند نفر اصناف را جلب نموده ولی به ملاحظهٔ همین دو ماده رمیده‌اند و هرچه دلایل و اخبار و آیات شاهد آورده‌ام قانع نشده‌اند. چه توان کرد مردم جاهل‌اند و...[1] باز مأیوس نیستیم. حتی‌القوه در تکثیر عدّه از مردمان باشرف سعی کرده و می‌کنم.

و این‌که شرحی از وضع اسلامبول و نفاق مردم و تفتین مفسدین مرقوم داشته موجب بسی تحسّر و تأثر گردید که این مفسدین بی‌وجدان چه‌قدر بی‌ناموس و بی‌شرف‌اند که بعد از آن همه حرکات ناموس‌شکنانه باز قناعت نکرده به اسلامبول هم تفتین می‌کنند. تف بر این روزگار و لعنت بر این بی‌وجدانان که اشخاص درستکار و امین و صدیق می‌روند، مردمان دون و پست‌فطرت و بی‌وجدان مصدر کار می‌باشند.

به هرحال همان طور که مرقوم فرموده‌اید چاره غیر از بی‌طرفی و عدم مداخله نیست. چندی بر این وتیره رفتار فرمائید تا ببینیم خدا چه پیش می‌آورد.

و نمی‌دانم حضرت عالی به مجلس مبعوثان عثمانی تشریف برده‌اید و با جناب احمدرضابیک رئیس پارلمنت که سابقهٔ آشنائی و رابطه دارید ملاقات فرموده‌اید وکذا با

۱. نقطه‌چین در اصل است.

سایر رؤساء فرق عثمانی مراوده دارند یا نه، و درخصوص اقدامات در حق وطن بلادیده در چه خط سیر می‌فرمائید. مستدعی هستم مشروحاً مرقوم فرمائید.

و این را هم عرض می‌کنم وطن دوچار مهالک و خطرات است. امروز محتاج به معاونت امثال حضرت عالی است. مبادا از کارها دلتنگ و دلسرد باشید. باید کار بکنید و شب و روز تقلا نمائید و تاریخ اعمال هرکس را از خوب و یا زشت، از خدمت و یا خیانت ثبت خواهد نمود. اگر امروز دیده نشود فردا در صفحات تاریخ خوانده خواهد شد.

و البته از مکاتبه با نجف خاصّه با جناب حاجی سید عبدالرحیم بادکوبه و با «حبل‌المتین» و «چهره‌نما» وکذا مکاتبه با دوستان طهرانی و تبریزی مضایقه نفرمائید که خالی از نتیجه و فایده نیست.

و این‌که مرقوم فرموده که دستخط حضرت عالی را سیئه فرض ننموده که مقابله به مثل نمایم بلکه حسنه شمرده حکم «فله عشر امثالها» را جاری نمایم همین فرمایش حضرت عالی را به خود آن جناب ردّ نموده که بلی در این آیهٔ شریفه لطیفه‌ای است بیّن و نکته‌ای است مبرهن که یک حسنه نسبت از مخلوق که رتبهٔ تنزل را دارد به خالق که نسبت مافوق‌الفوق را دارد ثمره‌اش مقابل ده اجر و حسنه است از مقام ربوبیّت نسبت به بنده و در سیئه هم که خالق کریم است مقابله به مثل نمی‌فرماید.

پس از این مقدمه معلوم می‌شود که نسبت کوچکی و بزرگی ملحوظ و منظور شده است. بنده که سمت چاکریت و فدویّت حضرت عالی را دارم حق دارم عرض بکنم عرایض بنده را سیئه فرض ننموده که مقابله به مثل فرمائید، بلکه حسنه محسوب شمرده حکم «فله عشر امثالها» را جاری فرمائید و منتظرم که اقلاً هر پانزده روزه به زیارت دستخط مبارک نائل و موفق شوم و خواهشمندم که مرحمت خودتان از این فدوی دریغ نفرمائید.

و از نجف و کلکته ابداً کاغذی ندارم و به هیچ کدام مکتوبی عرض ننموده‌ام که موفق به جواب باشم. آنکه نجف است بکلی مأیوسم و با کلکته هم وقت نشده که عریضه عرض نمایم. انشا ...[1] سواد دستخطهای مبارک [را] که به نجف و کلکته مرقوم فرموده‌اید در این ماه ارسال محضر مبارک می‌نمایم و بنده هم مستدعیم اگر جواب کلکته آمده درصورت امکان سوادش را به این مخلص مرحمت فرمائید و عریضه را

۱. نقطه‌چین در اصل است.

ختم می‌کنم با ادعیهٔ خالصانه بر سلامتی و عزت و شوکت آن ذات مقدس و بر سلامت و سعادت وطن بلادیده.

قربانت ـ امضا

و عموم دوستان خاصّهٔ حضرت نوبری و حضرت اجلال که در مرقومجات خود اشاره می‌نمائید که سلام خالصانه‌شان [را] عرض محضر نمایم.

ایرانی، منوچهر (ح)[۱]

۱۰۸ ....

از طهران ـ نمرهٔ ۷
به تاریخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۹
در اسلامبول

حضرت... آقای تقی‌زاده روحی فداه

با کمال اشتیاق منتظر ظهور دستخط محترم بوده تا حال نایل به آرزوی خود نشدیم. از آن‌جائی که یقیناً وقت حضرت عالی خیلی کم و برای ما لازم است که مبادرت به عرض عریضه نموده و به این وسیله اظهار حیات و ضمناً شرحی از مطالب جاریه عرض کرده باشیم. معلوم است که عرایض فدویان به توسط آقای صدقیانی به نظر اشرف رسیده.

از دو ماه به این طرف، خصوصاً از ورود نایب‌السلطنه به بعد فرق سیاسی رسماً در پارلمان اظهار عقیده و تشکیل اکثریت اقلیت در پارلمان به عمل آمده. بدیهی است که از این تفصیلات کماهو حقه اطلاع دارید. اعتدالیون و اتفاق ترقی[۲] و ترقیخواهان یک اکثریت مؤتلفه با کمال افتضاح درست ، و بعد کابینهٔ سپهدار را سر کار آورده وزرا را از این قرار در پارلمان معرفی کردند:

سپهدار، جنگ ـ مستشارالدوله، داخله ـ ممتازالدوله، مالیه ـ مشیرالدوله، عدلیه ـ

---

۱. اصل نامه نزد من است. در این نامه طبق خط و طرز نقطه‌گذاریها همسان است با نامهٔ ۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۸ (صفحهٔ ۲۱۲).

۲. کذا ولی اتفاق و ترقی درست است.

علاءالسلطنه، معارف و فواید و ... ـ معاون‌الدوله، پست تلگراف ـ محتشم‌السلطنه، خارجه. فعلاً مشغول کار و پیرم را به ریاست نظمیه تعیین و خیلی نقشه‌ها و خیالات درنظر گرفته‌اند. من‌جمله گرفتاری و تبعید اغلب از رفقای ما را، و خارج کردن تمام دموکراتها را از ادارات.

بالجمله چهار اسبه با تمام قوا هجوم به فرقه کرده و یقین است که هرچه در قوّه دارند خواهند به فعل آورد. حالا ببینیم این کابینه و این اکثریت به آرزوی خود نایل خواهند گشت یا نه. ولو که عقاید خیلی از رفقای ما این است که این کابینه کارهای مملکت را بکلی دست گرفته و به خوبی اداره خواهند کرد و دلایلی که دارند چهار پنج کرور استقراض جدید و اکثریت ثابتهٔ مؤتلفهٔ پارلمان و تأیید افکار عامه و و...

ولی عقیدهٔ بنده بکلی مخالف با عقاید آنها، یقین دارم که این کابینه تا دو ماه نمی‌توانند سر کار مانده و تا دو ماه افکار عامّه بکلی منصرف و با یک افتضاح تمام استعفا خواهند کرد. چرا، اولاً عدم آرکانزاتسا در هیئت مؤتلفه که بزودی تشتت آرا ظهور خواهد کرد. دویم عدم لیاقت و کفایت کابینه و بلند شدن صداهای مختلف از بلاد ایران، سیم تکثیر عدهٔ فرقهٔ ما در مرکز و نقاط و نقّادی فرقهٔ اقلیت و خصوصاً اورگان همان اقلیت که «ایران نو» است. حالا تا کی ما باید خیلی...[۱] و مجدّ و هوشیار باشیم که ضربه‌ای برای ما وارد نکنند، همان تا دو ماه ما باید با تمام قوا ملاحظه کنیم که در این دو ماه چیزی نباخته باشیم و به نظرم چون مقصد ما پاک و منظورمان موافق با اقتضاء آیندهٔ طبیعت، و اکثریت مملکت یگانه مدد و پشتیبان ما است لهذا باکمال خوبی مدافعه از این حملات کرده و بدون فوت چیزی این مرحلهٔ خطرناک را طیّ خواهیم کرد.

نقداً یگانه منظور اکثریت و کابینه برچیدن بساط «ایران نو» و تبعید رسول‌زاده و مصطفی‌خان و حاجی میرباقرآقا است و بعد یکی یکی رفقای ما را محترماً تبعید تا چه پیش بیاید...[۲]

این بود مختصر وضع حالیه. نمی‌دانم افکار ایرانیان اسلامبول در مادهٔ حضرت عالی در چه اندازه موافق یا مخالف و برای آتیه چه تدارکاتی از آن‌جا حاضر خواهد شد. از این‌جا تشبثات زیاد بر علیه حضرت عالی به اسلامبول می‌کنند و هرچه زور دارند می‌زنند. اطلاعاً عرض گردید. تا کی افکار این ملت بیچاره تقلید به اشخاص کرده و از آداب کهنه دست نخواهند کشید.

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. نقطه‌چین در اصل است.

حالا به یک چیزی بنده خیلی خوشوقتم که این مغلوبیت ظاهری خوب امتحانی برای رفقای ما شده و تجربه‌های زیاد تحصیل خواهیم کرد. جراید محلی: استقلال، سروش، عصر، مجلس، پلیس، تنبیه که درحقیقت اورگان این اکثریت است و به اشکال مختلفه طرفداری از اکثریت می‌کنند. ایران نو، تمدن، بهلول، پایتخت، چنته نیز اورگان فرقهٔ اقلیت مشغول هستند. ولی به اندازه [ای] از قلم «ایران نو» این اکثریت و کابینه و افراد هیئت مؤتلفه کوک هستند که مافوقش متصور نیست.

زیاده مطلب تازه در نظر نیست. تمام رفقا عموماً سلامت، یکان یکان عرض اخلاص [و] صمیمیت به خدمت سرکار می‌کنند. خصوصاً آقای صادق‌اف و شمس‌الدین‌خان و حاجی میرباقرآقا و یارمحمدخان و ابوالقاسم‌خان. خدمت آقای حاجی رسول آقا و حاجی حسین‌آقا و آقا میرمرتضی و سایر همشهریهای محترم از قول بنده و آقای صادقوف سلام مخصوص تبلیغ فرمائید.

(ح) منوچهر ایرانی[۱]

امیرخیزی، اسمعیل

۱۰۹

۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

به عرض عالی می‌رساند شب دویم فروردین، هوا در نهایت برودت بوران می‌کند، بادهای سرد می‌وزد، به اندازه‌ای که صولت دی و سورت زمستان را با آن وصف که شنیده‌اید از یاد برده. بنده نیز از بیم آنکه مبادا کرهٔ زمین از محور خود خارج گردیده رو به یکی از قطبین به خلاف عقل حرکت می‌کند در گوشه[ای] خزیده مستغرق دریای تفکر بودم.

علت این تفکر هم بدین جهت بود که چند روز قبل آقای ثقةالاسلام در یکی از جراید محل اخطار کرده بود که من امسال را نیز مثل سال گذشته از قیام به مراسم عید نوروز معذرت می‌خواهم. محض تأثیر فرمایش و نفوذ کلمهٔ ایشان امسال برعکس سالهای گذشته اعم از طرفداران استبداد و مشروطه همه نوروز را عید ملّی فرض کرده

---

۱. ظاهراً امضا مستعار است.

نوروز را روز نو پنداشته مراسم دید و بازدید با وجود آن همه شدت سردی هوا در تمامی شهر حکمفرما بود.

در عالم خود می‌گفتم یا سبحان‌الله در این دورهٔ مشروطه (اگر پای غرض در میان نباشد که به ملاحظهٔ نفسانیت پاره[ای] اشخاص قدم به روی حق می‌گذارند) چه سان رفع حجب و کشف بواطن گردید. این آقای محترم که سال گذشته در نظر اشخاص کوتاه‌بین ... [۱] امامت را حائز بود امسال منفور عامّه گردید. به‌طوری که شنیدم اغلب اصناف با ایمان مغلظه باهم عهد و پیمان می‌کردند محض عداوت آقا چند روز حجرهٔ کسب خودشان را باز نکنند. اگر خاطر حضرت عالی از شعر و موهوم‌بافی متنفر نمی‌شد عرض می‌کردم که مقام حضرت آقا مصداق این شعر را احراز کرده

زاهد از کعبه همی‌راندم و از دیر کشیش
عاشق آن است که کافر شود اندر همه کیش

حتی بنده که تا اندازه[ای] شیوهٔ عداوتکارانه را بر خود روا نمی‌دانم قربة الی‌الله تبریکات صمیمانهٔ خود را به مناسبت عید نوروز تقدیم حضور مبارک کرده و سلامت ذات خجستهٔ آقا را از خداوند مسئلت می‌دارم.

اوضاع سیاسیهٔ آذربایجان را که حضرت عالی بهتر مسبوقید. توضیحات بنده در این موضوع بجز از تصدیع وقت گرانبها ثمری نخواهد بود. ولی آنچه ضرور است از عرض آن ناگزیرم. از همم عالیهٔ رؤسای ثلثهٔ نظام که از نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل یافته و با رفورم جدید در اخذ قشون اقدامات جدی به کار می‌برند تبریز یاد از برلن و پاریس می‌کند...[۲]

درخصوص فعالیت فرقه امروزها بد نیست. هرچند آقایان در این باب بنده را دیر مستحضر نمودند با وجود این به دستیاری آقا میرآقا حسین و آقامیرزا اسمعیل یکانی به تشکیل چهار حوزه در خود محلهٔ امیرخیز موفق شدیم و امیدوارم که خیلی پیشرفت نموده و نتیجهٔ مطلوبی را واجد گردیم، زیرا با آنکه در امیرخیز فعلاً زیاده از چهار حوزه تشکیل نیافته ولی گمان ندارم که از تمامی محله ده رأی به خطا رود.

جناب آقامیرزا اسمعیل یکانی به عرض ارادت خالصانه مصدع بوده و همواره آرزومند مراحم عالیه است. عریضه را به تقدیم ادعیهٔ خالصانه ختم می‌نمایم.

فدوی ـ اسمعیل

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. نقطه‌چین در اصل است.

بادامچی، محمدعلی[1]

۱۱۰

تاریخ دویم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ ـ نمرهٔ ۷
حضرت مستطاب اجل عالی آقائی تقی‌زاده روحی فداه

قربانت گردم بعد از تقدیم مراتب فدویت و اهداء سلام خالصانه عرض می‌دارد دستخط مرقومی ۱۷ شهر ماضی دیروز زیارت، از بشارت سلامتی وجود مسعود و از بذل این مکرمت که مخلص صمیمی خودتان را تذکر فرموده و مورد لطف و مرحمت می‌فرمائید بی‌اندازه متشکر و از خداوند توفیق درک خدمت و فیض شرف ملاقات را می‌خواهم.

این‌که مرقوم داشته از نامساعدتی هموطنان به هیچ کار اقدام نفرموده، بلی مفسدین و مغرضین قبل از ورود حضرت عالی ایرانیان مقیم علیّه را حاضر بر علیه آن جناب نموده. خاصّه منافقین که ظاهراً اظهار مساعدت و دلسوزی کرده و باطناً محرّک اشخاص شده که بر علیه شما اقدام بکنند.

چنانچه سید مرتضی امینی شاهد حال است که باوجود اظهار ارادت ظاهری گویا سِّراً مانع بعضی اقدامات که در له آن جناب بود شده. به هرحال «بگذرد این روزگار تلختر از زهر». عنقریب روزی می‌آید که افکار عامّه امین را از خائن تشخیص می‌دهند.

و این‌که از مراجعت از تبریز از مخلص رأی خواسته رأی بنده آن است [که] مراجعت حضرت عالی زود است. اقلاً باید دو ماه دیگر توقف و صبر فرمائید تا اقدامات لازمی در مقدمات عودت حضرت عالی بشود و اگر در فکر مراجعت باشید حکماً موقوف فرمائید که در حالیه آمدن شما به تبریز صلاح نیست.

و اگر چنانچه ازبابت مخارج احتیاج داشته باشید مرقوم فرمائید که حتی‌الامکان تدارک شود و تعارف و رسمیّت هم در میانه نیست، بلکه جدّاً عرض می‌کنم درصورت کمی وجه مرقوم فرمائید که قدری وجه فرستاده شود.

و این‌که بر عزیمت آقای نوبری به طهران تأکید فرموده‌اید چندی قبل مشارالیه

---

۱. اصل نزد من است و با تطبیق نامهٔ دیگر او (صفحه ۲۴۰) ازحیث کاغذ و خط و جوهر بنفش چنین تشخیص دادم که از بادامچی است.

درصدد حرکت بودند. ولی با این وضع طهران که البته خاطر مبارک مستحضر است صلاح مشارالیه نیست که به طهران برود به ملاحظات عدیده که مسلماً آن نکات و ملاحظات را ملتفت هستید.

و این‌که امر فرموده که دوستان را از مداخلهٔ کارهای جاری و ضدّیت با حکومت و انجمن ممانعت نمایم در این باب مدتی است سعی می‌کنم و تا اندازه‌ای هم موفق شده‌ام. اما ایالت ابداً ضدّیتی و طرفیتی نیست و بلکه بالعکس صمیمیتی در میانه موجود است و از رفقا کسی نیست که در علیه ایالت یک قدمی برداشته و یا یک قلمی به روی کاغذ بیاورد.

و با انجمن هم کم‌کم رابطه پیدا شده امید که آن هم اصلاح بشود و امروز مدعی ایالت و انجمن ثقةالاسلام است که با قوّت تمام در علیه ایالت کار می‌کند و ماها هم اگر دخالت نمائیم معلوم است که در له ایالت کار خواهیم کرد.

و با تجّار و رحیم‌آقا هم رابطه داشته اتحاد کرده‌ایم و امروز نقشهٔ اساسی ما همان ترویج امر معلوم [است] و دوستان صمیمی با کمال جدیت در آن خط کار می‌کنند و می‌توان گفت که از آتیه امیدوار باشید و چنانچه توصیه فرمودید اصناف بازاری و مردمان بی‌غرض و بی‌طرف و چند نفری از تجار داخل شده‌اند و حتی‌الامکان از اشخاص معلوم‌الحال احتراز شده و حتی «ناله»[1] و بلوری[2] و این نمره اشخاص هنوز داخل نشده‌اند.

و تمام سعی ما این است که این کار مقدس را مانند دسته‌بازیهای سابق ننمائیم و البته دوست عزیزم آقامیرزا رضاخان[3] چگونگی را مشروحاً عرض کرده و می‌کند و بنده چنان صلاح می‌دانم که از این موقع اتحاد ما با ایالت و تجار استفاده فرموده یک تسلیت‌نامه‌ای دایر بر فوت صنیع‌الدولهٔ مرحوم به ایالت مرقوم فرمائید.[4]

بی‌امضاء

بادامچی، محمدعلی

۱۱۱ ....

۱. میرزا آقا نالهٔ ملت (مدیر روزنامه).
۲. میرزا آقا بلوری.
۳. تربیت.
۴. یعنی به مخبرالسلطنه به مناسبت خویشی.

۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ ـ نمرهٔ ۹

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل عالی آقای تقی‌زاده روحی فداه

قربانت گردم بعد از تقدیم مراتب فدویّت و اظهار مراسم ارادت عرضه می‌دارد دستخط مرقومی ۲۵ ع ۲ چند روز قبل زیارت، از بشارت سلامتی وجود مسعود و از بذل این مکرمت که مخلص صمیمی خودتان را تذکر می‌فرمائید نهایت تشکر و همواره موفقیت و مزید اقبال و سعادت آن حضرت را از درگاه خداوندگاری خواستارم.

این‌که شرحی از حسن رفتار رفقا اشاره فرموده و نسبت به فدوی حسن ظنّ و بذل توجه فرموده تمامی فرمایشات و آن الطاف مخصوصه از حسن تربیت و نتیجهٔ دستورات حضرت عالی است. ورنه این مخلص ابداً خود را قابل و لایق آن مراحم نمی‌دانم و این‌که تاکنون مطابق پروگرام حضرت عالی حرکت شده و من‌بعد هم خواهد شد حتی‌الامکان در توسیع افکار و جلب عامه اقدامات خواهد شد.

و این‌که اشاره فرموده نظریات خودم را که به حضور مبارک عرض کرده بودم به طهران هم بنویسم حسب‌الامر هفتهٔ گذشته عریضهٔ خیلی مفصلی دائر بر مطالب اسامیه و نظریات که ممکن است با ملاحظهٔ آن نکات در عرض چند ماه بکلی مردم را جلب نمود حضور حضرت والا شاهزاده سلیمان‌میرزا عرض کرده و ضمناً اشاره نمودم که عریضه را به لحاظ سایر رفقا خاصه جنابان رسول‌زاده و آقا حسین آقا پرویز برسانند و ان ...[1] هفتهٔ آینده باز اطلاعات خودم را خدمت آقایان عرض و اظهار می‌نمایم و از قرار مرقومی طهران گویا شرحی به مرامنامه ازطرف جنابان آقا شیخ ابراهیم زنجانی و آقا شیخ رضا دهخوارقانی نوشته شده و عنقریب طبع می‌شود.

و اما وضع فرقهٔ تبریز در چهاردهم ماه جاری به موجب قطعنامهٔ کمیتهٔ موقتی ایالتی که باید به موجب نظامنامهٔ کمیتهٔ ایالتی انتخاب شود و چون فرقه علنی نشده و انتخاب مستقیم ممکن نیست لذا حوزه‌ها[2] از هفت نفر یک نفر را انتخاب نموده با اعتبارنامه بفرستند تا منتخبین کمیتهٔ ایالتی را انتخاب نمایند. بناء علیه پریروز در منزل آقا مشهدی محمد ابراهیم کاظم‌زاده منتخبین حوزه‌های شهری و نمایندگان اطراف جمع شده و به قرار مزبور ذیل شروع به انتخاب گردید و عدهٔ منتخبین که از هفت نفر یک نفر منتخب شده و در مجلس حاضر بود پنجاه و شش نفر بود.

---

۱. نقطه‌چین در اصل است.

۲. اصل: حوضه (در همه موارد).

سه ساعت به غروب مانده جناب نوبری بنا به اخطار کتبی کمیتهٔ موقتی مجلس را افتتاح نموده و نطق مجملی نمودند دائر بر تشکر از فعالیت کمیتهٔ موقتی و تشکر از اعضاء فرقه که باکمال فعالیت کار می‌کنند و شرحی هم دائر بر تحبیب و یگانگی اعضاء فرقه ایراد فرمودند و بعد از حضار اعتبارنامهٔ حوزه‌ها را خواستند و هرکدام از منتخبین اعتبارنامهٔ خودشان را تقدیم داشته و قرائت نمودند که اعتبارنامه‌شان به امضاء ناظم و منشی حوزه بوده.

سپس جناب آقای میرزا رضاخان تربیت به موجب اخطار کتبی کمیتهٔ موقتی لایحهٔ اقدامات و فعالیت شش‌ماههٔ کمیته را قرائت نمودند که با وجود موانع و محذورات عمدهٔ کمیته باکمال متانت و استقامت در اطراف شعبه‌ها ترتیب داده و از اطراف خبرهای خوش و بشارت‌آمیز می‌رسد مشعر بر تزیید عده و نیل مقصود، خاصةً از ارومی که خیلی امیدواری می‌دهند که حتماً در موقع انتخاب به مقصود نائل خواهیم شد و عنقریب روزنامه‌ای به اسم «رنجبر» تأسیس خواهد شد وکذا سایر جاها.

و بعد از قرائت این لایحه خلاصهٔ صورت واردات و صادرات کمیتهٔ محلی را هم قرائت کردند و بعد شروع به مقدمات انتخاب شده: اولاً یک رئیس و یک منشی موقتی به موجب ورقه انتخاب نمودند. جناب نوبری به اکثریت رئیس و آقای یکانی به سمت منشیگری منتخب شدند و بعد به موجب اخطار کمیته که باید سه نفر نظّار از حاضرین منتخب شده تا ورقهٔ آراء اعضای کمیته را آنها ملاحظه [کنند] و اسامی اعضای کمیته را آنها بدانند.

لذا اولاً شرحی دائر بر سه نفر نظار جناب نوبری ایراد کرده که باید در انتخاب این سه نفر دقت شود. بعد ورقه توزیع شده و سه نفر نظّار به اکثریت جنابان نوبری و آقا میرزا رضاخان و آقا میرزا رضازاده[1] مدیر «شفق» معین و منتخب گردیدند و بعد بنا به اخطار کمیته و رئیس موقتی به حضّار گفته شد هرکس نطقی و یا خطابه بنماید مختار است. لذا دو سه نفر نطقی دائر بر صفات و فعالیت اعضاء کمیته ایراد نمودند که باید چه جور اشخاص انتخاب شود.

و ضمناً مذاکره شد که باید اعضاء کمیته از حاضرین مجلس که منتخب شده‌اند انتخاب و معین گردد نه از خارج و چون یک دو نفر از اعضاء فعال فرقه به ملاحظهٔ محذورات عدیده در مجلس حاضر نشده به این معنی خودشان رسماً عذر خواسته بود

---

۱. صادق رضازادهٔ شفق.

مانند بارون ورام‌خان که مستخدم دولتی است. بنا به همین ملاحظه و از آن‌جایی که بنده وجود ورام‌خان‌را در کمیته خیلی لازم می‌دانم و خیلی آدم فعال است بر آن پیشنهاد ایراد نمودم که دلیل ندارد ما باید از حضار انتخاب نمائیم. شاید در خارج ما اشخاص خیلی درست و فعال داشته باشیم و دلیلی ندارد که ما آنها را از این حق محروم بداریم و نظرم فقط در ورام‌خان بود و نخواستم با اسم مذاکره نمایم.

لذا شروع به مذاکره شد. بعد از مذاکرهٔ زیاد به اکثریت پیشنهاد بنده ردّ شد و قرار گردید که باید از حضّار انتخاب شود و بعد از آن ورقهٔ رأی توزیع شد که هفت نفر اعضاء کمیته را بنویسند. در این بین آقا شیخ الجه‌چی و میرزا حاجی‌آقا رضازاده [و] ورام‌خان را با اسم پیشنهاد کردند که آدم فعّال است و چه است و چه، او را از این موضوع خارج نموده و حاضرین مختارند که او را هم بنویسند و این پیشنهاد آقایان با اسم ورام‌خان که هیچ صلاح نبود اسم او را ببرند خوب به نظر نیامد. ولی اسمش را بردند.

به هرحال حضار ورقه‌ها را نوشته و تسلیم نظّار ثلثه نمودند و نیم ساعت بعد از غروب مجلس ختم شد و اطلاعات بنده تا همین‌جا بود که مشروحاً عرض نمودم و سایر اطلاعات را اگر مقتضی بدانند جناب تربیت عرض خواهد کرد و الحق مجلس بدین ترتیب و وضع بنده تا حال ندیده بودم و خیلی منظم و باترتیب بود.

شگفت این‌جاست باوجود آنکه پنجاه و شش نفر حاضرین مجلس و قریب چهارصد نفر از این مجلس اطلاع داشتند طوری اعضای فرقه تحت دیسیپلین هستند که ابداً در خارج وجود همچو مجلس و همچو اجتماعی ظهور نکرده و مخصوصاً بنده خیلی مواظب بودم که ببینم آیا در خارج، بودن این اجتماع ظاهر شده است و یا نه، و تا حال از کسی نشنیده و احساس نکرده‌ام که مسبوق باشند. از وجود این اجتماع باید خیلی امیدوار شد و انشا ...[1] کم‌کم به همّت و فعالیت کمیته و سایر اعضاء عدهٔ فرقه افزوده می‌شود و بنده قطع دارم که در موقع انتخاب فرقهٔ ما موفق به مقصد خواهد شد.

ولی یک نکته هست که شب گذشته و صبح امروز با جناب آقا میرزا رضاخان صحبت می‌کردم و به حضور مبارک هم عرض می‌کنم از قرار معلوم بعضی از افراد متنفّذین فرقه مانند طهران بنای تضییق را گذاشته نسبت به بعضی اعضاء فرقه خیلی سختگیری کرده و رفقای مشروطه‌طلب خارج از فرقه را که لازم است جلب آنها، متدرجاً بعضی حرفهای نامناسب می‌گویند. ازجمله به کمیتهٔ موقتی ایراد کرده‌اند که چرا

۱. نقطه‌چین در اصل است.

آقای نوبری را معیّن کرده که مجلس را افتتاح نماید و چرا مشارالیه رئیس شد، به جهت آن‌که گاهگاهی نوبری به کارهای جاری مداخله می‌کنند. و کذا به رفقای خارج از فرقه بعضی از حرفهای نامناسب می‌گویند. گویا به ناله[1] خیلی سختگیری کرده و او را بی‌شرف و بی‌ناموس یاد کرده‌اند و کذا بلوری[2] و سایرین را.

البته می‌دانید بنده تا چه اندازه از حرکات ناله و بلوری بددل بوده که چرا تا این اندازه خودشان را ضایع و به کارهای جاری مداخله می‌کنند. ولی تا این اندازه هم حاضر نیستم که فلان کس تا دیروز ابداً هیچ امورات مشروطه و زحمات و صعبات متحمل نگردیده او ناله و بلوری و نوبری را به حرفهای نامناسب یاد نماید.

نوبری آن کس است که پنج سال تمام با تمام فداکاری با خلوص نیت و عقیدت و پاکی به مشروطیت خدمت کرده و همه‌گونه خدمات و لطمات را دچار می‌گردید و مانند زر خالص از بوتهٔ امتحان درآمده بدون غل و غش. بلی مداخله به امورات جاریه هم از فرط حرارت و تعشّق است به مسلک و مقصد که البته خود حضرت عالی بهتر از بنده به حالات او مسبوق هستید.

و بلوری آن‌کس است که پنج ماه تمام در حبس و زنجیر رحیم‌خان مانده و تمام دارائیت‌اش را در راه مشروطیت مصرف نمود.

و کذا ناله که اسمش دلالت بر خدماتش می‌نماید. خاصةً در این اواخر که در تبریز نه فرقه بوده و نه طرفدار رنجبر. اولین کسانی که دعوت احرار طهران را لبیک گفتند ناله و بلوری و میرزاعلی و میرکریم و این‌جور اشخاص بود[ند]. درصورتی که ممکن بود مبلغی از طرف مقابل بگیرند و بر ضدّ ما نطق و یا حرکت نمایند. ولی علم‌الله و شهد[الله] با نهایت متانت و استقامت ایستادگی کردند و هر بلائی که به سرشان آمد از توهین و حبس و تضییق حکومت بر ایشان همه از این راه بود. منتهی اسمش را در ظاهر خدمت با حکومت گذاشتند، توهین و تبعید و حبس کردند. حالا که آقایان دخول آنها را به صلاح نمی‌دانند ندانند و نگذارند که آنها داخل بشوند (و حال آن‌که سهو دارند و در اشتباه عظیم هستند و امروز محتاج این‌جور اشخاص هستند و بعد از چندی متوجه سهوشان خواهند شد که میرزا علی و میرکریم و امثال آنها به آقایان لازم بود که پیش از وقت حاضر و با دیسیپلین و مراقبت آنها را مروج افکار نمود). دیگر شتم و به بدی یاد نمودن چه لزوم دارد.

۱. میرزا آقا نالهٔ ملت.
۲. میرزا آقا بلوری

می‌ترسم بی‌تجربگی و این حرکات رفقا اسباب اختلافی فراهم بیاورند که وخامت و سوء عاقبتش خیلی تأثیر نماید و یک وقت بیدار شویم که حریفان موقع را مغتنم شمرده و نفاقی در بین انداخته و اشخاص مزبور را از دست ما ربوده و مروج افکار خودش قرار بدهد.

اگر بفرمائید اینها اگر همچو آدمی هستند که مذبذب و مایل به آن طرف هم می‌باشند بگذار بروند حق است. ولی چه کنند درصورتی که شما آنها را محافظت نکنید و علاوه توهین [کنید] و به زشتی و سختگیری یاد نمائید، البته آنها هم بالطبع مجبور به انفصال خواهند شد و تمام خیالات و هراس و بیم من از این راه است که عرض شد. این‌جور که رفقای بی‌تجربهٔ ما [پیش] گرفته‌اند و این‌طور که بنای سختگیری راگذاشته‌اند حتماً ماده منفجر خواهد شد

و امروز که دورهٔ انقلاب ما هنوز طیّ نشده و ارتجاع مانند سیل به ما رو می‌آورد و دچار خطرات عظیمه می‌باشیم وجود اشخاص کاری که امتحانات خودشان را داده‌اند به ما الزم و اوجب از بعضی اشخاصی است که به مجرّد مشاهدهٔ یک سختی رنگ از رویش پریده و ماهی یک دفعه نتواند از خانه بیرون بیاید. علی‌ایّ‌حال این بی‌تجربگی و تضییق رفقا با هم اختلاف آتیه را نشان می‌دهد و گمانم نیست حرف بنده را بشنوند، و الّا آنچه لازم بود خدمتشان عرض می‌کردم.

ولی محققاً از بنده نشنیده که سهل است می‌ترسم عاقبت بنده را هم ردیف ناله و بلوری قرار دهند. بنده حاضرم که هرگونه فشار و تضییق و حرفهای نامناسب به من بگویند و من متحمل می‌شوم ولی دیگران صبر و تحمل ندارند.

و ازقرار مرقومات طهران گویا دولت اعتدالی به دیموکراتها خیلی فشار آورده اشخاصی راکه در ادارات مستخدم بودند خارج می‌کنند و علناً سبّ و شتم می‌کنند و تمام حرکات رذیله را به دیموکراتها نسبت می‌دهند و علاوه از این در این صدد هستند یک تکفیر عمومی از نجف بیاورند و گویا ناصر[1] یک جلد از مرامنامهٔ فرقه [را] توی پاکت به نجف فرستاده است. باوجود این تضییق باز مردم مانند سیل رو به فرقه آورده و داخل می‌شوند وگویا عدهٔ حوزهٔ طهران به صد بالغ شده که در هر حوزه از بیست و پنج الی سی نفر اعضا دارد. علی‌الظاهر دولت و ناصر [2] از افکار عمومی به هراس افتاده می‌خواهد در مجلس یک التیامی داده وکابینهٔ مختلط تشکیل بدهد. البته تمام این

---

۱. ناصرالملک منظورست.

۲. ناخوانا در فتوکپی.

تفاصیل را مشروحاً از طهران به حضور مبارک نوشته‌اند و مخلص من‌باب تذکر اجمالاً عرض کردم و گویا مستشارالدوله معزول و سردار اسعد وزیر داخله شده و سپهدار هم استعفا داده و به شمیران رفته بود، جمعی از تجار رفته عودت داده‌اند.

و تبریز نسبت به دموکرات بد نیست و افکار عامه طرفدارش بوده بر ضدّ سپهدار و اختیار تام می‌باشند. خاصه بعد ازین استقراض و پیشنهاد لایحهٔ راه‌آهن جلفا و تبریز و به مناسبت وفات صدیقهٔ طاهره سلام علیها سه روز در مسجد جامع ازطرف جمعی اصناف مجلس تعزیه منعقد و هر روز آقا میرزاعلی به منبر رفته بر ضدّ اختیارات تامّه و حرکات کابینه و استقراض و سایر امتیازات که در شرف طرح و تصویب است نطقهای آتشین نموده و با دلایل حسّی مضرّات اختیار تامّ غیرمحدود را به مردم می‌نماید. احتمال تلگراف مفصلی به امضاء جمع کثیری بر ضدّ اختیار تام به طهران مخابره شود و کذا شاید از انجمن هم تلگرافی بر ضدّ اختیار تامّ و استقراض بشود و چون واعظ[1] و شیخ سلیم باریکی موقع و تضییق خودشان را دیده‌اند در انجمن یک اکثریتی تشکیل داده‌اند شاید از این اکثریتشان ماها استفاده نمائیم.

و این‌که در باب استقراض استفسار فرموده که رأی آذربایجان اساساً ضد استقراض است یا در کیفیت آنچه ماها و اکثر اعضاء انجمن در کیفیتش حرف داریم و اساساً ضد استقراض نبوده ولی چون مشخص و ثابت شده که این استقراض ابداً به مصالح مملکتی مصرف نخواهد شد لذا با رأی آنان که برضد اساس استقراض رأی می‌دهند اشتراک کرده‌ایم. و علاوهٔ این ...[2] علت دیگری دارد که تجار و اکثر اهالی عنوان کرده‌اند و آن علت همانا ضدیّت با سپهدار است که این قرض را نکرده و مجبور به استعفا باشد. والّا پس از قرض ممکن نیست همچو موقعی را پیدا کردن و سپهدار را ضایع نمودن. به هرحال استقراض به اکثریت تصویب شده و قدری هم بدون اطلاع مجلس مصرف شده و ده هزار تفنگ پنج‌تیر روسی بدون اطلاع مجلس از روسها خرید شده است.

و آقای مخبرالسلطنه با ما بد نیست و آن‌طور که حضرت عالی دستورالعمل داده‌اید در حقّ ایالت رفتار خواهد شد.

و ثقة‌الاسلام چندی است از شهر خارج شده و به طرف مراغه رفته. انشا ...[3] عودت نخواهد کرد، و بصیرالسلطنه به ارومی رفته ولی گمانم این است در ارومی هیچ چیز

---

۱. ظاهراً آقا میرزاعلی یا جواد ناصح.
۲. ناخوانا در فتوکپی
۳. نقطه‌چین در اصل است.

نتواند بکند که سهل است بلکه مطرود و منکوب باشد.

و الحق جناب اجلال‌الملک خیلی خدمت و مساعدت به فرقه می‌کند و باید خیلی ممنون و متشکر باشیم و حضرت عالی گاهگاهی به مشارالیه مهیج و مشوق باشید.

و روزنامهٔ «ایران نو» قریب صد نمره آبونه و دستفروشی به فروش می‌رسد و حتی‌الامکان اقدامات در تکثیر مشتری می‌شود.

و کرّاتی به حضور مبارک عرض کرده‌ام باز تکراراً عرض می‌کنم هیچ عیب ندارد که حضرت عالی یک مرقومه به آقای مخبرالسلطنه مرقوم فرمائید که خالی از فایده نیست و بلکه بنده تا اندازه‌ای لازم می‌دانم. باز خودتان مختارید. و سابق ژلاتینی بر ضدّ ایالت و انجمن به در و دیوار چسبانده بودند، تحقیق شد گویا بصیرالسلطنه و حاجی علی دواچی و اسکندرخان ناشر[1] روزنامه ملانصرالدین بی‌اطلاع نبودند و چون اسکندرخان مباشر چسباندن ژلاتینها بود قرار شده که از شهر تبعید شود و ناله[2] هم به ارومی رفته است.

و رئیس نظام شاهزاده امان‌الله میرزا با جدیت تام مشغول انتظام و ترتیب قشون است و از طهران به ایالت و انجمن ابداً مساعدت نمی‌شود و دو ماه از عید می‌گذرد ابداً دستورالعمل ادارات مالی و نظامی و ایالتی نرسیده و محل حقوق و مواجب قشون را تعیین ننموده‌اند. درصورتی که عدهٔ سوار و پیاده در مشکین با قوجه‌بیگلوها در زد و خوردند و مواجبشان نمی‌رسد، شاید متفرق باشند.

چند روز قبل با حضور نمایندگان آذربایجان و وزراء در خصوص کسب تکلیف و تعیین محل مواجب قشون زیاده از هزار کلمه مذاکرهٔ حضوری شده و جواب و حواله را به فردا محول نمودند، آن فردا که تاکنون تکلیفی معرفی نشده. لذا دیروز انجمن و ایالت اضطراراً من‌باب اکل میته مجبور شده‌اند که مداخله به عمل خالصه‌جات نموده و خالصه‌جات را به اجاره داده و پیش‌قسط را به حقوق و مواجب اردوی مشکین و ساخلوی شهر بپردازند.

الحمدلله از مشکین خبرهای خوش می‌رسد و قوجه بیگلوها با شکست تام به مغان فرار نموده‌اند. شاید اردو تعاقب بکند. اشتهار دارد که محمدعلی میرزا به قفقاز آمده. نمی‌دانم اصل دارد یا نه و از طهران از ایالت هم این مسئله را پرسیده‌اند که راپورت داده‌اند که محمدعلی به قفقاز آمده شما چه اطلاع دارید. اگر خدانکرده اصل داشته باشد آتیه خیلی تاریک به نظر می‌آید. خاصه این‌همه انجمنهای ارتجاع که به اسامی

---

۱. ظاهراً مراد نشر و پخش آن در تبریزست.

۲. میرزا آقا نالهٔ ملت.

اسلامیه و اصنافیه و غیره تشکیل می‌شود. چنانچه یک انجمن اسلامی مرکب از پانصد نفر در طهران تأسیس شده بود که دولت به تازگی آنها را متفرق و چند نفرشان را دستگیر کرده است و سالارالدوله برادر محمدعلی میرزا با هفده نفر دیگر سر از کردستان بیرون آورده و در سلدوز مشغول اغواء و تحریک است.

و البته از قتل پسر قوام مسبوق شده‌اید که یکی مقتول و دیگری به سفارتخانهٔ انگلیس متحصن شده است، و سردار اسعد در باب دستگیری و قتل بنی قوام خیلی مکدّر شده و علناً به نظام‌السلطنه و دولت بد می‌گفت و گویا نظام‌السلطنه را از فارس معزول نموده‌اند. شاید علاءالدوله به ایالت فارس برود و گمانم این است از این ضدیت سردار اسعد و عزل نظام‌السلطنه و حرکات قشقائی باز امنیت از فارس بکلی مرتفع [شود] و انگلیسیها مداخله بکنند و حتماً این مداخله و این کار خواهد شد. خانهٔ غرض و شهوترانی خراب شود که مملکت را به خاک مذلّت نشانید.

این‌که فرموده‌اید به نجف مکتوب بنویسم بنده اطاعت دارم. ولی از بس که از نجف مأیوس شده‌ام اقبال ندارم که یک حرفی به نجف بنویسم. زیرا می‌دانم که ابداً فایده نداشته و نتیجه نخواهد بخشید. باز امتثالاً در این هفته‌ها یک مکتوبی به نجف عرض می‌کنم.

و روسها در اردبیل و ارومی و تبریز خیلی هرزگی می‌کنند خاصه در اردبیل که از حرکات وحشیانه‌شان شخص باناموس مرگ را آرزو می‌نماید. نمی‌دانم دولت تا چه اندازه مسامحه خواهد کرد. بلی معلوم است دولت حالیه هیچ صلاح و مقتضی نمی‌دانند که با روسها طرف باشند.

و حضرات رفقا خاصّه حضرت سیدالمحققین و آقای نوبری و یکانی و آقا میرشفیع و آقا میرمحمود دوافروش و بلوری و واعظ همه عرض فدویّت و ارادت را دارند و جناب آمیرزا رضاخان[1] هم پست آتیه مشروحاً وضع فرقه را عوض می‌کند. امروز به طهران مکتوب می‌نوشت به حضور مبارک نتوانست عریضه عرض بکند و ازقرار مکتوب طهران گویا جناب آقا شیخ اسمعیل هشترودی خواسته که رسماً داخل فرقه باشد شعبهٔ پارلمانی عذر آورده‌اند که شما در خارج کار بکنید به حال ما خوب است. گویا نخواسته‌اند قبول نمایند، با این اعتذار ردّ کرده‌اند. ولی گمانم این است اگر مشارالیه رسماً داخل فرقه و شعبهٔ پارلمانی باشد در تبریز خیلی فایده و تأثیر دارد. زیرا محلهٔ

۱. تربیت.

ده‌وچی و امیرخیز مرید او هستند و به گفتهٔ او بی‌نهایت اعتقاد دارند. ممکن است با وجود بودن او در فرقه زیاده از دویست نفر در تبریز داخل فرقه باشد. البته این نکته را رعایت فرموده در این باب شرحی به طهران مرقوم نمائید و از این‌جا هم رفقا و بنده همین نکته را به طهران نوشتیم و عریضه را ختم می‌کنم با ادعیهٔ خالصانه بر سعادت و تعالی وطن مقدس و اقبال و عزت و موفقیت حضرت عالی.

قربانت محمدعلی

معروض می‌دارد خامهٔ شکسته و زبان بسته راکو آن قدرت که بتواند مراتب فدویّت و ارادت صمیمی را به روی کاغذ آورده و به مقام تقدیم دارد، الاّ آن که خاطر حقیقت مآثر که مرآت حقیقی است بتواند راز درونی ما را در پیشگاه وجدان حضرت عالی محسوس دارد. جناب حاجی محمدعلی آقا که در حقیقت کتابی عرضه کرده بنده را مجبور می‌دارد که به اختصار کوشیده و زیاده به مراتب تصدیع نیفزایم. همواره بدین آرزو روزگار خود را می‌گذرانم که روزی خواهد آمد که به زیارت آن وجود مبارک نایل خواهم [آمد]. ایام افادات مستدام باد.

اقل ـ اسمعیل[1]

آقازاده، حبیب ـ مدیر «فروردین»[2]

۱۱۲

[به] استانبول ـ ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، نمرهٔ ۱۴

حضور محترم یگانه آموزگار معظم خودم آقای تقی‌زاده روحی فداه

ای یگانه مایهٔ امید آذربایجان قربان افکار منوّرت حبیب. اگرچه هفتهٔ گذشته را آنچه درنظر داشتم عرض کرده و توجه مخصوص حضرت عالی را به جانب جریان اوضاع کنونی این ولایت جلب نموده‌ام لکن پیش‌آمدهای غیرمنتظره باز مجبورم می‌کند که در سیاه‌ترین روزگار خود ساعتی با خیال عزیزت خودم را مشغول کرده و با یاد حضرتت آب تسلیتی به حرارتهای قلب سوختهٔ خویش بپاشم.

عزیز من اکثریت محافظه‌کار آخرین حملهٔ ظالمانهٔ خود را به صفوف نوآراستهٔ

---

۱. امیرخیزی.

۲. اصل نامه نزد من است.

طرفداران عامّه وارد آورده و با حربه‌های خونخوارهٔ خود نازکترین پردهٔ قلوب احرار را مجروح نمودند. اینک اخبار تلگرافی و کتبی خبر اعزام رسول‌زاده آن زبان گویا و تیغ برّان دیموکراتها را با یک تلخی طاقت‌نکردنی انتشار داده و می‌نمایاند که نویسندهٔ محترم اورگان اقلیت بدون محاکمه و استنطاق قربان اختیارات تامّه و بلاگردان پولتیک مرعوبیّت گردیده و دارد چون روح طرفداران تجدّد خاک ایران را وداع می‌کند.

وقوع این پیش‌آمد زهرآگین در عالم مطبوعات پایتخت چه تأثیری خواهد بخشید؟ هنوز نامعلوم است.

بلی هیئت مؤتلفه نیک دریافته‌اند که ایّام زندگانی و روزگار حیاتشان به سر آمده و در انتخاب جدید مسلماً مظفریّت با دیموکراتها خواهد شد. این است به حکم «الغریق یتشبث بکل حشیش» به هرگونه وسیلهٔ مشروعه و غیرمشروعه که امکان‌پذیر باشد متوسل شده وگمان می‌کنند که به این وسایل چرکین صدای رسای طرفداران تجدّد را در سینهٔ آنها حبس خواهند کرد. فقط سهو کرده‌اند! بلی سهو کرده‌اند. چرخ ترقی با این خس و خاشاک استبدادی از سیر طبیعی خود باز نخواهد ایستاد و وزرای قانون‌ندان از این‌گونه خلافکاریهای عهد ناصری به غیر از کسب نفرت عامّه چیز دیگری منفعت نخواهند برد. اینک طفل غیرممیّز نیز فرقهٔ اعتدال را باچشم بی‌اعتدالی و نفرت می‌نگرد.

نظر به تحریکات سرّی ثقة‌الاسلام تبریز و امام جمعهٔ خوی ضرغام‌الملک حاکم خوی نیز مدتی بود در خوی بنای تضییقات به دیموکراتها نهاده و با آن هیکل کذایی به خیال به‌هم زدن آن بساط مقدّس در آن‌جا افتاده بود.

کومیتهٔ تبریز به کومیتهٔ محلی ارومی در این باب اطلاعات داده و ابلاغ نمود که به هر وسیله است اسباب عزل ضرغام را با حکومت ارومی فراهم نموده و هم‌مسلکان خوی را از زیر فشار غدّارانهٔ او خلاصی داده باشند.

در این‌جا نیز دو سه دفعه با آقای اجلال‌الملک ملاقات شده و به هر وسیله بود عزل و احضار او را خواستار شدیم. اینک ضرغام را احضار ارومی نموده و جمعیت آن‌جا را تا یک اندازه آسوده نمودند. الحق شخص اجلال‌الملک (اگر پاي غرض شخصی در میان نباشد) تا یک اندازه خوب همراهی می‌کند. اگر صلاح بدانید یک توصیه مرقوم فرمائید که زیادتر همراهی داشته باشد. غایبانه به شخص حضرت عالی خیلی دوستخواه و طرفدار و فدوی است. گمان نمی‌کنم از اوامر عالی سرپیچی نماید. البته می‌دانید وقت انتخاب نزدیک است و غلبه و مظفریّت در آن طرف خواهد بود که به علاوهٔ قوای معنوی

شخص حاکم نیز همراه و هم‌فکر آنها بوده باشد.

اگر مقتضی بدانید همین قدر مرقوم فرمائید که روزنامهٔ فروردین را میان خود و جمعیت ما واسطه بداند. چون مسئلهٔ رسول‌زاده حواسم را خیلی پریشان کرده زیاده بر این دماغ مزاحمت ندارم. هفته‌های آینده مشروحاً مصدع خواهم بود.

ده نسخه شمارهٔ اول و ده نسخه شمارهٔ دویم فروردین تقدیم خدمت گردید. وکالت او را در استانبول به هرکس صلاح می‌دانید محول فرموده و اطلاع بدهید که مستقیماً پیش او فرستاده شود. تعمیم و اشاعهٔ فروردین در استانبول منوط به مختصر توجه جنابعالی است.

باقی تجدید احترامات فایقه نموده و دست و پای نازنین آموزگار محترم خودم را می‌بوسم.

تصدقت ـ ح. آقازاده ـ مدیر فروردین

متوقعم گاهی با مژدهٔ سلامتی خودتان مسرورم فرمائید.

تربیت، رضا

۱۱۳ ....

۵ شهر جمادی الثانی [۱۳۲۹]

قبله‌گاها تصدقت گردم پریروز عریضهٔ مفصل به تاریخ ۳ شهر ج ۲ عرض کرده‌ام. امروز مطلب مهمی ندارم که قابل عرض باشد. چون امروز تعلیقهٔ اخوی رسید و مکتوبی هم جوف آن بود که بایستی به قبله‌گاهی فرستاده شود نخواستم به روز دوشنبه بماند همین امروز تقدیم می‌دارم.

پریشب مخبرالسلطنه استعفا داده است. مشهور شده است که علاءالدوله می‌آید. بیرون رفتن رسول‌زاده واقعاً اسباب پریشانی [و] اوقات تلخی گردید. نمی‌دانم «ایران نو» را بعد از این که اداره خواهد نمود. ثانی رسول‌زاده یک نفر در تمام ایران نیست. یقیناً «ایران نو» خراب خواهد شد. افسوس هزار افسوس می‌ترسم که در روسیه نیز به مشارالیه صدمه‌ای وارد آورند. اگر خود را به سلامت به اسلامبول برساند خوب است. از این بابت به فرقهٔ ما یک لطمهٔ بزرگ وارد آمد مغلوب شدیم. یقیناً تمام این کارها از

آنتریکهای اشرف‌الواعظین است. این بی‌غیرت می‌خواهد به ریشهٔ ما آب ببندد. مقابله هم خوب نیست، پس چه باید بکنیم.

این هفته به ارومی به میرزا محمودخان اشرف‌زاده نوشته استمزاج خواهم کرد که به رفتن به طهران حاضر است یا خیر، چه مبلغی می‌گیرد. اگر حاضر باشد گمان می‌کنم فرستادن او خیلی مناسب باشد، در مقالات اساسی کمک می‌کند. اگرچه خیلی آتشین می‌نویسد.

به هرصورت بنده واداشتم جرائد «تبریز» و «شفق» در این باب مقالات نوشته و باز دنباله و تعقیب خواهند نمود.

تلگرافی که عرض کرده بودم درخصوص رسول‌زاده مخابره خواهد شد قرار بود دیروز بشود گویا دیگر مخابره نشود. اگرچه مخابرهٔ آن خالی از اهمیت نبود. اگر مخابره نشود در روزنامهٔ شفق با اسامی امضاکننده‌ها درج خواهد شد.

چاکر ـ رضا

این عریضه را عریضهٔ نمرهٔ ۲۱ حساب می‌کنم.

استوار، احمد[1]

۱۱۴

طهران ـ مورخهٔ ۱۶ برج جوزا ۱۳۲۹ (۸ ج ۲)

آقای محترم و معظم من پس از تقدیم مراتب اخلاص و ارادت و استعلام از صحّت مزاج مبارک عالی به دریافت رقیمهٔ شریفهٔ مورخهٔ ۱۱ شهر جمادی‌الاولی حضرت عالی اعتراف می‌نماید. بدواً از این‌که در عرض جواب قریب یک هفته تعویق حاصل شده است معذرت می‌خواهم و چون علت کسالت این بنده بوده است البته معذور خواهید داشت. اینک که از توجهات حضرت عالی به عرض جواب قادر می‌باشم بدواً از دریافت رقیمهٔ شریفهٔ مذکوره نهایت تشکر و امتنان را دارا می‌باشم.

به علت آن‌که چنانکه بر خاطر مبارک مشهود است اغلب در طول حیات و یا تجربهٔ هر فرد مواقعی می‌رسد که در طرز حرکت و یا اصولی که برای انجام امور شخصی و نوعی اتخاذ کرده است تردید و تزلزلی حاصل می‌شود. تصور فرمائید در چنان مواقع

۱. از خویشان محمود پهلوی (محمود بعدی). اصل نامه نزد من است.

چه‌قدر بجا و لازم است که شخصی مجرّبتر و عاقلتر از راه خیرخواهی به اظهار پاره‌ای نصایح و یا به قول انگلیسیها به دادن بعضی اشارات آن متردد متزلزل را به خط ثابت و مستقیمی راهنمایی نموده و از ورطهٔ تردید و تزلزل رهایی بخشد.

اینک میزان سعادت و خوشبختی این ارادت‌کیش را قیاس فرمائید که درموقع دریافت رقیمهٔ شریفهٔ عالی به چه اندازه بوده است. زیرا که حضرت عالی را مطمئن می‌کنم که رقیمهٔ شریفه یکی از آن «اشارات» و موقع بنده هنگام دریافت آن یکی از آن مواقع مذکوره بود.

دیرزمانی بود که این بنده طرز حرکت فرقه را قدری موافق سلیقهٔ خود نمی‌یافتم و ازطرف دیگر در خود آن قوه را نمی‌دیدم که دربارهٔ تاکتیک فرقه‌ای که نتیجه و زائیدهٔ فکر بکر عقلای قوم است معتقد به قصور و خطا بشوم. این بود که در حالت تردید و تزلزل بودم. رقیمهٔ شریفه این ارادتمند را از تردید نجات داد. یعنی به‌طور قطع دانستم که سلیقه‌ام به خطا نرفته و درست حسّ کرده است. یعنی دیگر بیش از پیش ملایمت و رعایت اخلاق و عادات عامّه لازم است. بلی چنانچه از بدو امر قدری بیشتر رعایت اخلاق و عادات قوم را نموده و طرز حرکت و افادهٔ مرام را بیشتر مطابق با آن قرار می‌دادیم همانا امور بهتر پیشرفت کرده و نتیجهٔ بهتری حاصل گشته بود.

مخالفین ما با آن عقاید و مقاصد کج و معوج بر ما غالب نیامدند مگر به واسطهٔ رعایت اخلاق و عادات قوم و پختگی در کار. و ما با آن عقاید و مقاصد راست و نوع‌خواهانه مغلوب آنان نشدیم مگر به واسطهٔ عدم رعایت مراتب مذکوره. البته جسارت این ارادتمند را در عرض این عرایض عفو خواهید فرمود. چنانکه بدواً عرض کردم از دیرزمانی این مطالب به نظر قاصرم می‌رسید ولی نمی‌توانستم قطعاً به صحّت آنها مطمئن شوم. پس از دریافت رقیمهٔ شریفه است که در عقیدهٔ خود راسخ شده و به عرض مراتب مذکوره جسارت می‌ورزم.

این ارادتمند خود معترفم که در عرض عریضجات به حضور مبارک قصور ورزیده‌ام. ولی ضمناً لازم است که خاطر مبارک را به علت آن نیز مطلع سازم. علت تنبلی، کثرت مشغله و امثال آنها نیست. فقط و فقط فقدان اخبار خوش و اطلاعات امیدبخش است. بنده درصورتی که بدانم یک دوست محترم دور از وطن من تا چه اندازه از اوضاع داخلی و خارجی وطن محبوب خود پریشان و نگران است چگونه می‌توانم به حضور مبارکش عرایض عرض نمایم که جز افزایش پریشانی و نگرانی نتیجهٔ دیگری نبخشد.

آخر پس از مدت مدید که عریضه عرض می‌نمایم نباید اقلاً یک جملهٔ عریضه‌ام حاوی مطلبی باشد که جزئی نور امید به قلب قارء محترم بیفشاند. پس با این عقیده و نظریه چگونه می‌توانم به حضور مبارک عریضه‌نگار شوم. درصورتی که روز به روز آشکارا می‌بینم که اوضاع وطن مغشوشتر و کوشش هموطنان در افنای آن بیشتر می‌شود. آخر چگونه عرض کنم که حسن ظنّ کلیهٔ نیک‌بینان از بهبودی احوال مبدّل به سوء ظنّ شده است.

روز به روز آثار ارتجاع هویداتر شده و از قوهٔ مشروطه‌طلبان کاسته می‌شود. اطراف و ایالات مغشوش و ناامن، ادارات غیرمرتب، اغراض مستبدین در تحت لباس مشروطه‌طلبی و آزادیخواهی به سرعت برق پیشرفت می‌نماید. اسباب ارتجاع ازهرحیث فراهم. بتدریج کلیهٔ حکام ولایات را از مستبدین معروف قرار داده‌اند، نوعی که سراسر مملکت واقعاً یک حاکم مشروطه‌طلب یافت نمی‌شود. در همین مرکز چه انجمنها و تشکیلات ارتجاعی که جداً مشغول اقدامات می‌باشند و چنانچه نظر به ملاحظاتی بعضی از آنها که آشکار شده‌اند مانند انجمن اسلامی دستگیر شدند از اطراف واسطه‌ها پیدا شده و آنها را از محبس نجات می‌دهند. چنانکه از یکصد نفر رؤسای انجمن اسلامی که در حبس بودند اکنون یک نفر عمومی صنیع‌حضرت باقی مانده و از قرار خبر اخیری که شنیده‌ام از مقامات عالیه درصدد استخلاص او می‌باشند.

مقصود این است که عرایض این بنده گذشته از این‌که تسکین خاطر نمی‌دهد بیشتر مورث پریشانی آن می‌گردد. مع‌ذلک اخبار کنونی را به‌ترتیبی که به‌نظرم می‌رسد ذیلاً به‌طور زشت و زیبا به عرض می‌رسانم. شاید بین آنها چیزی که اسباب تسکین باشد یافت شود.

تقریباً یک ماه قبل قنسول روس آقای رسول‌زاده را احضار کرده و صریحاً به ایشان می‌گوید که شما برخلاف پلتیک و منافع ما رفتار می‌نمائید. مثلاً ما می‌خواهیم در ایران خط آهن بسازیم. چنانکه آهن و سایر ملزومات در سرحد جلفا حاضر کرده‌ایم و کابینهٔ امروزی هم حاضر است که امتیاز بدهد. ولی «ایران نو» مانع است و ایران نو هم نیست مگر شخص شما. البته تا ده روز دیگر از طهران باید خارج شوید و مستقیماً به بادکوبه بروید و ما به شما قول می‌دهیم که در آن‌جا متعرّض شما هم نشوند (یعنی دولت روس).

پس از استماع این خبر وحشت اثر برای اقامت آقای رسول‌زاده خیلی اقدامات به عمل آمد. ولی بدبختانه به هیچ‌وجه مثمر ثمر نگردید تا این‌که بالاخره دوهفته قبل

مشارالیه طهران را به اتفاق عیال و طفل کوچکشان و رسول‌زادهٔ کوچک وداع گفتند. آخ چه سکتهٔ بزرگ که بر دموکراسی ایران واقع گردید! پس از عزیمت ایشان جمعی از رفقای فعال برای تحریر «ایران نو» مهیا شده و تاکنون روزنامه را اداره کرده‌اند. عدّه مشترکین ایران نو روزافزون است. ظاهراً دوهزار نمرهٔ آن منتشر می‌شود.

البته از حرکت سردار اسعد به فرنگ اطلاع کامل دارید. مناسبات مشارالیه با کابینهٔ کنونی خیلی بد است و ایشان حرکت نکردند مگر وقتی که از پیشرفت کار خود بکلی مأیوس شدند. قبل از حرکت بعضی از تجار و اصناف برای انصراف ایشان از حرکت به منزلشان می‌روند. پس از آنکه علت حرکت ایشان را جداً می‌خواهند بدانند ازقرار مذکور اظهار می‌دارند که من نمی‌توانم در ایران باشم و ببینم به آن خیانت می‌کنند. درهر صورت بی‌خبر حرکت می‌کنند. پس از حرکت ایشان یکی دو روز شهرت داشت که می‌خواهند بختیاریها را خلع سلاح نمایند. بختیاریها هم آمادهٔ دفاع و مقاومت شدند. بالاخره مسئله هم همین‌طور ماند. در همان ایام شهرت داشت که می‌خواهند شهر را نظامی کنند. اگرچه این شهرت هنوز هم شیوع و دوام دارد.

مطالب زیر را می‌توان قدری امیدبخش دانست:

مخالفین ما جداً درصدد آشتی برآمده و خواهان ائتلاف می‌باشند. از یک طرف بختیاریها ازطرف دیگر داشناکسوتیونها درخواست ائتلاف نموده‌اند. ازطرف دیگر معاضدالسلطنه و دکتر اسمعیل‌خان جداً برای آشتی کار می‌کنند. این اخبار عجالتاً خیلی محرمانه است. علتی که خود آقایان مذکوره برای لزوم ائتلاف و آشتی ذکر می‌کنند حتمی‌الوقوع بودن ارتجاع است.

این را نیز محرمانه عرض می‌کنم که آقایان مذکوره ازقراری که وانمود می‌کنند خیلی با کابینهٔ کنونی ضدیّت دارند و آن را مایل و طرفدار ارتجاع می‌دانند. اگرچه اطلاع کامل ندارم ولی رفقای ما هم گویا برای استقبال این طرفداران ائتلاف حاضر می‌باشند.

عموقلی در بختیاری به اتفاق ابوالقاسم‌خان خیلی خوب کار کرده‌اند، یعنی قوهٔ معتنابهی تهیه کرده‌اند.

دموکراسی بین اخوان خوب سرایت کرده است و این بدان واسطه است که آقای ظهیرالدوله شرحی بر مرامنامهٔ دموکرات نوشته و در آن‌جا تصریح کرده‌اند این مسلک با طریقهٔ اخوت کاملاً مطابقت دارد و اخوان باید پیروی نمایند. این فقره باعث وحشت کابینه گردیده اسباب تبعید حضرت آقا را فراهم می‌آورند. ولی تاکنون به انجام این

مقصد کامیاب نگردیده‌اند.

البته در روزنامجات قرائت فرموده‌اید که حسین‌خان (سردار افخمی) و آقا کریم که در ابتدای تشکیل این کابینه توقیف شده بودند سه چهار روز است که مستخلص شده‌اند. ازقرار مذکور واسطهٔ استخلاص مشارالیهم آقای معاضدالسلطنه بوده‌اند. اگرچه آقای سالار فاتح رئیس نظمیه نیز این ادعا را می‌نمایند.

مستشاران مالیهٔ امریکایی چندی است وارد و تقریباً مشغول به کار شده‌اند. رئیس این هیئت مستر شوستر واقعاً از آدمهای فوق‌العاده [در] فن خود می‌باشد و در اصلاح مالیهٔ ایران جدّ کافی دارند. ازقرار مذکور در روز چهارده ساعت کار می‌کنند. اگرچه عده‌ای جداً برای ایشان کارشکنی می‌نمایند. ولی امید آن است که بالاخره غلبه با مستشاران باشد به واسطهٔ این‌که امروزه تمام احزاب پارلمان از مشارالیهم طرفگیری می‌کنند و این فقره را حس کرده‌اند که درصورت مساعدت با ایشان مالیهٔ ایران قطعاً اصلاح خواهد شد.

مستر شوستر می‌خواهد برای اعمال خود از پارلمان اختیار تامه بگیرد و ازقراری که احزاب پارلمانی بنده را مطمئن کرده‌اند بالاتفاق این مسئله را رأی خواهند داد. درهر صورت این اظهار مساعدت امروز معلوم خواهد شد. زیرا که لایحهٔ وزیر مالیه درخصوص اعطای اختیارات به مستشاران در جلسهٔ امروز مجلس مطرح خواهد شد.

ابتدا عرض کردم جمعی در کار مستشاران اخلال می‌کنند. لازم است اخلال‌کنندگان را معرفی کنم. ازقرار مذکور مخلّین آقایان بلژیکی‌ها و دسته[ای] از مستوفیان می‌باشند.

توصیه فرموده بودید که این بنده خود را در ادارهٔ مستشاران داخل نماید مسلم است حضرت عالی نظر به پاره[ای] ملاحظات اساسی این توصیه را فرموده‌اید. لازم است عرض نمایم نظر به همان ملاحظات از ابتدای ورود حضرات هم خود بنده درصدد بوده و هم بعضی از رفقا در این خیال بوده‌اند که بنده را در تحت ادارهٔ مزبور درآورند. ولی بدبختانه با وجود کابینهٔ اعتدالی هیچ‌کدام به انجام این مقصود کامیاب نشده‌ایم. ولی هنوز هم مأیوس نشده‌ایم.

در این اواخر کمیتهٔ مرکزی درصدد آن برآمده است که یک حوزهٔ تألیفیّه از اشخاص و اعضاء فرقه که بالنسبه دارای معلوماتی می‌باشند برای نشر افکار دموکراسی بواسطهٔ تألیف و ترجمهٔ رسالجات مفیده تأسیس نمایند. لهذا هجده نفر از رفقا را در هفتهٔ گذشته دعوت نموده و تشکیل این حوزه را داده‌اند. این بنده نیز به عضویت آن حوزه مفتخر

است. لهذا مخصوصاً از حضرت عالی استدعا می‌نمایم هروقت رساله یا کتابی در زبان انگلیسی ملاحظه فرمودید که ترجمهٔ آن برای مقصد مذکور مفید باشد اسم و آدرس آن را برای بنده لطف فرمائید که تحصیل نموده و تقدیم حوزه نمایم.

چندی است که فرقه درصدد تأسیس یک کلوب می‌باشد که اعضای فرقه عموماً در مواقع بیکاری خود در آن گرد آمده و از فوایدی که در ایجاد یک کلوب مترتب است استفاده نمایند. ازقرار نظامنامهٔ آن که چندی است منتشر شده است این کلوب عمومی خواهد بود. غیر اعضای فرقه نیز می‌توانند حضور به هم رسانند. این ترتیب گویا برای پروپاگاند بسیار مفید باشد. برای کلوب مزبور خانه‌ای اجاره شده و عنقریب در تحت اسم «مجمع ادب» رسماً افتتاح خواهد شد.

عجالتاً به اجازهٔ حضرت عالی عریضه را ختم نموده و ضمناً استدعا می‌نماید چنانکه همیشه به این ارادتمند توجه مخصوص داشته و اغلب صرف وقت فرموده و نصایحی چند برای بنده خصوصاً و افراد فرقه عموماً مرقوم داشته‌اید بازهم در هر موقع که وقت اجازه دهد سطری چند به افتخار این ارادت‌کیش صادر فرمائید. بنده نیز متعهد می‌شوم که نصایح حضرت عالی را مانند همیشه خود به کار برده و به دیگران نیز تبلیغ نمایم.

مخصوصاً رقیمهٔ شریفه اخیر حضرت عالی بیش از حدّ تصور در رفقایی که به زیارت آن نائل شدند مؤثر افتاده و بدین واسطه مشی و طرز حرکت خود را اصلاح نموده‌اند. چون مندرجات آن منافع عمومی داشت بنده درصدد آن بودم که سوادی از آن را برای کمیتهٔ مرکزی ارسال دارم تا موافق آن تاکتیک جدیدی انتشار دهند. ولی بعد ملتفت شدم که دستورالعمل مفصلتری ازطرف حضرت عالی برای مرکز رسیده است. بدین واسطه دیگر اقدام به آن کار نکردم.

اینک مجدداً از حضرت عالی استدعا می‌نمایم که هیچ‌گاه از ارسال دستورالعملهای لازمه مضایقه نفرمائید که قطعاً اسباب سکته در کار فرقه شده و بالاخره مورث یأس اغلب ارادتمندان خواهد گردید. وانگهی با آن حسن اثری که همیشه فرمایشات حضرت عالی در عموم رفقا دارد نهایت بی‌مرحمتی خواهد بود هرگاه به طریقی که مرقوم فرموده‌اید ترک مکاتبه فرمائید.

آقایان خلخالی، صدرائی، مسیو تگران، فطن‌الملک، آقا حسین‌آقا ، کمره‌ای، حاج سید ابوالحسن، نجم‌آبادی و جلالی مخصوصاً به عرض ارادت مشغولند. چنانچه

حضرت عالی شرحی به آقای فطن‌الملک مرقوم فرمائید خیلی مناسب خواهد بود. خودشان شرحی نوشته و ارسال داشته‌اند. مخصوصاً جناب ابوی و اخوی بنده ادعیهٔ خالصانه تقدیم حضور مبارک می‌دارند.

ارادتمند صمیمی حضرت عالی ـ احمد استوار

۱۱۵ .... محمدزاده (زارع)، علی[1]

۱۵ شهر ج ۲ ـ ۱۳۲۹ [به] اسلامبول[2]

دوست عزیز محترم من

مرقومهٔ مورخهٔ ۱۹ ع ۲ به توسط آقای میرزا رضاخان تربیت رسید. اولاً امیدوارم که انشاءالله تعالی مزاج مبارک قرین صحت و استقامت است. الحمدلله بنده هم سلامتی را دارم. این‌که در این مدت غیبت آن دوست عزیز از عریضه عرض نکردن بنده تقریباً شکایت فرموده و مقابله بالمثل را هم شاهد قرار داده‌اید این بنده هم علت عریضه عرض نکردن خود را از روی صدق و صفا در دو سطر عرض می‌کنم که:

اولاً نمی‌خواستم اوقات گرانبهای آن آقا را با چند سطر اشغال نمایم و از یک طرف هم یقین داشتم که آقای تربیت احوالات و تفصیلات و گزارشات را هرهفته به‌طور راپورت عرض می‌کنند و نیز یادداشتهای جنابعالی را محض افتخار یادداشتهای اساسی خودمان اضافه می‌کرد. باز به هرحال از این قصور خود معذرت خواسته و امیدوار است که در آینده اقلاً در هر دو هفته به عرض عریضه مبادرت نمایم.

مرقوم رفته بود که کاغذی به دوست خودمان مسیو ورام نوشته‌اید جواب ننوشته. از خودشان سؤال شد جواب مفصلی نوشته بودند. چنانکه قبض سفارشی را نشان دادند باید تا حال رسیده باشد.

این‌که از اوضاع کارهای تبریز فرموده بودید خبر صحیح ندارم. الحمدلله نسبت به سابق بهتر است و عدهٔ افراد تا چهارصد چیزی بالا رسیده است و تقریباً دویست و پنجاه نفر در دفتر کاندیدات موجود است که در این روزها همه داخل می‌شوند و از حوزه‌ها

---

۱. اصل نامه نزد من است.

۲. روی کاغذ کابینهٔ ادارهٔ مالیهٔ آذربایجان.

نیز در هر هفته اسامی می‌رسد. فعلاً امیدبخش است و امیدوارم که در این نزدیکی به هزار بلکه بیشتر برسد. و این موقع [را] که فعلاً داریم باید خیلی مغتنم بشماریم و با یک جدیت حقیقی واقعی بکوشیم. زیرا حالا در تبریز چندان مدعی نداریم و ایالت هم محض بر ضد کابینهٔ حالیه از عامه جلبِ قلوب می‌کند. در این دو سه هفته مشغول ترتیبات انتخاب کمیتهٔ ایالتی بودیم.

روز شنبه ۱۴ شهر جاری مجلس انتخاب در منزل آقای مشهدی محمد ابراهیم کاظم‌زاده منعقد [شد] و حقیقتاً در تبریز تاحال یک همچین مجلس عالی منظم ندیده بودم و بنا به قرارداد کمیتهٔ موقتی از هر هفت نفر یک نفر معین و برای آن مجلس انتخاب شده بودند و آقا میرزا رضاخان و آقا میرزا اسمعیل و آقا میرزا حاجی‌آقا نظار معین شدند. تا الساعه از انتخاب کمیتهٔ ایالتی خبر ندارم و جزئیات مجلس همان روز را نیز عرض نمی‌کنم. زیرا که جناب آقامیرزا رضاخان عرض خواهند کرد.

درخصوص مظفریت در انتخابات آتیه مرقوم فرموده بودید نظریات بنده هم همان است که مرقوم شده. علاجی که بنده فکر کرده‌ام همانا یکی جدّیت حقیقی است که باید در تکثیر عده بکوشیم و در طبع و نشر بعضی رسائل اقدامات نمائیم. چنانکه فرقهٔ مخالف در مرکز از حالا به بعضی تشبثات نامشروع شروع کرده و از هیچ‌گونه اقدامات و خرج مضایقه ندارند.

اما وضع تبریز بهتر است. هرگاه تا انتخابات تغییری روی ندهد امیدبخش است که بتوانیم نامزدهای خودمان را بگذرانیم. و همچنین در منتخبین ولایات هم اقدام شده. از حالا به تمام کمیته‌های محلی دستورالعمل داده می‌شود. کار ارومی بهتر شده. آقای اشرف‌زاده که یکی از اشخاص جدی وکارکن فرقه بود با مأموریت گمرک به ارومی رفت و کارهای فرقه را در ارومی خوب فیصل داده.

و آقای اجلال‌الملک هم کمال همراهی را دارد. کمیتهٔ محلی ارومی رسماً منعقد گشته و مشغول تشکیلات و تکثیر عده می‌باشند. هرگاه تا انتخابات حکومت تغییر ننمایند امیدواری می‌دهد که منتخبین ارومی همه از دموکراتها باشند.

البته خاطر مبارک مسبوق است که در اردبیل، خوی، سلماس، مرند هم کمیته‌های محلی باز شده و مشغول تشکیلات و تکثیر عدد می‌باشند و داعیان هم از خوی، سلماس به دهات و ماکو فرستاده‌اند (حالا معلوم نیست که دهاتیان حق انتخاب خواهند داشت یا نه). چون اشرف‌زاده به ارومی رفته و نمایندگان خوی، سلماس هم به تبریز

آمده بودند دستورالعمل کافی داده شد. مسافرت خودم لزومی نداشت.

درخصوص جلب و دعوت اشخاص زیرک فعال همان وقتی که در تبریز تشریف داشتید و این پیشنهاد را فرمودید هنوز فراموش نکرده‌ام و به هر شکل و به هر راهی است در دعوت آنها از راه غیرمستقیمی می‌کوشم. چنانکه حاجی حسین خطائی را حاضر کرده‌ام و در حاجی رحیم بادکوبه‌چی خیلی زحمت کشیدم. ولی مسئلهٔ حکاک‌باشی خیلی دشوار شده باز ناامید نیستم. مشهدی احمد بالازاده و میرزا عبدالحسین هنوز دعوت نشده‌اند. غنی‌زاده، صادق‌الملک و سالار مؤید هم داخل شده‌اند. سالار مؤید طهران رفته. غنی‌زاده، صادق‌الملک جداً می‌کوشند.

درخصوص پول صندوق فرقه باید منتظر اقدامات کمیتهٔ ایالتی تازه شد. اگرچه در اول یادداشتهای اساسی بنده پول را ثبت کرده‌ام ولی از این بابت چندان امیدواری برای بنده حاصل نیست. تا چه اقداماتی شود معلوم نیست.

درخصوص علنی شدن فرقه کمیتهٔ موقتی هم همان پیشنهاد جنابعالی را تصویب می‌نماید و امیدوار است انشاءالله تا در ۱۴ ج ۲ علنی خواهد شد.

درخصوص ترویج «ایران نو» قطعنامه‌ای از کمیتهٔ مرکزی صادر شده بود کپیه نموده به تمام ولایات و حوزه‌ها منتشر کردیم بهتر است. آبونهٔ «ایران نو» در آذربایجان خیلی ترقی نموده است ولی عده را صحیحاً نمی‌دانم. این‌که مرقوم فرموده بودید با سه چهار لیره می‌توانید رسائل خوب عوام‌فهم بفرستید. بازرگان[۱] متعهد شدند که مبلغ مزبور را خودشان بفرستند. نمی‌دانم فرستاده‌اند یا نه.

آقامیرزا علی محمدخان مالیه به طهران رفتند. آقای حشمت دیوان هم داخل حوزهٔ پنج شده با یک جدیت که در ادارهٔ مالیه خیلی مشکل است از فرقه کمال حمایت را می‌کند و به نظر بنده در آینده به فرقه خیلی منفعت خواهد رسانید. گاهی صحبت جنابعالی را به میان می‌آوریم مخصوصاً خیلی سلام دارند.

درخصوص نظم دفاتر کمیتهٔ ایالتی بعد از تشریف‌فرمائی جنابعالی بنده خیلی اقدام نموده منظم نمودم. آرشیو خیلی صحیح، دفاتر نامزدها و حساب وغیره هرچه لازم بود منظم و حاضر نمودم. اگرچه رفقا از دفترداری اطلاع نداشتند باز در آخر روز که تحویل می‌دادم تحسین کردند و آقای تربیت خیال داشتند دفاتر را محض تشویق و اهمیت کمیته در مجلس انتخاب به حضار نشان بدهند. ولی وقت تنگ بود نتوانستند.

---

۱. کذا، صحیح: بازرگانان.

درخصوص آمدن امریکائی ازقراری که امروز تقریر کردند سه نفر وارد طهران شده‌اند.

ولی در مخفی داشتن مسلکم خیلی مشکل شده ازبس که علناً طرفداری کرده‌ام و دعوت نموده‌ام دیگر همه می‌دانند تا در آینده چه پیش آید.

باز بعد از رسیدن خط مبارک قدری ملاحظهٔ خود را می‌کنم. البته بنا به فرمایش جنابعالی هرگاه وقت پیدا کردم تحصیل می‌کنم. ولی معلم انگلیسی خیلی کم پیدا می‌شود. چون روز پست بود نتوانستم زیاده از این مصدع اوقات بشوم، معذرت می‌خواهم و باقی ادعیهٔ خالصانه خود را بر دوام توفیقات و مزید اقبال آن دوست عزیز محترم تقدیم می‌کنم.

زارع علی محمدزاده

چند روز قبل ژلاتینی بر ضد انجمن و ایالتی درخصوص نان منتشر کرده بودند، نسبت او را به بنده هم می‌دادند. تاحال از بنده سؤالی نکرده‌اند. گویا خیال دارند بکنند. تا چه شود. البته بنده هم رفع تهمت خواهم کرد.

آدرس بنده: ادارهٔ مالیه ـ میرزاعلی‌خان ـ مدیر کابینهٔ ادارهٔ مالیه.

بادامچی، محمدعلی[1]

۱۱۶

از تبریز به استامبول

۲۹ رجب ۱۳۲۹

حضور مستطاب یگانه امیدگاه ایرانیان آقا سید حسن تقی‌زاده دامت برکاته

قربانت گردم بعد از تقدیم مراتب فدویّت مدتی است به واسطهٔ مشاغل کثیره اظهار فدویّت ننموده و از آن حضرت مستطاب عالی هم بذل توجهی نشده و امروز فرصت را مغتنم شمرده بدین چند کلمه مصدّع می‌باشد.

از نفاق عناصر مشروطه ارتجاع قوت پیدا کرده تا کار به جائی کشید که محمدعلی

۱. از روی فتوکپی که مهندس ناطق داد آورده شده.

موقع را غنیمت دانسته از بندر جز وارد استراباد گردید. مسلم است پیش از وقت تدارک ورودش را دیده و با عشایر و بعضی حکام و با سران ارتجاعیون مرکز رابطه داشته. و از وضع استراباد و استعداد محمدعلی اطلاع نداریم به واسطهٔ این‌که از مرکز به تلگرافخانه‌ها قدغن سخت شده که ابداً اسم محمدعلی و راپورت اقداماتش را ندهند.

فقط دیروز آقائی اردبیلی که در تلگرافخانه تشریف داشتند اظهار فرمودند که کار محمدعلی چندان اهمیت ندارد. ولی بنده با وضع حالیه و این همه اختلافات و تجزیهٔ قوای مشروطه و بغاوت عشایر خاصّه شاهسون و اکراد به محمدعلی خیلی اهمیت می‌دهم و می‌ترسم با دستیاری روس و انگلیس باز ایران را یک میدان خونین بنماید و سالارالدوله تمام کردستان را تصرف و علی‌رضاخان حاکم گروس هم تسلیم شده و می‌گویند همدان را هم تصرف کرده خیال حمله به طهران را دارد و از قرار معلوم زیاده از ۴۰۰۰ نفر از اکراد و ایل جاف و غیره جمعیت دارد و به هر شهر و دیه که وارد می‌شود کمر اجحاف و تعدّی را به میان بسته با اتهامات و عناوین مختلفه مردم را دم توپ گذاشته می‌کشد و از بعضی هم مبلغ گزاف جریمه می‌نماید.

و شاهسون هم در اردبیل و سراب و گرمرود و هشترود دهی نمانده که نچاپیده باشند و در بعضی دهات به ناموس و عرض هم دست‌درازی می‌کنند و مجلل‌السلطان هم دو دفعه به میان شاهسون آمده و دستورالعمل لازمی را داده و مراجعت کرده و موافق راپورت دیروزی باز خبیث مزبور به میان طوایف شاهسون آمده است و طوایف مزبور یک مواضعه‌ای دارند و قریب سیصد هزار تومان از دهات پول تهیه و جمع کرده‌اند. مسلماً یا به طرف طهران یا به تبریز هجوم خواهند برد.

و حاجی شجاع‌الدوله با عدهٔ کافی ازطرف دولت مأمور سرکوبی شاهسون شده و گویا مقدمهٔ اردویش به سراب وارد شده و خودش در تکمه‌داش می‌باشد. ولی از تبریز استعداد می‌خواهد. یک عراده توپ شنیدر و پانصد قبضه تفنگ پنج تیر تازه دارد و انجمن و نایب‌الایاله از فرستادن این مهمّات احتیاط دارند. از طهران تکلیف خواسته‌اند. تا حال جوابی نیامده. آن هم اتصالاً تأکید در فرستادن قوه می‌نماید. و در مسئلهٔ حاجی شجاع‌الدوله بین‌المحذورین واقع شده‌ایم. اگر قوه و استعداد بفرستیم با کدام اطمینان. اگر نفرستیم مسلماً مراجعت به مراغه کرده و علم خودسری را خواهد برافراشت. علاوه شاهسون جری شده تا دم دیوار تبریز هم خواهد آورد. اجمالاً متحیریم چه بکنیم.

و در تبریز پس از انتخاب شش نفر جدید وضع قدری بهتر به نظر می‌آید. اگر چند

نفر مفسد اینها را آرام بگذارد و انجمن شب و روز کار می‌کند ولی بدبختانه ازبس که کارها ازهم پاشیده و درهم برهم است اصلاح کلی نشده و «شامبر دود قومرس»[۱] با انجمن موافقت ندارد، اتصالاً اشکالتراشی می‌کنند و کذا ثقةالاسلام و بصیرالسلطنه و جمعی از ارتجاعیون مشغول کارند و از این انتخاب متنبّه شده‌اند و در تدارک انتخاب آتیه می‌باشند.

وضع طهران پس از عبور محمدعلی گویا قدری اصلاح شده و عناصر مشروطه متحد و متفق شده و یک کابینه[ای] مرکب از ریاست سپهدار بی‌وزارت و محتشم‌السلطنه و وثوق‌الدوله و صمصام‌السلطنه و مشیرالدوله و معاون‌الدوله و حکیم‌الملک و قوام‌السلطنه تشکیل و به مجلس معرفی شد و تمام امیدواری را این کابینه می‌داد.

ولی دیروز ورق برگشته کابینهٔ علیحده معین و امروز که بیست و نهم ماه است به مجلس معرفی خواهد شد. به قرار مسطور: صمصام‌السلطنه وزیر جنگ رئیس‌الوزرا، قوام‌السلطنه وزیر داخله، وثوق‌الدوله وزیر خارجه، مشیرالدوله وزیر مالیه، حکیم‌الملک وزیر علوم، دبیرالملک وزیر عدلیه، معتمد خاقان وزیر پست و تلگرافات. و موافق اظهارات آقایان اردبیلی و معتمدالتجار گویا سپهدار خیلی بی‌مزگی کرده خاصّه در این چند روزه باعث تأخیر حرکت اردو به طرف استراباد گردیده و معاونت مادّی به محمدعلی کرده. مجلس بالاتفاق از او سلب اطمینان کرده از ریاست معزول نمودند و گویا فعلاً در زرگنده می‌باشد.

و البته از تشکیل حکومت نظامی موافق سیزده ماده که از تصویب مجلس گذشته است مسبوق می‌باشید و موافق راپورت دیروزی مجدالدوله و بشیرالدوله و خبیر همایون و اکرام‌السلطان و چند نفر دیگر از مرتجعین دستگیر و در حبس می‌باشند و از قرار اطلاع صحیحه گویا تمام اشخاص مظنون از ادارات خارج و اشخاص صحیح و مشروطه‌طلب عوضشان معین شده‌اند.

و زیاده از پنجاه نفر ازقبیل اصناف و سیّد و حاجی اسمعیل تهباز[۲] مدیرالتجار در این سه روزه به واسطهٔ تفتین و فساد دستگیر ادارهٔ نظمیّه و تنبیه سخت دیده و حبس شده‌اند و در تنبیه حاجی اسمعیل مدیرالتجار حضرات «شامبر دو قومرس» یک حرارتی کرده و

---

۱. اطاق تجارت Chambre de commerce.

۲. کذا، ظ : = طاهباز.

مرآت‌السلطان معاون اداره را معزول کردند. ولی فردای همان روز از اقدامات اهالی خاصّهٔ فرقه باز معاون به جای خود منصوب و قدری از ابهت تجّار کاسته شد.

و حیدرخان عمواوغلی و یارمحمدخان[1] را هم خواسته‌اند، چند روزه وارد می‌شوند و ایل بختیاری با یک صمیمیت فوق‌العاده مشغول خدمت‌اند و سردار اسعد را به طهران احضار کرده‌اند. بیاید یا نیاید معلوم نیست. اگر در این موقع به ایران حرکت بکند خیلی مؤثر خواهد شد. گمان این است اگر حرکت ننموده باشد حضرت عالی به هر وسیله باشد او را مجبور به حرکت بفرمائید و در تبریز جمعی ازجمله اهالی محلهٔ خیابان در این صدد می‌باشند که حضرت عالی را به تبریز بیاورند و از بنده و آقای نوبری شور نموده بنده صلاح ندانستم. ولی آنها مصرّند و چند مجالس کرده‌اند.

ولی تشریف‌فرمائی حضرت عالی را در این موقع بنده ابداً صلاح ندانسته و تجویز نمی‌کنم، مگر این‌که طهران شدت احتیاج را ملتفت شده و جدّاً حضرت عالی را بخواهند. آن وقت حضرت عالی در اقامت و حرکت مختار می‌باشند و عقیدهٔ بنده در حرکت شما به طرف ایران در موقع انتخاب دارالشورا است که منتخب و معین شده و تلگرافاً اطلاع[2] بدهند که حرکت فرمائید، والاّ با این وصفها ابداً حرکت حضرت عالی صلاح نیست.

و چنانچه کراراً عرض شده از بابت مخارج به خودتان ضیق ندهید. هرقدر وجه لازم باشد از تاجری گرفته به عهدهٔ بنده برات بدهید.

و اعتدالیون حالا به سهو و اغراض خودشان ملتفت شده‌اند و از در ندامت برآمده‌اند. ولی بدبختانه خیلی دیر ملتفت شدند که نزدیک است آب از سر بگذرد و انقلاب منتظره یا بکلی ایران را محو و مضمحل خواهد کرد و یا آنکه از مجاهدت صمیمی مشروطه‌طلبان واقعی باز از نو حیات تازه گرفته و یک مدتی نفس خواهد کشید.

با این خطرات و تحریکات خارجی بنده از آتیه و استقبال وطن مقدس خیلی بیمناکم. خدا جزای خائنین را بدهد که ما را بدین خاک تیره نشانیدند و از اقدامات چند روزهٔ ادارهٔ نظمیّه شهر امن و بعضی حرفهای دروغی برچیده شده.

و این نکته را هم عرض می‌کنم که آذربایجان ازجهت قوه و استعداد مشروطه‌طلب خیلی عقب است و فعلاً سواری که محل اطمینان باشد چهارصد سوار است که آنها هم در سراب متوقف و مشغول زد و خورد می‌باشند. در این خیال هستیم که هزار نفر سوار

---

۱. کرمانشاهی.

۲. اصل: اطلاعاً.

و ششصد پیادهٔ مهندس نظام از مردمانِ مشروطه‌طلب تهیه نمائیم. برای مخارج مجبور شدیم که به طهران اظهار نمائیم و چند روز است تلگراف شده تا حال جواب نیامده و از بابت وجه نهایت تضییق را داشته و هرچه به طهران اظهار می‌شود با لفظ اظهار مساعدت [رو به رو می‌شویم] ولی معنویّت پیدا نمی‌کند.

امیدوارم با وجود این کابینهٔ فعال کارها اصلاح بشود و علاءالدوله از ایالت آذربایجان استعفا داده و حضرات وکلا از تبریز درخصوص تعیین عین‌الدوله شور نموده و تکلیف خواسته‌اند و از تبریز تا حال جوابی داده نشده و شاهزاده نایب‌الایاله چون به امورات آذربایجان بصیرتی ندارد از دستش چندان کار نمی‌آید و فراکسیون انجمن الحق خیلی کار می‌کند.

افسوس در موقع باریک و انقلاب منتخب و معین شدند آن‌طوری که بایست مشغول اصلاحات بشوند موفق نیستند و چون کار بسیار است و فدوی به چندین سمت مأموریت دارم نمی‌توانم که هر پوست مرتباً عریضه‌نگار خدمت بشوم. اگر تأخیری در عریضه‌نگاری باشد علتش همان است که عرض شد و الّا قصوری در ارادت و فدویّت نبوده و نخواهد شد. همان خاکم که هستم.

و خدمت جناب مستطاب هم‌مسلک محترم یگانه ادیب ایران آقائی محمد امین رسول‌زاده با عرض فدویّت مصدع و همواره موفقیّتشان را در خدمت عالم اسلام خاصّه ایران از درگاه حضرت احدیّت مسئلت می‌نمایم و عریضه را ختم می‌کنم با ادعیهٔ خالصانه بر نجات وطن مقدّس و سعادت و ترقی مملکت و عزت و اقبال حضرت عالی.

قربانت ـ محمدعلی بادامچی

[زیر نامه]

موافق تلگراف رسمی که به حکام ایالات مخابره شده وزرا بدین قرار به مجلس معرفی شدند: صمصام‌السلطنه وزیر جنگ رئیس‌الوزرا، وثوق‌الدوله وزیر خارجه، مشیرالدوله وزیر عدلیه، قوام‌السلطنه وزیر داخله، دبیرالملک وزیر پست و تلگرافات، حکیم‌الملک وزیر مالیه، علاءالسلطنه وزیر علوم و فوائد عامّه و ازقرار تقریر غیر رسمی آقای نوبری گویا سپهدار و محتشم‌السلطنه را زنجیر نموده‌اند. نمی‌دانم اصل دارد یا نه.

در تعیین حکومت عین‌الدوله به آذربایجان کمیتهٔ ایالتی فرقه و فراکسیون انجمنی که اکثریت انجمن را حائزند با ملاحظات عدیده و اقتضاء وقت و به مناسبت مراعات

آذربایجان و اطراف بالاتفاق رأی دادند. احتمال فردا در این باب به طهران تلگراف بکنند و از طهران نمایندگان محترم درخصوص عین‌الدوله به ما اطمینان می‌دهند که همه‌گونه موافقت را با شما خواهند نمود. خاصّه در این موقع با محمدعلی نهایت ضدّیت به خرج داده و در له مشروطه اقدامات می‌کند. خدا کند که اصل داشته باشد. زیاده چه زحمت دهد.

تربیت، محمدعلی[1]

۱۱۷

۶ شعبان [۱۳۲۹]

دوست عزیز محترم دیروز جواب تلگراف آمد. نمرهٔ ۸ و نمرهٔ ۹ مکتوب شما رسید. تعجب دارم که دو سه ماه پیش نوشته‌ام اسباب خانهٔ شما را چه کنم و فلان مطلب چه می‌شود. نوشته‌اید که رسول این‌جا بود سرم مشغول بود. خیلی درشگفت ماندم که مگر رسول‌زاده چند روزه در آن‌جا بود که جواب فوری مرا ندهید و در ...[2] بگذارید!!!

بله طبیعت شما این است. تا ده روز پیش اشیاء شما را در زیر زمین نگاه داشته بودم. چون دیدم اعتنا نکردید و جواب ندادید مجبوراً فروختم. چیزی هم بیشتر از پنجاه شصت تومان وصول نکرد. فرش و رختخوابها را قرار دادم که به حسین‌آقا بدهم نگاه دارد و تمام اشیاء مزاحم را هم فروختم.

قاتل آن را صادقوف ماوزوار داده داخل مجاهدین کرده است می‌گوید ازطرف مرکز حکم است که این‌طور باید باشد. امروزها باز سردسته‌ها مشغول جمع‌آوری مجاهد هستند. تأخیر جواب شما بنده را در آتش انداخت. اگر دو ماه در طهران تأخیر کنم یقیناً فجئه خواهم کرد. بکلی از حیات سیر شده‌ام.

والده را من نخواسته‌ام. میرزا رضاخان بی‌انصاف محض این‌که از سر خودش رها کند طهران فرستاد. مرا آتش گذاشته که الآن بالفعل ده نفر نان‌خور دارم در طهران.

دیگر از ماندن در ایران سیر شده‌ام و از رفقا بکلی بیزار و از مشروطه‌طلبان کلیتاً متنفر.

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

۲. یک کلمه ناخوانا.

بعد از این نه کاغذ بفرست و نه روزنامه که چندین مرتبه این اخیر را توصیه کرده‌ام. باز امروز فرستاده‌اید. از مطالب سیاسی ...[۱] امشب فقط محمدعلی از بندر جز سوار کشتی شده به مشهدسر رفته است. میان تراکمه نفاق افتاده و سید محمدخان با تبدیل لباس میان ایل رفت یک و پنجاه هزار ...[۱] سه ...[۱] برادر از محلی گذشت.

ماژور استوکس رئیس ژاندارم مالیه ازطرف شوستر پیشنهاد داد و از مجلس گذشت. پس از رجعت سپهدار از رشت که طرف اعتنا نگردیده بود دوباره به اتفاق به ریاست وزراء منصوب، پس از دو سه روز مراقبت[۲] که کار پیشرفت نکرد سلب اطمینان شد و آن هم شنید خودش استعفا داد.

بالاتفاق مؤتمن‌الملک به ریاست وزراء کاندیدا گردید قبول نکرد. صمصام پذیرفته شد. دبیرالملک وزیر پست و تلگراف پس از سه روز فرار به فرنگ کرد. شاید امروز معاضدالسلطنه انتخاب شود.

دیروز یپرم‌خان معاضدالملک معاون وزیر مالیه را که همان روز حکیم‌الملک مبدل به عمیدالحکما کرده بود گرفتار گردید که از قاصدی کاغذی برده است ازطرف سالارالدوله که از معاضدالملک دستورالعمل بگیرند. در سر این مسئله مرتجعین مجلس فرصت پیدا کرده انتریگ می‌کنند که اتفاق جمعی را مبدل به نفاق کنند.

مرتجعین آنچه به نظر می‌آید اینها هستند: خوئی، معدل‌الدوله، حیدرمیرزا، رکن‌الممالک، شیخ‌الرئیس، طباطبائی، میرزا رضا، مرتضی‌قلی‌خان ... [۳]

اگر این کابینه برود محققاً محمدعلی این‌جاست. ده هزار بختیاری خواسته‌اند. دیروز می‌خواستند نظام‌السلطنه را بردارند، جنوبیها در اضطراب بودند. عین‌الدوله بنا به تصویب انجمن تبریز به حکومت منصوب گردید. حکومت خمسه هم بنا به خواهش شاهزاده که باید به تنبیه اشرار آذربایجان از خمسه تدارک گردد جزو آذربایجان موقتاً گردید.

تمام عیوبات روابط خارجه از محتشم‌السلطنه و داخله از سپهدار به وجود آمد. تا چه پیش آید. فرصت و دماغ نوشتن ندارم. البته درجایی که رسول‌زاده ورودشان مانع جواب فوری من گردد احوال حاضره به طریق اولی اجازه به من نخواهد داد که بیش از این و زودتر به شما جواب دهم که دیروز از شما مکتوب رسیده است.

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. در اصل: مراغبت.
۳. نقطه‌چین در اصل است.

حضور دوست عزیز محترمم آقای رسول‌زاده اظهار ارادت و حسیات قلبی خود را کرده تبریک ورود می‌گویم. والسلام. به آقا میر مجید و تمامی دوستان سلام دارم.

نوبری، علی[1]

۱۱۸

از تبریز علیه به تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۲۹

خدمت ملازمان ... جناب مستطاب آقائی تقی‌زاده دام اقباله العالی مشرف باد

قبله‌گاها امیدوارم که انشاءالله تعالی مزاج مبارک در کمال صحت است.

ثانیاً مدت یک ماه است که از خدمت مرخص شده‌ام. از فیض حضور مبارک بی‌فیض مانده‌ام. خداوند عالم به‌زودی دیدار حضرت عالی را قسمت فرماید، انشاءالله تعالی. معلوم است که چه‌قدر مشتاق زیارت هستم لازم به توضیح نیست.

بعد، تقریباً بیست روز است که وارد شده‌ام. وضع شهر بکلی منقلب است، یعنی به این سبب که محمدعلی وارد خاک ایران شده است. معلوم است که از همه‌جا اطلاع دارید. بلی وارد استرآباد شده بود، لاکن پولتیک اقتضا نموده است برگشته است. به نظر خودم همچو می‌رسد که از آستارا وارد خواهد شد. بنده همچو می‌دانم.

دیگر این‌که حاجی شجاع‌الدوله در سراب نشسته است. قورخانه می‌خواهد که برود اردبیل شاهسون را ساکت نماید. قورخانه قدری فرستاده شده است ولاکن اطمینان نیست. انجمن هرچه کردند که ممکن نشد. باز نوعی نموده‌اند که قورخانه در باسمنج مانده است هنوز حمل نشده است.

دیگر این‌که فرقهٔ محترم خیلی قوّت گرفته است. روز به روز در ترقی است. از این سبب آسوده‌خاطر باشید.

دیگر این‌که آقایان وکلا صلاح دیدند عین‌الدوله را به حکومت آذربایجان قبول نمایند، قبول نمودند. یوم قبل رسمی خبر دادند که عین‌دوله حاکم آذربایجان شد به این زودی هم حرکت خواهد کرد. نظر جنابعالی را نمی‌دانم، گمانم این است که حکومت

۱. اصل نامه نزد من است.

عین‌الدوله را در این موقع صلاح دیده باشید.

دیگر این‌که وقوعات رشیدالملک را یقین دارم که اطلاع دارید، لازم به عرض نیست. روسها آمدند کشیدند بردند. نزدیک به ظهر بود از آلاقابو با قزاق سنور[1] بردند.

دیگر این‌که فرقهٔ محترم اسباب فراهم آوردند که پروتست نمایند در سربازخانه. آن روز هم قزاق در اطراف سربازخانه ازطرف روسها گذاشتند که نباید در علیه روسها حرف گفته شود. هرگاه کسی بگوید خواهم گرفت. معلوم است حال مردم چه‌جور می‌شود. یأس میان مردم افتاد. لابد ماندند رفتند مسجد جمعه. رضازاده[2] بسیار خوب نطق کرد و دو سه نفر دیگر نطق کردند، پروتست نمودند. تا نتیجه چه شود.

دیگر این‌که بنده خودم ...[3] داخل هیچ جا نشده‌ام و نخواهم شد. به این سبب تجار با این وکلا درست گرمیّت ندارند. بنده هم داخل تجّار شده‌ام که بلکه اتحاد میان تجّار و آقایان فرقه [را] غیر رسمی انداخته باشم. آن هم ...[3] لازم است.

دیگر این‌که نفوذ «ر ح» تمام شده است، ابداً نفوذ ندارد. «ح س» ابداً نفوذ ندارد. وکلای محترم جدید نفوذ آنها را محو نموده‌اند. با درستکاری مردم ماضی میل به وکلای جدید دارند.

دیگر این‌که اطراف هنوز امن نشده است، لاکن شهر امن است. خصوص که چند نفر چوب خورد شهر ساکت شد.

دیگر این‌که سالارالدوله در کردستان است. همدان شیخ باقر جهاد کرده بود که نگذارد وارد همدان بشود. اول چنان نبوده است. اول خیال تسلیم شدن داشتند. بعد قشون دولتی حرکت نمود. همدان هم غیرت نمودند. الآن همدان ساکت است.

آقا مشهدی ...[4] هم خودمان هم ترس کرده بود حرکت کرده بود دو روز است وارد تبریز شده است. مخصوص سلام می‌رساند. عذر عریضه را می‌خواهد.

دیگر این‌که عراق، همدان، قزوین فرقهٔ محترم جداً مشغول کار هستند. اطلاع دارم، بدانید.

دیگر این‌که بنده محرمانه مشغول فراهم آوردن مجلس قونفرانس هستم. اگر نتیجه بگیرم عرض خواهم نمود.

دیگر این‌که چنین متوقع هستم روزنامه را فراهم بیاورید. چنانچه عرض نموده‌ام

---

۱. = سرحد.
۲. دکتر شفق بعدی.
۳. یک کلمه ناخوانا.
۴. یک کلمه ناخوانا.

پانزده لیره از مشهدی علی‌آقا از بابت حقیر بگیرید قبول دارم. اگر وجه برای حضرت عالی لازم باشد هرقدر بگیرید گرفته باشید. مبادا جهت خودتان بی‌سببی مانده باشید. چنانچه مکرر عرض نموده‌ام حضرت عالی هم یک برادر حقیر هستید. مبادا خیال نموده باشید. هرقدر وجه لازم داشته باشید برات بدهد کارسازی می‌کنم. آسوده‌خاطر باشید.

دیگر این‌که خدمت برادرم آقائی رسول‌زاده سلام مخصوص برسانید. خیلی افسوس می‌خورم که در خدمت ایشان آن‌قدر بندگی نشد. یک خدمت به ایشان نکردم. خیلی عذر می‌خواهم. منتظر همه نوع خدمت هستم.

دیگر درخصوص تشریف آوردن جنابعالی الآن که آمدن جناب را صلاح نمی‌دانم حتی طهران. از جناب آقامیرزا اسماعیل‌آقا سؤال نموده بودند که جناب را به طهران بخواهند. آقامیرزا اسماعیل‌آقا صلاح ندیدند. یک جواب سخت هم دادند که در انتخاب جدید حضرت عالی انتخاب شوید آن وقت تشریف خواهد آورد. جناب نوبری هم چه صلاح دیده است. هرکس احوالپرسی از حضرت عالی می‌نمود عرض کردم مشغول تحصیل است، به هیچ کار دخالت نمی‌کند و ...[1] هم ندارد. دیگر نمی‌دانم خوب عرض کرده‌ام یا بد. بنده همچو جواب داده‌ام.

اما دو سه مجلس تمام آذربایجانیها را خراب نموده‌ام که شما چه‌قدر بی‌غیرت هستید که وکیل شما رفته نشسته علیّه. شما هیچ نمی‌گویید که فلانی کجاست. چنین نتیجه بخشیده است.

دیگر اوضاع امروز که به نظرم خیلی بد می‌آید خداوند خودش رحم فرماید. زیاده سلامتی حضرت عالی را طالب هستم. مستدعی هستم که جواب عریضه را قلمی فرمائید. هرچه برای صلاح مملکت به نظرتان می‌رسد قلمی فرمائید انجام داده باشیم. منتظر خدمات هستم.

قربانت گردد ـ نوبری

جناب آقامیرزا اسماعیل‌آقا[2] عذر عریضه می‌خواهد. بیست روز است وارد شده‌ام. سه ساعت باهم ننشسته‌ام[3] مخصوص سلام می‌رساند. خدمت آقای رسول‌زاده هم سلام می‌رساند. عذر عریضه را می‌خواهد. یک دقیقه آرام ندارد. شب و روز مشغول کار

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. نوبری.
۳. کذا.

است. صد درجه از طهران بیشتر کار می‌کند. تنهاست. خداوند خودش کمک نماید. انشاءالله تعالی.

خدمت آقا میرمجیدآقا سلام مخصوص دارم. خیلی عذر می‌خواهم که وقت آمدن نتوانستم خداحافظ نموده باشم. تمام دوستان سلام دارم. آقا مشهدی علی‌آقا را سلام دارم. زیاده جسارت است.

تربیت، محمدعلی[1]

۱۱۹

۵ رمضان‌المبارک [۱۳۲۹]

قربان تو گردم مدتی گذشت که عریضه حضور عالی عرض نکردم. علت همانا مشغول بودن به بعضی کارها بود و بس. من‌جمله فروش خانه و فرستادن آنها به تبریز که خیلی به تأخیر و هزاران موانع پیش آمد و مال چارپادار پیدا نگشت و چندین مشکل پیدا نمود.

بالاخره تمام اهل خانه را، همشیره و بچه‌ها و والده و همشیره و خاله‌جان وغیره را با نه مال به تبریز فرستادم. ده شعبان حرکت دادیم و تاکنون به تبریز نرسیده‌اند. چارپادار که مال ستارخان بود برده در زنجان ریخته برگشته. چهار روز در آن‌جا مانده‌اند.

میرزا ابوالقاسم آدم شما را دیروز دیدم. می‌گفت روزی که من حرکت کردم آنها هم خیال حرکت داشته. راهها غیر امن است. یک سهوی بزرگ از من به عمل آمد. تمامش راجع به آمدن والده و کلفت او بود. باری درهرصورت تا تبریز برسند در آتش نگرانی خواهم سوخت.

پس از آن خیال داشتم دو سه روز دیگر حرکت کنم. ننگ فرار را جایز ندیدم. علی‌العجاله در منزل خلخالی هستم. تا کی اسباب حرکت فراهم آید از طهران بیرون بروم. آنی استراحت ندارم. خیلی حالم بد است. تاکنون این حالت به من رو نداده بود. کسالت فوق‌العادهٔ روحانی و جسمانی. روز به روز لاغر و ضعیف‌البنیه می‌شوم. به اندازه‌ای ناخوشم که نمی‌توانم به شما عریضه نگارم.

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است.

غالباً در بیرون پیش وزراء یا در مجلس و یا پیش رفقا می‌روم. ولی عقایدم و حالم قریب به حالت ابوالضیا می‌شود.

باری آرزویم دفعهٔ دیگر زیارت جمال مبارک و استنشاق هوای آزادی است، اگر میسّرم گردد و زودتر انجام پذیرد.

باری از مطالب شخصی درگذریم چند کلمه هم از مطالب سیاسی بنگاریم. اگرچه تشتت و انواع مطالبِ امروزه جزوه‌ها می‌خواهد و یا نگارندهٔ مسلّط لازم است و از عهدهٔ این فقیر خارج است. با این همه چند کلمه شاید بتوانم بنویسم اگرچه یارایی قلم و مساعدت حالی ندارم.

البته می‌دانید که سپهدار به چه مناسبت به رشت حرکت کرد مجهول است و تمام حدسیّات است. گمان بود که محمدعلی از آن‌جا سر درآرد و یا آنکه همان روزها می‌بایست داخل ایران گردد و او می‌خواست کنار باشد که به اسم او تمام نگردد. درهرصورت چنان که شاید رشتی‌ها مساعدت نکردند و خائب و خاسر رو به طهران نهاد و یک علت عمده بودن ستار و باقر بود که قلم از افتضاح رشت آنها عاجز است. مثلاً پسر رضا کاشی ندیم و پیشخدمت باقر بود!!

هردو در خصوصِ خانمِ حاضر مجلس یعنی سردارین دست به ششلول برده‌اند و چه‌ها کرده‌اند و در قزوین چه هنگامه‌ها شده می‌گذرم. تا سپهدار منفرداً فرار به طهران کرده آمد.

والاحضرت از اکثریت پا به مهر کاغذ اعتماد گرفت و ما هم به اقتضای آن روزه گفتیم رئیس‌الوزراء هرکه باشد و اکثریت انتخاب نماید ما هم کمک خواهیم نمود و نظر ما به مؤتمن‌الملک بود. باری سپهدار انتخاب شد و کابینه را معرفی نمود. ما هم به زور یک کمیسیون رابطه که والاحضرت هم گفته بود انتخاب کردیم که مرتجعین مجلس آنها را «هیئت مدیره» نام نهادند و چند روز پیش به توسط یک پیشنهادی آن را منحل کردند.

و آن کمیسیون سپهدار را به غضب آورد. خانه نشست کار نکرد که سهل است راههای محمدعلی را هم جاروب و پاروب نمود و ارائهٔ طریق کرد تا بالاخره یک شبی بالاتفاق مؤتمن‌الملک را کاغذ مهر کرده رئیس‌الوزراء معرفی کردیم. ایشان هم ابا و امتناع نمودند. بالاخره مجبوراً صمصام را انتخاب کردیم که هیچ صلاح نبود. ولی مقتضیات وقت مجبورمان کرده بود.

معلوم است که مرتجعین مجلس با تلفون به سپهدار در شمران خبر رساندند آن هم

استعفا داد. فردا معرفی وزراء یعنی تا چند روز بعد به عمل آمد.

وثوق‌الدوله تمام وزراء سابق انفعالی وزرای خارجه را باطل نمود. تمام حرفهایش یأس‌آور و ناامیدی است و تمام نطقش همراهی و مساعدت تقاضاهای روسهاست. به عبارت اخری یک فاحشهٔ روس است. خداوند به شما انصاف دهد که هرکس را اعتماد کرده‌اید بد درآمده. حقیقتاً رحمت به کفن‌دزد قدیم که محتشم‌السلطنه باشد. باری کسی که شما خوب می‌شناسید این قدر مدح و یا ذمّ ما غیر از سیاه کردن سفید فایده ندارد. نمونهٔ آن را جوف روزنامه‌ها به شما فرستادیم.

علی‌العجاله صمصام که چیزی نمی‌فهمد. روح کابینه دو برادرند مخوف[1] و مشیرالدوله بی‌طرف معلوم‌الحال. حکیم‌الملک هم هم‌مسلک وثوق است. معاضد هم حالش معلوم و معاونش کردستانی[2] است که بالاخره به آرزو هردو رسیدند.

والاحضرت اصرار به رفورم قانون[3] دارند. صمصام هم نمی‌فهمد. سایر اجزای کابینه هم هم‌مسلک‌اند. مجلس هم اکثریت راضی و اقلیت در اپوزیسیون خود باقی است. چند روزی است باز یک اکثریت تشکیل می‌دهند و بعضی خیالات دارند که تفصیل دادن نمی‌توانم. اما نکث مسئله در کجاست و عیب کار از کجاست. باز شما ابصر از من هستید.

البته می‌دانید که برادران صمصام بجز سردار ظفر همه مجبوراً حامی مشروطه و ضدّ محمدعلی[اند]. برادران امیرمفخم بجز معین همایون همه حامیان محمدعلی و بر ضد مشروطه می‌باشند. سردار جنگ و سردار ظفر همراز و همفکر هستند، چنانکه تاکنون مفخم نود هزار، ظفر هفتاد هزار پول گرفته و کاری نکرده‌اند.

سالارالدوله با قوهٔ کافی گویا بیشتر از ده هزار باشد، از کرمانشاه حرکت کرده است. ضیغم‌السلطنه از ارشدالدوله شکست خورده. امیر مجاهد رفت. یقین دارم که تلافی خواهد کرد.

معزالسلطان و معین همایون که در فیروزکوه باهمند خوب حرکت می‌کنند. دیشب مکتوبی که از یکی از دوستان به رئیس‌الوزراء بود استماع کردم. غرهٔ رمضان جنگ سختی واقع [شده] صد نفر مقتول و شصت نفر دستگیر، سیصد تفنگ و دو توپ تصرف کرده‌اند. سالار فاتح، منتصرالدوله هم در نزدیک آمل هستند. کاری که خیلی خراب

---

۱. وثوق‌الدوله و قوام‌الدوله.
۲. اسدالله‌خان کردستانی.
۳. قانون اساسی.

است آذربایجان و سالارالدوله است. کار سالارالدوله محول به مفخم و ظفر است، اگر کاری کنند.

آذربایجان را هم گویا امروز وزراء بیست هزار به یپرم داده‌اند با پانصد قبضه تفنگ که خودش در تبریز از این‌جا حاضر کند. اما مفخم و ظفر ظاهراً جهت تأخیر دیر رسیدن پول بود که شوستر نمی‌داد به جهت عدم اطمینان به آنها و پارچه پارچه می‌داد.

ولی به نظر من اینها منتظر بودند ببینند غلبه در کدام طرف است. ضدیت با بختیاری را جایز نمی‌دانستند و کار کردن را هم نمی‌خواستند. بالاخره سی هزار تومان که از نود هزار مفخم باقی بود دیروز حواله داده شده. باز چه عذری آورند نمی‌دانم. اگر هریک صدهزار نخورند کار نمی‌کنند.

گویا نظر بختیاری در آن است که اقلاً یک کرور پول از این جنگ عایدی داشته باشند. یپرم هم که معلوم است اول رئیس و اول کاری است. اما پول استقراض تمام شده الآن یک شاهی موجود نیست.

شوستر می‌گوید بودجه را اجازه دهید اصلاح کنم، به شما پول حاضر کردن چیزی نیست.

سلخ شعبان ده نفر از ماها یعنی از وکلا که از دموکراتها هم بنده [بودم] رئیس‌الوزراء به دربار به نهار دعوت کرده بود همه پشت سر شوستر فحش می‌دادند و می‌گفتند که دو نفر نمی‌گذارد[1] (وحید [و] نواب) به ما پول بدهند. سه کرور [و] نیم پول داریم و خودش حساب نمی‌دهد. بالاخره دعوتش کردیم حساب داد. بور شدند دیدند پول را تمام کرده‌اند. حالیه میانشان ظاهراً بد نیست. هنوز عنوانی ندارند. اصل ضدّ شُستر وثوق‌الدوله و عمیدالحکماء است.

چند روز است عمیدالحکماء دیوان محاسبات را منحل کرده خلخالی هم بیکار است و جهت انحلال آن است که دیوان محاسبات می‌خواست به حساب کابینهٔ وزراء بالخصوص مالیه رسیدگی کند. معلوم است که مشت وثوق و عمید هم باز می‌گشت. این است که منحل کرده‌اند.

چندی قبل والاحضرت در دربار پیش بیست نفر وکیل که من هم جزو آنها بودم علناً بد به دموکرات گفت و ناسزا نسبت داد نسبت به خودش که یک مرتبه من آتش گرفتم. وزراء هم حاضر بودند. گفتم خوب است یک پیشنهادی به مجلس نمایید تمام دموکراتها

---

۱. کذا (= گذارند).

را سر ببرند تا شما آسوده باشید، و الا استراحت به والاحضرت ممکن نیست و با آن صدائی که او می‌گفت و تمام [باغ] گلستان را پر کرده بود من هم با آن بلندی قدری هم بیشتر و سخت و ناملایمات گفتم.

جواب داد خوب است شما این کار را بکنید که من یک نفر هستم ولی شما تمام ایران. من گفتم این مسئله غیرممکن است، بلکه شما تمام ایران هستید که طرف وثوق و هم نایب‌السلطنهٔ یک ایران هستید. بعد فوراً پا شد گفت غسل تعمیدم دهید والله دموکرات هستم. دست مرا گرفت و قدری تملق کرد و فردا شب به چاله‌هرز دعوت نمود و گفت بیائید. من هم با شما معاً یک نایب‌السلطنهٔ دیگر انتخاب کنیم.

گفتم ما غیر از شما کسی نخواهیم نوشت. بیچاره مستوفی از گرسنگی می‌میرد. خیلی مفصل حرف زدیم. این را هم بگویم اصل حرارت من یکی تحقیر دموکراتها (حقیقتاً هم مستوجب تحقیرند) و یکی بردن اسم شما بود که بازگفت شما را به خدا من غلط کردم با فلان‌کس طرف شدم. توبه کردم. دیگر بس است که من داد کشیدم و گفتم اگر می‌خواهید یک مرامنامه برای شما بیرون آرم تا از ما راضی باشی. آن بیچاره که این‌جا نیست.

دیشب هم اسماً دعوت کرده بود قریب بیست نفر. از ما هم سلیمان و وحید و بنده را که همیشه اسماً این سه نفر را دعوت می‌کند و گویا با خود طرف می‌داند. من نرفتم. می‌دانستم اگر بروم فحش خواهم داد. امروز شنیدم با سلیمان سخت طرف شده‌اند، محض آن‌که این لایحه را می‌خواهند فردا شب از مجلس بگذرانند تنقید نشود. ولی از تفصیل آن خبر ندارم.

باری در تمام طهران یک نفر طرفدار ندارد، مفتضح شده است از اعمال خود. ولی او از ما می‌داند. چه کنم که عقیدهٔ من بر این است که تمام کارها را یک نفر می‌کند، چنان که شما روح مشروطه در ایران بودید و ایشان هم روح خیانت و خباثت‌اند و تمام مملکت و استقلال آن را اینها به باد دادند. باری تفصیلات خیلی است وقت ندارم.

نفهمیدم بستهٔ مرقع و عبا رسید یا خیر. شاید تا آخر رمضان بتوانم حرکت کنم و اگر نتوانستم نمی‌دانم چه خواهم کرد. معلوم است که کاغذ به من نخواهید نوشت و روزنامه هم چنان که گفته‌ام نفرستید. به رسول‌زاده و حاج حسین وغیره سلام دارم. تصدق شما رفیق قدیمی و صمیمی و ارادت‌کیشتان.

تربیت

دو بسته روزنامه فرستادم.

کابینهٔ «ایران نو» را بسته‌اند محض جلوگیری از تنقید اعمال در خصوص خارجه. «استقلال» خود به خود خوابیده. وثوق می‌گفت مجلس را هم خواهیم بست. «رسمی»[۱] هم درنمی‌آید. نمرات کسری را پیدا نکرده‌ام.

شنیدم اسلامبل طاعون است. خیلی دستپاچه شده‌ام که شما چه خواهید کرد و چه می‌کنید. در زرگنده خیلی‌ها متحصن‌اند من‌جمله صدرالسلطنه، نیّرالدوله، اقبال‌الدوله، مؤیدالسلطنه، ظفرالسلطنه و غیره. حشمت‌الدوله و مجدالدوله و اشخاص دیگر هم در سفارت روس می‌باشند. از محمود ورامینی وغیره هم زیادند. از تجار هم معین بوشهری در زرگنده منزل دارد ولی به شهر می‌آید می‌رود. علاءالدوله در قلهک است.

عین‌الدوله که نرفت. پنج نفر فوق را خیال دارند جلب شهر کنند. علت فراری آنها گذراندن اختیارات تامه و نظامی بودن شهر شد که سپهدار از این طرف از مجلس گذراند، از آن طرف خبر به آنها داد که اسامی شما را نوشته‌اند و خواهند گرفت که فرار کردند.

میرزا آقا هم در آن‌جاست. نمی‌دانم آخر کار چه خواهد شد. ماها چه باید کنیم. شنیدم از تبریز خیال دارند شما را جلب تبریز کنند، ولی ابداً صلاح نمی‌دانم. افکار اروپا خیلی خراب است. اگر کاری کنند آن‌جاها بروید یقین خالی از فایده نیست. باقی سلامت شما را طالب است.

سردار بهادر و محتشم با عده‌ای بختیاری که می‌گویند قریب سه هزار است امروز وارد طهران می‌شوند. از آن عده قدری کاشان فرستاده بودند نایب حسین را که حمله‌ور بوده است خواسته‌اند دفاع کنند فرار کرده و رفته است.

خدمت آقا میرمجید و آقا میرمهدی بیک وغیره از من سلام برسانید.

دشمنی والاحضرت زیادتر شده یعنی رقیب خود غیر از مستوفی، مؤتمن الملک و عین‌الدوله وغیره را هم علاوه کرده است.

خلخالی، سید عبدالرحیم[۲]

۱۲۰ ....

۱. روزنامهٔ رسمی مجلس منظورست.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

۵ شهر رمضان [۱۳۲۹]

قربانت گردم یک ساعت به ظهر مانده با یک دنیا کسالت جسمانی که لازمهٔ وجود هر صائم یعنی روزه‌گیر مقدس است و به اصرار فوق‌العادهٔ حضرت اجل آقای تربیت به عرض این چند سطر پس از چندین قرون با کمال خجلت مبادرت می‌نماید.

چندین روز است از همت والای دوستان محترم وطن‌دوست ملت‌پرست یعنی چهاردهمین و پانزدهمین معصوم (به عقیدهٔ حضرت عالی) آقای حکیم‌الملک ـ آقای عمیدالحکما به اغوای ناجی ایران، ناجی وطن، اولین دیپلومات دنیا آقای وثوق‌الدوله دیوان محاسبات یعنی نانخانهٔ بنده منحل و منفصل گردیده. بنده و جمعی بیکار و بیعار در کوچه و بازار مشغول مدح‌گویی و ثناجویی آقایان فوق‌الذکر بوده و می‌باشیم.

البته تفصیل سید کریم خان عدلیّه با آقا سید محمدرضا شیرازی فراموشتان نشده است. شاید واقعهٔ ما هم همان نتیجه را منتج باشد. زیرا «چه مردی بود کز زنی کم بود». تا خدا چه بخواهد.

از اوضاع کنونی، عموم رفقا و دوستان متحسّر و مکدّر و دچار هزاران یأس و ناامیدی‌اند. برعکس این بنده مانند سقراط علیه‌الرحمه، یا حضرت سیدالشهدا ارواح‌العالمین له‌الفدا هرقدر مرگ نزدیکتر می‌شود بیشتر حالم ...[1] و خرّم می‌شود. فریاد عجل عجل می‌زنم. جان می‌خواهد از قالب جسمانی مفارقت و به محل اصلی خویش که عالم ملکوت است صعود و متصل شود. همان علقهٔ ظاهری است که این بنده را خاک‌نشین یا همان علقهٔ دیوان محاسباتی بود که بنده را یک‌چندی در حضیض ذلت یعنی همنشین خاکیان نمود. ورنه من همان ملک بودم و هستم که فردوس برین جایم بوده و خواهد بود. همان جذبهٔ خراباتیان آورده در این دیر خراب‌آبادم. مقصود را به یک عبارت ساده در ضمن یک فرد شعر می‌توانم عرض کنم.

وعدهٔ وصل چون بود نزدیک آتش عشق شعله‌ور گردد

همین سبک عریضه‌ام دلیل بر صدق عرایض است که حالت سقراطی پیدا کرده‌ام. بلی «گواه شاهد صادق در آستین باشد». اگرچه بعضی از رفقا و دوستان صمیمی این حالت را حمل بر لاقیدی و بی‌مبالاتی بنده می‌کنند ولی به حکم «الانسان علی نفسه بصیر» بنده حال خودم را بهتر از دیگران دانسته همان [را] حمل بر تکمیل نفس می‌کنم.

---

۱. یک کلمه ناخوانا، شاید منبسط.

می‌ترسم حضرت عالی من‌باب «تزکیة المره نفسه» حمل بفرمائید و شاید خطا هم نرفته باشید. در هرحال بعضی شکسته می‌خوانند برخی نشسته. حقیقت حال من مانند حقایق سیاسی ایران نامعلوم است.

مثل این است که آقای وثوق‌الدوله اول مستوفی ایران نخستین میرزای درازنویس وارث قلم استیفا اباً عن‌جد کیف خالی و صندلی پوسیدهٔ وزارت خارجه (امور خارجه) را اشغال نماید. «هین منم طاووس علیّین شده» بگوید. یا ارسطوی دوران لقمان الزمان دکتر الدکاترة، عمدة الاطباء آقای حکیم‌الملک با معاون حاذقش در وزارت «خالیه» به امر مالیه رسیدگی نمایند «و هل لقوم کان الضراب و علیهم.»[1]

باری تصدیعت ندهم. شرح اوضاع کنونی را چنانچه لازم بود آقای تربیت نوشتند به قول مسیو اردشیر جی این همه سطحیّات است، همه روی آب می‌بینند «از حقیقت خبری نیست که نیست».

به عقیدهٔ حضرت عالی یا بنا به فرمایش حضرت آقای سید ابراهیم سادات اخوی وکیل سابق مجلس شورای کبرای ملّی، یا به عقل ناقص شما نجات ایران و ایرانیان موقوف است به جلب مستشارهای خارجه بود، به عقل ناقص این بنده نیز همین‌طور بود.

اما بدبختانه آن که مستشار امریکائی است فاسدالعقیده است، زیرا رفیق آقا میرزا علیقلی‌خان[2] وزیر مختار امریکا است. شخص فاسد نمی‌تواند اصلاح معایب نماید.

تمام مستوفیها و عموم ارباب حقوق، کافهٔ وزرای لاحق و سابق و اسبق و حال متفقند که این مستشارهای امریکایی بابی یا بهایی هستند. می‌خواهند جمع و خرج و دستورالعمل و بودجه و مستمریّات و مواجب و جیره و تکلف و وظیفه، جزء و جمع، ثبت دفتر و و و را بهائی و بابی کنند. حتی بلجیکها یعنی مدیران گمرک و سفارت آلمان و روس هم محض خیرخواهی عالم اسلامی و حبّ دیانت جعفری(ع) بر ضدّ این امریکاییها قیام کرده‌اند (ای خاک بر سر ما. کفار تعصب اسلام را دارند ما مسلمانها نداریم).

مستشار امریکاییها حالشان این‌طور، اما مستشارهای فرانسه و سوئد وغیره ماشاءالله ماشاءالله. چشم بد دور از همت والانهمت دانشمند ایران آقای ممتازالسلطنه

---

۱. وثوق‌الدوله وزیر خارجه و حکیم‌الملک وزیر مالیه در کابینهٔ صمصام‌السلطنه همکار بودند. از ۲۰ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۹ تا ۱، جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۳۰.

۲. ملقب به نبیل‌الدوله کاشانی.

وزیر مختار فرانسه. اولین مسلمانند. در مسلمانی این مستشارهای تازه‌وارد آقای صدرالسلطنه و آخوند رستم‌آبادی به گردشان نمی‌رسد.

گمان من این است که در ظرف چند روزه وزارت داخله و عدلیه و جنگ را نورٌ علی نور کنند. زیرا ابداً مانع ندارند. تمام دول همجوار هم با خیالات اصلاح‌خواهانهٔ ایشان همراه است. چه غم دیوار ایران را که دارد چون ایشان پشتیبان.

آقای ممتازالسلطنه تقصیر نداشت. مدتی بود خرید تفنگ به ایشان رجوع نشده بود. در این اواخر خرید آدم را به ایشان رجوع کرده تلافی تفنگ را از سر آدم درآورده. صرفهٔ دولت را ملاحظه کرده آدمهایی فرستاده است که با ایرانیها بسازند. مانند ایرانیها عالم باشند، متدین و مسلمان باشند. نه مثل علیقلی‌خان چند نفر امریکایی فرستاده است که علم و اخلاقشان یکسره منافی با ایرانیان است.

قربان شما ـ خلخالی

تربیت، محمدعلی

۱۲۱ ....

۱۵ رمضان [۱۳۲۹]

قربان تو گردم   مدتی است باز عریضه‌نگار نشده‌ام. اینک باز چند کلمه معروض می‌دارم. کار ارشدالدوله تمام و خودش مقتول و اتباعش پراکنده شدند و اردو متفرق گردید. طرف مازندران هم آن‌قدرها قوه ندارند. فقط کار سالارالدوله و شجاع‌الدوله است. آنکه امیرمفخم است معلوم نیست چه معما است. تاکنون حرکت نکرده و چند روز قبل شکست خورده و تمام لوازم اردو را به او واگذاشت. خودش حالیه در عراق پهلوی سردار مظفر است. حقیقتاً معجزه است. بختیاریها که طرف سردار اسعد هستند خیلی جانبازی دارد می‌کنند.

اردوی خوار، ورامین آن طرف آنچه کرده بود از یغما و غارت این طرف چیزی هم فروگذار نکرده. از الاغ و قاطر و اسب حتی گوسفند و بره غیره را نیز همراه خود آورده بودند. شنیدم اسب پنجاه رأس یکی ده تومان می‌فروختند. تمام قوای ارشدالدوله از توپ و تفنگ وغیره به گیرشان آمد.

آقای اشرف‌الواعظین چیزی از رذائل دنیا نماند که مرتکب نگردیده باشد. یقین دارم که این مقام ناخوشی دماغ به او آورده. امروز تماماً از اهل لوژ[۱] و اعتدالیون وغیره از بازاریها بر ضدّ او هستند. حتی طباطبائی بر خود لعنت می‌کند که این چه غلط بود در حق او من کردم. باری هیچ آبرو نمانده مشغول برانداختن کابینهٔ حالیه می‌باشد و متصل اسباب فراهم می‌آورد.

یقیناً تا آخر ماه بلکه تا بیستم من از این‌جا حرکت می‌کنم، تا چه پیش آید.

انجمن تبریز یک تلگراف بالابلندی در حق شما به مجلس و نایب‌السلطنه کرده بود که شما را احضار نماید. هنوز نبرده‌اند. رئیس می‌گفت اول به نایب‌السلطنه ارائه دهید، اگر میل دارد در مجلس بخوانیم. ولی [نظر] من همان است که عرض کرده‌ام. ابداً به خیال آمدن ایران نباشید و بکلی صرف‌نظر کنید. آتیهٔ ایران آتش خواهد گرفت. به نظرم خیلی هرج مرج خواهد شد. طرفیت با ایل بختیاری از یک طرف، سستی و خستگی مردم از مشروطه و حالت حاضره از طرف دیگر، فشار روسها که معلوم است، خیانت و سست‌عنصری رجال را هم اگر علاوه کنید، بی‌قشونی و بی‌استعدادی را ملاحظه نمائید که تغییر و اصلاح هیچ‌یک بدین زودی میسر نیست، آتیه و استیصال مملکت را بخوبی نشان می‌دهد.

در حق شما ابداً حرارتی و محبتی نمی‌بینم و حتی خودمانیها هم قدری فراموش کرده‌اند. فقط کسی که شب و روز در فکر شما هست و شما را می‌پرستد باز خود من هستم و بس. همان رأی که در ورود اسلامبل به شما عرض کرده‌ام همان است تغییر نمی‌دهم. باید شما در جائی خارج از ایران مقیم و به تحریر و کسب دیگر مشغول باشید و یقین دارم که آمدن شما به ایران تا چند سال دیگر صلاح نخواهد شد و اگر در این فکرها باشید می‌توانید یک نتیجه بگیرید و مذبذب نمانید. نمی‌دانم تاکنون در اسلامبل چه کرده‌اید و چه خیالی و طرحی ریخته‌اید. از مفارقت شما یک سال گذشت و به چهارده ماه رسید.

از رفیق محترمم آقای رسول‌زاده خبری ندارم و اظهار ارادت و صمیمیت می‌کنم. هنوز از ورود خانه به تبریز اطلاعی ندارم و خیلی خیلی نگران هستم. پریشب تلگرافی از سیم کمپانی کرده‌ام هنوز جواب نگرفته‌ام.

کابینهٔ حاضر بد نیست. اگر یارو به زمین نزند. در مجلس بیست و هشت رأی یکی

---

۱. مقصود باید لژ فراماسونری باشد.

کردند. ولی اکثریت به عمل نیامد. چند شب پیش والاحضرت در خصوص مختصر نوشتهٔ «روسکه اسلاوا» یک طپانچه و یک قرآن که زاد سفر است حاضر کرده بود و یک کالسکهٔ سفر نجات و شاهزادهٔ لیدر را می‌خواهد. پس از حرارت فوق‌العاده و فریاد و الغوث قرار بر تکذیب می‌شود که والاحضرت مناسباتشان با فرقهٔ دموکرات دوستانه است.

موسیو دگران خیلی محبت به او دارد و گاهی مختصر نیش می‌زند. ولی من همرأی نیستم و صلاح نمی‌دانم.

باری امیدوارم به زیارت آن دوست عزیزم موفق گردم و بار دیگر دست شما را ببوسم. ولی نمی‌دانم در راه به کجا عزیمت خواهم کرد و چه خیالها به نظرم خواهد آمد و یک خیالی داشتم چند روزی تبریز روم و یا این‌که به جائی که هوایش خنک و صاف باشد بروم. به درجه‌ای ناخوش، ضعیف بنیه و دماغ زورآور شده که اگر بیست روز دیگر در این‌جا بمانم هلاک و نابود خواهم شد. بالخصوص که نه خانه دارم و نه از خانهٔ خود خبر.

مدتی است از شما به خواهش خود بنده کاغذ نرسیده و از اخوی هم خبری نمی‌رسد.[1] چه پست تبریز دو هفته بیشتر است نیامده و سیم تلگراف هم که قطع شده است و خیالی هم داشتم که اگر توانم خراسان روم و خیال دیگرم رفتن به اصفهان و کرمان و بالاخره به هندوستان است. علی‌الاتصال در فکر هستم و آنی استراحت خیال ندارم.

دو سال تمام شد که از تبریز بیرون آمده‌ام و دوازده روز مانده است که دو سال باشد در طهرانم. چه مصائب و بلایاکه در این مدت به من فلکزده رو نیاورد و چه ناخوشیها که دامنگیرم نکرد. فکرم بکلی پر پوچ شده است. شاید روزی خوب شود که مختصری استنشاق هوای خارج از ایران نماید.

الان از خانهٔ آقا سید عبدالرحیم صبح زود که خودش هنوز بیدار نشده است این عریضه را عرض کردم و خیال دارم امروز تذکره بگیرم. گویا آخر شوال آخر مجلس باشد. ولی من عقیده‌ام آن است تا بهار این مجلس را امتداد دهند. این اوقات کارم به درجه‌ای سخت شده که نمی‌دانم بیست و چهار ساعت را به چه شکل به آخر رسانم. چهار ساعت خواب می‌کنم بیست ساعت بیکار و ویل و سرگردانم وکتاب و روزنامه سه

---

۱. رضا تربیت.

ماه است نمی‌توانم بخوانم. معلوم است که حال من چه خواهد بود.

باری هفتهٔ گذشته قدری روزنامه و مطبوعات فرستادم. نمی‌دانم مرقع و عبا و دستمال و کتاب رسید یا نه. از بد بودن عبا خیلی خجل و شرمسارم. باید عفوم فرمائید. کار صدر است به من دخل ندارد و چنان که تأخیر فرستادن هم از او بود. این اواخر صدرائی نیز از نظر فرقه افتاده. بعضی کارهای خوب از او دیده نشده است. ولی هنوز هست.

قزوینی هم به قزوین رفته است. اسدالله‌خان فتح‌الله‌زاده ...[1] میرزا محسن خیلی پدرسوخته بوده است. ششصد تومان پول گرفته هنوز به جنگ نرفته آبروی فرقه را برد.

به شما نمی‌گویم، تمام ضیق و فشار وجدان من از اعضای فرقه است که خیلی بد شده‌اند و غالب رؤسا جور دیگر درآمده‌اند و اشخاصی بد و مستبد داخل فرقه شده‌اند. اقتدار و سلیمان‌میرزا باهم افتادند من اصلاح دادم. قزوینی با پهلوی[2] [در] افتاد. چه کارها شد که تصور نمی‌کردم. من که می‌بایستی با همه بد باشم کاری نکردم، سوختم ساختم. ولی دیگر بیش از این طاقت ندارم. حالیه بد نیست. خلخالی هم با حکیم‌الملک سفیه و عمید حرامزاده [در] افتاده. میرپنج[3] دزد با برادرش طرف شده و متصل راهزنی می‌کند، و قس علیهذا. فعلل و تفعلل.

تصدق شما ـ م.ع.

آقا سید جواد[4] هم با همه درافتاده و به همه بدگوئی می‌کند. مطبعه رفت از آن‌جا هم خارج شد. ابوالضیا هم سفیه مطلق شده با هیچ‌کس نمی‌سازد. ای چکنم چکنم.

خلخالی، سید عبدالرحیم[5]

۱۲۲ ....

۱۵ شهر رمضان [۱۳۲۹]

قربان وجود مقدست گردم   این عریضهٔ ثانی است که با کمال عجله با شکم گرسنه

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. محمود محمود بعدی.
۳. شاید میرزا موسی نظم‌السلطنه.
۴. برادر تقی‌زاده.
۵. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است.

نزدیک ظهر عرض می‌کنم. البته عریضهٔ اولیه ازلحاظ مبارک گذشته است. به قانون «لا تثنّی الّا و قد تثلث» منتظر عریضهٔ سیّمی باید باشید.

بنده که نمی‌دانم آقای تربیت چه نوشتند. اینک مجبورم احوالات را آن طوری که خود می‌دانم به عرض برسانم، خواه با نوشتهٔ ایشان موافق درآید خواه مخالف. درصورت تخالف، تخالف نظری است.

بلی پس از آن‌که از چهار طرف قوشون ارتجاع ــ ازطرف سمنان و دامغان و شاهرود به سرداری ارشدالدوله ــ قریب سه هزار نفر از ترکمن وغیره ازطرف مازندران به سرداری کل شعاع‌السلطنه و خود محمدعلی میرزا، دو سه هزار نفر از مازندرانی و ترکمن با معیت امیراکرم و اسمعیل‌خان و مرادخان و رشیدالسلطان، ازطرف کردستان و کرمانشاهان و همدان به سرداری آقای سالارالدوله، قریب چند هزار نفر ازطرف اردبیل به سرداری مجلل‌السلطان، تبریز به سرداری صمدخان شجاع الدوله طهران را احاطه کردند ــ دولت علیه با آن قوه و قدرتی که ماتحت صفر بود به مقام مدافعه برآمد. ابتدا سردار محیی با معیت معین همایون با یک صد نفر مجاهد و دویست نفر بختیاری رهسپار فیروزکوه شدند. بحمدالله دو دفعه مصادف شدند [و] در هر دو دفعه غالب تا عاقبت رشید السلطان مقتول و جمعی گرفتار و مقتول گردیدند. اکنون سردار محیی در اطراف سواد[کوه] با استعداد مشغول است و امروزها حکم و اجازهٔ یُرش به ایشان داده شده است. ... [1]

پس از این که ارشدالدوله ازطرف استراباد به طرف شاهرود حرکت کرد شاهرود بلامزاحمت تسلیم گردیده، از آن‌جا به طرف سمنان حرکت کرده. در سمنان از همت مسعودالملک حاکم که دست‌نشاندهٔ سپهدار بود پس از مختصر جنگ زرگری سرباز و سوار و توپخانه را تسلیم ارشدالدوله کرده خودش به طرف طهران رهسپار گردید.

بعد ضیغم‌السلطنه با جمعی بختیاری مأمور سرکوبی شد. ضیغم‌السلطنه نیز در دعوای اول مغلوب [و] چند نفر بختیاری مقتول [شده] توپ را تسلیم کرده عقب نشست.

بعد امیرمجاهد با عده‌ای مأمور گردید. اجمالاً ارشدالدوله با آن استعداد روز به روز بر قوه و جسارتش افزوده راه طهران پیش گرفته تا هفت فرسخی طهران یعنی ورامین (ده شیخ محمود) آمد. ازطرف مستبدین و مرتجعین طهران نیز همه‌روزه مشارالیه را دعوت به عجله می‌کردند. شاید در طهران هم تهیه و استعدادی فراهم کرده بودند وقتی که

۱. چهار پنج کلمه در لب‌بُر فتوکپی نیامده است.

ارشدالدوله نزدیک طهران رسید در خود داخلهٔ طهران هم شروع به کار بشود. طهران را یک تزلزل[1] و اضطراب فوق‌العاده گرفت. همه مصمم شدند که امروز یا فردا طهران متصرف خواهد شد. حتی یک تزلزل فوق‌التصور در ناحیهٔ ورزا هویدا شد. تا چند روز قبل سردار بهادر، سردار محتشم، مسیو یفرم‌خان با تمام استعداد شهر طهران را به خدا سپردند و حرکت به خوار [و] ورامین نمودند.

(نمی‌دانی آقاجان من پس از حرکت این سرداران شهر در چه حال و دیموقراتها در چه خیال و مرتجعین در چه نشاط. دو شب مسئله طول کشید. در این دو شب مار و ماهی خوابید. دو طایفه یکی آزادیخواهان از غصهٔ بلال، دیگری مستبدین از نشاط و فرح خواب نکردند. همه ساعت منتظر ورود ارشدالدوله و قزاقها بودند).

قبل از آنکه آقایان سرداران وارد خوار و ورامین بشوند ارشدالدوله با امیر مجاهد تصادف کرده امیر مجاهد را شکست داده. ارشدالدوله با کمال آزادی رو به طرف طهران می‌گذارد. در این بین با اردوی ضیغم‌السلطنه تصادف می‌شود.

ضیغم السلطنه از بالای کوه حس انتقام را بروز داده توپها را آتش کرده ارشدالدوله با اردویش که پایین کوه خرامان خرامان به طرف طهران می‌آمدند خود را یک دفعه میان آتش می‌بینند. اجمالاً راه فرار و قرار بر ارشدالدوله مسدود، قوشونش تماماً مغلوب [شده] رو به فرار می‌گذارند. ارشدالدوله نیز پس از ایستادگی زیاد که توپ و توپخانه از دستش می‌رود شخصاً گرفتار شخص ضیغم‌السلطنه می‌شود.

قریب دویست نفر از ترکمن وغیره مقتول، زیاده از سیصد نفر گرفتار. شبی که تماماً انتظار ورود ارشدالدوله و قزاقها بودند سه ساعت از شب گذشته ارشدالدوله گرفتار و خبر تلگرافی رسید. روز پنجشنبه ۱۳ رمضان که محققاً می‌بایست ارشدالدوله وارد طهران بشود نعش مشارالیه را وارد طهران کرده چند ساعتی در میدان توپخانه برای تماشا و یقین کردن مستبدین نگاه داشتند. ازطرف سمنان و دامغان و شاهرود خاطر دولت آسوده شد.

در همین وقت که با ارشدالدوله مشغول جنگ بودند امیرمفخم نیز با سالارالدوله مشغول جنگ می‌شود. بدبختانه امیرمفخم مغلوب و سالار-الدوله غالب، ولی هنوز این خبر در طهران منتشر نشده است. اکنون امیرمفخم با سردار ظفر در عراق هستند. تا کی دوباره مشغول جنگ بشوند.

---

۱. اصل: تزل‌زل.

تمام اردوی که به طرف ارشدالدوله رفته بودند دو روز بعد با غارتی زیاد به طهران عودت کردند. الآن طهران تااندازه‌ای امن است. شاید کار مازندران در این چند روزه فیصله یابد.

احوالات تبریز را البته عرض خواهند کرد. اجمالش این است که شجاع الدوله گویا به نزدیکی تبریز وارد شده است.

گویا نظر بختیاریها بر این است که تمام ایران با دست خودشان اصلاح بشود.

این احوالات عمومی بود که عرض شد. اما احوالات خصوصی: آقای تربیت که در این روزها خیال حرکت دارند. من که عقیده بر حرکت ایشان نداشته و ندارم. ولی خودشان اصرار و معاذیر موجه یا غیرموجه برای خودشان اقامه می‌کنند. من عرض می‌کنم آقاجان باید ماند و مرد. ایشان می‌فرمایند باید رخت به ساحل برد و کار کرد. بعضی رفقای دیگر نیز در این حال با ایشان شریک و سهیمند.

شنیدم آقای سلیمان‌میرزا و آقا سید جلیل[1] و منتصرالسلطان به این خیال افتاده‌اند. ولی بنده تااندازه‌ای به آقای تربیت حق می‌دهم. اما اگر این حضرات فوق‌الذکر در این خیال دوام بکنند ایشان را تخطئه خواهم کرد و بر فرقه[2] نیز فاتحه خواهم خواند.

آقای نایب‌السلطنه روز به روز بر عداوت فرقه می‌افزاید. اگرچه این وجود محترم با تمام عالم عداوت دارد. غیر از منافع شخصی هیچ منظوری ندارد.

عمدهٔ حرکت سلیمان‌میرزا همان بدزبانی و بدسلوکی نایب‌السلطنه است. اوضاع روهم رفته چندان تعریفی ندارد تا بعد چه بشود و چه پیش آید عرض خواهد شد. عجالةً من بنده مقیم طهران و از بی‌چادری مستور شده‌ام. تا چه بخواهد خدا و چه پیش آورد طبیعت. آقای رسول‌زاده را از صمیم قلب بنده‌ام.

مخلص صمیمی شما ـ خلخالی

پرویز، حسین[3]

۱۲۳

۱۹ رمضان [۱۳۲۹]

---

۱. اردبیلی.
۲. فرقهٔ دموکرات.
۳. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است.

هم‌مسلکان محترم   تقریباً یک ماه و نیم پیش شرحی معروض و در جوف پاکت حاج حسین شالچی فرستادم و تاکنون رسید آن نیامده و نگرانم که مبادا نرسیده باشد و این مرتبه با پست سفارشی و به توسط دیگری خواهم فرستاد.

شرح مفصلی که به مرکز نوشته بودید جوابش در یک هفتهٔ پیش عرض و با پست سفارشی توسط حاج حسین ارسال شده و دو نمره هم از روزنامهٔ «ایران نو» به همان واسطه ارسال نمود که بدهید حروف آن را چیده و خریداری نموده ارسال دارید و چنانکه عرض شده درصورتی که خرید حروف صرف کند فوراً به واسطهٔ تلگراف مقدار وجهی که لازم دارید طلب نمائید تا ارسال شود.

سه نمره حرف باید بچینند از همین حروفی که «شمس»[1] چاپ می‌شود که گویا نمرهٔ ۱۶ یا ۱۸ باشد. یک نمره هم حروف ۲۴ برای عناوین و بعضی از چیزها که با آن لازم است چاپ شود. یک دوره هم از حروف ۱۶ یا ۱۸، یک دوره هم از حروف ۲۴ لازم است و اشمون.[2] خطهای برنجی وسط ستونها عیناً لازم است. دوخطهای سرستون باید خیلی ظریف باشد. بعضی از سرعنوانها مثل دارالشورای ملی و پای تخت که با حروف نمرهٔ ۵۴ است اگر ممکن نشود می‌باید بدهیم بکنند یا ۲۴ بگذاریم و اگر ممکن شود خیلی خوب است و یقین است این قبیل عنوانات که در هر نمره هست فقط یک نمرهٔ آن کافی است زیرا تکرار خواهد شد.

قیمت هم از سیصد تومان هر خرواری اگر قدری هم تجاوز نماید ضرر ندارد. ولی از قرار مسموع قیمت حروف در اسلامبول خیلی ارزان است. در هرحال با داشتن حروف «ایران نو» روزی شش هفت تومان کمتر ضرر خواهد نمود. اگر حروف خریده شد باید به توسط کلی پست حمل شود و اگر حساب نمودید خیلی قیمت حروف گران شد میزان آن با کاتیلگش[3] را بفرستید تا ببینم. درهرحال تمنا می‌شود هرطور هست زحمت کشیده این کار را انجام دهید.

راجع به ایران نو

در دو هفته پیش شرحی آقای رسول‌زاده به ادارهٔ ایران نو مرقوم فرموده بودند که

---

۱. مجلهٔ چاپ استانبول به فارسی.
۲. قطعات سرب یا مقوا که میان سطور حروف‌چینی گذاشته می‌شده (اشبون).
۳. (= کاتالوگ).

بعضی از نمرات آن را تنقید می‌نمود. خیلی موجب امتنان و تشکر است که نظریات خودشان را اظهار فرموده و درواقع برایشان لازم است که نواقص روزنامه را آنچه می‌توانند اصلاح نموده در ترقی آن بکوشند.

در چندی پیش هم شرحی راجع به درج اعلان خالصه مرقوم فرموده بودند. همه صحیح است و باید دیگر نظیری پیدا ننماید و اینک لازم می‌دانم که وضع ادارهٔ «ایران نو» را مختصری به عرض رسانیده نواقص آن را شمه‌ای اظهار نمایم و درواقع از فکر و تدبیر آن هم‌مسلکان محترم استفاده و استعانت نمایم.

ادارهٔ شرکت ایران نو به واسطهٔ عدم مواظبتی که شده و به واسطهٔ این‌که یک نفر آقا محمدعلی نمی‌توانسته‌اند اداره نمایند به‌قدری مغشوش است که نهایت ندارد. قریب به چهار هزار تومان که از پنج هزار تومان سرمایهٔ اصلی وصول شده تمام شده، شاید قریب به دو هزار تومان هم از آبونمانها وصول شده. به همین طریق قریب به دو هزار تومان هم مقروض است و درمقابل شاید دوهزار تومان هم طلب داشته باشد. ولی معلوم نیست از که طلب دارد. نه دفتر مرتبی هست و نه حساب منظمی. تمام قصد در این مدت بیرون آوردن یک ورق بوده از هرکجا که باشد.

در این چند ماههٔ اخیر هر دفتردار ماهری را که آورده‌ایم نتوانسته بفهمد که ایران نو چه دارد و چه باید بکند. درواقع از روزی که آقای رسول‌زاده غیبت کرده‌اند تقریباً سه ماه یا چند روزی بیشتر روزنامه با سه هزار تومان نشر شده ولی در کمال تلاش فوق‌العاده و با یک زحمتی که نتیجه‌اش نبودن فرصت و بروز چند فقره خبط در مندرجات شده.

وقتی که ایشان مسافر شدند هم رداکسیون روزنامه و هم دفتر آن برهم خورد. آقای شیرازی داوطلبانه برای رداکسیون حاضر شدند با معاونت غیررسمی این‌جانب و امورش هم به همان منشی مراسلات محول گردید. اما دفتر که باوجود دفترداران ماهر چیزی از آن فهمیده نمی‌شد و اما رداکسیون و آقای رداکتور در تمام این سه ماه یا زیادتر سه روز که هر ماهی یک دفعه باشد حاضر نشدند. چند نفری هم برای تحریر نامزد شده بودند که بعد تفصیل آنها می‌آید. یک دینار هم وجه برای اداره‌ای که (همه روزه سی و پنج تومان پول نقد لازم دارد که درمقابل تنها هفت هشت تومان از تک‌فروشی عاید می‌شود و نصف بیشترش به پستخانه داده می‌شود) موجود نبود. مرکز مقدس هم که اسماً ادارهٔ روزنامه را در تحت دخالت مستقیم خودش درآورده بود جمع نمی‌شد.

تمام این کارها که عبارت از ادارهٔ شرکت و رداکتوری و کلاهبرداری برای کاغذ وغیره و محصلی مخبرین و نویسندگان مقالات باشد برعهدهٔ بنده محول شده بود. آن هم نه بطوری که اگر غفلت می‌کردم احدی از رفقا مؤاخذه می‌کردند، یا اصلاً پیداشان می‌شد، بلکه به میل و ارادهٔ خودم و به آنکه می‌دیدم اگر کار را رها کنم می‌افتد و آن وقت است که فرقه خواهد افتاد.

بالاخره ورشکستگی و بیچارگی ما را مجبور کرد که از ادارهٔ حوزه‌ها پول بگیریم و معادل چهارصد تومان هم گرفته و خرج شد. لازم است مساعدتی هم که بعضی رفقا می‌کردند عرض نمایم.

بعد از رفتن آقای رسول‌زاده قرار شد که شاهزاده سلیمان‌میرزا و آقامیرزا داودخان و ابوالقاسم میرزا که دفتردار خوبی است در کار دفتر و ادارهٔ شرکت مداخلات نموده دفتر شیرازه پاشیده را جمع‌آوری کنند. از آن‌جا که هر اقدام ما تا چندروزی گرماگرم است و بعد سرد می‌شویم انصافاً تا یک هفته خوب حاضر می‌شدند و قدری هم اسباب اجتماع پریشانی دفاتر شدند. ولی متأسفانه دیگر حضور به هم نرسانیده و به حال اول خود باقی ماند.

اما هیئت تحریریه قرار بود آرتیکلهای اساسی را آقای وحیدالملک و آرتیکلهای دویم و سیم را هم آقای دگران[1] و امیر حاجی بنویسند. و ...[2] مترجم هم که سید ابوالقاسم‌خان خود. اما آرتیکلهای اساسی را همه روزه در خانهٔ آقای وحیدالملک به‌استثنای یک هفته که خودشان برای ظهر در اداره از مجلس می‌آمدند و برای دو بعد از ظهر مقاله را به مطبعه می‌دادیم تا ساعت سه و دو به غروب مانده بایستی من خودم بروم ایشان را وادار به نوشتن کنم. اما مسیو دگران که همه وقت برای نوشتن حاضر بودند و امیر حاجی هم چون ماهی مبلغی وجه می‌خواست و چند فقره آرتیکل هم حاضر بود و پول نگرفته بود ممکن نشد استفاده از او نمائیم.

مخبر پارلمانی هم چون اخلاق خوبی نداشت و با محصلی خود من بایستی اخبار را بنویسد و همه‌روزه دیر می‌داد و مورد جریمهٔ مطبعه می‌شدیم، ازطرفی هم بدون ترجمه کردن ماهی سی تومان پول می‌خواست جوابش کردیم و مخبری را مجانی به آقا شیخ غلامحسین به مجاهدت من واگذار شد و همه روزه هم پس از یک ساعت از ختم مجلس می‌داد و ترجمه را هم از رفقا آن هم با زحمت استفاده می‌کردیم.

---

۱. تیگران ارمنی.

۲. یک کلمه ناخوانا.

به واسطهٔ این بی‌اعتنائیها و نبودن ترتیب این‌جانب که درواقع همه وقت بیست و چهار ساعت خود را بی‌مساعدت رفقا وقف پیشرفت کار فرقه کرده‌ام در اول آفتاب به اداره می‌آمدم تا ساعت پنج گاهی سه و دو در مطبعه بودم و می‌دانید که با این قسم بیچارگی چقدر مشکل است که هر روزه ۲۵۰۰ بیتی که ایران نو خبر همه روزه لازم دارد و باید با دقت دیده شود به مطبعه داده شود، در حالتی [که] ژورنالیستی مثل آقای رسول‌زاده در هشتاد و چند نمره سه یا چهار ایراد بگیرند.

مسلم است که شرح این اوضاع پریشان برای خودنمائی نیست بلکه برای آن است که بدبختی خودمان و بی‌حسّی رفقا و بی‌کسی فرقه را که این‌همه دارای اسم شده معروض دارم. یک مرتبهٔ اول که در دو ماه پیش تقریباً «ایران نو» در بدو تشکیل کابینهٔ حاضره قدری از سپهدار نوشته بود توقیف شد. با آنکه همه خرابی اداره و بی‌پولی آن را خبر داشتند در ده روز توقیف به فکر اصلاح برنیامده باز پس از صدور حکم خروج توقیف به همان بیچارگی مبتلا بوده چند نمره‌ای که نشر شد تا ۱۰۳ گویا مجدد حکم توقیف ثانی درحالتی رسید که دو روز دیگر اگر توقیف جبری نمی‌شد قهراً برای نبودن وجه تعطیل می‌شد و اینک که زیاده از بیست و پنج روز می‌باشد که روزنامه توقیف است باز احدی از رفقا جز مسیو تگران کسی به فکر انتشار آن درحالتی که بی‌اندازه درین موقع اهمیت دارد نیست.

این مرتبه تا پنج روز خود اداره هم در تحت نظر پلیس بود و مانع از گشودن آن بودند. تا بالاخره به واسطهٔ مخبر اداره در پی مساعدت فراکسیون و رفقای مرکزی باز شد. پس از گشودن، چیزی در مقابل اخطار نظمیه که معین نمی‌کرد برای چه و تا چند مدت توقیف است به وزارت داخله نوشتیم. چند روز پیش جواب آمده است که علت توقیف مقتضی نبودن مندرجات است با وضع حاضره که وزرا صلاح در توقیف دیدند. مدت توقیف در ابلاغ نظمیه معین نشده. سبب توقیف اداره هم از طرف دولت نبوده و سر خود بوده است بازهم خیال دارم چیزی کتباً سؤال نمایم.

غرض آن است که هیچ مساعدتی دیدیم از احدی نمی‌شود جز این که تغیّر می‌کنند چرا روزنامه را چاپ نمی‌کنید. بالاخره چهار پنج ورقه از اداره به اسامی اشخاص که در فرقه هستند و می‌توانند هریک چیزی اعانه دهند که حد اقلش یک تومان است نوشته و چند نفر مأمور وصول و جمع‌آوری شده که شاید تا دویست تومان از این محلها جمع‌آوری شود. تجار را چهار پنج نفر جمع کرده تقاضای اعانه کردیم که در عوض هم

اگر می‌خواهند آکسیون به آنها بدهیم. تا پانصد تومان بنا شده بپردازند ولی هنوز وصول نشده.

یک خیالی هم داریم که از زردشتیها اعانه بگیریم. روز جمعه پس‌فردا بنا شده به جمشیدآباد برویم و قرار اجتماع جمعی از تجار آنان را به واسطهٔ جمشید[1] داده، از آن‌جا هم پولی تهیه کنیم و محتمل است از جمع این اقدامات هزار تومان یا دویست تومان بالا پول تحصیل شود.

به فکر دیگری هم افتاده‌ایم که آن اقتصاد در امور شرکت است، به این معنی که خانه را که ماهی هفده تومان می‌دهیم تخلیه کنیم، مطبعه را که روزی بیست تومان و خورده می‌دهیم عوض کنیم و یک نفر هم مدیر که حاج‌خان خیاط باشد معین کرده‌ایم که روز گذشته بالاتفاق مطبعهٔ حبل‌المتین را دیده و مکان هم همانجا در بالاخانه‌های آن مجانی گرفته، اجرت چاپ هم چهارده تومان طیّ کرده‌ایم و حالاگیر ابوالضیاء هستیم که دویست و هفتاد تومان طلب دارد. کلیشه‌های روزنامه هم نزد اوست. او را هم با آنکه کنترات ابدی داریم هرطور هست راضی خواهیم کرد و خیال داریم که ولو روزی پانصد نمره هم چاپ شود و ضمناً روزنامه را ندهیم تا وجه را بفرستند. اگر این ترتیب شود روزنامه را اداره خواهیم کرد و از خیر رفقا هم می‌گذریم که از همه تفصیل فوق بی‌خبر هستند. گیری که داریم حساب اداره است که معلوم نیست چه طلب داریم و آبونمانها کیها هستند. که پول داده، که پول نداده که ناچاراً با رمل و اسطرلاب و اعلان تخمیناً اقدام خواهیم کرد. این است وضع روزنامه.

اما نفوذ آن در میان مردم و میل مردم به آن. امروز با آنکه روزنامه منحصر است به «مجلس» و اخیراً خیلی مهمل‌تر از پیش شده است و مردم عموماً نمی‌خرند و متصل به حرف نه به فعل «ایران نو» را می‌خواهند و گمان این است که اگر خوب بعد از این اداره شود فایده هم برخلاف سابق خواهد کرد. «استقلال» هم به واسطهٔ نداشتن خریدار و ضرری که دارد چاپ نمی‌شود.

خواستم شرح حال «م» را هم بنویسم ولی دیدم با آنکه چندی پیش عرض کرده‌ام لزومی ندارد. فقط می‌توانم بگویم که وضع روزنامه با آن خرابی پهلوی آن بسیار منظم است و معین است جائی که ارگان ما حالش این باشد معلوم است آن‌جا چه خواهد بود.

الساعه کاغذی از آقای تربیت از تبریز رسید درحالی که مدتی است مراسلات

---

۱. ارباب جمشید منظورست.

نمی‌رسد و در راه صمدخان باز می‌کند. دو سطر در آن نوشته بود که شرحی از اسلامبول آقا و آقای رسول‌زاده نوشته بودند برای تو، در جوف کاغذ علیزاده فرستاده شده است. چند روز پیش آقای علیزاده گفتند پاکتی سفارشی من داشتم که سرش گشوده بود و نوشته بودند پاکت جوف را به فلانی برسانید و آن پاکت نیست. من فوری تلگرافی با سیم انگلیس به تبریز به این مضمون مخابره کردم که «تربیت ـ جوفی علیزاده را برداشته‌اند» و حالا که کاغذهای تربیت رسیده می‌نویسند در اسلامبول بوده و خیلی نگرانم که آیا مطالب که در دست دشمن افتاده چه بوده. خواهش می‌شود فهرست مندرجات آن را اگر مهم است بنویسید که بدانم.

دیروز خبر فرار محمدعلی از ساری رسید و حدس فعلی ما این است که به آذربایجان خواهد رفت. دیگر نمی‌دانم چه شود. لابد این خبر را هم شنیده‌اید و خبر کشته شدن ارشدالدوله را هم همچنین. فعلاً مانده است سالارالدوله و دولت در خیال اعزام قشون است تا چه شود.

یک مقاله جدیداً از آقای رسول‌زاده رسیده است که مانده تا وقتی که روزنامه بیرون بیاید طبع شود. مکتوب تنقید بعضی مندرجات «ایران نو» هم رسیده و خواهش می‌شود هروقت که روزنامه بیرون بیاید و عیبی در آن می‌بینند اطلاع داده هر دستورالعملی دارند برای تکمیل آن بدهند و در آن‌جا خواسته بودند که چه قسم چیزها بنویسند. آنچه به نظر بنده می‌رسد مراسلات عثمانی، وقایع استانبول و بعضی مقالات اساسی غیرجاری خوب است و اگر وقت داشته باشید چنانکه مکرراً لزوم آن ثابت شده لازم است که شرحی به مرامنامه بنویسید و نیز بعضی از رسائل در خصوص مسلک و غیره بنویسید.

تکلیف حروف را هم معین نمائید. کاغذی که به تبریز رفته نمی‌دانم به چه ملاحظه مستقیم به خود من فرستاده نشده. بعد از این مستقیماً بفرستید بهتر است. یا بنویسید تکیهٔ دولت حاج میرزا حسین تاجر و در جوف آن پاکت بگذارید. عجالةً زیاده بر این زحمت ندارم. رسید کاغذجات پیش را اطلاع دهید و آدرس خودتان را هم معین کنید.

حسین پرویز

اسکندری، سلیمان محسن[۱]

۱. این نامه به خط منشی و به امضای سلیمان میرزاست. فتوکپی آن را مرحوم دکتر عباس زریاب دراختیارم گذاشت و در مجلهٔ آینده و سپس در «نامه‌های تهران» (ص ۸۹ ـ ۹۸) چاپ شد.

۱۲۴ ....

هو

۲۷ شهر رمضان ۱۳۲۹

قربان آن دوست محترم و وجود مقدس گردم مدّتی است بواسطهٔ فشار و صدمات فوق‌العاده نتوانسته‌ام عرض اخلاص کنم و خود را در آن ساحت مقدس یادآوری نمایم. اگرچه یقین دارم هیچ وقت این دوست خود را فراموش نمی‌فرمائید، چنانچه ممکن نیست دقیقه‌ای از یاد آن وجود مبارک خارج شوم. نهایت این است افسردگی و ملالت و گرفتاری نمی‌گذارد به سر فراغت به وظایف ارادت رفتار شود.

البته وضع و ترتیب عراقِ بنده را آقای آقا میرزا علی آقای نوبری عرض کرده‌اند. کابینهٔ سپهدار و وزارت داخلهٔ مستشارالدوله بنده را از عراق احضار و دچار ناملایمات کردند. بطوری که با یک مقصر خائن دولت رفتار باید بشود با بنده رفتار کردند. مطالبات بنده را ندادند و همه روزه ارباب طلب را تحریک کردند که مطالبه کند، یا به عدلیه عارض شود. ناچار آنچه ممکن بود از خود تهیه کرده و داده و قدری باقی است و از مطالبات هم دیناری ندادند و هنوز هم نمی‌توانم بگیرم. تفاوتی که امروز با آن روز دارد آن وقت دشمنی را در کمال وضوح و بی‌پرده می‌کردند امروز با بودن آشنایان در کار، در پرده می‌شود. به جان خودتان بنده و امثال بنده به همان حالت آن زمان گرفتاریم و خودشان هم می‌گویند شماها بطوری یک طرف را گرفته‌اید که نمی‌توان اصلاح کرد. خوب است قدری به اقتضای وقت رفتار کنید، آن هم که از بنده و امثال بنده ساخته نیست.

خلاصه، امورات شخصی‌ام این بود که عرض کردم و متمم آن را به این رباعی هجری شاعر ختم می‌کنم.

از هجری و از درد نهانیش مپرس ز آزرده دلی و خسته جانیش مپرس
از زندگیش پرسی اگر، دور از تو زنده است ولی ز زندگانیش مپرس

امیدوارم این ایام که تمام حرکات طبیعی و غیرطبیعی به خلاف آرزو و عقاید ماها بوده به زودی خاتمه پیدا کند و جبران مافات بشود. البته کسانی که در این جاده قدم گذارده‌اند باید بیش از اینها دچار صدمات و زحمات و مهالک بشوند، ولی «پایان شب سیه سفید است».

از ترتیب پیش‌آمدهای این اوقات مختصری عرضه بدارم که آمدن محمدعلی میرزا به ایران چه اسرارها که فاش و چه مستورات که مکشوف گردید. دسته‌ای علناً به زرگنده رفته به‌عنوان تحصن به روسها مشغول نقشه‌کشی و دستورالعمل ورود محمدعلی را دادند که معاریف آنها از این قرارند: شاهزاده نیرالدوله و شاهزاده ظفرالسلطنه و اقبال‌الدوله و شاهزاده کاشف‌السلطنه و شاهزاده معتضدالسلطنه و حشمت‌الدوله و مجدالدوله و امجدالدوله، آقا شیخ محمدرضای پسر آخوند ملا محمد تقی کاشانی و میرزا آقای نفطی و احتساب‌الملک و معاون‌السلطان و از این قبیل. در شهر طهران هم بعضی از آقایان و نمرهٔ اشخاص سابق‌الذکر که غالب آنها را خودتان می‌شناسید سرّاً مشغول نقشه‌کشی [شدند] و انتظار ورود موکب منحوس او را داشتند.

در مجلس هم چند نفری بوده‌اند که از آن جمله آقای حاجی شیخ‌الرئیس و هم مسلکان او باشند. خوشبختانه این نقشه هم برهم خورد. پس از سه جنگ محمدعلی و شعاع‌السلطنه و اعوانش در مازندران شکست فاحش خورده و فرار کردند. با ده دوازده نفر نوکر به گمش‌تپهٔ استراباد رفتند و شعاع‌السلطنه هم سخت ناخوش است و شهرت دارد در پیش شعاع‌السلطنه کاغذی محمدعلی دیده است که دلالت داشته بر این‌که سوءقصدی به محمدعلی دارد و او را حبس کرده است و مشغول تحقیق است.

اردو هم در مازندران مشغول تصفیهٔ امورات هستند تا به سمت استراباد بروند. چند نفر از اهالی و رؤسای ادارات را که کمک بزرگ محمدعلی در مازندران بوده‌اند پس از خاتمهٔ جنگ به دار زده که از آن جمله حبیب‌الله میرزا رئیس تلگرافخانهٔ ساری که از بستگان نزدیک حاجی شیخ‌الرئیس بوده که با هم مکاتبهٔ مخصوص داشته‌اند و اسباب وکالت ایشان را هم او فراهم کرده و علی‌اکبرخان سرتیپ یخکش و شیخ غلام بوده‌اند.

اردوی ارشدالدوله هم که از مازندران به سمت شاهرود و بسطام و از آن‌جا به سمنان و دامغان و پس از یک جنگ که با مسعودالملک هزار جریبی حاکم سمنان و گماشتهٔ سپهدار اعظم کرد و او را شکست داد و فرار کرد آمد به خوار و از آن‌جا به امامزاده جعفر ورامین ورود نمود.

از تهران ضیغم‌السلطنهٔ بختیاری را بدواً و ثانیاً امیر مجاهد و سردار بهادر و موسیو یفرم هم به‌کمک رفته جنگ سختی کرده اردوی او را شکست داده و خود ارشدالدوله را هم دستگیر و مقتول داشتند و اردو هزار و پانصد ترکمان و غیره که همراه داشت قریب سیصد نفر در جنگ کشته و بالغ بر سیصد و چهارصد نفر هم که از راه کویر فرار کرده

بودند در راه بواسطهٔ بی‌آبی و بدراهی تلف شدند و قدری هم که از سمنان می‌خواستند طرف استراباد بروند گرفتار دست اهالی شده و مقتول شده‌اند، از جمله رئیس و سرکردهٔ محترمی داشته‌اند قلی‌چیشان[1] نام که آن را هم با چند نفر سوار در رامیان گرفتار شیخ عبدالحسین رامیانی که از علمای مشروطه‌خواه آن‌جا است و مختصر استعدادی هم دارد شده و علناً مقتول و به دار زده‌اند.

از دو هزار ترکمانی که از استراباد به کمک محمدعلی آمده بودند پانصد نفر جان به سلامت نبرده و به وطن مراجعت نکرده‌اند. بطور حتم محمدعلی یا دیگری از طرف استراباد و به معاونت ترکمان نمی‌تواند خروج نماید و به حدّی ترکمان مرعوب شده و خراب شده است که مدتها قادر به شرارت نخواهد شد.

اسمعیل خان سواد کوهی با بستگانش و امیر مکرّم لاریجانی پناهنده به اردو شده‌اند و محتمل است آنها را عفو نمایند و همراهان محمدعلی بیشتر از سوادکوهیها و اهالی همان نقاط بوده است و پنجاه شصت نفر قبچاق[2] و لکزی همراه داشته است. شاید دو سه نفری هم از صاحب‌منصبان روس بوده‌اند که معلوم نیست چه شده‌اند. در هرحال محققاً به‌گمش‌تپهٔ استراباد است و معلوم نیست به کجا خواهند رفت و بعضیها را عقیده این است به سمت اردبیل برود. ولی بنده گمان ندارم بتواند برود [و] از اهالی آذربایجان اطمینان پیدا کند.

از وقتی که وارد مازندران شد حکومت تبریز را به حاجی صمدخان شجاع‌الدوله واگذار کرد و او هم به طهران و شاهزاده عین‌الدوله تلگراف کرد که من از طرف اعلیحضرت همایونی فرمانفرمای آذربایجان شده‌ام دیگر محتاج به آمدن شما نیست و مشغول حکمرانی در مراغه و اطراف شد و هنوز هم مشغول است. روسها هم با دولت مذاکره کرده‌اند که در شهر تبریز نباید جنگ بشود. حالا از شهر هم تجاوز کرده در چند روز قبل که گویا روز هیجدهم رمضان بود حاجی صمدخان با عده سواری تا پل آجی آمده که به شهر وارد شود. از شهر هم عدهٔ قشونی برای جلوگیری آمده و مشغول جنگ شده‌اند که فوراً قزاقهای روس آمده و به طرف اردوی شهری شلیک کرده و چهار نفر هم از صاحب‌منصبهای شهری را گرفته و حبس کرده‌اند و جنگ را خاتمه داده‌اند. هنوز از آن به بعد اقدامی نشده بود تا این‌که مجدداً خبر رسید تجدید جنگ کرده و شکستی هم به حاجی صمدخان داده‌اند. ولی به رئیس قشون اعتماد نیست. شاهزاده امان الله

---

۱. قلیچ ایشان درست است.

۲. اصل: قاچاق.

میرزای قزاق است و حالیه ترتیب خوشی ندارد، مگر اهالی کاری بکنند.

شاهزاده سالارالدوله هم ابتدای ورودش به کردستان بود و بعد به کرمانشاهان آمده بعد به همدان. امیرمفخم بختیاری که حکومت بروجرد و لرستان را داشت مأمور دستگیری او شد. قریب هشتاد هزار تومان پول خواست که تهیهٔ اردو کرده برود با او جنگ کند. دولت هم قبول کرده و حوالهٔ وجه را دادند. قریب دو ماه به امروز و فردا گذرانیده و هر روز به بهانه‌ای خودش را مشغول می‌داشت. تا این‌که در اول رمضان شروع به کار کرده و به مقابلهٔ مختصری در ملایر از قشون سالارالدوله شکست فاحش خورد و تمام قورخانه و تهیهٔ اردو را گذارده فراراً به اتفاق مرتضی قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه عراق آمدند و جماعتی از بختیاریها را به کشتن داد و پس از شکست شکایت از سوارهای بختیاری دارد که آنها مشغول غارت پارک سیف‌الدوله شدند و دشمن وقت را غنیمت دانسته به سر آنها ریخته و شکستشان دادند. ولی اگر ساختگی هم بوده با کمال فضاحت فرار کردند که دیگر نتوانست عراق بماند یا طهران بیاید. فوراً بعد از دو روز توقف در عراق رفت به کمره که مختصر علاقه‌ای دارد. تا بعد چه شود.

مرتضی‌قلی‌خان و سردار ظفر حاکم عراق هم دیگر در عراق توقف نکرده آمدند به قم که تهیهٔ کافی دیده باز به طرف سالارالدوله بروند. مرتضی‌قلی‌خان هم طهران آمده و مشغول تهیهٔ استعداد هستند. امروز یا فردا اردوی مرتبی به اتفاق سردار بهادر و یفرم‌خان و سردار جنگ بختیاری حرکت کرده و دو قسمت می‌شوند و به طرف سالارالدوله می‌روند. امیدواریم کاری صورت بدهند.

وقوعات سابقه قدری رو به خوشی است و دور نیست خاتمه پیدا کند، ولی همسایگان عزیز نمی‌گذارند.

تازه کار شیراز اهمیت پیدا کرده که خیلی قابل توجه است. مدتی است نظام‌السلطنه با طایفهٔ قوامیها در جنگ است و سه ماه است که در شهر شیراز شب و روز جنگ و مشغول تیر و تفنگ هستند. قوام هم در قونسولخانه متحصن است. اهالی به جان آمده و شکایتهای سخت از نظام‌السلطنه و قتل و غارت شهر و اطراف می‌نمایند. تا این‌که دولت چاره را منحصر به عزل نظام‌السلطنه دید و روز بیستم رمضان تلگراف عزل نظام‌السلطنه و نصب رکن‌الدوله [مخابره] شد و نایب‌الحکومه هم رکن‌الدوله تعیین کرد. این خبر که به نظام‌السلطنه رسید فوراً نایب الحکومه را گرفته و حبس کرده و ادارهٔ مالیه را هم غارت کرده است و این مطلب عاقبت بسیار وخیمی دارد. دور نیست قشقائی هم به حمایت

نظام‌السلطنه برخاسته[۱] و کار بالا بگیرد. ایلات خمسه و عرب هم قریب چهار پنج هزار نفر به حمایت قوامیها قیام کرده‌اند و نظام‌السلطنه هم همین‌قدرها از سوارهای متفرقه و قشقائی دارد و معلوم نیست کار به کجا بکشد و اگر بخواهند این‌جا هم مشغول جنگ شوند و بختیاری جنگ بکند کار بد خواهد شد.

در چندی قبل سالارالدوله تلگرافی به مجلس کرده است که شما فریب چند نفر بختیاری دزد را نخورید و مردم را به کشتن ندهید. عماً قریب صولت‌الدوله از فارس به امر من حرکت کرده و برای سرکوبی بختیاری خواهد آمد. معلوم نیست او هم از چه مأخذ این تلگراف را کرده است.

خیلی دردسر می‌دهم. همین‌قدر عرض می‌کنم کار ایران زیاده از اینها که بتوانم عرض کنم خراب است و امید نجات هم با این مردم و اولیای امور نیست. تازه وزارت خارجه با این ضدّیتهای فاش روسها و انگلیسها می‌خواهد امتیازات لولهٔ نفط و اتومبیل و مس قراچه‌داغ بدهد بدون هیچ قید و قراری و هرکس هم برضدّ او کلمه‌ای به زبان بیاورد فوراً قهر کرده و خانه‌اش می‌رود. لولهٔ نفط کارش گذشته و همین دو سه روزه از مجلس می‌گذرد. درواقع گذشته است و پس از این شروع به سایرین خواهد شد. دوستان و ارادت کیشان سلامت و مشغول مدافعه با مخالفین هستند.

تاکتیک آن وجود مقدس[۲] با حزب دموکرات ــ از وقت ورود و تفکیک احزاب سیاسی مشغول مخالفت و طرفیت شدند. مدتی در پرده و محرمانه گله و شکایت داشتند و می‌فرمودند بعضیها با من و مقام من مخالفت دارند و می‌خواهند مرا صدمه بزنند. کم‌کم از خودشان و از صدمه تجاوز کرد. دشمنی با مملکت و مقتول کردن خود را اظهار داشتند. هرقدر از طرف ما مساعدت و تحمل ناملایمات شد ایشان بر اصرار و جدیّت خود افزودند تا این‌که کار به وضوح کشید و صراحتاً مشغول مذاکره شدند و تمام مجالس و محافل خود را صرف به این اظهارات سوء فرمودند و هریک از ماها را خواسته و به انواع و اقسام نصیحت و تقاضای استعفاء کردند. آنچه ممکن بود و هر ذی‌حسی ممکن نبود متقاعد نشود گفته شد و در ایشان ابداً مؤثر واقع نشده و بلکه بر خوف و هراسشان[۳] افزوده و مجالس عدیده فرموده و نطقهای موحش کردند و مجلس آخرشان که شب ۲۲ رمضان و مرکب از آقای صمصام‌السلطنه و امیر مجاهد و شاهزاده[۴]

---

۱. اصل: خواسته.
۲. اشاره به ناصرالملک است.
۳. اصل: حراسشان.
۴. القاب از کاتب است.

سلیمان میرزا و آقای نجات و ارباب کیخسرو و حکیم‌الملک و مساعدالسلطنه بوده از این قرار است: در دربار اشخاص مذکور را دعوت کرده و شروع به مذاکره می‌فرمایند و علت تعرض وثوق‌الدوله را تحقیق می‌فرمایند و بعد خودشان می‌فرمایند معلوم است علت این پیشامدها چه چیز است، مخالفت فرقهٔ دموکراتها. در هیچ امری دیده نشده که از طرف این حزب مخالفت نشود و همیشه دولت دچار این حزب بوده است و ابداً ملاحظهٔ وقت را نمی‌کنند و نمی‌گذارند مملکت آرام بگیرد و آقای صمصام‌السلطنه را مخاطب کرده می‌فرمایند من نمی‌دانم شما به چه خیال جوانهای خودتان را به کشتن داده و آسایش را از خود سلب نموده‌اید. نمی‌دانید پس از آنکه این همه زحمت کشیده و از طایفهٔ خودتان به کشتن دادید و مملکت را آسوده کردید آن وقت دچار دمکراتها شده و تمام همّ خودشان را صرف قتل و اعدام شما خواهند کرد. چنانچه با من این معامله را در کارند.

شاهزاده سلیمان میرزا می‌گوید نمی‌دانم این مذاکرات را از چه رو می‌فرمائید و این چه تهمتی است به یک حزب مقدّس می‌زنید.

فوراً متغیر می‌شوند و می‌گویند شما سید عبدالله بیچاره را نکشتید؟ شما شب و روز درصدد قتل من نیستید. شما «ترر» را در ایران شایع نکردید. مخصوصاً شما و نوّاب که همّ خود را صرف این اعمال کرده و مخبرین جراید خارجه را متصل وا می‌دارید برضدّ من اخبارات نشر بدهند. بیش از این چه می‌خواهید بکنید.

معلوم است در این بینها چه پرده‌های موحش و مضحک دیده می‌شود و بالاخره می‌گویند از من و امثال من دیگر کاری ساخته نیست و مکرر استعفاء کرده‌ام و نپذیرفته‌اید. حال نمی‌دانم پس از رفع این انقلابات می‌گذارید جان خود را برداشته به خارج بروم یا نه.

در این بین قوام‌العداله را خواسته می‌گویند آن شرحی که گفتم بنویس اگر حاضر شده بیاور. فوراً او هم ورقه‌ای می‌آورد به دست ایشان می‌دهد. از جناب صمصام‌السلطنه خواهش می‌فرمایند مهر خودتان را بدهید. ایشان می‌گویند نمی‌دانم چه نوشته است که من باید مهر کنم. می‌فرمایند چیزی که مضرّ حال شما باشد نیست. اطمینان نامهٔ خودم است و استعفای من است از دست این آقایان. می‌دهم شما بخوانید و مهر کنید. صمصام‌السلطنه گرفته می‌خواند و بعد به اکراه مهر می‌کند. پس از آن از حکیم‌الملک مهر می‌خواهند. ایشان حرکت کرده که از در بروند بیرون. خودشان

برخاسته[۱] با داد و فریاد زیاد و التماس به صمصام‌السلطنه دست حکیم‌الملک را گرفته و مهرش را بیرون آورده ورقه را مهر می‌کنند. همین‌طور با سایرین.

باز عرض می‌کنم ملاحظه فرمائید چه مجلس خوشی است و پس از مهر شدن ورقه آقایان وکلاء مهر کرده از مجلس بیرون می‌روند که رئیس مجلس را ملاقات کرده واقعه را بیان نمایند. این مجلس شش ساعت طول کشیده است و بعضی جزئیات دارد که نمی‌توانم شرح بدهم. دو سه روز است آقای رئیس و سلیمان میرزا و ارباب کیخسرو مشغول سؤال و جواب هستند تا چه نتیجه دهد. اگر مجال شد بعدها شرح واقعه را عرض می‌دارم.

این مختصر را هم که در بین فرمایشاتشان گفته شده لازم است مسبوق باشید. فرموده‌اند محمدعلی میرزا و سالارالدوله تصوّر کرده‌اند ممکن است ایران بیایند و کاری از پیش ببرند. این آرزوئی است محال. ابداً دموکراتها نخواهند گذارد یک نفر با نفوذ در ایران بماند و تصوّر می‌کردیم پس از خاتمهٔ مجلس از دست اینها راحت می‌شویم. هنوز شروع به انتخاب نشده آقایان در اردبیل دارای نهصد رأی هستند و به طور حتم بعدها اگر بیشتر نشود کمتر نخواهد شد. اشخاصی که هستند خواهند بود، بعلاوه عده‌ای هم بر آنها افزوده خواهد شد. اینها اشخاصشان اهمیت ندارد، هرکس داخل این حزب بشود سلیمان‌میرزا و نوّاب است و ممکن نیست عدهٔ اینها کم شود. روزبه‌روز بر عده‌شان افزوده خواهد شد.

* * *

زیاده عرضی نبود. چون چشم خودم درد می‌کرد عریضه به خط دیگری که از محارم است نوشته شد.

سلیمان محسن

جناب حاجی واعظ ...[۲] حضور دارند عرض ارادت می‌رسانند.

سلیمان

بادامچی، محمدعلی[۳]

۱۲۵ ....

۱. اصل: خواسته.

۲. درست خوانده نمی‌شود، شاید: قزوینی.

۳. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است.

تاریخ ۱۱ شوال‌المکرم ۱۳۲۹

حضرت مستطاب اجل آقای آقا سید حسن‌آقا تقی‌زاده دامت برکاته

قربانت گردم بعد از تقدیم مراتب فدویّت زحمت می‌دهد ـ چندی قبل به زیارت دستخط مبارک مرقومی اوایل شهر صیام نائل شدم و از این اظهار مرحمت نهایت متشکرم و امروز محض اظهار حیات و تجدید مراسم ارادت بدین مختصر زحمت می‌دهد که البته از وضع مرکز و تفرقهٔ اردوی سالارالدوله با آن شکست محیرالعقول و متواری شدن محمدعلی میرزا و تعاقب اردوهای دولتی این دو خائن ملک و ملت را از تلگرافات آژانسها مسبوق شده‌اید.

وضع آذربایجان هم البته از اجمال وقایع این مملکت بلادیده هم مستحضر شده‌اید که صمدخان شجاع‌الدوله خوانین و اکراد را با خود متفق ساخته به شهر حمله نمود و در سه حمله که اولی بیست و یکم ماه صیام، دیگری بیست و سیم، سیمی روز عید فطر که از هر طرف هجوم‌آور شدند ولی با تأیید حضرت ولیّ عصر در کلیه شکست خورده و با تلفات زیاد عقب نشست.

فعلاً خودش در باسمنج و عده‌ای از اردویش در بارنج و قراملک می‌باشند و از هر طرف شهر را محصور و مانع از ورود آذوقه می‌باشند و بدبخت با وجود این ملعنت تاریخی که شیمه و وتیرهٔ اخبث آل امیّه یزید بن معاویه[1] را در پیش گرفته راه آب و آذوقه را بسته سنگ شریعت به سینه زده و مانند عمروعاص قرآن را حکم قرار می‌دهد و حال آن‌که منزل قرآن شاهد است که این شخص کافر به قرآن است و الّا مسلمان ابداً همچو کار را نمی‌تواند بکند.

به هرحال از فتوحات اردوهای دولتی فتور و سستی در ارکان اردوی صمدخان افتاده امیدوارم عنقریب متفرّق و خائنین ملک و ملت مخذول و منکوب [شوند] و آسایش عمومی فراهم آید و موافق خبر صحیح دو اردو برای تنبیه اشرار آذربایجان حرکت کرده و عنقریب می‌رسند و از فرقه قریب صد و ده نفر در زیر سلاح مشغول خدمت و مدافعه هستند انشا ... خیال هست که این عده را تا دویست نفر افزوده و با ترتیب صحیح مشغول خدمت باشند.

و جناب نوبری و سایر آقایان سلام خالصانه مصدّع و عرض ارادت می‌نمایند و

---

۱. در اصل: معویه.

جناب آقا میرزا رضاخان تربیت مشغول خدمت و کذا جناب آقا میرزا محمدعلی‌خان هم در طهران به وظایف خود عامل و مستدعیم وصول برات پانزده لیره و دریافتی وجه مرقوم را با سلامتی خودتان مرقوم فرمائید. و از اتفاق جنگ ایتالی با دولت عثمانی نهایت متأسفیم. از خداوند مظفریّت و منصوریّت دولت اسلامی را خواستگار می‌باشیم.

قربانت ـ بادامچی

کمال تبریزی، حسین ـ مدیر روزنامهٔ «تبریز»[1]

۱۲۶

۱۱ شوال ۱۳۲۹ ـ تبریز

حضور حضرت فخر ملت ... آقای سید حسن‌آقا تقی‌زاده دامت تأییداته

حضرت صدیق اکرما اگرچه تاحال همیشه احوال سلامتی آن یگانه گوهر درخشان ایران را از جناب آقامیرزا رضاخان و سایر دوستان استفسار کرده‌ام ولیکن برای خود تقصیر بزرگی می‌شمارم که در تقدیم عرایض قصور کرده‌ام. ولیکن امیدوارم وجدان پاک آن حضرت این یکی را از تقصیرات غیرقابل عفو محسوب نخواهید داشت.

زیرا بعد از آن همه صدمات سابق تبریز و مصر و فاجعهٔ الیمهٔ والدهٔ خودم این آخرین صدمات مدهشهٔ مؤلمهٔ چهارسالهٔ بادکوبه مرا از دنیا سیر کرد و از آن وقت یک حالت انزوایی در خود مشاهده می‌کنم که فی‌الواقع از هر نوع معاشرت و مکاتبه خود را عاجز می‌بینم. چنان‌که اکنون یک سال تمام است وارد تبریز شده‌ام به جرئت می‌توانم عرض کنم که از در پنج خانه وارد نشده‌ام و تا این چند روز اخیر عمارت ادارات دولتی را ندیده بودم.

فقط یک اتفاق غیرمترقبه به تحریر روزنامهٔ تبریز مجبورم ساخت که شرح آن باید حضوراً عرض شود و زحمات که درین روزنامه متحمل شده است باز شرحی است جداگانه و اگر با آن نظر کشاف حقایق که مخصوص آن حضرت است ستونهای این روزنامه را بگردید در نهایت آسانی ملاحظه خواهید فرمود که در زیر یک فشار قوی و

۱. اصل نامه نزد من است.

اعتراض محیط چگونه خدمتی شایان به مسلک خودمان و اساس حکومت و ادارهٔ حالیه نموده‌ام ...[۱]

اجمالاً به واسطهٔ اهمیت موقع لازم دانستم چند کلمه راجع به بادکوبه به عرض عالی برسانم که اندکی توجه عالی را به آن جانب معطوف دارم.

اهمیت موقع و اهالی بادکوبه را که مرکز اسلامی قفقاز است حضرت عالی بهتر می‌دانید. ممکن است بدبختی و خوشبختی ایران از آن‌جا طالع شود. چنان که الآن اثر و نمونهٔ آن را می‌بینیم و اینک تفصیل آن ذیلاً معلوم می‌شود.

پنج سال پیش که بنده به سمت مدیریت مدرسهٔ اتحاد وارد بادکوبه شدم میانهٔ ایرانیان اتحادی کامل در زمان قونسولگری میرزا علی‌محمد خان[۲] و میرزا کریم‌خان چه زحمات کشیدم و چه خدمت بزرگ به نفوذ و حیثیت ایرانیان بادکوبه کردم. درواقع مدرسهٔ اتحاد همشهری پست بی‌حیثیت را ایرانی عالی محترم نمود. آن وقت با حضرت عالی هم مکاتبه داشتیم و گمان دارم از وضع آن زمان آن‌جا بی‌اطلاع نیستید. تا این‌که جناب آقای ساعدالوزاره[۳] قونسل بادکوبه شد.

این شخص محترم وقتی که وارد قونسولگری بادکوبه شد وضع شش یا ده سال پیش از این از نو شروع کرد، ولی هزار مرتبه بدتر و موذیتر. چند نفر ریش‌سفیدان عهد قدیم که به اتفاق قونسولگری تمام ملت را می‌چاپیدند و هرکدام روزی بیشتر از پنجاه منات دخل داشتند باز سر کار آمدند و با انجمن خیریه و مدرسه بنای مخالفت گذاشتند. زیرا مداخل ایشان کلاً وارد انجمن می‌شد و بعضی از ساده‌لوحان را آلت کار خود قرار داده و بنای کشمکش را گذاشتند.

بنده هم که تمام اوقات خود را صرف مدرسه کرده و با تمام بی‌طرفی مشغول خدمت بودم از هیچ چیز دنیا اطلاع نداشتم. یک دفعه دیدم مغرضین بنده را هم وجه مصالحه قرار داده‌اند. تا این‌که چهار دفعه جداً و رسماً استعفای خود را دادم قبول نکردند. عاقبت و بدون استعفا عازم تبریز شدم که در اول ورود هم شرفیاب حضور گشتم و جناب آقامیرزا رضاخان شخصاً مدتی شاهد بنده که بودند، از روی انصاف می‌توانند تفصیل را به حضور مبارک معروض دارند.

اجمالاً تمامی صدمات و زحمات سابق تبریز و روسیه و مصر یک طرف و این یک

۱. نقطه‌چین در اصل است.
۲. شریف‌الدولهٔ کاشانی.
۳. محمد ساعد مراغه‌ای.

سال اخیر بادکوبه در طرف دیگر می‌تواند مقابله نماید. با وجود اینها همهٔ اینها را توفیق جبری می‌دانم که از وقایع روزگار تجربه گرفتم و دانستم که با کیان و چگونه باید معاشرت نمود و چه کرد.

دربارهٔ جناب ساعدالوزاره این چند کلمه را هم فراموش نکنیم که این شخص با آقابابا قلی‌اف[1] نام کمال اتحاد و یگانگی را داشت. سابق حتی این قلی‌اف صدمهٔ بزرگی به عموم ایرانیان بادکوبه زده که جمعاً تبعید آن را از حکومت محلیّه خواهش می‌کردند (مسئلهٔ بلبل را همه می‌دانند و معروف است) و در آن هنگام آقای ساعدالوزاره نشان شیر خورشید درجه سه از محمدعلی برای او آورد که تمام ایرانیان منزجر شده و شکایات به طهران نمودند. به نظرم از این هم بی‌اطلاع نباشید و قلی‌اف خودش از سردسته‌های نامی قوچی‌ها است و صاحب پاراخودها و همه‌چیز هست.

بالاخره در این اواخر ساعدالوزاره از قونسولگری بادکوبه معزول شد و از فراکسیون اعتدال وکیل مجلس انتخاب کردند. خودش به وینه رفت و محمدعلی از وینه آمد و در کشتی همان آقابابا قلی‌اف در ساحل ایران پیاده شد.

در این بین چیزی که قابل مذاکره است این‌که این ایام روزنامه‌جات می‌نویسند و خبر رسمی هست که آقای ساعدالوزاره به جنرال قونسولگری تفلیس معین گشته ... [2]

اینها را محض اطلاع خاطر مبارک عرض کردم که مثل روزنامه بخوانید. الا این‌که در اصل مسئله استدعای اقدامات معارف‌پرورانهٔ مجدانهٔ عالیه را دارم.

اولاً در این ده ماه که پیش از بادکوبه حرکت کرده‌ام ازقرار اطلاعاتی که می‌رسد تاحدی مردم آن‌جا فهمیده‌اند که در مدرسهٔ اتحاد چه زحمتی کشیدم و چه کاری کردم و از آمدن بنده پشیمان شده‌اند و گویا در این باب مشغول مذاکره هستند و بنده که مأیوس از همه‌چیز دنیا هستم شخصاً خیال مسافرت ابدی از ایران دارم. فقط چون در بادکوبه زحمت زیاد کشیدم و نتیجه ناقص ماند دوست می‌دارم و آرزو می‌کنم که تامدتی باز در بادکوبه باشم که یک دوره شاگردان فارغ‌التحصیل از مدرسه بیرون آمده و نتیجهٔ زحمات من باشند و این یک نوع تسلّی خاطر است از برای بنده. چنان که اکنون می‌بینم در تبریز هرچه از جوانان تربیت‌یافته که رؤسای مدارس هستند و یا در ادارات دولت جدید مشغول خدمتند تمام شاگردان بنده و نتیجه و محصول مدرسهٔ کمال هستند.

در این باب استدعا دارم مذاکره و مکاتبهٔ لازمه را با قونسول بادکوبه و با دوستان که

---

۱. اصل همه‌جا: قلیوف.

۲. نقطه‌چین در اصل است.

در آن‌جا دارید بفرمائید. البته امیدوارم مضایقه نفرمایند. و دیگر لازم است چندین مکتوبات به بادکوبه مرقوم دارید که تمام ایرانیان آن‌جا اتحاد بکنند و قونسولگری را در یک طرف گذاشته ترقی ملت و نفوذ آن را از قونسولگری بخواهند و درکارها به قونسول رهنمایی بکنند و تعدیات اجزای قونسولگری را قطع نمایند و الاکار ایرانیان بادکوبه زار و در داخل ایران باید همیشه از بادکوبه منتظر یک صدمهٔ بزرگ مثل ورود محمدعلی وغیره باشیم.

استدعا دارم البته دربارهٔ بنده و اتحاد مکاتبه را با بادکوبه مضایقه نفرمائید. سلامتی وجود مبارک را طالبم. وفادار صمیمی و قدیمی ابدی شما

حسین[1]

نجم‌آبادی، محسن[2]

۱۲۷ ....

۱۷ میزان ـ ۱۶ شوال ۱۳۲۹

فدایت شوم مدتی است که مجال نکردم اظهار خلوص عقیدهٔ خود را نسبت به آن یگانه دوست محترم بدارم. الان که اذان صبح همین روز است و تمام مردم در بستر راحت غنوده‌اند غیر از کسانی که از ترس خدا مشغول عبادتند نیّات خالصانهٔ خودم را خدمت شما اظهار می‌دارم.

شرح حال خودم ـ در ماه ذی‌قعدهٔ ۱۳۲۸ از دیوان محاسبات استعفا کردم برای آن‌که روزنامهٔ «استقلال ایران» و شریف‌زاده و مستعان وغیره راحت باشند و دیگر آدم غیرلایق به امورات ملت مداخله ننماید. تا ماه ذی‌حجه ۱۳۲۸ بیکار بودم.

آقای میرزا سلیمان‌خان[3] عازم عراق گردید. درضمن کاغذهای پیاپی شما می‌رسید به جهت میرزا احمدخان استوار و آقا سید عبدالرحیم خلخالی که به هر وسیله باشد دعات باید فرستاد به شهرهای ایران. من به خیال آن‌که کار فرقه در عراق با وجود حاکم بودن آقا میرزا سلیمان‌خان قرار داده بود ماهی پنجاه تومان به منزل من بدهد مخارج

---

۱. بعدها به حسین کمال تبریزی مشهور بود.
۲. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است.
۳. میکده.

خود من هم با خودش باشد، بدبختانه نتوانست به قول خودش وفا نماید. برای آن‌که دولت مساعدت ننمود و مخارجش هم زیاد شد. چهار ماه ذهاب و ایاب و مدت حکومت آقا میرزا سلیمان‌خان طول کشید.

روز ۱۴ حمل ۱۳۲۹ وارد طهران شدیم. کابینهٔ سپهداری و مستشارالدوله‌ای سر کار بودند. بنده هم قریب دویست تومان تا آن وقت مقروض بودم. پس از ورود هم تا اول سنبلهٔ ۱۳۲۹ بیکار بودم. زندگانی به قرض می‌گذشت. از اول عقرب ۱۳۲۸ تا سنبلهٔ ۱۳۲۹ که ده ماه تمام می‌شود مبلغ پانصد تومان مقروض شدم. مثلاً آقا حسین‌آقا[1] هفتاد و چهار تومان، آقا سید عبدالرحیم خلخالی دویست و نود تومان، عبدالله‌زاده پنجاه تومان، مدیر الصنایع پنجاه تومان. از این قبیل رفقا طلبکارند که ذکرش بی‌فایده است.

تا اول سنبله که عصیان محمدعلی میرزا و سالارالدوله شروع شده بود مباشرت ملزومات ادارهٔ ژاندارمری خزانه را به منشی‌زاده وغیره تکلیف کردند. رفقا یعنی شاهزاده سلیمان‌میرزا اصرار کرد به منشی‌زاده وغیره قبول نکردند. خود من به بعضی از رفقا گفتم حالا که زمان انقلاب است روزنامهٔ «استقلال ایران» هم برای بی‌پولی بیرون نمی‌آید.

آقا میرزا کریم‌خان، آقامیرزا آقاخان[2] هم در ادارهٔ دولتی هستند. مجال حرف زدن ندارند. رفقا هم بیش از این پول ندارند که به من قرض بدهند. عبدالله‌زاده هم متصل مطالبهٔ پولش را می‌کند. درصورتی که خودش در وزارت داخله مستخدم است و پول هم نزد طومانیانس دارد. خوب است به ماژور استکس یکی از رفقا بگوید کاری برای من فکر نماید. فوراً کارتی نوشت آقای حسینقلی‌خان نواب برای استکس که رئیس ژاندارمری خزانه است. بنده رفتم پذیرفته شده حالا که یک برج و نیم می‌شود در آن اداره مشغول خدمت هستم. ماهی هفتاد و پنج تومان می‌دهد. احتمال می‌دهم که تکلیف نمایند لباس نظام هم بپوشم. چون درجهٔ نظامی برای من معین کرده‌اند که از روی آن حقوق معین شده. درجهٔ نظامی من کاپتان است. آقا میرزا غفارخان هم کاپتان است.

افتخار نظام که به حکم امیراعظم قرار بود رسول‌زاده را به قتل برساند تقریباً معاون شده برای رئیس. درصورتی که یک آدم دائم‌الخمری دروغگویی دزدی است که اندازه ندارد. جنون دارد، متصل فحش می‌دهد به مردم. حبس می‌کند بدون تحقیق. چوب می‌زند بدون تقصیر. هر عیب که در دنیا تصور بشود در این آدم هست. علاوه بر تمام

---

۱. ظاهراً حسین پرویز.

۲. شاید عصر انقلاب.

عیبهای سابق عیب کوچک او این است که شاهزاده است. بنده یقین دارم که تفصیل امیراعظم و ...[1] به این اندازه که در «ایران نو» ذکر شده نبوده.

به هرجهت لازم می‌دانم که شما یک کاغذی سفارشی از من به ماژور استکس بنویسید. مخصوصاً میل دارم این نکته را به استکس بفهمانید که اگر من بعضی مطالب اداره بگویم مقدم بر حرف افتخار نظام بداند، نه در ترتیب نظامی در امورات معاش. اگر مقصود من را ملتفت نشدید لازم نیست خیلی غور نمائید در این عبارت بالا. هر نحو که خود شما صلاح می‌دانید برای ماژور استکس مرقوم بفرمائید. ماژور استکس را لابداً می‌دانید همان کاپتان سفارت انگلیس است که شما را نجات داد از چنگال خونین محمدعلی میرزا وغیره.

باری این اندازه امورات شخصی خودم بود که عرض کردم.

اما امورات پولتیکی مملکت خودمان عجالتاً بد نیست، یعنی دولت به هرجا هجوم آورده فتح کرده.

آقای حیدرخان عمواغلی را شنیدم دولت مأمور کرده است بروند با آن عده سواری که از قشقایی همراه دارد به یزد و حاکم یزد هم اسدالله میرزا[2] شده. آقای حیدرخان پس از تبعید از طهران رفت به اصفهان. از آن‌جا تنها رفت به فارس. هنگام انقلاب اخیره با سواری که عدهٔ آنها را تحقیقاً نمی‌دانم حرکت کرد به اصفهان وارد شد که به طرف سالارالدوله برود، دولت صلاح ندانست در خود اصفهان توقف نمودند. حاکم ترسید خود حیدرخان اسلحه را تسلیم نمود که بختیاریها نترسند که عمواغلی با قشقایی ساخته باشد بختیاریها را از میانه بردارد.

اما آقا سید عبدالرحیم بدبخت کم‌تجربه با بعضی از مردم طرف شد. به خیال آن‌که رفقا مساعدت خواهند نمود ابداً کسی همراهی نکرد. آن بیچارهٔ خام به زمین خورد، یعنی حکیم‌الملک گول عمیدالحکما را خورد، هردو گول دیگری را. حکیم‌الملک و عمیدالحکما در بین کار دیدند کار بد شده اما مسئلهٔ النّار و للعار به میان آمد. آنها هم بد گرفتند. درصورتی که خودشان گمان نمی‌کردند این قسم [بشود].

لیکن بنده از اول که در دیوان محاسبات بودم می‌دانستم که عمیدالحکما خیلی بدتر از بعضی است. مثلاً عمیدالحکما خیلی بدذات است لیکن میرزا سلیمان‌خان ساده است. یعنی عمیدالحکما در صد پنج حرف کسی را گوش می‌دهد، اما میرزا سلیمان‌خان

---

۱. دو کلمه در فتوکپی ناخوانا است.
۲. شهاب‌الدوله ملک‌آرا.

در صدی پنج گوش نمی‌دهد. وثوق‌الدوله و عمیدالحکما یک روحند در دو قالب که غالب خیالات خودش را وثوق‌الدوله به دست عمیدالحکما اجرا می‌دارد.

مقصود آن‌که به روزگار آقا سید عبدالرحیم خیلی بلاها آوردند. بنده هم که آقا سید عبدالرحیم را یکی از آن آدمهایی می‌دانم که دارای صفاتی است که آدم باید دارای آن صفات باشد حالا کار ندارم که نقص در صفات دارد یا ندارد. به عقیدهٔ خودم او را جزو آدمها می‌دانم و حمایت او را بر خود حتم می‌دارم. لابداً شروع نماید به بدی با حکیم‌الملک و عمید الحکما وغیره. بنده هم مساعدت خواهم کرد. کار کم‌کم به شوستر هم شاید برسد.

چون منتخب‌الدوله برادر دکتر امیرخان[1] به واسطهٔ نسبت با وثوق‌الدوله نزد شوستر خیلی مقرب است. هرچه غرض دیرینه خودش دارد وثوق‌الدوله عطف بیان است که به دست منتخب‌الدوله انجام می‌دهد. وثوق‌الدوله با حکیم‌الملک و ماها بد است. به دست عمید الحکماء، حکیم‌الملک وغیره را ضایع می‌کند ولو خود عمیدالحکما هم ضایع بشود. چون که شرف ندارد ملاحظهٔ ...[2] خودش را بکند. درواقع عمیدالحکما یک خر سواری است برای وثوق‌الدوله. عمیدالحکما خیلی زیرک است اما درمقابل رفاقت با وثوق‌الدوله بی‌فکر و بُلْی و بلیه ...[3] بیش از این وقت ندارم باید بروم به کار اداره برسم. خیلی عذر می‌خواهم.

تا این‌جای کاغذ نوشته بودم اتفاقاً روز پست نشد امروز حرکت می‌کند. دیروز که ۱۷ میزان و ۱۶ شوال بود درواقع روسها از انگلیسها شکست خوردند. یعنی در دو شب قبل دولت مأمور فرستاد به سر املاک سالارالدوله و شعاع‌السلطنه. روسها چند نفر قزاق فرستادند تمام مأمورین دولت ایران را که فرستادهٔ شوستر بود گرفته بردند در قونسول[گری] خود حبس کردند. تا ساعت چهار از شب صاحب‌منصب و تابین را در حبس نگاه داشته پس از اقدامات، قونسول روس آنها را مرخص نموده.

روز ۱۶ شوال از سفارت روس اطلاع داده بودند که دولت ایران در ساعت ده بفرستد هرگونه مداخله می‌خواهد در باغ و املاک شعاع‌السلطنه وغیره بکند. از ادارهٔ ژاندارمری خزانه آنچه مأمور بود حاضر شدند بعلاوه از نظمیه قریب شصت نفر ژاندارم سواره حاضر شدند. قزاق ایرانی هم کمک می‌کرد شاید در این بین نزاعی اتفاق افتد.

---

۱. امیراعلم داماد وثوق‌الدوله.

۲. یک کلمه در فتوکپی محو شده.

۳. دو سه کلمه در فتوکپی نیامده است.

بالاخره شوستر غالب آمد و یک فتح بزرگی به دست شوستر شد. اما درواقع فتح را انگلیسها کردند یعنی انگلیس روس را شکست داد. فرصت ندارم به دلیل آن‌که وقت پست می‌گذرد.

محسن نجم‌آبادی

خدمت آقای رسول‌زاده سلام برسانید.

رسول‌زاده، محمدامین[1]

۱۲۸

استانبول (نمرهٔ ۳)
شنبه ۱۸ نوامبر [۱۹۱۱ = ۲۵ شوال ۱۳۲۹]

دوست عزیزم مراسلهٔ نمرهٔ سوم شما نیز رسید.[2] از اوضاع ایران امروزها این‌جا نیز جزئی معلوماتی دادند. «طنین» سرمقاله‌ای راجع به ایران نوشت برای شما فرستادم. اوضاع ایران خیلی وخامت دارد. روسها مثل ایتالیائیها می‌خواهند بکنند و اگر تلگراف امروزی آژانس پترسبورغ راست باشد بلکه هم این اقدام را کرده‌اند.

ازقرار خبر آژانس مذکور یک مفرزهٔ قشون را امر شده است که قزوین را اشغال نماید. استعفای قابینه و نائب‌السلطنه نیز امر واقعی است. در سفارت خبری رسمی نیست.

مقاله‌ای که من به «صباح» داده بودم و به من قول داده بودند که نشر کنند برای آن‌که اخبارشان زیاد بوده و اعیان و مبعوثان داشته‌اند به تأخیر انداخته بودند. من هم از آنها گرفته به «اقدام» دادم. آنها به تأخیر گذراندند. تفصیل محاکمات زکی‌بک را بدان مقدم داشتند. بعد به درج خبر روزنامهٔ تایمس که فاکتهای مقالهٔ مرا حاوی بود کفایت نمودند.

در ادارهٔ «اقدام» گفتم که شما به وقوعات ایران اهمیت نمی‌دهید و منتظرید که یک آتش در کردستان به عمل آید تا آن وقت به دست و پا بیافتید. قدری به ایشان برخورد. یک ارمنی پیرمردی است آن‌جا مدیر هیئت تحریریه‌شان. هیچ‌چی سرش نمی‌شود.

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است. رسول‌زاده به فارسی نوشته است.
۲. بالای سطر اضافه کرده: غیر از روزنامه‌ها و مراسلات ایران.

درخصوص رفتن شما به لندن. من این مسافرت را خیلی مثمر می‌دانم. حتی از ملاقات سردار اسعد هم نافعتر است. فقط درخصوص پول و مصارف راه تأنی دارم. ازقراری که از تهران نوشته بودند باید پول داشته باشند. اگر ممکن بود که قرض جدیدی بکنیم بعد بلکه از تهران تأدیه‌اش را موفق گردیم. به هرحال گمان می‌کنم که شما مسافرت لندن را جداً لازم بدانید و البته به لندن بروید و نقدی که دارید خرج کنید تا ببینیم برای بعد چه می‌کنیم. من در این خصوص با همین پست به تهران هم می‌نویسم. عقیدهٔ آقای میرزا محمدعلی‌خان نیز همین است.

بلی مستر شوستر معرکه می‌کند. فقط آقایان ایران‌مداران نیز معرکه می‌کنند. مثلاً در جرائد بادکوبه خواندم که: مستر شوستر برای اخذ مالیات سنوات اخیر چهار نفر ژاندارم را با یک نفر مأمور مالیه می‌فرستد درب علاءالدوله که جبراً مالیات را بگیرند. آنها نیز مشغول تهیهٔ حرکت شیراز بوده زیرا به حکومت فارس تعیین شده است. علاءالدوله از این حرکت متغیّر شده می‌رود به کابینهٔ وزرا. رئیس کابینه دو نفر از خوانین بختیاری را می‌فرستد امرنامهٔ مأمور مالیات را گرفته پاره می‌کنند و از ژاندارمها نیز سلاحشان را می‌گیرند.

سپس مستر شوستر صد نفر ژاندارم می‌فرستد که به عنف و زور حکم ادارهٔ مالیه را اجرا بدارند و اگر بختیاریها دخالت کردند آنها را نیز بزنند. بعد در تلگرافات جرائد روسیه خواندم که مابین بختیاریها و شوستر اصلاح شده و در یک خبر دیگر مذکور است که مابین بختیاریها و ارامنه برودتی حاصل گشته و یفرم از نفوذ افتاده است. فرمانفرما راکه هم به آذربایجان می‌فرستند.

درخصوص مناسبات آقای سردار اسعد. من که زیاده امیدی به این ملاقات نداشتم. معلوم می‌شود که حق داشته‌ام وگویا از ملاقات شما هیچ تفاوتی هم در اصل کار به عمل نیامده و ممکن هم نبود. زیرا آنچه راکه شما نتیجهٔ خامی و جهالت سردار اسعد تصور می‌کنید من اقتضای احوال روحیه و استعداد قوه و ارادهٔ طبیعی او که برای یک رئیس ایل بیشتر از آن هرگز متصور نیست می‌پندارم. وعده‌ای هم که در خصوص مرابطه با دمکراتها می‌دهد با شکایتی و عدم موافقتی که با دمکراتزم دارد نمی‌دانم به چه اندازه صمیمی است و به چه درجه می‌شود به این تعهد اعتماد کرد. ولی از این نظریهٔ من چنان استخراج نگردد که طرفدار محاربه با بختیاریها می‌باشم.

البته با محافظت همهٔ اساس و پرنسیپهای دمکراتزم دمکراتها برای خاطر تاکتیک

باید از بعضی جزئیات صرفنظر کنند. فقط شخص و یا قوهٔ ثالثی که تمیز مابین جزئی و کل خواهد گذاشت کیست و یا چیست.

مثلاً یحتمل آقای سردار اسعد طرفداری صمصام السلطنه را از علاءالدوله چیز جزئی بداند و دمکراتها این را کلی پندارند. کسی می‌تواند که این مشکل را حل کند؟ ...[۱] خلاصه حتی مورد صرف نظر از جزئیات هم به نظر من یک حدّ معینی را در مناسبات ما و بختیاری تعیین نمی‌کند. ولی درهر صورت به تهران خواهم نوشت که با کمال تیقظ با بختیاریها راه روند.

رفقای مسلکی همه سلام دارند. در جلسهٔ دیروزی رفقا در کمیته مسئلهٔ روزنامهٔ «شیدا» را قطع کردند. مقصود شاید این بود که مرا به امر کمیته مجبور به نوشتن «شیدا» کنند.

آقای رضا پرورش می‌گفت مثل یک نفر آدم پولدار که به فقیر کمک نمی‌کند یک روزنامه‌نویس هم معناً مسؤول است اگر به یک روزنامهٔ محتاج چیز ننویسد. عجباً گیری کردیم در دست این بچه‌ها. می‌گویم که روزنامهٔ شما هزل است و جدی نیست. من مسلکم نوشتن مقالات جدی است قبول نمی‌کنند.

مراسلهٔ دوم شما را گرفته‌ایم. فقط آن‌جا نه هرگز اطلاعی از نظر لندن به ما داده‌اید و نه رأی خواسته‌اید. یقین در یک کاغذ دیگری به یک آدرس علیحده نوشته‌اید.

باقی عرض اخوت و سلام ـ محمد امین

پرویز، حسین[۲]

۱۲۹ ....

۲ ذیقعده [۱۳۲۹]

هم‌مسلکان محترم   بعد از عرض ارادت اظهار می‌دارد که چهار مکتوب دو تا از آقای تقی‌زاده و دو تا از آقای رسول‌زاده تا دو روز پیش به عنوان این‌جانب برای رفقا رسیده که چون دو سه روز است کسالتی دارم هیچ‌یک از آنها در نزد خودم موجود نیست که جزأ فجزء به عرض جواب مبادرت نموده و مخصوصاً چند فقره سؤالی که

۱. نقطه‌چین در اصل است.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است.

آقای تقی‌زاده فرموده‌اند جواب عرض نمایم و چون نگران جواب خواهید شد با حالت کسالت آنچه را که در نظر دارم جواب خواهم داد.

۱ـ چند فقره سؤالی که در موضوع اشخاص و نقارشان از یکدیگر نموده بودند به‌استثنای دو فقرهٔ آنها که نقار پهلوی[۱] از قزوینی[۲] باشد و یکی هم مسئلهٔ دیگر که حال در نظرم نیست مابقی چیزکی بوده ولی نظریات مسلکی نبوده و مسائل شخصی بوده که آن هم رفع شده و کدورت باقی نیست.

مثلاً صدرائی فقط به واسطهٔ صد تومانی بوده که در تنگدستی «ایران نو» به مسیو تگران دستی داده که فردای آن روز بگیرد و چون وجه نرسیده دو سه فقره مکتوب خالی از نزاکت به مسیو تگران نوشته، اما دلخوری در میانه نیست که اسباب نگرانی باشد.

و همچنین میان اسدالله‌خان[۳] و سلیمان‌میرزا به واسطهٔ حقوق داوطلبان و حرکت به قزوین بوده که رفع شده. [نیز] میان سلیمان‌میرزا با اقتدارالدوله بوده که آن هم در اوایل ماه رمضان رفع شد و بدون جهت هم بود.

میان پهلوی[۴] و آقامیرزا شمس‌الدین‌خان هیچ کدورتی برای مسئلهٔ چاپارخانه نبوده که آن هم در ماهها پیش بود و رفع شد. میرزا شمس‌الدین‌خان مسافرت به فارس کرده و هنوز هم در آن حدود است.

میان حکیم‌الملک با رفقا هم کدورتی نبوده. شاید به واسطهٔ اهمال ایشان در وقت وزارتشان یا به واسطهٔ قبول نکردن بعضی تقاضاها[ی] جزئی ...[۵] بوده ولی اهمیتی ندارد و گله هم نمی‌کنند.

و کذا سایر سؤالات از این قبیل علل داشته و هیچ‌یک مربوط به نظریات فرقه‌ای و مسلکی نیست، وانگهی رفع هم شده است و چیزی هم از کدورت باقی نیست که قابل مذاکره و اهمیت باشد.

۲ـ صندوق آقای رسول‌زاده که بایستی فرستاده شده باشد قرار شد آقای پهلوی[۲] به توسط ادارهٔ قفقاز میرکوری به بادکوبه بفرستد و چون آن مکتوبی که آقای تقی‌زاده در این خصوصها نوشته بودند مطالب راجع به مرکز هم داشت و آن قسمت را می‌خواستم نخوانم و رفقا گفتند بخوان و خواندم قدری آقای پهلوی رنجیدند که البته خودتان به

---

۱. محمود محمود.
۲. احمدخان قزوینی.
۳. کردستانی.
۴. محمود محمود.
۵. یک کلمه ناخوانا.

واسطهٔ مکتوبی رفع رنجش خواهید کرد و تا درجه‌ای هم رفع شده و شاید تصوری هم کرده باشند که این‌جانب راپرت داده‌ام. از این بابت هم اشاره‌ای بشود که فلانی راپرت نداده. ضرر ندارد که رفع سوء ظنشان بشود. رفقا توقع دارند اگر هیچ مرکز جلسات نداشته باشد این‌جانب به اعضاء مسافر مرکزی راپرت ندهم، و حال آن‌که به عقیدهٔ بنده باید از تمام جزئیات مستحضر باشند.

۳ـ سؤال شده بود که حیدرخان کجاست. مختصری از شرح حال ایشان این است که دو ماه پیش تلگرافی از شیراز خطاب به سلیمان‌میرزا از آقا میرزا شمس‌الدین‌خان می‌رسد که حیدرخان بمانند یا به فرنگ بروند. سلیمان‌میرزا با وزرا مذاکره می‌کنند. صمصام[1] اظهار می‌دارد که خوب است همان جا بمانند تا ببینیم که تکلیف با محمدعلی چه می‌شود. بنا بوده این تلگراف را جواب دهند که از مرکز به واسطهٔ دو سه رأی تلگراف می‌شود که محرمانه حرکت کنید به طهران.

آقای حیدرخان هم با هشتاد سوار تنگستانی حرکت می‌کنند. به تخت فولاد و نیم فرسخی اصفهان که می‌رسند سوارها آن‌جا می‌مانند خودشان به شهر می‌آیند. ازطرف سردار اشجع بختیاری که حاکم اصفهان است اعتدال‌الملک رئیس نظمیهٔ اصفهان می‌آید نزد ایشان و اظهار تشکر از ورودشان می‌نماید و می‌رود و آن وقت اعتدال‌الملک چیزی از قول آقای حیدرخان خطاب به سوارها می‌نویسد که تفنگها را بدهید، زیرا آمدن ما به اصفهان باعث ترس اهالی شده و می‌خواهند به کنسولخانهٔ انگلیس پناه ببرند. برای سوارها این کاغذ را می‌خوانند و می‌گویند تفنگها را به ما هم ندهید بگذارید توی اطاق در را قفل کنید و کلیدها را هم خودتان بردارید. سوار لر بیچاره هم اطاعت می‌کند. پس از این کار ژاندارم اطاق را محاصره نموده تفنگها را برمی‌دارند و به حکومت می‌سپارند. بلافاصله می‌آیند در شهر نزد حیدرخان که سوارها را خلع سلاح کردند، شما هم اسلحهٔ خود را باید بدهید.

حیدرخان پس از تعجب که چگونه سوارها تفنگ را داده‌اند اظهار می‌دارد که من اسلحه را از دست نمی‌دهم. اعتدال‌الملک مأیوس مراجعت کرده که خبر می‌آورند بختیاری دور خانه را محاصره کرده چهار شبان و روز هم در محاصره می‌ماند و بالاخره با یک تدبیری از آن‌جا بیرون آمده و از بیراهه روز هجدهم شوال به منزل وارد می‌شود.

---

۱. صمصام‌السلطنه.

این است ترتیب کار ایشان. از طهران هم تلگرافات به حکومت می‌شود که ایشان را بگیرند.

۴ـ در مسئلهٔ حروف که تلگراف شده بود و همچنین در کاغذ آقای رسول‌زاده بود اطلاع حاصل شد. مشارالیه مرقوم نموده بودند که سه نمره کافی است صحیح است. ولی چون مشغول تهیهٔ یک دستگاه چرخ هستیم و تا دو ماه دیگر شاید وارد شده و مشغول هم شود لازم است که بیشتر حروف داشته باشیم که از کارهای متفرقه ضرر روزنامه را دربیاوریم.

اینک این چند روزه چون مشغول دادن نمایش بودیم و سه شب داده شده امشب هم باقی است ممکن نشده لیره خریده وجه ارسال داریم. تا چند روز دیگر وجه خواهیم فرستاد.

این نمایش به نام «جشن به افتخار فاتحین» در پارک امین‌الدوله داده شد. بهترین نمایشی بود که در ایران داده شده حال ششصد نفر در سن بود که یک صندلی خالی که قیمتش از سه تومان الی پنج قران بود یافت نمی‌شد و موضوع در سه پرده آمدن محمدعلی از فرنگ به ایران الخ و از نیس که با مرتجعین مشورت کردند شروع می‌شد. موضوع دیگر مالک و دهات بود که در سه پرده بود، خیلی قشنگ و عالی. هر دو موضوع به تقاضای وزرا و اهالی مکرر شد و دو مرتبه نمایش داده شد. واردین به پارک که به توسط بلیط یک‌قرانی داخل می‌شدند متجاوز از سه هزار نفر بودند. اگر توی سن که دستی ساخته بودند دو هزار جای صندلی داشت مشتری بلیط داشتند. بلیط پنج قرانی تا سه تومان خرید و فروش می‌شد.

بهترین پروپاگاندی بود که در این مدت فرقه نموده. فایدهٔ آن شاید [با] وضع مخارج سه هزار تومان بالغ شود که صرف نقص اثاثیهٔ «مجمع ادب» که به واسطهٔ همان هم جشن داده شد و صرف «ایران نو» و انتخابات شود. جشن در تحت ریاست عالیهٔ صمصام‌السلطنه بود. اعتدالی را به رشک و «اتفاق و ترقی» را به سوزش، دوست و دشمن را به تحسین درآورده بود و همه هم در تماشا حاضر بودند. جای دوستان و رفقا خالی بود.

۵ـ مسئلهٔ کنگره را که اصرار در تشکیل نموده‌اید و آقای رسول‌زاده شرحی در جزئیات دعوت و تشکیل آن نوشته و تأکید در شروع هم نموده‌اند بسیار خوب و لازم است. ولی چیزی که هست در این انقلابات هم حوزه‌های طهران به واسطهٔ حکومت

نظامی و هم کمیته‌های ولایات به واسطهٔ فشار ارتجاع متفرق شده‌اند. مخصوصاً کمیته‌های ولایات غربی از ظلم سالارالدوله همه متواری[اند] و قسمت بزرگ اعضا در طهران هستند که هنوز هم همه حرکت نکرده‌اند و تشکیلات مثل شش ماه پیش منظم و مرتب و مربوط به مرکز نیست، و الا اول کار ما باید همان دعوت کنگره باشد که متأسفانه اسبابش فراهم نیست و بعلاوه به انتخابات هم بیست روز بیش نداریم که اگر شروع به کار کنگره کنیم از آن بکلی باز خواهیم ماند.

این است که مجبوریم هرچه زودتر به عمل انتخابات طهران پرداخته و به واسطهٔ فرستادن و دعات و مشکلین به ولایات به امر انتخابات اطراف بپردازیم و یقین است که با این وقت تنگ و نبودن وسایل و موجبات کنگره به هیچ‌وجه نه صلاح به دعوت کنگره است و نه وقت داریم. بلی پس از ختم امر انتخابات باید اولین اقدام کمیته که بعضی از مقدماتش هم از حالا باید شروع شود دعوت کنگره باشد.

۶ـ در مسئلهٔ انتخاب اقدامی که تاکنون شده این است که کمسیونی مرکب از یک نفر عضو مرکز، دو نفر عضو فراکسیون، دو نفر از اعضای بصیر فرقه، چهار نفر از اعضای ادارهٔ حوزه‌های پایتخت در شرف تشکیل است. پروژه‌ای هم محتوی چهارده ماده از مرکز نوشته شده و بعد از امشب که جشن تمام شود شروع خواهد شد. دوازده نفر برای طهران و سه نفر بلوک اطراف طهران وکیل لازم دارد که به واسطهٔ آن کمسیون مشغول شوند و امید است که با فعالیت لازمه همه را فرقهٔ ما ببرد و برای ولایات هم به واسطهٔ خود که جزء اعظم اقداماتش فرستادن دعات است اقدام خواهد کرد.

۷ـ مرکز هم از بعد از آمدن جنگجو[1] قدری به راه افتاده و برای بعضی از اقداماتی که این‌جانب نموده‌ام امیدوارم بهتر هم به راه بیفتد. زیرا به یک نقشه‌ای خیال دارم رفقا را به کار بیندازم. همین قدر باید بدانید که با تحریکات اشرف[2] و با وجود تفرقهٔ حوزه‌های پایتخت کمیته‌های اطراف به شرط فعالیت یک ماههٔ مرکز اکثریت را خواهیم برد، چراکه ولایات عمده در دست ماست و تنها کار است که مقصود را از پیش می‌برد و اگر قصوری ازطرف ماها شود در اقلیت و فشارهای فوق‌العاده که هیچ شباهتی به دورهٔ گذشته نخواهد داشت خواهیم افتاد.

۸ـ از ترتیبات سیاسی بخواهید جزئیات آن را به واسطهٔ دو سه روزهٔ کسالت

---

۱. ظاهراً نام مستعاری است.

۲. منظور حضرت اشرف و اشاره به صمصام‌السلطنه است.

نمی‌دانم. ولی همین قدر می‌توانم عرض نمایم که کار انتخاب خیلی مشکل است، زیرا اشرف[1] معلوم نیست پس از انفصال مجلس چه خیالی دارد. از یک طرف هم در شهر سپهدار پول می‌ریزد برای این‌که رئیس‌الوزرا شود، او هم همراهی می‌کند.

پریروز می‌خواستند در مجلس به جای مشیرالدوله محتشم‌السلطنهٔ خائن را برای وزارت عدلیه معرفی کنند ولی نتوانستند از پیش ببرند. زیرا وکلا در مجلس خصوصی ضدیّت کردند و رد شد. از قرار معلوم اشرف کابینه را مجبور به این معرفی کرده. غرض این است که تمام نگرانی ازطرف اشرف است که با تمام قوای شیطنت خود مشغول دسیسه است.تا ببینیم چه می‌شود و کار دموکراتها با او به کجا خواهد انجامید.

اگر ممکن شود خوب است هرچه زودتر آقای رسول‌زاده تبدیل تبعیت نموده به طهران بیایند. اگر تا راه افتاده روزنامه این کار شود خیلی مفید خواهد بود. آقای تربیت را سلام می‌رسانم. جواب کمیتهٔ اسلامبل صادر خواهد شد. علت کسالت این‌جانب بوده است و از یک طرف کثرت مشغله. چون با حالت کسالت عرض شد از اختصارش عذر می‌خواهم. مکتوب را مستقیماً به خودم بفرستید و از آقایان عذر عریضهٔ جدا می‌خواهم، چون همه می‌توانند هرچه عرض می‌کنم بخوانند.

ارادتمند ـ حسین پرویز

خلخالی، عبدالرحیم[2]

۱۳۰ ....

۱۰ شهر ذی‌قعده [۱۳۲۹]

قربانت گردم نزدیک طلوع آفتاب است که از خواب بیدار [شده‌ام] و مرقومهٔ محترم را فراش پست در همین ساعت آورده زیارت و پس از زیارت و میل یک پیاله چای در اطاق به تنهایی نشسته به عرض جوابیه مصادعت می‌دهد.

اولاً عرض می‌کنم که حضرت عالی در ظرف این مدت بنده را بی‌اطلاع گذاشتید به اندازه‌ای که قلباً از شما رنجیده شدم و می‌خواستم شکایت شما را به حضرت آقای

۱. ظاهراً کنایه است نسبت به حضرت اشرف رئیس‌الوزراء.
۲. فتوکپی نامه از مهندس ناطق نزد من است. نامه ظاهراً به محمدعلی تربیت نوشته شده.

تقی‌زاده[1] بنویسم تا این‌که امروز مرقومهٔ شما زیارت شد و اکنون به خود حضرت عالی شکایت کرده عرض می‌کنم ممکن بود از انزلی یا باکو یا تفلیس یا باطوم یا اوایل ورود به اسلامبول خبر سلامتی خودتان را اطلاع داده بنده را منتظر نگذاشته و مفتخرم فرمائید. می‌دانم جواب شما یک کلمه خواهد بود «که در کاغذ نوشتن کسلم». ولی خود می‌دانید که این جواب در هیچ‌یک از محاکم وجدانی و جسمانی دنیا حتی در محکمهٔ عالیهٔ ایرانی پذیرفته نخواهد شد.

ثانیاً احوالات را هفتهٔ قبل مشروحاً خدمت شما عرض کرده‌ام، البته از لحاظ مبارک خواهد گذشت. مسئله‌ای که امروزه جالب‌نظر و قابل اهمیت است تماماً مسئلهٔ کابینه است که کم‌کم آثار تزلزل در او مشاهده می‌شود. معلوم نیست سبب این تزلزل چیست و باعث کیست و چه‌طور کابینهٔ به این محکمی بی‌همه‌چیز تزلزل گرفته.

حکیم‌الملک برای هم‌خیالی با مستر شوستر گویا مورد غضب حضرت رئیس‌الوزرا شده و مستعفی شده. گویا قبول هم نشود.

و وزرا لایحهٔ محرمانه به مجلس پیشنهاد می‌کنند در محدود کردن اختیارات شوستر، یا به عبارت اخری در پس گرفتن اختیارات. این لایحه گویا خیلی خیلی محرمانه بوده. احدی از دیموقراتها قبل از وقت مسبوق نبوده. آن روزی که وزرا به مجلس وارد می‌شوند آقایان دیموقراتها از مسئله مسبوق می‌شوند.

آقای نایب رئیس یعنی متین‌السلطنه[2] می‌خواهد مجلس را خصوصی کرده لایحهٔ وزرا را در مجلس خصوصی با حضور خودشان مطرح کنند. دیموقراتها ازقبیل آقا سید محمدرضا[3]، سلیمان‌میرزا و چند نفر دیگر مجلس را خالی می‌کنند بیرون می‌آیند. خوشبختانه بعضی از اعتدالیها هم با لایحهٔ وزرا مساعدت و همراهی نمی‌کنند.

وزرا آن روز را مأیوسانه برگشتند و تاکنون آن لایحه علنی نشده و گویا مشغول تهیهٔ آن هستند، و البته مسبوق هستید که آن لایحه باطناً از مصدر جلال اشرف‌الواعظین صادر شده است و مخصوصاً به رهنمایی همسایهٔ شمالی محض تلافی مسئلهٔ شعاع‌السلطنه. طوری وزرا و اعیان خصوص اشرف با شوستر عداوت‌ورزی می‌کنند که مافوق ندارد. ولی هنوز این شخص از میدان درنرفته است.

مسئلهٔ امتداد مجلس هنوز معلوم نیست. آقای اشرف و هیئت وزرا بدیهی است که

---

۱. دلیل آن که نامه به دیگری است نه به تقی‌زاده.
۲. عبدالحمید ثقفی
۳. مساوات.

بر امتداد مجلس رأی نخواهند داد و می‌خواهند هرچه زود است مجلس ختم و تعطیل شود تا خودسرانه هرچه می‌خواهند بکنند و هنوز اعلان انتخاب هم نشده است و یقین است که پس از اعلان انتخاب با این اغتشاش ولایات مشکل است به این زودیها وکیل انتخاب شود.

البته مسبوق هستید که مجدداً سالارالدوله در اطراف بروجرد سر بلند کرده و تهیهٔ استعداد دیده است و همین روزها خیال کرمانشاه را دارند.

سردار محیی که در مازندران بود با اصرار وزرا مجبور به حرکت به طرف استراباد شد و درضمن هرقدر اصرار نمود که من استعداد کافی ندارم وزرا گوش نداده فقط به اقدامات خواهد شد قناعت کردند. تا عاقبت سردار محیی با مقدار استعدادی که داشته وارد استراباد شد. دو جنگ شده شکست داده. ترکمانها به کنطور و بانک روسها پناه می‌برند. از کنطور و بانک به طرف قشون دولتی شلیک می‌شود و از طرف دریا که سه کشتی ایستاده بود دفعةً بنای شلیک توپ گذاشته می‌شود.

اردوی دولتی در ظرف چند ساعت پس از مقاومت جزئی همه پاشیده و متفرق می‌شود. تلفات معلوم نیست چه مقدار است. هرچه تفنگ و فشنگ و توپ وغیره بوده به تصرف اشرار درمی‌آید و تا امروز درست معلوم نشده است که سردار محیی در کجاست. مقتول شده یا گرفتار. اگرچه راپورت تلگرافی دیروز همچه معلوم بود که گرفتار شده است و در این اردو چندین نفر اشخاص خوب وکافی بود. من‌جمله محمود خان پسر حسن‌خان سرهنگ قزاقخانه، میرزا محمدعلی‌خان اسلامبولی، میرزا کوچک رشتی، سید محسن رشتی که از رفقا هم بودند. نمی‌دانم بر سر اینها چه آمده است. اجمالاً طوری قشون دولتی را پاشیده کرده‌اند که ابداً خبری از ایشان نیست و این مسئله نیز محقق شده است که شکست اردوی دولتی به واسطهٔ حملهٔ روسها که از کشتیها شده است بوده است.

اجمالاً این شکست فاحش و این خسارت زیاد که وارد آمده است و تدارک آن بسیار مشکل است فقط از تجاهل و تغافل و تساهل اولیاء امور است و به واسطهٔ چپاولی است که اردوی دولتی را به این روز سیاه نشانده است تا بعد اولیاء امور در این خصوص چه اقدامات بکنند. و هنوز این خسارات درست در ایران منتشر نشده و کاملاً مردم مسبوق نیستند.

شرحی درخصوص تشکیل کنگرهٔ فرقه کراراً مرقوم داشته‌اید لازم است خاطر

مبارک شما[۱] و حضرت آقا[۲] را مسبوق سازم. اما شما که تشریف برده‌اید نمی‌دانم از روی چه مأخذ و مدرک می‌فرمائید که فرقه تشکیل کنگره بدهد، از کدام شهر نماینده بخواهد، از کردستان یا همدان یا کرمانشاه یا لرستان یا کاشان یا اصفهان یا شاهرود و دامغان یا آذربایجان. غیر از مرکز مگر شما جایی دارید و در هرجا هم حوزه یا کمیته بوده است به واسطهٔ این انقلابات همه پاشیده شده است.

البته مسبوق هستید که این همه اغتشاشات عمده ضررش بر دیموکراتها رسیده است. دفتر شهری را که سالارالدوله یا محمدعلی میرزا به تصرف درآورد. در هرجا دیموکرات سراغ کرد یا کشتند یا گرفتند یا بستند و هرکس توانست فراراً خود را به طهران رسانید.

در همدان رئیس فرقه را با برادرش کشتند و در شاهرود متفرق ساختند. عجالةً غیر از طهران و خراسان جای دیگر نیست که بتواند برای کنگره نماینده حاضر کند. علاوه بر اینها در این موقع چگونه ممکن است نماینده‌ها را در یک جا جمع کرد و ازکدام راه و با کدام وسیله. اجمالاً دست از دور در آتش دارید.

در ایران همین‌قدر خبر می‌شنوید راست است. تشکیل کنگره دوای تمام دردها است و آقایان آقا سید محمدرضا و حاجی میرباقرآقا و شاهزاده[۳] وغیره نیز با این عقیده همراهند. اما راه تشکیلش کدام است، آن مشکل است و بلکه امروزه محال است. البته باز در این موضوع باید جد و جهد نمود شاید اسباب آن فراهم بیاید.

تشریف بردن آقای تربیت تااندازه‌ای میان رفقا سوء تأثیر بخشید و جمعی از ایشان تااندازه‌ای مکدّر شدند. اگرچه بنده تااندازه‌ای از ایشان دفاع می‌کنم.

آقای رکن‌الدوله یعنی مجسمهٔ همسایهٔ شمالی به ایالت خراسان نامزد و حرکت فرمودند. آقای فرمانفرما برای ایالت آذربایجان دیروز حرکت کرده ازطرف همدان و کردستان خواهند رفت.

در این روزها به طرف مازندران و استراباد سوق اردو خواهد شد به ریاست مسیو یفرم‌خان. سردار محیی با پسر امیر مکرم و پسر اسمعیل‌خان با جمعی در دماوند هستند. شوکت‌الممالک با سیصد نفر در استراباد در اگنظ روس پناهنده هستند.

در این روزها معروف بود که سیصد نفر قزاق روس وارد انزلی شدند. بنده

---

۱. خطاب به محمدعلی تربیت.
۲. تقی‌زاده.
۳. سلیمان میرزا.

تحقیقات کردم معلوم شد دروغ بوده. یک صد و چهارده نفر قزاقهای مستحفظ طهران و انزلی به روسیه رفتند و عوض آنها همان مقدار آمدند.

این عرایض چندورقی چون به‌تدریج نوشته نشده است خیلی بی‌ترتیب است شاید مکررات هم داشته باشد، استدعای عفو می‌رود. چون که بنده امروزها غیر از صبح زود هیچ وقت دیگر ندارم. این است که به عجلهٔ تمام در ظرف چند روزه عرض شده است. خدمت آقای رسول‌زاده مخصوصاً عرض سلام. آدرس مستقیم من طهران ـ عباس‌آباد.

سید عبدالرحیم خلخالی

پرویز، حسین[1]

۱۳۱

۱۰ ذیقعده [۱۳۲۹]

تصدق‌گردم الساعه مکتوب سفارشی مورخهٔ ۲۵ ماه گذشته را زیارت [کردم] و چون روز پست بود با کثرت مشغله[ای] که بود و با آنکه عازم بودم حسب‌الوعده برای کارهای فرقه بیرون بروم برای آنکه رسید عرض شده باشد ضمناً هم مختصری از اوضاع عرضه نمایم مبادرت به جواب نموده ضمناً اظهار می‌دارم که هفت روز پیش رسید مراسلهٔ آقای رسول‌زاده و مختصری از اوضاع را حضور عالی عرضه داشته و منتظر خبر وصول آن می‌باشم.

از رسید مراسلات مرقوم فرموده بودید امتنان حاصل [شد] و در آخر مرقومه مکاتیبی که از آن صوب آمده شرح و سؤال نموده بودید که رسیده یا نه، همه رسیده و رسید هم عرض شده البته دریافت فرموده‌اید.

در هرحال خاطر شریف را از رسید سه فقره مکتوب مجدداً اطمینان می‌دهم و رسید دو فقره راپرت خاکسار[2] را که داده‌اند صحیح است. با آنکه رسماً مأمور انجام این وظیفه شدند بیش از دو مرتبه ننوشته‌اند و چند مرتبه هم که مطالبه نموده‌ام جواب داده‌اند که مطلب تازه‌ای نیست و آنکه از نرسیدن مکتوبات و نداشتن اطلاعات گله رفته بود حق دارید.

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است و دنباله در فتوکپی که دارم نیست..
۲. شاید از اعضای فرقهٔ دموکرات بوده است.

اما جرائد، «تمدن» از بعد از واقعهٔ محمدعلی چاپ نمی‌شود. «ایران نو» هم هنوز تکلیفش قطعاً معلوم نیست. به این معنی که وزرا حکم خروج از توقیف را می‌دهند و گویا اشرف[۱] باعث است. سه روز پیش بنا بود ازطرف فراکسیون کتباً تقاضای اجازه شود که گویا هنوز نوشته نشده.

اما مسائل داخلی ـ آن یک فقره مطبعه که برای کسی وارد شده مشغول خرید هستیم. اگر نشد فوری خواهیم طلبید که در هردو حال تا سه روز دیگر معلوم خواهد شد که درضمن حروف را هم خواهیم طلبید. پول هم حواله می‌شود.

جرائد دیگر چند فقره منتشر «تنبیه» و «جارچی ملت» و «شیخ چغندر» هست که چیزی نمی‌نویسند مگر مهملات. «چنته» و «بهلول» هم دو سه هفته است بیرون آمده که چون این‌جانب همه هفته موفق نمی‌شوم گرفته و ارسال دارم به ناچار به اداره می‌گویم که همه دفعه به آدرس حاج حسین شالچی از هریک یک نسخه به اسلامبول بفرستند و حضرت عالی از ایشان دریافت کنید. اگر «تمدن» هم بیرون آمد خواهم فرستاد. و از «مجلس» هم هیچ استفاده‌ای نمی‌شود کرد و اگر می‌خواهید آن را هم ممکن است گرفته ارسال شود.

و کاغذ را هم به خاکسار می‌گویم اگر سستی کرد خود من با آن مشاغلی که دارم و این روزها مخصوصاً بیشتر شده و «ایران نو» هم که در بیاید بیشترتر می‌شود خواهم معروض داشت.

جواب کاغذ کمیتهٔ اسلامبول امروز فرستاده شد با ملزومات و علت تعویق تاحال بی‌ترتیبی و ...[۲] که هنوز هم باقی است.

اما اوضاع جاریه ـ بعد از شکست اخیر که به سالارالدوله وارد آمد و علی‌الظاهر دولت قدری راحت و اضطرابها رفع گردید عوض آنکه خوانین همدانی و کردستان و عراقی وغیره مجازات ببینند تا جلوگیری مفاسد آتیه که محتمل است پیش آید بشود برعکس به توسطهای اشرف[۳] همه تطهیر شدند. یپرم هم بی‌اجازه و تصویب دولت به ملاحظات که شاید یکی از آنها هم عدم مجازات باشد چند روز پیش به طهران برگشت. تنها بختیاریها برای سردار بهادر ماندند.

و این‌جا هم چون انتخابات در پیش است اشرف[۴] شب و روز کوشش دارد که از

۱. ظاهراً منظور رئیس‌الوزراء است.
۲. یک کلمه ناخوانا.
۳. کنایه نسبت به رئیس‌الوزراء.
۴. کنایه نسبت به رئیس‌الوزراء.

فرقهٔ دموکرات انتخاب نشود یا پس از اعلان انتخاب که دوازده روز دیگر موقع نشرش می‌رسد اصلاً انتخابات به تعویق و تشکیل مجلس به تأخیر افتد و کمال ضدیّت را بروز می‌دهد. خیلی وضع بد است و معلوم نیست چه پیش آید.

اما انتخابات ـ فرقهٔ آذربایجان چنانچه می‌نویسند خیلی خوب است که اشرف[1] شب و روز سعی در افنای آن بدتر از محمدعلی میرزا دارد و عین‌الدوله را که چهار ماه است تعیین شده نمی‌گذارد برود و عوض فرمانفرما را معین نموده، و با آن که دیروز و پریروز انجمن ایالتی آذربایجان پروتستها بر ضد فرمانفرما نمود باز بناست فردا فرمانفرما برود.

مقصود، وضع آذربایجان که خوب است این‌طور پیش آمده. ولایات غرب به واسطهٔ ارتجاع سالارالدوله مؤسسات فرقه متفرق شده. همین امروز یک نفر داعی مخصوص برای آن سمت حرکت کرد. طرف خراسان مخصوصاً خود مشهد بد نیست و انتخاب را با جزئی فعالیت از مرکز پیش خواهیم برد. رشت هم بد نیست. قزوین و قم هم با جزئی فعالیت ما خوب است. یزد و کرمان و فارس هم تا درجه‌ای بد نیست و شاید نصف از نمایندگان آن‌جا را ما ببریم.

اما پایتخت چهار روز است که کمیسیونی برای انتخاب مرکب از چهار نفر از اعضای ادارهٔ حوزه‌های پایتخت و دو نفر از فراکسیون، دونفر از حوزه‌ها انتخاب، پروژه هم به آنها داده شده و مشغول شده‌اند. اما عدد دموکراتها به واسطهٔ حکومت نظامی و انقلابات رو به تقلیل گذارده و جدّ دارند که حوزه‌های معطله باز شود. نتیجه هم داده است و تا چند روز دیگر به دو هزار و پانصد بالغ می‌شود و کمیسیون درصدد جلب آراء خارج از فرقه هم هست و امیدواری داریم که سه قسمت از پانزده نفر را ما ببریم، ولی باز به شرط فعالیت. صورت پروژهٔ مرکز را راجع به عملیات انتخابات بعد خواهم فرستاد.

عجالةً عرضی ندارم و در پستهای بعد مزاحمت خواهم نمود. آقایان رسول‌زاده و آقا میرزا محمدعلی‌خان را عرض ارادت می‌رسانم. وقت مراجعه پیدا نشد و اگر مغلوط است عذر می‌خواهم.

حسین پرویز

خلخالی، عبدالرحیم[1]

۱۳۲

۱۲ شهر ذی‌قعده [۱۳۲۹]

تصدقت گردم مرقومهٔ محترم دیروز ۱۱ زیارت گردید. عریضهٔ سیّمی که وعده کرده بودم چند روز قبل عرض شد. این عریضهٔ چهارمی است که اجمالاً عرض می‌شود. احوالات نوعی و عمومی در ورقهٔ دیگر به عنوان آقای تربیت روحی فداه عرض شد، البته ازلحاظ مبارک خواهد گذشت.

حالات خود بنده چنانچه کراراً عرض کرده‌ام و آقای تربیت مسبوقند حالم همیشه خوش است، چونکه یک عالمی درویشی دارم. این است که دنیا و مافیها را هیچ می‌شمارم و از این پیش‌آمدها که ایران را متزلزل می‌سازد ابداً باکی ندارم و «هرچه پیش سالک آید خیر اوست» گفته دلخوشم. پیشرفت امور را به قضا و قدر محول می‌کنم «یومٌ علیهم و یومٌ علینا» را همه وقت قائلم.

آقای اشرف ...[2] اگر امروزه به یک خر لنگ سوار شده و چهار نعله می‌تازد اما عن‌قریب به واسطهٔ جهل به خرسواری خود با خرش پرت شده دست و پایشان خواهد شکست.

تری پلی (طرابلس) مدتها در زیر فشارهای تحمل‌ناپذیر دولت حقهٔ اسلامی صبر و شکیبایی نمود امروز حق به حقدار می‌رسد، یا هو. یعنی حق به زوردار می‌رسد. حق یعنی زور. زور یعنی حق. حالا عثمانیها در پارلمان رسمی هرقدر دلشان می‌خواهد نفرین کنند، دعا نمایند، تضرّع و زاری کنند، روی حاجت به درگاه قاضی‌الحاجات ببرند، طلسم و افسون، رمل و جفر اعمال کنند، احضار اجنه نمایند، شیخ‌الاسلام تحت‌الحنک باز کند، قاضی‌القضات عبا را وارونه دوش نماید، ختم امن یجیب‌المضطر بگیرند، پابرهنه به طرف مصلا بروند آن وقت به حکم من طلب شیئاً وجد وجد به مقصود خواهند رسید و مجدداً تا صدر مائهٔ پانزدهم نور مشعشع اسلامی را به تمام آفاق سریان خواهند داد. با امپراطور آلمان که خود را حامی اسلام می‌داند دست اتحاد داده امریکا را جزء افریقا خواهند کرد. اما حکماً باید با اشرف‌الواعظین ایران هم عقد ائتلاف کرده تا اتحاد مثلث درست بشود.

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

۲. نقطه‌چین در اصل و مراد رئیس‌الوزراء است.

الآن می‌خواهم یک پیاله چای به سلامتی آقای رسول‌زاده بخورم تا بعد عریضه را تمام کنم.

چای تمام شد. حرف من در عالم اسلامی بود. چون خود شما بهتر از من می‌دانید این است که صرف نظر می‌کنم. جای آقا میرزا محسن[۱] خالی است. آن بیچاره پر گرفتار است. در ادارهٔ ژاندارمری مستخدم است، نه روز وقت دارد و نه شب.

پریروز ازطرف خزانه‌داری کل برای مطالبهٔ مالیات املاک علاءالدوله می‌روند. آقای علاءالدوله، آن مظهر غیرت، غیرتش قبول نمی‌کند مالیاتی که تا امسال نمی‌داد امساله یک نفر مردک امریکایی نامسلمان از او بگیرد. فوری حرکت کرده خدمت آقای رئیس‌الوزراء می‌رسد و عرض می‌کند «قربان آمده‌ام دست شما را بوسیده بعد به سفارت روس پناهنده شوم. این‌که دیگر در این مملکت نمی‌شود زندگی کرد. از مثل من آدمی مطالبهٔ مالیات می‌کنند و این هم تقصیر آقای قوام‌السلطنه وزیر داخله است.»

در این اثنا قوام‌السلطنه بنای فحش را می‌گذارد و پرخاش کرده می‌گوید «بلی تقصیر من پدرسوخته است که شما را والی شیراز کرده‌ام و شما را این‌گونه جسور کرده است [که] از دادن مالیات دولتی امتناع می‌کنید.» بعد که رحم و مروت آقای رئیس‌الوزرا به جوش آمده می‌گوید «یوسف یوسف (امیر مجاهد) برو این ژاندارمها را از خانهٔ آقای علاءالدوله بیرون و خلع اسلحه کن.»

آقای امیرمجاهد فوری حرکت کرده ژاندارمهای مأمور خانهٔ علاءالدوله را خلع اسلحه کرده بیرونشان می‌نماید. آری، گربه شیر است در گرفتن موش / لیک موش است.[۲]

بلی مأمورین مستر شوستر هم گاهی قونسول روس را از خانهٔ شعاع‌السلطنه بیرون می‌کنند، گاهی رئیس‌الوزراء ایران [را] از خانهٔ علاءالدوله.

اما خوشبختانه چنانچه قونسول روس مغلوب شده املاک شعاع‌السلطنه به تصرّف درآمد و همچنین آقای رئیس‌الوزرا از کردهٔ خود پشیمان شده به مقام معذرت برآمده. علاءالدوله آن مجسمهٔ همه چیز هم مجبور به اداء مالیات گردید.

شکست اردوی دولتی را در ورقهٔ دیگر عرض کردم که از غفلت و تساهل اولیای امور و غرور و چپاول قشون دولتی یک اردوی هزار و پانصد نفری در خاک استرآباد محو و نابود شده. جمعی مقتول، جمعی فراری، رئیس اردو شوکت‌الممالک بی‌غیرت در

---

۱. ظاهراً مراد محسن نجم‌آبادی است.

۲. کذا ناقص گذاشته.

اکنط روس با جمعی از سرباز رقرم پناهیده و خود را تنگین نموده، درواقع از روس شکست خورده و به روس پناهنده شده.

سردار محیی که خبری از او نبود و یقین کرده بودند که کشته شده است با چند نفر فراراً به طرف دماوند آمده.

یک نفر میرزا کوچک‌خان رشتی که واقعاً اولین مجاهد و اولین باغیرت درستکار بوده و شرحی از اخلاق و اطوار او را برای شما و آقای تربیت عرض کرده‌ام در این جنگ به قول حضرات زخم منکر برداشته و در بندر جز برای معالجه گذاشته‌اند. ولی بنده یقین دارم آن جوان ناکام کشته شده است زیرا در ایران هیچ آدم خوب زنده نمی‌ماند. قانون ایران این است که خوبها فدای بدها می‌شوند. هنوز درست معلوم نیست که عدهٔ تلفات چه مقدار است.

درخصوص تشکیل کنگره شرحی به آقای تربیت عرض شده است.

روز جمعهٔ آینده تمام رفقا مساوات، سلیمان‌میرزا، کلوب[۱]، اقتدار[۲]، استوار[۳]، پرویز[۴]، مرآت‌السلطان، ادیب‌السلطنه[۵]، کزازی[۶]، ابوالقاسم‌میرزا، و جمعی دیگر در بنده منزل هستند. یادی از حضرت عالی خواهد شد.

این عریضه را چند روز است شروع کرده‌ام امیدوارم امروز چهارشنبه ۱۶ شهر ذی‌قعده‌تمام کرده تقدیم کنم. آقای حکیم‌الملک و آقای مشیرالدوله ظاهراً استعفا داده‌اند. آقایان امیرمفخم برای عدلیه، محتشم‌السلطنه برای مالیه، با ممتازالدوله عدلیه نامزد شده‌اند. قرار بود پریروز سه‌شنبه در مجلس معرفی شوند گویا هنوز معرفی نشده‌اند.

وزیر مالیه شدن محتشم‌السلطنه احتمال ضررهای بزرگ را دربر دارد. شاید با مستر شوستر جداً ضدیّت نماید و اختیارات شوستر را محدود نماید. محتشم‌السلطنه را خودتان بهتر می‌شناسید. اجمالش این است.

امروزه تمام دعواها و تمام کشمکشها در سر مستر شوستر است. آقای اشرف[۷] و آقایان وزرا و آقایان مستوفیها، مواجب‌خورها، مستمری‌بگیرها، مفتخورها، ویل‌گردها، مالیات بده‌ها اعیان، اشراف عموماً بر ضد شوسترند، تا خدا چه بخواهد و چه پیش آید.

---

۱. محمدعلی فرزین.
۲. اقتدارالسلطنه.
۳. احمد استوار.
۴. حسین پرویز.
۵. حسین سمیعی.
۶. سید جلیل.
۷. رئیس‌الوزراء.

چهارده روز قبل بر این چند نفر از تجار ازقبیل آقا سید اسدالله فقیه‌التجار، حاجی سید محمد صراف، حاجی علی وغیره خدمت والاحضرت می‌رسند. آقای فقیه‌التجار اظهار می‌کند که چرا قانون انتخابات را امضا و اعلان نمی‌کنید. مگر از انقلابات ولایات و از اوضاع کنونی خبر ندارید. والاحضرت به محض شنیدن این حرف سید ...[1] ترکیده فریاد می‌کند و می‌گوید: ای خدا، ای امان این دیموکراتها از جان من چه می‌خواهند. شما را هم فریب دادند، گول زدند. من چه تقصیر دارم. قانون انتخابات را هنوز پیش من نیاورده‌اند و و و و.

فقیه‌التجار با کمال ملایمت می‌گوید والاحضرتا من دیموقرات نیستم. اگر دیموقراتها هم این حرف را می‌زنند راست می‌گویند. اجمالاً آن روز یک هنگامه برپا می‌شود. تقریباً والاحضرت مغلوب فقیه‌التجار می‌شود.

فردای آن روز والاحضرت تمام وزرا را با جمعی از وکلا خبر می‌کند هنگام غروب بوده قانون انتخابات را می‌خواهد و این قسم امضا می‌کند «چون تاریک بود من نتوانستم این قانون را بخوانم ناخوانده امضا کردم». بعد می‌دهد به وزیر داخله. اصرار می‌کند که باید همین‌طور چاپ بشود.

چند کلمه از دیموقرات طهران که آیینهٔ تمام‌نمای ایران است بشنوید تا بدانید خبری نیست که نیست. یقین دارم ملامتم خواهید فرمود و بدبینم خواهید خواند. آیهٔ یأسم خواهید فرمود. اما می‌دانید که بنده مستقیم العقیده و ثابت‌الرأی هستم. با باد نیامده‌ام که با باد بروم. آنچه در دل دارم در زبان است و آنچه در زبان است در دل (برخلاف عقاید عمومی).

بلی تاکتیک دیموقراتها، دیموقراتها را به باد داد. حرارتهای بی‌موقع، برودتهای بی‌محل، سکوتهای بی‌جا، فریادهای بی‌محابا کار را به این‌جا رسانید. تکثیر عده بدون مراعات نکته منتج این‌گونه نتایج می‌شود.

محمدعلی میرزا با سالارالدوله با جمیع من‌تبع می‌گویند مشروطه می‌خواهیم اما دیموقرات نمی‌خواهیم. حق هم دارند. دیگران هم همین‌طور می‌گویند.

راستی آقای تربیت نمی‌گذارد عریضه را تمام کنم. گاه صحبت ضرب زیدٌ می‌کند، گاهی زیدٌ ضرب می‌گوید. با من محاجه می‌نماید. هرقدر من اصرار می‌کنم ایشان بر ابرام می‌افزایند. الساعه درازکشیده‌اند با خود زمزمهٔ ضرب زید و زید ضرب دارد. گاه تبصرهٔ

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

علامه می‌خواند گاهی تفسیر آیهٔ نور آخوند صدری مطالعه می‌فرمایند. من هم هرچه می‌فرماید گوش نمی‌دهم. اگرچه حواس مرا پرت کرد رشتهٔ کلام از دستم گرفت نمی‌دانم دیموقرات در کجا ماند.

راستی آردل‌باشی وزارت جنگ دیموقرات شده. امین‌الدوله را هم می‌گویند دیموقرات است. مصطفی‌خان حاجب‌الدوله هم گویا دیموقراتی است. آقای وثوق‌الدوله یقیناً دیموقرات است. بنده هم با آقای تربیت دیموقراتیم. «مجمع ادب» فرقهٔ دیموقرات الحمدلله داراست. بدبختانه دیموقراتها همه چیز را دارند غیر از ثروت. این است که از بی‌ثروتی و بی‌دارائی دارای هیچ چیز نیستند. به قول یکی از رفقا هفتصد هزار نفر دیموقرات ایران نمی‌توانند یک روزنامهٔ «ایران نو» را نگاهداری پولی بکنند. اگرچه روزنامه از همت وزرای عظام خصوص آقای حکیم‌الملک لمصلحة در محاق توقیف متوقف است. اما من به شما اطمینان بدهم که در محاق بی‌پولی توقیف شده است.

می‌ترسم «مجمع ادب» هم عاقبت همین حال را پیدا کند. درم‌داران فرقه را کرم نیست. کرمداران فرقه را درم نیست. باز به شما اطمینان بدهم که فقط ما را همان عشق وطن یا به عبارت اخری جنون علاج‌ناپذیر مطمئن و زنده و امیدوار نگاه داشته، والّا یک ذره علایم امید و رجا در کار نیست.

برخی را عقیده چنین است که طبیعت کار خود را خواهد کرد. طبیعت رو به ترقی و تعالی می‌کشاند. ولی فرقهٔ دیموقرات بر ضد طبیعت هستند، چنانچه از مرامنامه‌شان هویداست.

بعضی می‌گویند صاحب شریعت ایران و اسلام را نگاه‌دار است. فرقه می‌گویند ایران راحت حلقوم نیست که به آسانی بلع شود.

به دو دست بریدهٔ حضرت عباس آقای تربیت نمی‌گذارد مطالب اساسی را عرض کنم. گاه می‌فرمایند ظهر شد پا شوید نماز بخوانیم. من هم مجبور می‌شوم نماز بخوانم. گاهی از بیکاری با دندانش بازی می‌کند دندانش را می‌شکند. حالا بر پا ایستاده هرچه می‌نویسم می‌خواهد سیاه بکند. من هم می‌خواهم علیرغم ایشان عریضه را در همین‌جا ختم کنم.

دیگر تفصیل مازندران را عرض نکنم. سردار محیی با معین همیون الحق در صفحات فیروزکوه و سوادکوه تاکنون خوب خدمتی کرده و جنگهای سخت نموده و

غلبه کرده‌اند. اما اردوهای طرف سمنان و خوار و ورامین پر بی‌غیرتی به خرج داده‌اند. همه‌وقت شکست خورده‌اند.

حالا دو سه روز است جمعی از بختیاریها مأمور طرف سمنان شده‌اند. امیدواریم شرّ ارشدالدوله را رفع کنند. به طرف سالارالدوله تاکنون اردوی نرفته بود، کرمانشاهان، همدان، کردستان را بلامانع تصرف شده است. گویا استعدادش هم خوب است. در این روزها سردار ظفر با عدهٔ مرتضی‌قلی‌خان با عدّه‌ای دیگر مأمور سرکوب ایشان شده است.

البته خبر اردبیل را هم شنیده‌اید. مجلل با برادر صمدخان وارد اردبیل شده و اردبیل [را] تصرف کرده‌اند.

آقای عین‌الدوله برای فرمانفرمایی آذربایجان نامزد گردیده ولی تاکنون یا به واسطهٔ تسامح خود یا به جهت عدم مساعدت وزرا حرکت نکرده. گمانم این است هیچ حرکت نکند.

اما افکار عمومی ـ عجالةً عموم در بهت و حیرت است. تکلیف خویش را نمی‌دانند و سکوت اختیار کرده‌اند. فقط اسباب امیدواری این است که افکار عمومی تااندازه‌ای بر ضدّ روس است و محمدعلی را هم چون حامی روسیه می‌دانند این است که طرفداریش نمی‌نمایند.

دوست عزیزم آقای رسول‌زاده را از صمیم قلب ارادتمندم و عرض ارادت بنده را تبلیغ فرمائید. زیاده بر این تصدیع ندهم. عموم دوستان عرض سلام دارند.

یارمحمدخان کرمانشاهی با اسدالله‌خان ...[1] با دویست نفر مجاهد مأمور قزوین شده‌اند. آقای آقا میرزا احمد قزوینی با آقای نقیب‌زاده هم چند روزی به قزوین رفته‌اند. چون سالارالدوله احتمال می‌رود به طرف قزوین حرکت کند این است که آقایان رفته‌اند در آن‌جا تکمیل استعداد کنند.

قربان شما ـ خلخالی

امیرخیزی، اسمعیل[2]

۱۳۳ ....

۲۱ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

معروض می‌دارد قرنها بگذشت و مدتها سپری شد که ازطرف بندگان حضرت عالی

---

۱. یک کلمه ناخوانا شبیه خرسه.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

به زیارت رقیمه مفتخر نگردیده و بکلی از خاطر مبارک فراموش گشته‌ام. باز ابداً به مقام گله نیامده و هیچ‌گاهی هم برای خود این حق را نمی‌دهم. هرچه پسند خاطر عالی است از برای بنده همان کافی است. الّا آن‌که از افادات قلمیهٔ آن حضرت محروم مانده‌ام و این هم از برای کسی که دائماً در اشدّ درجه محتاج تعلیمات است کار آسانی نیست. تا در آتیه رأی شریف چه اقتضا فرماید.

عجالةً شمه[ای] از وضع حاضر آذربایجان را بـه عـرض مـی‌رسانم. هـنگامی کـه علاءالدوله از ایالت آذربایجان استعفا کرد وکلای آذربایجان با انجمن ایالتی حضوری نموده در باب ایالت مخابرات زیادی شده بالاخره نمایندگان محترم اظهار داشتند امروز کسی کـه جـداً طـالب خـدمت و بـرازنـدهٔ ریـاست آذربـایجان است بـجز از شـاهزاده عین‌الدوله کسی دیگر نخواهد بود.

انجمن ایـالتی بـه مـلاحظهٔ اقتضای وقت سکـوت نـموده و رأی نـمایندگان را ردّ نکردند. تا آن‌که معظم له به فرمانفرمائی آذربایجان منصوب شده و شاهزادهٔ بی‌غیرت و بی‌ناموس امامقلی میرزا را ازطرف خود نایب‌الایاله معین کرد. خسافت[۱] عقل و دنائت طبع و هرگونه سست‌عنصری و بی‌وجدانی این شخص را قلم با آن که جماد است شرم دارد از این‌که شرح نماید.

سه ماه تمام عین‌الدوله در طهران فرمانفرمای آذربایجان بوده تا آن که این هم مثل علاءالدوله در پایتخت معزول گردید. از قرار اخبار واصله هیئت وزرا مساعدت به ایشان ننموده و کارشکنی می‌کردند.

چند روز قبل هیئت وزرا انجمن ایالتی را احضار تلگرافخانه نموده بـه یک مـرتبه تعیین شاهزاده فرمانفرما را به ایالت آذربایجان اطلاع دادند. چون حالات سـابقهٔ او بـا ضمیمهٔ شارلاتانی که دارد مشهور اعضا بود از تعیین ایشان خیلی دلتنگ شده تلگرافات سخت به هیئت وزرا و نمایندگان در تغییر ایشان مخابره شد. با آن‌که مختصری هـم از نزاکت خارج بود موقع اعتنا نشده حضرت رئیس‌الوزرا سخت پافشاری نمودند و غالب هم آمدند و فعلاً خود فرمانفرما از طهران حرکت کرده و وارد همدان شده است. گویا فردا بیستم هم از همدان حرکت خواهد کرد. با چه قوه و استعداد معلوم نیست.

---

۱. کذا.

پس از آنکه ارشد[1] وخامت مآل را ملاحظه نموده و اندکی متنبه شد از صمدخان بریده به اردوی دولتی پیوست. محاصرهٔ شهر را ازطرف قراچه‌داغ شکسته و با جدیت تمام مشغول خدمت شد. صمدخان این مسئله را بر خود هموار نکرده بویوک‌خان پسر رحیم‌خان را با سوار حسینقلی و جوادخان حاجی خواجه‌لو به گرفتاری ارشد مأمور ساخت. ارشد مردانه ایستادگی کرده و جنگهای متعدد در میان ایشان روی داده. در جمله ارشد غالب بوده و عجالتاً طرفین در قراچه‌داغ با همدیگر مقابلت دارند.

صمدخان هم مثل سابق در باسمنج اقامت دارد. چند روز قبل یک نفر را واسطه قرار داده بود که اگر دولت به من اطمینان بدهد ترک منازعه نموده به مراغه برمی‌گردم و خیلی در این باب اصرار داشت. چون مردم از جهت انسداد طرق خیلی در عسرت بودند انجمن ایالتی تلگرافاً مراتب را به طهران اطلاع داده هیئت وزرا جواب دادند که دولت وقتی او را اطمینان می‌دهد که مالیات مأخوذی را رد کند. هیئتی از تجار به باسمنج رفته با صمدخان مذاکره نماید. درصورت ردّ مالیات مأخوذ دولت از ایشان اغماض [می]نماید.

رفتن هیئت مصادف شد با انتشار خبر شکست سردار محیی. صمدخان که از این‌گونه اخبارات به واسطهٔ دوستان عزیز خود بهتر و زودتر مسبوق می‌شود اندکی از ندامت خود نادم شده با شرایط متعذر ـ القبول پیشنهادکرده بود که از آن جمله بوده است دولت باید مرا مقتدر نماید به دفع اشرار. بدین معنی که قوهٔ مجریه در آذربایجان فقط باید من باشم و غیر از من کسی دخالت نکند. باوجود [این که] چهار پنج روز است که هیئت رفته و برگشته باز راه آذوقه باز است و امروز هم چند نفر رفتند به باسمنج که اگر مالیات راگرفته است ردّ نماید دولت هم به او اطمینان بدهد.

ولی شبهه‌ای در این نیست که استیمان او تنها به قدرت دولت است والّا مشکل است که از در استیمان بیاید و خود شهر خیلی منظم است و قوهٔ شهری هم بد نیست. اگر همت بکنند بدون این‌که محتاج اردوی دولتی بشوند می‌توانند صمدخان را از باسمنج بردارند. منتها قدری جانهای خودشان را عزیز می‌دارند و نمی‌خواهند جلو گلولهٔ آتشین بروند.

سه روز قبل قونسول روس به کارگذاری رسماً نوشته بود به واسطهٔ این‌که می‌گویند حاجی ایلخانی به طرف مراغه خیال تخطی دارد عده‌ای قزاق و سالدات به مراغه

---

۱. سام‌خان (قیام آذربایجان تألیف اسمعیل امیرخیزی).

فرستاده شد برای حفظ اتباع خارجه. از قرار معلوم عده‌شان یک صد نفر بوده است. ایام جلالت مستدام

اسماعیل امیرخیزی

تقی‌زاده، جواد[1]

۱۳۴

به تاریخ ۲۳ شهر ذی قعدةالحرام ۱۳۲۹

قبلهٔ من این عریضهٔ چهارمی است که پس از زیارت دستخط مبارک به مقام تصدیع آمده‌ام و امیدوارم که لطفاً بی‌جواب نخواهید گذاشت و نیز آنچه از اوضاع مشاهده می‌کنم ذیلاً به عرض می‌رساند:

(دیوانگی و یا آنتریک‌بازی والاحضرت)

از چندی به این طرف که والاحضرت نسبت به نتیجهٔ اعمال خودش که بکلی در انظار خارجه و قدری در داخله رسوا شده و یقین کرده که نخواهد توانست خودداری نماید و علاوه چون در خیال عوض کردن کابینه بوده است به جهت قوام‌السلطنه و این هم پیش نمی‌رفت لهذا استعفا داده و رفته بود منزلش. تا این‌که وزرا آمده به مجلس اظهار تأسف از این فقره می‌نمایند.

در اتاق تنفس قدری وثوق‌الدوله نطق می‌کند و بعد معاضدالسلطنه شرحی بیان می‌کند و بعد شکایت از بی‌ترتیبی تلگرافخانه که از موضوع خارج بوده است مذاکره به میان می‌آرد و بعد صمصام پا شده جداً اصرار می‌کند که اگر والاحضرت استعفا بدهد من هم ایل خودم را برداشته می‌روم در اصفهان می‌نشینم و ابداً مداخله نمی‌کنم.

پس از این مذاکرات قرار بر این می‌شود که ازطرف مجلس چند نفر انتخاب شده بروند منزل والاحضرت تا حاضر کنند که استعفای خودش را پس بگیرد. از مجلس متفرق می‌شوند. دموکراتها می‌روند توی اتاق مخصوص خودشان که در این خصوص مذاکره نمایند. در این اثنا خبر داده می‌شود که باید تمام وکلا بروند منزل والاحضرت.

---

۱. اصل نامه نزد من است.

اینها هم مجبوراً قبول می‌کنند و قرار می‌گذارند میانهٔ خودشان که در آن‌جا ابداً حرفی نزنند و پا می‌شوند بالاتفاق می‌روند خانهٔ والاحضرت.

یک قدری حاجی آقای شیرازی و سایرین نطق می‌کنند و بدون این‌که اسمی ببرند همین قدر می‌گویند که ازقرار معلوم گویا خواطر شریف حضرت والا ازطرف یکی از احزاب مکدّر شده باشد باید رفع کرد فلان. تا این‌که معززالملک پا شده صراحتاً می‌گوید که باید ازطرف دموکراتها مکدّر شده باشند. ولی من شخصاً نمی‌توانم تصدیق نمایم.

تا این‌که خود نایب‌السلطنه می‌گوید اگر خیال همراهی دارند چرا فلان روزنامهٔ خارجه که بد نوشته بود و من تکلیف کردم که تکذیب نمایند نکردند. در این‌جا سلیمان میرزا خودداری نمی‌کند و خیلی سخت جواب می‌دهد و می‌گوید بنده ابداً این فرمایشات والاحضرت را تصدیق نمی‌کنم. با این وضع خیلی بد متفرق می‌شوند. بالاخره به واسطهٔ اصرار صمصام و سپهدار و سایرین که شب می‌روند منزل والاحضرت قول می‌دهند سه چهار نفر از دموکراتها که مخلّ هستند ما حاضریم رفع آنها را بکنیم.

از سمت دیگر سفیر روس می‌رود منزلش اصرار می‌نماید و ازطرف دیگر دستهٔ بنکدار و صدرالعلماء به دربار رفته بنای داد فریاد می‌گذارند. تا این‌که استعفای خودش را پس گرفته مجدداً مشغول می‌شود.

و این روزها هر روز سرصدائی در طهران شنیده می‌شود که یکجا مردم را جمع نموده متصل حرفها زده می‌شود. علی‌الخصوص بعد از اعلان انتخابات که جلسه‌ها ترتیب می‌دهند و آنتریکها درست می‌کنند. ازجمله مسئلهٔ وزراء است که استعفا داده‌اند. متصل بازاریها در این طرف در آن طرف جمع می‌شدند.

بالاخره دیروز در دربار جمع شده نهار مفصلی خورده و اول باز حاجی آقا نطق مفصلی نموده و اظهار رضایت و تشکر از والاحضرت می‌نماید و بعد خود والاحضرت با حالت تضرّع و زاری قسم می‌خورد که من ابداً غرض با کسی ندارم و نداشتم و نخواهم داشت، مگر با کسی که از جادهٔ مشروطیت خارج شود و در این جلسه اغلب «اتفاق [و] ترقی» بوده‌اند (و حالا چون بکلی اعتدال به هم خورده از آن جهت این دسته آلت آنتریک والاحضرت شده و منشأ فساد و اغتشاش و انقلابات می‌باشند).

پس از این‌قبیل نطقها دو ساعت به غروب مانده درصورتی که متصل بنکدار با صدای بلند فریاد می‌زد که اگر امروز کار صورت نگیرد فردا بازار را بسته آنچه توی

دلمان است خواهیم آشکار کرد. به هر وجهی بود مجدداً صمصام رئیس کابینه شده و قرار شده است که در ظرف شش ساعت کابینه را معین و معرفی نماید و حالا دو سه روز است که جلسات در خانهٔ صمصام و سایر نقاط درخصوص کابینه می‌شود و ابداً سر نمی‌گیرد، محض این‌که خیال دارند مجدداً ممتازالدوله و محتشم‌السلطنه و سایرین را داخل بکنند و دموکراتها هم راضی نمی‌شوند[1].

و مخصوصاً دیشب خانهٔ صمصام خیلی با حرارت منتصرالسلطان گفته که ما نخواهیم گذاشت مرتجعین مجدداً روی کار بیایند و دیروز آورده بودند به مجلس معرفی نماید اغلب از وکلاء خارج شده بودند و تا حال معلوم نیست.

و روسها هم جدّاً و علناً همراهی با محمدعلی میرزا و شعاع‌السلطنه می‌نمایند و گویا هزار و پانصد نفر از انزلی قشون وارد کرده‌اند و در تبریز هم علناً مداخله می‌کنند. به هر وجهی است که این روزها اساس مملکت در تزلزل است تا چه شود.

و آقا میر مجید بیست و پنجم ماه وارد طهران شده و خبر تشریف‌فرمایی حضرت عالی را به طرف پاریس نقل کردند مسبوق شدم و من در تمام عرایض می‌خواستم این مطلب را اظهار نمایم از یادم می‌رفت و حالا به خاطرم آمد که اگر انشاءالله در وقت مراجعت وجود من لازم شود خوب است در هر نقطه‌ای که بفرمائید دو کلمه بنویسید تا حاضر شوم و اگر لازم نباشد که هیچ.

و نیز یک بسته روزنامه وغیره فرستادم البته خواهد رسید و چون آدرس پاریس را نمی‌دانستم این بود که باز به آدرس اسلامبول نوشتم که حتماً می‌رسانند و این عریضهٔ چهارمی است که تقدیم نمودم و منتظر دستخط شریف می‌باشم و متوقعم که از خیالات خودتان این بنده را هم مستحضر بفرمائید.

سید جواد

نجم‌آبادی، محسن[2]

۱۳۵

۲۸ عقرب [- ۲۷ ذی‌القعده ۱۳۲۹]

---

۱. اصل: نمی‌شود.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

فدایت شوم دیشب کارت جنابعالی به توسط آقای آقا شیخ مهدی نجم‌آبادی عموی بنده رسید خیلی خوشحال شدم. در آن مرقوم فرموده بودید که فراموش کرده اظهار ارادتی تا به حال ننموده‌ام. درصورتی که مکرّر بلکه هروقت رفقا را دیدم خدمت شما عریضه‌نگار هستند عرض ارادت خود را رسانیده‌ام. اگر آقایان دریغ فرموده‌اند تقصیری ندارم.

یکی دیگر آنکه همیشه اوقات ملاحظهٔ مزاحمت نشدن را کرده عریضه‌نگار نشده‌ام. از حالا قرار می‌گذارم هر هفته عریضه عرض کنم تا آن که هم جنابعالی کسل و بی‌میل و هم پستخانهٔ مبارکه یک لایحهٔ فوق‌العاده نشر بلکه پیشنهاد مجلس مقدس شیدالله ارکانه بکند و شاید از همت مسجد جامع و معجزهٔ حضرت عباس مجلس سنا هم تشکیل یابد که به تصویب مجلسین این پیشنهاد وزیر پست تلگراف با پانزده رأی قابل غور و شور وکلا گردد.

باری بنده هرچه می‌خواهم خود را سفت و محکم نگاه بدارم که مردم من را آدم عاقل و عارف و بامتانت خیال کنند نمی‌شود. در ضمن صحبت و یا نوشتن معلوم می‌شود که ابداً قابل وزارت و یا وکالت نیستم بلکه آدم بی‌مغز بی‌عقل هستم. فقط مدتی در بادکوبه به قول آقا میرزا کریم‌خان شراب سیاه خوردم و «کتلت»، آن وقت آمده‌ام طهران با هزار من تفرعن و تکبر ...[1]

باری از جسارت بگذرم و قدری از اوضاع رفقا وغیره صحبت بدارم برای شما. در ماه رمضان بنده رفتم خدمت آقای حکیم‌الملک. عرض کردم عبدالله‌زاده از رفقا است و لایق. یک کاری برای او معین نمائید. فرمودند او دوسیه دارد. خوب است بیائید در وزارت مالیه تحقیق نمائید و بعضی راپورتها دربارهٔ او رسیده. من فرستادم تحقیق کنند. بعد که معلوم شد دوسیهٔ عبدالله‌زاده مرکب است از یک کاغذ انجمن رشت که عبدالله‌زاده در انجمن ایالتی گیلان بر ضدّ سپهدار اعظم عج‌الله فرجه و آقای سردار محیی فدائی وطن که تشکّی کرده‌اند و یک کاغذ خود سپهدار در زمان وزارت داخله‌اش نوشته به وزیر مالیه که وثوق‌الدوله باشد که این عبدالله‌زاده پیشکار مالیهٔ گیلان تبعهٔ خارجه است، خوب است تغییرش بدهید. وزارت مالیه یک کاغذی هم کسی نوشته از رشت ــ اما امضای خود را پاک کرده ــ که هنگام محاکمه معلوم نیست اسم کی است تا حضوراً محاکمه شود. این سه فقره را آقای حکیم‌الملک دوسیه بر ضدّ اعمال

۱. نقطه‌چین در اصل است.

عبدالله‌زاده فرض کردند. هرچه بنده عرض کردم قبول نفرمودند. مثل این‌که بنده [از] فرمایشات آن شب شما در شمیران در خانهٔ آقای اسدالله‌خان مسبوق شدم که دیگر آقا میرزا سلیمان‌خان[1] نباید داخل کار بشود، برای آنکه افکار مردم بر ضدّ ایشان است.

اما این هم به عقیدهٔ بنده یک انتهایی باید داشته باشد. تا قدری بگذرد مردم فراموش نمایند. بعد باز باید سرِ کار بیاید. همان قسم که یک نفر بدگو دارد یک نفر هم حامی دارد. گذشته از آن که این‌قبیل آدمها صاحب عقیدهٔ صحیح نیستند راحت بنشینند. هر قسم باشد دخل می‌خواهند. درشکه دارند، خرج دارند. ممکن نیست بدون شغل زندگانی [کنند] و یا بدون ریاست آرام باشند. شب و روز در تلاش دشمن ذلیل نمودن و به مقصود خود رسیدن هستند. هرچه پیش بیاید در طریق سالک خوش آید.

بنده می‌دیدم که باید خاتمه‌ای داد به بیکاری آقامیرزا سلیمان‌خان. هرچه به رفقا می‌گفتم از بندهٔ بی‌عقل نشنیدند. تعقیب خیالات خودشان را می‌کردند. تا آنکه مصادف شد حرکات امثال عبدالله‌زاده و آقا میرزا سلیمان‌خان با حرکات دستجاتی که بر ضدّ ما کار می‌کنند. درضمن هم ازقبیل حاج میر باقرآقا و صادق‌اوف از حرکات کابینه دلسرد بلکه ضد شده. تمرکز قوا را بنده در مادهٔ کابینه سابق دیدم.

بنده خیال می‌کنم نمی‌شود ملامت کرد، برای آنکه ما خیال می‌کنیم امثال قوام‌السلطنه‌ها کار می‌کنند برای ملت، درضمن خیانت نمی‌کنند یا می‌کنند. اگر بگوئیم خیانت نمی‌کنند گول خورده‌ایم. اگر بگوئیم هم کار می‌کند و هم دخل آقا میرزا سلیمان‌خانها هم کار می‌کنند هم دخل. و هم حرف هریک از ماها را در صدی ده گوش نمی‌کند و قوام‌السلطنه‌ها از صدی ده گوش می‌کنند چنانچه تجربه شد.

باری خیلی مطالب به تجربه معلوم می‌شود که اولُ خبط کرده بودم. مثل خیلی از مطالب که اول نمی‌دانستیم بعد ملتفت شدیم. حالا شب است و خوابم می‌آید. باقی را فردا به عرض می‌رسانم.

مثلاً جناب آقا شیخ جلال مثل مرحوم آخوند ملاکاظم اعلی‌الله مقامه که تمام آسایش، وسایل ترقّی امنیّت. طرق و شوارع، امنیت مالی و جانی را به این دانستند که کسی انگشت خود را مرطوبی نموده به روی گاری آبجو کشیده در طهران لفظ منحوس آبجو را از صفحهٔ گاری بلکه تمام گاریهای عالم براندازد پیش جدّم رسول‌الله روسفید

---

۱. میکده.

خواهند بود و از قصور عالیه که نصیب بعضی از علماء راشدین می‌شود نصیب او هم بشود.

به این جهت قریب ده تومان پول ملت فلک‌زده را به بهای تلگراف دادند به هیئت وزرا یا به مجلس مقدس ـ شیّدالله ارکانه ـ اخطار فرمودند که روی گاری آبجو را باید حتماً پاک کرد. یعنی آبجو علناً نفروشند. این بود که وزراء عظام حکم کردند موافق احکام علمای نجف نباید علناً به فروش برسد. کمپانی بدبخت هم لابد شد روی گاری که نوشته بود آبجو پاک کرد.

جناب آقا شیخ جلال متع‌الله المسلمین بطول بقاه همین قسم، بلکه غالب رفقا حالشان همین طریق است. مثلاً این ایام آقا شیخ مهدی پسر شیخ نوری و بعضی رفقای دیگر که در عدلیه تشریف دارند به خیال افتادند که طلسم وزراء را بشکنند و در تحت محاکمه بیاورند. وزراء رفته عارض شدند از دست دبیرالملک، و به دیوان تمیز صانه‌الله عن‌الحدثان رفت عریضه [داد] و شب و روز همّ خود را مصروف کردند. قریب یک ماه صرف وقت کردند. ازقبیل آقا شیخ جلال هم شاید دخیل در کار بودند، تا آن‌که بنده و جمعی رفقا آقایان را مسبوق کردیم اصلاً پولتیک مملکت ایران بکلی تغییر نموده. اصل دارد از میانه می‌رود، باز به فرع پرداخته‌اند. تا آن‌که چند شب رفته آقایان غور فرموده و مشورت کرده‌اند. عاقبت به این جا قطعنامه منجر شد که دبیرالملک بیاید در محکمه بنشیند. قبلاً او را اطمینان بدهند که گذشت خواهند کرد. پس از آن‌که آمد در محکمه و حاضر شد آن وقت بگذرند از تقصیرات او.

خدمت آقای آقا سید محمد معروف به پیغمبر سلام خالصانه خود را تقدیم می‌نمایم. خدمت آقای آقا میرزا رضاخان[1] عرض ارادت را تبلیغ فرمائید. قبل از آن‌که کارت شما برسد بعد از شور با چند نفر از رفقا بنده و آقا سید محمد[2] و آقا حسین‌آقا[3] به همان ملاحظه که مرقوم فرموده بودید استعفا کردیم.

حیدرخان تلگرافی از سمنان کرده و حرکت نموده. همین دو سه روزه وارد طهران می‌شود. برای تفتیش ادارات نمک حرکت نموده بود. در سبزوارم[4] اگر نرسیده بود زمان مراجعت انقلاب غریبی روی می‌داد.

دیروز که چهارشنبه بود سپهدار اعظم عج‌الله فرجه، سردار اسعد، سفیر روس در

---

۱. تربیت.
۲. کمره‌ای.
۳. پرویز.
۴. یعنی در تلگراف گفته در سبزوارم.

خانهٔ علاءالدوله قریب دو ساعت مشغول مذاکره بودند. در چه مذاکره بوده معلوم نشده.

بکلی استعفا کردیم و حالا مشغول بیکاری هستیم. شب و روز در بازار گردش می‌کنیم تا ببینیم خدا چه خواهد. مدیرالصنایع حاضر سلام می‌رساند.

الان خبر رسید که حیدرخان تا عصری وارد خواهد گردید و بنده خیال دارم با آقای مدیرالصنایع برویم تا یک فرسخی استقبال نمائیم.

چندی است که هرکس می‌رسد به من یا به دیگری می‌فرماید باید اتحاد کرد و اتفاق داشت. درصورتی که تمام دروغ می‌گویند.

آقای فرمانفرما خیلی معرکه می‌کند. ماشاءالله سراپا علم. ...[1] شب و روز مشغول کار. اگر چندی بماند در وزارت جنگ محققاً زحماتی که تا به حال کشیده و ادارات وزارت جنگ قدری مرتب گردید ازهم پاشیده می‌شوند.

ازقراری که این بنده شنیدم ملاقات سفیر روس، سردار اسعد، سپهدار را در خانهٔ علاءالدوله برای بازدید مراجعت از ییلاق است. درضمن مذاکرات سیاسی هم بوده است. بعد معلوم می‌شود.

روزنامهٔ «سروش» اخطاری نوشته که من‌بعد چاپ خواهم شد.[2] در هر هفته یک نمره روزنامهٔ «پابرهنه» تازه درآمده. می‌نویسد هر جلسهٔ وکلا هفتصد تومان تمام می‌شود. در عوض تعرّضات به ارباب جراید می‌کنند. یک نمره موجود بود فرستادم لفاً.

آقا میرزا قاسم‌خان تبریزی از اصفهان قریب بیست روز می‌شود وارد شدند. در هر ماهی یکصد و پنجاه تومان پول گرفته، رفته وضع ادارهٔ مالیه اصفهان را مرتب نمایند. جمعی بودند تشریف بردند. بعد شش هفت ماه زحمت مثل اول تشریف آوردند. بعد از ورود آقای آقا سید عبدالرحیم[3] دیدند بیکار هستند گفتند که بیائید دیوان محاسبات. ده روز می‌شود آمده‌اند دیوان محاسبات.

ده روز است که شبها را تمام مردم محض معجزهٔ حضرت عباس چراغانی می‌کنند، یعنی هر شبه یک بازار یا یک کوچه را چراغانی می‌کردند که بتدریج ده روز طول کشیده. شاید ده روز دیگر هم طول بکشد. درواقع مردم صاحب عقیده‌اند و خلوص نیّتشان معلوم می‌شود. ولی به حقوق خودشان رد پا زده‌اند. ملت بالغ شده باید حقوق خودش

۱. دو سه کلمه سیاه شده ناخواناست.
۲. کذا، خواهد شد یا خواهم کرد کدام درست است؟
۳. خلخالی.

را داد به خودش. حالا ملت دیگر گول کسی را نخواهم[۱] خورد. اگر کسی بخواهد.[۲] ...[۳] بشود ... ... و آقای ...[۴] نخواهند گذاشت دیکتاتور بشود، یعنی ملت قبول ندارد.

عبدالله‌زاده بالاخانهٔ فاروس را از روسی‌خان خریده و نمایش سمینو گراف را با قهوه‌خانه‌اش خریده از روسی‌خان کسب می‌کند. علی‌اوف در خانهٔ صادق‌اوف است. معاش او از آن‌جا می‌گذرد. روزها را می‌رود حجرهٔ صادق‌اوف کار او را اداره می‌کند.

مخصوصاً پاکت را به اسم آقامیرزا رضاخان[۵] نوشتم شاید پولتیک دولت اقتضا کند که پاکت شما [را] نرسانند، یا باز نموده بخوانند. اگرچه با وجود این باز هم احتمال کلی دارد پاکت را باز نمایند. علی‌الله فی کل‌الامور توکلی.

محسن نجم‌آبادی

آقا سید محمد ابوالضیاء هم مطبعهٔ شاهی را برای دولت اداره کرده. حاج‌خان خیاط هم در آن‌جا کار می‌کند.

میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده تقریباً یک هفته دیگر برای ریاست نظمیهٔ فارس گویا حرکت خواهد نمود.

صدیق حرم برای ریاست نظمیهٔ خراسان می‌رود. آقا سید جواد جوکار بیکار، آقا سید جمال قمی هم بیکار تشریف دارند.

آقای شریف‌زاده چون یکی از قوم خویشان ایشان مرحوم شده و صغار آن مرحوم بی‌پرستار شدند لهذا عیال او را به حبال خود درآوردند. صغار را سرپرستی می‌فرمایند. خداوند عمر دهد که همیشه از این کارها بفرمایند.

آقا سید محمدرضا[۶] باید تا ده روز دیگر وارد طهران بشوند. آقا سید عبدالرحیم[۷] هم گویا تا چند روز دیگر استعفا بکنند برای بی‌ترتیبی ادارهٔ دیوان محاسبات.

ازقراری که شنیدم حسین‌بیک نوروزاوف محاکمه‌اش تمام شده و محکوم گردیده. حیدر برادر رجب‌خان آزاد شد از نظمیه. میرزا علی اصغر که رضایف را در مقام دفاع زده بود در محاکمات نظامی تحت استنطاق درآمده بی‌تقصیر[ی] او ثابت شد. فعلاً آزادانه در کمال بی‌پولی گردش می‌کند. درواقع وقایع‌نگار بنده را می‌گویند. شنیدم آقا

---

۱. کذا (نخواهد مناسب است).
۲. نقطه‌چین.
۳. دو سه کلمه در فتوکپی ناخواناست.
۴. نقطه‌چین در اصل است.
۵. تربیت.
۶. مساوات.
۷. خلخالی.

میرزا سلیمان‌خان را می‌خواهند به حکومتی بفرستند. کجا معلوم نیست.

محسن نجم‌آبادی

ممتازالدوله، اسمعیل[1]

۱۳۶

۶ ذی حجهٔ ۱۳۲۹

تصدق حضور مبارکت شوم ازقراری که امروز مسموع شد جنابعالی از پاریس تلگرافی با آقای تقی‌زاده متفقاً به مجلس فرموده‌اید. اگرچه هنوز مضمون آن را عیناً ندیده‌ام ولی آنچه شنیدم بسیار خوب و به‌موقع بوده است و از این تلگراف یقین کردم که آقای تقی‌زاده به پاریس آمده‌اند (اگرچه عقیدهٔ بعضیها این است که تلگراف را از اسلامبول به حضرت عالی مخابره نموده و حضرت عالی از آن‌جا رمزاً مخابره کرده‌اید).

گمان می‌کنم این تلگراف حضرت عالی و ایشان خیلی مؤثر خواهد شد و اگر اثری بکند واقعاً خدمتی است که کرده‌اید.

نفاق احزاب اسباب عدم پیشرفت کارها شده است. بلکه می‌خواهم عرض کنم که مثل انجمنهای سابق بعضی مردمان مغرض و مستبد به لباس مشروطه داخل احزاب شدهٔ و تولید فساد می‌نمایند و اسباب نفاق را فراهم می‌کنند و نفاق آنها در مملکت و در مجلس اسباب بزرگی شده است که کابینهٔ وزراء متصل درحال تزلزل باشد. خاصه در این مملکت که وزراء هنوز آن حالت جدیّت و «پاتری‌اوتسم»[2] را پیدا نکرده‌اند، یعنی آن اخلاقی که در خارجه چه در وزراء و چه در وکلاء مشاهده می‌شود در این‌جا هنوز نیست.

از تزلزل پی در پی وزراء تولید هزاران اشکالات فراهم می‌شود. طرفداران استبداد و محمدعلی میرزا از نفاق مشروطه‌خواهان و احرار باهم خیلی استفاده می‌نمایند. همین طوری که مابین طرفداران مشروطه نفاق پیدا شده است با هزاران افسوس و بدبختی

---

۱. اصل نامه نزد من است. این نامه خطاب به کسی است که نام فرزندانش حسنعلی و عبدالله بوده و طبعاً آن شخص اصل نامه را به تقی‌زاده داده است.

2. patriotisme

مابین مفسدین و مستبدین اتفاق پیداست و اگر این نفاق طرفداران مشروطه زودتر مبدّل به اتفاق نشود عنقریب رشته پاره خواهد شد. در این‌جا هرچه اظهار می‌شود به اندازه‌ای که تلگراف حضرت عالی و آقای تقی‌زاده از خارج اثر دارد نمی‌تواند مؤثر شود.

اوضاع خارجه هم خوب نیست. هیئتهای سیاسی خارجی ما در طهران ضعیف است، یعنی همچو مردمان کومپتان[1] توی کار نیست. در خارجه هم ملاحظه می‌فرمائید. در اغلب جاها هیچ مأمور نداریم و حال آن‌که اگر در چند جا ما مأمورین محبوب و وطن‌خواه داشته باشیم البته می‌توانند هیچ نباشد یک مثقال به واسطهٔ تدابیر و اقدامات خودشان از بدبختیهای ما کم نمایند. مملکتی که هیچ قوهٔ مادی و معنوی او تکمیل نیست همان طوری که مکرر باهم مذاکره می‌کردیم اقلاً باید توجه بر قوهٔ سیاسی یعنی کوردیپلماتیک خود نماید.

خلاصه تصور می‌کنم تغییر اوضاع خارجی ما به واسطهٔ عمل حالیهٔ ما باشد. همیشه رقیبان ما متوجه عمل حالیه هستند و آنچه مشاهده می‌شود با کمال جدیت کار می‌کنند. اگر حالا اتفاقی مابین احزاب ظاهر شود و بحران حالیه را حسن انجام بدهند و در عمل حالیه یک قدم پیش باشیم خیلی مغتنم است. اصلاح حالیه را سابقاً بنده خیلی مشکل می‌دانستم، حالا در آن عقیده نیستم و یک قدری آسانتر می‌دانم.

و در باب قوهٔ مرکزی که اشعار فرموده بودید آن هم اگر اتفاقی مابین احزاب ولو در سر بعضی مسائل اساسی بشود مشکل نیست و می‌توانند جلوگیری بکنند از آنهائی که تهیهٔ قوهٔ مرکزی را مانع پیشرفت مقاصد خودشان می‌دانند و هرکسی که به خیال امور اساسی می‌افتد اسباب خرابی او را فراهم می‌نمایند.

نفاق احرار و اتفاق مستبدین باهم در عمل انتخابات یک اثر بزرگی بدبختانه خواهد داشت. ازقراری که استنباط می‌شود مستبدین متوجه عمل انتخابات هستند و با این قانون انتخابات تازه شاید تا درجه‌ای موفق بشوند.

هنوز کابینه تشکیل نیافته است و نفاق احزاب مانع از تشکیل است. آقای نایب‌السلطنه و آقای رئیس‌الوزراء به من تکلیف کردند که داخل کابینه بشوم ولی قبول نکردم. می‌خواستند مالیه با بنده باشد. ولی حقیقت در خودم شخصاً آن قوه را ندیدم که بتوانم مالیه را حفظ نمایم. یک تکیه‌گاه جدی هم ندیدم که به آن امید اقدام نمایم. اگر نفاق دربین احزاب نبود همین قدر مطمئن می‌شدم که محض غرض اسباب خرابی را

1. compétent

فراهم نخواهند کرد و اگر جمعی خراب می‌کنند اقلاً یک جمعی نکنند قبول می‌کردم.

البته در جراید ملاحظه فرموده‌اید که محض غرض چه به سر قوام‌السلطنه آوردند. بدون این‌که مجلس اظهار عدم اعتماد به مشارالیه بکند جماعتی در دربار جمع شده او را مجبور کردند به استعفا.

گله‌های مسیو بدر از بنده بکلی بی‌مأخذ است. ایشان طالب عمل ضرابخانه بودند و من در آن موقع صلاح نمی‌دانستم به عمل ضرابخانه دست بزنم.

گله‌های آقای سردار اسعد هم بجا نیست. خودتان می‌دانید که من دوستی با ایشان دارم. دوستی من با جناب مستشارالدوله چرا باید اسباب گلهٔ ایشان باشد. به جان عزیزتان قسم که اگر تاکنون اقدامات بی‌طرفانهٔ بنده نشده بود شاید نفاق احزاب بیشتر از این می‌شد. چنانکه ملاحظه می‌فرمائید ازوقتی که بنده در کار نیستم نفاقشان بیشتر شده است. باز گاهی من جلوگیری می‌کردم و اسباب رفع نفاق را فراهم می‌کردم.

اگر آقای تقی‌زاده در پاریس هستند عرض سلام برسانید و از صورت شریفشان ببوسید. در این موقع که شنیدم تلگرافی به امضاء شماها رسیده است خیلی آرزو کردم که کاش که در میان شماها در این موقع بودم.

اهل خانه و بچه‌ها صحیح و سالم هستند. نورچشمان عزیز حسنعلی و عبدالله را هزاران بار می‌بوسم.

اسمعیل ممتازالدوله

تربیت، محمدعلی[1]

۱۳۷

۷ ذی‌الحجة الحرام [۱۳۲۹]

مکتوب ۲۱ نوامبر خصوصی[2] شما را خواندم. به شخصیّات نمی‌پردازم. آنچه از شما فهمیده‌ام محتاج به اصلاح نیست. همان طبیعت دیرینه و ارثی شما است که به رگ و

---

۱. اصل نامه نزد من است و در صفحات ۴۳۶ ـ ۴۴۱ «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ شده است.
۲. دلالت دارد بر این‌که تقی‌زاده در آن ایام نامه‌هایی هم می‌نوشته است که جنبهٔ گروهی داشته است که همهٔ همقدمان او می‌خواندند.

ریشهٔ آن بلد هستم. غیر از خودخواهی بیّنه و برهانی ندارد و همه‌کس چون من بیست سال بیست سال اغماض و جز صداقت و فداکاری نمی‌کند. این اواخر فهمیده‌ام که با خود شما نیست. عنان نفس از دستتان خارج است و چون من ریاضت نفس ندارید و گمان نکنید که من شما را می‌فروشم. حاشا! ولی عقیدهٔ خود را دربارهٔ شماکم‌کم مشغول تغییرم.

خدا می‌داند چقدر صاحب نفس عالیه هستم که دو سه روز قبل صحبت شما را با بعضیها می‌کردم، همان عقیدهٔ بیست سال قبل را در حق شما تقریر و به درجات ملکوت و الوهیّت رسانده و بر همه‌کس حتی خودم (که در دنیا محال است) ترجیح دادم و بعد دیدم این تعریف من شیّادی است. بهتر آن بود که تخطئه کردن محال است اقلاً تعریف دروغ نکنم و نمی‌توانم تأثرات خود را در پای راه‌آهن و حرکات ناشایست شما را به شرح آرم که خجالت می‌کشم و ابداً فراموش نخواهم کرد.

متمنی هستم که هیچ وقت از شخصیّات حرف نزنید. بگذارید به حال خود باشد. زبان و قلم چرب شما همه کس را، حتی مرا هم گول می‌زند. خوش‌تقریر و بی‌حقیقت هستید که هر دیپلومات طریقه‌اش این است. با این‌که در سر مکتوب عذر خواستم باز روده‌درازی کردم. فقط قصدم این بود که مرا به حال خود گذارید و به شخصیّات نپردازید و فکر خود را جمع کرده مشغول وطن‌پرستی باشید که ان‌شاءالله آن هم بی‌ریاست. از خداوند در همه‌جا توفیق، طول عمر شما را در همه‌جا خواهانم.

مرقوم شده بود که با رسول‌زاده راه روید. بله راه می‌روم. طبیعت غریبی دارد. همیشه با من مباحثهٔ جدلی می‌کند. قصدش یادگرفتن است با تخطئه، مثل شما و خیلی میل دارد بیست و چهار ساعت در منزل او باشم. خودش روزنامه بخواند و یا ترجمه کند. من بیکار بمانم و هروقت منزل می‌آیم پشت سرم بیاید. مثل این‌که چیزی پنهان دارم می‌کنم و ابداً ویل نمی‌کند که به جائی بروم. حتی وقت رفتن مبال میل دارد رو به روی من باشد.

یکی دو دفعه هم کودک شده و گفته‌ام آخر من کار دارم. نمی‌شود که همه چیز را شما بدانید. با این همه دست برنمی‌دارد و من هم متحمّل هستم و حال آن که ذره‌ای از کارهای او نمی‌پرسم و خبر ندارم.

چندی قبل وادارش کردم و نصیحت کردم که مقاله بنویسد. یک مقاله در خصوص ایران نوشت. اول به «صباح» برد، قبول کرد ننوشت. بعد به «اقدام» برد. آن هم قبول کرد

ننوشت و هنوز ننوشته است. صرف‌نظر شد. دیگری را ترجمه کرده. ده روزست به «صباح» داده. امروز و فردا می‌کند. شاید این روزها بنویسد. یکی دیگر از فیلترنها اثر ماکسیم غورکی را ترجمه کرده. دیروز دادیم به «رسملی غزته». شاید بنویسد. از این فقره اوقاتش تلخ است.

گاهی می‌گوید به روسیه [می]روم. گاهی به خیال درس فارسی در مدارس می‌افتد. بیچاره مجبور است. چه کند راه معاش اول چیزست.

هفتهٔ قبل پس از فرستادن جواب مکتوب شما نمی‌دانم شب چه خیال کرده صبح آمد منزل من گفت قدری پول برای آقا بفرستیم. پس از رفتن شما گویا قریب صد منات که نپرسیده‌ام از باکو پول فرستاده بودند. گویا حالیه هشت لیره دارد که پنج آن را به شما فرستاد. هرچه گفتم نفرست کفایت نمی‌کند و ما خود لازم داریم گوش نداد. گویا عمدهٔ خیالش رفتن شما به سلانیک و برگشتن‌تان به این‌جاست و غرض از سلانیک هم این است که شما به مرکز مربوط باشید که بلکه به واسطهٔ شما تبعهٔ عثمانی شده یا ... [1] ایران برود و یا در این‌جا کاری برایش پیدا شود و در این خصوص خیلی جدّ دارد و حال آن که اگر بدانم که ماندن شما در آنجاها فایده دارد یقیناً ترجیح می‌دهم به ملاقات ترکها و رفتن سلانیک و برگشتن این‌جا.

من باز عقیدهٔ خود را در حق شما می‌گویم. خواه بپذیرید و خواه مثل ماضی رد کنید و عمل ننمائید. اگر به واسطهٔ ماندن مدت کمی بتوانید در آنجاها تأمین معیشت کنید به هر شکل باشد از برگشتنتان به ایران اصلح است و به اسلامبول بهتر است. چه در اولی امنیّت نخواهید داشت و در دومی نه فایده و نه کار خواهید داشت. ولی اروپ هم اهمیت دارد و هم خودتان یک شخصی حساب می‌شوید و به هر کار می‌توانید متشبّث شوید و یقیناً برای ایران هم از همه‌جا بهتر کار می‌کنید و هم خودتان تکمیل نواقص می‌نمائید.

از کمک کردن سردار اسعد ناامیدم و به آن دو تأمین معیشت هم ساکتم. چیزی نمی‌دانم.

برات انجمن را در سیزدهم ذیقعده فرستاده‌ام. مزاجم گاهی ناخوش و دو سه روزی هم بهتر است. ولی چندی قبل سخت خراب بودم. حالیه بهترم.

از مکتوبها غیر از مکاتیب تبریز همان دو مکتوب را ندیده‌اند که پس فرستاده‌اید.

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

مال مرکز را به او می‌دهم و می‌گویم تازه آمده و مطالب آن یکی را هم خواهم گفت.

میرمجید باید حالا در طهران باشد. آدرس دیگری نیست. علی‌العجاله به همان آدرس بنویسید و من هم تا محرم در این‌جا هستم تا ببینم چه می‌شود. اگر مختصر کاری در این‌جا پیدا کنم تا عمر دارم ایران نمی‌روم. ولی چه کنم تاکنون از راه بد نخورده‌ام و گدائی نمی‌توانم.

اگر بتوانید لندن بروید خیلی خوب است. مخبرالسلطنه یک دفعه می‌گفت در برلن که اگر در خارج بمانم معلمی خواهم کرد. شما هم ولو معلمی و یا اصلاح و تألیف کتب باشد به یک کاری که فقط معیشت شما را تأمین کند تشبث کنید.

من آن وقت در طهران خیلی کوشیدم. اگر به این درجه‌ها بستگی و رفاقت شما را نداشتم یقیناً کاری می‌کردم. چه فایده که رفقا احمق و گاوند.

اما دیدن پرفسر براون، من هم ضرری نمی‌دانم. اگر ممکن است بروید. اسلامبول همان است که دیده‌اید. عجله به آمدن نکنید. مختصری امیدواری به تبریز و طهران دارم. اگر نشد مختصر مخارج لندن در مقابل این و پنجاه و شصت لیره که خرج کرده‌اید چیزی نخواهد شد.

در هرصورت اگر من ماهی ده لیره داشتم به شما می‌دادم و تا چهار و پنج سال می‌گفتم در آنجاها بمانید. چه فایده که من هم از درستی و راستی بدبخت شده‌ام. به قول احتشام‌السلطنه که یاروها خوب قاپیدند و هرکس یک ممتازالسلطنه شد که هم در عصر محمدعلی و هم در عصر مشروطه و هم اگر دوباره محمدعلی بزگردد باز در سر کارست و ما بدبخت شده‌ایم و هیچی نداریم (خواهشمندم که بعضی از این حرفها را به طهران، سید جواد[1] حسین آقا[2] ننوشته تحقیق نفرمائید و به کسی هم نگوئید!!!).

باری کار عثمانیها به نظرم بدتر از ماست. گویا محرمانه اروپ مشرقی و آسیا را قسمت کرده‌اند. یقین دارم که فاس و مصر رفت طرابلس هم می‌رود. ایران هم در شرف زوال است. چنین هم داخل مذاکره شد. عثمانی هم به یک بلائی به زوالی دوچار خواهد شد. خیلی می‌ترسند. حتی در سرحد ایران هم گویا امروزها قطع کنند و روسها را از خود راضی نمایند.

احتشام‌السلطنه امیدوار بود که اصلاح خواهد کرد. به شیخ محمدخان[3] بگوئید باز

---

۱. برادر تقی‌زاده. ۲. حسین پرویز.

۳. میرزا محمدخان قزوینی.

از ایران امیدوار شود و خود را قربان ترکها نکند. من که بکلی از روحیهٔ اینها ناامیدم و نمی‌دانم رسول‌زاده به چه مناسبت باز رفتن سلانیک را صلاح می‌داند. اگرچه عیب ندارد. دیدن است. خصوصاً حسین‌زاده هم دوباره زیارت می‌کند!!!

من مطالب مکتوب شما را به رسول‌زاده نمی‌گویم و نمی‌خواهم او بداند به من کاغذ شخصی نوشته‌اید. بهتر است همیشه به دو نفر بنویسید و هروقت شخصی دارید به من بنویسید و از من هم جواب نخواهید. از او بخواهید. زیرا که نه می‌نویسم و نه میل به نوشتن دارم و آن هم خود را از من دورتر نداند بهتر است.

دیگر جواب مکتوب تمام شد و فقط در آخر کاغذ من بمیرم جواب بنویسید. نوشته بودید عمل کردم که مثل شما نشوم. مستدعی هستم از من جواب نخواهید و قطع نامهٔ مرا ... [1] ندهید.

با احتشام‌السلطنه[2] دو سه مرتبه ملاقات کردم. خیلی با ناصرالملک دشمن شده. علناً بد می‌گوید و هروقت اسم آن می‌آید سرش درد می‌کند و پشیمان شده‌ام از گفتن بعضی حرفها به او. چون که من شخصیّات را علی‌العجاله می‌خواهم کنار گذارم. حتی به من می‌گفت در پیش حاجی خوان[3] چرا بد نمی‌گویم. چرا مفتضح نمی‌کنم.

باری پریروز آنجا بودم. گفت به من محرمانه که سفیر روس گفت باید به ایران اطلاع دهید شوستر باید برود. می‌گفت من هم اطلاع دارم و محرمانه به من می‌گفت شوستر هم که بنا به تلگراف دیروز حرکت کرده است. ولی به چه شکل است نمی‌دانم.

احتشام‌السلطنه به کنایه می‌گفت محمدعلی باز به تخت می‌رسد و حتی می‌گفت شاید انگلیس و روس راضی شده‌اند به این مسئله و شاید بختیاریها هم سر کار بمانند یعنی وزارت هم مال آنها باشد و می‌گفت شاید علیقلی‌خان[4] به این شکل به آمدن محمدعلی راضی شده و به ایران می‌رود.

تفصیلات خیلی است. نوشتن وقت ندارم. ببخشید. من به رسول‌زاده گفته‌ام که آقا چهل لیره قرض کرده رفته است. خوب است شما هم بنویسید که به هوتل مقروضم و پول ندارم که آن هم بداند و من هم ده لیره که فرستاده‌ام او نمی‌داند. دیگر مطلبی ندارم.

و خواهشمندم یک فهرست کتب تاریخی و فلسفی به من بفرستید. اگر ممکن باشد قیمت «سرّ تقدم انگلیس» ویوللد دمولن و تاریخ تن و باقل را مرقوم دارید.

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. سفیر ایران در استانبول.
۳. کذا.
۴. سردار اسعد.

1) Taine: Origine de la France contemporaine
2) Buckle, Histoire anglais
3) Demolin

قیمت و آدرس و چند جلد بودن اینها را مرقوم دارید. گویا تاریخ باقل پنج جلد باشد. ترجمه به فرانسه شده و هنوز مقدمه است. به آخر نرسیده است.

چند روز پیش در منزل حاجی رسول[۱]، رسول‌زاده تلگرافی نوشت. پروتست‌نامه که تا مخابره شود. میرزا مرتضی قصه‌ها درآورد که رسول‌زاده خودش نوشته است. رسول‌زاده قهر کرد و رفت و منتظر بود که من هم دعوا کنم. ولی من هم که خیلی کوک بودم موقع را مناسب ندیده تحمل و صبر کردم. رسول‌زاده را گفتم برگرداندند. با ملایمت و اعتدال وادار کردم که تلگراف را بکند. نمی‌دانم عین آن مخابره شد یا خیر و اگر من آن روز در آن‌جا نبودم خیلی بد می‌شد. ولی حزم و احتیاط کار را درست کرد و اسباب تنفر نشدیم.

میرزا مرتضی از خدا می‌خواست دعوا کنیم و یا قهر نمائیم. ولی به خوب گذشت و رسول‌زاده پر بدرفتاری نمود. مثل آنکه [برای] پدرش ناز می‌کند. بعد من قدری نصیحت کردم و گذشت.

شش‌لول میرمجید را دادم. پول چوال(؟) را هرچه اصرار کردم نگرفت. گفت هروقت خواسته از شما بدهید.

از میرزا جوادخان که طهران رفت صاحب کتاب را پرسیدم گفت نمی‌دانم. هنوز پیدا نکرده‌ام. نمونهٔ روزنامه و کتب کوچک را چندین مرتبه خواسته‌ام نیاورده‌اند. یک دست لباس سفید شما را گرفته به دولاب گذاردم.

عمامه را هنوز نگرفته‌ام. رفتم خانه ندیدم. خواهم گرفت. ورقهٔ جوف از نجف آمده فرستادم. پاکتهای جوفی الآن رسید خیلی مختصر خواندم. در این نامه به شما فرستادم.

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه ۱۳۲۹

پرویز، حسین[۲]

۱۳۸ ....

۱. دائی تقی‌زاده.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

ربیع‌الاول

تصدق وجود مبارکت گردم سوای دو مکتوب یکی برای آقای تربیت و یکی برای آقای رسول‌زاده که در چندی پیش رسیده دیگر مکتوبی از جنابعالی زیارت نشده است. شرح حالات را به‌طور اختصار در دو سه پست پیش عرض نموده اینک نیز مختصراً زحمت می‌دهد.

سواد ائتلافیهٔ اکثریت مجلس را فرستادم. پس از تعیین اکثریت کابینهٔ سپهدار و شرکا تشکیل و پروگرام خود را با مقدمه‌ای که اختیار تام می‌خواهند به مجلس داده. در دو جلسهٔ بعد که تقریباً پنج جلسهٔ پیش باشد روز پنجشنبه چهاردهم وزرا به مجلس آمده که تحصیل رأی و قبولی پروگرام مزبور را مسجل و رسمی کنند که ازطرف اقلیت تنقیدات مفصله که در «ایران نو» می‌خوانید شده با چهل و هفت رأی قبول می‌شود و وزرا شروع به کار می‌کنند.

پیش از معرفی رسمی وزرا یپرم به ریاست نظمیه منصوب و سالار فاتح میرزاعلی‌خان هم به ریاست نظمیهٔ مرکزی انتخاب شده. یپرم در روز اول ورود دوازده روز پیش تمام دوائر نظمیه و دفاتر را مهر کرده حقوق عقب‌افتاده را داده به خیال جرح و تعدیل ادارات و تغییر دموکرات به اعتدال افتاده. بعضی‌ها را بیرون کرده و پاره‌ای از دوائر مثل تفتیش را که به ریاست امیر عجبی(؟) بوده موقوف کرده. بعد از دو روز حسین‌خان نام معروف به سردار افخمی با حسین‌خان لله است بغتةً گرفته حبس کرده ولی معلوم نیست برای چه بوده و شهرتهای مختلف که از قتلهٔ آقا سید عبدالله و امین‌الملک است می‌دهند که هنوز هم در محبس است.

و دو روز بعد از معرفی وزرا [که] دوشنبه شانزدهم باشد روزنامهٔ «بهلول» را که با ورقهٔ فوق‌العاده‌اش لفاً ملاحظه می‌فرمائید شخص یپرم بی‌اطلاع وزارت معارف و داخله جمع کرده، مطبعه‌ای هم که در آن‌جا چاپ می‌شود بسته. دو روز بعدش سه شنبهٔ هجدهم فوق‌العاده را منتشر می‌نماید. تاکنون اقدام علنی اعتدال این بوده.

ولی برای آن‌که قدری هم اقدامات سرّی آنها مکشوف شود لازم است مقدمهٔ تشکیل کابینه را معروض بدارم. بین تشکیل رسمی اکثریت و کابینه به خواهش نایب‌السلطنه پس از کشته شدن تیمور نام پسرعموی حیدرخان معروف که عصر پنجشنبه در خیابان لاله‌زار وقوع می‌یابد یک کمیسیون مختلطی از فریقین بلوک و دموکرات، پنج نفر از این طرف و پنج نفر از آن طرف تشکیل شده در آن‌جا بنا را بر قلع تروریستها داده.

محتشم‌السلطنه هم سمت ریاست آن کمیسیون را داشته. دو نفر از بی‌طرفها هم حضور داشته‌اند.

خلاصهٔ مذاکرات آن بوده که بدون پرده اظهار شده از دو طرف هرچه تروریست هست باید موقوف شود و بنا می‌کنند به شمردن تا به معزالسلطان هم می‌رسد که پنج تن اعتدال متغیر شده یکی از آنها حاج‌آقای شیرازی قهر کرده بیرون می‌رود. بالاخره در جلسهٔ دویم جمعی از طرفین روی کاغذ می‌آید و همین‌طور می‌ماند و کمیسیون هم گویا سه مرتبه بیشتر جمع نشده که وزرا معرفی می‌شوند و مسئله مسکوت مانده. تا آن‌که این روزها باز قدری انجامش به میان می‌آید.

و از قراری که شنیده‌ام یپرم ملاقاتی از حیدرخان خواسته و حیدرخان از فرقه‌ای که بدان منسوب است استجازه نموده و او را دیدن هم کرده. اظهارات او این بوده که به موجب این کاغذی که احدی ندیده و تو هم به همه‌کس نباید بگویی دولت حاضر شده که دویست تومان مخارج راه بدهد و ماهی هم صد تومان تا یک سال که شما یک سفر اروپا کنید. او در جواب قول صریح نداده و موکول به استجازهٔ از فرقه نموده است.

و باز از قراری که شنیده‌ام خود فرقه هم چون رفتن ایشان را قبلاً لازم دانسته‌اند رأی به رفتن داده و در شکل آن هم گفت و گو کرده شاید خود حیدرخان با نایب‌السلطنه هم ملاقاتی کند و شاید بعد از یک هفتهٔ دیگر حرکت کند. از همان ناحیهٔ سابق‌الذکر و از طرف فارس هم محتمل است برود. این است تفصیل وقایع حاضره و بعضیها احتمال قوی می‌دهند که این مسئلهٔ رفتن سرایت به سایرین هم شاید بکند و تنها به این یک نفر قناعت ننمایند.

و باز احتمال می‌رود که تبعیض هم بشود. زیرا کابینهٔ اعتدال به قول و پیمان خود وفا نکرده تروریستهای حقیقی و هرج و مرج‌طلبان را روانه نکنند و همان به یک طرف دموکرات که با هزار وسیله به این عمل شنیع متهمش کرده‌اند کفایت نمایند و خیلی هم درصدد برداشتن «ایران نو» و سردبیرش[۱] هستند، با آن‌که در کمال ملایمت تنقیدات منطقی لازمه را می‌نماید.

در هر حال معلوم نیست این کابینهٔ اعتدال چها زیر سر دارد. چیزی که هست چون مشیّد و محرک این اساس این اکثریت و این کابینه مثل ناصرالملک آدم عاقل زیرکی است اقدامات خود را با پرده‌های مختلفه صورت می‌دهند و مسئله مسلم است که اگر

۱. محمد امین رسول‌زاده.

این آدم نمی‌بود دوامی برای اکثریت متصور نبود. چنانچه به واسطهٔ آن‌که عناصر مختلفه بوده و نیات متشتته دارند میان خود همه روزه نزاع مسند و ریاست دارند.

فرقهٔ اتفاق و ترقی هم‌که با آنها مع شده فعلاً اسمی ندارد و فقط اعتدال و دموکرات دارای اسمند و دموکرات خوب پیش می‌رود. اتفاق و ترقی بعضی متفرق شده بعضی جدیداً عضو شده و ازقرار مسموع پروگرام خود را به واسطهٔ مادتین «عدم مرکزیّت» جمع و عوض می‌کنند. پاره‌ای از سران آنها که مردمان بی‌غرض خوبی بوده همین که مقاصد سوء آنها را حسّ کرده جزو دموکراتها شده‌اند که یکی از آنها آقا سید عبدالرحیم کاشی است که مستعان پیغام برای او داده حالا که بیرون رفته‌ای دیگر چرا برای دموکراسی مشغول دعوتی. غرض آن است که از همه طرف قوای خود را بر ضدّ دموکراتها حاضر کرده‌اند.

اما ادارهٔ خصوصی خودمان به همان مسامحه باقی است. رفقا جدیت ندارند. از قوای موجوده به واسطهٔ تسامح حال استفاده ندارند. من گله‌های بی‌نهایت دارم. آنها هیچ گوش نمی‌دهند و به حرفهایم وقعی نمی‌گذارند. حق هم دارند، چون که کار زیاد است و آنها شخصاً هم خیلی صاحب مشغله هستند. این است که با یک آدم مثل من بیکاری حاضر به کار نمی‌شوند. اما این‌طور خوب نیست و کارها پیش نمی‌رود و در موقع کار فداکاری عمومی لازم است که جدیّت یکی دو نفر آن نتیجه را نمی‌تواند ببخشد. هرچه هست این است و چاره‌ای نیست.

من می‌خواهم این اداره مثل یک ادارهٔ اروپائی منظم و سرمشق تمام دوائر باشد. ولی متأسفانه هرچه کوشش کرده‌ام به جائی نرسیده است و در این اواخری که بکلی ساکت شده‌ام، سر ساعت وقت را متدرجاً دو ساعت عقب‌تر می‌آیند. آن وقت هم مثل مهمانی احوال‌پرسی کرده متفرق می‌شوند. باری همین است که هستند و چاره‌ای نیست. اگر رفقا خوب کار کنند در دو ماه ایران را مسخر خواهیم‌کرد ولو به نوشتن تنها هم باشد. شما را به خدا فکری کنید.

من می‌گویم اعضای اداره بدون شغل و موظف باید باشند و به هر راهی که ممکن است لااقل برای سه نفر که ادارهٔ انشاء و آرشیویستی آن را باید بگردانند، هریک سی تومان لازم است که صبح تا شام بر کار خود حاضر باشند تا کار اداره شود. و الا این طور با مسامحه و نداشتن وقت خیلی مشکل است و آنچه هم تا حال پیش رفته به واسطهٔ خوبی اساس عقیده بوده نه به واسطهٔ حسن اداره. در پستهای پیش خواهش کردم

شرحی به مواد مرقوم فرمائید. البته تا حال وقت شروع کردن را پیدا کرده‌اید.
حیدرخان تا سه یا چهار روز دیگر به همان ترتیبی که عرض شد از راه فارس به اروپا می‌رود. یارمحمدخان کرمانشاهی را هم سهم‌الدوله پسر علاءالدوله طلبیده و توقیفش کرده و بالاخره گفته‌اند سپهدار از شما ظنین شده و باید به کرمانشاه بروید. قبول نکرده. گفته‌اند پس به عتبات بروید و همین‌طور معوق و سه روز است که توقیف است.
شیخعلی مدیر بهلول را هم دو شب است برای ورقهٔ فوق‌العاده در نظمیه حبسش کرده‌اند. در وزارت جنگ میرزا شمس‌الدین خان برادر حاج‌خان خیاط، میرزا سید محمدخان برادر دکتر ولی‌الله‌خان و شکوه‌الملک [را] که هر سه دموکرات هستند بیرون کرده و سایرین را هم منتظر فرصتند. این تضییقات برای ما خیلی حسن اثر دارد و روز به روز جسارت دموکراتها بیش شده و پیش می‌روند. کابینه مانده است معطل و نمی‌داند چه بکند.
ناصرالملک را اطرافیها مرعوبش نموده و بیچاره ترس دارد، خصوصاً از دموکراتها. با آنکه مناسبات آنها با او دوستانه است مفسدین همچه کرده‌اند. این است که آن هم حکومت اعتدال را خوب اداره می‌کند و اگر او نبود سه هفته بیشتر کابینه عمر نمی‌کرد و ائتلاف مجلس هم.
عجالةً با کثرت مشغله و ضیق وقت همین قدر زحمت دادم و منتظر وصول مرقومات محترمه هستم.

حسین پرویز

پرویز، حسین[1]

۱۳۹

[۱۳۲۹]

البته روزنامهٔ «شیخ چقندر» را که برای شما فرستادم ملاحظه فرمودید.
این روزنامه [را] مرکز «اتفاق [و] ترقی» نشر داده‌اند فقط برای تضییع شوستر و

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است. ضمیمهٔ یکی از نامه‌هائی بوده است که جریانهای تهران را برای تقی‌زاده می‌نوشته است.

قوام‌السلطنه و دیموکراتها تا ازطرف دولت به واسطهٔ بد نوشتن به وکلا و وزرا مدیرش که اسمش حاجی نصرت اردبیلی و ابوالمعانی مصنوعی است گرفتار و در نظمیه محبوس.

یک نفر از اعضای نظمیّه که عضو «اتفاق [و] ترقی» بوده شبانه مدیر را فراری می‌دهد. فردا صبح جمعی از «اتفاق [و] ترقی» به نظمیّه رفته مدیر را مطالبه می‌کنند.[۱] وقتی که می‌گویند فرار کرده آقایان فریاد می‌کنند که مدیر را شبانه به حکم قوام‌السلطنه مسموم کرده اجمالاً یک فضاحتی بار می‌آورند.

آقای اشرف‌الواعظین هم گویا در این روزنامه دست داشته. چند شبانه‌روز مدیر را در خانهٔ نظام‌السلطان و آقا میرزا محمود اصفهانی و بنان‌السلطنه محرمانه نگه می‌دارند و کلاً مدیر «شیخ چقندر» از اعضاء تروریست فرقه بوده است که چندین نفر را به اطلاع این از فقیر و فقرا کشته بوده‌اند، من‌جمله گوش یکی از اینها را بریده توی پاکت گذاشته برای حاجی معین بوشهری می‌فرستند و پول می‌خواهند.

یک شب آقایان برای کشتن منتصرالسلطان می‌روند. ساعت پنج از شب رفته در همان حین پیغام می‌دهند که آقا سید جلیل ناخوش است شما را فوری خواسته. بدبختانه یا خوشبختانه منتصرالسلطان آن شب منزل رئیس‌الوزرا بوده منزل نبوده. حضرات تررها خائب و خاسر برمی‌گردند. صبح زود که می‌شنود فوری می‌آید منزل آقا سید جلیل قضیه را اظهار می‌کند، معلوم می‌شود دو نفر مجاهد از فرقهٔ محترمه بوده‌اند.

بعد یک شب به آقای مدیر [شیخ] چقندر رفقایش اظهار می‌کنند که باید امشب برویم آقا سید جلیل را بکشیم. مدیر امتناع کرده می‌گوید من برای قتل او حاضر نمی‌شوم، زیرا ایشان پسرخالهٔ من است. بعد از این واقعه حضرات در خیال کشتن مدیر [شیخ] چقندر می‌افتند، برای این‌که مبادا اسرار آنها را فاش کند.

قرار می‌گذارند شبانه شیخ چقندر را بیاورند در جلو «مجمع ادب» بکشند. هم از شرّ شیخ آسوده شوند هم فرقهٔ دیموکرات را لکه‌دار کنند. خوشبختانه شیخ چقندر از مسئله مسبوق می‌شود به هر وسیله بوده شب را تا صبح نخوابیده رفقای خودش را وعده می‌دهد که هرچه شما بگوئید من حاضرم. صبح زود که رفقایش به خواب می‌روند فرار کرده می‌آید به منزل آقا سید جلیل واقعه را از اول تا اندازه‌ای نقل می‌کند و درضمن اظهار می‌کند که ما مأمور قتل قوام‌السلطنه، عین‌الدوله، منتصرالسلطان، سلیمان میرزا، نواب بوده‌ایم و چند نفر را هم تاکنون کشته‌ایم.

---

۱. اصل: می‌کند.

عاقبت از آن‌جا می‌رود به نظمیه و تمام این واقعات را در نظمیه اظهار [می‌کند] و رفقای خود را بروز می‌دهد. رفقایش مستعان، محمدعلی مغازه، حسین‌زاده، بنان‌السلطنه ، نظام‌السلطان، میرزا محمود اصفهانی[اند]. ولی تاکنون مسئله علنی نشده. گمانم این است آقای اشرف نگذارد مسئله علنی شود تا بعد چه بشود.

پرویز، حسین[۱]

۱۴۰ ....

[۱۳۲۹]

تصدّقت گردم خیلی تأسف دارم از این‌که زیاده از یک ماه و نیم است نتوانسته[ام] به واسطهٔ کثرت مشغله عریضه عرض نمایم که در عریضهٔ مفصلی که با پست بعد ارسال خواهد شد شرح داده‌ام. اینک که با آقای مساوات در خدمت آقای آقا میرزا محمدعلی‌خان هستم و ایشان مشغول کاغذ نوشتن برای جنابعالی هستند بنده هم بدین مختصر زحمت داده و امید است که کاغذ مفصل را با آن چیزهائی که سوادش را خواسته‌اید در اولین پستی که از امروز به بعد حرکت می‌کند ارسال دارم. عجالةً زحمتی ندارم.

حسین پرویز

محمدزادهٔ اسکویی، اکبر (و) محمود

۱۴۱ ....

[۱۳۲۹]

بسم‌الله

قربانت شوم خیلی متأسفم که از فیض آن وجود محترم محروم شدم. آنچه ممکن بود جهد کردم که مدّتی از بیکاری دور از تحصیل نمانم. لکن اعمال بنده بی‌فایده و

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است.

افکارم به درجهٔ محال رسید. قبله‌گاهی حاجی‌آقا راضی نشدند که تعطیل را در اسلامبول یا در لندن به سر برم و مقصود فدوی شرف زمان تعطیل امساله‌ام خدمت سرکار عالی بود.

باری بسیار متأثرم که در وقت عزیمت اردو روز قبل صبح و شام شرفیاب می‌شدم برای دستبوسی و اظهار تأثرات خود بی‌آرام بودم. اما هروقت شرفیاب شدم تشریف نداشته بودید. در این حالت از بخت برگشتهٔ خود بسی مأیوس هستم و عجالتاً خود را مسرور می‌دارم با آن‌که بعد از یک ماه دوباره انشاءالله شرفیاب حضور مبارک خواهم شد.

هفتهٔ قبل وارد تبریز شدم. تحقیقات بنده درخصوص ترقی و تکامل به جایی نرسیده. به‌طوری است که مشاهده فرموده‌اید. الحمدلله معارف قدری رو به ترقی است و فرقهٔ دموکرات روز به روز در ترقی و اکثریت را از پیش می‌برند و این منتخبین ازطرف فرقهٔ دموکرات با اکثریت سه و دو هزار منتخب شدند. روزنامهٔ «ایران نو» هم به جناب عمو می‌آید. بنده هم مطالعه می‌کنم. بعد از ادای مراسم بندگی و سلام مخلصانه از مرحمت عالی طلب عفو و معذرت می‌نمایم.

اکبر محمدزاده اسکوئی

اقل محمود اسکوئی به عرض سلام بندگی مصدعم. البته احوالات سیاسی را آقامیرزا رضاخان[1] معروض می‌دارند. فرقه دیموکرات اکثریت اعضاء شعبه را با سه هزار و یکصد رأی احراز نمودند. فرقهٔ مقابل سیصد و نود و چهار رأی داشتند. پارتیهای دیگر زیاده از دویست نداشتند.

امروزه فرقه درکمال خوبی پیشرفت می‌کند. ولی برای کاندیداهای دارالشورا لازم است که از مرکز معلوم نمایند که از حالاکم‌کم گوش مردم را پر کنیم تا در هنگام انتخاب اسباب زحمت و تفرقه نباشد.

مسئلهٔ انتخاب طهران خیلی اشکالات پیدا کرده به جهت این‌که طرف مقابل بیدار شده هزار قسم انتریگ درست خواهند کرد. ما هم از حالاکوشش داریم بلکه در اطراف ولایات و قصبات نفوذی پیدا کنیم. احوالات اساسی مملکت از طهران که خیلی مغشوش است توکل به خدا.

مستدعی هستم دائماً دستورالعمل را از کمیتهٔ ایالتی مضایقه نفرمائید. چون فرمایشات حضرت عالی اثر دیگر دارد که در سایر اقوال ممکن نیست.

---

۱. تربیت.

در اول امر بنده پیشنهادی توسط داعیان به کمیتهٔ ایالتی و مرکزی نمودم قبول نشد. حالا عموماً مصدق همان پیشنهاد می‌باشند. نمی‌خواهم آشکار عرض کنم. البته از زمینهٔ کلام می‌دانید که پیشنهاد بنده چه بوده است. به هرحال باز در همان عقیده می‌باشم تا رأی مبارک چه اقتضا فرماید.

وکلای دستهٔ انجمن که همگی از فرقه می‌باشند به قرار زیر است:

حاجی سیدالمحققین. اگرچه داخل فرقه نبود ولی به ملاحظات عدیده داخل نموده انتخاب کردیم.

آقا میرآقا حسینی ـ آقا میرزا اسماعیل‌آقا نوبری ـ دکتر زین‌العابدین خان ـ صادق‌الملک معاون نظام ـ حاجی اسمعیل سردار.

مجدداً محض اطلاع عرض می‌کنم طبقهٔ تجار یعنی آنهایی که شارلاتان می‌باشند مثل رحیم‌آقا و حاجی علی اصغر، شجاع‌الملک معلوم‌الحال خیلی تشبثات می‌کنند این دو سه روزه هر قسم اقدامات کردند ولی نتوانستند کاری بکنند. دیروز باز در حجرهٔ حاجی علی[1] مجلسی داشتند.

عموماً اشخاصی که ریش و سنّ و پول را اسباب امتیاز می‌دانند ابداً به دردشان چاره نخواهد شد. الحمدلله روز به روز از عده‌شان طبیعت کسر نموده به عدهٔ ما می‌افزاید. استدعا می‌کنم به کمیته مرقوم دارید که این‌قبیل اشخاص بعد از این به خیال وکالت داخل فرقه خواهند شد قبول ننماید و مأیوس هم نکنند. در پولتیک متزلزل نگاه دارند.

[محمود اسکوئی]

نبیل‌الدوله ضرّابی کاشانی، علیقلی[2]

۱۴۲ ....

[۱۳۲۹]

محرمانه و خصوصی

حضور آقای تقی‌زاده دام اقباله

از اقدامات بنده در این صفحات مستفسر شده بودید بنده شب و روز تقلا می‌کنم و

---

۱. ظاهراً دواچی.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

به‌قدری زحمت و مشغله دارم که آنی فرصت نفس کشیدن هم نه، و نتایج بسیار هم از زحمات خود گرفته‌ام که فقط یکی از آنها اجیر کردن و فرستادن مستر شوستر است. اما چه کنم که تا داخله در دست هیئت باقوّتی اداره نشود اقدامات بنده در این‌جا ثمره نخواهد بخشید.

مثلاً عرض می‌کنم بنده سرمایه‌داران معتبر حاضر کرده‌ام که حاضرند تمام راه‌آهن‌های ایران را بسازند و معادن نفت را کار کنند و صدها میلیون داخل ایران کنند و مدارس بسازند ...[1] ولی با این‌که مکرر این اقدامات را تلگرافاً اطلاع به ایران داده‌ام این بحرانهای هر روزه و مسئلهٔ مراجعت محمدعلی و اشغال کردن اولیای دولت و ملت و بعضی موانع دیگر نگذاشته که بتوانم نتیجه و ثمره از اقدامات خود برای ایران حاصل نمایم.

این است که به عقیدهٔ بنده ما در مرکز آدم می‌خواهیم که این مقاصد را اجری بدهد و همچو آدمها کم است. الحمدلله کابینهٔ حالیه خیلی قوی و متحد و وطن‌پرست است و نتیجهٔ آن همین فتوحات بزرگ است. بنده باز عرض می‌کنم کار ایران را بنده به خوبی می‌توانم اصلاح نمایم، اما جای بنده آمریک نیست و در مرکز است و در طهران خیلی کار در دست بنده برمی‌آید.

هرگاه بعد از این همه مطالب که به دولت اطلاع داده‌ام باز مرا در واشنگتن بگذارند و پس از این همه زحمات هنوز به شارژدافری باقی باشم و مرا به طهران نطلبند که قوهٔ فعالیت خود را در مرکز به کار برم دیگر خود دانید. منتها بنده پیش نفس خود و نزد وطن خجل نیستم، اگرچه وجود بنده در آمریک باطل بگذرد. همین قدر شخص سرکار بدانید که در تمام مطالب که نوشته‌اید بنده مشغول بوده‌ام و همه قسم اسباب کار حاضر کرده‌ام. منتها چون امور داخله منظم نبود و «ارگانیزاسیون» فعالی در کار نبود زحمات بنده تاحال به هدر رفته. این است که برای انجام مقاصد امریکایی خود لازم قطعی می‌دانم که خودم در طهران حاضر باشم.

در باب گرفتن مستشاران دیگر از امریکا و تشویق کردن اولیای امور و آگاه کردن آنها بر ضد دادن راه‌آهن به روس‌ها مکرر اندر مکرر مدتی است به دولت نوشته‌ام و از اول که بازی رجعت محمدعلی را همسایه‌ها درآوردند بنده فوراً به دولت نوشتم که حضرات نه فقط از این گربه‌رقصانی قصد دفع مستر شوستر را دارند بلکه می‌خواهند ما

۱. نقطه‌چین در اصل است.

را مجبور به دادن امتیاز راه‌آهن نمایند و حاشا که راه‌آهن به آنها بدهید، بلکه به اشدّ قوا مقاومت آنها را بنمائید. دیگر اطلاعی ندارم.

همین قدر این اوضاع حالیه رفع شود درصورتی که دولت فتوحات شایان کرده و محمدعلی و سالارالدوله را قلع و قمع نموده بخوبی خواهد شد به وسیلهٔ امریکایی‌ها شروع به راه‌آهن وغیره کرد. مستر شوستر که خیلی خوب کار می‌کند و یک نفر دیگر خواسته بود چندی است رفت طهران. دو نفر دیگر هم اجیر کرده بود واقعهٔ مراجعت محمدعلی میرزا که شد حضرات برای رفتن حاضر نشدند. سفارت هم ییلاق بود و بنده آنها را ندیدم که راضیشان نمایم. ولی دو نفر تازه خواستند و دیشب آمدند. بنده را دیدند و خیال رفتن نداشتند. بنده آنها را راضی کردم و تلگراف قبول مستر شوستر مخابره امروز گردید و برای پانزده روز دیگر می‌روند.

باقی اقدامات بنده را هرگاه انشاءالله زود تشریف آوردید[1] خواهید دید چه‌گونه و به چه وسایل بنده رأی عامّهٔ امریک را حامی و دلسوز ایران نموده‌ام و جراید عمده را چگونه حامی خودمان کرده‌ام. ولی باز عرض می‌کنم تا داخله مرتب نباشد اینها فایده ندارد و این است که بنده تشنهٔ رفتن طهران هستم.

مرقوم فرموده‌اید دائر به اشکالاتی که خارجیان در راه شوستر انداخته‌اند نمی‌دانید ممالک متحده امریکا در این باب چه اقدامی می‌کنند. لابد حضرات این‌جا نهایت همراهی را از شوستر دارند و با ما هم همه نوع دلسوزی دارند. ولی خودتان می‌دانید که تا منافع تجارتی در ایران پیدا نکنند مساعدت فعلی نمی‌توانند بدهند. این است که بنده سعی می‌کنم باز دولت مستشاران از این‌جا بگیرد و تجارت امریکا در ایران مفتوح شود.

سرکار هم هرچه قوت دارید سعی کنید در جراید رأی عامّهٔ ایران چلب به طرف طلبیدن مستشاران از امریک شود و هرگاه اسباب فراهم شود بنده را به طهران بطلبند. مسئلهٔ راه‌آهن و توسعهٔ تجارت امریک در ایران را دیگر حتمی بدانید. تاحال دو تجارتخانهٔ عمده را سفارش‌نامه داده‌ام که برای تأسیس تجارتخانهٔ امریکایی در تمام ایران عازم ایران شوند و گویا حال در راه هستند.

تفصیل کلونی ایرانی که در جراید خوانده‌اید از این قرار است و اصل دارد. در شیکاغو تقریباً هزار نفر ایرانی نصارایی (آسوری) اهل ارومیه داریم که اغلب در

---

۱. این نامه به استانبول ارسال شده و مشخص است که تقی‌زاده نبیل‌الدوله را از حرکت خود به امریکا مطلع کرده بوده است.

کارخانه‌ها جان می‌کنند که تحصیل یک لقمه نان کنند و از فواید تربیتی و تجارتی امریک محرومند. بنده داوطلب شدم در کالیفورنیا که ایالت حاصلخیز خوش‌هوایی است کاری بکنم اراضی به حضرات بدهند که وجه آنها را متدرجاً بپردازند و مشغول زراعت و تشکیل کلونی شوند و از معتبرین کالیفورنیا و «شامبر دو کُمِّرس» هم جمعی حاضر شده‌اند که حضرات را در تأسیس کلونی مساعدت کنند. زیرا بنده آنها را تشویق کرده گفتم هرگاه چنین شود در آینده اهل صنعت از ایران در آن کلونی خواهند آمد و صنایع ایران را خواهند آورد. درواقع هم همین که این کلونی تأسیس شود چند نفر غالی‌باف و زرگر و بنای ایرانی و شالباف از ایران می‌توان آورد که این صنایع ایران را در امریک شیوع دهند و این بهتر وسیله است برای تأسیس تجارت مابین ایران و امریک و هم اطفال اینها را در مدارس مجانی می‌گذارم تربیت شوند و برای مساعدت وطن به ایران مراجعت کنند.

باری پس از گفتگو در کالیفورنی به شیکاغو آمدم و ایرانیها از بنده پذیرایی کردند و یک نفر از رؤسای «شامبر دو کُمِّرس» کالیفورنی راکه به شیکاگو آمده بود به رؤسای این نصاراها معرفی کردم و انشاءالله بزودی شروع به‌کار ...[1] خواهند کرد و از معتبرین آن‌جا را هم حاضر کرده‌ام که برای هر عده ایرانیها که کار بخواهند کار معین کنند و کمک کنند تا کلونی صورت بگیرد و ایرانیهای نصارا یا اسلام هم که در بلاد دیگر امریک متفرق هستند لابد به آنها متدرجاً ملحق خواهند شد.

بنده شب و روز در این‌جا کار می‌کنم و زحمت می‌کشم. ولی آقاجان باز عرض می‌کنم تا در داخله امور صورت اداری پیدا نکند نتیجهٔ اقدامات بنده چندان نخواهد بود و اوضاع و اشخاص داخله را خودتان از بنده بهتر خبر دارید و علت پیش نرفتن امور را خوب می‌دانید.

تمام داخلهٔ اداره‌های ما اصلاح می‌خواهد و تا بعضی عیوبات رفع نشود زحمات بنده و امثال بنده هدر خواهد رفت. ازجملهٔ موانع نرسیدن حقوقی است که من بیچاره در این پانزده ماهه خودم و عیالم از هرجا توانسته قرض کرده و اشیاء شخصی فروخته شده و کار سفارت را با کمال آبرو گذرانده‌ایم و تا حال هشت یک حقوق بنده هم داده نشده است و چون در این موقع دردهای وطن را می‌دانم متعرّض نمی‌شوم و صبر و تحمل می‌کنم. شاید به وسیلهٔ این مأموریت بتوانم امور مالی و تجاری ایران را اصلاح

۱. یک کلمه ناخوانا شبیه اقل.

کنم ولی افسوس که می‌بینم تا خودم ایران نروم نخواهد شد.

دیگر بیش از این تصدیع نمی‌دهم. البته زود جواب مرحمت کنید و وقت حرکت و ورود را اطلاع بدهید. شاید در آن‌جا باهم بتوانیم کاری صورت بدهیم. ولی باید به نهایت محرمانه کار کرد تا روسها و جاسوسهاشان مطلع نشوند.

حضور حضرت آقای رسول‌زاده عرض خلوص و بندگی می‌رسانم و منتظر دستخط مبارک و اخبار تازه و خبر سلامتی حضرت عالی می‌باشم.

ارادت‌کیش حقیقی ـ علیقلی

نامه‌های سال ۱۳۳۰ هجری قمری

ممتازالسلطنه، عبدالصمد[1]

۱۴۳ ....

[پاریس]

[۱۱ دسامبر ۱۹۱۱ - ۱۹ محرم ۱۳۳۰]

آقای عزیز و دوست محترم من رقیمهٔ شریفه در موقع بسیار سخت زیارت شد. کلیتاً خیلی از حرکت جنابعالی از پاریس در این موقع متأسف بودم. رقیمهٔ شریفه تا یک درجه اسباب تسلّی شد. تعجب خواهید فرمود که جواب دیر عرض می‌شود. به سر عزیزتان قسم است که در این چند روز شبها بجز چهار ساعت آن هم به چه قسم نتوانسته راحت بکنم. چون محسوسات مرا تصور می‌فرمائید عقیده‌ام این است که لازم به تذکار نیست.

روز پنجشنبه از طهران تلغراف رسید که با وزیر امور خارجهٔ روس ملاقات بکنم.[2] بعد از شرحی از اتفاقات اخیر و رفتار مأمورین روس در ایران در این تلغراف نوشته بودند که سعی بکنید که دولت روس در سر شرط دویم (که لزوم مشاوره با سفرا قبل از

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است. بین السطور اول و دوم متن تلغرافی را نوشته و بعد خط زده و چند سطری در عذرخواهی به تقی‌زاده نوشته است. آنچه از آن خوانده می‌شود چنین است:

۱) سواد تلغرافی را که مرقوم داشته‌اید دیروز به رمز فرموده‌اید ... آقای غفارخان برای من بفرستد ... ایشان نبود ... سفارت داریم که ... بوده است ... بفرستید.

۲) معذرت می‌خواهم آن ... سفارت لندن خطاب بود، سهواً این‌جا نوشته شده بود. قلم زدم فرصت تجدید کاغذ نیست.

۲. طبعاً دربارهٔ التیماتوم روس و فجایع و قتلهایی است که آنها در تبریز مرتکب شدند.

استخدام خارجه است) ایستادگی نکنند، چون تعهد علنی آن برای دولت مشکل است. ولی در عمل تخلفی ایران نخواهد کرد. در این صورت اگر بر حذف آن موفق بشود باقی را قبول خواهند فرمود. معلوم است به هیچ قسم نشان دادن این تلغراف یا مذاکرهٔ آن صلاح نبود.

اجمالاً این‌که دولت فرانسه را خیلی با خود همراه کرده بودم، یعنی به دولت فرانسه بالاخره ثابت شده است که اعمال روس در ایران اسباب برودت انگلیسها و پیشرفت مقاصد آلمان در به‌هم زدن اتفاق ثلاثه خواهد شد. این است که حقیقت خیلی همراهیم کردند.

سپردم سواد تلغراف طهران و جوابهائی که داده‌ام حاضر بکنند که لفاً تقدیم نمایم. مقصود از این سواد فرستادن محرمانه نه فقط این است که خاطر شریف مسبوق باشد[1] بلکه برای این است که بلکه یک تلغرافی به طهران بکنید که اگر چارهٔ بهتر ندارند اقلاً آنچه را من کرده‌ام بی‌مصرف نفرمایند.

چون روز جمعه که این تلغرافها رفته‌اند یعنی تلغراف مفصل، روز یکشنبه تلغرافی رسید که هنوز قبل از وصول آن گویا مخابره کرده بوده‌اند و از این تلغراف معلوم می‌شود که در طهران مشغول هستند و درحقیقت هر سه شرط را دارند قبول می‌کنند.

شرط اول راکه قبول کرده بوده‌اند. شرط دویم را حالا گویا دولت ایران تکلیف کرده است که این‌طور بنویسند که دولت ایران در استخدام مستشارها (و حال این‌که حرف مستشار نباید زد. مقصود مستخدمین اداره‌ای است و اقلاً مستشارها را نباید داخل کرد) طور[ی] خواهد کرد که برخلاف منافع دول روس و انگلیس نشود. در این صورت هر روز گرفتار مذلت و هزار دردسر خواهیم بود.

چون از تلغرافها که سواد می‌فرستم مطلب معلوم خواهد شد این است که دیگر تفصیل را عرض نمی‌کنم و می‌ترسم که کار را ضایع بکنند و فرصت را از دست بدهند و کم‌کم هر سه شرط را قبول نمایند. و اگر فوراً اقدام نکنند بکلی شکل ترتیبات من به‌هم خواهد خورد. این است که اصراراً در تلغرافها گفته‌ام که اگر چارهٔ بهتر ندارند اقلاً فوراً این اقدام را بکنند.

---

۱. تقی‌زاده درمورد التیماتوم روس رأساً تلگرافهایی به مجلس، وزیر خارجه و دوستان خود کرد که متن آنها را در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ کرده‌ام و برای تبیین مندرجات این نامه آن نوشته را به دنبال همین نامه می‌آورم.

حالا چه باید کرد که بد بدتر نشود؟ دیروز به سفارت پطرزبورغ و امروز به سفارت لندن از همین سوادها خواهم فرستاد.

اولاً عقیدهٔ خودتان را مرقوم بفرمائید. ثانیاً اگر می‌توانید خیلی زود دوکلمه به نواب یا به کس دیگر همین قدر زود تلغراف بفرمائید که تلغرافهای نمرهٔ فلان و فلان مرا خطاب به وزارت خارجه ملاحظه نمایند. اگر چارهٔ بهتر ندارند بدون فوت فرصت از آن قرار اقدامات بکنند.

می‌ترسم، خیلی می‌ترسم که چند روز دیگر طول بکشد و اقدامات دولت فرانسه و زحمات من و وعده‌های وزیر امور خارجهٔ روس که مکرر و صریحاً گرفته‌ام فراموش بشود. خصوصاً که سرعت را وزیر امور خارجه جداً خواهان بود. و می‌دانم که اگر طول بکشد مطلب عوض خواهد شد. چون سرعت را وزیر امور خارجهٔ روس یک satisftaction تصور می‌کند.

اجمالاً این‌که من نمی‌گویم این ترتیب خوب خوب است اما اگر بهتر از آن را ندارند پس اقلاً این را قبول نمایند.

چون (مکرر عرض می‌کنم) از تلغراف آخری معلوم می‌شود که کار را باخته‌اند و همهٔ شرطها را قبول خواهند کرد و خسارت هم خواهند داد. تکرار می‌کنم که در باب شستر خودشان نوشته‌اند که عزل او را قبول دارند به من ربط ندارد.

از من حذف یک شرط آن هم به آن شکل که حذف نبود خواسته بودند و من حذف هر دو شرط را وعده گرفته‌ام. حال شبها خوابم نمی‌برد چون می‌دانم که در طهران مشغول خبط هستند و تمام شرایط را قبول خواهند کرد. درد این بود که گفتم. اگر کاری می‌توانید بکنید زود و خیلی زود بکنید که یقین فرصت می‌گذرد.

این مطالب بکلی محرمانه است. فقط به سفارتخانه‌های پطرزبورغ و لندن سواد فرستاده‌ام که اقلاً مواظبت نمایند که بدتر نشود. این است که عرض کردم که محرمانه باشد. فقط حضرت عالی آنچه را مقتضی و لازم بدانید به مسیو براون یا مسطر لنچ یا دوستی که مطمئن باشد و بتواند کار بکند به‌طور اجمال بفرمائید.

گاهی به خود می‌گویم شاید بهتر است علنی بکنم که تعهد وزیر امور خارجه به کار بیاید. بعد تصور می‌کنم که این فقره برخلاف شرایط دپلوماسی است که آنچه را همه وقت خودم محرمانه گفته‌ام هنوز نتیجه معلوم نشده علنی بکنم.

به هر صورت عقیده‌ام بر علنی کردن نیست و نباید کرد و اگر می‌دانستم کاری

خواهند کرد که بهتر باشد هرگز این‌قدر دست و پا نمی‌افتادم.

آن تلغراف آخری که می‌گوید خسارت را هم قبول خواهند کرد چون مبلغ کم خواهد شد وغیره (که گویا به سفارت لندن هم رسانده است) بکلی مرا از طهران مأیوس کرده است. ازطرف دیگر سه روز است جواب تلغرافهای من نمی‌رسد. این است که این قدر دستپاچه شده‌ام و نمی‌دانم چه کنم.

وقتی که تلغراف را می‌کردم چون تصور می‌کردم که در طهران شاید بهتر کار را از پیش خواهند برد این است که آخر تلغراف خودم نوشته‌ام که من وعده به وزیر خارجه نداده‌ام و دولت در کار خود مختار است و آنچه صلاح است می‌تواند بکند. اما حالا می‌بینم که از طهران و homme d'état های خودتان باید مأیوس شد.

منتظر رقیمجات هستم.

عبدالصمد

۱۱ دسامبر ۱۹۱۱

تقی‌زاده و اولتیماتوم روسیه[۱]

خوانندگان این سطور قطعاً سابقهٔ قضیهٔ التیماتومهای روسیه در ۱۹ ذی‌القعده و ۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۹ قمری (۱۹۱۱ میلادی) به دولت ایران را می‌دانند که منجر به انفصال مجلس دوم در سوم محرم ۱۳۳۰ شد. ولی شاید عده‌ای ندانند سید حسن تقی‌زاده که در آن وقت در لندن بود تلگرافهایی به زعمای سیاست آن روزگار کرده و عقاید خود را در آن موضوع ابراز داشته است. درج آنها در این صفحات هم برای روشن شدن گذشته‌ای از تاریخ عصر مشروطیت مفید است و هم گویای نظریات سیاسی تقی‌زاده که به عنوان فرد مستقل و آزاد ابراز کرده بوده است. نصوص تلگرافها از روی سواد موجود به چاپ می‌رسد.

ـ ۱ ـ

آقای وثوق‌الدوله

نهایت تحیّر از خودداری اولیای امور در موقع خطر استقلال و استیلای خارجه حاصل. حضرت عالی که همیشه از فداکاری بحث می‌کنید باید در این موقع از حسن شهرت نیز صرفنظر کرده هرچه زودتر تا فرداشب استعفا را پس گرفته از روس

۱. اصل اوراق نزد من است و در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۳۶۹ ـ ۳۷۷ چاپ شده است.

عذرخواهی کنید و با غیرت ملی مملکت را از خطر نجات دهید.[۱] و الّا خوف از افکار عمومی نیز سلب مسئولیت تاریخی را نخواهد کرد. استدعا دارم با کمال عجله غیرتی بفرمائید که وضع بسیار خطرناک است.

ـ۲ـ

مؤتمن‌الملک رئیس مجلس

بعد از نهایت اضطراب و تحیّری که از یک هفته به این طرف دوچارش بودم هرگز گمان نمی‌کردم که دولت و ملت ایران سر یک عذرخواهی مملکت را به باد دهد و از شدت تحیّر در حلّ سرّ این مسئله مبهوت بودم. تا آن که گمان کردم که تیر از شست[۲] رفت. ولی اخبار امروز راجع به این که التیماتوم را تا سه‌شنبه تمدید کردند شعلهٔ امیدی در دلم روشن کرد که بلافاصله به عرض فوری این تلگراف مبادرت کردم. نمی‌دانم در میان اولیای امور کسی نیست که اهمیت موقع را کاملاً بسنجد و بداند که همهٔ عالم ما را تقبیح می‌کنند که سر یک عذرخواهی این همه ایستادگی کنیم.

از جنابعالی شخصاً به نام وطن التماس می‌کنم که در این دم آخر درصورت امکان تعمیر[۳] غیرتی فرمائید و نصیحتی بدهید که این طوفان بلاکه وسیلهٔ انقراض است بگذرد و فرصتی پیدا شود. وگرنه ربّ ارجعون فایده نخواهد داد. اگر ثمری به اظهار این عرایض خالصانهٔ من که از یک قلب مضطرب خارج شده تصور فرمائید در مجلس ارائه دهید و به هرحال همین فردا یک کابینهٔ فوری ولو یک هفته‌ای تشکیل داده عذرخواهی و تعمیر کنید که وقت فوت نشود.

ـ۳ـ

[۴] **مؤتمن‌الملک رئیس مجلس**

از سختی اولیای امور در باب التیماتوم نهایت تحیّر حاصل. زبان عالم به توبیخ باز شده. چگونه مجلس مسئولیت عظیم تاریخی سرنوشت یک مملکت قدیم را در مقابل اخلاف و استقبال با این جرئت به عهده گرفته از زوال مملکت اغماض می‌کند. درصورتی که کمال یأس و اضطراب از این که دولت و ملت ایران سر یک عذرخواهی

---

۱. تقی‌زاده «بجهانید» نوشته و دیگری که خط خوشی داشته آن را خط زده و نوشته است «نجات دهید». این خط همان کسی است که متن تلگراف او در انتها (به شمارهٔ ۹) نقل می‌شود. پس تلگراف را به دیگری نشان داده.

۲. در خط تقی‌زاده «شصت»

۳. کذا در اصل.

۴. بالای این تلگراف نوشته است: «اخیر».

مملکت را به باد دهید داشتیم.

از اخبار امروز دائر بر امتداد مهلت التیماتوم تا سه‌شنبه جرئت گرفته به عرض این تلگراف مبادرت کردیم. از جنابعالی شخصاً به نام وطن التماس می‌کنیم که در این موقع خطرناک همّت بفرمائید و نصیحتی به جرئت بدهید که به وسیلهٔ استرداد استعفای [کابینه][1] و عذرخواهی فوری وطن را از زوال نجات بدهید. تلگراف را به مجلس می‌توانید ارائه بدهید. اتحاد مجلس درین نقطهٔ نظر از واجبات است. عجله کنید که فی‌التأخیر آفات.

—۴—

سلیمان میرزا ـ مجلس

بسیار متحیّرم ازین طرز رفتاری که مجلس در مسئلهٔ التیماتوم پیش گرفته و زبان عالم را به تعییب خود باز کرده. مسئولیت عظیم تاریخی سرنوشت یک ملت قدیم را در مقابل اخلاف و استقبال با کمال جرئت به دوش گرفته و از زوال مملکت اغماض می‌کند. عناد و لجاج در این موقع لعنت ابدی دارد. کل اولیای امور از مجلس و دولت باید مثل وجود واحد متحد شده خطر را بگذرانند. درصورت عدم فوت فرصت بلاآفاته یک ساعت فردا کابینه‌ای تشکیل کرده عذرخواهی بکنید، و الّا خطای غیرقابل تعمیری خواهد شد.

—۵—

سواد تلگراف سردار اسعد[2]

با دولتین مشغول مذاکره هستیم که به‌طور مسالمت کار را اصلاح کنیم و نگذاریم قشون روس پایتخت را اشغال کند. دمکراتها بر ضدّ دولتین روس و انگلیس و دولت علیّهٔ ایران مردم را تحریک می‌کنند و به هیجان می‌آورند که با قشون روس جنگ کنند. تلگراف شما را هم بر ضدّ انتشار داده‌اند. لازم است فوراً آنها[3] را متنبه نموده ازین اقدامات و تحریکات منع کنید که دقیقه‌ای تأخیر اسباب خطر و به باد رفتن مملکت است.[4]

علیقلی

---

۱. روی آن خط کشیده است.

۲. تمام سواد به خط تقی‌زاده است.

۳. مراد اعضای فرقهٔ دمکرات است.

۴. پشت این سواد تلگراف تقی‌زاده نوشته است:

←

ـ ۶ ـ

جواب تقی‌زاده

آقای سردار اسعد

تلگراف زیارت. آنچه از دست عاجز برآید کوتاهی ندارد. امیدوارم حضرت عالی نیز به شفقت و ملایمت در تقریب افکار بکوشید و مقتضای حزم و متانت را مراعات فرمائید. حتی‌الامکان دو نکته را دقت لازم است که عبارت از تحصیل اطمینان از نبودن مطالبات و تکالیف دیگر و از عودت قشون کاملاً باشد.

به آقایان وکلاء تلگراف مفصل عرض کردم. امیدوارم حضرت عالی هم اهتمامی فرمائید با مذاکرهٔ دوستانه و مودّت موافقت آراء حاصل شود و بالاخره متفقاً به نتیجهٔ رفع خطر و حفظ ظاهر و شرف رسیده شود. به موفقیت صلحی شما دعا می‌کنم که بتوانید بی‌حادثه‌ای ناموافق این پل را بگذرید. باریکی موقع مقتضی مآل‌اندیشی و عقل بسیار کامل است. فردا عازم اسلامبول هستم.

تقی‌زاده

ـ ۷ ـ

جناب آقا سید محمدرضا شیرازی[۱]

اتفاق حقیقی کامل کلّ وطن‌پرستان و مشروطه‌طلبان و حرکت همهٔ احزاب و مشتغلین به سیاست مثل وجود واحد و داشتن یک دولت مقتدر مستحکم غیرمتزلزل و ثابت بانفوذ از واجبات فوری و تأخیر در آن اسباب خطر و تباهی کار. احتراز شدید از اشغال شدن پایتخت اقدم وظایف. از عهده گرفتن یک جمع مسئولیت تقدیر مملکت را حذر نمائید. کار را البته نگذارید از دست اولیای امور خارج شود و به دست ازدحام بیافتد. به عموم دوستان مطلب را حالی فرمائید. سعی بلیغ بیغرضانهٔ جنابعالی لازم و ما علینا الا البلاغ. با نهایت میل به عدم هیچ نوع مداخله از چیزی که تکلیف وطن‌پرستی

←

«صورت رسمی از تلگراف به من بدهید. اینها را هرچه زودتر بفرستید که بلکه حرفی داشته باشند پیش از حرکت من برسد. مستدعیم عیناً بدون یک کلمه تغییر بفرستید و اگر تغییری و کم و زیادی به نظر شریف برسد با تلفون بفرمائید اصلاح کنم.» تصور می‌کنم این یادداشت برای صمدخان ممتازالسلطنه وزیر مختار ایران در پاریس بوده است.

۱. مساوات وکیل مجلس.

می‌دانم امساک نمی‌توانم. این جسارت آخری است. اگر ملاحظه‌ای دارید بفرمائید.

تقی زاده

—۸—

مؤتمن‌الملک، سلیمان میرزا، وحیدالملک

اگرچه ابداً نمی‌خواهم در اوضاع حالیّه دخالتی کرده و در مسئولیت تقدیر مملکت شریک باشم لکن شدّت اضطراب و پریشانی مجبورم می‌کند که میان خود و خدا آنچه تکلیف وطن‌پرستی می‌دانم اهمال نکنم.

چند روز پیش هم تلگرافی در لزوم اجتناب بقدر امکان از مقاومت فعلی و احتراز از درشتی و سختی به مجلس عرض کردم. گمان می‌کنم هیچ عاقلی در دو نکته شک نداشته باشد: یکی آن‌که هرچه با خارجه معامله می‌شود از مدارا و استقامت باید در این موقع بالاتفاق بشود. دیگر آن‌که مقاومت مسلّح و تحریم و تهییج افکار مضرّ است و بقدر مقدور از تجربه‌اش باید صرفنظر کرد که خدای نخواسته سبب محو نور امید می‌شود.

در خود مسئله اینجانب هیچ رأیی اظهار نمی‌کنم. آنچه دولت و ملت به‌اتفاق قرار بدهند بهتر است. به هرحال احتراز شدید از اشغال پایتخت لازم است که در آن صورت به‌کلی ورق برمی‌گردد.

دیروز در پارلمان[1] نطق وزیر خارجه را در باب سیاست خارجی انگلیس در ایران شاهد بودم. بسیار تهدیدآمیز بود و صریحاً می‌گویند که باید یک حکومت ثابت و مستحکم مقتدر بانفوذ در ایران برقرار کنیم که از تزلزل دائمی و مقهوریّت مصون باشد. لهذا عقیدهٔ هر وطن‌پرستی غیر از این نخواهد بود که ملت خود با گذشت و فداکاری تقویت لازم را به دولت کرده نگذارند این استحکام و قدرت به کمک اجانب حاصل شود که بالنتیجه هم ازطرفی[2] استقلال و حریّت زیان بیشتر برده و هم خدای نکرده بهترین عناصر وطن‌پرست ایران قربان شهامت و حماست گشته و بی‌هنران جای ایشان بگیرند و مایهٔ مملکت کم می‌شود. جانبازی وقتی خوب است که رأی اجماعی باشد و اخلاف در پی قدم فداکاران بروند و هم نتیجه‌ای داشته باشد.

پس بدون میل به هیچ نوع مداخله و اخلال اموری که به‌قدر کفایت مختلّ است عقیدهٔ شخصی خود را که ناشی از قلب مضطرب و با خلوص نیّت صمیمی است ولو در

۱. مرادش پارلمان انگلیس است.

۲. اصل: طرف.

نظر بعضی صواب دیده نشود می‌گویم که به نظر من بهترین حرکت ملت و مجلس و علما و غیرهم در این مقام تفویض امور با مسئولیت آن به هیئت جامعهٔ دولت و مقامات عالیهٔ رسمیّه و دادن اختیار و قدرت کامل به آنهاست.

و اقلاً به هرحال کمال جهد و اهتمام لازم است در این که هرچه می‌شود به‌اتفاق اختیاری بوده، هیچ نوع مسئولیت تاریخی به عهدهٔ یک جمع نیافتد. اگر وکلا درست تأمل فرمایند وسایل قانونی برای سلب مسئولیت از خودشان موجود است و ابداً مناسب نیست که اسم یک دسته در تلگرافات مکرر شود و آنها را مصدر مقاومت بگویند. از مدت یک طرفی شدن کم مانده. در حلّ قطعی مسئله دولت ایران باید عجلهٔ زیاد کند و با حزم و احتیاط و متانت قطع کند. موقع بسیار باریک است و از عاقبت کار بسیار محزون و اندیشناکم.

تقی‌زاده[1]

* * *

ـ ۹ ـ

همراه سواد تلگرافهای مذکور در فوق سه ورق به خط شخصی دیگر دیده شد که مضمون مطالب آن همان است که در تلگرافهای تقی‌زاده مندرج است. حدس می‌زنم صورت تغییریافته و پیشنهاد شده است در چهار تحریر مختلف نسبت به متن تلگرافی که تقی‌زاده تهیه کرده و طبق نوشتهٔ مندرج در حاشیهٔ شمارهٔ ۳ صفحهٔ ۳۷۷ برای مخابره و ملاحظه احتمالاً نزد ممتازالسلطنه فرستاده بوده است. به هرحال متن این تلگرافها را نیز نقل می‌کنم، زیرا به حقیقت نمی‌توان حکم کرد که کدام‌یک از صور مختلف تلگرافها مخابره شده است.

مؤتمن‌الملک

موقع خیلی باریک شده ... [2] حتی عذرخواهی از روس امروز عین وطن‌پرستی است. وزرا به وسیلهٔ عدم قبول وزارت کار را به طفره بگذرانند و یا فرق اتفاق کامل در این موقع فوراً نکنند خیانت به وطن کرده و مسئول هستند. اطمینان به خارجه خود را مشتبه کردن است. اقدامات را به شهادت سفارت انگلیس بفرمایند. عجله کنید که فی‌التأخیر آفات.

---

۱. مسودهٔ دیگری از این تلگراف موجود است که مختصر تفاوتی میان آن و این که نقل شد ازحیث کلمات دیده می‌شود (با خط خوردگی بیشتر چون مسودهٔ اول بوده است).

۲. یک کلمه ناخواناشبیه سکوک(؟).

* * *

بعد از ملاحظهٔ کلیهٔ اطراف کار و تحقیقات کامل عرض می‌کنم که فرق به هر شکلی است باید اتفاق کرده و به دولت کمک نمایند والّا در هرصورت خیانت شده وطن در خطر است.

موقع خیلی باریک. ترضیهٔ روس ولو به عذرخواهی به اتفاق آراء آزاد واجب. وزراء به ملاحظات غیرمهمّ استعفا و کار را تعویق نمایند خطر حتمی را به ما نزدیک می‌کند. اطمینان به خارجه خود را مشتبه کردن است. اتفاق با فرق سیاسی و تدارک رفع خطر فوری لازم است.

* * *

مجلس

بعد از ملاحظهٔ اطراف و تحقیقات درحیرت هستم که در این موقع باریک با دشمن قهّار و قادر لجاجت کرده و مملکت را تا پای انقراض می‌برند. مگر یک عذرخواهی چیست و تاریخ انقراض دول دیگر را نمی‌دانند، و یا مگر مجلس و وزراء ملتفت مسئولیت نیستند که مملکت را به باد می‌دهند. ولی اتفاق نمی‌کنند و استقلال ملت را فدای اغراض و ملاحظات شخصی می‌نمایند. به نام وطن و استقلال مملکت استدعا می‌کنم که این تلغراف در مجلس خوانده بشود. موقع فداکاری و اتفاق عموم مجلس و دولت است. عجله بکنید که فی‌التأخیر آفات.

* * *

بعد از ملاحظهٔ موقع هرگز گمان نمی‌کردم که دولت و ملت سر یک عذرخواهی تا پای انقراض مملکت ایستادگی نمایند. فقط گمان می‌کردم تیر از شست[1] رفته است. ولی معلوم می‌شود باز کمی فرصت باقی است. با یک اضطراب این تلغراف را عرض می‌کنم. مگر در ایران کسی نیست که اهمیّت موقع را بسنجد و بداند که دنیا ما را تقبیح می‌کند که سر یک عذری استقلال مملکت را به دست خودمان به باد می‌دهیم.

از جنابعالی شخصاً به نام وطن‌پرستی التماس می‌کنم که غیرتی بفرمائید. با قلب مضطرب عرض می‌کنم. به هرحال اتفاق فرق و تشکیل فوری کابینه که تأخیر عذرخواهی را علت می‌توان قرار داد واجب است. تعجیل بکنید که فی‌التأخیر آفات.

---

۱. اصل: شمصت.

پورداود، ابراهیم[1]

۱۴۴

Paris
81, Rue St. Louis en l'Ile

Le 12 Août 1912
[= ۳۰ شعبان ۱۳۳۰]

گرامی سرور والاگهرا

می‌دانید ما در پاریس یک انجمن خیلی کوچکی داریم. این انجمن کوچک تاکنون چندین کار انجام داد. از آنگونه متنگ پاریس، پراکندن برخی از اخبارات ایران در روزنامه‌های فرانس، دادن چندین کنفرانس ادبی و علمی که خلاصهٔ آنها بزودی چاپ می‌شود.

در انجام برخی کارها محتاج به کمک خارج هستیم. بی آن صورت‌پذیر نیست. از آن رو به نگارش این عریضه رنج افزایم.

انجمنی در پاریس تشکیل داده‌اند، نامیده Ligue internationale de droit des peuples. آقامیرزا محمدخان [قزوینی]، آقای کاظم‌زادهٔ [ایرانشهر]، بنده در این لیگ اسم دادیم. این لیگ کنگره Congrès تشکیل داد از یکم تا دهم ماه اوت. از ما ایرانیان درخواستند که یک نماینده بفرستیم. (دعوت‌نامه را با همین چاپار می‌فرستم). دوستان ایرانی بنده را برگزیدند.

این کنگره در Pontigny قریه‌ای است در ایالت Yonne یکصد و هفتاد کیلومتر پاریس بود. از Finlande فنلاند، روسیه، سویس، بلژیک، Alsace آلزاس، نماینده فرستاده بودند. از مصر و Bohême، اتریش، هنگری نیز نماینده معین شده بود. ولی بواسطهٔ موانع حضور نداشتند. از ممالک دیگر مانند Pologne اشتراک داشتند. معلمین بزرگ فرانس Charles[2] Gide و Desjardins و غیره حضور داشتند. غرض این است کنگره بی‌اهمیت نبود.

در روز هشتم این کنگره بنده کنفرانس مانندی در خصوص ایران دادم. از زمان ناصرالدین شاه یعنی از زمان بیداری ملت ایران (سید جمال‌الدین افغانی، میرزا ملکم‌خان، میرزارضا کرمانی و غیره) شروع کردم تا به حال کنونی ایران ختم کردم. اتفاقاً پسندیده شد. مذاکرات این کنگره مفصل است. موضوع مذاکرات در دعوتنامه خوانده می‌شود.

---

۱. این نامه در نامه‌های تهران (ص ۴ ـ ۸) چاپ شده است. فتوکپی از مرحوم دکتر عباس زریاب به من داده شده.
۲. استاد علم اقتصاد بود.

از برای هیچ‌یک از ملل شروط و حدود جغرافیی قرار داده نشد. از حقوق ملل مظلومه کلیةً مدافعه می‌شود (متنگ، کنفرانس، manifestation، پروتست و نشر اخبار).

این لیگ دارای روزنامه خواهد بود (تقریباً یک جلد کتاب) که هر ماهه نشر می‌شود. یک جزوِ این کتاب وقف مطالب ایران خواهد بود. بدون هیچ ملاحظه اخبار ممالک مندرج می‌شود. این لیگ مستقیماً با ممالک مراسله می‌نماید. اخبارات ساده را به صورت مقاله نشر می‌دهند.

در کنگره گفتم لیگ نمی‌تواند مستقیماً با ایران مراسله داشته باشد برای آنکه فرقهٔ کارکن ایران «دموکرات» بواسطهٔ فشار همسایگان پاشیده و پراکنده است. در آن‌جا از سرکار اسم بردم. گفتم اگر فرضاً ایشان قبول نکنند کسی را در اسلامبول و یا جای دیگر برای مراسلات تعیین می‌کنند.

دیروز آدرس سرکار را از آقامیرزا محمدخان گرفته امروز می‌فرستم برای لیگ. ایشان ابتدا به شما کاغذ می‌نویسند. گمان نمی‌کنم امتناع کنید. اگر خدای ناکرده وقت مراسله پیدا نکردید فوراً به دیگری برگذار کنید، به آقای رسول‌زاده[1] مثلاً. باید تا پانزدهم ماه آینده اخبارات به لیگ برسد که از برای ماه اوکتبر و نوامبر حاضر کنند. خوب است احوالات ایران از التیماتومها تا حال امروز فرستاده شود. فقط اخبار باشد. آرتیکل‌نویسی را خودشان می‌کنند. طوری باشد که اخبارات مقرون به صدق باشد. مراسلات باید به فرانسه و یا به انگلیسی نوشته شود. امضاء مراسله‌کنندگان محفوظ می‌ماند. البته طوری باید بشود که از ایران مراسله به لیگ برسد که بیشتر اثر خواهد داشت. گمان می‌کنم از برای سرکار خیلی آسان باشد که در ایران چند نفر را معین کنید، چندین نفر از چندین شهر ایران.

از کلیهٔ احوال ایران صحبت باید کرد. از وضع حکومت حالیهٔ ایران. از سلوک روس و انگلیس، در تنگنا بودن ملت از مستبدین ایران، از مشروطه‌پرستان، از مدارس ویران شده بواسطهٔ روسها، از بیرون کردن مردمان بیگناه، از تأخیرانداختن پارلمان ایران، از مقصود همسایگان، از روس‌پرستی حکومت حالیهٔ ایران و غیره.

چندی پیش با آقای حیدرخان[2] و کاظم‌زاده صحبت می‌کردیم که روزنامه در پاریس

---

۱. مقصود محمد امین رسول‌زاده است که آن موقع در استانبول با تقی‌زاده زندگی می‌کرد.
۲. مقصود حیدرخان عمواوغلی است.

ایجاد کنیم، نیم فرانسه و نیم فارسی[1]. اولاً سرمایهٔ آن را نداریم. دویم اگر فراهم کنیم این روزنامه به نظر مردمان بزرگ نخواهد رسید. حالا چه ضرر دارد احوالات سیاسی مملکت ما را خود فرانسویها درج نمایند و البته به نظر بزرگترین مردان اروپا خواهد رسید. خیلی باید کوشید که همیشه مرتباً اخبارات به لیگ برسد. همچنین باید کوشید که از ایران چندین مراسله به لیگ برسد. همه اینها البته بسته به همّت سرکار است. دست ما از همه‌جا کوتاه است. تا هرقدر که بتوانیم خودداری نداریم.

خیلی باید کوشش فرمائید که از برای لیگ مشترکین ایرانی پیدا کنید، خواه در اسلامبول، خواه در ایران. چون هرقدر مشترکین ایرانی لیگ زیاد باشد بیشتر مجبورند از ما بپذیرند.

بنده مجملاً مطالب را عرض می‌کنم. سرکار با فکر عمیق خودتان به منافع آن می‌رسید.

اگر چنانچه در اسلامبول کسی خواست اسم بدهد خودتان مستقیماً بفرستید و ممکن است بفرستید برای ما ما می‌فرستیم. چه‌قدر خوب است یک هیئتی از ایرانیان اسم بدهند مانند «انجمن سعادت» اسلامبول، اگر برقرار باشد.

مشترکین فقط ده فرانک در عرض سال خواهند داد و از برای آنها یک مجله همه ماهه فرستاده می‌شود. در دعوت‌نامه پنج فرانک نوشته است. در همین کنگره ده فرانک شد. شش نمره دعوتنامه با یک کاغذ دعوتنامهٔ کنگره را با همین چاپار ارسال داشتم.

اخبارات ایران و اسم مشترکین را باید به این آدرس بفرستید. از امروز تا ۳۰ اوت این است:

Jusqu'au 30 Août:
Maison Allamand
Villars-sur-Clarens
Canton de Vaud, Suisse

از یکم سپتامبر این است:

A partir du 1e septembre
Monsieur Edmon[d] Bernus
Agrégé de l'université

---

۱. چندی پس از آن روزنامهٔ «ایرانشهر» در پاریس انتشار یافت و پورداود مدیریت آن را داشت. برای اطلاع از آن، مقالهٔ ناصرالدین پروین در مجلهٔ دبیره (چاپ پاریس) شمارهٔ ۴ (پاییز ۱۳۶۷) صفحات ۱۰۳ ـ ۱۱۶ دیده شود.

Professeur au Lycée d'Annecy
Haut-Savoie, France

سپاسگزار - پورداود

رسول‌زاده، محمدامین[۱]

۱۴۵

به مناسبت نوروز ۸۳۶ جلالی = [ربیع‌الاول] ۱۳۳۱ هجری

نظر به محضوری که مانع از درک حضور دوست ارجمند فضیلتمندم آقای سید حسن تقی‌زاده است بهترین وسیلهٔ تهنیت نوروز پیروز و تقدیم حسیّات قلبی خود را در ارسال این صورت بیروح خود دیدم.

از طرف ارادت‌کیش
محمدامین رسول‌زاده

رضازادهٔ شفق، صادق[۲]

۱۴۶

حضور محترم حضرت آقای تقی‌زاده

هم‌مسلک معظم فدای وجودتان گردم. شکر خدا را که جان ناچیز خود را از زیر تهدید و «اعدام روسی» دسته رسته و باز با دوستان خود که فداکاران پراکندهٔ ایران هستند و اغلبشان به کیفر صدق خدمت و خلوص نیّت دوچار و به انواع مصائب گرفتارند پیوستم.

واقعاً آنچه را در این مدّت تجربه کردم بزرگترین حقیقتی که در کمون حیات اجتماعی موجود است همانا الفت روحیه بین احباب است که آن را «محبت افلاطونی» گویند. رشتهٔ بقای یک انسان هرقدر متنزل و متزلزل باشد باز به شوق هم‌حیاتی با

۱. ارسال شده از استانبول به برلن. اصل نزد من است.
۲. اصل نامه نزد من است.

انسانهای دیگر که سلطان حبِّ حقیقی را در میان آنها تسلطی است هوسکار تلقّیات عمر این عالم خواهد گردید.

حقیر نیز از روی این تقاضای طبیعی حسیّات در تمامی دقایق دهشت و محنت خود یعنی در اقصی درجهٔ یأس از حیات که محیط عادی عالم از نظرم ناپدید و تنها یک نائرهٔ خوف‌انگیز قاطع علایق زندگانی من شده بود در این چنین اوقاتی تنها چیزی که عکس‌انداز لوح دلم می‌شد خاطرهٔ دوستان بود. ... و باز همان دوستان که در نقطهٔ استانبول می‌یابم و از یکی سیر نشده به دیدار دیگری می‌شتابم. فقط تأسف می‌کنم که نه از دور فلک بلکه از دو سال به این طرف از لذت دیدار شما محروم شده‌ام.

اینک به استانبول نیز آمدم و باز ناامید شدم و عکس[1] خود را که خاتمهٔ صفحات تاریخ فلاکت من تواند بود به مفاد «بعثت عیونی عندکم ان تراکم» فرستادم و زهی افتخار دارم که اولین نموّ شَعر با همراهی ابتلای سیاسی به عمل آمده و لحیه‌ای که بی‌خبران را لنگر تن بود مرا سنگر احتجاب از دشمن گردید.

عجالتاً مراتب ارادت را در طیّ یک الفت روحی اظهار داشته و دست عالمی را به نام بقای ایران و ایران‌دوستان می‌فشارم.

ح.ا.[2] رضازاده

به عرض عبودیت و خلوص عقیدت مبادرت می‌نمایم. قربانت‌نـــوبری (امـــضاء اسمعیل)

عمواوغلی، حیدرخان[3]

۱۴۷ ....

[۱۳۳۱]

۱. پشت عکس خود که نوشته: به تاریخ ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۱ شب عید نوروز در سن ۲۴ در استانبول برداشته شده (با ریش و عمامه و قبا و لباده).

۲. ح. ا. (= حاجی‌آقا که نام اصلی و مخاطبی دکتر شفق در جوانی بوده است).

۳. اصل این نامه در اختیار مرحوم دکتر عباس زریاب بود. او فتوکپی از آن به من مرحمت کرد. نسخه‌ای هم به اسمعیل رائین داده بود و ایشان آن را در جلد دوم کتاب حیدرخان موسوم به «اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمواوغلی» (تهران، ۱۳۵۸) به‌طور الحاقی به چاپ رسانید.

دوست محترم عزیزم این عریضهٔ چهارمی است که عرض می‌کنم.نمی‌دانم کثرت مشغله باعث بی‌مرحمتی شده یا جهت دیگری دارد. در این روزها از شیراز کاغذ داشتم که باز شروع به تشکیلات کرده‌اند، ولی جای شما را نمی‌دانند که دستورالعمل یا لوازم بگیرند. در سابق هم چند کاغذ که به طهران نوشتند هیچ جواب نرسیده. آدرس بنده را که می‌دانستن[1] از بنده خواهش کردند که یکی را از اعضای کمیتهٔ مرکزی را به ایشان نشان بدهم. ولی بنده عجالتاً جواب نداده‌ام.

یک کاغذی هم ازدرجز از میرزا اسماعیل‌خان رئیس تحدید داشتم که آن هم به همین مضمون بود. یک کاغذی دیگر هم از شاهرود از میرزا عبدالرحیم‌خان و از جعفرزاده داشتم آن هم به همان مضمون بود و یک کاغذی هم از مشهد داشتم آن هم همان مضمون بود.

به نظر بنده در این نزدیکی اگر یک قراری در کارها داده نشود بعدها خیلی دشوار می‌شود کار کردن. چونکه این اشخاص که حاضر هستند برای کارکردن بعد از آنکه مأیوس بشوند و عوض این کار البته یک کاری برای خودشان خواهند تراشید، مثل تخته‌بازی کردن یا مشروبات خوردن یا تریاک کشیدن.

خلاصه علاج همهٔ این کارها اجتماع رفقا است که جنابعالی اسمش را کنگرهٔ کوچک در مرقومهٔ آخری‌تان نوشته بودید. ولی هرچه زودتر است جناب فیکسر عصر و اورقانیزاتور نمرهٔ اول دنیا آقای آقاحسین آقای پرویز با دلایل بی‌اساس خودشان به رفقای قم، به آقای وحیدالملک و به بنده ثابت می‌کند که امکان ندارد که کنگره مانند مجلس تشکیل بشود. ولی بنده هم دلایل ایشان [را] رد کردم و یک کاغذی مفصل به ایشان نوشتم احتمال دارد متقاعد بشود.

یک کاغذ مفصل از رفقای قم رسیده که لفاً ارسال خدمت می‌نماید. ملاحظه خواهید فرمود. در آن کاغذ بنده [را] غیرمستقیم به میان شاهسونها دعوت می‌کنند، چونکه کار شاهسونها از قرار معلوم اهمیتی پیدا کرده. نمی‌دانم رأی[2] سرکار در این خصوص چیست. البته بعد از ملاحظهٔ کاغذ رأی خودتان [را] مرقوم خواهید فرمود.

سلام و ادعیهٔ خالصانهٔ بنده را قبول فرموده به رفقای گرامی هم تبلیغ فرمائید.

مخلص صمیمی شما، حیدر

اوستاند ۳ سپتامبر ۱۹۱۳

---

۱. کذا.

۲. اصل: رَی.

پرورش، رضا[1]

۱۴۸

[۸ ج ۲/ ۳۲ هـ.]

محضر مبارک آقای تقی‌زاده روحی فداه!

آقا! پس از عرض بندگی معروض می‌دارم که از عریضه‌نگاری دیر کردم. چون که معروض نداشتم اوقات باقیمت مردان عالیقدر را بالاتر از آن می‌دانم که به بهانهٔ هیچی تلف و ضایع کنم. اکنون هم بهانهٔ معقول جسته به یادآوری خویش در خاطر مبارک مفتخرم!

سلامت وجود مبارک را اکثر اوقات از آقای میرزا رضاخان[2] می‌پرسم. هرچند که از فیض حضور مبارک دور مانده و تأسف خورده‌ام فقط از آنجا که قدر امثال وجود محترم در این سامان هنوز شناخته نمی‌شود لهذا عجالةً در اروپا بودن و در آمریکا وقت گذراندن حضرت عالی را بالاجبار خورسندم.

بدین مختصر اسم ناچیز را از خاطر مبارک گذرانده و ضمناً عرض لازمی هم اظهار و از استشارهٔ رأی مبارک و مصیب استفاده و مرهون ابدی خواهم بود:

گویا شنیده باشید که به سائقهٔ بعضی عوامل و مسائل مختلف فیه که من‌القدیم میان ادارهٔ دبستان و انجمن دبستان بود و بالاخره کسب شهرت نموده بود و النهایه با جدائی بنده از مدیریت دبستان منتهی گردید حکمت‌بیک نامی عثمانی را ازطرف انجمن به مدیریت تعیین نمودند. جهت نیک و بد این اتفاق را ناگفته گذارده به عرض و مقصود شخصی خویش می‌گذرم و آن این است:

بنده ازین حسن اتفاق استفاده نموده چهار ماه بقیهٔ دورهٔ حقوق را با کمال دلگرمی مشغول اکمالم. در آخر ماه رمضان امتحان صنف آخر دارالفنون را ان‌شاءالله داده فارغ خواهم بود.

حالا درین باب به حسب لزوم به فکر صائب و نظر کوچک‌پرورانهٔ آن حضرت

---

۱. پشت کارت پستال بنای جدید دبستان ایرانیان که در سال ۱۳۳۱ خریداری شده است و نوشته است: آدرس بنده واسطهٔ کتبخانهٔ تربیت و آقا میرزا رضاخان خودتان. اصل عکس نزد من است. منظور میرزا رضاخان تربیت است.

۲. تربیت

رجوع کرده استصلاح و استشاره نموده مصدّع می‌شوم که آیا پس از اکمال دارالفنون به طهران بروم یا در استانبول بمانم؟

اگر به طهران رفتنم را صلاح بدانید مرحمةً راهی نیز بنمائید! یا این که به هر وسیله‌ای باشد (هرچند که مشکل می‌بینم) برای منسافرت به اروپ و مشاهدات یک دو ساله برای اکمال معلومات تشبث نمایم؟ البته امر آن حضرت مطاع خواهد بود.

ارادتمند ناچیز. رضا پرورش است

بخش دوم

نامه‌های دوران مهاجرت

در روزگار

پادشاهی احمدشاه

۱۳۳۳ ـ ۱۳۴۰ قمری

نامه‌های سال ۱۳۳۳ هجری قمری

تربیت، رضا[1]

۱۴۹

[از استانبول] به تاریخ ۶ محرم‌الحرام [۱۳۳۳] مطابق ...[2] نمرهٔ ۱۹

خدمت آقای تقی‌زاده معروض است

قبله‌گاها مدّتی است که ازطرف قبله‌گاهی و مرکز مکتوبی زیارت نشده است. هفتهٔ گذشته از حاجی اسمعیل‌آقا امیرخیزی مکتوبی رسیده بود تقدیم داشتم، البته رسیده است. آقای آصف[3] فردا عازم شام هستند. در عرایض گذشته عرض کرده‌ام که ازطرف وزارت خارجه به سمت قنصولگری شام تعیین شده‌اند.

چند روز پیش از این در سفارت [آلمان] دکتر دیبر می‌گفت که میسیون شما بکلی بغداد را ترک کردند. در این موقع که غولچ‌پاشا عازم آن صفحات است خیلی مناسب بود که یکی دو نفر از رفقای شما در بغداد بوده با اوکار می‌کردند. من همان روز به کرمانشاه به نوبری[4] نوشتم که غولچ‌پاشا عازم بغداد است در همین روزها می‌رود. دکتر دیبر صلاح می‌دیدند که از شماها یکی دو نفر در بغداد باشید. در این باب تصور می‌کنم که نظر ایشان خیلی صحیح است. دیگر نمی‌دانم ممکن خواهد بود یا خیر که مثلاً باز نوبری با یک نفر دیگر به بغداد برگردد یا از رفقای دیگر مثل جمال‌زاده، پور[داود]،

---

۱. اصل نامه نزد من است و به مناسبت نوع خط به تربیت انتساب داده شد.

۲. سنهٔ میلادی قید نشده

۳. اسمعیل آصف (آصف‌الوزاره) از خویشان تقی‌زاده و عضو وزارت خارجه بود. (رجال وزارت خارجه، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۳۹).

۴. اسمعیل نوبری.

سعدالله‌خان[۱]، راوندی[۲] دو نفر بغداد برگردند. گمان می‌کنم از اشخاصی که زبان خارجه نیز بلد هستند برگردند بهتر است.

اوپنهایم[۳] از شام برگشته‌اند اسلامبول. مرا خواسته بود رفتم. یک صورتی از رفقای ما که از برلین آمده به ایران رفته: طهران، کرمانشاه وغیره خواست. گفت محض اطلاع رفقای شخص خودم می‌خواهم. به برلین خواهم برد. من هم یک صورتی نوشته دادم. می‌گوید یک هفتهٔ دیگر عازم برلین هستم. به خدمت حضرت عالی و به خدمت آقای هدایت‌خان[۴] نیز سلام می‌رساند.

در این اواخر سه مرتبه به سفارت ایران رفته با آقای سفیر ملاقات کرده‌ام. در بار اول آقای احتشام‌السلطنه اظهار فرمودند که آقای نواب سفیر برلین تعیین شدند. تلگراف تبریک کردم و از این تعیین هم بی‌اندازه مشعوفم. می‌گفتند این بهتر از تعیین آقای صفاءالممالک[۵] بود. زیرا صفاءالممالک از احوالات ایران مثل آقای نواب مسبوق نیستند. علاوه بر این اهمیتی که در شخص نواب هست در شخص صفاءالممالک نیست.

و نیز گفتند که بعد از این مناسبات ما با برلین باید بیشتر از سابق باشد. هر اطلاعی که من دارم به آقای تقی‌زاده و نواب برسانم. اگر آنها که یک نظریه‌ای در یک مسئله‌ای داشته باشند باید فوراً مرا نیز مسبوق کنند که در طهران از من و از آقای نوّاب به یک میزان راپورت برسد. ذره‌ای باید تفاوت نداشته باشد. در هر مسئلهٔ مهم باید همدیگر را زود مسبوق بداریم که در وزارت خارجه من و نوّاب را مانند یک نفر بدانند.

دو روز بعد از آن که بنا به احضار خود ایشان به سفارت رفتم اظهار داشتند که من فکر می‌کردم باید یک کمیته‌ای مرکب از چند نفر ترتیب دهیم و بعضی از سایرین را نیز داخل کنیم. گفتم می‌خواهید این کمیته در اسلامبول باشد یا در برلین. گفتند توفیر نمی‌کند، هرجا می‌خواهد باشد. گفتم در برلین همچو کمیته‌ای هست که با کمال گرمیّت کار می‌کنند. اگر راجع به اسلامبول یک نظریه‌ای دارید بیان فرمائید و مقصود از بعضیها که علاوه شود کیست.

گفتند این مسئله‌ای که به شما می‌گویم امروز به فکرم رسیده است. خواستم رأی شخص تو را نیز بدانم که چه چیز است.

---

۱. سعدالله‌خان درویش. ۲. راوندی.
۳. شاید اوپنهایمر درست باشد
۴. تصور می‌کنم منظورش عزت‌الله‌خان هدایت است.
۵. مصطفی متولد شیراز در ۱۲۹۱ از اعضای وزارت امور خارجه (رجال وزارت خارجه، ص ۲۱۰).

من مقصود حضرت ایشان را از اول درک کرده بودم و از سابق از خارج هم اطلاع داشتم که در این اواخر آقای حاجی شیخ اسدالله[۱] با آقای سفیر بی‌اندازه گرم گرفته‌اند. چنان که حاجی شیخ‌آقا هر روز مانند سایر اعضاء سفارت چهار پنج ساعت در سفارت می‌نشیند. فرقی که این با سایر اعضا دارد این است که حاجی شیخ‌آقا در جای حاجی مهدی‌خان نشسته‌اند. یعنی آقای سفیر هر اقدامی که می‌کنند به تصویب و اطلاع حاجی شیخ اسدالله می‌کنند. سایر اعضاء سفارت از مجاری کارها بکلی بی‌خبرند.

این محرمیت حاجی شیخ را یک مسئله باعث شده است، آن هم این‌که آقای احتشام‌السلطنه وقر و حیثیت خود را در انظار عثمانیها بی‌اندازه محترم و وقور نگاه داشته‌اند. هرچیزی که به یک اندازهٔ خردلی احتمال بدهند که دولت عثمانی قبول نخواهد کرد ابداً در آن باب چیزی نمی‌نویسند، خواهش قبول نمی‌کنند. اصلاً تا امروز سفیر ما یک مرتبه هم در هیچ بابی خواهش نکرده است. در نظر آلمانیها هم خیلی خود را محترم نگاه داشته است.

اما بعضی کارها هست که می‌خواهند از پیش برود. این است که در این مواقع حاجی شیخ رفته به اسم خودشان آن کار را انجام می‌دهند. فرضاً یک نفر ایرانی را گرفته‌اند، دیگری را تبعید می‌کنند یا جریمه می‌کنند ــ در این مواقع آقای حاجی شیخ‌آقا از جواد پاشا مرکز قوماندانی یا از انوربیک یا از طلعت‌بیک یا از شخصی دیگر خواهش کرده آن مسئله را تمام می‌کند. در هر مورد هم سعی حاجی شیخ آقا ازطرف آن شخص که کار او را انجام می‌دهند بی‌ثمر نیست. حتی حصه‌ای گویا به مافوق خودشان نیز می‌رسانند.

باری آن روز قنصول آمد صحبت ما ناتمام ماند. دیروز رفتم مطالب قدری پوست‌کنده از طرفین تقریر شد. نتیجه این شد که حاجی شیخ‌آقا چنان که هستند با آقایان عثمانیها کار کنند ما هم لازمهٔ احترام را دربارهٔ او مرعی بداریم. کمیتهٔ اسلامبول هم به همین وضع که هست بماند احدی افزوده نشود. یعنی خود سفیر این ترتیب را پیشنهاد کردند.

من گفتم که هرچه شما بگوئید، به من از برلین امر شده است که اوامر شما را تماماً گوش داده انجام دهم به طیب میل خود. این ترتیب راگفتند و در آخر هم گفتند که از زبان من به برلین بنویسید که کار من در این اواخر عبارت از این است که هرچه بتوانم عثمانی

۱. ممقانی.

و آلمان و ایرانی را به همدیگر نزدیک بکنم، یعنی در بعضی موارد که می‌بینم مختصر گلایه‌ای دارد به وقوع می‌رسد مابین عثمانی و ایران و ضمناً سر یک مسئلهٔ سیاسی که چرا آلمانیها شخصاً در این باب اقدام می‌کنند به عثمانیها رجوع نمی‌کنند تمام قوهٔ من در این موارد صرف می‌شود که ریشهٔ این‌قبیل حرفها را از بیخ برکنم تا ما را هم مانند عثمانیها یک دولت مستقل دیده و دوستی ما را با اینها بدانند که اختلافی نداریم. یکی هستیم تا در آتیه چه شود.

و نیز گفتند مسئلهٔ مهم امروزی مسئلهٔ غولچ‌پاشا است که به بغداد می‌رود. امروزها با این مسائل مشغول هستیم. اگرچه اصل مسائل به میان نرسیده راه حرب تازه باز شده است.

اما بعد از این مسائل ایران، آلمان و عثمانی اهمیّت و جدیّت پیدا خواهد کرد. تا چه پیش آید و به چه وضع خاتمه پذیرد. من خود هم نمی‌دانم.

و گفتند که دیروز توفیق[1] را در کوچه دیدم گفتم راجع به غولچ‌پاشا یک مقاله‌ای در روزنامهٔ خود بنویسد. بعد به توفیق‌بیک فحشهای دوآتشی دادند که باز از یخهٔ مفخم[2] دست‌بردار نیست. باز در این نمره از او تمجید کرده است و تعریف می‌کند.

گفتم من متعهد می‌شوم که بگویم بعدها در این باب چیزی ننویسد. بیرون آمدم رفتم توفیق را دیدم. از زبان خود قدری ملامت کردم که چرا باز داخل شخصیات می‌شود. متأثر شد گفت ... [3] جمعی از اصناف این را آورده به زور به من نویساندند. حاجی حسینقلی‌آقا نیز تصویب کردند. گفتند بنویس من هم نوشتم.

دیروز به جهت غولچ‌پاشا یک مهمانی مفصل در سفارت ایران داده شده.

در تعیین آقای نوّاب تلگراف تبریک مستقیماً فرستاده بودم. الآن جواب تلگراف من با تلگراف از حضرت ایشان رسید. عکس ایشان را دادم در «خاور»[4] بگذارند، از روی همان عکسی که حضرت عالی به توسط شفق[5] به من فرستاده بودید. عکس دیگری از ایشان در این‌جا نداشتیم. به روی عکس شما[6] یک کاغذی گذاشته عکس نواب را تنها خواهد گذاشت.

---

۱. رضا توفیق از نویسندگان و منورین عثمانی.
۲. مفخم‌الدوله (اسحق) که مدتی در عثمانی سفیر ایران بود.
۳. یک کلمه ناخوانا.
۴. روزنامه‌ای که در استانبول منتشر می‌شد.
۵. صادق رضازادهٔ شفق.
۶. مقصود تقی‌زاده است.

نوبری، اسمعیل[1]

۱۵۰ ....

۷ رجب ۱۳۳۳

قربان وجود نازنینت گردم هنوز اثرات ساعت وداع که تمام حوادث گذشته و موانع آینده را در پیش چشم مجسم می‌کرد، در حقیقهٔ کلیهٔ صفحات حیات را در یک دقیقه برای انسان می‌نمود زائل نگردیده لهذا طاقت شرح حالات خود را از فراق آن ذات مقدس ندارم و می‌ترسم که از اظهار تأثرات هموم وارده خواطر شریف متأثر گردد و این را هم در عالم خلوص گناه کبیره می‌دانم. چه امروز کسی که وطن بتواند امید استخلاص خود را از چنگال گرگان داشته باشد، کسی که در راه وطن تمام موجودیّت خود را فدا نماید، کسی که از عزت نفس خود که بزرگترین فداکاریهای متصوری است درگذرد، کسی که هزاران موانع را مانع نداند، کسی که در حفظ قبلهٔ خود هیچ یأس و فتوری در خود نبیند، کسی که از مقام و علویّت خود در راه وصول به مقاصد دست کشیده، خود را با نازلترین طبقات مساوی کند غیر از وجود مجترم سراغی ندارد.

این است که هیچ از گذشته یاد نمی‌کنم و نمی‌خواهم که وجود محترم عالی را به خواندن صحایف اخلاص خود مشغول نموده دل کعبهٔ حقیقی و محبوب واقعی خود را از خود رنجور دارم. مقیاس ارادت و خلوص را همانا الطاف مالانهایهٔ آن دوست قدیمی و برادر بزرگوار قرار می‌دهد.

اظهار ارادت به حضرت هدایت[2] و آقای فریدون موکول به لطف عالی است. زیاده در هفته مطالب را عرض خواهم نمود.

اسمعیل نوبری

[3] تا یک هفته بنده هم با آقای دارا[4] به طرف بغداد حرکت خواهیم نمود. از برلین در معیت آقای دارا حرکت نموده تا اسلامبول با همان وضع برلین آمدیم. در وینه به خدمت آقای صفاءالممالک مشرف شده قدری باز از اقدامات خودمان در امریک و برلین گفتیم.

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است. ۲. عزت‌الله هدایت.

۳. ازین‌جا مطلب در صفحهٔ ۴ نامه شروع می‌شود. صفحهٔ ۲ و ۳ نامه یا موجود نبوده است یا من فتوکپی ندارم. ۴. رضا افشار اورمیه‌ای.

هنوز به قول آذربایجانیها اربعین ما تمام نشده بود با آن فکر و ...[1] وارد سرحد عثمانی شدیم. از آن‌جا یواش یواش حدود خودمان را ملتفت شدیم. بکلی ملاقات انورپاشا و طلعت‌بیک هم از یاد ما رفت.

قناعت به دیدن رفقای خود کردیم. آن بی‌انصافها هم بعد از چهار روز از ما دیدن کردند. سفیر ایران با ما هیچ داخل صحبتهای سیاسی نمی‌شود. علاوه بر این اجازهٔ شرفیابی هم نمی‌داد. تا بنده اصرار کردم و گفتم رفیق بنده آقای دارا شخص تحصیل‌کردهٔ وطن‌پرست است. صحیح نیست که حضرت عالی را ندیده تشریف برند. قبول کردند و گفتند نباید صحبت سیاسی بکنند. قریب یک ربع در خدمت سفیر بودیم. ولی هیچ صحبت سیاسی نشد. فقط صحبت از امریک و تحصیل و علیقلی‌خان[2] شد.

در دستخط شریف سفارش رفتار خوب با رفقا فرموده بودید، با تمام ...[3] خصوص با آقای دارا کمال اتحاد و یگانگی را داریم. شب و روز در یک جا هستم.

فردا که روز جمعه دویم رجب‌المرجب است با حضرات ...[3]، آقای دارا، آقای امیرخیزی و آقای پور[داود] به طرف بغداد حرکت می‌کنم. آقا میرزا حسین هم باید امروز حرکت بکنند.

این عریضهٔ سیم است. عریضهٔ چهارم را از حلب عرض خواهم کرد. زیاده ایام عزت مستدام.

اسمعیل نوبری

اشرف‌زاده، محمود[4]

۱۵۱ ....

بغداد ـ ۲۷ رجب ۱۳۳۳

هم‌مسلک محترم و پیشوای معظم   خیلی معذرت می‌خواهم که در این مدت فرصت این‌که یک عریضهٔ خصوصی عرض کنم پیدا نکرده‌ام. ولی همهٔ تفصیلات را

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. نبیل‌الدوله ضرّابی کاشانی قنسول ایران در نیویورک.
۳. یک کلمه ناخوانا که بعد هم تکرار شده شبیه حتاده(؟)
۴. اصل نامه نزد من است.

به‌طور اجمال در راپورتهای میسون[1] عرض نموده‌ام.

رفقای بنده خوب و حرف‌شنو هستند ولی چیزی که هست خیلی جوان و بی‌تجربه و بکلی مثل بچه هستند و هیچ جدیّت ندارند. با این حال کار کردن با اینها بسیار سخت خواهد شد.

آقای راوندی[2] مجسمهٔ مهملی و بیکاری تشریف دارند و سعدالله خان[3] بیشتر کاری است ولی او هم خیلی جوان است و بدبختانه باید بگویم که هنوز مردم مشرق به چشم جنس لطیف در او می‌نگرند ...[4] اگر یک و یا دو نفر آدم موقّر و کاری به شیراز فرستاده نشود نتیجه[ای] که مطلوب است از اقدامات خود نخواهیم برداشت. البته در این باب توجه مخصوص خواهید فرمود. و یکی هم از نکاتی که نهایت اهمیت را دارد و مکرراً درضمن راپورتهای سابق اشاره به آن شده لزوم تأکید است به‌کارکنان آلمانی که در ایران خودسر کار نکنند.

این را باید بدانیم که اگر کار بدین منوال پیش برود هرج و مرج تمام ایران را فرا خواهد گرفت و دولت مرکزی هیچ‌وقت قوّتی نخواهد گرفت و این مسئله نه‌تنها برای ایرانیان مضرّ است بلکه برای خود آلمانها هم منفعتی ندارد. لازم است وزارت امور خارجه در این باب دستورالعمل صریح و مؤکد به نمایندگان خود بدهد و امر بدهد که بدون اطلاع هیئت وطن‌پرستان ایرانی و تصویب آنها اقدامی ننمایند.

در بغداد معرکهٔ عظیم برپاست. هر سیّد و یا آخوند مفتخوری را که فی‌الجمله چشم و گوشش باز است و می‌تواند که به ریاکاری و تزویر جلب اطمینانی از آلمانها بکند جیبهای عریض و عمیقش را پر کرده و به ایران اعزام می‌نمایند. معیّن است از این اشخاص امری که خیر ایران در آن باشد ساخته نخواهد شد. همان زیاد شدن فساد اخلاق عمومی و فقدان حسّ وطن‌پرستی خواهد بود. برای جلوگیری از این مسئله اقدامات سریع و صریح لازم است که دامنهٔ آن بیشتر از این وسعت نیابد.

ازطرف دیگر مسئلهٔ عثمانیها هم اهمیت زیاد دارد. سوء معامله و بدکاریهایی که قشون ترک و مجاهدین بی‌انصاف ایرانی در آذربایجان کرده‌اند و پولی که به اسم «تضمینات حربیّه» از شهر تبریز گرفته‌اند و قتل و غارتی که در کلیهٔ آن نواحی کرده‌اند مردم را بکلی از عثمانیها منزجر ساخته و ایضاً درحدود کرمانشاه هم که رؤف‌بیک تا

---

۱. = میسیون.
۲. راوندی.
۳. درویش.
۴. نقطه‌چین در اصل است.

کرند پیش رفته خیلی ظلم و تعدّی نسبت به اهالی نموده‌اند و اگرچه در بغداد ظاهراً می‌گویند که رؤف‌بیک اعتنایی به اوامر مرکز ندارد و خودسرانه حرکت می‌کند ولی معین است هر کاری که می‌کند بنا به دستورالعمل و تعلیمات باب عالی است.

عثمانیها طوری بدرفتاری می‌نمایند که خود نمایندگان آلمانی هم از دست آنها بیزارند و شکایت دارند. اگر در این موقع آن اعلان رسمی که قرار بود در روزنامه‌های رسمی دول ثلثه انتشار یابد منتشر می‌شد برای تسکین افکار عمومی و مطمئن کردن ایرانیها بسیار مفید می‌بود. تمام ایرانیانی که در این صفحات هستند طوری از عثمانیها رنجیده‌اند که مافوقی بر آن متصوّر نیست.

و مسئلهٔ اعلان جهادی هم که ازطرف آقایان شده و چند نفر از آقازادگان هم به دارالحرب تشریف برده‌اند چندان اهمیتی در قلوب ایرانیها ندارد و اگر در این باب تدبیرات مؤثر اتخاذ نشود خوف آن است که عداوت دیرینهٔ سنی و شیعی که کم‌کم زایل می‌شد دوباره قوّتی بگیرد.

خواهش دارم خدمت دوستان محترم آقایان هدایت[۱] و آقا سید فضل‌الله‌خان عرض سلام مشتاقانهٔ بنده را برسانید.

ارادتمند ـ م. اشرف‌زاده

تفصیل پیش رفتن رؤف‌بیک را رو به کرمانشاه که از اخباری که اخیراً وارد شد معین می‌شود مفصلاً درضمن راپورت عرض کرده حالا حاجتی به تکرار آن تفاصیل نمی‌بیند.

اشرف‌زاده، محمود[۲]

۱۵۲ ....

بغداد ـ ۹ ژوئیه ۱۹۱۵ [= ۲۷ شعبان ۱۳۳۳]

دوست معظم و پیشوای معظم من   در این مدت که از حضور مبارک مهجور هستم بدبختانه فرصت پیدا نکرده‌ام که بیشتر از یک عریضهٔ خصوصی عرض کنم. از این بابت بسیار معذرت می‌خواهم و امید عفو دارم.

مرقومه مورخهٔ ۱۶ مه آن پیشوای معظم زیارت شد. درمقابل آن همه الطاف که از

۱. عزت‌الله خان.
۲. اصل نامه نزد من است.

راه تشویق و محبّت نسبت به این ارادت‌کیش خود مبذول داشته‌اید زبان تشکر هر گوینده قاصر است تا چه رسد به قلم نارسای این بنده. شرح پیش‌آمدهای این مسافرت خود را در ضمن راپورتهای رسمی به حضور مبارک ارسال داشتم و هرچه در این صفحات اتفاق می‌افتد ازطرف هیئت بغداد مفصلاً اطلاع داده می‌شود.

عجالتاً در این عریضهٔ خصوصی می‌خواهم که نظر دقت حضرت عالی را به سوی هیئت شیراز و ناقص بودن آن معطوف دارم. واقعاً حرکت دادن این دو نفر بیچاره از سویس و کشاندنشان به طرف ایران هیچ معنایی نداشته. هردو مهمل و تنبل و مرد این کار نیستند. بنده تصور می‌کردم که لامحاله سعدالله‌خان[1] می‌تواند تحریرات ما را در عهده بگیرد. حالا معلوم می‌شود که این کار هم از او ساخته نیست. با وجود این‌که راپورتها را خود بنده مسوده کرده و تنها پاکنویسی را به عهدهٔ او واگذار می‌کنم باز اگر یک راپورت را دو سه بار تغییر ندهیم قابل فرستادن نمی‌شود.

چندی پیش به اتفاق آقای راوندی[2] به کربلا و نجف رفتند. اینک محض نمونه راپورت مسافرتشان راکه نوشته‌اند تقدیم می‌دارم که درصورتی که دوبار مجبور کردم که آن را تغییر بدهند باز انشای فارسی آن هم صحیح نیست. اصلاً چیزی که بیشتر از همه مایهٔ تعجب است این است که اینها به سیاسیّات علاقه و میل ندارند و چیزی از آن نمی‌فهمند. چنانکه بیست روز بیشتر نیست که اینها فهمیده‌اند بصره دست انگلیسیهاست!

در بی‌ملاحظه رفتار کردن و لودگی نیز که گوی سبقت را از تمامی بداخلاقان ایران ربوده‌اند و در هر مجلسی که می‌نشینند ممکن نیست که حرکت خلاف قاعده و یا حرف بی‌موقعی از ایشان دیده و یا شنیده نشود. اگرچه آقای راوندی در این خصوص بهتر از سعدالله‌خان است و یک عیب عمده هم این‌جاست که این رفقای ما چیزی که از اوروپا فهمیده‌اند این است که از روی فلسفه معتقد شده‌اند که هرچه پول نیست نباید پی او رفت. با این حال کار ما در شیراز خیلی زار خواهد بود. البته یک فکر اساسی در این باب بفرمائید.

به واسطهٔ پیش آمدن مسئلهٔ رؤف [بیک] اکنون متجاوز از یک ماه است که از خانقین برگشته و در بغداد منتظر باز شدن راه هستیم. این مسئله بسیار اهمیت دارد و هرچه زودتر باید از آن جلوگیری نمود و الّا بیم آن می‌رود که امتداد یافتن این وضع منجر به

۱. سعدالله خان درویش.
۲. راوندی.

جنگ میان سنی و شیعی شود و یکباره رشتهٔ آمال ما ازهم بگسلد.

کونت کانتز محض اصلاح این امر پریروز مأموراً از طهران وارد بغداد شد. دیروز با آقایان نوبری[1] و پورداود[2] به دیدن او رفتیم. می‌گفت که رؤف‌بیک همهٔ دهات را تا نزدیکیهای کرمانشاه غارت کرده و خراب نموده است و هفت نفر از ایرانی‌ها را که منسوب به فرقهٔ دموکرات بوده‌اند به دار زده و از قتل و نهب و بی‌عصمتی آنچه توانسته است فروگذاری ننموده. پنج نفر زن [را] از کرند جبراً برداشته و با خود به سر پل آورده است که عیش بکند. تفصیل مظالم سپاهیان خلیفهٔ مسلمین را آقای دارا[3] مفصلاً تلگراف نموده‌اند. البته تاکنون مسبوق شده‌اید. آقای رؤف‌بیک روح چنگیز را زنده نمودند و حلال‌زادگی خود را ثابت کردند!

کونت کانتز می‌گوید که اگر این کار را به بهترین وجوه انجام ندهد یعنی موفق نشود بر این‌که رؤف [بیک] را از خاک ایران بیرون کند از بغداد حرکت نخواهد کرد و از روز ورود خود مشغول اقدامات است و تلگرافاً با اسلامبول مذاکره می‌کند. کونت به ما وعده داده که وقتی که خودش می‌رود ما را نیز همراه بردارد و تا کرمانشاه برساند که از آن‌جا عازم شیراز شویم. ولی معین است که اگر راهها قبل از رفتن کونت باز شود ما منتظر او نمی‌شویم و خودمان حرکت می‌کنیم.

کونت کانتز به مسئلهٔ کربلا و نجف هم زیاد اهمیت می‌دهد و می‌ترسد که اگر دولت عثمانی برای تنبیه اشرار و آرام نمودن این دو شهر به تدابیر شدیده توسل جوید این معنی در ایران سوء اثر بکند. ما به او گفتیم که اگر عثمانیها میل داشته باشند هیئت بغداد می‌تواند که این غائله را به مسالمت انجام دهد، به این ترتیب که دولت اردوی مختصری ترتیب می‌دهد و ظاهراً به اسم تنبیه و تدمیر اشرار به طرف کربلا و نجف می‌فرستد. ولی اردو داخل شهر نمی‌شود و ما اقدامات کرده ترتیبی فراهم می‌آوریم که هیئتی ازطرف متمردین به اردوی دولتی آمده و عرض مطاوعت کند و هرگونه خسارتی که به عمارات دولتی و مأمورین وارد شده تضمین می‌نمایند و این بهترین راههای حل این مسئله است و فراهم آوردن این ترتیب چندان اشکالی نخواهد داشت و اگر رفقای ما به انجام این مسئله موفق شوند در تمام عراق چه در نزد دولت عثمانی و چه در نزد ایرانیان نفوذ بزرگی حاصل می‌کنند و استفاده‌های زیاد از این کار می‌توانند بکنند.

---

۱. اسمعیل نوبری. ۲. ابراهیم پورداود.
۳. بعدها به رضا افشار موسوم شد.

ولی عیب این‌جاست که در میان رفقای بغدادهم غیر از آقای نوبری کسی که تجربه و جسارت داشته باشند نیست. اگرچه آقای جمال‌زاده هم بیشتر از دیگران جسور هستند ولی معین است که تجربهٔ آقای نوبری را ندارند.

کونت کانتز هفت هفته است که از طهران بیرون شده و از ورود رفقای ما به طهران خبری نداشت. او می‌گفت که سفارت آلمان در طهران با نمایندگان فرقهٔ دموکرات داخل مذاکره شده و دموکراتها با وجود این‌که اساساً ضدّیت با روس و انگلیس را قبول دارند در عملیات چندان جسور نیستند و باز می‌گفت در مقابل این همه جوش و خروش که برای اخذ ثار از دشمنان در میان ملت ایران دیده می‌شود چون دولت هیچ‌گونه اقدامی نمی‌کند و اهمیتی به این نمایشها نمی‌دهد افکار عمومی هم از جرئت می‌افتد و اگر دولت ایران جداً درصدد تأسیس یک قوهٔ مسلحه برنیاید جلوگیری از این ترس و یأس که کم‌کم طبقات عامهٔ ملت را فرا می‌گیرد مشکل خواهد شد.

بنابراین لازم است که عدّهٔ ژاندارمها را عجالتاً تا بیست هزار رساند و چون دولت آلمان نمی‌تواند که مخارج همهٔ آنها را فعلاً در عهده بگیرد خوب است قشون رسمی (سرباز) که اسم بی‌مسمی است منحل شود و تخصیصات آن برای ژاندارمری صرف شود. از بیانات کونت معین می‌شد که ژاندارمری بکلی دست آنهاست. ایضاً می‌گفت چون روسها در اوروپا مغلوب می‌شوند ممکن است که به این زودی تن به صلح دهند و در این صورت محض این‌که ایران را ازدست ندهند قشون معظمی به ایران بفرستند که هنگام انعقاد صلح در ایران قوهٔ معتنابهی داشته باشند که مدعیّات خود را به آن قوه تکیه بدهند و اگر دولت ایران به این زودی تشکیل قوه که بتواند از این خیال آنها جلوگیری کند ندهد آیندهٔ ایران درخطر است...[۱]

کونت مزبور خیلی آدم معقول و با انصاف به نظر می‌آید، چنان که می‌گفت فعلاً صلاح ایران در آن نیست که قبل از این‌که دولت تهیهٔ قوهٔ لازم را دیده باشد یک کابینه که دشمنی او با روس و انگلیس علنی باشد روی کار بیاید. چه این مسئله بهانه به دست دشمنان می‌دهد. بلکه لازم است که زمامداران کنونی ایران با سفارتین روس و انگلیس هم روابط دوستانه داشته باشند و تا وقتی که بکلی حاضر و قادر نیستند این روابط را محفوظ دارند.

چند کلمه هم از دوستان هندی عرض می‌کنم. البته مسبوق شدید که به مناسبت

---

۱. نقطه‌چین در اصل است.

اشکالتراشیهای عثمانیها آقایان ضیاءالدین و حسنعلی‌خان (کرشاسب) به عزم ایران حرکت کردند. همین که آنها به خانقین رسیدند بنا به دستورالعمل تلگرافی که از حکومت بغداد به آن‌جا مخابره شده بود گرفتار شدند و بعد از آنکه شش ساعت در حبس ماندند بالاخره بنا به اقدامات قونسول آلمان از حبس خلاص شدند و مدتی بود که در خانقین منتظر باز شدن راهها بودند تا به ایران بروند.

اینک آقای ضیاءالدین از ماندن در خانقین خسته شده و به اتفاق کونت کانتر از خانقین به بغداد آمده و چون حضرات هیچ کاری در این‌جا نتوانستند از پیش ببرند نهایت سعی را دارند که ایرانیها را نیز از کار دلسرد نمایند و به هرکس که از اعضای هیئت بغداد برمی‌خورند موعظه‌های بلیغ و فصیح می‌کنند که در این‌جا هیچ کاری نیست و بهتر است همه به ایران برویم. این مسئله را محض اطلاع شخصی آن پیشوای معظم عرض کردم و ممکن است بنده در حدس خود خاطی باشم.

ارادتمند ـ م. اشرف‌زاده

از طول اقامت خود در بغداد نمی‌دانید تا چه اندازه دلگیر هستم و چقدر می‌خواهم که هرچه زودتر خودی به شیراز برسانم. ولی بدبختانه دست ما کوتاه است و خرما در نخیل. عجالةً آنچه می‌توانم در این‌جا به مطبوعات این‌جا کمک می‌کنم. تاکنون دو سه بیان‌نامه حاضر شده و اگر عثمانیها اجازه بدهند عنقریب روزنامه «رستخیز»[۱] هم منتشر می‌شود.

امیرخیزی، اسمعیل[۲]

۱۵۳ ....

۶ رمضان‌المبارک ۱۳۳۳

قبله و امیدگاها   در تاریخ ۲۶ شعبان عریضه به‌انضمام راپورت عرض شده که حاوی نمرهٔ ۵ بود، البته به لحاظ مبارک خواهد رسید. اینک محض اظهار فدویت به عرض این مختصر مبادرت می‌شود و آن که غایهٔ امنیت و آمال بنده است فقط سلامت

---

۱. به مدیریت ابراهیم پورداود منتشر شد.   ۲. فتوکپی از مهندس ناطق دارم.

ذات خجسته‌آیات حضرت مستطاب عالی است که به مثابه مربی حقیقی و پدر روحانی بنده است همواره موفقیت آن حضرت را از درگاه خداوندی مسئلت نموده و مأمول می‌دارم.

ازآن‌جایی که راپورت وقایع جداگانه عرض شده ملاحظه خواهید فرمود دریـن عریضه مسئله[ای] که قابل‌الذکر باشد درنظر ندارم الّا یک مسئلهٔ غیر قابل‌الذکری کـه بالمجبوریه از عرض آن ناگزیرم.

اگرچه به سر مبارک حضرت عالی سوگند می‌خورم که آنچه هیچ نمی‌خواستم در آن موضوع مجدداً صحبتی بشود مسئلهٔ مشئوم طپانچه و تفک بود که بدبختانه مجدداً محلّ شاهد واقع شده و ابداً تصور و تخطّر نمی‌کردم که حضرت عالی این مسئله را بعد از آن همه کش و مکش‌ها عرض بنده و جواب حضرت عالی در مرقومهٔ شخصی که به آقای پور[داود] مر[قو]م فرموده بودید مطرح قرار بدهید.

عجبا این مسئله در نظر مبارک به چه رنگ جلوه کرده و چه گمان فرموده‌اید که گلایهٔ خصوصی بنده را در کاغذ دیگران موضوع بحث قرار می‌دهید جای تأمل است. محض ازالهٔ شبهه از خاطر محترم عالی متأسفانه این مسئله را از سر نو شروع می‌کنم تا آن که درست به نظر حضرت عالی بیاید که این وقعه در اصل چه‌طور بوده است.

اول کسی که یک قبضه تفک و یک قبضه شش‌لول و هریک با پانصد فشنگ پیشنهاد کرده است بنده بودم و اگر صورت پیشنهادی خصوصی بنده را حاضر دارید ملاحظه فرمائید و این پیشنهاد به فوریّت مقبول شد. آقای نوبری و آقای یکانی دو شاهد عادل این وقعه هستند و بنده در خدمت آقای هدایت، [عزت]خان به ادارهٔ وزارت خارجه یا وزارت دیگر بود درست خاطرم نیست رفتیم که در آن‌جا آن تفک و طپانچه‌ها را به ما نشان بدهد. آن شخص که لازم بود در آن‌جا نبود و دو سه تفک کهنه بود که من گفتم اینها به‌کار نمی‌خورد و طپانچه هم حاضر نبود. برگشتیم. قرار شد که از عقب فرستاده شود. ما آمدیم اسلامبل. بعد از چندی طپانچه‌ها فرستاده شد پیش آقای تربیت و چنانچه در آنجا هم قرار بود تا آن‌که به تدریج به موجب قبض طپانچه‌ها را به آقایان مرحمت فرمودید و تفک هم نرسید.

بنده نه از باب این که تفک یا طپانچه در عالم خود چیز قابل اعتنایی بوده کـه به واسطهٔ نرسیدن او آتش حسد در دل من شعله زند و یا دیگ طمع در جوش و خروش آید بلکه ازین راه که چرا آقا مرا فراموش فرموده‌اند یک اظهار گله کردم (و یک لوله ده تیر هم در اسلامبل گرفتم).

این مسئله یک بار در مرقومهٔ کمیته مطرح شده شرحی در این باب نوشته شده بود و یکی هم خود حضرت عالی با بیانات مرحمت‌آمیز مرقوم فرموده بودید (که مسئلهٔ تفک این‌طور شد که از عقب فرستاده شود. اگر دیر رسیده به من راجع نیست و درخصوص طپانچه نمی‌دانم چه کردید. غیر از آن پنج قبضه چند قبضهٔ دیگر نیز به اسلامبل فرستاده شد که به شما بدهند). این جملات تقریباً بیانات حضرت عالی بود که می‌خواستم عین او را معروض دارم. چون کاغذها در کیف دستی است و کلید آن دو روز است گم شده این است که اگر مختصر تغییری در الفاظ باشد جای ایراد نخواهد بود.

بنده در جواب مرقومهٔ حضرت عالی با یک حال مسکنت‌آمیزی عذر از تقصیر خود خواستم که چرا اسباب دلتنگی عالی را فراهم نمودهام و گمان می‌کردم که این مسئله بگذشت و به آخر رسیده دیگر حرفی از این به میان نخواهد آمد که یک مرتبه روز گذشته در مرقومه آقای پور[داود] جملات غیرمنتظره را شنیدم: حاجی اسمعیل در این جا یک تفک می‌خواست او هم فرستاده شد. بنا نبود به او طپانچه داده شود. هم تفک و هم طپانچه در آن واحد به کسی داده نمی‌شود. وانگهی اکنون که به سلامت وارد بغداد شده‌اند دیگر چه ضرورت دارند. این سه جمله به اندازه[ای] مرا مشوّش نمود که هیچ نشنیدم دیگر چه می‌گوید.

این که می‌فرمائید اسمعیل تفک می‌خواست نه طپانچه، از این فرمایش حضرت عالی معلوم می‌شود که بنده بعد از ورود اسلامبل یواش یواش بنای شرارت را گذاشته می‌خواستم یک طپانچه هم به تفک علاوه نموده و بدین واسطه دل خوش دارم که ذخیره‌ای برای روز مبادا شد. تصدّقت شوم، بنده اگر از تمامی مزایای انسانیّت محروم باشم فقط افتخار به دو چیز دارم که طمّاع و دروغگو نیستم. تا امروز نه کسی می‌تواند این ادعا را بکند که بنده در یک موقعی دروغ گفته‌ام و نه می‌تواند طمع‌کاری بنده را به یک دست‌آویزی ولو خیلی جزئی هم باشد مدّعی گردد.

این که می‌فرمائید تفک و طپانچه در آن واحد به یک نفر داده نمی‌شود این را خوب بود در برلین می‌فرمودید و علاوه حضرت عالی گمان می‌فرمائید که من آنها را می‌خواستم به من بدهند که مال شخص من باشد. همچو چیزی در دنیا نبوده است و اگر بنا بر این بود که به عنوان امانت است آن وقت آن دوتا قابل اهمیّتی نبودند. نمی‌دانم حضرت عالی بنده را در جای کیها گذاشته‌اید که اینها مرقوم می‌فرمائید.

بنده از آن مجاهدین منفعت‌پرست نبوده‌ام که بگویم باید فلان چیز و فلان چیز از

برای بنده داده شود وگرنه نمی‌شود. وقتی که بنده اینها را تصوّر می‌کنم بی‌اختیار آتش می‌گیرم که به چه مناسبت این سوء ظن را دربارهٔ بنده می‌فرمائید نمی‌دانم. غرض این است که خداوند شاهد حال و کردهٔ احوال همه است.

و در دفعهٔ سیم می‌فرمائید حالا که به بغداد رسیده است دیگر تفک را چه می‌خواهد. مگر بنده بعد از رسیدن بغداد مجدداً تفک از کسی خواسته‌ام و یا اظهار شکایت به کسی نموده. این جمله به چه علت مرقوم افتاده است منتهای حیرت است.

گذشته از اینها بنده یک گلایهٔ خصوصی به حضرت عالی نموده بودم، به چه ملاحظه بوده است که این مسئله در کاغذ آقای پور[داود] مطرح می‌شود و آن هم اینها را برای من می‌خواند. به سر مبارک باز سوگند می‌خورم که بنده این‌جور چیزها را تاکنون ندیده و نشنیده‌ام و قدرت تحمّل را هم ندارم. کسی هستم تا اندازه[ای] هم عصبانی از این‌گونه چیزها که ازطرف یک امیدگاه و قبلهٔ خودم صادر می‌شود و می‌بینم دیوانه می‌شوم. اگر این‌گونه امورات نیز در میان بود که شخص را بی‌ثبوت تقصیر تحقیر کنند لازم بود که شفاهاً می‌فرمودید تا بنده نیز تکلیف خود را می‌دانستم.

چه‌قدر سخت است برای کسی که تمامی دارائیت و خانواده و دوستانش در راه خدمت وطن ازدست رفته باشد امروز طمّاع یک طپانچه معروف گردد. گمان می‌کنم که حضرت عالی به‌طور اشتباه ظلمی در حق بنده فرمودید و چون بنده این شکایت و تظلم را نمی‌توانم به جائی برسانم این است که «هم پیش تو از دست تو می‌خواهم داد.»

ازآنجائی که بنده هیچ متصوّر نیست که هرقدر حضرت عالی به بنده سخت بگیرید نمی‌توانم به‌قدر پر پشه[ای] کدر از آن حضرت در قلب خود جای بدهم این است که همه را عرض کرده وگذشتم، و از بوالهوسی و جسارتی که شد اعتذار می‌نمایم و بازهم می‌گویم که مرا ارادت و فدویّت بدان وجود محترم به اندازه‌ای است که اگر بدون تقصیر یا با تقصیر به امر حضرت عالی بنده را بکشند و برفرض محال دوباره زنده کنند همان بندگی بنده را خللی نرسیده و ارادت را غیرمتزلزل خواهید دید. (امیدوارم که من‌بعد این مسئلهٔ شوم تفک به میان نخواهد آمد).

حالا خوب است که مختصری هم فکر شخص خود را در خصوص بغداد و کار کردن آن‌جا معروض بدارم. آنچه از برای بنده معلوم شده است مادامی که حال بدین منوال است یعنی راهها بسته و رؤف در سرحد نشسته و کربلا و نجف علم طغیان افراشته و مأمورین دولت علیّه با ما مساعد نگشته هیچ کاری از این‌جا ساخته نخواهد

شد. فرض فرمائید که شخص بخواهد این‌جا کار کند مثلاً چه کار باید کرد. یکی این است که بیان‌نامه‌ها نوشته و روزنامه طبع کرده به ایران بفرستد. این که از محالات است. به علت آن که راهها بسته است. یک پاکت را هم ممکن نیست که کسی بفرستد و یا در میان زوّار نشر افکار کند که از تصدّق سر حضرت عالی وجود زوّار مثل گوگرد احمر شده است که حضرت فرمود دوستان ما کمتر از گوگرد احمر هستند. یک نفر ازطرف ایران از روز ورود ما به زیارت نیامده است مگر سه نفر نوکر حاجی میرزاکریم امام جمعهٔ تبریز که برای بردن پسر او سه روز پیش از ورود ما آمده بودند. ازقراری که می‌گویند امروز پسر امام جمعه وارد کاظمین خواهد شد. می‌خواهد به ایران برود یا بخواهد دسته‌های مسلح درست کند که هیچ قابل نیست.

اعتقاد شخص من این است که اگر یک نفر این‌جا بماند بهتر است‌که همه ماه صمّ و بکم در این‌جا نشسته و چشم به باز شدن راهها و مساعدت عثمانیها بدوزیم و سه نفر از ما به‌کرمانشاه رفته در آن‌جا مشغول کار شوند، یا آنکه هیئت بالتمام به‌کرمانشاه بروند و اگر در راهها و کارها یک سهولتی پیش آمد از کرمانشاه تا بغداد چندان فاصله نیست و علاوه اگر هیئت در کرمانشاه باشد و بخواهد در بغداد و کربلا و نجف کار می‌کند هروقت پس از باز شدن راهها می‌تواند بعض اشخاص بفرستد و هر اقدام که می‌خواهد می‌تواند بکند.

و امروز در خود کرمانشاه و اطراف آن خیلی می‌شود کارکرد آن هم با تمام اطمینان خاطر. حقیقةً ما در این‌جا به مثابه محبوس هستیم و هرقدر این‌جا هستیم وجود ما قابل اهمیت نخواهد بود. گمان می‌کنم که این مسئله اگر تصویب شد خیلی بجا خواهد بود. دور نیست که در آتیه هیچ نتوان از این‌جا حرکت کرد. بنده هیچ اعتقاد ندارم که رؤف خودش این کارهای مجنونانه را می‌کند. این دستورالعمل از بابعالی است و این نقشهٔ خیلی وسیع است. احتمال می‌رود که عاقبت این کار به جنگ دولتی هم برسد.

غرض در حکم امروز در بغداد ابداً کاری نیست. ما می‌خواستیم که درخصوص کربلا و نجف اقدامی بکنیم که از در تسلیم بیایند و احتمال است که موفق بشویم. ازطرف حکومت قبل نشد.

و اگر بخواهیم برویم با خود رؤف صحبت کنیم آن هم هدر و بی‌معنی است. فعلاً که نشسته منتظر فرجیم. زیاده تصدیع است. خدمت دوستان سلام دارم.

اسمعیل

بعد از آن که این عریضه عرض شد بعد ملاحظه کردم که خیلی تند رفته‌ام خواستم که تغییر بدهم. چون ایام رمضان است و هوا بغایت گرم و نوشتن هم تا اندازه‌ای مشکل بود این است که کفایت بدو نموده ولی عرض می‌کنم که آنها را ناخوانده فرض فرمائید.

پریروز از آقای ناله[1] تلگرافی به عنوان آقای نوبری[2] رسید که این‌جا درج می‌شود. (قرق گوندن زیاده‌دور حرکت اتمیک ایسترم پاره ویرلمیو و انلاشلان من معذور اولام.)

زیاده از چهل روز است می‌خواهم حرکت کنم پول نمی‌دهند گویا من معذور شوم. هنوز جواب داده نشده است.

امیرخیزی، اسمعیل[3]

۱۵۴

۱۸ رمضان ۱۳۳۳ = ۳۱ ژوییه ۱۹۱۵

هفتهٔ گذشته راپورت وقایع را معروض داشته بودم اینک چون ازطرف هیئت راپورت نوشته شده و مختصر احوالاتی که لازم بود به عرض برسد، معروض گردید. لهذا بنده صرفنظر کرده از این که به تفصیل بکوشم الا آن که چند چیز آن هم از برای آن که کار از ترتیب نیافتد معروض می‌دارم.

(۱) آمدت آقای واعظ است که در ۱۱ رمضان واردگردید. در عرض هفتاد و دو روز و خطر حرکت از طربزون از راه موصل کرکوک به سامرّه آمده و از آن‌جا به کاظمین آمده‌اند.

(۲) مخارج مسیون شیراز در مدت اقامت این‌جا ۵۵½ لیرا به ایشان داده شد و از خانقین تلگراف و کاغذ نوشته بعد از تلگراف خانقین دیگر تلگرافی از ایشان نرسیده.

(۳) تصرف قوشون انگلیس ناصره و سوق‌الشیوخ را که نزدیکی سماوه است و از این خط خیلی زود ممکن است به نجف بروند مگر این که دولت عثمانی بتواند قوّه مهیّا کرده و جلوگیری از آنها بنمایند.

(۴) مسئلهٔ رؤف همان در حالت اولیه باقی است یعنی در سر پل رحل اقامت

---

۱. میرزا آقا نالهٔ ملت. ۲. اسمعیل نوبری.

۳. فتوکپی از مهندس ناطق دست من است.

انداخته ولی راه عجالةً برای پست باز است. برای مترددین محققاً معلوم نیست.

(۵) نمرهٔ اول روزنامهٔ رستخیز در مطبعه است بعد از دو روز انشاءالله از چاپ درآمده برای ایران فرستاده خواهد شد.

(۶) دولت عثمانی به اهالی کربلا عفو عمومی داده و متصرّف هم وارد کربلا گردید و در وقت ورود ازطرف ارباب قیام استقبال شایانی روی داده ولی مسئلهٔ نجف هنوز فیصله است.

(۷) ایرانیان مقیم عراق حتی شیعه‌های عراق که شیعهٔ عثمانی هستند در این اواخر خیلی از دولت عثمانی آزرده‌خاطر هستند و علت عمدهٔ اینها مسئله رؤف است.

(۸) چند شب قبل عرّابه‌ای که در روی خط آهن از بغداد به کاظمین می‌رود دوچار مشکلاتی شد. بدین معنی که عرّابه در وقت حرکت مصادف با عسکر می‌شود که ازطرف کاظمین می‌آمدند. برحسب معمول تراموای می‌ایستد تا عسکر می‌گذرد. گویا یک نفر باقی بود که تراموای حرکت می‌کند. اطراف خط که از هرطرف قهوه‌خانه است مردم به عرّابه‌چی هی می‌زنند که عرّابه را نگهدار تا این می‌رود که عرّابه را نگه دارد مردم از هرسو ریخته دور عرّابه را می‌گیرند و بنا می‌کنند به فحّاشی نسبت به شیعه و مذهب جعفری و زوّار کاظمین. اهالی مجتمعه قریب یکصد نفر بلکه زیاده می‌شد. بالاخره با هزار مصیبت عرّابه ردّ می‌شود. درصورتی که در مقابل آن همه فحّاشی ساکنین عرّابه که همه شیعی‌مذهب بودند هیچ چیز نگفتند و بنده نیز حاضر وقعه بودم. ولی صبح ازقرار مسموع حکومت هجده نفر از ایشان راگرفته حبس نمود. معلوم شد که این مسئله از اول تهیّه شده بود و مقصود زنده کردن مسئلهٔ شیعی و سنّی بود.

(۹) احتمال است که درین چند روز به کربلا و نجف یک هیئتی ازطرف میسیون معین شده برود.

(۱۰) آقای واعظ در کاظمین اقامت می‌کنند.

اسمعیل امیرخیزی

جمال‌زاده، محمدعلی[۱]

۱۵۵ ....

---

۱. این نامه در «نامه‌های تهران» ص ۱۹ ـ ۲۵ چاپ شده است و کپی آن را دارم.

یکشنبه ۱۴ ذی‌حجة الحرام ۱۳۳۳
کرمانشاه

آقای بزرگوار من دیروز از مأموریت طهران مراجعت نمودم و مقرر شده که فردا به کاکاوند بروم. این است که از این یک روز آزادی استفاده نموده و روح خود را به بهترین لذتهائی که برای من موجود است شادمان و سبکبار می‌نمایم و لحظه‌ای چند از دور با شما که بهترین وجود محبوب و مقدّس من هستید صحبت می‌دارم.

اولاً بحمدالله مأموریت طهرانم موافق آرزو انجام گرفت. رؤف‌بک که یگانه مانع وصول به مقصود و اجرای مرام وطن‌پرستان شده بود مجبور به مراجعت شد و مشکوة همایون برادر امیر حشمت را هم به کرمانشاه آوردم که قشون ملی را اداره نماید و شنومن هم حاضر شد که قوای خود را تسلیم به ما نماید و بطور موجز امروز می‌توان گفت که یک قدم بزرگی به طرف مقصود برداشته‌ایم و به یک موفقیّت شایان تمجیدی کامیاب گشته‌ایم که امید است طلوع دورهٔ منوّر فعالیّت و فداکاریهای مفید باشد.

جزئیّات و تفصیلات آنها را البته دوستان در راپورطهای خود مرقوم داشته‌اند و می‌دارند و با وجود آنکه خیلی‌خیلی دوست می‌دارم که خودم راپورط مفصل بنویسم که هم اطاعت امر نموده باشم و هم بعضی نکات را که شاید دوستان کمتر از بنده ملتفت شده‌اند به عرض رسانم ولی خدا شاهد است در این مدت اقامتم در طهران کامیاب نشدم که عریضه‌ای را که آغاز نموده بودم به پایان برسانم. چونکه روزها کارم خیلی زیاد بود و شبهائی هم که آزاد بود اغلب به اندازه‌ای خسته شده بودم که امکان نوشتن برایم نبود و به خود وعده می‌دادم که پس از ورود به کرمانشاه مفصّلاً عریضه نگار خواهم شد.

اکنون نیز بدبختانه جز همین یک روز آزادی ندارم و فردا صبح بنا است به طرف کاکاوند حرکت نمایم. شاید بتوانم اعظم‌السلطنه رئیس کاکاوندها را متقاعد کنیم که یک عده سوار به عنوان Resérve ژاندارمری به دست ما بدهد. گویا دویست الی سیصد سوار می‌تواند بدهد و معلوم است نظر به موقعیّت و اهمیّت ایلی اگر به مقصود خویش نایل گردیم برای ما موفقیتی است بس امیدبخش.

گمان می‌کنم مسافرتم بیش از ده روز طول نکشد و البته پس از ورود اگر در شهر ماندنی شدم اول تکلیف خود را در نوشتن راپورطهای مفصل خواهم دانست.

عجالةً بعضی مطالب را خیلی مختصراً گوشزد خواهم نمود.

اولاً ـ هیئت طهران با وجود اصرار آقای کاظم‌زاده به مناسبت فرط احتیاط و

محافظه‌کاری تا به حال به کار مهمی کامیاب نشده و گمان نمی‌کنم اگر ترتیبات به منوال سابق باشد پس از این هم کامیابی مهمی داشته باشند و یکی از جهات اصلی این مسئله این است که اقدامات برای ائتلاف فرق خیلی کم شده و شاید هیچ شده باشد و معلوم است با دموکراتها بیش از آنچه خود این فرقه سابقاً کار می‌کرده نمی‌توان کار کرد. امروز برای کارکردن کمی تهوّر لازم است و رفقای ما می‌خواهند یک مملکت را به هم بزنند و احدی اسمشان را هم نداند، مانند حریق و رعد محرمانه می‌ماند.

بنده شخصاً با وجود آن‌که احتیاط را در مقدمات یک امری همان قدر لازم می‌دانم که تهوّر و جسارت را در موقع اجرای آن امر، طرفدار این همه محافظه‌کاری نیستم و عقیده‌ام این است که یک نفر وطن‌پرست همان‌طور که از جان‌نثاری نمی‌ترسد از فدویّت بعضی حیثیات هم نباید بهراسد که ولو نسبتهای وطن‌فروشی هم به او بدهند نباید از خدمت روگردان باشد.

ترتیبات کرمانشاه خوب است و حقیقتاً اقدامات میسیون اسباب روسفیدی شده و آلمانها از همه کس بهتر فهمیده‌اند. چنانچه وقتی که از طهران مراجعت می‌نمودم در سلطان‌آباد عراق معلوم شد عده‌ای از آلمانها و عثمانیان من‌جمله کنت کانتز، شنومن، موسیو وِبْر کونسول همدان، موسیو پاشن شارژدافر، شهبندری سنندج، سفیر فوق‌العادهٔ افغانستان، موسیو زُنِهْ قونسول آلمان در سلطان‌آباد، دو شبانه‌روز جلسات داشته‌اند و مذاکرات مفصّل در خصوص موقعیت ایران نموده‌اند و بعض از مواد قراردادهایشان را که بنده توانستم به وسیلهٔ مذاکرات طولانی کنت کانتز که طبعاً خیلی ساده است بفهمم از قرار ذیل است: اولاً تسلیم اقدامات به دست خود ایرانیان وطن‌پرست. ثانیاً مراعات شرائط احتیاط بیش از سابق و پس از آن نقشهٔ حرکات نظامی در موقع جنگ.

این‌طور معلوم می‌شود که در آن موقع در آذربایجان عملیات باید منحصر به عملیات دفاعی باشد. ولی از طرف ترکستان حملات باید شروع شود و پس از آنکه عده‌ای سرباز آلمانی به ایران رسید یک قشون مختلطی تشکیل شود و حمله به هندوستان شروع شود. مقصود این است که اگر آلمانها فهمیده‌اند که ایرانیان هم لیاقت کارکردن را دارند بدون هیچ‌گونه لاف از پرتو اقداماتی است که در کرمانشاه شده. چیزی که هست شادمانی این موفقیت نباید موقعیت حقیقی ما را در پس پردهٔ لاقیدی بگذارد.

امروز حرفی نیست که دروازهٔ نجات ایران و شاید هندوستان و افغانستان کرمانشاه شده. انگلیسها بخوبی این نکته را دریافته‌اند و تمام جدّ و جهدشان این است که زود به

بغداد دست یافته و مانع از اقدامات کرمانشاه شوند و با وجود تشنّجات دفاعیه ترکها محتمل است که بالاخره در مقابل فساد عنصر نظامی عثمانی در آن صفحات به مقصود خویش نایل گردند و در این صورت حرفی نیست که تمام مرابطات ایران با آلمان و عثمانی مقطوع خواهد شد حتی مرابطات تلگرافی و این حال و منوال تا آن زمانی طول می‌کشد که مجدداً عثمانیان قشون اطمینان‌بخش فراهم آورند و در تحت صاحبمنصبان و رؤسای کاردان و جدّی بدان سمت گسیل دارند و ولو آنکه به اخراج انگلیسیان از بغداد هم موفق نگردند اقلاً مانع از اقدامات آنها در خط بین بغداد و موصل گردند و این خود نیز خیلی برای ما ضرر دارد. چه در این صورت عثمانیان خود در جنوب محتاج به پول و مهمات خواهند بود و خیلی محتمل است نگذارند اسلحه و پولی به ایران برسد.

از طرف دیگر قوائی که عجالةً در کرمانشاهان موجود است قوائی نیست که بتواند در مقابل قشون منظم و مسلح روسیه عرض وجودی نماید. و باوجود وعد و وعید ایلات و عشایر تا مهمات و اسلحهٔ خوب در دست نداشته باشند به آنها هم نمی‌توان اطمینان نمود. چنانچه شخص من تصور نمی‌کنم که امروز اگر روسها با ششصد قزاق به طرف کرمانشاه روان شوند قوه‌ای باشد که بتواند مانع از جلو آمدن آنان گردد.

آلمانها نیز گمان می‌کنم خودشان این مسئله را دریافته باشند و پروفسور ساری امروز صبح که به دیدنش رفته بودم محض مذاکرهٔ پاره‌ای مطالب اظهار می‌داشت که امروز باید از اقدامات در سایر نقاط ایران صرف‌نظر نمود و تمام همّ و جدّ و جهد خود را صرف صفحهٔ غرب و مخصوصاً کرمانشاه نمود و به همین ملاحظه عقیدهٔ من این شده که آقایان راوندی و سعدالله خان را نیز عجالةً در همین‌جا نگاه داریم و چنانچه مشغول کار شده‌اند باشند تا بعد چه شود.

دستخط مبارک مورخهٔ ۹ اوت روحم را به رقص آورد. «من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم». محبت را من در عالم از همه‌چیز بیشتر دوست می‌دارم و بهترین سعادتها برای شخص من این است که لیاقت محبت شما را پیدا نموده باشم. والله دلم می‌خواهد خیلی اظهارات بنمایم ولی می‌ترسم تصور فرمائید تملق می‌گویم. در یکی از دستخطهای سابق خودتان نوشته بودید که به هرکس خدمت کند اجر خواهم داد. آقای محترم من، چه اجری بالاتر از مهر و دوستی شما؟

در خصوص خانم چیزی مرقوم داشته باشید ایشان در موقع حرکت از اسلامبول تلگرافی به بنده فرمودند که خیال حرکت دارند. بنده تلگرافاً به توسط آقای تربیت به

ایشان تلگرافی فرستادم و در آن‌جا از ایشان سؤال نمودم که آیا با آقای تقی‌زاده در این خصوص مشورت نموده‌اید؟ جواب آمد که با چاتو حرکت می‌نمایند و تفصیل را با نامه خواهند فرستاد. قبض آن تلگراف را در جوف می‌فرستم که ملاحظه فرمائید. وقتی که نامهٔ ایشان رسید بنده در کرمانشاه بودم. از یک طرف کمی مضطرب شدم ولی از طرف دیگر شادمان شدم که بحمدالله برای ایشان هم مشغولیتی پیدا شد. چون از نامه‌های ایشان آثار حزن و دماغ سوختگی چنان آشکار بود که با وجود آن‌که تمام قوّهٔ خود را در متأثر نشدن جمع می‌نمودم معهذا گاهی خیلی به من سخت می‌گذشت.

من به ایشان فوق العاده محبت دارم و تمام آروزیم این است که سعادت ایشان را فراهم آورم و در مقابل ...[1] ایشان خجل نباشم. بنده تا به حال نتوانسته‌ام برای ایشان وجهی بفرستم، یعنی اصلاً وسیلهٔ فرستادن مفقود است و حقیقتاً تا به حال هم برای من ممکن نبود. چونکه چنانچه سابقاً معروض داشته‌ام دو ماه اول مقروض کمیته بودم و از آن به بعد هم اغلب در مسافرت بوده‌ام و مقرر شده که وقتی برای ما مسافرتی پیش آید دیگر جز مخارج مسافرت حقوق معمولی به شخص مسافر داده نمی‌شود ...[2]

به خدا قسم من خیلی از این گونه مذاکرات بیزار هستم و دلم می‌خواست وسیله‌ای پیدا می‌شد که دیگر هیچ صحبتی هم نمی‌شد، و الّا از طرف دیگر حاضر هم نیستم که کسی تصور نماید که می‌خواهم پول جمع کنم. مرقوم فرموده بودید که اگر مایل باشم خانم را به ایران بفرستید. ولی با وجود میل زیادی که ...[3] ایشان دارم از یک‌طرف عجالةً من مجبورم در کرمانشاه باشم و کرمانشاه صلاحیت برای پذیرایی ایشان ندارد. طهران هم بنده حاضر نیستم بروم چونکه آن وقت آقای نصرالله‌خان[4] باید به جای بنده به کرمانشاه آید و او حالا تازه عیال گرفته و ظلم است در به درش نمود و از طرف دیگر دلم راضی نمی‌شود که ایشان تنها مسافرت نمایند یا با کسی غیر از خودم مسافرت نمایند. چونکه مدتها بود امیدوار بودیم که با هم مسافرت به ایران که وطن تازهٔ قانونی و حقیقی ایشان است نموده باشیم و لذت اولین تنفس هوای عزیز مملکت گرامیمان را با هم نموده باشیم ...[5] جنابعالی هرچه به ایشان محبت بفرمائید روح مرا خوشنود نموده‌اید. من حاضرم به جای چهارنفر کار بکنم به شرطی که ایشان شاد و دلخوش باشند.

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. نقطه‌چین در اصل است.
۳. یک کلمهٔ ناخوانا.
۴. نصرالله‌خان جهانگیر منظورست.
۵. نقطه‌چین در اصل است.

آقای نوبری[۱] چندی است وارد کرمانشاه شده‌اند. آقای پورداود هم تشریف آورده‌اند. در طهران عقاید در خصوص اخوی[۲] آقای نوبری که در همدان تشریف دارند خوب نبود، چونکه ایشان گویا agent تجارتی روسها هستند. آقای پور[۳] هم همان اخلاقی را که داشتند دارند و بدبختانه در کرمانشاه بطور غریبی محسوس می‌شود، بطوری که دیگر مردم ایشان را به کلی ارمنی تصور می‌کنند. من با وجود اطمینان کاملی که به حسیّات خیلی صاف و منزه ایشان دارم خیلی متألمم که ایشان را هم جور نمی‌بینم و به کلی دربارهٔ ایشان سرگردانیم که با ایشان چگونه رفتار نمائیم. ولی انشاءالله همین که فرصتی پیدا شد البته در خصوص ایشان فکری قطعی خواهیم نمود.

مرقوم فرموده بودید که معلوم می‌شود خانم از آقای میرزا رضاخان تربیت گله‌مند بوده‌اند. این‌طور نبوده و مخصوصاً خانم خیلی از ایشان و محبتهای فوق‌العادهٔ ایشان اظهار تشکر می‌نمودند و البته اگر از خود ایشان هم سؤال بفرمائید خواهید فهمید.

نمی‌دانم صندوق ایشان پیدا شد یا نه. اگر وقتی باشد که در این خصوص اقدامی شود اسباب تشکر خواهد شد. عجالةً دیگر باوجود میل مفرطی که به عریضه نگاری دارم مجبورم دست نگاه دارم تا مگر موقع دیگری دست بدهد و مفصل‌تر از این بنویسم.

شادمانی شما را از صمیم قلب خواهانم و از محبتهای شما فوق‌العاده مفتخر و سربلندم.

جمال است.

---

۱. اسمعیل نوبری.

۲. علی نوبری(؟).

۳. مقصود پورداود است.

نامه‌های سال ۱۳۳۴ هجری قمری

امیرخیزی، اسمعیل[1]

156

۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۴

قبله و امیدگاها   بقای سلامت و دوام عافیت وجود مبارک را همواره از خداوند مسئلت می‌دارم و همیشه خود را مسرور و خوشوقت از توجهات و الطاف عالیهٔ حضرت عالی می‌دارم. با آنکه وقوعاتی روی نداده و اطلاعی نداشتم باز من‌باب مالایدرک کله لایترک کله چند صفحه چرند و پرند عرض کرده چند دقیقه به اشتغال اوقات شریف جسارت گردید.

عجالةً چیزی که فوق‌العاده اسباب نگرانی است مسئلهٔ آقای نظام‌السلطنه است خاصّه پس از آنکه مارشال هم اشاره در این باب کرده است. نمی‌دانم چه وضعی برای ایرانیان روی خواهد داد. هیچ بعید نمی‌بینم که آقای نظام‌السلطنه یک همچو خیالی را در دل نپروریده باشد. معزی الیه امروز دست از تمامی دار و ندار خود کشیده اهل و عیال خود را به بغداد فرستاده این‌طور حاضر جانفشانی شده، پر جای حیرت است که محض برای ملت باشد و یک خیال دیگری این شخص را بدین مقام نیاورده باشد و از ایران که خبری نمی‌رسد لااقل انسان خاطر خود را تا اندازه[ای] از تشویش آسوده کند، کار ما به خدا مانده است. درخصوص آقایان همجوار هم همان اعتقاد سابق بنده خلل‌پذیر نشده و روز به روز شدت می‌کرد و تاکنون هم که اسلحه برای ایرانیان نرسیده و اگر رسید با دست کیها توزیع خواهد [شد]. عجب جای سختی گیر کردیم. خدا به فریاد ما برسد.

---

۱. کپی از مهندس ناطق دست من است.

آقای حیدرخان خیلی طالب است بنده به ایران بروم و من هم در این خصوص راستی بی‌تکلیفم. نمی‌دانم چه باید کرد. اگر به ایران بروم شاید خدمتی کرده باشم، ولیکن می‌ترسم که آقای جمال‌زاده تنها بماند و کسی هم اینجا نیاید و اگر نروم با این وضع این‌جا چه بکنم. یک مسئله علمای نجف بود، به هروسیله بود با آنها تااندازه‌ای آشنا شدیم بعد چه خواهیم کرد. غرض برای آقایان محوّل کردیم مسئله[ای] را که چه صلاح ببینند (یعنی به کمیتهٔ مرکزی).

در موضوع آقایان نجف بنده مختصر تباین فکری با آقای جمال‌زاده دارم. ایشان چندان اهمیت نمی‌دهند و تا امروز به دیدن هیچ‌یک از آقایان نرفته است و بنده هم یک دو مرتبه عرض کردم دیدم خوششان نمی‌آید. درصورتی که هروقت به من تعرّض می‌کنند آقایان که چرا آقای جمال‌زاده به کاظمین نمی‌آید.

آقایان علما درخصوص جریدهٔ رستخیز مذبذبی هستند که مدیر روزنامه پورداود می‌خواهد آتش‌پرستی را در ایران رواج بدهد. بنده گفتم که روزنامه به ایشان مربوط نیست ازطرف یک هیئت صحیحی اداره می‌شود.

در چند مجلس درخصوص حضرت عالی بعضی مذاکرات شده وشوقی برای حضرت عالی پیدا کرده‌اند، همه تمجید و تقدیس می‌کنند.

فردا ان‌شاءالله به نجف‌الاشرف خیال تشرّف دارم که با آقایان آقا شیخ عبدالحسین و آقا میرزا رضا ایروانی ملاقات کرده ایشان را به کاظمین بیاورم و درصورت امکان به کرمانشاه بفرستیم که وجود ایشان مغتنم است.

خدمت دوستان عزیز و محترم جناب اجل آقای هدایت[1] و جناب آقای غنی‌زاده[2] و آقای علی‌زاده و سایرین به عرض ارادت مصدّعم. همواره به ارجاع خدمات منتظرم که مفتخرم فرمایند. ایام عزت و توفیق پاینده باد.

فدوی ـ اسمعیل امیرخیزی

نوبری، اسمعیل[3]

۱۵۷ ....

۱. عزت‌الله.
۲. محمود غنی‌زاده.
۳. اصل نامه نزد من است.

۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴

قربانت شوم خیلی متأثرم از این‌که مدت سه ماه است که نتوانسته‌ام به حضور مبارک عریضه عرض کرده و راپورت این صفحات را مشروحاً بنویسم. فقط یک عریضهٔ مختصری از همدان شخصی عرض شده. البته تاحال رسیده و خواطر مبارک ازطرف مخلص خود آسوده شده.

معلوم است که سبب مهاجرت خودمان را از بغداد در راپرتهای مفصل آقای امیرخیزی و جمال‌زاده عرض کرده‌اند. بین راه بغداد و کرمانشاه درشکه پرت شده بحمدالله آسیبی که مانع از کار باشد وارد نگردید. چند روزی معالجه نموده زخمهای وارده بر صورت و زانوها بهبودی یافت.

بعد از آن‌که وارد کرمانشاه شدیم دیدم جناب حاجی اسمعیل‌آقا[1] الحق خوب کارها را اداره کرده و می‌کند. بنا به توصیهٔ حضرت عالی که باید توسعه در اختیارات معظم له داده شود بنده هم آنچه لازم بود مراعات نمودم. بعد از بیست روز به تصویب ماژور کلاین و هیئت خودمان عازم همدان شدم. بعد از زیارت خانواده و اخوی[2] مشغول کار شدیم.

از توجه حضرت عالی مسئلهٔ قزاقها که ماژور کلاین خیلی اهمیت می‌داد و می‌گفت که اگر این مسئله را انجام بدهی من خیلی ممنون خواهم شد، در ظرف ده روز موفق شدم که تمام قزاقها را یعنی صاحب منصب‌ها را متقاعد نمودم که بیایند تسلیم ژاندارمری شوند و اسلحه را به ادارهٔ ژاندارمری بدهند.

اول کسی که قدمی در این راه برداشت برادرزادهٔ بصیر السلطنهٔ تبریزی وکیل انجمن خیرخواه روسها مجیدخان نامی بود که با اخوی پیش از رسیدن بنده صحبت کرده بود که اگر فلانی یعنی من بیاید من داخل ادارهٔ ژاندارمری خواهم بود و از قزاقخانه فرار خواهم کرد. در شب محرم مجیدخان نائب اول قزاقخانه با ده نفر تابین خود آمدند. از خانه ما فرستادیم به ملایر.

بعد از آن سایر صاحب‌منصبها تبعیت کرده آمدند. قرآن مهر کنند که با ملت همراهی بکنند. به همهٔ اینها قریب سیصد لیره پول داده شد. در این روزها قشون روسی خواستند که به طرف همدان حرکت کنند. بعد از شور با صاحب منصبان قزاقی صلاح

---

۱. امیرخیزی.

۲. علی نوبری.

دیده شد که شب ما هجوم برده مصلّی [را] که سنگر محکم آنها بود گرفته تا سایرین هم تسلیم شوند.

شب دوازدهم محرم ماژور محمدتقی‌خان[1] هجوم به سنگر قزاقها برده قزاقها تسلیم شدند. مابقی قزاقها که در کاروانسراهای محکم منزل کرده بودند محصور شدند. صورةً اول آفتاب بنده مابین ادارهٔ ژاندارمری در پیش قزاقها جعفرقلی‌خان واسطه شده تمام تفنگها را که دویست و شصت قبضه بود با دو مترالیوز تسلیم ژاندارمری کردند و غالب قزاقها و صاحب‌منصبان جزء داخل ژاندارمری شده و لباس ژاندارم پوشیدند و بعضی‌ها به عنوان مجاهدی داخل خدمت شدند. پنجاه نفر که طهرانی بودند با سرهنگ خود به طهران رفته. موفقیت ما به واسطهٔ این بود که دویست نفر از قزاقها از مجاهدین تبریز بودند که از ترس صمدخان رفته و قزاق شده بودند.

بعد از این واقعه قونسول روس و انگلیس در تحت حمایهٔ ژاندارم از شهر خارج شدند. بعد از رسیدن قونسولها به قزوین قشون روسی به طرف همدان حرکت کردند.

ما هم مابین قزوین و همدان کوههای محکم را سنگر کرده بودیم که محکمترین آنها گدوک آوج بود. پیشقراولان روسی پنج شش مرتبه شکست خوردند تا این‌که یک پیشنهادی به دولت کردند که باید قشون روسی همدان را بگیرد. بعد از آن دو هزار نفر از قشون روس به طرف همدان حرکت کردند.

ارامنه از بیراهه قشون روسی را تا چهارده فرسخی همدان آوردند کنت کانتز، ماژور دومده و دبیر قونسول آلمان صلاح را در این دیدند که بدون جنگ همدان را تخلیه کنند. بنده، ماژور محمدتقی‌خان، کاپیتان اردومان آلمانی رأی بر تخلیهٔ همدان بدون جنگ نداشتیم، چون قورخانهٔ ده روز جنگ را داشتیم.

به هرحال چون اتاماژور و هیئت جنگ ما نبودیم رئیس کنت کانتز بود همدان را بدون مقدمه در ظرف چهار ساعت تخلیه کردند. ما هم چاره‌ای جز فرار نداشتیم.

اهل عیال اخوی را با قباد به طرف بروجرد فرستادیم. خود و اخوی و آقا زین‌العابدین بالازاده سه نفر سه اسب سوار شده به طرف کرمانشاه حرکت کردیم. در اسدآباد پنج فرسخی همدان نشسته مشغول تهیهٔ قوه و جمع‌آوری سوار شدیم.

تا این‌که بعد از دو روز کاپیتان اردومان با مجدالسلطنهٔ ارومیه‌ای با سیصد سوار که صد و پنجاه ژاندارم و صد و پنجاه نفر مجاهد بود رسیدند. مشغول سنگربندی شدیم که

---

۱. کلنل محمدتقی‌خان پسیان.

روسها به طرف کرمانشاه نیایند. هنوز روسها وارد همدان نشده‌اند. در خارج همدان یعنی در دو فرسخی در پل شکسته که یک قریه‌ای است ماژور محمدتقی‌خان با روسها جنگ می‌کند.

بعد از سه روز از حرکت ما روسها وارد همدان می‌شوند. بعد از حرکت ما از شهر طهران فوراً امیر افخم قاتل مرحوم سید جمال را حاکم می‌کنند. او هم روسها را استقبال می‌کند. نان نمک می‌برد با روسها می‌خورد و آن‌جا روسها وقتی که وارد می‌شوند از امیر افخم سؤال می‌کنند که این کارها را در این شهر که‌ها می‌کردند. او هم محض این‌که همدانی‌ها را از خود راضی کند می‌گوید چند نفر از تبریزی‌ها این کارها را کرده‌اند.

همان روز پنجاه نفر سالدات به خانهٔ ما می‌گذارند و ده نفر قزاق رفته حجره را باز می‌کنند. اما چه برده‌اند تا امروز نمی‌دانیم. چون هیچ خبری نمی‌رسد. یک نوکر ما که در خانه گذاشته بودیم از ترس قزاقها فرار می‌کند می‌آید کرمانشاه.

در اسدآباد بعد از پنج روز بنده و اخوی هردو مبتلای به تب لرز شدیم. با تب لرز از آن‌جا هم عقب نشسته با اردو آمدیم کنگاور. در آن‌جا از شدت مرض نتوانستیم اقامت کنیم، چون هیچ دوا و طبیبی نبود. علاوه هوای کنگاور و آبش خیلی بد بود آمدیم صحنه. دو روز در صحنه خوابیدیم.

روز سیم از کرمانشاه کالسکه آوردند با کالسکه آمدیم کرمانشاه. در کرمانشاه یک ماه بنده و اخوی و آقا زین‌العابدین [و] دو نفر نوکر مبتلای محرقه[1] و مطبقه شدیم. حالا هم اثرش باقی است.

این است که نتوانستم آن طوری که باید راپرت عرض کنم بنویسم و از بدی خط و ربط و ننوشتن تاریخ وقایع معذرت می‌خواهم. بعد از چهل روز بنده و اخوی و آقا زین‌العابدین آمدیم بغداد. بحمدالله می‌توانم حرکت کرده و کار بکنم.

عمواوغلی هم این‌جا تشریف دارند. حضور آقایانی که آن‌جا تشریف دارند به عرض ارادت مصدعم.

چون راپرت مفصلی آقای جمال‌زاده عرض کرده و مخلص بیشتر از این نمی‌خواهم تصدیع دهم، علاوه ضعف مانع است امیدوارم که بعد از این عرایض مفصلی مرتباً عرض کرده و وقایع را بنویسم. سلامتی و موفقیت آن یگانهٔ ایران را از خدا مسئلت می‌نمایم.

مخلص حقیقی ـ اسمعیل نوبری

---

۱. اصل: مهرقه.

نوبری، علی

۱۵۸

قربانت شوم   بعد از تقدیم سلام و ارادت باطنی مدت مدید است که به زیارت دستخط مبارک نایل نگشته‌ام. لاکن قبله‌گاهم آقای نوبری[۱] بیستم ماه ذی‌حجه وارد همدان شدند مژدهٔ سلامتی را دادند. خدا می‌داند که به چه اندازه خوشوقت شدیم. خداوند همیشه حضرت عالی را خوشوقت فرماید.

دیگر اینکه وضع را آقای نوبری مرقوم داشته‌اند. لازم به عرض نیست. همین قدر عرض نمایم باز آقای نوبری ما را فراری نموده است. حالا ربیع ثانی وارد کاظمین شده نایب‌الزیاره هستیم. امیدوارم عاقبت کارها بهتر بشود، انشاءالله تعالی.

بنده‌زادهٔ میرزا رضا قباد دست حضرت عالی را می‌بوسد. در بروجرد تشریف دارد با مشهدی احمدآقا و با اهل خانه. خداوند عالم سلامتی بدهد. همیشه منتظر فرمایشات حضرت عالی بوده و هم خواهشمندم گاه‌گاهی از سلامتی خودتان دو کلمه سرافرازم فرمائید. باقی سلامتی وجود مبارک است.

قربانت ـ علی نوبری

کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، حسین[۲]

۱۵۹

از قصر

۲۱ جمیدی‌الاول ۱۳۳۴

خدمت جناب دوست محترم معظم آقای تقی‌زاده دام اقباله

دوست محترما   تا امروز موفق نشدم که عرایض خصوصی تقدیم خدمت بدارم و قدری درد دل بکنم. از اوضاع عمومی آنچه توانسته‌ام تا امروز نوشته‌ام. نمی‌دانم همه رسیده یا نه.

---

۱. اسمعیل نوبری.

۲. اصل نامه نزد من است.

از اوضاع خصوصی همین‌قدر عرض می‌کنم‌که این همه زحمات و صدمات جانی و مادی و معنوی که در عرض چند ماه اخیر به همهٔ دوستان و مخلص رسیده در مقابل تجربیات و امتحاناتی که کسب کرده‌ام به منزلهٔ هیچ است و از ته دل خودم را تبریک می‌کنم و خوشحال و مسرورم که بدین نعمت عظمی یعنی اطلاع بر احوال روحیه و اوضاع اجتماعی و سیاسی ملت خویش نایل شدم و اگر مشهودات و تجربیات خود راکه یقین دارم خیلی خیلی ناقص است بنویسم کتابها تشکیل می‌شود.

درهرحال هرقدر از اوضاع عمومی دلخون باشم و از خطایا و سهوهای بی‌شمار رفقا و مدبّران امور مملکت مأیوس بشوم تنها مایهٔ تسلیت خود همین می‌دانم که ازین اوضاع اطلاعات مختصری کسب کردم. امروزه داخل شدن به تشریح اخلاق و طبیعت و عملیات فرقه‌ها و یا بعضی از دوستان را آن قدر مخالف مشرب و مسلک می‌دانم که نمی‌توانم حتی روی این کاغذپاره‌ها بنویسم و ازطرف دیگر یقین دارم که حضرت عالی که بیشتر از بنده مخالطت و مصاحبت با همهٔ این اشخاص و رفقاکرده‌اید و با نظر صایب خودتان احوال و اخلاق آنها را تدقیق و تحقیق نموده‌اید محتاج به نظریات ناقص مخلص نیستید.

ولی اگر اجازه بدهید به یک جملهٔ عمومی نظریهٔ خودم را می‌نویسم و نمی‌دانم حمل به مبالغه خواهید فرمود یا کوتاهی نظر مخلص. ازحیث عموم عرض می‌کنم که همهٔ رفقای دمکرات و رؤسای این حزب که زبدهٔ ملت‌اند بدون استثناء مرد محیط امروزی نیستند. محیط امروزی غیر از محیط دورهٔ انقلاب است. اگرهم آنها مدیر و زمامدار دورهٔ انقلاب بودند در محیط حاضر تقریباً الفباخوانند. آن محیط تغییر یافته ولی آن اشخاص و آن ماهیت و اخلاق تغییر نیافته است. به قول ملک‌الشعرا انقلابیون دیروز امروز فیلسوف و اعتدالی شده‌اند. برای امروز انقلابیون جدید لازم است.

اگر موفقیت نصیب ما نشود از خودمان است. اگر در این میدان مبارزهٔ زندگی مغلوب بشویم از خودمان است، و اگر حیثیت و شرف اجتماعی‌مان از دستمان برود از خودمان است. ...[1]

آقای خلخالی[2] که عازم اسلامبول‌اند و البته ملاقات خواهید فرمود. ترجمهٔ حال و اطوار و اخلاق هریک از رفقا و دوستان را خواهند گفت و اگر شرفیابی مخلص نیز نصیب بشود حضوراً نتیجهٔ تجربیات خودم را عرض خواهم کرد. خیلی لازم و ضرور بود که

۱. نقطه‌چین در اصل است.

۲. عبدالرحیم.

محض اطلاع کامل بر جریان امور خودم شرفیاب بشوم. اما از یک طرف امور میسیون ناقص می‌ماند و ازطرف دیگر تجربیات حاصلهٔ چندماههٔ مخلص هم ناقص می‌ماند. امروز زندگی سخت و ناگواری که در این قصر هست برای من هزار مرتبه بهتر و مرجح است از زندگی در ممالک اوروپا.

از رفقای میسیون خیلی ممنونم.و آنچه می‌توانند فداکاری و خدمت می‌کنند. تنها بی‌اندازه متأسفم که از روی صدق نیت و صفای قلب آنچه در حق آقای میرزا رضاخان دارا کردم و در هر خصوص احتراز از تحریک حس رنجش او نمودم موفق نشدم که خاطر او را از تشویش و سوء ظن آسوده سازم. قلب او پیش از ورود طهران در تردید و شبهه از حسن نیت و صفای قلب بنده بود و هر تشبث و اقدامی در رفع این شبهه‌ها و اشتباهها کرده و امیدوار شدم که گرد رنجشی از من به دل او ننشیند. بالاخره با کمال تلخی دیدم که باز از همه رفقا و مخصوصاً از من ناراضی بود و شکایت می‌کرد.

البته مسبوقید که پس از رسید تلگراف که قرارداد مومی‌الیه صحیح است از قم به طهران نوشته شد که صورت حسابش را بنویسد تا هرچه طلب دارد پرداخته شود. نوشت و فرستاد و علاوه بر شش هزار مارک که از آن یکهزار و صد و هشتاد تومان برات به طهران داشت سیصد وشصت و یک تومان هم خود را طلبکار قلم داد. آن مبلغ پرداخته شد و کاغذی به امضای همهٔ اعضای میسیون نوشته شد که چون ترتیب میسیون شکل دیگر گرفته است بعد از این به مقامات لازمه مستقیماً می‌توانید مراجعت بکنید. خیلی متأسف بودم اما راه دیگر نداشت و از قرار نوشتهٔ خودشان در روزهای خطرناک طهران به سفارت آمریک رفته و تأمین گرفته بود.

از روز تخلیهٔ قم نه تنها از ایشان بلکه از هیچ‌یک از دوستان و رفقای دیگر طهران اطلاع نداریم و نمی‌دانیم باز دیدن آنها نصیب خواهد شد. مستدعی هستم کارت‌پستال لفی را مرحمت کنید از سویس تمبر چسبانده به طهران بفرستند.

و خدمت دوستان برلین خصوصاً آقای نواب و آقا شیخ محمدخان قزوینی و آقای هدایت و فریدون وغیره سلام دوستانهٔ مخلص را برسانید.

و چیزی که سابقاً در یکی از عرایض خصوصی عرض کرده بودم بازهم اظهار می‌کنم که تا ممکن است برای آتیه مبلغ معتنابهی در آن‌جاها پول احتیاطی نگاه باید داشت و احساس کردم از تشکیلات کمیته در آن‌جا باید با سرمایهٔ بزرگی بماند که اگر خدانکرده اوضاع ایران شکل تأسف‌آمیزی بگیرد در اوروپا مراکز کمیته و دفاع حقوق

تشکیل شده به وظایف دفاع حقوق ملّی مشغول باشند. با این اوضاع مخلص چندان نیک‌بین نیستم.

برای موفقیت، تنها یک مرد فوق‌العاده لازم است که آن هم در ایران وجود ندارد و خلق نمی‌توان کرد. مگر تجربیات تلخ و حسّ اسارت و ندامت محیطی به این قبیل اشخاص را آماده کند و آنها را پرورش دهد! ...[۱] عجالتاً بیش از این زحمت نداده موفقیت آن دوست محترم را طالبم.

ح. کاظم‌زاده[۲]

پورداود، ابراهیم

۱۶۰ ....

۱۰ اوت ۱۹۱۶ [= ۱۳ شوال ۱۳۳۴]
اسلامبول

فرزانه و فرشته سرشتا

گرچه عهد کرده بودم که در خصوص خود به هیچ‌وجه مزاحم نشوم و از گرفتاری خویش سخنی نگویم امروز خود را به نگارش این نامه ناچار دیدم. چه می‌ترسم سکوت من به بی‌حسّی و نفهمی تعبیر شود و چنین پندارند که من بد را از خوب نمی‌شناسم. این نامه فقط برای رفع اشتباه نوشته می‌شود.

در آغاز لازم است یادآوری کنم که نظر به اعتماد و اعتقادی که به حضرت عالی داشته‌ام کورکورانه در سال گذشته تکلیف شما را از آقامیرزا رضاخان دارا[۳] پذیرفته به برلن آمدم. هم‌چنین نظر به عهد و سوگندی که با شما بسته شد با کمال دلگرمی تا به

---

۱. نقطه‌چین در اصل است.
۲. روی پاکت نشانی اسلامبول ـ والده‌خان نمرهٔ ۸۶ ـ توسط جناب حاجی حسین‌آقا شالچی ... تقی‌زاده، نوشته شده است. معلوم می‌شود نامه را به آن‌جا می‌فرستاده‌اند که شالچی برای تقی‌زاده به برلن بفرستد. شالچی از دوستان و معاشران قدیم تقی‌زاده بود.
۳. بعداً به میرزا رضاخان افشار معروف شد و اشاراتی از رفتارهای او را تقی‌زاده درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز نوشته است. در مقالات تقی‌زاده هم نقل شده.

بغداد رفته مشغول خدمات شدم. اداره کردن و انشاء روزنامهٔ رستخیز[۱] در بغداد در آن هوای سوزان و در کرمانشاه با نبودن وسایل تک و تنها کار آسانی نبود. با آن‌که دوستان خودمان یا از حسادت یا از شرارت در سر این کار با من ضدّیت می‌کردند، من به کار خود موفق بودم.

پس از افتادن کرمانشاه به دست روسها برای سومین بار در بغداد برای ایجاد روزنامه کوشیدم. یک شماره هم به چاپ رسید. به تحریک برخی از دوستان ترکها انتشار آن را مانع شدند. از بغداد نومید، خواستم ماشین چاپ کوچکی خریده به قصرشیرین برگردم و در آن‌جا مشغول به کار باشم. دوستان پول آن را تصویب نکردند. مختصراً در این مدت یک سال آنچه در قوّه داشتم کوشیدم، در نزد وجدان خود شرمنده نیستم. قصاید روزنامه و مقاله‌های فوق‌العاده گواه آن زحمات شبانه‌روز می‌باشد.

گذشته از این منظماً به جلسات بی‌معنی همراهان نیز حضور داشته‌ام. در مذاکرهٔ شهریه، فوق‌العاده، آب و استر و اساسیه نیز شرکت می‌کردم. فقط کاری که در این مدت نکرده‌ام ننوشتن راپرتهای دروغین و کاغذهای چاپلوسی می‌باشد! البته نیازمند این‌گونه فرومایگی نیستم. ولی بسیار جای افسوس است که کمیتهٔ مرکزی ما نتوانست قدر و قیمت خدمات اعضاء خود را بداند. ابداً معلوم نشد که زحمت برد و که بیهوده وقت گذراند. زحمات و فداکاری من به خودم پوشیده نیست. با جسارت می‌توانم بگویم هیچ یک از اعضا به اندازهٔ من فداکاری نکرده‌اند و نصف زحمت مرا ندیده‌اند و باید گفت برخی از این گیرودار استفاده کرده‌اند. بسا سرافرازم که خدمات من از قبیل کار عمله و مزدگرفتن نبود.

باری پس از روزنامه در بغداد نتوانستم بی‌عنوان راه رفته باشم. مردم در گوشه و کنار بد می‌گفتند. مخصوصاً به من ناگوار و سخت بود که مردم مرا مزدور آلمانیان پندارند و گذشته از این سلوک همراهان شرم‌آور بود. به کارهای پست و رذل می‌پرداختند، به اندازه‌ای بد و زشت که آدم از دوستی و آشنایی آنان ننگ و عار داشت. چنانچه پس از حرکتم از بغداد البته شنیده‌اید چه کرده‌اند، چطور آبروی همه را ریختند. خود را محل سرزنش قرار دادند! اگر بعدها به یکی از اعضای منصف رسیدید شرح آن همه رسوائی و رذالت را به عرض خواهد رسانید.

هوای بغداد هم روزبه‌روز به گرمی می‌رفت، ترسیدم مانند تابستان سال گذشته

---

۱. دومین روزنامه‌ای است که به‌کوشش پورداود خارج از کشور نشر شده است.

بیمار و رنجور شوم، و هم باید بگویم بیش از پیش برای کسان و علاقهٔ آنان در رشت دلتنگ و پریشان بودم. ترسیدم گناه من دامنگیر آنان شده و سبب بیچارگی گروهی گردم. از برای حفظ شرف خود و آبروی خانوادهٔ خود ناچار شدم از بغداد بیرون آمده از رسوائی و رذالت دور شوم. به هر شکلی بود از تاجری پول گرفته برات دادم. از صندوق آن‌جا ابداً درخواستی نکردم تا راه به همراهان دیگر نشان نداده باشم. با هزار رنج و محنت به اسلامبول رسیدم. اکنون دو ماه و نیم می‌باشد در این‌جا هستم. خیال داشتم بروم سوئیس، لُزان یا ژنو. از آن‌جا با خانوادهٔ خود رابطه به هم رسانیده وسیلهٔ زندگی به دست آورم. بدبختانه هنوز به آرزوی خویش نرسیدم. ذخیره که از برای چند ماه سویس داشتم با گرانی زندگانی اسلامبول از دست رفت.

از سفارت آلمان برای فرستادن من ابداً همراهی نشد. سفیر ایران[۱] هم با من خوب نبود، نمی‌دانم چرا. شاید به جرم آن‌که از اعضای کمیتهٔ برلن هستم. گویا کسی به اسم من در سال گذشته قصیدهٔ هجوی تقدیم او کرد. به هرحال چون آقای حاج سید ابوالحسن علوی هم خیال سوئیس داشت سفارت ایران در جزو سایر مسافرین برای من هم اقدام کرد. تا دیروز پس از یک ماه انتظار جواب نفی داد[ند]. اینک در این‌جا سرگردان و متحیر مانده‌ام. نمی‌دانم چه خواهم کرد. راستی سزاوار نیست پس از آن همه زحمت و فداکاری، پس از آن که چندین بار نزدیک مرگ رفتم، پس از آن همه ناملایمات که از همراهان دیدم الحال مانند یک مجاهد بی‌سروپا در اسلامبول بمانم. اگر دیگران صندوق آن‌جا را تقسیم کرده برای جای دیگر شتافته تقصیر من چیست. از این گناه گردی به دامن من ننشسته است.

من اگر خواستم به برلن بیایم برای آن است که مستقیماً برای سوئیس نمی‌شود حرکت کرد. هم‌چنین اگر به سفارت آلمان از استعفای خود حرفی نزدم برای این بود که ترسیدم برای فرستادن من اقدامی نکنند. امروز برای دادن این کاغذ به سفارت آلمان خواهم رفت. دکتر وبر را از استعفای خود مسبوق خواهم نمود. استعفای بنده از بغداد به شما تلگراف شد، با این [وضع] سزاوار نبود برای مسافرت من اشکال پیش آورید. دکتر وبر ترجمان سفارت آلمان مایل است که دوباره برای ایجاد روزنامهٔ رستخیز به بغداد برگردم. البته امروز این کار از قوّهٔ من بیرون است. خود را به هیچ‌وجه حاضر فداکاری نمی‌بینم. تمام احساساتم مرده، آدم مهملی هستم. آن‌قدر بدی و زشتی در این مدت

---

۱. احتشام‌السلطنه سفیر ایران بود.

دیدم که به این زودی قابل کاری نیستم. فی‌الواقع احساساتم که سرمایهٔ معنوی آیندهٔ من بود از دستم رفت. شاید سرمایهٔ مادی خود را نیز باخته باشم.

مطالب زیاد است ولی حوصله تنگ، مرا یارای نگارش نیست. اگر روزی دیدار دست داد شرح این مختصر را خواهم داد. لابد در راپرتهای دروغین از من تکذیب بسیار نوشته‌اند، ولی من خود را ابداً گناهکار نمی‌دانم و بسیار افتخار دارم که همیشه با خیالات خبیث همراهان ضدّ بودم و این سبب کینه گردید. یاوه سرائی دیگران اهمیت ندارد، ولی بی‌لطفی شما بسیار مایهٔ شگفت من است. مثل آنکه همه با من قهر کرده‌اید و یا گمان کرده‌اید از عقاید و مسلک خود برگشته‌ام، مخصوصاً مقیّدم از دوستانی که من به آنان عقیده دارم از من سلب عقیده نکنند. امیدوارم در انتخاب من گول نخورده باشید و مرا به اشتباه و خطا برای خدمت ایران نفرستاده باشید.

الحال نمی‌خواهم بیش از این مزاحم شوم. صمیمیت و حقیقت هیچ‌وقت در پرده نخواهد ماند. طبیعت خود کشف حقیقت نموده مسائل مشتبه حل خواهد شد. از گذشته بگذریم، حل مسائل گذشته را به آینده برگذار می‌کنم. امروز در اسلامبول سرگردان و متحیر مانده‌ام، گناه خود را نمی‌دانم چیست. با هزار افسوس از جزو اعضای کمیته هم نیستم. میل دارم بروم سوئیس در آن‌جا تا آخر جنگ بمانم و با خانوادهٔ خود راه مراسله پیدا کنم تا بتوانم پول گرفته زندگانی نمایم.

خواهشمندم شما دوستان: آقای تقی‌زاده، آقای میرزا محمدخان قزوینی، آقای هدایت‌خان[1]، آقای میرزا رضاخان تربیت دوستانه مرا از این مهلکه نجات دهید. جان و شرفم در این‌جا در معرض خطر است. از دکتر وبر ترجمان اول سفارت آلمان در اسلامبول بخواهید که هرچه زودتر مرا روانه سازد، محتاج کمک دیگر نیستم. امید است آن دوستان محترم ذلت مرا روا نداشته در انجام این خدمت کوتاهی نورزند. اگر جز این شود سلوک آن دوستان را به دشمنی تعبیر خواهم کرد. خوب نیست شما این کاغذ را ندیده پنداشته، خودتان اندکی از گذشته و حاضر و آینده من فکر کنید.

از قراری که شنیده‌ام هزار لیره آلمانها فرستاده‌اند به بغداد برای روزنامهٔ رستخیز. البته خوب است در آن صفحات روزنامه باشد ولی به اسم رستخیز خوب نیست. اسم در عالم کم نیست. این روزنامه از هر حیث به من تخصیص دارد. من البته رضا نیستم به این اسم روزنامه‌ای باشد. روزنامه که در کرمانشاه یا بغداد به این اسم نوشته می‌شود، یا

۱. عزت‌الله‌خان هدایت.

اسم مدیر و سردبیر در بالای روزنامه خواهد بود یا نخواهد بود. اگر هم کسی باشد آن وقت من مثل یک مزدوری معرفی خواهم شد، همه‌کس خواهد گفت پول این روزنامه از دیگری است. مدیر و دبیر مانند عمله و مزدوری عوض می‌شود. پارسال پورداود بود امسال دیگری. و اگر اسم کسی بالای روزنامه نباشد همه‌کس خیال خواهد کرد که باز من در سر روزنامه هستم و من نمی‌خواهم چنین باشد. خواهشمندم فوراً به دوستان آن‌جا تلگراف کنید که از این اسم رستخیز منصرف شوند اگرنه خود را مجبور به پروتست خواهم دید و این خوب صورتی پیدا نخواهد کرد.

اگر بتوانید از سوئیس تلگرافی به پدرم از سلامتی من مخابره کنید. از این باب بسیار افسرده هستم. آدرس این است: رشت ـ حاج داود.

قربان شما، پورداود

هدایت، عزت‌الله[1]

۱۶۱ ....

۱ سپتامبر ۱۹۱۶ [از استانبول] [- ۳ ذی‌القعده ۱۳۳۴]

دوست محترم عزیز   بعد از طی منازل و مراحل قشنگ دلکش اکنون چهار روز است که در این پایتخت دلربا هستم. در ورود به هتل بریستول رفتم که در آن‌جا منزل کنم و هرچند که بسیاری از آقایان مهاجر یا فراری و یا به قول یک نفر آلمانی touriste politique در آن‌جا منزل داشتند باز مصمم شدم که در همان جا کلبهٔ محقری گرفته شاید از زبان مردم برهم.

لکن در همان شب اول چنانچه وظیفهٔ پاکیزگی مشرق‌زمین هم همین است دیدم که در رختخواب غیر از من یک مقداری جاندار دیگر هم هست که به شکل ساس یا چنانچه در فارسی صحیح آنها را می‌نامند «دیوچه» در رختخواب هستند که مرا بکلی ممانعت از خواب کردند و شب اول را با وجود خستگی تا صبح خود را در لفافه پیچیده و روی صندلی تابی که در اتاق بود گذراندم.

روز دیگر خواهش کردم که اتاق را تمیز کنند و واقعاً هم در پاک کردن اتاق کوتاهی

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

نکردند. لکن کثافت چندین ساله را چطور می‌توان در یک روز رفع کرد و شب دویم باز همخوابه‌های ناگوار به اندازه[ای] مزاحم شدند که جز فرار چارهٔ دیگری ندیدم و در قلب شب یعنی ساعت یک نصف شب برخاسته[1] رخت بربسته و بدین هتل آمدم و برای استراحت داخل شدم که پنج غروش فقط زیادتر از منزل اول داده و صدمرتبه راحت‌تر باشم. این است دلیل اقامت در این مهمانخانه. با وجود آنکه قول داده بودم که آن‌جا نروم.[2]

اما از نقطه‌نظر رهایی از دست زبان مردم چنانچه در انتخاب مهمانخانهٔ اول در نظر داشتم بدبختانه باید بگویم که اخلاق ما ایرانیها نه به آن درجه ضایع و خراب است که بتوان تصور کرد. امروز اگر ملکهٔ آسمان هم به زمین بیاید و چندی با ایرانیان معاشرت کند چنین بدانید که بدون آنکه به او عیبی ببندند یا این‌که به او ایرادی نداشته باشند به آسمان مراجعت نتواند کرد. هر قدمی که برداری خطاست. هر حرفی که بزنی تزویر است. راست بروی فحش است، چپ بروی غیبت است و هکذا.

خیلی جای افسوس است که در یک موقعی که هستی یک ملتی به باد فنا می‌رود باز جمعی از همان ملت درصدد آن هستند که از یک موقع مناسبی استفاده کرده جمعی دیگر را که به خیال خودشان سدّی در راه آنها هستند از میانه بردارند. در یک زمانی که گرگهای خونخوار مردم‌در[3] از خارج حمله‌ور شده‌اند، قوچهای داخلی هم شاخهای خودشان را در عوض آنکه برای دفاع خود به کار ببرند به هم پیوسته مشغول خراب کردن یکدیگر هستند. واقعاً به حال چنین قومی باید گریست.

اگر در ایران این تشبثات مأخوذه منتج به یک نتیجهٔ خوبی شده بود اول کسانی که در دنیا از خود صحبت می‌کردند و «ماگفتیم و ماکردیم» می‌گفتند همین اشخاص بودند که امروز تقصیر را تماماً به گردن من و شما می‌اندازند. حالا دیگر مائیم که مملکت را به باد داده‌ایم و ایشان هستند که به واسطهٔ نقشهٔ جدیدی می‌خواهند مملکت را پس بگیرند.

امروز پس از این پیش‌آمدهای ناگوار آسان است صحبت آلمان و عثمانی را به میان انداختن که او نکرد و ما می‌کنیم. لکن در آن زمانی که ما را وقت خوش بود همین آقایان در گوشه‌ای چپیده و جرئت این سخنان را نداشتند. امروز همه شیردل شده‌اند.

---

۱. اصل: خواسته.
۲. Pera Palace Hotel.
۳. منظور روسهاست.

من نمی‌فهمم که امروز کدام مرد بی‌عقل کم‌فکری در ایران پیدا می‌شود که وطن‌فروش را دوست داشته باشد و بگوید که ما باید با آلمان تنها باشیم و عثمانی را بکلی کنار بگذارد و یا برعکس. ما هردو را لازم [داریم] و باید با هردو دوست باشیم. یکی بدون دیگری درد ما را دوا نمی‌کند. لکن متأسفانه امروز چنین مشهور کرده‌اند که جمعی در ایران عثمانی را نمی‌خواهند و بدبختانه اینها هم قبول کرده‌اند و این سوء ظن از آن جمع را امروز بدل به حسن ظن کردن اقدامی است بس دشوار.

خلاصه خوب است از این مقدمات بگذرم و سر مطلب بروم. همان روزی که بنده وارد شدم با آقایان پورداود، نصرالله‌خان[1]، سعدالله‌خان[2]، راوندی، علوی[3] و حیدرخان[4] در یک مجلس مذاکره کرده و همان در ظرف چند ساعت خیالات آقایان معلوم گشت. نصرالله‌خان، سعدالله و راوندی حاضر به مراجعت شدند و دیگران در عقیدهٔ خود که به برلن بیایند ثابت ماندند. این طول و تأخیر تا امروز فقط به دلیل آن بود که من پرفسور ساره[5] و سفارت آلمان را نمی‌توانستم به دست بیارم. تا آنکه بالاخره پریروز با پرفسور ساره و دیروز با ویبر در اسلامبول و امروز با ایشان در تراپیا مذاکره کردم و بالاخره قرار شد که آقایان پور[داود] و علوی به برلن بیایند.

ولی باز به من گفتند که لازم است در خصوص حرکت این آقایان از برلن اجازه مخصوص داده شود. این بود که من آن تلگراف را کردم که «پور و علوی باید برلن بیایند اجازهٔ مخصوص حرکت ایشان را بگیرید».

پورداود ملاحظات زیادی دارد و صحیح هم هستند و من آمدن ایشان را قطعاً تصویب می‌کنم. حرکت ایشان با وجود این پیش‌آمدها به طرف بغداد نقداً محال است. ولی شاید او را بتوان با شرایط دیگری که ایشان بکلی مستقل و خارج از هر میسیون‌بازی، دوباره به بغداد یا ایران رفته مشغول نشر روزنامه بشوند داخل کرد. لکن قبلاً لازم است که ایشان برلن بیایند و با خانوادهٔ خود به شکلی مخابره کنند. پورداود و امثال او نمی‌توانند آیندهٔ خود و خانوادهٔ متمول خود را بکلی خراب بکنند و شاید در خطر عظیمی بیفکنند برای آنکه در عوض مفتضح بشوند.

ما خواستیم با کمال صداقت و صافدلی کاری بکنیم و از قرار صحبتهای زیادی که

---

۱. جهانگیر. ۲. درویش.
۳. ابوالحسن علوی. ۴. عمواوغلی.
۵. (= زاره) مستشرق آلمانی متخصص در تاریخ هنر اسلامی.

من با همهٔ آقایان و از هر صنف و مسلک کردم به واسطهٔ بی‌تجربگی جمعی فرومایه بدنام شدیم. مطالب به اندازه‌ای است که اگر بخواهم همه را در این کاغذ بگنجانم این صورت کتابچه را پیدا خواهد کرد. آن قدر می‌توانم مختصراً عرض کنم که ضدیت و انتریگ این ... [1] کار خود را کرد و در آخرین راه نجات مملکت باز سدّی بست.

اما در باب آن سه نفر آقایان دیگر که نصرالله و سعدالله و راوندی باشد، بعد از مذاکرات زیاد به آنها فهماندم که بسیار حرکت بی‌قاعده‌ای کردند که خودسرانه حرکت کرده‌اند. لکن حالا بعد از همهٔ این بی‌تجربگی‌ها دیگر راهی نیست غیر از آن که آنها دوباره مراجعت کرده ولی نه به سمتی که قبلاً بودند، بلکه مستقلاً باید بروند و راه تازه‌ای یعنی دوستی تام و تمام با عثمانی و آلمان پیش گیرند و در بغداد یا ایران با این آقایان یعنی عثمانیها و آلمانیها داخل مذاکرات شده و کاری پیش بگیرند.

اگر شخصاً لیاقت و قابلیت درستی و راستی نشان دادند ممکن است به جایی برسند و اطمینان حضرات را به خود زیاد کنند و اگر لیاقت ندارند که دیگر ما مسؤول قابل نبودن آنها نیستیم، و درصورتی که به برلن کاری داشته باشند و نخواهند که به توسط آلمانها در آن‌جا آن کار را انجام دهند، ما حاضریم که تا اندازهٔ ممکن به آنها کمک کنیم.

آنها خودشان به این شکل راضی شده و حاضر حرکت شدند. بعضی شرایط داشتند مثل گرفتن سفارشنامه از آلمانها وغیره که بنده رد کردم. فقط در باب مخارج می‌گویند که هفتاد لیره برای مراجعت یعنی خرج مسافرت لازم دارند و بعلاوه در آن‌جا هم ماهی سی لیره مواجب می‌خواهند و قبل از حرکت یک ماه پیشکی می‌خواهند چون که در این‌جا قروض دارند که باید قبلاً تأدیه شود.

در این باب من هنوز در این‌جا مذاکره نکرده‌ام، ولی خوب است شما هرقدر صلاح می‌دانید بگوئید حواله بکنند که در این‌جا در موقع حرکت به این آقایان داده شود. اما آقایان کی می‌توانند حرکت کنند چه عرض کنم. بعد از این‌که آنها راضی شده‌اند سفارت آلمان اشکال می‌کند به این دلیل که ما با نادولنی [2] مذاکره کرده‌ایم و به او قول داده‌ایم که تا از او خبری نرسد که وجود آقایان در آن‌جا لازم است ایشان را در اسلامبول نگاه داشته و نفرستند.

این مسئله خیلی غریب است و غریب‌تر آنکه اگر وزارت خارجه این مسئله را

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. از رجال سیاسی آلمان.

می‌دانست چرا به ما نگفت که بنده اصلاً به اسلامبول نیایم. وجود من چه فایده دارد که در این‌جا آقایان را حاضر کنم. ولی صبر کنند تا نادولنی بنویسد. شاید او رفتن آقایان را صلاح ندانست. آن وقت چه باید کرد؟

سعدالله‌خان شاید در هرحال برود. چون که پرفسور ساره می‌خواهد او را با خود همراه ببرد. اگر ممکن است این مسئلهٔ نادولنی را در آن‌جا تصفیه داد بهتر آن است که آن دو نفر دیگر هم همراه ایشان بروند. خواهش دارم در این خصوص مذاکرات فوری کرده و به من جواب بدهید. مخصوصاً تفصیل پور[داود] و علوی[۱] خیلی فوری است. این است اقدامات درخصوص آقایان خودمان.

اما قدری هم از دیگران بگویم:

اولاً آقای خلخالی[۲]، ایشان را حضرت عالی خوب می‌شناسید. با ایشان کمی مذاکره کردم و چون که هنوز به جایی نرسیده و فردا باز با ایشان خواهم بود نمی‌توانم در این کاغذ چیزی عرض کنم. بعد عرض خواهم کرد. دیگر از آقایانی که در این‌جا هستند آقایان ذیل‌اند:

وحیدالملک، طباطبائی[۳] (پدر و برادر[۴] و چند نفر نوکر)، فطن‌الملک، حاجی نظم‌السلطنه[۵]، آجودان‌باشی قدیم لقبش حالیه گمان می‌کنم سردار سعید باشد، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا سلیمان‌خان[۶]، برادرش روح‌الله‌خان، میرزا کریم‌خان[۷]، مصطفی‌خان صاحب‌منصب ژاندارم، امیرزادهٔ عشقی، جعفرخان مترجم بوپ، حیدرخان[۸] و شاید چند نفر دیگر هم باشند که یا دیده‌ام اسمشان خاطرم نیست و یا ندیده‌ام.

اما حیدرخان ـ مسئلهٔ ایشان مسئله‌ای است غامض. به هر شکلی که هست ایشان می‌خواهند به برلن بیایند و از آن‌جا به سویس بروند. بنده در باب او هیچ اقدامی نکرده‌ام و نمی‌دانم چه کنم. این‌جا بماند چه کند، برلن بیاید چه کند و سویس؟ ...[۹] به طرف بغداد برنمی‌گردد.

در سفارت آلمان از بنده سؤال کردند گفتم که کار ایشان راجع به ادارهٔ نظامی آلمان

---

۱. ابوالحسن علوی.
۲. عبدالرحیم.
۳. محمد صادق.
۴. سید محمد و عبدالمهدی.
۵. میرزا موسی میرپنج برادر حکیم‌الملک.
۶. میکده.
۷. رشتی.
۸. عمواوغلی.
۹. نقطه‌چین در اصل است.

بود و خوب است که ایشان باز به همان‌جا رجوع کنند و ببینند چه جوابی می‌آید. شاید بالاخره کار طوری بکشد که او برلن بیاید. چون که او خیلی اصرار دارد. خوب است در این باب هم عقیده اظهار کنید. بنده هم باز با او مذاکره می‌کنم ولی می‌دانم که فایده ندارد و یک دنده است.

اما آقایان وحیدالملک و طباطبائی که نمایندهٔ رسمی نظام‌السلطنه هستند و برای اقدامات مهمی بدین‌جا آمده و از این‌جا به برلن می‌خواهند بیایند، هردو آقایانِ محترم بافضل و باکمالی هستند. هرچند که من نتوانستم هنوز خدمت طباطبائی برسم با وجود آن‌که چند دفعه سعی کرده‌ام ولی ایشان را از قدیم می‌شناسم و خدمت آقای وحیدالملک تازه شرفیاب شدم.

آقایان را در این‌جا بطوری که لایق بود[ند] پذیرائی کرده‌اند و انورپاشا مهمانی داده است. هریک نطق غرّائی کرده‌اند. هرکس بقدر فهم خود خیالی کرده و چیزی گفته. ازقراری که دیروز آقای وحیدالملک می‌گفتند کارشان را تمام کرده با عثمانیها و عنقریب به برلن خواهند آمد. در این‌جا چه کرده‌اند واضح است که بنده مسبوق نیستم. یعنی مستقیماً چیزی به من نگفته‌اند.

و خیلی تعجب کردم که از برلن تلگراف آمده است که آنها با بنده مذاکره کنند. درصورتی که می‌دانید که ایشان نخواهند کرد. لکن غیرمستقیم خیلی چیزها شنیدم که خیلی غریب و عجیب به نظر می‌آید. تا چه اندازه به این حرفها می‌توان اطمینان کرد نمی‌دانم. لکن بعد از یکی دو مجلس صحبت با خود وحیدالملک خیلی چیزها به من معلوم شد که مایل بودم قبل از رسیدن آقایان در برلن باشم وگمان می‌کنم این خیلی مهم باشد. یا اقلاً با خود آنها وارد شوم.

بدبختانه نمی‌توانم تمام آنچه راکه می‌دانم در این کاغذ بنویسم. چه اولاً شاید صحیح نباشد و ثانیاً خیلی مفصل می‌شود. لکن آن قدر عرض می‌کنم که بعد از مسبوق شدن از بعضی از مواد قرارداد متأسفاً باید بگویم که غیر از نقطه نظر مملکتی و وطن‌پرستی خیلی ملاحظات دیگری هم شده است که شاید برای آیندهٔ مملکت نتیجهٔ خیری نداشته باشد.

بعلاوه معلوم می‌شود که از برای پیشرفت کار لازم دانسته‌اند که مصنوعاً یک جریان ضدیّت بر ضدّ یک گروه معینی در این‌جا احداث بکنند و همچنین بر ضدّ روزنامهٔ «کاوه» به عنوان مختلف. به عبارةً اخری یکی از آقایان در ضمن صحبت چنین اشاره کرد که ما

باید این ترتیبات مأخوذه در برلن و سایر جاها را براندازیم.

آقای عزیز من بنده خجالت می‌کشم بعضی حرفها را بزنم، مخصوصاً در مقابل فرنگیها که واقعاً اینها باید خیال بکنند که ما یک ملتی هستیم که باید منقرض بشویم. تُف به این اخلاق که هنوز من درصدد اینم که شما را خراب کنم و شما در خیال این که مرا ضایع کنید.

با وحیدالملک در باب روزنامه صحبت می‌کنم که اشکالات در توزیع آن هست. می‌گوید روزنامه چه مسلکی دارد من باید بدانم. درصورتی که از ایشان توقعی بنده نکرده بودم که اقدامی بکند. در جواب حرفشان گفتم که روزنامه چشم‌بندی نیست، بخوانید مسلک آن را فوری خواهید فهمید.

خلاصه چه عرض کنم. آنچه با ما رابطه دارد بد است، و آنچه از دست ما درمی‌آید خراب است، و هرچه ما می‌کنیم خیانت است. نمی‌دانم چرا؟ شاید گناه ما فقط صداقت و راستی باشد و شاید جرم ما آن باشد که انتریگ نمی‌کنیم و می‌خواهیم که با همه دوست باشیم و تقصیر ما شاید آن باشد که ما هم بودجه‌های دوگانه معین نمی‌کنیم.

باری خیلی مطالب دارم، لکن وقت تنگ است و نیمهٔ شب. باز تکرار می‌کنم که خیلی اهمیت می‌دهم وگمان می‌کنم حضرت عالی بدانید که چرا به آن‌که اگر ممکن شود قبل از آقایان یا اقلاً با ایشان در برلن باشم و سعی می‌کنم که هرچه زودتر حرکت کنم.

خواهش دارم که فوراً جواب مسائل راجع به آقایان را مذاکره نمائید و مرا تلگرافاً مطلع سازید تا این کار زود انجام بگیرد. فردا می‌خواهم به تشکیلات مخصوصه رفته با علی پاشا ...[۱] در خصوص روزنامهٔ «کاوه» مذاکره کنم و تا اندازه‌ای که ممکن من است رفع این سوء ظن‌های بی‌معنی را به[۲] ترتیب صحیحی که گمان نکنند این هم انتریگ است بکنم. امید است که نائل خواهم شد و تا نشوم دست‌بردار نیستم. خدمت همهٔ دوستان سلام می‌رسانم.

دوست شما ـ عزت‌الله

---

۱. + جا(؟).　　۲. اصل: نه.

اردبیلی، سید جلیل[۱]

۱۶۲

۶ شهر ذیقعدهٔ ۱۳۳۴

قربان وجود عزیزت گردم شرح مسافرت و یا مشاهدات این صحنه را به‌طور تفصیل محض استحضار خاطر مبارک بعدها عرض خواهم کرد. فعلاً برای تکمیل اطلاعات و شناختن اشخاص بدین مختصر قناعت نموده بعدها را از خداوند توفیق می‌خواهم هویّت این پیشقدمان را به‌طوری که شاید و باید به رشتهٔ تحریر درآورده تا نماند برای آنها حجتی.

مجبورم قبل از شروع به مطلب این نکته را کشف نمایم که دورهٔ انقلاب ناقص آزادیخواهی و ترقیّات بی‌جهت و بدون لیاقت پاره‌ای اشخاص بعد از خلع محمدعلی میرزا همه را به فکر ایرانمداری و وزارت انداخته بود. هر کسی که خود را به یک فرقه و یا جمعیتی متصل می‌نمود روز اول اشهد انی دموکرات یا اعتدال را به زبان جاری کرده روز دویم در خیال اشغال یکی از کرسیهای وزارت را داشتند.

بالجمله یکی از وسایل نیل به این مقصور دعوی وطن‌پرستی است. سنگ وطن را به سینه زده در محافل و مجالس از سوء رفتار و از کثرت فشار دولتین روس و انگلیس به ایران نطق کرده مردمداری و یا میدان دروغ را با الفاظ دلپسند گرم می‌کردند. اگر ممکن هم می‌شد یک چند کلمهٔ فرانسه و یا انگلیسی هم درضمن می‌گفتند.

تا این‌که حرب عمومی شروع شد. عده‌ای [که] در طهران سابقاً عبدهٔ دولتین بودند از حشمت و عظمت آنها سخن می‌راندند. رؤسای فرقهٔ اعتدال با وطن‌پرستان بدون استثنا در ظاهر بر علیه روس و انگلیس ادارهٔ کلام کرده و به سفارتین اطریش و آلمان هم اظهار فدویّت می‌نمودند ولیک شبها به توسّط فرمانفرماها و دکتر اسماعیل‌خان‌ها و سردار معظمها[۲] حقایق و اسرار را به سفارت روس و انگلیس تقدیم می‌کردند. کالدوف شارژدافر آلمان به واسطهٔ کثرت مراوده اغلب اینها را شناخته همه‌قسم محافظه‌کاری را در مقابل این قبیل مردمان بی‌شرف داشتند.

---

۱. اصل نامه نزد من است.

۲. اشاره به دکتر اسمعیل مرزبان امین‌الملک و عبدالحسین تیمورتاش است.

بعد از تشریف‌فرمایی پرنس روس این رویّه از میان رفت. ایشان تصور می‌کردند می‌توانند ازاین قبیل مردمان کذاب استفاده نماید. بدتر از همهٔ اینها عاصم‌بیک سفیرکبیر دولت علیهٔ عثمانی بود. جدیّت تام داشت سعدالدوله رئیس‌الوزرا شود. حتی رفته به شاه عرض کرده بود که سعدالدوله الیوم لایقترین ذوات است برای این مقام.

ما هم بنا به توصیهٔ دایرهٔ عملیات قبلاً با اعتدالیون مخصوصاً با طباطبائی[۱] و حاج میرزا علی‌محمد[۲] و ناصرالاسلام و سردار محیی نهایت رفاقت و یگانگی را داشتیم. حتی هفته‌ای دو شب بنده و شاهزاده سلیمان میرزا و آقای مساوات با ذوات مذکوره در خارج جلسات داشتیم. کم‌کم دایرهٔ این جلسات وسعت پیدا کرده از بی‌طرفها هم داخل شد[ند]. ارباب کیخسرو و ذکاءالملک و حاج سید نصرالله[۳] و راستی کارهای داخلی مجلس و مطالب خیلی خوب پیشرفت داشت. پرگرامی در خصوص عملیات دورهٔ تقنینیهٔ مجلس نوشته بودیم و از سیاست خارجی اجمالاً ذکر شده. ولی حقیقتاً در این مجمل صدها مخالف میل دولتین مستور[۴] بود.

آقای وحیدالملک به خلاف این اتحاد بودند. دائماً این فلسفه را تعقیب می‌فرمودند که دموکراس[۵] با اعتدالی ممکن نیست اتحاد داشته باشد و جلسات دیگری داشتیم با مستشارالدوله و حکیم‌الملک و حاج معین بوشهری. آقای مساوات و شاهزاده سلیمان میرزا و وحیدالملک و مخلص در این جلسات تعقیب می‌کردیم اتحاد عناصر وطن‌پرست و اتحاد با آلمان و عثمانی.

مستشارالدوله و آقای مساوات و حاج معین[۶] با سفارت عثمانی رابطهٔ کامل داشتند. بنده و شاهزاده سلیمان میرزا و وحیدالملک با سفارت آلمان.

در خلال این احوال کابینهٔ اولی مستوفی‌الممالک به واسطهٔ دخول پاره‌ای اشخاص خود به خود یا به واسطهٔ تنفّر عمومی مراحل سقوط را داشت طی می‌کرد، صحبت مشیرالدوله به میان آمد. به هر ترتیبی بود مستوفی‌الممالک استعفای خود را به حضور اعلیحضرت تقدیم نمود. فوراً مشیرالدوله مقام ریاست وزرائی را اشغال فرمودند. درصدد تشکیل کابینه بودند.

آقای وحیدالملک در توی درشکه در خیابان پشت قزاقخانه به بنده فرمودند من از

---

۱. سید محمد صادق طباطبائی.
۲. دولت‌آبادی.
۳. سید نصرالله اخوی (تقوی).
۴. کذا، ظ: مسطور درست است.
۵. منظورش دمکرات است.
۶. حاج معین‌التجار بوشهری.

شما خواهشی دارم. درخصوص وزارت من جدیّت بکنید و فواید وزارت خودشان را راجع به فرقه بیان فرمودند. بنده هم تمام را گوش کرده با کمال فروتنی سؤال کردم آیا میل دارید امشب در خانهٔ حاج معین بوشهری در جلسه به مستشارالدوله و سایرین پیشنهاد کرده آنها را هم همراه بکنم. یک بلهٔ بزرگ در جواب فرمودند. بنده درضمن صحبت تعیین اشخاص وزرا آقای وحیدالملک را پیشنهاد کردم. همه قبول نمودند. آقای مستشارالدوله و حکیم‌الملک وزیر شدند. ولی آقای وحیدالملک را برای معاونت وزیر علوم معین کرده بودند. این خبر مثل صاعقهٔ آسمانی به گوش آقای وحیدالملک رسیده بود.

عصر همان روز مخلص بیچاره و شاهزادهٔ فلک‌زده و مساوات مادرمرده را در منزل جلیل‌الملک برادر آقای وحیدالملک احضار نمودند رفتیم. آقای وحید بنا فرمودند بد گفتن به شاهزاده که شما جدّیتی ندارید، فرقه و جمعیت خراب شد. کی من گفته بودم مرا وزیر بکنند. من طالب این مقامات نیستم. من یک نفر دموکرات هستم. بعد از این داخل هیچ تشکیلات نخواهم بود. به فلان جا و فلان مکان هم در موقع جلسه حاضر نمی‌شوم.

در این‌جا مخلص به آن سادگی طبیعی که از مختصات بنده است ـ زبان پلتیکی یا دیپلوماسی ندارم ـ با کمال ملایمت عرض کردم در خیابان پشت قزاقخانه در توی [درشکه] به بنده فرمودید. در حضور خودتان به شهادت این دو نفر دوست محترم در منزل حاج معین وزارت حضرت عالی را احقر جانی پیشنهاد کردم. سرکار انکار نفرمودید، سهل است خیلی خیلی ممنون هم بودید و مشیرالدوله جنابعالی را برای این مقام معین کرده. گمان می‌کنم بیچاره شده، و الاّ اول حق جنابعالی مدیریت و بعد معاونت بَهتَ ...[1]

بعد از مذاکرات زیاد آقای وحیدالملک راضی و باز در جلسات حاضر می‌شدند. ولی ضمناً به علیه اتحاد و اتفاق با اعتدالیون در میان افراد فرقه سخت کار می‌کردند. تا این‌که اتحاد را به زور قوهٔ افکار عمومی جمعیت به‌هم زد. در مجلس باز مسئلهٔ دموکرات و اعتدال شروع شد. کابینهٔ مشیرالدوله متزلزل گردید. درصورتی که سلیمان میرزا و همهٔ ماها در تقویت مشیرالدوله به هیچ وجه خودداری نمی‌کردیم. کابینه از کثرت جبن مشیرالدوله و حملات روس و انگلیس سقوط نمود. بعد معلوم شد که مشیرالدوله دموکراتها را هم بر علیه خود تصور می‌کرده.

کابینهٔ عین‌الدوله تشکیل شد. همان عین‌الدوله که علت سقوط کابینهٔ اولی

۱. کذا و نقطه‌چین در اصل است.

مستوفی‌الممالک بود. از فرمانفرماها و اسماعیل‌خانها[۱] تشکیل یافت. او هم با آن تفاصیل از میان رفت. کابینهٔ دویمی مستوفی‌الممالک تشکیل شد. وقایع زمان مستوفی‌الممالک را کاملاً اطلاع دارید.

در آن زمانی که روسها خیال می‌کردند به طهران حمله بیاورند از مقامات عالیه اشاره کردند شماها بروید. ماها حرکت کردیم. در علی‌آباد رفقا عموماً هم‌قسم شدند که در مقابل همهٔ بلیّات باید ایستادگی کرد حتی تهمت. ولی آن روزی که این معاهده را می‌کردند تصور می‌کردند منتهای سفرشان تا کرمانشاهان خواهد بود و بعد همه وزیر برمی‌گردند.

ازطرف دیگر آقایان همه تنبلی [دارند] و ترسو هستند. می‌خواهند دیگران همه قسم فداکاری بکنند فقط درموقع وزارت آنها وزیر بشوند. سلیمان میرزا به واسطهٔ کثرت جدّیت با همه‌کس مربوط بوده و همه را او ملاقات می‌کرد و همه هم او را می‌شناختند و یک حسد در قلب آقایان در جوش و خروش بود. کم‌کم زمزمه می‌کردند که سلیمان‌میرزا اقدامات انفرادی می‌کند و رقم دامنهٔ این صحبت بالاگرفت.

خلخالی بیچاره راه کشان[۲] را پیش گرفت. آقای مساوات به عراق تشریف بردند. هر روز آقایان به امید وزارت نزدیک می‌شدند، دیگهای حسد بیشتر در جوش بود. سلیمان‌میرزا همه‌قسم فروتنی را می‌کردند. تا این‌که دستگاه قم را روسها برچیدند راه اصفهان را پیش گرفتند. گمان می‌کردند بنده و آقای نجم‌آبادی[۳] و سایرین نوکر ایشان هستیم. شبی که فرار می‌کردند بدون این‌که متوجه دیگران بشوند به قسمی رفتند یک مرتبهٔ دیگر درکشان دیدند ماها هم رسیده‌ایم. درصورتی که درشکه و کالسکه را بنده و آقا میرزا محسن تهیه کرده بودیم. خودمان و آقای کاظم[۴]زاده پیاده مانده یک روز بعد از آقایان حرکت کردیم.

ترس به‌قدری به آقایان مستولی شده بود وقتی که بنده و سایرین وارد شدیم به وجدان و به حقیقت و به تمام مقدسات عالم قسم با هم که حرف می‌زدند به گوش همدیگر می‌گفتند. سهل است بدون این‌که از باقیمانده خبری بگیرند راه اصفهان را پیش گرفته بودند. درحین ورود ما داشتند می‌رفتند.

---

۱. دکتر امین‌الملک مرزبان که قبلاً مؤدب‌السلطنه لقب داشت.
۲. شاید کاشان.
۳. محسن یا مرتضی نجم‌آبادی.
۴. اصل: کاظیم (همه جا).

بنده وارد شدم خبر آمدن ارباب کیخسرو و عدل‌الملک و میرزا قاسم‌خان[۱] را دادم غالب آقایان رفتند. آقایان کلوب[۲]، وحیدالملک، ادیب‌السلطنه، علوی[۳]، فطن‌الملک، آقای کاظم‌زاده، شاهزاده سلیمان‌میرزا، نصرالله خان خلخالی بودند. نجم‌آبادی هم وارد شد.

شب جلسه‌ای در منزل طباطبائی بزرگ با ارباب کیخسرو نموده بودند، جواب او را داده بودند. صبحی در منزل ما ارباب کیخسرو و شاهزاده و شونمان و ماژور پوست [و] سلیمان‌میرزا جلسه‌ای کردند. بعد از این جلسه خودمان که باقی مانده بودیم جلسه‌ای نمودیم. شاهزاده سلیمان‌میرزا و بنده و نجم‌آبادی و نصرالله‌خان را معین کردند باقیماندهٔ ژاندارم و مجاهد را تحت ریاست ماژور پوست حرکت بدهیم از راه گلپایگان به طرف عراق و همدان، و آقای وحیدالملک و کلوب و آقای کاظم‌زاده معین شدند برای ملاقات قولچ‌پاشا[۴]. عوض این‌که با عجلهٔ تمام از کاشان به طرف گلپایگان بروند مأمورین ملاقات هم به طرف اصفهان رفتند. به حسب تکلیف شونمان شاهزاده هم موقتی به طرف اصفهان رفتنی شد که معجلاً مراجعت نماید. متأسفانه این مسافرت خیلی طول کشید.

شرح مسافرت و ترتیب حرکات و نظم اردوئی [را] که با ما حرکت کردند و تا بروجرد با بنده بودند دیگران باید بنویسند [و] شرح وقایع اصفهان را آقای کاظم‌زاده. نشان به این نشان که آقایان مأمورین ملاقات نومدر[۵] قولچ‌پاشا بعد از دو ماه در بروجرد به بنده رسیدند، ولی هرکدام با دلهای پر از کینه و کدورت از هم. عوض این‌که در سختیها با همدیگر دوستتر و نزدیکتر بشوند دشمن‌تر و بدخواه‌تر شده بودند. در راه باهم چه نوع سلوک کرده بودند قلم شرم از نوشتن آن دارد.

مثلاً یک عدهٔ بی‌دست و پائی که از اصفهان حرکت کرده بودند در سر ریاست این عدهٔ بیچارهٔ فراری آقای وحیدالملک با کلوب[۶] طرفیّت نموده بودند. به مجرّد این‌که به بروجرد رسیدند بنده دیدم احترامات و نفوذ کلمه‌ای که بنده در بروجرد پیدا کرده بودم به واسطهٔ ترس و خوف اینها تمام خواهد رفت و از طرف دیگر به موجب راپورتهایی که ماژور پوست از نهاوند به بنده داده بود کار نهاوند خوب نبود. معلوم بود که نهاوند در

---

۱. صور.
۲. محمدعلی فرزین.
۳. ظ فدائی علوی.
۴. در نامهٔ دیگری غولج ذکر شده است.
۵. کذا.
۶. محمدعلی فرزین.

دست ما نخواهد ماند و اگر آقایان بفهمند البته افتضاح بزرگی بار خواهند آورد. لهذا به عجلهٔ تمام آقایان را حرکت دادم رفتند به طرف کرمانشاهان.

از طرف ماژور پوست به بنده تلگرافاً گفته شد ماندن تو در بروجرد لازم است. از طرف دیگر منتظر شاهزاده سلیمان‌میرزا بودم. دو روز بعد آقا میرزا سلیمان‌خان[1] وارد شدند و شونمان. بعد از چهار روز دیگر شاهزاده سلیمان‌میرزا. عدهٔ اردوی بروجرد از ژاندارم و بختیاری به سه هزار و پانصد نفر بالغ است. چهار عرّاده توپ بزرگ و چهار عرّاده متریالیوز هست. به تصویب شاهزاده سردار سعید به ریاست این اردو معین شد که فردا اردو را حرکت داده از راه نهاوند به کرمانشاهان بیاییم.

در این بین خبر هجوم روسها را به نهاوند از نهاوند دادند. فردا صبح زود ما راه نهاوند را پیش گرفتیم که می‌رفتیم. در بین راه علیرضاخان پسر ضرغام‌السلطنه با سوارهای خود پیدا شد با یک عالم ترس و لرز. وحشت آنها این اردو را هم ترساند. خواستند برگردند برگشته از راه خرم‌آباد بیایند. رؤسا بدون استثنا مثل مرده هیچ‌کدام طاقت حرف زدن ندارند. سرما به شدت تمام زحمت می‌دهد. رئیس اردو تکلیف خود را نمی‌داند. ولی در اطاقهای گرم طهران با ده نفر سوار اردوهای بزرگ روس را تا دربند می‌راند. عجب محشر است. تا دو ساعت به غروب مانده در دور حصار بروجرد مثل آدمهای مسحور بلااراده حرکت می‌کردند.

نظام‌السلطان متصل می‌آمد به پیش شاهزاده ازکجا برویم. بالاخره شاهزاده با تغیر تمام گفت من چه می‌دانم برو از سردار سعید سؤال بکن. نظام‌السلطان بی‌اندازه دلگیر شد. شونمان هم برگشته بود به شهر. آدم فرستاد امشب را باید ماند در بروجرد با صاحب‌منصبها مشورت بکنیم. بعد تعیین خط حرکت بشود. امشب در بروجرد صاحب‌منصبهای آلمانی و سوئدی که چلاند و آرتنکر در منزل شونمان بودند کتباً نوشتند اقامت در بروجرد غیرممکن، رفتن از راه نهاوند محال، حتماً باید از راه خرم‌آباد لرستان باید رفت.

شاهزاده سلیمان‌میرزا و آقا میرزا سلیمان‌خان کتباً نوشتند که باید از راه نهاوند رفت. بالاخره راه خرم‌آباد را مجبوراً پیش گرفتیم. شرح مسافرت آن‌جا را باید یک نویسندهٔ ماهری بنویسد. به هر فلاکت و ذلّتی بود از آن راه به قصر شیرین رسیدیم. کینه‌ها عوض این‌که سکونت یافته باشد روز به روز در تزاید بود. بنده بعد از سه روز از

---

۱. میکده.

کثرت دلتنگی راه بغداد را پیش گرفتم. آقای کاظم‌زاده و شاهزاده و مساوات بیچاره ماندند، با آقایان اعتدالیون اتحاد کردند. باید عموماً از این اتحاد استفاده بکنند چه از روز اول بنای خراب کردن این اتحاد را گذاشتند.

وحیدالملک درحین ورود به شدت تمام از نظام‌السلطنه بد می‌گفت. حتی بنده را به ضدّیت با نظام‌السلطنه دعوت می‌کرد. رفته بود باطناً با او ساخته مأموریت برلین و سفارت درست کرده از قصر حرکت نموده بودند.

مقصود از عرض این مهملات آن است که حضرت عالی درجهٔ پستی افکار این پیشقدمان را دانسته بعد تکلیف بفرمائید که همه با هم مشغول کار بشوید. خدای واحد شاهد است غرض بنده طرفداری از شاهزاده نیست، زیرا که برای شاهزاده هم یک عیبی تصور می‌کنم و بس و همهٔ این بلاها را از آن جهت داریم می‌کشیم که به همه جواب سخت می‌دهد و مردمداری نمی‌تواند.

در جزء مرقومه مسیون[1] نوشته شده بود که دکتر واسل تلگراف می‌کنند. شاهزاده متهم به اتلاف نفوذ و از سیاست خارج شده. عجبا باید وزارت خارجهٔ آلمان به این مطلب دقت کرده بعد شاهزاده و آقای کاظم‌زاده مورد تهمت بشوند. به شاهزاده تهمت می‌زنند می‌گویند ماهی پانصد لیره از آلمانها پول می‌گیرند. کدام پانصد لیره را به شاهزاده و یا به مساوات و یا آقای کاظم‌زاده و یا به دیگران داده می‌شود. تهمت پولی در مادهٔ شاهزاده همین است و بس. و الّا شاهزاده و مساوات تا امروز هم از مسیون دیناری نگرفته‌اند و برنداشته‌اند.

فقط پانصد لیره به اسم این دو نفر در غیاب ایشان مسیون بغداد و طهران به کنار گذاشته بودند. او را هم خودشان به دست نگرفته بلکه هیچ نزدیک هم نشدند و اغلب آن پول را به مصرف مهاجرین رسانده‌اند. عجب عجب الآن غالب از مأمورین مسیونها که به اطراف مأموریت داشتند کم‌کم دایره کوچکتر شده همه در بغداد جمع بودند و از چند نفر از آنها تاحالا هیچ خبری نیست که در کجا هستند و بیچاره‌ها به چه نحو گذران می‌کنند. هرکدام از هزار تومان بیشتر مقروض[اند] و پریشان مانده‌اند.

مجبورم به صراحت عرض نمایم که بعضی از مأمورین دولت علیهٔ آلمان بعد از آن‌که بدون مشورت کار کردند و از اقدامات خودشان نتیجهٔ مطلوب را برنداشتند می‌خواهند بهانه پیدا بکنند. مثلاً مسیو شونمان خیلی خیلی از پولها را به هوا صرف کرده

۱. کذا در همه موارد (= میسیون).

مجبور است عذری برای آن بتراشد. او برای مثل بود. اغلب این‌طور هستند. یازده هزار لیره [که] به کمیتهٔ دفاع ملی پول داده شده ابداً به عالم شاهزاده و سایرین ربطی ندارد. آقای کلوب تحویلدار بوده و آقای علوی دفتردار. شاهزاده فقط فهمیده است فلان مقدار پول وارد شده به صندوق کمیته.

دیگر یکی از علل که اسباب اتهام شاهزاده و آقای کاظم‌زاده [شده] مسئلهٔ صندوقهای تحف و هدایا[ی] مسیون‌ها است. بعد از آنکه مردم صندوقی را می‌شنوند و به اسم شاهزاده حمل و نقل می‌شود تصور می‌کنند شاهزاده مثل آقای نظام‌السلطنه لیرات بارکرده این طِرف آن طرف حمل می‌کند.

پلتیک و نفوذ آلمانها فقط به واسطهٔ این جمعیت باقی مانده است و بس، و الّا به واسطهٔ عدم امکان ایصال مهمّات تمام گفته‌های مأمورین رسمی دولت فخیمهٔ آلمان دروغ جلوه‌گر شده ژنرال قونسول شیراز خودش با یک ابهّت و جلال از شیراز حرکت کرد [که] بیست روزه به شیراز و ایلات جنوب اسلحه برساند. خودش هم از بغداد به طرف ایران مراجعت نکرد. سهل است یک کلمه جواب هم به آنها نداد که نشد، ببخشید.

از قراری که می‌گویند بیچاره علیقلی‌خان یاور پسر ژنرال حمزه در مقابل ملامت مردم طاقت نیاورده انتخار نموده.

واسموس بیچاره گرفتار ایلات مانده، پاشن متحیر، کالدوف آواره، شونمان هنوز هم می‌گوید و نوید می‌دهد. خدا می‌داند اگر ما چند نفر چنانچه مأیوس شده‌ایم مأیوسی خودمان را به مردم بفهمانیم سه روز بیشتر این اساس نخواهد ماند.

نظام‌السلطنه سابقاً منفور و مبغوض عموم ایلات بود. ولی این دفعه به واسطهٔ همین که مبادا مقامش از دستش برود همه را دشمن خود کرده به هر قسمی هست باز ما جلوگیری از حملات مردم نموده‌ایم. مثلاً سنجابی‌ها را بعد از آن همه فداکاری الساعه رنجانده رفته‌اند به خانه‌هاشان. نظرعلی‌خان با آن همه اهمیت یک قدم برای خیرخواهی او برنداشته‌اند. بلکه متصل می‌خواهد او را ذلیل‌تر بکند. روسها چند مرتبه آدم فرستاده‌اند و حکومت لرستان را برایش درست کرده‌اند. مع‌ذلک نپذیرفته.

القصه چون می‌خواهیم از بغداد حرکت کرده به کرمانشاهان برویم و لازم است که خاطر محترم حضرت عالی آسوده باشد که ما قصد ضدیّت با نظام‌السلطنه را نداریم بلکه میل داریم که قوا پیشرفت بکند اقلاً از این سرگردانی نجات یافته باشیم. بنده

شخصاً به قدر[ی] خسته شده‌ام که اندازه ندارد. مثلاً وقتی که ما به مأمورین دولت علیهٔ عثمانی می‌گوئیم آقایان برادرها شما وجه مخابرات بین بغداد و کرمانشاهان را مثل داخله نکنید، هیچ ضرری نداشته باشد اقلاً سوء تأثیر در افکار عمومی خواهد کرد. بد در نظر آنها واقع می‌شویم.

اگر به آقای نظام‌السلطنه گفته می‌شود که باوجود سردار مقتدر سنجابی خوب نیست امیر ناصر را حاکم کرمانشاهان بکنید پیش نمی‌رود. بعد نتایج بد می‌دهد، آن وقت مجبور می‌شویم نرویم، در بغداد بمانیم. زیرا که این مردم بیچاره را ما دعوت کرده‌ایم یا آورده‌ایم.

در خدمت رفقا می‌رویم به کرمانشاهان. بنده برای خودم قطع کرده که دیگر رو به طرف خاک عثمانی نکنم و این ذلت ماندن در بغداد را نبینم. اسارت و یا سر دار رفتن در دست روسها را ترجیح به این زندگانی می‌دهم.

شرح حالات رفقای مسیون را خدمت آقای خلخالی عرض کرده‌ام. به خدمت حضرت عالی خواهند رساند.

که بعد از آنکه مأیوس ازین مختصر جیفهٔ کثیفه شدند اخلاقشان چگونه مافی‌الضمیر را نشان داد. مثلاً گمان می‌کردند باید با دادن اسرار مسیون برای این‌که میرزا کریم‌خان‌ها[1] را دوست باید نگهداشت زیرا که آقا میرزا سلیمان‌خان[2] از روح‌الله‌خان و روح‌الله‌خان از دو نفر رفیق خود شنیده بودند می‌گویند شیخعلی محلاتی هم در موقع بالا گرفتن نشأهٔ وافور وقتی که به آقای راوندی گرم می‌شدند از حقایق مسیون هم در معرض تدقیق و در مکان تحقیق جاگیر می‌شد. بدین مختصر قناعت از رفقای خود صرف‌نظر می‌کنم.

اما این‌که مرقوم می‌فرمائید با ترک با صمیمیت رفتار بکنیم اگر به بغداد نیامده بودیم و نیّات حسنه و رفتار خوب آنان را ندیده بودیم البته نصایح حضرت عالی را بدون تردید قبول می‌کردیم. متأسفانه رفتار آنان با ما کاش آن‌طور می‌شد که با اسرای انگلیس داشتند. چون یوم‌السفر است و المسافر کالمجنون فرموده‌اند با نهایت ناجمعی حواس عرایض مجنونانه‌ام را عرض کرده‌ام. لهذا این یک کلمه را ناگفته نمی‌گذارم: همسایه‌های غربی هیچ بهتر از جنوبی و شمالی نیستند.

به جان عزیزتان که از برای بنده سوگند عظیم است مسافرت و مهاجرت یک عده

---

۱. رشتی. ۲. میکده.

بیچارهٔ ایرانی به بغداد به واسطهٔ دیدن پاره‌ای حرکات و رفتار از ترکها همهٔ آن خیالات را که سالها در کلّه‌ها بود که باید سعی کرد در بین ملتین عثمانی و ایرانی و دولتین وداد و اتحاد باشد از میان رفت. سهل است در عوض عناد و عداوت ارمغان می‌برند. مثلاً عمر فوزی‌بیک به بنده و آقای کاظم‌زاده و شاهزاده سلیمان‌میرزا بالصراحه می‌گوید باید در ایران ناسیونالستی را برداشت. دیگر بیچاره تصور نمی‌کند که این موعظهٔ ایشان جنگهای علی و عمر را تجدید می‌کند. از مأمورین عثمانی فقط صفربیک مستشار سفارت عثمانی در طهران مراتب افکار ایرانیان را کاملاً می‌دانست، با یک اصول صحیح در توحید مساعی می‌کوشید.

خدا می‌داند ایرانیان را در بغداد مأمورین رسمی ترک فحش می‌داده بد می‌گفتند. همیشه هوس تصرّف آذربایجان و کردستان را در سر دارند.

همین که یک گوشه‌ای را به معیّت ایرانیان از دست روسها می‌گیرند مثل ممالک شاهانه اقدامات می‌فرمایند. البته اینها از کثرت یگانگی است. چشم ما کور شود که چرا قوه نداریم. با همهٔ اینها هر اندازه که ممکن بوده جلوگیری از سوء تأثیرات این حرکات شده است و بازهم خواهیم کرد. ولی باید حضرت عالی ملتفت اوضاع این صفحه باشید. اگر مهملات بافتم معذرت می‌خواهم. یک نفر مسافر در ساعت مسافرت بهتر ازین مهمل‌بافی نمی‌تواند.

آقای یکانی[1] چون مشغول تهیهٔ لوازم حرکت هستند خواهش کردند عرض ارادت و بندگی ایشان [را] به حضور مبارک عرضه بدارم. خدمت آقای جمال‌زاده عرض سلام و عبودیّت تقدیم می‌شود. آقای آقا میرجواد[2] هم در این مسافرت همه قسم امتحانات خوب داده و الساعه با ما همراه و به طرف کرمانشاهان رهسپار است.

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف آقای نواب دامت شوکته عرض بندگی عرضه می‌دارم. عریضهٔ جداگانه‌ای را جسارت فوق‌العاده دانسته فقط بدین مختصر مصدع شدم.

ارادتمند صمیمی ـ سید جلیل اردبیلی

---

۱. اسمعیل یکانی.

۲. برادر تقی‌زاده.

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه ۱۳۳۴

ناشناس و ناقص[۱]

۱۶۳ ....

... آقای علوی[۲] با همه باشد.

میرزا سلیمان‌خان[۳] و سردار سعید باهم نیز عجالتاً در قاضی کوی منزل گرفته‌اند و با شاهزاده[۴] کمال عداوت را دارند و سایر رفقا هم با میرزا سلیمان‌خان چندان میانه ندارند.

آقا میرزا کریم‌خان[۵] در بریستول[۶] منزل دارند. حال ایشان را بهتر می‌دانید.

آقای طباطبائی[۷] با فامیل و پدرش در نزدیکی سفارت خانه گرفته‌اند. یعنی عجالتاً مهمان سفیرند. حال اینها نیز محتاج بیان نیست.

حاجی میرزا یحیی[۸] هم در نزدیکی سفارت منزل دارند. ایشان را بهتر می‌شناسید.

آقای فطن‌الملک هم به شاهزاده میانه ندارند. در بایزید خانهٔ خویش و قوم خویش منزل دارد و در اسلامبول ایشان را طرفدار نظام‌السلطنه می‌دانند.

الساعه تلفون وحیدالملک رسید. این‌جا می‌خواهند تشریف [بیاورند]. احتمال کلی می‌رود آقای تربیت[۹] نیز تشریف بیاورند. شاید در زمینهٔ[۱۰] اتحاد و اتفاق صحبت بشود. می‌خواهم قبل از ورود ایشان این عریضه تمام بشود.

عمواوغلی[۱۱] نیز در بریستول منزل دارند. تصور می‌کنم بعضی از رفقا چندان ایشان را خوش نیستند.

آقای سفیر کبیر با همهٔ این اشخاص هستند. علی‌الظاهر ایشان نیز در زمینهٔ اتحاد کار می‌کنند و اغلب واردین از ایشان راضی هستند.

* شرف‌الملک[۱۲] (حکیم‌زاده) با شاهزاده و با بعضی از رفقا خوب نیستند. با سفیر منتهای خصوصیت و رابطه را دارند (الساعه وحید[۱۳] وارد شدند).

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.
۲. ابوالحسن.
۳. میکده.
۴. سلیمان میرزا.
۵. رشتی.
۶. هتل بریستول در استامبول منظور است.
۷. محمد صادق.
۸. دولت‌آبادی.
۹. محمدعلی.
۱۰. اصل: ضمینه.
۱۱. حیدرخان.
۱۲. حسن.
۱۳. وحیدالملک.

حاجی نظم‌السلطنه برادر حکیم‌الملک هم با جیب خالی و ...[۱] با میرزا کریم‌خان توأم آمده‌اند.

الساعه که دو بعد از ظهر است حضرت وحید تشریف داشتند. قریب دو ساعت و نیم. آقای تربیت نیامدند. معذور بودند.

آقای وحید[۱] از اقدامات کاملاً مسبوق نبوده ولی کوشیده بوده است که بنده ملاقاتهایی با طباطبائی[۲] نموده از این ملاقاتها اظهار کدورت نکرد. و بنده به ایشان حالی نمودم که من مادامی که قوه دارم نخواهم گذاشت در این‌جا اختلاف تولید بشود. قرار شد یک جلسه‌ای چهار نفری (تربیت، فطن، وحید، من) نموده در بعضی کارها مذاکره بشود.

این نکته نیز ناگفته نماند که اغلب واردین اسلامبول چندان باهم خصوصیت و اطمینان ندارند. شاید مجبوریت یا احساس این‌که پیشرفت امور شخصی یا نوعی در اتحاد است مجبور به اتفاقشان می‌نماید. حالا این اتحاد و اتفاق دوامی پیدا خواهد کرد یا نه، نتیجهٔ خوبی خواهد داد یا نه هنوز نمی‌دانم. ولی من چون قول شرف داده‌ام مجبورم استقامت نمایم. تا حقیقت کاملاً کشف شود.

این را نیز باید بدانید که پاره‌ای جزئیات است که به تحریر نمی‌آید. پاره[ای] دیگر را نمی‌شود تحریر نمود و نمی‌دانم خاطر شما را چگونه از پاره‌ای جزئیات که اطلاع بر آنها ضرورت داشت مسبوق سازم و بدون ملاحظه عرض می‌کنم اشخاصی که خواهند آمد حقیقت را به شما نخواهند گفت. و هرکس هم به آن‌جا می‌آید فقط و فقط ملاحظهٔ شخصی درنظر دارند. اگر شما با مقاصد ایشان همراهی نکردید آن وقت نمی‌دانم عاقبت کار چه خواهد شد.

بالاترین بدبختی این است که ابداً از خیال و نقشهٔ شما مسبوق نیستیم تا مطابق آن رفتار نمائیم. اگرچه جمال[زاده] یک روزی در بغداد می‌گفت که «همه چیز را به شما نمی‌شود گفت». حالا اگر ممکن است بعضی چیزهای گفتنی را بگوئید، یا لامحاله دستوری بدهید تا موافق دستور رفتار بشود، یا یک نفر شخص بفرستید یا یک امینی تعیین فرمائید.

بنده هم می‌خواستم به این زودی برگردم بروم. زیرا فعلاً قریب دو ماه است وارد اسلامبول شده، نه از شما خبری دارم و نه از بغداد. وجود خود را تا اندازه‌ای مهمل

۱. نقطه‌چین در اصل است

۲. محمد صادق.

نموده جز دعاگویی کاری ندارم.

هنوز وحید و طباطبائی شروع به اقدامات نکرده‌اند. طباطبائی به ما قول داده است که بدون اطلاع ما اقدامی ننماید. وحید نیز یک همچه اظهاری نموده است.

آقایان واردین این‌جا که باهم تقریباً سابقهٔ خوبی نداشتند مشغول پاره‌ای صحبتها و تهمتها نسبت به هم بودند. تا اندازه‌ای جلوگیری شده و می‌شود. اغلبی از اینها خیال برلن درنظر دارند. ولی ما درصدد این هستیم که این حضرات را در این‌جا مشغول کار نموده از این حرکت جلوگیری نمائیم. اگر ان‌شاءالله توانستیم این کار را به‌خوبی انجام بدهیم و از حرکات مخالفت‌کارانه جلوگیری نمائیم البته بی‌اثر نشده. شاید در بغداد و ایران نیز اثرات خوب بخشیده تدارک مامضی بشود.

و بعد از این که در این‌جا تااندازه‌ای کارها سر و صورتی گرفت و موفقیت حاصل شد آن وقت آقایان مأمورین وحید و طباطبائی یا دیگران بیایند.

مقصود از همهٔ این لاطایلات این است که حضرتت از اوضاع خوب و کاملاً مسبوق و مستحضر شده. اگر اقدامات می‌فرمائید از روی بصیرت و اطلاع بشود.

احوال روحیه

آقای وحیدالملک با اغلب رفقا خصوص با شاهزاده[۱] و کاظم‌زاده چندان میانه ندارند. ممکن است عداوتشان در حدّ کمال باشد. در اسلامبول در هطل[۲] پر پلاس[۳] منزل دارند.

آقای علوی، نصرالله‌خان[۴]، سعدالله‌خان[۵]، پورداود در هتل بریستول منزل دارند. در یک عوالم مخصوصی سیر می‌کنند و خیال حرکت چند روزه دارند.

ازقراری که از مسافرین تازه می‌شنویم گویا در بغداد کاسه و کوزه را به پای نصرالله‌خان و سعدالله‌خان شکسته و کشف اسرار را به ایشان نسبت می‌دهند. والله اعلم بحقایق الامور.

تقریباً اگر بدین منوال بگذرد احتمال کلی می‌دهم که آخر شوال مجبور به حرکت باشم.

مطابق کاغذی که چند روز قبل آقا سید جلیل[۶] به توسط یکی از مسافرین نوشته بود

---

۱. سلیمان‌میرزا.
۲. کذا.
۳. Pera Palace Hotel.
۴. جهانگیر.
۵. درویش.
۶. اردبیلی.

گویا ایشان نیز خیال حرکت به اسلامبول داشته‌اند. ولی هنوز خبر رسمی ایشان نرسیده است و تصور می‌کنم این خیال قبل از فتح کرمانشاه بوده است.

بنده هم یک تلگراف و یک کاغذ به بغداد فرستاده هنوز جوابی نرسیده است. شاید بعدها هم نرسد.

مطابق تقریر مسافرین گویا در بغداد اوضاع رفقا بسیار رقت‌آور بوده است. از هرطرف مورد تاخت و تاز و حملات دوست و دشمن واقع بوده‌اند.

الحق مسیون و بعضی از اعضای آن باعث این ملامتها و شماتتها شدند که فضاحت را به حدّ کمال رسانیدند. مخصوصاً افشاء اسرار آن آخرین ضربه‌ای بود که دوستان شما را لکه‌دار نمود.

شما را به اشک چشم سادات و به سادگی و مظلومی شاهزاده و بیچارگی اردبیلی و دربه‌دری خلخالی از خواب بیدار [شوید] و در فکر کار باشید. زیاده بر این چه اصرار و ابرام. «آن‌جا که عیان است چه حاجت به بیان است.»

تصدق شما ـ [ناخوانا]

آقای من ـ تمام عرایض محرمانه است. احدی نباید بخواند. این عریضهٔ پنجم است که عرض شده است.

زنجانی، ابراهیم[1]

۱۶۴ ....

اواخر [۱۳۳۴]

قربانت گردم از وقتی که از فیض حضور مبارک، دوستان محروم شده‌اند تا حال چه کسی می‌تواند شرح وقایع کند یا انقلابات را توضیح نماید. البته بی‌خبر نیستید لکن از کلیّات عمده که علل و اسباب و نتایج و ایرادات آنها جزئیاتی است که به بیان نیاید. چگونه در تاریخی که هر ساعتش وقایع قرنی را دارا[ست] و تاریخ اعصار را محو می‌کند انسان می‌تواند چیزی بگوید.

۱. فتوکپی بدی از مهندس ناطق نزد من است.

البته تا حین تلاقی با جناب آقای وحیدالملک ایشان تا حدّ اطلاع خود گفته و پس از ایشان هم اشهر وقایع را شنیده‌اید. اینک تاریخ ناطق جناب آقامیرزا حمیدخان[1] هم به حضور می‌رسد باقی را که عیاناً دیده به بیان می‌آرد. چه‌ها کشیدیم و چه اختلافها از خود دیدیم و به مملکت از نادانی خود چه لطمه زدیم چه عرض کنم. اکنون در چه حال اسف اشتمال می‌گذرانیم چه بگویم.

پس از خفگی و یأس که متفرق و منزوی و ذلیل و قلیل بودیم نسیم آزادی روسیه که نمی‌دانم مبشّر سعادت است یا مخبر شقاوت، زیرا در تحت اثر آزادی انسان‌کش مملکت دیگر در آخر چه شکلی خواهد گرفت نمی‌دانم. باری این نسیم ما خزندگان بی‌مزه را به جنبش آورد.

حالا چه رئیس‌ها پیدا شده و چه کسان مؤسس آزادی شمرده می‌شوند بدبختانه، یا چه مردم مثل ملخ ریخته اسم دموکرات برخود بسته می‌خواهند آزادی را بکشند. چه عرض کنم. این قدر می‌توانم عرض کنم که از آن مؤسسین و زحمتکشان پاک نیت خالص تنها ... [2] نفس مانده و شاید تا وصول این عریضه بنده هم نابود شده باشم زیرا اوضاع تحمل‌ناپذیر است.

پس از ... مجلس‌خواهی از ولایات و مساعدت دولت تازه چه حسّی و از کجا در بعضی کارها ... تشکیلات ... و اگر جلوگیری نشد باید با اختلاف ... و عنان پاره کرده که در قلبت مانده تا ... سر هستند هیچ چیز و هیچ مؤسس در کار ... و هوسی که باید در اندک‌زمان هر خار و خسی ... قوتی پیدا کرده به مقصود رسید با ... دایر کردند. حزب تشکیلی شده که دائماً ... دامن به کمر زده و ... با این ضعف و پیری که تشتت را رفع کنم.

خودم در نزد هردو یا یکی بیشتر لطمه خورده از حیّز انتفاع افتادم. فعلاً که انتخاب در جریان است نمی‌دانم چه نتیجه حاصل آید. بعید نیست چند نفر خوب منتخب کرد ولکن سر این رشته تا کجا کشد و خصم بیدار از کجا قطع کند کسی نمی‌داند.

بنده که آخرم است اما مملکت دیگر از این حال شدت بدتر ...[3] ندارد. قحطی و گرانی فوق‌التصور در تمام لوازم زندگانی، فقر و ضعف دولت، رفع تمرکز، تشتت اهواء، چپاول سالدات عنان‌گسسته در مملکت بلادافع، غارتگری اشرار، دزدی تمام مأمورین

---

۱. ظاهراً حمید سیاح.
۲. دو سه کلمه در لبهٔ فتوکپی نیامده (در تمام موارد نقطه‌گذاریهای این صفحه).
۳. یک کلمه ناخوانا

از سر تا پا بلااستثناء، نومیدی و و دیگر چه عرض کنم. اگر با این حال زنده شویم نمی‌دانم آن نفس غیبی چه نفس خواهد بود.

ما در این کار، فرمانفرما در جنوب پلیس جنوب در همه‌جا قهراً در تشکیل، کامران میرزا و ظل‌السلطان و اطفال ایشان فرمانروایان ولایات.

آقای مستشارالدوله وزیر داخله واقعاً دلم می‌سوزد. بالکلیه درمانده و احساسات ایشان را نسبت به جنابعالی مدتی است به‌طور حقیقت خلوص نیّت و اظهار ندامت و نهایت محبت دیده‌ام.

باری می‌خواستم در این عریضه زندگی خود را به عرض رسانیده یا خبرهای خوش داده مشعوفتان کنم. لکن مگر دل می‌گذارد با چه مشعوف شوم و مشعوف کنم. فقط بشارت می‌دهم که اختلاف شدید آزادیخواهان تبریز را به ضرب مکتوب و تلگرافی رفع کردیم. فعلاً با اکثریت و قوت کامله کنفرانس ایالتی و کمیتهٔ ایالتی تشکیل می‌دهند.

همه امیدوارند این مجلس دموکرات را اکثریت باشد. حالا هرچه باشد معلوم است همه صالح نمی‌شود. به هرحال این عرایض هم محض ...[1] و تطویل مخاطبه است.

همهٔ حقایق در نزد فرزند عزیز آقای میرزا حمیدخان است که موافقت و مساعدت تامهٔ جنابعالی را به ایشان خواهانم و دست شما و آقای وحیدالملک را عوض بنده خواهد بوسید.

ابراهیم زنجانی

۱. یک کلمه ناخوانا.

نامه‌های سال ۱۳۳۵ هجری قمری

اسکندری، سلیمان‌میرزا[1]

۱۶۵

۱۰ سنبله مطابق ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۳۳۵[2]

فدایت شوم مکتوب مورخ ۱۸ شوال رسید و از سلامتی آن دوست عزیز و سایر رفقا نهایت خوشحالی و مسرت روی داد. اگر از احوال بنده خواسته باشید للهالحمد سلامتم و منتظر نتیجهٔ اقدامات رفقا هستم.

کاغذی که آقای سید جلیل[3] به آقای خلخالی مرقوم فرموده بودند خوانده شده و منتظریم که چه وقت ایشان تشریف بیاورند. فعلاً حیدربیک والی که وارد شده از ایشان علی‌الرسم دیدنی شد. اظهار امیدواری نموده و گفتند که با رسمیت این دفعه آمده‌اند و می‌توانند داخل مذاکرات شوند و پس از چند روز دیگر که دید و بازدیدهای رسمی تمام شد اطلاع داده و جلسهٔ مشترکی از دو سه نفر ماها و ایشان تشکیل شده و نظامنامه‌ای خواهد خواند. ولی تاکنون خبری از ایشان نشده و هم‌چنین سؤال شد که آیا کسی همراه شما از اسلامبول آمده، جواب دادند خیر. این است اوضاع موصل و روابط ماها.

اما اوضاع ایران از قرار ذیل است:

در تهران مشغول اقدامات هستند. روسها در همه جا از طرفی اظهار دوستی و ارتباط و یگانگی کرده و از طرف دیگر شهرهای ایران را مانند قزوین، ارومیه، آمل، قم و

---

۱. فتوکپی آن را مرحوم دکتر عباس زریاب به من داد و در مجلهٔ آینده و سپس در صفحات ۹۸ ـ ۱۰۳ «نامه‌های تهران» چاپ کردم.

۲. ۹ شهریور ۱۲۹۶.

۳. اردبیلی.

غیره آتش زده غارت نموده و می‌نمایند و انگلیسها با پولهای گزاف روزنامه‌ها و افکار را می‌خواهند بر ضدّ دمکرات نمایند. مثلاً انگلیسها از قرار اطلاعات اخیره تقریباً پنجاه هزار تومان به تازگی داده دو سه روزنامه دایر نموده و عده[ای] به اسم «کارگران» که از اعتدالیون هستند و همچنین عدهٔ دیگری به اسم «تشکیلاتیون» که عدل‌الملک و رکن‌الممالک و اقتدارالدوله و دیگران از این قبیل تشکیل شده و مشغول کارکردن هستند و سطر اول مرامنامهٔ این دو دسته این است که در انتخابات نباید از مهاجرین کسی نامزد و انتخاب گردد. اما روح ملت و اهالی بر علیه آنها هستند و علت عمدهٔ قتلها و کشتارها که تا حال دست داده از این بابت است.

باری دولت هم با شخص شخیص اعلیحضرت همایونی باطناً برعلیه این دو دسته می‌باشند و با دموکراتها مساعد هستند. باری با همهٔ این اردوکشیها نامزدهای دوازده‌گانهٔ طهران از طرف دموکراتها بطور نیم رسمی این اشخاص هستند. (نیم رسمی نوشته‌ام زیرا که دموکراتها آراء خود را نوشته و در صندوقی ریخته و هنوز استخراج نکرده‌اند که اکثریت حتمی به دست آید، چونکه عدل‌الملکها و منتصرالسلطانها بعضی اشکال‌تراشیها نموده‌اند و مشغول اصلاح ذات‌البین فعلاً می‌باشند، ولی روزنامه‌ها اسامی نامزدهای دوازده گانه را نوشته و سعی در موافق نمودن افکار عامه با این اشخاص هستند.)

۱ ـ آقای تقی‌زاده ۲ ـ آقای نواب ۳ ـ آقای میرزا محمدعلی خان تربیت ۴ ـ آقای مساوات ۵ ـ سلیمان‌میرزا ۶ ـ تنکابنی[۱] ۷ ـ آقای آقاسید جلیل اردبیلی ۸ ـ آقای امین‌التجار اصفهانی (مشارالیه تقریباً چهل روز است که به طهران وارد شده) ۹ ـ حاجی محمدتقی شاهرودی ۱۰ ـ آقا سیدحسین کزازی ۱۱ ـ آقای مستوفی‌الممالک ۱۲ ـ شیخ ابوطالب تبریزی.

به جهت هریک از این اشخاص شرحی نوشته و معرفیها نموده و می‌نمایند و مثلاً دربارهٔ آقای آقاسید جلیل به این عبارت شروع می‌شود «اولین شخص در مجاهدت و اولین کسی که محبوس مخالفین گردید در مهاجرت». باری این است افکار طهران و همچنین در کلیهٔ جراید بر علیه اقدامات روسها نوشته و می‌نویسند و تلگراف از ولایات بر علیه روسها می‌رسد و همچنین دولت و جراید تقریباً متفقاً ژاندارم جنوب و قزاقخانهٔ شمال را نمی‌شناسند و بر علیه آن نوشته و می‌نویسند.

---

۱. میرزا طاهر منظورست.

از مهاجرین شاهزاده محمدحسین میرزا، و میرزا سید عباس‌خان و امجد برادر مکرم همایون و ابوالفتح میرزا مترجم آلمانها را گرفته و تبعید کرده‌اند. اما به کجا معلوم نیست و به سعی معاضدالملک این تبعید صورت گرفته است. ولی کلیهٔ روزنامه‌ها بر علیه این اقدام اعتراض کرده و مقاله نوشته‌اند، اما تاکنون مستخلص و مرخص نشده‌اند.

آقای حیدرقلی‌خان انشاءالله تاکنون رفع کسالتشان بالمره شده عموماً خدمت ایشان سلام می‌رسانیم.

آقایان مساوات، تنکابنی، کزازی، خلخالی، شاهرودی، آقای شیخ حسین، بنده و عیسی‌میرزا و میرجواد (از قصر هر هفته) عرض سلام بسیار خدمت سرکار و آقای تربیت و آقای آقا سید جلیل و یکانی و خاله اوغلی می‌رسانیم.

و همچنین خدمت آقایان مجدالسلطنه، اگر تاکنون تشریف آورده‌اند و ماژور محمدتقی‌خان[1] و ماژور ابوالحسن‌خان و سلطان حسین‌خان و ابراهیم بیک و حسن بیک و عموم دوستان عرض سلام می‌رسانیم.

اگر خدمت آقایان میرزا کریم‌خان[2] و ناصرالاسلام و علی رفیق‌بیک و صفابیک هم لطفی بفرمائید عرض سلام عمومی مخصوصاً بنده و مساوات را برسانید بسیار متشکر می‌شویم.

راستی مستدعی هستم اگر ممکن باشد خاله اوغلی را مجبور نمائید که دو سطری برای خانواده یا بیچاره مادرش بنویسد که بسیار مطالبه نموده و ظاهراً مضطرب و پریشان هستند.

کاغذ خانوادهٔ آقا سید جلیل را با کاغذی که به روشنی به توسط عبدالرحمن بیک نوشته بودند با همین پست به ایران روانه داشتم[3]، امیدوارم که برسد و نیز کاغذ میرجواد را که به آقای آقا سید جلیل نوشته‌اند جوفاً ارسال داشتم. قبل از این هم میرجواد کاغذی نوشته و جوابش را ننوشته‌اید. خوب است کاغذ ایشان را بی‌جواب نگذارید. انصافاً بسیار زحمت می‌کشند.

از لطف و مرحمت سرکار و مخصوصاً آقای تربیت راجع به پیدا کردن کتابها تشکرات خود را تقدیم نموده و منتظرم به زودی صاحب کتاب شوم. با پست قبل کلید جامه‌دان و برات یکصد لیره [را] با صورت حساب فرستاده‌ام. البته تاکنون رسیده است.

---

۱. کلنل پسیان. ۲. رشتی.
۳. نشانه از این که نامه را از مهاجرت به برلین نوشته است.

کاغذ اسکندانی هنوز نرسیده، هروقت رسید صورت حساب سرکار را اگر فرستاد فوراً خواهم فرستاد.

کارت پستال کربلائی میرزا آقا را هم به برادرش محمدآقا در این هفته خواهم فرستاد. بیشتر از این مزاحم نشده و فقط دو کاغذ لطفی افندی منشی علی رفیق بیک و کاغذ آقای مشارالدوله را خواهشمندم بفرمائید به آقایان برسانند. موفقیت آن دوستان را در کلیهٔ کارها از خداوند خواهانم.

قربانتان، سلیمان محسن

* * *

مجدداً چون خبر خوشی به جهت آقای میرزا کریم‌خان دارم مزاحم می‌شوم و سرکار یا آقای آقا سید جلیل مژده را رسانیده و در عوض مژدگانی خبر سلامتی ایشان را مرقوم خواهید فرمود.

باری خبر این است: میرزاکوچک‌خان، امین‌الدوله را توقیف نموده و ظهیرالدوله حکمران مازندران برای استخلاص ایشان به جنگل رفته و تا پنجاه هزار تومان هم امین‌الدوله داده است وی را مستخلص نکرده‌اند و ظهیرالدوله هم مأیوسانه مراجعت نموده. می‌گویند باید محاکمه نموده و به مجازات تعدّیاتی که به اهالی لشته‌نشا کرده است او را برسانند.

راستی دو خبر دیگر هم دارم که تازه به نظرم آمد. اولی این‌که دولت جدید مشغول جمع‌آوری راپورتهایی است از ولایات که در آنها شرح تعدّیات و مظالم و خسارات اتباع و قشون روس که وارد آورده‌اند می‌باشد و می‌خواهند پس از جمع کردن همه راپورتها مطالبهٔ خسارت نمایند.

دوم صاحب‌منصبان سوئدی به جهت اداره کردن ژاندارمری خواسته و عدّه[ای] هم وارد شده‌اند و فعلاً سه هزار در طهران و اطراف ژاندارم دارند و همچنین هزار نفر سوار بختیاری به طهران احضار کرده‌اند. اما از طرفی هم با وجودی که نه دولت و نه اهالی ژاندارم جنوب را نمی‌شناسند انگلیسها بنابر قرارداد سپهدار که سوادش را هفتهٔ قبل فرستادم صاحب‌منصب انگلیسی وارد نموده و به فارس به جهت تشکیل ژاندارم فرستاده و روزنامه‌ها و دولت هم سخت اعتراض نوشته‌اند. اما نمی‌دانم چه اثری کرده یا بکند.

با این اوضاع نمی‌دانم چه وقت موفق خواهیم شد که با کمک دوست خودمان

دولت علیهٔ عثمانی ما هم مشغول اقدام شویم. می‌ترسم آن‌قدر امروز و فردا شود که دشمنان تمام سنگرها را گرفته و دیگر به جهت اقدامات موقعی باقی نگذارند. امان[1] از فلسفهٔ غریبی که اخیراً پیدا شده، در هر کار وقت را به کمیسیون و نظامنامه باید مدّتها صرف نمود.

باری دیگر کاغذ گنجایش ندارد و الا اخبار زیاد است. در هر حال موفقیت دوستان را از خداوند خواهانم.

قربانتان، سلیمان محسن

۱. اصل: اما.

نامه‌های سال ۱۳۳۶ هجری قمری

کاظم‌زاده ایرانشهر[1]

۱٦٦

از اسلامبول ۳۰ اکتوبر ۱۹۱۷
[= ۱۴ محرم ۱۳۳۶]

عزیز محترما چندین عریضه تقدیم کرده‌ام. بدبختانه موفق به زیارت جواب نشده‌ام. دو تلغراف هم مخابره نموده‌ایم باز جواب نداده‌اید.

مسئلۀ حرکت بنده و محصلین درواقع کار عجیب و پرزحمتی شده است. قونسولخانۀ آلمان می‌گوید که برای محصلین اجازه از وزارت خارجه آمده ولی دوباره باید اجازه از وزارت جنگ بیاید تا تذکرۀ آنها امضا شود و برای بنده اصلاً اسمی برده نشده و تاکنون خبری نرسیده است و اگر هم برسد آن وقت برحسب معمول فورمالیته‌های مقرّری باید به عمل بیاید. یعنی هویت و و جوابهای سؤالهای مفصله را نوشته توسط سفارت به وزارت خارجه بفرستند تا بتوانیم امضاء بکنیم.

درین صورت گویا دو سه ماه دیگر هم معطل خواهیم شد. خواهشمندم هرچه زودتر اقدامی فرموده تلگرافاً از هردو وزارت اجازه‌نامه گرفته ارسال دارید که برحسب تلگراف سابق شما همه‌جا گفته‌ام اجازۀ حرکت آمده است و حالا اسباب خجالت فراهم گردیده است.

در انتظار اقدامات سریع شما مراسم ارادت و محبّت قلبی خود را تجدید می‌کنم.

مخلص ـ ح. کاظم‌زاده

---

۱. پشت عکس نویسنده نگارش یافته و اصل عکس نزد من است.

نامه‌های سال ۱۳۳۸ هجری قمری

مساوات شیرازی، محمدرضا[1]

۱۶۷ ....

به تاریخ ۱۹۲۰ اپریل [= رجب ـ شعبان ۱۳۳۸]
وین

دوست عزیز محترمم بعد از مرخصی از خدمت آن دوست محترم به اتفاق آقای تربیت و آقای عباسعلی آمدیم وین. عزم بوداپست را داشتم ولی دوستان وین نگذاشتند. شاهزاده رکن‌السلطنه که سابقهٔ دوستی ایشان را مسبوق هستید گفتند به من که مسافرت شما به بوداپست بی‌فایده است. من می‌ترسم که از من دور بیفتید و این شخص که با شما است هم همراهی نکند. تو تنها با بی‌زبانی در فرنگستان گرفتار بشوی. با خیلی مذاکرات دیگر، با خیلی از کسان دیگر مصلحت خود را چنان دیدم که چندی در وین با شاهزاده بمانم تا ببینم بعد چه پیش خواهد آمد.

عجالةً من خودم را دست تقدیر سپرده‌ام زیرا که بدبختی به اندازه[ای] پیچ در پیچ برای خصوص بنده در میانهٔ همهٔ همسفرانم شده که از دائرهٔ تدبیر و فکر به کلی خارج گردیده است. حالا برای من موقعی است که معنی انالله و انا الیه راجعون را به حقیقت دربر گیرم. زیرا که از تمام دوستان که امید یاوری بود یأس صرف، کلیّهٔ معاونین روی از من برگردانیدند. نه زبان چاپلوسی داشتم، نه آشنائی به منابع ثروت و تجارت و نه راه به مملکت خود و نه سرمایه در محل که به اعتبار آن بتوانم قرض کنم. آنچه هم که از قناعت اندوخته بودم با علی‌زاده باختم. فعلاً تمام دارائی من منحصر است به نهصد مارک که

---

۱. اصل نامه نزد من است و در نامه‌های تهران (ص ۱۰۹ ـ ۱۱۴) چاپ شده است.

همراه داشتم. آن هم با این همه گرانی وین یکی دو هفته بیشتر دوام نخواهد کرد.

آنکه دردسر می‌دهم و این مزخرفات لاطائل را که جز شرمندگی چیزی دیگر بار نمی‌آورد می‌نویسم با آنکه می‌دانم دماغ شما به هیچ‌وجه حاضر شنیدن این‌گونه لاطائلات نیست و مقام و مرتبهٔ حضرت‌عالی مالایتناهی فوق این عوالم را عروج فرموده است محض این است که آخرین نفس خود را در این مسافرت خاطرنشان دوستان همقدم خودم کرده باشم که اگر در بین از میان رفتم امثال شماها بدانید که من چه بوده‌ام و چه نتیجهٔ شخصی از این ادعاهای ملی یعنی دعوی ملت‌پرستی خود به دست آورده‌ام.[1]

تصور نکنید که صدور این کلمات از من ناشی از ندامت و پشیمانی است از این کارهائی که کرده‌ام، نه نه. خیر پشیمان از کار خود نشده‌ام و سختی روزگار و روبرگردانیدن همه دوستان از من مرا خسته و پشیمان در کارهای ملّی نکرده است. فقط عمده دردی که جگر مرا سوراخ کرده عدم موفقیّت و عدم مظفریّت می‌باشد. گذشته از عدم مظفریّت، فوق‌العاده از این اعمال ما ضرر و خسارت بر ملت و مملکت وارد آمده است و شاید تمام گناه این خسارات غیر قابل تدارک برگردن ماها وارد بیاید و من در این آتش فکر و اندیشه مدام می‌سوزم که از چه راهی می‌شود تدارک کرد و تحصیل غفران گناهان گذشته را می‌توان نمود و این لکهٔ ننگ تاریخ که امروز چهرهٔ نازنین ایران را چرکین و سیاه کرده است و به نام ماها در این تاریخ ثبت می‌شود به دست خودمان پاک می‌توان کرد، یا آنکه طوق این لعنت تا قیامت به گردن تقی‌زاده و مساوات خواهد ماند و تا ابدالدهر ایرانیان آنها را مثل شمر کوفه و یزید شام یاد خواهند کرد.

این امیدواری و انتظار را به هیچ‌وجه از شما نمی‌توان داشت برای آنکه قوای دماغیهٔ شما بطوری که خودت هم مستشعر به آن نیستید از این مجری بکلی بواسطهٔ خستگی خارج شده است. خود را چسبانده‌اید به ادبیات به خیال آنکه تکمیل ادبیات سبب تکمیل ملّت و قوت دولت می‌شود و ایران را از تحت تهکمات و تحکمات انگلیس برون می‌نماید. یعنی ادبیات برای ایران کارخانهٔ توپ‌ریزی درست می‌نماید که توپ آن دویست کیلومتری را می‌زند.

آقای من، ملت که تکمیل شد و قدرت و قوّت پیدا کرد ادبیات او تکمیل می‌یابد.

---

۱. اطلاعات متعدد و مبسوطی راجع به مشکلات مالی مساوات برای بازگشت به ایران در خاطرات میرزا سید محمد کمره‌ای (تصحیح محمد جواد مرادی‌نیا) چاپ تهران (۱۳۸۲) مندرج است.

تکمیل ملت سبب تکمیل ادبیات آن است نه برعکس. چنانچه از یکی جوانهای ایرانی شنیدم می‌گفت تا موسیقی (موزیک) ایران درست نشود ایران ترقی نمی‌کند. از دیگری شنیدم تا زنهای ایران آزاد نشوند ایران درست نمی‌شود. دیگری نقاشی را سبب می‌دانست. یکی دیگر آزادی مذهب و فکر، نه به معنی حقیقی خودش بلکه به معنی اجبار کردن مردم به بی‌عقیده و لامذهبی که خود این هم یک نوع سلب آزادی است، یگانه علت ترقی ایران می‌داند.

بلی آقای من، وقتی که سُرْنا دست آدم ناشی می‌افتد از طرف گشاد آن سُرنا می‌زند و آن وقت هرقدر به نفس زور می‌آورد می‌بیند که سرنا صدا نمی‌دهد. ما هم که صورت‌بین و معنی‌ناشناس هستیم وقتی که می‌خواهیم بدبختی خودمان را دفع کنیم وارونه کار می‌کنیم. به جای آنکه اول حیات خود را در میانهٔ دول امروزی احراز کنیم و موجودیت خویش را ثابت نمائیم و تا یک اندازه قدرت و قوّت مادی به دست بیاوریم تا که در سایهٔ آن بتوانیم موسیقی و نقاشی و آزادی زنها و آزادی فکر و مذهب و تکمیل ادبیات را به دست بیاوریم برعکس اول می‌چسبیم به فروعات و نتایج ترقی نه اصل و علل آن. مثلاً علم ماشین‌سازی را فراموش کرده ولی نقاشی را نه، در صورتی که تاریخ حیات امروزی دنیا را دورهٔ تاریخی ماشینی باید گفت، زیراکه محور حیات هر ملت قوی یا ضعیف بر روی قوّت و ضعف ماشین‌سازی آن است.

فتوحات اولیهٔ آلمان از پرتو قوّت ماشین توپ چهل و دو سانتیمی بود و ماشین تحت‌البحریهای قوی و طیاره‌های فوق‌العاده. شکست آخری آن به واسطهٔ قوّت ماشین تنکهای[1] قوی و اتومبیلهای زره‌پوش انگلیس و کارخانه‌های کشتی‌سازی فوق‌العادهٔ آمریکا و متحدینش بود.

تکمیل ادبیات، آزادی زنها، آزادی مذاهب، آزادی مجامع، صنایع مستظرفه از قبیل نقاشی، موزیک و غیره همه را طرفین کاملاً داشتند فقط فتح این جنگ عمومی را ماشین برد.

بلی ایرانیها فوراً زبان در آورده جواب می‌سازند و می‌گویند خیر فتح را علم برد. اگر علم نبود ماشین درست نمی‌شد. اما وقتی که این را به حریف خود قبولانیدند و حریف هم ساکت ماند و آقای ایرانی خواست به مطلب ثابتهٔ خود یعنی علم مشغول شود از اشتراک لفظی علم استفاده کرده می‌چسبید به آن علمی که جزء زینتهای تمدن است از

---

۱. (= تانک).

قبیل نقاشی و موزیک. آقا مسئلهٔ ماشین یادش می‌رود و اگر قدری بالاتر بخواهد برود می‌چسبد به علم پولتیک یا حقوق که وزیر و دبیر بشود.

باری درد سر دادم. اینها همه فکرهای کهنه است که ناشی از آدم کهنه‌پرست پیرمرد می‌شود و حالا دوره[ای] است که باید با فکر جوان و با جوانان کار کرد. آدمهای کهنهٔ پوسیده به درد نمی‌خورد. یک مثلی به خاطرم آمد خوشمزه است محض تفریح بد نیست عرض کنم.

کسی رفت پیش تعزیه‌گردان و گفت من شبیه می‌شوم. تعزیه گردان از او پرسید که شبیه علی‌اکبر می‌شوی. گفت نه، نمی‌توانم آواز حجاز بخوانم. گفت شبیه حضرت عباس می‌شوی. گفت نه. شبیه حرّ می‌شوی، نه. شبیه زینب می‌شوی، نه. بالاخره پرسید پس شبیه چه می‌شوی در تعزیه. گفت من نعش می‌شوم. عیناً مثل ماست. ما ایرانیان در تمدن شبیه نعش می‌شویم.

از هر ایرانی متمدن جدید مثل بنده بپرسند کشتی‌سازی بلدی می‌گوید نه. طیاره‌سازی، آسمان‌پیمائی بلدی نه. آهن‌ریزی بلدی نه. معدن‌شناسی بلدی نه. گیاه‌شناسی بلدی نه. روح‌شناسی بلدی نه. باروت بی‌دود می‌توانی درست بکنی نه. تلگراف بی‌سیم بلدی نه. معلمی بلدی نه. مدیری مدرسه بلدی نه. پس چه می‌دانی. قافیه‌سازی و شعربندی می‌دانم. آداب سر میز شب را و لباس شب را خوب می‌دانم. زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی را هم می‌توانم حرف بزنم و تا اندازه‌ای ترجمه بکنم. مثلاً می‌دانم که در شب میهمانی چه‌طور باید فراک پوشید، کراوات سفید بست و قد را باید راست نگاه داشت و در اول وقت باید حاضر شد، و سایر چیزهایی که در آن یک نوع لذت و شهوت باشد خوب یاد دارد. بعینه همان مثل نعش‌شدن در تعزیه است.

آقای من تنها هستم. هیچ جا ندارم بروم. هیچ کاری ندارم بکنم. از فرط بی‌کاری این لاطائلات را که موجب تکدّر آیینهٔ خاطر پاکیزهٔ پرقیمتت می‌گردد نوشتم و کاغذم را پشت و رو از مزخرفات سیاه کردم. ولی چون یک وقتی بنده دوست شما بودم ضرری ندارد این جور را هم تحمل بفرمائید و از بقایای مهملاتی که در سابق احمقانه قبول کردید و امثال ماها[ی] جاهل نفهم را دوست گرفتید حالا هم قدری بچشید و ذائقهٔ تازهٔ شیرین ذوق نوجوان خود را باز از مکتسبات ناهنجارهای قدیم خود تلخ نمائید.

خداحافظ شما باشد. سید محمدرضا مساوات

همشیرهٔ علیه را سلام می‌رسانم. دوست قدیمی شما

نامه‌های سال ۱۳۳۹ هجری قمری

نواب، حسینقلی[۱]

۱۶۸

سفارت دولت علیه ایران
برلن، ۶ ژولیه ۱۹۲۱ - ۲۴ شوال ۱۳۳۹ - نمرهٔ ۱۳۲۳

آقای تقی‌زاده نمایندهٔ طهران در مجلس شورای ملّی

لزوماً خاطر محترم عالی را مستحضر می‌دارد که بر طبق تقاضای کتبی جنابعالی مورخهٔ ۲۷ ژوئن ۱۹۲۱ این سفارت تلگراف ذیل را که به استثنای دو سه کلمه که در تغییر آن موافقت فرمودید عیناً مطابق با صورتی است که در مشروحهٔ خود مرقوم داشته بودید به توسط وزارت جلیلهٔ امور خارجه در ۲۸ ژوئن به جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء مخابره نمود.

طهران وزارت جلیلهٔ خارجه

جواب آقای تقی‌زاده است آقای رئیس‌الوزرا - از تفقّدات عالی متشکرم. افتتاح مجلس را تبریک می‌گویم. به واسطهٔ مشکلات راه حرکت فوری مشکل است. به محض امکان حرکت تصمیم خود را به عرض می‌رسانم. **تقی‌زاده**

زیاده تصدیع نمی‌دهد

حسینقلی[۲]

---

۱. اصل نامه نزد من است.
۲. نامه به خط سید محمدعلی جمال‌زاده ولی به امضای نواب است.

اقبال آشتیانی، عباس[1]

۱۶۹

از تهران [۱۳۳۹]

حضور فاضل معظم محترم آقای «محصل»[2] نویسندهٔ مقالات مشاهیر شعرای ایران دامت افاضاته

قربانت گردم   نامهٔ گرامی سرکار که حاوی اظهار لطف ازطرف یک نفر ادیب بلندمقام نسبت به یک نفر جوان گمنام بود رسید و موجب سرور و شادی تمام گردید. از این اظهار مرحمت بغایت خرسند گردیدم و نامهٔ مبارک را چند بار به دقت خواندم. حقیقةً برای این‌جانب که از هر جهت خویشتن را ناچیز می‌بینم جای بسی افتخار است که طرف لطف فاضل محققی شوم که اوقات عزیزهٔ عمر را صرف احیای آداب گذشتهٔ ایران و تحقیق احوال معنوی و کشف حقایق باطنی زندگانی قوم ایرانی می‌نماید.

چون من محیط ایران مخصوصاً مرکز فساد آن طهران را به خوبی می‌شناسم تصور نمی‌کنم کسی بیش از من شایق زیارت تحقیقات انیقهٔ شما باشد و از آن نگارشات فاضلانه بهره بردارد و بفهمد که سالک این مسلک در طریق تحقیق چه مشکلاتی در پیش دارد و چه زحماتی تحمل می‌کند. بسی خرسندم که می‌بینم از پایتخت آلمان یک جریدهٔ علمی و ادبی به عنوان بهترین تحفه به ایران می‌آید و به هیچ وجه رنگ سیاسی ندارد.

از لحن مقالات کاوه چنین استنباط می‌شود که نگارندگان محترم آن پس از مدّتها دوندگی در راه سیاست بالاخره سرخورده دانسته‌اند چارهٔ کار ایران و راه علاج و نجات آن ازطریق علم و ادب و احیای مشاعل معارف و معالی است.

این‌جانب هم اگرچه در کار خود خیلی جوانم و چندان تجربه[ای] که به کار آید ندارم لکن به قدر فهم خود دانسته‌ام که عمدهٔ علت تنزل ایران در این بیست سال آخر مسئلهٔ سیاست و دخالت کردن مردم جاهل بی‌مایه در کارهایی است که ابداً بردن نام آن کارها شأن ایشان نمی‌باشد.

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

۲. نام قلمی تقی‌زاده در مقالات تحقیقی مجلهٔ کاوه.

امروز در این وادی خاموشان یا شهری که شما با کمال مناسبت آن را «عزیز بی‌جهت» نامیده‌اید افکاری جریان دارد و اهل علم و فضل آن که به دروغ این اسم را به خود بسته‌اند چیزها می‌گویند و می‌نویسند که هر ساده‌لوح بی‌اطلاع بر آن می‌خندند و دانندهٔ آگاه از مشاهدهٔ آن جز درک تأثر و اظهار یأس و ناامیدی شدید از آتیهٔ قومی که در گذشتهٔ قریب [دارای] مردمی بوده و آثاری داشته‌اند کاری نمی‌تواند.

برای نمونه شماره‌ای از یکی از جراید طهران را که «نوروز» نام دارد و جوان بی‌سواد مغروری که هنوز از معارف الفبا را هم نمی‌داند نویسندهٔ آن است خدمت می‌فرستم تا بدانید که ما در چه محیطی زیست می‌کنیم و با چه افکاری باید مبارزه نمائیم. البته خود از خواندن آن، آنچه را باید درک خواهید نمود و یقیناً از قرائت آن متأثر خواهید شد. لیکن من خجلم که به واسطهٔ این تذکر خاطر شریف را موجب ملالت گردیده‌ام.

۱. از درج مقالهٔ «شعر قدیم ایران»[۱] در کاوه امتنان کلّی دارم و حقاً شرمنده‌ام که اثر قلم شکستهٔ من در ردیف تحقیقات فضلای نامدار که سبب افتخار ادبیات فارسیند طبع می‌شود و شاید بعضی بی‌خبران به هردو یک قدر و مقام بدهند. انشاءالله اگر در آتیه روزگار مجالی بدهد بازهم مزاحم قارئین این جریدهٔ شریفه خواهم شد.

۲. جواب انتقادات خود را به دقت تمام خواندم و لذت بردم. اگرچه نوش آن خالی از نیش نبود و گاهگاهی جمل بلکه سطوری که باید آنها را فحش ادبی نامید در میان نگارشات عالی بود لیکن من چون به هیچ‌وجه میل ندارم روابط ما ازقبیل مناسبات دو نفر جدلی یا اهل مناظره باشد چندان اظهار دلتنگی نمی‌کنم و به همین جهت در عرض جواب تأخیر کردم تا اگر از قرائت آن تأثیری در وجود من باقی باشد در من نماند و اسباب آن نشود که ازطرف من دلی شکسته و خاطری آزرده گردد، مخصوصاً دل و خاطری که دعوی خدمت به ایران دارد و روز و شب طریقی جز این نمی‌سپارد.[۲]

قربانت گردم حقیر به هیچ‌وجه فریفتهٔ معلومات ناقص خود نیستم و حقیقةً از هرکس بیشتر از نقص وجود خود آزرده‌ام. اما به یک دقّت نظر دیدم شما که بیش از من به گذشت و انصاف اروپائیان در مسائل تحقیقی آشنائی دارید قدری راه جدل رفته و

---

۱. به قلم عباس اقبال مندرج در کاوه (شمارهٔ دوم، سال دوم، دورهٔ جدید).
۲. با عنوان «مناظرهٔ شب و روز» در شمارهٔ ششم سال اول، دورهٔ جدید کاوه.

تاحدّی هم عصبانی شده بودید. درصورتی که خود بهتر از من می‌دانید که این هردو حسّ بزرگترین آفات حقیقت می‌باشند.

عجالةً چون می‌خواهم در آتیه روابط ادبی و علمی کامل با شما داشته باشم و در طریق اخلاص و ارادت قدم بزنم دیگر به هیچ‌وجه ازین مقوله گفت‌وگو نخواهم کرد و ابداً هم درصدد طبع مقالهٔ انتقادیّه نبوده و نیستم. مخصوصاً چون از انتقادات خود نسخه‌ای ندارم و همان‌که خدمت سرکار فرستادم نسخهٔ اول آن بود.

به تصور این حقیر، در بحث این قبیل مسائل چون باید پایهٔ استدلال طرفین بر روی حدس و گمان بنا نشود باید منتظر منابع دیگر شد و بیهوده اساس متین دوستی را که یکی از عوامل و ارکان قویّهٔ ترقی اجتماعی است برای خاطر حدس و گمانی که لرزنده‌تر از هر بنای پوسیده‌ای است متزلزل نکرد. تا چه رسد به آنکه کار طرفین به نزاع و طلبگی کشد. جواب بنده پس از معذرت از لفظ خصم که مصطلح قدمای جدلیّون و حکمای شرق درمورد مناظره و مجادله بوده یک کلمه است و آن این:

حافظ ار خصم خطا کرد نگیریم براو ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

حقایق نوشتهٔ شما را با اخلاص تمام پذیرفتم و به خاطر حقیقت‌پذیر سپردم. لیکن آنها راکه به عقیدهٔ مخلص با حقیقت موافقت ندارد ضبط کردم تا اگر موقعی دلایلی کافی به دست آید فقط برای خدمت به علم نه به عنوان تفاخر یا نکته‌گیری به شما «وجه حق» آن را باز نمایم و پای حدس و گمان را از میان بردارم.

حمداًلله که ما در طریق جدل قدم نمی‌زنیم که خصم یکدیگر باشیم. بلکه روندهٔ طریق حقّیم و هردو جز خدمت به قوم نظری نداریم. به این جهت از هرکس بیشتر باید قدر صحبت یکدیگر را بدانیم و از معاونت هم استفاده کنیم. من که خود را قابل این مقام نمی‌دانم ولی به هرحال خویشتن را برای ارجاع هرگونه خدمت ازطرف ادارهٔ شریفهٔ «کاوه» حاضر می‌بینم و خود را یک نفر خدمتگذار معرفی می‌نمایم.

۳. درخصوص کتاب تاریخ سیستان که اشاره فرموده بودید من هم ملتفت اهمیت آن شده‌ام و تاکنون چند بار از اعتمادالسلطنهٔ حالیه[۱] و امین‌الدوله که زن محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه را پس از مردن او به زوجیّت گرفته نوشته‌ام ولی خبری از وجود نسخهٔ اصلی نیافته‌ام وگویا در جزء کتب اعتمادالسلطنه حراج شده باشد. چون تابستان را خیال

---

۱. محمد باقرخان.

سفر خراسان دارم در آن بلاد هم تحقیق مطلب را می‌کنم شاید به مقصود برسم.

۴. فرهنگ اسدی را چنانکه حدس زده بودید بنده در دست دارم. اما قدری ناقص به نظر می‌آید (از جهت نداشتن شواهد شعری زیاد). در طهران هم هنوز غیر از این نسخه نسخه‌ای ندیده‌ام. چند نفر هم از روی کتاب بنده نسخه‌هایی برداشته‌اند، از آن جمله یکی هم مرحوم محمد باقر میرزای خسروی شاعر کرمانشاهانی[1] بوده و شرحی هم که بازماندگان وی از او بر فرهنگ اسدی قائلند اگرچه بنده ندیده‌ام و خسروی را هم چندان بی‌سواد مشاهده نکردم لیکن چیز قابل توجه نمی‌دانم. بدبختانه نسخهٔ چاپی فرهنگ اسدی را ندیده‌ام که اختلافات کتاب خود را با آن متذکر شوم.

۵. درخصوص آثارالباقیه خوشبختانه خود این‌جانب یک نسخهٔ خطی از آن کتاب که به خطی خوانا و خوش نوشته شده دارم و اگرچه از جداول خالی است لیکن بی‌نهایت مفید است. در نسخهٔ دیگر هم از این کتاب در طهران سراغ کرده‌ام یکی در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار و یکی هم خدمت آقای میرزا طاهر تنکابنی و برای من دسترسی به آنها ممکن است و مصمم هستم که از این سه نسخه کتابی جامع با اختلافات فراهم کنم. ولی چیزی که اسباب عدم پیشرفت شده نداشتن نسخهٔ چاپی است که به هیچ‌وجه در طهران پیدا نشد. اگر لطف بفرمائید و برای این‌جانب از آن کتاب و فرهنگ اسدی یکی یک نسخه ارسال دارید که وجه آن را به توسط آقای خلخالی بفرستم بی‌نهایت ممنون خواهم شد و در آن صورت شاید بتوانم از آثارالباقیه نسخهٔ تمامی تهیّه کنم و به ادارهٔ کاوه بفرستم تا اگر صلاح باشد طبع کنند.

۶. از مجلهٔ «فروغ تربیت» و «اصول تعلیم» که هردو به مدیری آقای میرزا ابوالحسن‌خان فروغی اخوی آقای ذکاءالملک است و از حقیر هم بعضی مقالات ناقابل دارد یک نسخه فرستادم. چون مجلهٔ فروغ تربیت به جای اصول تعلیم طبع خواهد شد بد نیست اگر مایل باشید به عنوان مبادله به ادارهٔ آن، روزنامهٔ کاوه را بفرستید. آقای فروغی مثل برادر خود از وجودهای ذیقدر ایران است و گذشته از مراتب اخلاقی در فضل و حکمت به درجه‌ای است که اروپائیان را دیده‌ام از ایشان استفاده می‌کنند و این‌جانب به شرف مصاحبت این دو برادر مشرّفم و در مدرسهٔ دارالمعلمین که ریاست آن با شخص فروغی[2] است به تدریس جغرافیا و تاریخ مشغولم. از این مجله و اصول تعلیم یک نسخه هم با عریضهٔ اخلاصی به عنوان علامهٔ فاضل آقای میرزا محمدخان

---

۱. از خویشان رشید یاسمی.

۲. ابوالحسن.

قزوینی فرستادم که اگر برای شما زحمت نباشد چون آدرس ایشان را نمی‌دانستم شما خدمتشان بفرستید.

آقای ذکاءالملک همین اواخر کاغذی از ادارهٔ کاوه دریافت کرده بودند. به بنده فرمودند شما را از رسیدن آن مطلع کنم تا خود سر فرصت جواب التفات فرمایند. چون چند روز پیش زوجهٔ ایشان وفات کرده احوالی نداشتند که بزودی در مقام جواب برآیند. البته در موقع خود به این موضوع توجه خواهند کرد.

۷. نمرهٔ اول و دوم کاوه به عنوان این‌جانب رسید. خواستم قبض اشتراک را بفرستم آقای خلخالی فرمودند من نوشته‌ام که برای تو روزنامه مستقیماً بفرستند لازم نیست. بنده هم دست نگاه داشتم. هنوز هم شمارهٔ سه را نگرفته‌ام و منتظر جوابم.

۸. سال گذشته به توسط علیقلی‌خان فرزند مرحوم صنیع‌الدوله که آن وقت در برلین بود از چاپخانهٔ کاوه وضع طبع کتاب و این‌که آیا مصحح برای تصحیح نمونه‌های کتاب وجود دارد یا نه سؤال کردم، به هیچ وجه جواب نرسید. این دفعه زحمت را متوجه حضرت عالی می‌کنم و خواهش می‌نمایم که قیمت طبع کتاب و طریق ارسال نسخه‌ها و قیمت کاغذ وغیره را مشروحاً برای این‌جانب بنویسید و تحقیق کنید که کتابی که قریب ۱۰۰۰ صفحهٔ پستی کتابت داشته باشد درصورتی که ۱۰۰۰ نسخه از آن بخواهند چه‌قدر خرج برخواهد داشت. زیرا خیال دارم کتاب تاریخ ادبیات خود را که یک جلد آن برای طبع مهیّا شده در آن‌جا به طبع برسانم. نمی‌دانم ممکن می‌شود یا نه.

۹. چون این‌جانب در طهران ازجهت دسترسی نداشتن به کتب مطبوعهٔ اروپا بی‌نهایت در سختی هستم جسارت ورزیده فهرستی از کتبی را که لازم داشتم خدمت فرستادم تا اگر زحمتی نبینند برای این‌جانب بفرستند. وجه آن را یا به وکلای کاوه در طهران می‌دهم یا هرچه بخواهند می‌خرم و می‌فرستم. البته این درصورت امکان و محبتی است که آن فاضل محترم بخواهند نسبت به این‌جانب بنمایند، و الّا هیچ‌گونه زحمت را ازطرف خود نسبت به ایشان راضی نیستم.

در خاتمه باز عرضه می‌دارم که حقیر برای انجام هرگونه فرمایش حاضرم. البته در ارجاع خدمت کوتاهی نخواهید فرمود. چه‌قدر ممنون می‌شدم اگر نگارندگان کاوه به عنوان مرحمت جدا جدا یا جمعاً از خود عکسی برای این‌جانب می‌فرستادند زیرا بی‌نهایت شایق دیدار تمثال عزیز ایشان هستم، هرچند:

صورت ز چشم غایب و اخلاق در نظر   دیدار در حجاب و معانی برابر است

در نامه نیز چند نگنجد حدیث شوق کوته که قصهٔ ما کار دفتر است

اخلاصمند شما ـ عباس آشتیانی

درخصوص کتابهایی که درخواست شده اگر زحمتی باشد ممکن است صورت را به کتابخانهٔ ایرانشهر التفات بفرمائید و صاحب کتابخانه از قیمت آنها تحقیق کند و به بنده تلگرافی یا پستی خبر بدهد تا وجه آن را تقدیم کنم.

عباس آشتیانی

بخش سوم

نامه‌های دوران پهلوی

(پس از کودتای ۱۲۹۹)

۱۳۰۰ـ۱۳۱۶ شمسی

بادامچی، محمدعلی[1]

۱۷۰ ....

۷ محرم ۱۳۴۰ ـ ۱۰ اوت ۱۹۲۱

حضور محترم حضرت آقای تقی‌زاده دامت برکاته

آقای عزیز محترم من   این سیّمین مکتوب است به حضرت عالی نوشته بـه جـواب نائل نشده. پیغام حضرت عالی را خاجی رحیم‌آقا قزوینی راجع به آقای مـخبرالسـلطنه والی آذربایجان رسانده. تصور می‌کنم در این یک سال با آن سابقه‌ای که با ایالت داریم خیلی مساعدتها کرده‌ایم. متأسفانه ایالت نتوانست استفاده از این مساعدتها نموده قدمی به طرف اصلاحات بردارد.

وضع آذربایجان روز به روز بد و بدتر می‌شود. ملوک‌الطوایفی سرتاسر مملکت را گرفته اسمی از مرکزیّت و دولت نیست. تمام نقاط ایران بالخصوص آذربـایجان دچـار انواع مظالم و تعدّیات خوانین خودسر و مبتلای تاخت و تاز اشرار و اکـراد گـردیده و قوای دولتی که تمام مالیهٔ مملکت بعلاوه از وجوهات استقراضی به مـصرف ایـن قـوا می‌رسد تماماً فلج و کاری از ایشان ساخته نمی‌شود.

خراسان در تحت ریاست ماژور محمدتقی‌خان‌علم یاغیگری و عدم اطاعت مرکز را افراشته. گیلان و مازندران در همان حال سابق باقی. مذاکرات هیئت که برای اصلاح از مرکز اعزام شده بود منتج نتیجه نگشت. کردستان، اهالی شریف‌الدوله[2] را نمی‌خواهند. زد و خورد بین اهالی و حکومت اشرار کلباغی و مندمی از این زد و خورد استفاده کرده مشغول تاخت و تازند.

---

۱. اصل نامه نزد من است.

۲. علی‌محمدخان کاشانی (بنی‌آدم).

آذربایجان تمام نقاط مغشوش. ارومی و سلماس، سلدوز تحت اشغال اسمعیل‌آقا سمتقو که آن سه محال را یک تلّ خاکستر کرده. خوی، ماکو در استیلای سردار ماکو، تمام مالیاتش را می‌گیرد می‌خورد. قراجه‌داغ یک حکومت مستقل شده. با وجود امیر ارشد کسی قدرت نفس کشیدن ندارد. قوّه و قدرت مشارالیه فوق تمام قدرتها و دولت در مقابل نفوذ و عملیاتش زبون و مستأصل است. اردبیل و مشکین تحت اشغال خوانین شاهسون که هرکدام [دارای] یک قرال صاحب توپخانه و چندین عدد مترالیوز و مهمّات است.

باور فرمائید که تنها توپخانه و مترالیوز و مهمات امیر ارشد و یا سایر خوانین، فائق به توپخانه و مهمات دولت است و مالیات مملکت آذربایجان منحصر به مختصر نواقل و دخانیّه شده و تمام مالیات مستقیم را خوانین دریافت می‌کنند.

در مقابل این اوضاع و هرج و مرج مرکز چه می‌کند. مجلس با یک ائتلاف بی‌شرمانه مشغول گذراندن اعتبارنامه‌های هر بی‌شرف بی‌ناموس و جانی است. با وجود آن‌که اکثریت مجلس از هویت و جنایات و خیانات پاره‌ای از وکلا را کاملاً می‌دانند باز بی‌شرمانه به ملاحظهٔ منافع شخصی اعتبارنامهٔ همچو وکلا را تصدیق [می‌کنند] و رأی می‌دهند. اعتبارنامهٔ نصرةالدوله با چهل و هفت رأی از پنجاه و چهار نفر عضو مجلس تصدیق و تصویب [شد]، ولی به اعتبارنامه‌های شاهزاده سلیمان‌میرزا و مساوات اعتراضات می‌شود. اعتبارنامهٔ رکن‌الملک[1] رئیس عدلیهٔ آذربایجان که مرتکب همه‌گونه جنایات و خیانات شده بالاتفاق از مجلس می‌گذرد. ولی اعتبارنامهٔ بعضی از عناصر صالحه مورد تنقید و مخالفت می‌شود.

بلی مجلس حاضره یک مجلسی است که ابداً او را نمی‌توان مجلس ملّی گفت و ابداً محل اعتماد و اطمینان نیست و از روز افتتاح مجلس دو سه دسته شده مشغول مبارزهٔ شخصی شده‌اند. بنده که به شدت طرفدار آمدن حضرت عالی به ایران بودم ولی با مشاهدهٔ این اوضاع و این مجلس نمی‌توانم آمدن حضرت عالی را به این مجلس کذایی تصدیق کنم.

ازقرار مذکور چندی قبل مجلس بالاتفاق به مشیرالدوله تکلیف کرده‌اند که کابینه تشکیل دهد. معزی‌الیه قبول نکرده. حال مجلس دو دسته شده: یک دسته طرفدار کابینهٔ قوام‌السلطنه که روی کار است. دستهٔ دیگر طرفدار نصرةالدوله که ایشان کابینه را تشکیل

---

۱. ظاهراً صدری.

دهند و نصرةالدوله هم ناز می‌کند که من عهد کرده‌ام تا یک سال در مجلس باشم و پول نصرةالدوله خیلی کار می‌کند.

اولاد فرمانفرما اولین وطن‌پرست شده‌اند، خاصّه که مدتی در حبس سید ضیاء مانده پاک و پاکیزه گشته‌اند و دولت هم در مقابل این کشمکشها معطل و حیران، دست و پا را گم کرده و در حال تزلزل است. اجمالاً وضع خیلی بد[ست]. امید نجات و اصلاح نمی‌رود.

در سر موضوع یک نفر لهستانی که سفارت دولت روس دستگیری و حبسش را از دولت ایران تقاضا کرده و دولت هم دستگیر [و] چند روز در قزاقخانه حبس کرده بعد به واسطهٔ ناخوشی به مریضخانه فرستاده و از مریضخانه به سفارت فرانسه فرار کرده و متحصن شده و سفارت روس یادداشت شدیداللحن به وزارت خارجه فرستاده اگر تا سه روز مقصر از سفارت فرانسه تحویل دولت ایران نشود و دولت ایران اقدام در استرداد مقصر مزبور ننماید ترک مناسبات کرده از ایران خارج خواهد شد.

مناسبات دولت ایران با دولت سویت روسیه خیلی خطرناک بود و حتی وزارت خارجه هم استعفا داده و تا امروز که هفتم ماه است و تقریباً دوازده روز از این قضیه می‌گذرد نتیجه هنوز معلوم نشده که چطور گردید. مختصر ایران مراحل خیلی سخت و خطرناک را می‌پیماید. مگر دست غیبی مدد کند، آن هم چندان امید نیست.

قبوضات لفّی، که یکی قیمت آبونمان سال اول و سال دویم کاوه که مخلص به آقای امیرخیزی پرداخته، دیگری قبض آبونمان سال دویم کاوه که توسط آقا میرزا علی‌اصغر تاجر خوی که به آقای امیرخیزی داده شده لفاً فرستادم، وصولی قبوضات را مرقوم فرمائید و آدریس[1] آقامیرزا علیّ‌اصغر تبریز (دالان میرزا جلیل ـ میرزا علی‌اصغر خوی).

و آقای امیرخیزی برای آوردن عائلهٔ خود چهل روز است که به کرمانشاه رفته، احتمال تا یک ماه دیگر مراجعت نماید. در غیاب ایشان آقا میرزا ابوالقاسم‌خان فیوضات مدیر معارف متکفّل امور کاوه می‌باشند و حضرت آقای تربیت[2] چندی است که به ریاست معارف و اوقاف آذربایجان معین و منصوب شده مشغول اصلاح این دو اداره است. امیدوارم در سایهٔ جدیّت و فعالیّت آقای تربیت معارف آذربایجان یک سر و صورتی به خود گرفته و به خط ترقی داخل شود.

۱. کذا (= آدرس).
۲. محمدعلی تربیت.

و خدمت دوست عزیزم آقا میرزا رضاخان[1] با سلام خالصانه مصدّع و خدمت سایر آقایان هم عرض ارادت دارم.

قربانت ـ محمدعلی بادامچی

امیرخیزی، اسمعیل

۱۷۱

[اواسط اسفند ۱۳۰۰ شمسی]

واقعهٔ ناگوار تبریز[2]

روز سه‌شنبه ۱۱ دلو بعد از ظهر سربازهای ساخلوی شهر را مسلّح می‌کردند و هرکس که تفک او از سیستم قدیمی بوده عوض می‌کردند ولی هیچ کس از کیفیّت مسئله مسبوق نبود. حوالی غروب تا اندازه‌ای معلوم گردید که ژاندارمهای فرونت شرفخانه که برای جلوگیری اسمعیل‌آقا در آن صفحات بودند به شهر می‌آیند. این حرکت و اقدام غیرمنتظره برای چیست و مقصود آقایان از آمدن شهر چه بوده نیز در جزو مسایل مجهوله بود. حالا اگر پاره[ای] اشخاص از حقیقت امر مطلع بودند ایشان نیز از اظهار بیان واقع به چه ملاحظه بود خودداری می‌کردند.

شب چهارشنبه از دو ساعت به صبح مانده صدای تفک و توپ در خارج شهر طرف پل آجی بلند شد. تقریباً یک ساعت از آفتاب گذشته دیگر هیچ صدائی شنیده نمی‌شد. درنتیجه ژاندارمها موفق می‌شوند به ورود شهر و قوّهٔ قزاق در خارج شهر به قزاقخانهٔ مخصوص که دارند می‌روند.

اولین قسمتی که از ژاندارم وارد شهر می‌شود در تحت ریاست توراج[3] میرزا ارک دولتی را متصرف می‌شوند. بعد از ظهر بیان‌نامه منتشر گردید به امضای لاهوتی (این همان ماژور لاهوتی‌خان است که مدّتی هم در این اواخر در اسلامبل مدیر دبستان ایرانیان بوده و یک مجلّه[4] نیز آن‌جا می‌نوشت.)

---

۱. = تربیت.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

۳. کذا در اصل.

۴. مجلهٔ پارس با همکاری علی نورروز (حسن مقدم).

خلاصهٔ بیان‌نامه عبارت بود از این که افراد ژاندارم حاضر نیست که لباس دیگری بپوشد مگر به تصویب مجلس که روح بیان‌نامه می‌رسانید که از وزیر جنگ دلخوش نیستند. ازقراری که تحقیقاً معلوم گردیده بعضی از اشخاص چنین به پاره فرقهای موجوده تبریز حالا به هر ترتیبی بوده در ادارهٔ ژاندارمری اظهار وجود می‌کردند. اوضاع سخت وخیم به نظر می‌آید.

عصری چند نفر از آقایان دموکراتها پس از ورود ماژور لاهوتی‌خان که تا آن وقت در خارج شهر بودند با ایشان ملاقات کرده و علت آمدن او را به شهر استفسار کردند. جواباً گفته بود که مقصود ما دو مسئله است: یکی حقوق عقب‌افتاده و دیگری عدم تغییر لباس (تغییر لباس عبارت بوده است از این که آقای سردار سپه وزیر جنگ اخیراً خواسته بودند که این کلمهٔ اختلافی که تاکنون مابین قزاق و ژاندارم بوده آن را مرتفع ساخته و یک قشون متحدالشکلی به نام نظام تشکیل داده و البته آنها را به یک فورم و ترتیب قرار بدهند.)

آقایان ماژور لاهوتی‌خان را قانع می‌کنند به این که ایشان به هیچ گونه اقدامات جنگجویانه مبادرت نگشته تا آنکه با طهران داخل مذاکره شده و مسئله را با یک شکل مصلحانه انجام دهند (حالا یک وحشت عمومی در اهالی موجود است و رؤسای دموکراتها نیز سخت از عاقبت مسئله درهراسند که مبادا یک جنگی بشود و دامنهٔ آن وسعت پیدا کند و آن‌وقت بکلی شهر تبریز پامال و خراب گردد.)

آقایان با طهران داخل مذاکره شده، نتیجه تغییر آقای مخبرالسلطنه و کفالت آقای اجلال‌الملک گردید و درخصوص تقاضای ژاندارمها آقای رئیس‌الوزرا به تشریف آوردن آقای وزیر جنگ که در آن وقت کرمانشاهان بودند محوّل کردند. و در این بین دو سه مرتبه آقای تربیت و آقای مدیر معارف و آقای معتمدالتجّار به قزاقخانه رفته با آقای اسمعیل‌خان امیر لشکر که رئیس قزاقهای آذربایجان بود در اصلاح امر ملاقاتها نمودند. این مذاکرات حضوری طهران و ملاقاتهای متوالیه تقریباً یک هفته امتداد یافت (و در این کش‌مکش آقای مخبرالسلطنه چند روزی در ایالت توقیف بود و بعد برده در ادارهٔ ژاندارمری توقیفش کردند و اگر جدیّت بی‌اندازهٔ چند نفر از دموکراتها نمی‌شد بی‌شبهه ایشان را خطر متوجّه می‌شد).

روز سه‌شنبه که گفتند آقای سرتیپ حبیب‌الله‌خان (که حضرت عالی بهتر می‌شناسید و مدتی هم در نتیجهٔ مهاجرت در برلن اقامت نموده‌اند) از ساوجبلاغ وارد

گردیده و مخصوصاً توراج‌میرزا را به قزاقخانه خواسته است که با او پاره[ای] مذاکرات نماید راجع به اصلاح و ایشان هم پذیرفته و رفته بودند بعد از مراجعت یک چیزی مثل برات القول نوشته می‌شود که چهل و هشت ساعت متارکه شود تا در عرض این مدت شاید موفق به انجام و اصلاح مسئله بشوند (ازطرف آقای سرتیپ حبیب‌الله‌خان این متارکه‌نامه را که امضا کرده بود بنده نمی‌دانم).

خیلی احتمال می‌رفت و امیدواری حاصل بود که بدون جنگ مسئله خاتمه پیدا کند. این قرارداد که عصر سه‌شنبه نوشته شده بود متأسفانه یک ساعت تقریباً از آفتاب گذشته بود و عموم را تا اندازه[ای] امیدواری روی داده بود که دیگر جنگ نشود، یک مرتبه به خلاف انتظار جنگ شروع شد و از طرفین شلیک شد (هنوز بنده نمی‌دانم که جنگ از کدام طرف شروع شد. زیرا آن که ژاندارمها بودند می‌گفتند قزاقها حمله آوردند و ما دفاع کردیم و آنکه قزاقها است می‌گویند که ما به هیچ وجه مأمور جنگ نبودیم ژاندارمها شروع به جنگ کردند.)

جنگ خیلی سخت و بی‌اندازه مدهش بود. قطع نظر از تفک و مترالیوز تا غروب آفتاب بود [که] لاینقطع توپ نیز انداخته می‌شد. ولی توپ ازطرف ژاندارمها انداخته می‌شد نه قزاقها (بعضی‌ها می‌گویند که سه تیر و جمعیٔ هم می‌گویند که درکلیه هفت تیر توپ ازطرف قزاقها انداخته شد. بدیهی است که اگر قزاقخانه نیز در توپ مقابله با ژاندارم می‌کرد قطعاً خرابی زیادی به شهر وارد می‌شد.)

نزدیک به غروب قزاقها هجومهای سختی آورده و ژاندارمها یواش یواش بنای عقب‌نشینی می‌گذاشتند تا آن که یک ساعت از شب گذشته ژاندارمها شروع کردند به خارج شدن از شهر. این را نیز نگفته نگذریم که پس [از] ورود ژاندارمها به شهر که رئیس نظمیه هم به قزاقخانه رفته بود ماژور لاهوتی‌خان ریاست نظمیه را به عبدالصمدخان که یک نفر از صاحب‌منصبان ژاندارم بود محول کرده بود. چون در نظر بعض از آقایان دموکراتها این مسئله صحیح نبود و احتمال می‌رفت که پاره تشبثاتی بدین واسطه در شهر بشود این است که به هر ترتیب بود او را قانع کردند که این کار را نکنند. ولی ضمناً گفته بود که آقای سرتیپ‌زاده باشد و چون آن وقت آقای مخبرالسلطنه معزول نشده بود ایشان نیز ریاست سرتیپ‌زاده را تصدیق نموده بودند.

و مخفی نماند که بعضی از اهل شهر نیز به نام مجاهدت تفک برداشته بودند، حتی از جوانهای باحرارت دموکرات هم که بدبختانه هیچ وقت تابع دیسپلین نمی‌شوند قدی

بلند کرده بودند، اگرچه بنده به غیر از یک نفر را از ایشان ندیدم ولی ازقرار معلوم بوده‌اند آن اشخاصی که با ژاندارمها از شهر خارج شده‌اند.

آقای سرتیپ‌زاده آقازاده‌ها آقای حاجی‌یف میرکاظم

۳

حالا دیگر کیها هستند نمی‌دانم و به طرف روسیه رفته‌اند و می‌گویند برادر آقازاده هم درحین عبور از ارس غرق شده است.

بالجمله قزاقها شب پنج شنبه شهر را تصرّف کرده از اول شب بنای غارت گذاشتند. مقدار زیادی از خانه‌ها و قسمت اعظم و مهمّ بازار یک دفعه دستخوش غارت گردید.

آقای اسمعیل‌خان امیر لشکر که رئیس قزاقخانه بود خیلی پافشاری کرد که غارت نشود ولی گذشته بود. اهالی شهر گوئی که در میان یک ماتمکده بوده و زندگانی می‌کنند. درنتیجهٔ جدیّت آقای اسمعیل‌خان تا اندازه از اموال منهوبه به ادارهٔ نظمیه آورده شد و خیلی کوشش در استرداد آنها می‌شود. بدیهی است که آن غارت مهمّ از کجا دیگر مسترد خواهد شد.

ازجمله آن اشخاصی که خانه‌های آنان از دموکراتها غارت شد یکی آقای بادامچی بود که تمامی هست و نیستش را بردند. یکی آقای صفوت و دیگری آقای سرتیپ‌زاده و آقازادهٔ ارومیه و از آن‌جمله محقّرخانه[ای] که بنده در عرض یک سال نیم یعنی پس از غارت اولی تهیه کرده بودم دستخوش غارت دویمی گردید. اگرچه بنده چندان چیزی نداشتم که اسباب خیال حضرت عالی شود ولی همین قدر است که عجالةً با یک حیات دموکراسی خالص زندگانی می‌کنم. همین قدر جای تشکر است که کتابهای بنده را که در سال گذشته تقریباً سیصد جلدش به غارت رفت و در عرض این مدت تمامی همّت را به جبران آن گماشته بودم دست نزده بودند و تقریباً ربع آنچه را از خانه ما برده بودند پس دادند. این مسئله خیلی غریب است تا امروز دیده نشده بود.

دو سه روز بعد ازین واقعهٔ اسف‌آور پسر آقای بصیرالسلطنه که در ادارهٔ تأمینات[1] می‌شود به مدرسه آمده گفت شما را آقای ظفرالدوله (که آن روزها رئیس نظمیه شده بود) می‌خواهد. در خدمت ایشان تا محبس نظمیه رسیده ایشان خداحافظی کردند. بنده وارد محبس شده آقایان تربیت و آقای صفوت را در آن‌جا به خدمتشان نایل شدم. آن روز را تا غروب اشخاص ذیل را محبس آوردند:

---

۱. کذا کلمه‌ای افتاده است.

آقای حاجی میرزا علینقی، آقای جعفرآقا برادرش، آقای میرزا علی‌خان پزشکی، آقا میرزا احمدخان پزشکی، آقای تربیت، آقای صفوت، آقای وکیل دفتر، آقا مشهدی کاظم قندفروش، آقای حاجی محمد علی‌آقا بادامچی که خودشان تشریف آوردند، آقا میرزا جوادخان ناطق، یکی هم بنده.

آن شب را به واسطهٔ اصرار آقایان معتمدالتجار و حاجی سیدالمحققین جای ما را عوض کرده از محبس به عمارت علاءالدوله آوردند. صبح آقای اسمعیل‌خان به دیدن محبوسین آمده بنده و آقای تربیت را گفت شما بروید به مدرسه و ادارهٔ معارف. آقایان چند روزی مهمان باشند و هنوز هم هستند. ولی میرزا جوادخان همان روز تا شب مرخص شده و مشهدی کاظم هم دو سه روز است مرخص شده و احتمالاً آقایان گنجه[ای] و وکیل دفتر هم مرخص شوند. تنها آقایان بادامچی و صفوت را می‌گویند یا باید محاکمهٔ نظامی شوند یا بروند در طهران محاکمه شوند. هنوز همین‌طور مسئله باقی است.

و آقای مصدق‌السلطنه حکمران هم تشریف آوردند. ازقراری که معلوم می‌شود آدم صحیح‌العملی به نظر می‌آید. درخصوص آقای اسمعیل‌خان امیر لشکر اگرچه بعضی‌ها عقیده‌شان برخلاف این است ولی من او را برای محبوسین آن‌طور ندیدم که طالب ...[1] ایشان باشد.

پس از این همه مقدمات و ترتیبات چیزی که بنده در نظر دارم این است که اولاً به امورات ملی اگر بتوانیم دخالت کنیم. خیلی جای تعجب و بس مضحک است که انسان برای آن که نگذارد که قوهٔ نظامی یک ولایت باهم بجنگند و درصدد آن باشد که بلکه به هر وسیله جلوگیری کند از این که به اهالی صدمه وارد نشود و از دولت تمنّا و استرحام کند که یک تدبیری از تصادم این دو قوه جلوگیری بنمایند درنتیجه ازطرف دولت مقصر، پیش لاهوتی‌خان طرفدار قزاق که می‌گفت کلاه دموکراتی به سر ما نمی‌رود، و پیش ملت هم مسبب فتنه و آشوب معرفی شد.

و درثانی در صورت حتم از تبریز یک جای دیگر هروقت که مقدر شدم[2] بروم.

اشخاصی که از دموکراتها با ژاندارمها رفته‌اند: آقای سرتیپ‌زاده، آقای آقازاده، آقای حاجی‌یف، آقامیر مهدی خوئی، میرکاظم. گویا به روسیه رفته‌اند. ازقراری که می‌گویند در روسیه ایشان را دیده‌اند.

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. اصل: کذا.

سی حوت آقایان محبوسین را عجالةً به قید کفالت مرخص نموده‌اند و قرار است که بعد از چند روز یک محاکمهٔ ابتدائی بشود. درصورت ثبوت بی‌تقصیر بودن مرخص شوند و الّا به طهران رفته در آن‌جا محاکمه شوند.

زیر صفحه به خط دیگر: احوالات واقعهٔ اخیر تبریز است که حاجی اسماعیل‌آقا نوشته‌اند.

مساوات، محمدرضا[1]

۱۷۲

۳۰۲/ به تاریخ ۱۳ جوزا ـ مطابق ۳ ژون ۱۹۲۳ [= ۱۹ شوال ۱۳۴۱]

دوست عزیزم الساعه در پارلمان ایران که بیست روز از عمرش باقی مانده و عموم اعضاء آن نظری جز نظری خصوصی و تأمین آتیهٔ خود فکری دیگر ندارند و سالان[2] پارلمان را ایوان بورس قرار داده روزی چندین بار آرائشان از روی قیمت خیلی پستی از قبیل مدیریّت ادارات یا ریاست و یا حکومت ولایات جزء و بالاخره از درجهٔ وزارت شروع می‌شود تا فراش دربخانه‌ها اتصالاً بالا و پایین می‌رود.

می‌دانید از برای یک نفر آرزومند اصلاحات با شرف در همچو محیطی تا چه اندازه سخت می‌گذرد. عذاب الیم بالاتر از این تصوّر نمی‌شود که انسان با وجدان در محوطهٔ وجدان کش زندگانی نماید. باری آقای حمیدخان[3] شرفیاب می‌شود و تمام اوضاع را کاملاً شرح خواهد [داد]. ایشان کتابی است ناطق و رسولی است صادق. آنچه می‌خواهید از ایران و پارلمانش اطلاع پیدا کنید از ایشان استفسار فرمائید.

در خصوص توصیهٔ آقای حمیدخان حامل محتاج به عرض خود را نمی‌دانم. نظر صائب و مراتب روح‌شناسی که در خود آن دوست محترم است به خوبی درک خواهد فرمود. این جوان یک عنصر پاک و برای آتیه می‌توانیم او را در ذخیره داشته باشیم. فعلاً یکی از دوستان با صفا و محبّت می‌باشد و خیلی با حرارت و جربزه می‌باشد. اخلاق نیکو به گهر دارد. علاوه فامیل او هم که مسبوقید یک مکتب تربیت و تهذیب شمرده می‌شود.

---

۱. اصل نامه نزد من است و در صفحات ۱۱۴ ـ ۱۱۷ «نامه‌های تهران» چاپ شده.

۲. (= سالون).

۳. حمید سیاح مرادست.

مرقومه که از مسکو مرقوم [فرموده] بودید در جواب عریضهٔ گله‌گذاری بنده زیارت کردم. راجع به فساد جرائد که میوهٔ فساد اخلاق عمومی است تصدیق کامل داشته و دارم. آخرین چاره به دست آوردن یک قوّه‌ای است که همه را درهم شکنند و از هیچ چیز بیم نداشته باشد. افسوس وقتی که قوّه پیدا می‌شود وارونه‌کار می‌کند. یکی را که طرف غرض شخصی است توقیف می‌نماید و ده تای دیگر بدتر از آن تولید می‌نماید.

بالاخره به اندازهٔ بدی اوضاع فکرم را پریشان کرده که قوّهٔ تحریر برایم نمانده است و در آخر عریضه چیزی که مدتها در نظر داشتم به یک نفر محرم عرض کنم حالا به آن دوست عرض می‌کنم.

البته سیاست خارجی ایران را کاملاً می‌دانید که چه روش باید داشته باشد. بدیهی است با این حالت ضعف و فقدان تمام وسایل حیاتیّه دولت و ملت ایران باید بداند که بدون دوستی با دول معظمهٔ دنیا خاصه مجاورین زندگانی برای او ممکن نخواهد بود. احساسات تند و تیز منافی با صلاح مملکت است و موجب خرابی مناسبات دوستانه با اجانب.

از طرفی دیگر هم باید فرق گذارد بین دوستی و تسلیم. لازم به شرح این دو کلمه برای خصوص شخص شما نیست و همچنین حفظ مناسبات دوستانه با دول معظمه ممکن نیست مگر به دو چیز: یکی حفظ منافع مشروع آنها بطوری که به حیثیّت ایران برنخورد و دیگر عدم تمایل و تکیه به یکی از آنها دون دیگری است. چه هرکدام از آنها که احساس بکند که ایرانی تمایل به دیگری دارد فوراً ایران با این ضعف را خفه خواهد کرد.

با این جمله‌های کوتاه خیلی مختصر می‌خواهم یک نتیجه از این عرایضم بگیرم و آن نتیجه این است که ما وطن‌خواهان در موقعی که مقابل هجوم یکی از متجاوزین مقاومت می‌کنیم وقتی آن دیگری دید این مطلب را اگر احساسات خود را متمایل به ماها نشان بدهد هم افکار دافع ما را خراب می‌کند و هم دشمن ما را تحریک به شدّت می‌نماید.

دو ملت روس و ملت روسیه[1] در ایران گاه‌گاهی مساعدت خود را با دولت ملی طوری نشان می‌دهد که وسیلهٔ آنتریگ برعلیه آن حکومت ملی می‌شود. در موقعی که انگلیسها در ایران ترویج روحانیّت و ارتجاع را از ترس بلشویک می‌نماید نمایندگان

۱. کذا.

روس علناً اظهار مساعدت با آقای مستوفی می‌کنند. بیرقداران انگلیس فوراً شهرت می‌دهند که مستوفی و طرفدارانش بلشویک و خلاف مذهب می‌باشد و این مسئله در دو سه مورد اسباب حمله بر ما شده است. حالا اگر بتواند به یک زبان دیپلماسی مراکز آنها را متنبه به این نکته بفرمائید که مثل دیگران بتوانند دوستی و دشمنی خودشان را مخفی بدارند و نتیجه را بیشتر از تظاهرات بپسندند خیلی اسباب راحتی دوستان خواهد بود. خواهش دارم این عریضه را بعد از قرائت خوانده و پاره فرمائید.

از وکلای آذربایجان چهار نفر [از] ماها هستند: اول آقای میرزا ابوالقاسم خان فیوضات، آقای معتمدالتجار، آقای سیدالمحققین، آقای ناظم‌الدوله. این چهار نفر با کمال آزادیخواهی در مجلس کار می‌کنند و شاهزاده محمدولی میرزا پسر فرمانفرما و وحیدالملک که وزیر شد و از مجلس رفت و بد هم رفت و سید محمدتقی طباطبائی رئیس انجمن آذربایجان، آن سه نفر با نصرةالدوله کار می‌کنند. سایر جزئیات [را] آقای حمیدخان حضوراً عرض خواهد کرد. در خاتمه موفقیّت وجودت را از خداوند خواهانم.

سید محمدرضا مساوات

مطلب دیگر ـ راجع به قرارداد تجارتی خیلی مردم چشم به راه بودند که به محض روی کار آمدن کابینهٔ مستوفی روسها فوراً اقدام خواهند کرد و به وعده‌های خود وفا خواهند نمود، ولی چندی است که این انتظار رفع شده و احساسات دوستی ملت نسبت به دولت جمهوری روس در حال بحران افتاده است و سایرین هم می‌دانید که دامن به آتش می‌زنند و احساسات خلاف را تحریک می‌نمایند. اگر این مسئله در دورهٔ مستوفی پیش نرود تصور می‌کنم که کسان دیگر به هیچ‌وجه نتوانند انجام دهند.

البته نظریّه و اطلاعات آن دوست محترم در این موضوع بیش از بنده است.

مساوات ـ سلیمان محسن[۱]

رسول‌زاده، محمد امین[۲]

۱. امضای سلیمان محسن اسکندری کنار امضای مساوات است.

۲. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است. ترجمه از میرهدایت حصاری است. در مجلهٔ آینده چاپ شده است.

۱۷۳

۱۹۲۴/۲/۱۹ [- ۱۳ رجب ۱۳۴۲]

دوست عزیز و محترم من

احوال شما را از آشناها در استانبول جویا شدم. از تأهل اختیار کردنتان مسبوق شدم. ضمن عرض تبریک سعادتمندی شما را خواستارم.

از شما هنگام عزیمت از مسکو به پتروگراد جدا شده بودم[۱]. فرار کردن از آن جا ضرورت پیدا کرد. هنگامی که در برلین بودم در سایهٔ التفات میرزا رضا[۲] ضمن صرف چائی در دولتسرای عالی ایشان با عدهٔ زیادی از دوستان قدیمی تجدید دیدار نمودم و ذکر خیری از شما کردیم. به خاطر عجله‌ای که در خروج از برلین پیش آمد موفق به ملاقات با خود میرزا رضاخان نشدم و از این‌جا به خود وی نامه نوشتم. نوشتن نامه از این‌جا به شما و ایشان لازم بود. مع‌الاصف در این‌جا (سه) آدرسی که شما نوشته بودید مفقود شد. این بار با استفاده از مجموعهٔ (مجله) «ایرانشهر» آدرس شما را اقتباس و مبادرت به نوشتن نامه کردم.

در این‌جا شاید به سمعتان رسیده باشد، دعوائی را که با روسیه داریم ادامه می‌دهم. نشریهٔ جدیدی به نام «قفقازیّه» منتشر می‌سازم. دورهٔ آن را برای شما می‌فرستم. از کتبی که منتشر کرده‌ام از هریک نسخه‌ای برای شما می‌فرستم. امیدوارم شما نیز دورهٔ «کاوه» که در مسکو وعده کرده بودید، لطف نموده نسخه‌هائی از آثار منتشرهٔ خودتان برایم ارسال فرمائید.

کار من هم این‌چنین شده است. می‌گردم و می‌چرخم باز به استانبول می‌آیم. دلم می‌خواست لااقل یکی، دو سالی را در اروپا بگذرانم ولی باز به زمان نامساعدی برخورد کردم. در این‌جا احساس تنهائی می‌کنم. عائله‌ام در باکو است. آقای عباسقلی نیز که در مسکو دیده بودید در این‌جاست. در طهران بوده، اخیراً آمده است. به حضور انور شما سلام می‌رسانند. آقا محمدعلی در طهران است.

مکتوبی از شما در روزنامهٔ «ایران» خواندم[۳]. در آن از این که در آلمان خواهید ماند

---

۱. اشاره است به موقعی که تقی‌زاده برای عقد قرارداد تجاری به مسکو رفته بود (۱۹۲۱).

۲. میرزا رضاخان تربیت.

۳. تاکنون این مکتوب را ندیده‌ام.

یا نه با تردید سخن به میان آورده بودید. شگفتا، مگر قصد سفر به جائی را دارید؟ به هرحال می‌خواهم از چگونگی احوال شما باخبر باشم. با زندگی زناشوئی جدیدتان چطورید!

اکنون که منزلم در «چارسو قپو» است، هرروز هنگام بازگشت به خانهٔ او مقابل جامع (مسجد) عتیق علی‌پاشا که می‌گذرم، آپارتمان «فرح» را به خاطر می‌آورم. هنگامی که اعلانات درسی را می‌بینم معلم شما در حافظه‌ام جان می‌گیرد. عجبا، آیا به طهران نخواهید رفت؟ مطمئنم که با سؤالهایم شما را (یک کلمه ناخوانا) نخواهم کرد. تأثیر مکان و زمان هراندازه هم که باشد گمان می‌کنم قادر به زدودن دوستی قدیمی نخواهد بود. ضرب‌المثلی در آذربایجان هست که می‌گوید: «همه‌چیز تازه‌اش، ولی دوست کهنه‌اش.» البته به خاطر دوستی قدیمی‌مان خود را مجاز به تصدیع اوقات شریفتان دیدم. امیدوارم در ارسال پاسخ نامه که متضمن گزارش احوالتان نیز باشد، مضایقه نخواهید فرمود.

به مطبوعهٔ اخیرتان دربارهٔ مسکو، بسیار علاقه‌مندم[۱].

آیا از دوستمان حسینقلی‌خان[۲] خبری دارید؟ به تمام دوستان سلام برسانید. باقی خلوص و احترام.

محمد امین

۱۹۲۴/۲/۱۹

استانبول

چارسو قپو، قندیللی سوقاق ـ نمره ۵

رسول‌زاده، محمد امین[۳]

۱۷۴ ....

۱۵ مارس ۱۹۲۴ [= ۸ شعبان ۱۳۴۲]

استانبول

---

۱. این «مطبوعه» را هم ندیده‌ام. ۲. حسینقلی نواب.

۳. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است. ترجمه از میرهدایت حصاری است که در مجلهٔ آینده چاپ شده است.

دوست عزیزتر از جانم

نامهٔ مورخ ۴ مارس شما راکه مشحون از صمیمیت و سرشار از محبّت و درحقیقت التفات‌نامه بود دریافت نمودم و موجب کمال ممنونیّت شد. هنگامی که نامه‌تان را مرور می‌کردم احساس می‌کردم که قلبهایمان به وسیلهٔ یک خط الکتریکی قوی به یکدیگر پیوسته است. اگر رابطه‌ای راکه بین ماست باکلمهٔ «آشنا»[1] توصیف نمایم، این استعارهٔ مأخوذ از زبان صمیمی مردم، برای تعریف علاقهٔ معنوی فیمابین ماکه بسی بالاتر از دوستی است بسیار گویاتر خواهد بود. لذا مسلماً حق باشماست که رابطهٔ بین ما را بالاتر از دوستی خوانده بودید. یعنی این یک مفهوم لاهوتی است که بیان آن باکلماتی که در شناخت ادب می‌شناسیم ممکن نیست.

دوست عزیزم، به محض خواندن سطور هیجان‌بخش نامه‌تان درصدد پاسخ بر آن بودم. ولی از یک سو ناراحتی گلو که عارضم شده بود و ازطرف دیگر گرفتاریها که در این اواخر روز به روز نیز بر آن افزوده می‌گردد موجب عدم حضور ذهنی کافی برای نوشتن نامه به شما و خواه ناخواه باعث تأخیر جواب نامه شد. امیدوارم که عذرم در محضرتان مورد قبول واقع شده باشد.

از دریافت این خبر که پس از سالها مفارقت قصد بازگشت به وطنتان راکه این همه مورد علاقه‌تان بوده دارید بسیار خوشحال شدم. اگرچه در این میان از نامه‌ای که از دوست عزیزم آقای رضاخان[2] دریافت نموده بودم متوجه شدم برای انجام یک وظیفهٔ میهنی عازم لندن هستید[3] طبعاً پس از پایان این وظیفه است که به ایران خواهید رفت، به هرحال برای شما آرزوی موفقیت دارم.

امیدواریهای شما دربارهٔ ترقیّات حاضرهٔ ایران موجب نهایت خرسندی من شد. درحالی که قلباً آرزومند بودم که خداکند «بداء» مورد تصور شما به‌وقوع نپیوندد. آخرین خبرهای به‌دست آمده دربارهٔ اعلان جمهوریّت موجب اندیشه شد. این فکر که عجبا آیا

---

۱. به همین لفظ. ۲. میرزا رضاخان تربیت.

۳. اشاره به سفری است که تقی‌زاده به صوابدید و درخواست کابینهٔ سردار سپه برای مذاکره با ماکدونالد رئیس‌الوزرای انگلستان به آن کشور رفت. جیمز رمزی ماکدونالد رهبر حزب کارگر انگلیس دو بار رئیس‌الوزراء شد. بار اول در ژانویهٔ ۱۹۲۴ بود که تا اکتوبر همان سال وزارتش دوام یافت و با انتخابات جدید ازکار افتاد و در ژوئن همین سال بود که تقی‌زاده برای مذاکره با او به لندن فرستاده شد.

بار دیگر در سال ۱۹۲۹ به ریاست وزراء رسید و تا سال ۱۹۳۵ درین مقام بود. تقی‌زاده این بار با سمت وزیرمختاری با او ملاقات کرد.

«بداء» اتفاق خواهد افتاد ذهنم را به خود مشغول ساخته است.

همان‌طور که می‌فرمائید اگر روزنامه‌نگاران ایرانی که عاجز از تمثیل ایران هستند به «عدم خیرخواهی ما نسبت به ایران» قانع (معتقد) شده باشند و بعضی از دوستان ایرانیمان در این مورد دچار شبهه گردند مطمئن هستم به خود شما، در اثبات این موضوع که ما طرفدار موجودیّت یک ایران قوی بودیم مشکلی نخواهیم داشت. یعنی اگر در بالای سر ما یک حکومت مقتدر ایرانی وجود داشت روسها نه به این سهولت می‌توانستند وارد باکو شوند و نه در قفقازیّه این همه فجایع را می‌توانستند مرتکب گردند. بدون هیچ شکی همین مسأله بود که موجب ضعف ترکیه، تاحدی نظیر دست و پا زدن در مجادله برای مرگ و زندگی، و قرار گرفتن ایران تحت اشغال انگلیسها، و فرود آمدن مکرر دشمن ... [1] شرف روسیه در شکل بلشویزم بر روی قفقازیّه گردید.

عائله‌ام در باکو است و خودم در اینجا. از تسلی و تأثر برادرانه‌ای که نسبت به مجبوریّت زندگی جدا از خانوادەام و به مناسبت خساراتی که از سوختن خانه‌ام متحمل شده بودم در نامه‌تان ابراز فرموده بودید بی‌نهایت ممنون و متحسّسم.

به‌راستی اقتضاء زمان و ضرورت حیات علیرغم همه آرزوهایم که می‌خواستم لااقل یکی، دو سالی در اروپا باشم بازهم نصیبم نساخت. در این‌جا زندگی به همان طرز زندگی مشترکی که در بالا و پائین آپارتمان «فرح» داشتیم بار دیگر ضرورت پیدا کرده است. ولی از طرف دیگر از این ضرورت زیاد هم دلتنگ نیستم. زیرا به واسطهٔ نزدیک بودن به وطنم، این‌جا برای ایفای وظایف من خیلی مناسب‌تر است.

اکنون اجازه بدهید که به مسئلهٔ مهمی که با نزاکت و صمیمیت زیاد اشاره کرده بودید بپردازم:

تلاشها و فعالیتهای ما در ترکیه و عدم حضور ما در (ناخوانا، شاید جای دیگر) ایجاد شبهه و گمان کرده که ما احتمالاً به حساب (نفع) ترکیه فعالیت می‌کنیم. نمی‌دانید از پیدایش چنین گمانی بویژه در دوستان صمیمی نظیر شما و علی‌العموم در بین دوستان ایرانی ما تا چه اندازه متأسف می‌باشیم.

اگر مناسبات ترکیه و آذربایجان، به شکل جدی دنبال شود حزب مساوات از جانب ایرانیان به عنوان (ترک‌چی) «طرفدار ترکیه» و از طرف ترکها به عنوان «انگلیس‌چی» و حتی «ایران‌چی» متهم می‌گردد. این اتهام ازطرفی به مناسبت مفکورهٔ جمهوریّتی بود که

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

ما تشکیل داده بودیم و نسبت به زبان مردم استنادی ایده‌آل و موافق زمان و دمکراسی . داشتیم و از سوی دیگر بر اصل عدم تکیه بر افکار جهانگیرانهٔ مجرّد و غیرقابل تطبیق و تکیه بر منافع حقیقی مثبت و منفی بود که موجب سوء تأویل و درنتیجه منجر به سوء تفاهمات می‌شود و ما سیاوش‌وار مظلوم واقع می‌گردیم.

همسایه بودن و همدین بودن با ایران و داشتن روابط اقتصادی بسیار وسیع و مشترک بودن ذوقهایمان و قرابت احساسمان نمی‌تواند مورد تقدیر ما قرار نگیرد. به همان دلیل همان طور که فرمودید احتراز از هرنوع اظهاراتی از جانب ما که موجب خوف و اندیشهٔ ایران باشد ضرورت پیدا می‌کند.[1]

در این خصوص که اتخاذ چه نوع حرکتی در آذربایجان قفقازیه (یا به تعبیری که شما مناسب دیده‌اید «اران»)[2] ضروری و اصلح می‌باشد با کمال خلوص نیت و اطمینان منتظر دریافت تصوّرات شما هستم و از همین حالا تأیید می‌کنم که نظریّات شما نه‌تنها به هیچ وجه مرا ملول نخواهد ساخت بلکه برعکس بسیار مستفید و ممنون نیز خواهیم شد و درمقابل صمیمیت شما بسیار شاکر خواهم بود.

باید عرض کنم که از سوء تفاهماتی که در افکار عمومی ایران پیدا شده است دائماً متأثرم. جستجوی واسطه هائی که بتوانند این سوء تفاهمات را برطرف کنند از اشتغالات دائمی من است و در رأس همه قرار دارد و برای ارشادات صلاحیتدار آن دوست عزیز در این باره اهمیت و قیمت زیادی قائل هستم و بی‌صبرانه منتظر پاسخ شما می‌باشم.

امتنان مرا از عیال محترمه که دربارهٔ من بذل لطف و مرحمت فرموده بودند با خالصانه‌ترین سلامها و احترامات به خدمتشان ابلاغ فرمائید. سلامتی و رفاه شما را صمیمانه آرزومندم.

به دوستان میرزا رضاخان، سلام برسانید. عباسقلی‌بیک نیز عرض سلام دارند. دوست قدیمی و حرمت‌گذار شما.

محمد امین

ب. ت.

از آثاری که ارسال فرموده بودید بویژه تشکر می‌کنم. اگر دورهٔ دیگر از «کاوه»

---

۱. یعنی پان ترکیستها.

۲. اشاره است به آن که تقی‌زاده در قبال مساواتیها که نام آذربایجان را برای سرزمینهای ارس جعل کرده بودند اصطلاح درست و قدیمی «اران» را استعمال کرده بوده است.

بفرستید بیشتر متشکر خواهم بود.

اشاراتی که دربارهٔ محرمانه بودن نامه‌تان فرموده بودید طبعاً شامل این نامه نیز که جواب آن است خواهد بود.

محمد امین

نبیل‌الدوله ضرابی، علیقلی[1]

۱۷۵

تفلیس ـ ۷ جدی ۱۳۰۲ (۲۹ دسامبر ۱۹۲۳)

خصوصی است

خدمت ذی‌شرافت حضرت مستطاب اجل آقای آقا میرزا سید حسن تقی‌زاده دامت شوکته

قربانت گردم اگرچه عمری است بعیدالعهد شده ولی خدا شاهد است همیشه به یاد ایام زیارت حضرت عالی بوده و خود و متعلقات به ذکر خیر آن حضرت مشغول بوده و هستم و وقتی در طهران مسئلهٔ مأموریت حضرت عالی برای عقد قرارداد تجارتی با مسکو به میان آمد خیلی مسرور گردید که همچو خدمت عمده به شخص حضرت عالی محول شد. ولی بدبختانه و به دلایلی که خود حضرت عالی از همه بهتر می‌دانید این مسئلهٔ عمده تا حال موقوف مانده.

از حالات مخلص خواسته باشید مختصر مثل این است که چون در مأموریت اسلامبول ابداً اسباب کار فراهم نبود و مسؤولیت فوق‌العاده با نداشتن آدم و اجزای کافی و فقدان بودجه خیلی صعب بود درموقع تشریف‌فرمایی موکب ولایت عهد برحسب امر و اصرار اکید و الا حضرت معظم له با وعدهٔ این‌که برای امور عمدهٔ اقتصادی در ایران از بنده مساعدت فرمایند به پیشکاری خاص ولایت عهد به پاریس آمده به امر مبارکشان به اتفاق حرم و ولایت عهد از راه هندوستان به طهران رفته بیست و دو ماه ماند و داخل سیاست از هر طرف و جهت گردید.

ولی اوضاع مملکت و دربار خاصه نوعی بود که انجام اصلاحاتی اساسی مافوق

---

۱. اصل نامه نزد من است.

اصلاحاتی که بنده نمود بکلی از عهده خارج است. فقط برحسب تشویق از طرف ولایت عهد عظمی و برحسب بروز خدمت از طرف حضرت اشرف آقای سردار سپه دامت شوکته که کمال لطف و خصوصیّت را با مخلص پیدا کردند بنده پیشنهادی برای تحصیل حق تقدم (اپسیون) راه آهن که با سرمایهٔ امریکائی از خلیج فارس به دریای مازندران ساخته شود تقدیم نمود[1] و با جدیّت خود آقای سردار سپه با حضور بنده کابینهٔ آقای قوام‌السلطنه آن را تصویب نموده به مجلس شورای ملّی دادند.

بعد ازطرف مراکز سیاسی اجنبی و کارکنان آنها در طهران از ملانماها و جریده‌نگار و «هوچی» و پادو و غیره و غیره آنچه تصور بفرمائید در جراید و در مجلس با شخص بنده ضدیّت شد و برای دفعهٔ اول در عمر خود دچار یک جماعتی مفتخور، هتّاک که آلت دست اجنبی بودند گردیدم. حتی وادار کردند در سر منابر هرچه خواستند گفتند. معذلک نتیجه حاصل نشد. فقط کارها را تعویق انداختند. زیرا مجلس مقدّس کلیات لایحهٔ بنده را تصویب نمودند ولی رأی گرفتن در مواد آن به واسطهٔ مانع‌تراشی اجنبی‌پرستها ماند و در جزء کارهای ناتمام مجلس چهارم به مجلس پنجم محوّل شد و ضمناً چون کاری دیگر نبود و کار درباری هم بیش از دو سال برای بنده با این اوضاع حالیه تحملش ممکن نبود نظر به این‌که امور تبعه در قفقازیه در نهایت اختلال بود و روابط دولتین نزاکت پیدا کرده بود و هم نظر به توصیهٔ حضرت اشرف آقای سردار سپه بنده به سمت نمایندگی سیاسی با رتبهٔ وزیر مختاری مأمور قفقازیّه شد.

و چون حرکت والاحضرت ولایت عهد هم به تبریز نزدیک شد والاحضرت هم راضی به تفلیس آمدن بنده شدند و اولیای دولت هم به بنده وعده دادند که حال تفلیس آمده خدمات مرجوعه را انجام دهد، در موقع میسّر یک سفارت عمده را به بنده خواهند داد. لهذا دو ماه و ده روز قبل با فامیل به تفلیس آمده، موقع ورود تفلیس و به بادکوبه مأمورین دولت ساویت از نظامی و کشوری لازمهٔ استقبال و تشریفات را معمول داشتند و وعدهٔ همه قسم مساعدت در امور راجعه به حفظ منافع اتباع دادند و بنده هم با کمال جدیّت مشغول کار شده.

اولاً شروع کردم به تقاضا که املاک و خانه‌های اتباع را که در قفقازیّه ضبط کرده‌اند پس بدهند، و ثانیاً احکام یعنی محکمهٔ انقلابی که در تحت هیچ قانونی نیست دخالت در امر تبعه نکند. ثالثاً در مسئلهٔ تذکرهٔ ملّی که مردم را مجبور به قبول تابعیّت روسیه یا نفی

---

۱. اقدامی که بعدها درمورد راه‌آهن شد شاید با این سابقه مرتبط باشد.

شدن و یا روی آن تذکره‌ها که در ایران داده شود نموده بودند جداً مشغول اقدام شدم. تا حال هم تا درجه‌ای از بعضی امور موفق شده ولی در مسائل عمده که مساعدت سفارت کبری در مسکو و یا مساعدت طهران لازم است تاحال نتیجهٔ مطلوبه حاصل نشده و بنده نمی‌دانم مطلب را چه‌طور تشریح نمایم که هم مفهوم حضرت عالی بشود و هم مایهٔ تصدیع نشود.

مثلاً بنده تاحال فایده و نتیجه و معنی معاهدهٔ ۱۹۱۹ با روس را نفهمیده و نمی‌داند چرا اقلاً بعضی از مواد آن اجرا نشده و اگر اجرا نشده اقلاً نباید به بعضی مواد دیگر آن مستمسک شده و اقدامات مخالف منافع تبعهٔ یک مملکت مستقلی را نمود.

مثلاً ازقراری که بنده تحقیق کرده‌ام چون در معاهدهٔ مزبور نوشته شده «تبعهٔ ایران در روسیه تابع قوانین محلی خواهند بود» حالا املاک و خانه‌های اتباع را ضبط کرده می‌گویند چون همین قانون را دربارهٔ تبعهٔ خود اجرا کرده‌ایم دربارهٔ ایرانیها نیز باید معمول شود! چرا! حقاً خیلی تازگی دارد این معاهده و این تفسیر!

مسئلهٔ دیگر الحاق جماهیر قفقازیه به سویت مسکو است که روسها چندی است تقاضا کرده بودند و دولت قبول نمی‌کرد. (چنانچه ترکها هم قبول نکرده و نخجوان و باطوم را تقاضا کردند تا قبول کنند و نماینده‌های خود را از قفقاز بردند. چنانچه الآن هم مابین روس و ترک خیلی موقع نازک است).

دولت ایران هم که بنده را به سمت نمایندگی سیاسی به گرجستان فرستاد و اتحاد را قبول نمی‌کرد و تحویل نمایندگی سیاسی به قنسول ژنرالی را نیز قبول نمی‌کرد ولی وقتی بنده وارد این‌جا شدم معلوم شد سفارت کبری در مسکو برای بنده «اگزکواتور» ژنرال قنسولگری گرفته آن هم برای تفلیس! درصورتی که خود روسها نمایندهٔ تفلیس دولت را برای کل قفقازیه و با تمام امتیازات دیپلوماتیکی می‌شناختند و حاضرند.

خلاصه هرچه به دولت اصرار کردم که قبل از قبول این تغییرات عمده اقلاً شروط قرارداد ۱۹۱۹ را از روسها بخواهید انجام دهند یا بعضی استفاده‌های دیگر طلب نمایند نتیجه نداد. زیرا کار ازکار گذشته بود و سفارت کبری در مسکو نظر به حسن مساعدت و صلاح در امور هردو مسئله را قبول کرده بودند.

ازطرف دیگر دولت دائماً نظارت در امور کل قفقازیه را از بنده می‌خواهد و از همهٔ نقاط به بنده رجوع می‌کنند، و ازطرف دیگر با عدم مساعدت با بنده که از سفارت کبری تا حال مشهود بوده در امور اساسی این‌جا ممکن نیست پیشرفت پیدا کرد. منتها بنده با

قوهٔ جدیّت و فعالیّت شخصی بعضی نتیجه‌ها در بعضی امور می‌برم. چون سیاست در ایران مدتهاست مبنی بر نظریات خصوصی بوده، تا حال هم در این موضوع مهم همان نظریّه موجود بوده است.

شما را به خدا ملاحظه فرمائید در مملکتی که دو «چکا» دارد که تابع هیچ قانونی نیست و همه وقت تبعهٔ ایران را می‌گیرد حبس می‌کند ژنرال قنسولگری ایران در تفلیس که درواقع تاحال هنوز امتیازات دیپلوماتیکی به او نداده‌اند و حتی دولت روس تعهد تأمین اعضای کار و اهل خانهٔ او را نکرده چه‌طور می‌خواهید بتواند کار صورت دهد؟

بنده شخصاً جهنم، ولی نمایندگی دولت در تفلیس که باید حقوق صدها هزار تبعه را در قفقازیّه حفظ نماید آیا باید دستهایش بسته باشد؟ مراتب را مفصل به طهران راپورت داده‌ام و نظر به مرحمت و همراهی که حضرت اشرف آقای سردار سپه به بنده دارند امیدوارم درموقع نتیجهٔ مطلوبه هم بگیرم و یا به مأموریت دیگری برقرار شوم.

این‌که به حضرت اجل عالی زحمت می‌دهم برای این است که از امور روسیه خوب اطلاع دارید و نظر به [این که] وکالت مجلس مقدّس دارید، یا طهران تشریف خواهید برد و یا این‌که به وسیلهٔ دوستان خود در طهران این مسائل را که از هزار تا یکی را در این‌جا درج نکرده‌ام خاطرنشان بفرمائید. دولت ایران در هرجا بخواهد صبر نماید در روسیه که این همه منافع دارد نباید کارها را معوّق بگذارد.

امروز که پانزدهم جدی است شنیده شد آقای مشاورالممالک قبل از ده روز دیگر از مسکو حرکت و عازم طهران می‌شوند و دیگر در غیاب ایشان کی متصدی امور سفارت کبری باشد هنوز معلوم نیست.

از کلیهٔ اوضاع قفقازیه که چه‌قدر منافع اتباع هدر می‌رود و علت آن فقدان یک سیاست قوی فرانش با روسیه بوده چه عرض نمایم. ولی حال که حضرت اشرف آقای سردار سپه دامت عظمته روی کار آمده و اصلاحات عمده کرده‌اند امید است روابط با روسیه هم اصلاح و تشیید خواهد شد و قرارداد تجارتی که از اهم امور [است] بسته خواهد شد. زیرا روسها خیلی اظهار اشتیاق برای عقد آن می‌کنند.

خانم و بچه‌ها حضور حضرت عالی عرض سلام و ارادت می‌رسانند. متمنی است همه وقت از مژدهٔ سلامتی خود مسرورم دارید و هر امر و فرمایش و خدمتی باشد اشاره فرمائید. خانم و فامیل از صمیم قلب عروسی حضرت عالی را تبریک می‌گویند. مرضیه و حمیده فارسی را خوب یاد گرفته و حال مشغول تکمیل فرانسه و تحصیل روسی

هستند و هردو بسیار بزرگ شده‌اند. بنده‌زاده رحیم هم در پاریس در مدرسهٔ «سن سیر» جزء شاگردان دولتی نظامی به امر آقای سردار سپه مشغول تحصیل است. باقی قربان وجود عزیزت

علیقلی

عفو بفرمائید با این مشروحهٔ مفصل زحمت دادم. ولی به سر عزیزت شب و روز این‌جا تقلّا می‌کنم که منافع مملکت و حقوق تبعه محفوظ باشد. ولی افسوس که با این سنگهای آسیا که در دور گردن شخص تا حال آویزان بوده کاملاً چنانچه باید نتیجهٔ مطلوبه حاصل نمی‌شود. هرگاه از جزئیات مطالب هم بخواهید مستحضر شوید مرقوم دارید همه وقت عرض خواهم کرد.

علیقلی

ممتحن‌الدولهٔ شقاقی، مهدی[1]

۱۷۶

هو

برای عنوان هرقدر خواستم جنابعالی را به اسامی یکی از هواخواهان آزادی مثل بائی میرابو، دانتُن، ماراد سِمُولُن، باراسیّت، رُبسپیر و غیره بنامم برای امروز دیدم شما از تمام این اشخاص بزرگ بالاترید. قدری اوصاف میرابو را مقایسه و شبیه به معلومات سامی کردم. چراکه علمای فنّ تنطّق در حق او بدین زمینه می‌نویسند که عین عبارت فرانسوی را می‌نگارم. اگر نُکسی در مشاعرم پیدا نشده و صحیحاً محفوظم مانده باشد.

Mirabeau apporta dans l' assemblé, avec la fougue des passions de la jeunèsse, les connaissances profondes de l'âge mûr. Mirabeau domina tous les orateurs, eclypsa toutes les réputations, et fût le centre autour duquel se reunit tout ce qu'il y avait de fort et d'illustre dans le tièrs-état.[2]

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق در دست من است.

۲. ترجمهٔ کلمه به کلمه که ممتحن‌الدوله ذیل متن فرانسه نوشته چنین است:

میرابو آورد در مجلس با حدّت و عشق جوانی شناساییهای عمیق سنّ رسیده. میرابو مسلط شد به تمام متنطّقین و تحت‌الشعاع کرد تمام اشتهارات را و شد مرکز به دور آن جمع شدند تمام اشخاص قادری که در مجلس بود و نامی در ملت.

با این شرحی که در حق میرابو دادم و او را شبیه به جنابعالی کردم باوجود [آن] خوشتر دارم که شما را دِمُستِهِن ایران بنامم Démossthène de la Perse.

دیگر شرح حال این شخص را باید از جناب آقای مستشارالدوله استفسار فرمایند و اگر برای معزّی الیه کشف آن سخت باشد شرح حال این مرد بزرگ که در سال ۳۸۱ قبل از میلاد مسیح در شهر آتن پایتخت یونان زندگانی می‌کرد و سرآمد متنطّقین عصر و نهمین اولاد شاهزادهٔ متنطّقین نامیدند و هم استفادهٔ درس افلاطون را نمود و در سن ۲۶ و یا ۲۷ خود را مسموم نمود. این شخص با اسکندر کبیر معاصر بود.

با این‌که شرح زندگانی این مرد بزرگ به مراتب عالیتر از میرابو می‌باشد باز نمی‌توانم شما را به اسم او بنامم. بهتر و عالیتر این‌که عرض کنم یابن رسول‌الله، ای پسر کسی که برای ما در ۱۳۲۵ سال[1] قبل مجلس آورد، اکثریت آرا آورد، مساوات آورد، عدل آورد، اخوّت آورد، قوانین اساسی آورد، مشروطیّت آورد، وطنپرستی آورد، نظام آورد، یعنی اسّ اساس تمدّن را آورد، پس عنواناً عرض می‌کنم:

یابن رسول‌الله، اگرچه یقین دارم حصن‌السلطنه[2] شرح حال خود را کاملاً به عرض رسانیده است. با وجود [آن] من هم عرض می‌کنم که چهارده سال قبل قریب پانزده سال که عمامه از سر این پسر برداشته او را به پطرزبورغ بردم حصن‌السلطنه معمم بود و سیوطی را خوب می‌فهمید و هشت سال در مدرسهٔ مقدماتی نظامی تحصیل کرد و بعد داخل مدرسهٔ عالی سواره‌نظام گشته دو سال هم در آن‌جا تحصیلات خود را به اتمام رسانیده مراجعت نمود. مجدداً او را به تصویب دولت به پطرزبورغ مراجعت دادند. یک سال در فوج پنجاه و پنجم مأمور فنلاند صاحب منصب بود و بعد هشت ماه در پطرهف داخل افواج گارد امپریال شد و خود را حاضر دخول آکادمی اِتاماژور نمود و قبول او را روسها منوط به تبعیّت روس نمودند. چون تحاشی کرده مجبور به رفتن برلن و دخول افواج آلمان گشته. پس از امتحانات عدیده در برلن در فوج ششم زره‌پوش آلمان صاحب منصب و مستخدم گردید و شش ماه بود که در فوج مانده بود شروع به امتحانات نمود که به آکادمی آلمان داخل بشود. دست تنگی از پول کشید. لابد دولت او را احضار کرده که قراری در مخارج او بدهد. در طهران به موجب شرح حال ملفوف به شاه عرض شد. رجوع به مجلس وزرا کردند. به تصویب وزرا هزار تومان انعام و هفتصد تومان بر هشتصد تومان مواجب اضافه و مدد خرج دادند و در چهار ماه هرقدر خواستیم این پولها

---

۱. اینجا عددی افتاده است.
۲. پسر نویسندهٔ نامه

را وصول نموده حصن‌السلطنه را روانه نمائیم آهن سرد کوبیدیم و به جایی نرسید.

گاهی گفتند به قدری که دولت ایران را لازم است حصن‌السلطنه تحصیل کرده است. هرچه خواستیم به وزیر جنگ و وزیر مالیه و کمیسیون مالیه بفهمانیم که آقایان یک نفر و یا ده نفر سلطان فوج نمی‌توانند برای شما ترتیب قشون منظم دهند و برای شما یک و یا چند نفر صاحب‌منصب نظامی عالی لازم است که از آکادمی بیرون آمده باشد و شما دو سال با این جوان همراهی نمائید که آکادمی اتاماژور آلمان را تمام بکند و یک سال هم در وزارت جنگ آلمان بماند که عملیات اداره کردن وزارت جنگ و اردو و زدن و قشون‌کشی را کاملاً فرا گیرد، ابداً به مغز آقایان فرو نرفت و همه روزه گفتند که ما به حصن‌السلطنه فوج می‌دهیم تربیت کند.

تا این‌که این جوان به تنگ آمده اصرار[1] به اخذ تذکره و رفتن به آلمان نمود که در یکی از ممالک سربستان و یا رومانی و بلگارستان مستخدم شود و یا به ینگه‌دنیا و یا سیام برود (معلوم می‌شود که در آن‌جاها صاحب منصب خارجه مستخدم می‌کنند). هرقدر خواستم او را از این خیال بیندازم ممکن نشد. به وزارت خارجه رجوع کرد قبول نکردند و هروقت به او نصیحت کردم که از این خیال برگرد جواب شنیدم که نمی‌خواهد در ایران عمری به بطالت بگذراند و مثل بنده و جناب مشاورالملک[2] وغیره عاطل و باطل بماند.

چند روز بود کلیتاً از خانهٔ پدر قهر کرده بود. چراکه مانع اجرای خیالش بودم. امروز شاداب پیش ارادتمند آمد که رفتم درک خدمت جناب آقای تقی‌زاده را کردم و ایشان به من اطمینان دادند که یا کار تو را درست خواهم کرد و یا از مجلس مقدّس حکم صادر می‌کنم که تذکره به تو بدهند به کار و مقصود خود بروی.

از شنیدن مساعدت جنابعالی با این جوان عالم کمال مسرّت روی داد و مبادرت به تصدیع نمود که جنابعالی را از شرح حال او مبسوطاً مطلع سازم، باشد از همراهی با او خدمت به دولت و ملت نمائید. برات هزار تومان انعام او را که برای تهیهٔ [ ] داده بودند خدمت جناب مستطاب احتشام‌السلطنه دادم. چراکه با ضمانت سفارت ششصد و هفتاد و چهار تومان به خیّاط که لباس نظامی دوخته است مقروض است و چون هنوز جناب

---

۱. اصل: اسرار

۲. محمود مشاورالملک از اولین محصلین اعزامی بود که نجوم خواند ولی در وزارت خارجه به کارهای اداری مأمور شد. ستاره‌ای را او شناخته که به ستارهٔ محمودی نامیده شده.

احتشام‌السلطنه در مقام سفارت برلن باقی می‌باشند این وجه را به آن خیّاط برسانند و سیصد و پنجاه تومان بقیّه را به مهمانخانهٔ فوج مقروض است که باید خودش برساند و به لطف جنابعالی باید وصول بشود. «ای که از دستت رسد کاری بکن».

شما را به خدا کاری بکنید که سلب احتیاج ما از خارجه بشود. بی‌جهت پولهایی که از این رعایای بیچارهٔ ایران اخذ می‌شود به این فرنگیهای نمک‌نشناس داده نشود. شما آدم باهوشی هستید. دولت سالی قریب چهارصد هزار تومان به قزاقخانه می‌دهد و قریب بیست و سه سال است که صاحب‌منصبان روس به ایران آمده‌اند و چهارده کرور در این مدت پول دولت رفته است. در مقابل بجز هزار سوار و پانصد پیاده قزاق چه داریم. اگر اینها مردمان صحیحی بودند و از روی انصاف خدمت کرده بودند حالا باید سی هزار قشون صحیح مرتب قزاق داشته باشیم. یعنی سه سال به سه سال هزار و پانصد قزاق را که تربیت کرده بودند مرخص خانه می‌کردند و سه هزار قزاق دیگر می‌گرفتند و سالی یک ماه مرخصین خانه را به تحت سلاح حاضر می‌کردند.

آیا ما امروز گرفتار این قسم پریشانی می‌شدیم که یک فوج صحیح نداشته باشیم که از اطراف به مرز ما حمله بیاورند و دست خالی باشیم. خود این فقره یک خیانت بزرگی است که ازطرف صاحب‌منصبان روس به ما رسیده است. این بدکنشان بجز این‌که پول ما را بخورند و به ما سخریّه بکنند دیگر چه کرده‌اند برای ما. قدرت و حشمت و نفوذ مملکت بسته به سرنیزهٔ آن دولت است. اگر سرنیزه داری همه‌چیز داری. وقتی که سرنیزه نباشد پایمال همه‌کس هستیم. افسوس افسوس.

به‌هرحال از موضوع خارج شدم. از تدیّن جنابعالی که وکیل محترم وطن مقدّس من هستید استدعا می‌کنم که اگر چنانچه حرفهای حصن‌السلطنه و بنده را در خیر مملکت و وطن مقدس مشروع و صحیح می‌دانید جداً همراهی فرمائید که یا این جوان را بفرستند کارش را تمام بکند و برای خدمت ملت حاضر شود و اگر نمی‌خواهند خدمت فوری به او رجوع کنند که بیکار و بی‌پول نماند. اگر بجز این باشد یک وقت خبر می‌شوم که این جوانم که بیست و شش سال او را برای خدمت وطن حاضر کرده‌ام از بیکاری و غصه فراراً به ممالک خارجه برود و مستخدم شود، هم ملت از او بهره نبرده است و هم من به فراق او مبتلا شده‌ام. بیش از این مصدّع نمی‌شوم.

ارادتمند ـ مهدی ممتحن

اسناد را پس از ملاحظه اعاده خواهند داد و اگر لازم دارند خدمتشان بماند.

کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، حسین[1]

۱۷۷ ....

۱۰ سپتامبر ۱۹۳۳ - ۱۷ مهر ۱۳۱۲

دوست عزیز معظم محترما   دو هفته است در خدمت آقای تربیت در شهرهای دامنهٔ کوهستان «ریزوه‌ن» مشغول استراحت و گردش هستیم و از حضرت عالی بارها یاد کرده‌ایم و امیدواریم روزی هم میسّر شود که در خدمت حضرت عالی این مناظر عالی و دلربا را در هوای صاف و محیط آزاد اروپا بتوانیم تماشا کنیم.

خدمت خانم محترم عطیّه‌خانم نیز سلام و ارادت می‌رسانم و از خداوند توفیق صحت و سعادت برای حضرت عالی و ایشان درخواست می‌کنم.

ح. ک. ایرانشهر

مخلص نیز یک دنیا سلام می‌رسانم ... [2]

رضا تربیت

بادامچی، محمدعلی[3]

۱۷۸ ....

[۲۸ اسفندماه ۱۳۱۲] - در پاریس[4]

تصدقت شوم   تصور می‌نمایم این عریضهٔ فدوی اوایل عید نوروز به نظر مبارک برسد. این است که تبریکات صمیمانه و تهانی خالصانه را در این عید سعید تقدیم حضور عالی نموده سعادت و عزت و صحت و عافیت وجود مبارک و حضرت علیهٔ عالیه خانم دامت شوکتها را در این سال جدید مسئلت می‌نمایم.

دستخط مبارک مرقومی ۲۲ بهمن که به افتخار فدوی حقیقی مرحمت فرموده

---

۱. پشت عکس نویسنده رضا تربیت نوشته شده و اصل عکس نزد اینجانب است.
۲. یک کلمه ناخوانا
۳. اصل نامه نزد من است.
۴. یعنی به پاریس

چندی قبل زیارت، از مراحم مبذوله و عواطف آن ذات مقدس نهایت تشکر را دارم. خداوند توفیق دهد که بار دیگر به زیارت وجود مسعود حضرتت نائل باشم. زیرا بهترین ساعات و دقایق عمرم را آن دقایق می‌دانم که از زیارت و فیض حضور استفاضه نمایم.

راجع به آقای نخجوانی[1] شرحی مرقوم فرموده هفتهٔ گذشته که خدمتشان کاغذ نوشته عین جملات و فرمایشات عالی را در کاغذش درج کردم.

در موضوع پرویز[2] شرحی نوشته البته خودشان تفصیل را به حضور مبارک عرض کرده‌اند. عرض بنده راجع به مبلغ مذکور همین برای استحضاری خاطر مبارک بود که توسط آقای نخجوانی تصدیق صدور را که درحدود بیست [و] چهار هزار ریال بود در قیمت تومانی شش عباسی فروختند. وجه‌اش دویست و نود و هفت تومان [و] شش قران و هفده شاهی وصول به این فدوی دادند و عرض سابق فدوی تعارف نبود «العبد و مافی یده لمولاه» تا چه رسد به این چیز نالایق.

در موضوع آقای رعدی[3] شرحی مرقوم فرموده و کذا حضرت آقای خلخالی آن قسمت دستخط مبارک را که راجع به مشارالیه بود به فدوی خواندند و گویا آقای خلخالی فرمایشات عالی را که بالاطراف و جامع تمام نکات بود به آقای رعدی رسانده‌اند و الساعه که مشغول تحریر این عریضه هستم آقای رعدی در منزل بنده‌اند و پس از عرض فدویّت حاضرند به همان حقوق که ماهی پنجاه و دو تومان و بیست و پنج پهلوی قناعت کرده و عازم حضور مبارک گردیده تا در تحت تربیت و سرپرستی حضرت اشرف عالی مشغول خدمتگزاری باشد. تا رأی مبارک چه اقتضا فرماید و چه دستورالعملی برای حرکتشان به پاریس مرقوم فرمائید و امیدوارم که توجه مخصوص فرموده تا وسایل حرکت آقای رعدی فراهم شود و محض استحضار خاطر مبارک معروض می‌دارد پنجاه و دو تومان حقوق رتبه کفایت مخارج خانواده‌اش را می‌نماید. بیست و پنج پهلوی که حدود دویست و پنجاه تومان است گمان می‌کنم کفایت مخارج پاریس را بنماید. خاصّه که دائماً در حضور مبارک و در یکی از اطاقهای سفارت کبری منزل کرده که شب و روز متصدّی انجام فرمایشات باشند.

و الحمدلله حال فدوی رو به بهبودی [است] و هواها که قدری ملایم شده مساعد بهبودی مزاج است خیال دارم اواخر اردیبهشت اگر حادثه[ای] جلو نیاید به تبریز

---

۱. محمد نخجوانی. ۲. حسین پرویز.
۳. غلامعلی رعدی آذرخشی. معلوم می‌شود تقاضایی برای رفتن به پاریس کرده بوده است.

مراجعت کنم. چون خانواده مخصوصاً صبیّه از طول اقامت اظهار دلتنگی می‌نمایند.
مستدعیم مراتب فدویّت و سلام خالصانهٔ مخلص را حضور حضرت علیه خانم تبلیغ فرمائید و هرگونه اوامر و فرمایش باشد در انجامش با جان و دل حاضر، و حضرت آقای خلخالی هنوز بیکار و منتظر خدمت [است] و گویا حقوق انتظار خدمت را می‌دهند. و عریضه را با ادعیه خالصانه بر صحت و عافیت وجود مبارک ختم می‌نماید.
تصدقت ـ به تاریخ ۲۸ اسفندماه ۱۳۱۲ ـ محمد علی بادامچی

بادامچی، محمدعلی[1]

۱۷۹

۴ اردیبهشت ۱۳۱۴ ـ بغداد [به] برلین
حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف آقای تقی‌زاده روحی فداه

تصدقت شوم دستخط تعزیت و تسلیت مورخهٔ ۲۴ بهمن [را] که از تبریز فرستاده بودند درحالتی زیارت کردم که در کاظمین در بستر مرض افتاده تب چهل درجه، روماتیزم شدت کرده که دو شب از شدت درد عذاب کمر و ساقها دقیقه[ای] نخوابیده مانند مارگزیده این‌طرف و آن‌طرف می‌غلطیدم. دکتر آمد دوا داد، انژکسیون زد، مختصر تخفیفی در آلام و عذاب شد. مداومت در معالجه کردم. حالا زیاده از پنجاه روز است بستری، درد کمر و ساقها مانع حرکت. دکتر سندرسن انگلیسی که اوّلین دکتر بغداد است معالجه می‌نماید. هنوز بهبودی حاصل نشده است «و لایصح العطّار ما افسده‌الدهر» منتظر مرگم که از این آلام روحانی و قلبی و جسمی خلاص شوم. ولی از بدبختی «کز اجل هم ناز باید کشید».
شرحی راجع به قضیّهٔ فجیعه و مصیبت وارده از فقدان یگانه دختر ناکامم که تنها تسلّی خاطر و ثمرهٔ حیات و زندگانیم بود مرقوم داشته. تصدقت شوم، مصیبت وارده آن اندازه سخت و دهشتناک است که به هیچ چیز در دنیا تسلیت نمی‌یابم، مگر آن‌که بمیرم. فارغ از عذاب شده روحم به روح آن دختر نوجوان برسد. دختر ناکام من مجسّمهٔ عفت و عصمت و مکارم اخلاق و ربّ‌النوع مهر و مودّت و دیانت و دارای نکات فاضله بود و

۱. اصل نزد من است.

شدت علاقه‌اش به این پدر خاک به سر آن اندازه بود که در آخرین نفس که نبض از حرکت افتاده و بدن سرد شده و این خاک به سر در بستر احتضارش نشسته با صدای ضعیف می‌گفت شب خیلی گذشته بروید قدری راحت کنید، می‌ترسم ناخوش شوید. هنوز من درحیرتم چگونه من زنده ماندم آن روح و حیاتم زیر خاک تیره رفت. مرا در دنیا بی‌کس گذاشت.

قربانت شوم من‌بعد از این در دنیا به هیچ چیز علاقه ندارم و دنیا و مافیها در نظر فدوی پر کاهی قدر و قیمت ندارد. همین قدر از خداوند می‌خواهم زودتر مرا از این رنج و عذاب خلاص نماید. مادر بدبختش مثل بنده بدبخت‌تر شده است. پس از آن قضیهٔ فجیعه حال فدوی که دیگرگون شده بود وضع حالش را دیدم که اگر از تبریز حرکتش ندهم فجئه می‌کند. ناچار برداشتم به عتبات آوردم بلکه قدری از آلام قلبی تسکین بیابد. بدبختانه حالا دچار پرستاری فدوی شده و مزید بر علّت گشته. گویا مقدر بود که این بدبخت خاک به سر و عیال افسردهٔ من در آخر عمر خودمان دچار این بلایا و مصائب باشیم که فوق طاقت و تحمل ما است.

ببخشید دل پاک و نازکتان را به درد آوردم ولی چه کنم، جگرم آتش گرفته بلکه با اظهار این دردهای درونی به یگانه آقای بزرگوار خود تسکینی یابم. به هرحال تا ده روز دیگر این‌جا خواهم بود. اگر از معالجهٔ دکتر سندرسن اثری دیدم دستور جامعی گرفته طرف طهران حرکت خواهم کرد واگر اثری ندیدم ناچار باید طهران رفته به دکتر رفیع امین و دکتر رضا نورداش‌آقائی که در طهران است مراجعه نمایم. فعلاً نظرم طهران رفتن است. عیالم هم مایل است طهران بروم. حتی‌الامکان نمی‌خواهد تبریز برود و آن خانه و لانهٔ پر از آلام و مصائب را ببیند. فدوی هم دائماً ملاحظهٔ خاطر او را کرده و هرطور دلخواه اوست رفتار می‌کنم.

آقای حاجی سید باقرآقا اخوی حضرت عالی که مکه رفته بودند در مراجعتشان در کربلا حضورشان رسیدم، یعنی به عیادتم تشریف آوردند. وصول دستخط حضرتت را عرض کردم، شکر و ثناء کرد و دعا نمود و مخصوصاً خواهش کردند سلام خالصانه‌شان را حضور مبارک حضرت عالی عرض نمایم و از مراحم بی‌پایان و تسلیتهای مودت‌آمیز حضرت علیّهٔ عالیه خانم که نسبت به این فدوی و عیالم اظهار فرموده‌اند بی‌اندازه شکرگزار هستم. مخصوصاً استدعا دارم حضور علیّه‌شان از قول فدوی و ازطرف عیالم سلام خالصانه و تشکر مخصوص از الطاف بی‌پایانشان اظهار فرمائید. نهایت اشتیاق را

دارم که مرتبهٔ دیگر حضور علیه‌شان برسم و مراسم ارادت حقیقی را خدمتشان و حضور حضرت عالی تقدیم نمایم.

زیاده از این حال تحریر ندارم معذرت می‌خواهم. قدغن کرده‌اند که خودم را خسته و ناراحت نکنم، حتی‌الامکان خودم را راحت نگاه دارم و عریضه را ختم می‌نمایم با دعای سلامتی وجود مبارک حضرت مستطاب عالی و صحت و عافیت حضرت علیّه خانم دامت شوکتها.

از دوستان تبریز مکتوب رسیده ولی نتوانسته‌ام جواب بنویسم. کذا از آقای پرویز[۱] تازگی مکتوب داشتم و بحمدالله سلامت هستند.

تصدقت ـ محمدعلی بادامچی

سیف، عبدالله[۲]

۱۸۰

[۱۳]۱۴-۴-۲۵

تصدقت گردم مرقومهٔ محترمهٔ تسلیت‌بخش و روح‌افزای حضرت اشرف عالی [را] که حاوی یک سلسله عواطف عالیه و احساسات پاک مملوّ از الطاف و کرامات بود زیارت کردم. قلب شکسته و ملولم راحت یافت. اگر در عرض جواب کوتاهی شد معذورم فرمائید. زیرا چند روز پس از وقوع قضیه دیدم طاقت آن را ندارم خودداری نمایم. اخذ اجازهٔ ده روزه کرده به سر قبرش در طهران واقعه در امامزاده عبدالله نقطهٔ باصفا و آزاد و مناسب حال شتافتم. در مقابل مزار شریفش آنچه وظیفهٔ فدویت و ارادت بود ازطرف خود و از جانب دوستان حقیقی آن مرحوم با کمال احترام انجام دادم.

خداوند شاهد است که در همان دقایق تمام آن گزارشات که شمّه‌ای مرقوم فرموده‌اید در نظرم مجسّم شد و من می‌دانم موقعی که حضرت بندگان عالی واقعهٔ مزبور را در جراید ملاحظه فرموده و داخل یک رشته افکار و خاطرات گذشته شده و مصمم

---

۱. حسین پرویز.
۲. این شخص سر پاس عبدالله سیف (رئیس شهربانی) برادر دکتر سیف است. پدرشان سیف‌الاطبا بود.

شده‌اید که این فدوی برادر یا پدرمردهٔ تنها را یاد فرموده از ...[1] صحبتم فرمائید روح باشکوه و آزاد آن آزادمرد خیرخواه در اطراف اقامتگاه بل توی سالون حضرتت با یک حال و وضع پر از سروری در جولان بوده و حضرت را دعا می‌کرده است.

اگر خواسته باشم به جزئیات مرقومهٔ آن فاضل یگانه جواب عرض کنم قلم را یارائی نباشد و همین طور زبانم بکلی عاجز است تا از عهدهٔ تشکرات لازمه برآید. از درگاه باری‌تعالی خواهانم که وجود معظمت را از هرگونه بلا مصون و محفوظ داشته و عمر و عزت بدهد و موفق شوید در انجام خدماتی که چنانچه تاکنون بوده‌اید. هیچ یادم نمی‌رود آن ایام شاید هشت و نه سال یاکمتر داشتم در مطبّ ششگلان با معیّت حضرت تربیت[2] تشریف آورده مطالعه شروع می‌شد ...[3]

فدوی یک دوره از «مارگو» در همان وقت فرانسه پیش حضرت تربیت می‌خواندم. مرحوم ابوی شخصاً در آن موقع سایر دروسم را تعلیم می‌دادند. از مرحوم دکتر سیف موزیک و نوت بنده می‌آموختم. خوب صدا داشتم. مرحوم پیانو می‌زدند می‌خواندم. خیلی در تربیت تحصیلات فدوی ساعی بودند. همیشه از حسن اخلاق و مقامات عالیهٔ علمی حضرت آقا صحبت می‌فرمودند. بنده تشویق می‌شدم و همیشه سعی می‌کردم که مشی حضرتت را در هر کاری تاحدّی که استعدادم اجازه می‌دهد تعقیب کنم.

بزرگ شدم. بعد در منزل حضرت تربیت به درسهای خصوصی بعد از ظهر حاضر می‌شدم. دروس عالیه در حضور مبارک می‌خواندم. همیشه نسبت به فدوی یک لطف خاصی داشتید و از من راضی بودید. دورهٔ مدرسهٔ لقمانیه چندی در تحت تعلیم بودم. آن‌جا نیز از این‌که دروسم را خوب حاضر می‌کردم [اظهار] رضایت می‌فرمودید. همیشه مسرور بودم. این دوره‌ها هیچ وقت فراموش نمی‌شود.

من آنچه هستم تربیت‌شدهٔ آن وجود معظم و حضرت تربیت هستم. آبرو و هم حسّیات بنده درنتیجهٔ آن تعلیمات است. مخصوصاً درستی که تاکنون داشته‌ام اثرات نطقها و مذاکرات و دستورات و تعلیمات مملوّ از حبّ وطن حضرت اجل عالی تماماً در خاطرم است و همیشه ساعی هستم وطن‌دوست باشم و بوده‌ام و خواهم بود.

اگرچه محرومی و مهجوری از یک برادر بزرگوار محترم بنده را حتی ملول و شکسته ساخت ولی برای این‌که بتوانم در این دورهٔ مفارقت تا موقعی که روح از بدنم

---

۱. یک کلمه ناخوانا.
۲. محمدعلی تربیت.
۳. نقطه‌چین در اصل است.

رودباز کارهایی که مطابق میل او بود بکنم خود را تسلیت و قوّت می‌دهم و می‌دانم که دعای روح او مرا موفق می‌دارد.

هیچ یادم نمی‌رود آن ایام بعد از انقلاب تبریز که طهران آمدم حضرت اشرف هم با آقای تربیت طهران تشریف داشتید و مصدر امور مهمّه بودید. آن مرحوم چه‌قدر افتخارات می‌کرد و به مردم همراهی می‌نمود و همیشه حضرت اجل را دعا می‌کرد.

باز نظرم هست که بعضی پیشامدهای مزاحم برای حضرت عالی متوجه شد. مسافرت فرمودید. آن مرحوم یک شب با دل پری منزل آمدند و با اطلاعی که از ارادت و فدویتهای قلبی بنده نسبت به آن وجود مبارک داشت بنده را صدا کرد گفت عبی جان، تقی‌زاده‌مان رفت. قدر او را ندانسته‌اند. مردم عوام و جاهلند و دزدند. این مرد قوی‌الاراده می‌خواهد کارهای بزرگ بکند ولی [چون] جلوی استفاده‌های نامشروع پاره‌ای اشخاص گرفته می‌شود این است که موفق نمی‌شود. می‌توانم عرض کنم که در موقع این اظهارات گریه می‌کرد. باز هزاران خاطره‌ها از آن مرد نسبت به آقا دارم که تفصیلش اسباب اتلاف وقت حضرتت خواهد شد.

پیرارسال که به عجله تشریف‌فرمای تبریز شدید تمام جریان را مخصوصاً عواطفی که نسبت به بستگان فرموده بودید مفصلاً برای آن مرحوم نوشتم و آن مراحمی که به چاکر حقیر خود فرمودید مقیّد شده بودم جواب مبسوطی نوشته و یک دوره تعریف و توصیف از مقامات علمی و فضیلت و بزرگواری آقا را نموده بودند.

ضمناً متأسف بودند که چرا در آن موقع بنده از حضرت علیه خانم و از حضرت اشرف یک پذیرایی شام و نهاری ننموده بودم. می‌گفت آرزو داشتم که حضرت آقا با خانمش تبریز بیاید و در آن‌جا مهمان عبی داداش و خانمش بشوند. این عبارات عین بیانات ایشان است. چون با ابراز پاره‌ای مطالب در مرقومه فدوی را جسارت داده‌اید که این نکات را متذکر شوم باری در این صحبتها دیگر سکوت می‌کنم و سعادت و عزت آن وجود معظم را می‌خواهم.

اما راجع به احوال ایشان. چنانچه خاطر مبارک مسبوق است متأهل نشد و هیچ کس را بجز فدوی ندارد. از پدر و مادر و سه برادر و چهار پنج خواهر همه رفته‌اند. فقط فدوی تک و تنها مانده‌ام ...[1] امیدم به خداست. به هر تقدیر مزاحم نشوم. بحمدالله با این‌که دکتر مرحوم عیال نداشت و خانه هم در مدت زندگی خریداری نکرد ولی همیشه سر

۱. نقطه‌چین در اصل است.

کار بود و آنچه داشت با دوستان می‌خورد و مخصوصاً نسبت به تمام بازماندگان، همشیره‌زاده‌های طهران و خراسان و اردبیل و فامیل طهران و تبریز و غیره همه قسم مساعدتها می‌کرد.

قبل از عزیمت افغانستان یک زندگی کوچکی داشت و با قناعت و عواید مطبّی زندگی می‌کرد. اما قدری مقروض شده بود. پس از رفتن آن‌جا حقوق مکفی داشت. تمام قروضش را فرستاد. حتی از آن‌جا نیز مبالغی یعنی دوهزار تومانی به وسیلهٔ بنده و دیگران به بستگان و دوستان و هرکس راکه مستحق می‌دانست احسان نمود. پارسال به علت ابتلا به مرض قند مرخصی گرفته آمد. در اوایل پائیز بود که بنده هم به زیارتش شتافتم. رژیم اتخاذ کرد حالش خوب شد. وضعش خیلی خوب بود. قروض را داده بود. چند تومانی هم داشت. مشغول کتاب خواندن و مهمانی و صحبت و خوشی، چنانچه همیشه طالب بود می‌بود.

حضرت آقای دکتر امین‌الملک مرزبان شوهر همشیره‌زاده نیز ایشان را در همان خانهٔ خود نگه داشت و نگذاشت جای دیگر برود. باکمال خوبی آن‌جا زندگی می‌کرد. می‌خورد و می‌بخشید. از من هم خیلی راضی بود که در هیچ چیزی افراط و تفریط نداشتم.

تا این‌که در لیلهٔ ۲۳ خرداد پس از فراغت از مهمانی بسیار عالی که داشته با حال بشّاش می‌رود و می‌خوابد. صبح تأخیر می‌کند. نگران می‌شوند می‌روند و می‌بینند همان‌طوری که خوابیده است باکمال آرامی بدون هیچ تشنجی و حرکتی چشمهای بسته و راحت زیر پتو توی پشه‌بند جان به جان‌آفرین سپرده است. فوراً دکتر لقمان[۱] و چند نفر دکتر دیگر رفته معاینه کرده سکتهٔ قلبی تشخیص می‌دهند. ولی چهار ساعت گذشته بود نتوانستند معالجه کنند.

به فدوی اطلاع دادند. ختم بسیار باشکوهی در تبریز با انواع احسان و اکرام برای مرحوم فراهم آوردم که همه با دل و جان لطف فرمودند. در طهران هم در ختمش تمام رجال سابق و لاحق محبت فرموده حضور یافته بودند و این اول ختمی بود که بعد از شاپو با طرز جدید و معقولانه در طهران برای آن مرحوم گرفته شد.

پس از مراجعت از افغانستان و ملاحظهٔ اوضاع و احوال ایران و ترقیّات محیّرالعقول دورهٔ درخشان اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه پهلوی ارواحنا فداه بی‌نهایت خوشوقت

---

۱. ظاهراً دکتر لقمان ادهم.

و راضی بود. مخصوصاً در جشن فردوسی که شخصاً در خراسان حضور داشت. راجع به موضوع تغییر کلاه به شاپو به درجه‌ای خرسند بوده است که از همه زودتر اقدام و مهمانیها داده، صحبتها کرده بود که همه‌اش قابل ملاحظه است.

به هرحال حساب و کتاب این مرد از اول زندگی تا روز فوتش که افتخار مطالعهٔ آنها را داشتم به درجه‌ای مرتب و روشن بود که در ظرف چند ساعت همه را فهمیدم. احسانات زیاد کرده است. نسبت به هیچ کس مضایقه نکرده. اگرچه متمول نبود ولی آبرومند و باشرف زندگی کرده است. از اسباب و ملحفه و لباس و خرده‌ریز آنچه داشته (وصیت نکرده بود ولی به من قبلاً می‌فرمود) همه را به همشیره‌زاده امیر سیف و بعضی خویشان و مستحقان بخشیدم.

از کتابهایش (که مرقوم فرموده بودید همه را می‌گفته است مال خودتان است). خیلی چیزهای خوبش درنتیجهٔ مسافرتها و بی‌کسی ازبین رفته است. تقریباً دویست جلد متفرقه هست. مقداری دیکسیونر لاروس و کتب طبّی دارند که در منزل آقای دکتر مرزبان گذاشتم. مقداری هم از کتب قدیمه دست خودم است. همهٔ آنها را قدرت و حق دارید در موقع تشریف‌فرمایی به ایران ملاحظه فرموده تصرّف بفرمائید. ولی خیلی متأسفم که اقلاً هفتاد هشتاد جلد از کتب قدیمهٔ خوبش در مرور زمان ازبین رفته است. مسافرتهای طولانی بنده و عدم مراقبت اطرافیان باعث شده است.

به هرحال مرد منظم و درستکار و خوش‌نیت و چکیدهٔ انسانیّت و اخلاق بود و بوده و بجز نام نیک و احسان چیزی باقی نگذاشته است و خدماتش نسبت به وطن و نوع در درجهٔ اول بوده است.

خداوند رحمتی فرماید و وجود معظم حضرت مستطاب عالی را از برای من نگهدارد. مقداری هم وجه در بانک شاهی دارد که باز در حقش احسان خواهم کرد که خودش قبل از فوتشان فرموده بودند یک خانه بخرید ...[۱] حال بسته به قسمت و پیش‌آمد است.

فدوی هم باکمال جدیّت در انجام وظایف مقدسهٔ پلیس مشغولم و با خانم خود در تبریزم. بچه هم نداریم. مادام مسیو زندگی می‌کنیم با کمال سادگی و راحتی و بدون آلایش. از دور دست مبارک را می‌بوسم. در مجلس تذکری که چندی بعد در طهران خواهم داشت امریهٔ مرقومه را مجری خواهم داشت.

---

۱. نقطه‌چین در اصل است.

خانواده، بستگان، مخصوصاً اخوی مکرم در تبریز همه سلامت و خوبند. در انجام اوامرشان کوتاهی نمی‌شود. حضرت تربیت و خانمش و سایر بستگان سلامت و خوبند. طهران حضورش رسیدم. اوضاع مملکتی از هر حیث درخشان و خوب شده است. انشاءالله تشریف بیاورید.

My best salutations to your very honorable lady.

تصدق وجود محترمت ـ عبدالله

بادامچی، محمدعلی[1]

۱۸۱

۲ فروردین ۱۳۱۶ [به] لندن

حضور حضرت آقای تقی‌زاده روحی فداه

تصدقت شوم دو طغرا دستخط مبارک اولی چندی پیش، دویمی مورخهٔ ۲۰ اسفندارمذ دیروز توسط آقای پرویز[2] زیارت شد. از این بنده‌نوازی و مرحمت که یک بدبخت ناتوان و مریض و افتاده[ای] را فراموش نمی‌فرمائید و با احوالپرسی و تفقّد مفتخرم می‌فرمائید نهایت متشکر و سپاسگزارم. این‌که در جواب اولی تأخیر شد به واسطهٔ بدبختی بزرگ که فوق بدبختیهای گذشته دامنگیرم شد که البته شرحش را آقایان دوستان به عرض رسانیده‌اند و نمی‌خواهم که با تجدید و نوحه و ناله خاطر مبارک را ملول و مکدّر نمایم.

همین قدر می‌توانم عرض کنم روزگار غدّار و طبیعت ظالم خواست که آخرین ضربه و لطمه را به تن ناتوان و مریض من بزنند. همسر چهل ساله و مونس در شدائد و همدرد و تسلّی‌دهم در ایام سخت و ابتلاء آلام و اسقام، عیال مهربانم را از دستم گرفت و مرا در این آخر عمرم مصیبت‌زده و اشکبار و بی‌پرستار گذاشت. گویا مقدر بود که این بندهٔ ناتوان تمام دورهٔ بدبختیها را طیّ کنم و در زیر مصائب و بار آلام خورد و ریز باشم. دیگر تاب تحمل و طاقت و بردباری را ندارم. از خداوند می‌خواهم مرا هم راحت کند و

---

۱. اصل نامه نزد من است.
۲. حسین.

از این عذابها و مشقت و زحمت حیات خلاصم بفرماید بلکه آسوده باشم.

اما حال مزاجی مخلص را استفسار فرموده پس از آن که چهار ماه و نیم کمر و پایم درگچ ماند آخر دی ماه بازکردند و چند روز مشغول معالجهٔ جراحتها که در اثر فشار گچ عارض شده بود بودند و بالاخره در اواخر بهمن ماه با آمبولانس مریضخانهٔ شیر و خورشید به مؤسسهٔ الکتریک دکتر رضی رضانور بردند و عکس برداشتند. از قرار اظهار دکتر حمیدخان آهی جراح معالج و دکتر رضانور مرض رو به بهبودی [است] و باید یک دورهٔ دیگر که اقلش سه ماه باشد دوباره به گچ بگیریم که مرض رفع [شود] و قادر به حرکت باشید. بنده هم ناچار قبول کردم. زیرا اولاً تأثیر و افاقهٔ گچ را دیدم که از آن عذابها و دردهای شدید که سابق داشت درصد شصت کاسته شده و ثانیاً آن طور که دراز کشیده قادر نیستم پایم را پنج سانتیمطر این طرف و آن طرف حرکت دهم لذا تصمیم گرفتم معالجه را ادامه دهم و مقدمات که چند انژکسیون به مفصلها بزنند بعد گچ بگیرد تهیه شده که ناگاه به این بدبختی و فاجعهٔ المانگیز دچار شدم. چند روز تأخیر در این بین دکتر آهی که رئیس صحیّهٔ وزارت طرق شده برای رسیدگی به صحیّهٔ جنوب به خوزستان رفت و گویا چند روز است مراجعت [کرده است] و هنوز ندیده‌ام. شاید امروز و فردا بیاید قرار گچ بگیری را بگذارد.

و از این طرف هم نمی‌دانم در اثر سرمازدگی و یا چیز دیگر التهابی در کلیه پیدا و آلبومین بروز [کرده] که موجب تجزیه درصدی پانزده غرام در ادرار آلبومین داشت. آقایان دکتر رفیع‌خان[1] و آهی[2] ملاحظه و قدغن کردند غیر از شیر و سبزیّات چیز دیگر نخورم. [از] نمک وگوشت و هرچه در او آثار نمک است بکلی پرهیز و اجتناب نمایم. در تجزیهٔ دویمی که پانزده روز قبل شده به صدی هفت و نیم رسیده. محتاج است که در این روزها باز تجزیه کنند. به عقیدهٔ دکتر رفیع‌خان که دیروز آمده بود گفت باید خیلی کم مثلاً صدی سه مانده باشد زیرا آن آماس صورت و پاها رفع شده است. بلی چهل روز است دچار این مرض جدید، بکلی از غذا و خوراک پرهیز منحصر به شیر و سبزیّات و میوه و در این دو روزه ماهی بی‌نمک تازه را هم تجویز کردند بخورم. این است وضع اسفناک مخلص و پس از رفع این مرض شروع به گچ‌گیری خواهند کرد تا مقدّر چه باشد. در زیر گچ خواهم مرد و یا خلاص خواهم شد.

حضرت آقا کاش من این مسافرت شوم طهران را نکرده بودم و از عتبات به تبریز

---

۱. دکتر رفیع امین تبریزی. ۲. حمید آهی.

مراجعت می‌کردم تا این بدبختیهای پی در پی برایم نمی‌داد و اگر می‌داد در خانهٔ خود میان دوستان و خویش و اقربا بودم که اقلاً ده نفر پیدا می‌شد که در فوت عیالم، در تدفین و تکفین‌اش حاضر باشند و در غربت در یک گوشه اطاق رو به روی من بی‌مونس و بی‌پرستار جان ندهد و من هم به واسطهٔ مرض نتوانم در تشییع‌اش حاضر و مجلس فاتحه بگذارم.

همین‌قدر چند نفر از دوستان آقایان امیرخیزی و خلخالی و پرویز و فیوضات و اردبیلی و خانوادهٔ محترم اردبیلی بردند تکفین توسط حسن‌آقا همشیره‌زاده به قم روانه کردم در آن‌جا دفن کنند.

بلی حضرت آقا این غریبی و تنهائی خاصّه در این موقع شدید و سخت دل و جگر مرا آتش زده که التیام‌پذیر نیست. دوسال تمام این دکترها مرا سرگردان گذاشته بالاخره در نتیجهٔ اصرار و ابرام عیال فقیدم چند نفر طبیب و جرّاح دعوت کردند که بالاخره مرض معلوم و شروع به معالجه کردند. اگر این کار را دو سال قبل کرده بودند یعنی اول معالجه که دیدند با انژکسیون و برق معالجه نشد این عمل گچ بگیری را اقدام کرده بودند شاید تاکنون خلاص شده بودم. ولی ماهها و سالها مرا با این وضع نگاه داشتند که در نتیجه دچار این مصیبت بزرگ و فاجعهٔ الیمه شده و قوایم تحلیل رفته و با مرض نمی‌توانم مقاومت کنم.

مستدعیم مراتب ارادت و سلام خالصانهٔ مخلص را حضور حضرت علیّه عطیّه خانم دامت شوکتها تبلیغ فرمائید که همواره الطاف و مهربانی و محبتهای ایشان در نظر مجسّم [است] و فراموش‌شدنی نیست. در خاتمه عریضه را با صحّت و عافیت وجود مبارک و خانم محترم را در این سال جدید خواستار و امیدوارم همیشه خرّم و خوش باشید. زیاده از این حال تحریر ندارم.

تصدقت ـ محمدعلی بادامچی

بخش چهارم

لایحه و اعلامیه

مرکز مقدس مجاهدین ایرانیان در بادکوبه[1]

۱۸۲ ....



نمره
۳۵

به نام همایون خهرمینو بهر ما ایران

جان شیران و سگان از هم جداست　　　متّحد جانهای شیران خداست

چون در این اوان سعادت‌بنیان پنج نفر از برادران روحانی و اولاد وطن مقدس که مجاهدین پاک‌اعتقاد هستند عزیمت دارالخلافه داشتند و مأموریتی را معین شده‌اند لازم بود که به عهدهٔ مجاهدین داخله سفارشی در حق حضرات داده شود.

از آن‌جائی که هر پنج نفری را یک نفر سرپرستی لازم است که اسباب هرج و مرج ظاهر نشود لهذا مشهدی علی‌اکبر حسین‌زادهٔ اسکوئی و عزت‌الله که شخص صدیق و

---

۱. اصل نزد من است و عکس آن در «اوراق تلزه‌یاب مشروطیت» ص ۴۹۶ چاپ شده است..

وطن‌پرست بود به چهار نفر که عبارت از مشهدی حسین و زینال و مشهدی محمد علی و ملاعلی بوده باشند ازطرف مرکز مقدس امتیازی به مشهدی علی‌اکبر فوق داده شد که در ایاب و ذهاب ایشان نهایت مراقبت را منظور دارند و نگذارند که ایشان برنجند.

درصورت رنجش یک نفر از ایشان مشهدی علی‌اکبر مسئول است. بدیهی است که ایشان نیز کمال اطاعت و برادری را در حق مشهدی علی‌اکبر منظور داشته به مأموریت خود انجام خواهند داد.

مرکز مقدس از عموم مجاهدین شعبات متمنی است که هنگام احتیاج از حضرات طرفداری نمایند.

داده شد از امنای مقدس به تصدیق نمودن مهر مرکزی به تاریخ چهاردهم شهر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۵.

ازطرف مرکز مقدس اجتماعیون انقلابیون سرباز راه وطن مقدس ایران[1]

۱۸۳ ....



بنام نامی نامی وطن مقدس ما (ایران)

---

۱. اصل نزد من است و عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» ص ۴۹۵ چاپ شده است.

به نام نامی وطن مقدس ما (ایران)

حامل این ورقه مشهدی علی‌اکبر ولد حسین اسکویی و مشهدی حسین ولد حسنعلی و مشهدی محمد علی ولد زینال عابدین تبریزی و مشهدی زینال ولد کربلائی نصرالله و مشهدی حسن ولد موسی‌قلی و عزت‌الله ولد صلاح و ملاعلی ولد رحمان و مشهدی حسین ولد کربلائی شعبان‌محل وثوق و اعتماد کامل این مرکز مقدس و عموم فدائیان‌اند. اکنون برای قربانی وطن مقدس عازم هستند. لهذا عزیمت ایشان را اعلان می‌داریم و خواهشمندیم که در هر نقطه برادران مجاهد و فدائیان وطن عزیز همراهی و مساعدت را دربارهٔ ایشان داشته به ملاحظهٔ حفظ مراتب یگانگی و اخوت از هر نوع معاونت و همراهی دربارهٔ ایشان مضایقه نفرمایند. به تاریخ ۱۴ شهر جمادی‌الآخر ۱۳۲۵.

اعلامیه

۱۸۴

حضور مبارک حافظان حقوق مملکت و حامیان افراد ملت هیئت وکلای محترم مجلس معظم دارالشوری ملی زادالله عمرهم و ظفرهم عرضه می‌دارد.

هو

بر تمام عالی و دانی خاصّه وکلا و امنای معظم محترم مجلس مشهود و هویداست که در این مدت انقلاب از برای پیشرفت مقاصد ملت چقدر خسارت و ضرر به این رعیّت بیچاره وارد آمده و چه جانفشانیها کرده‌اند. تا این‌که یک اندازه کار مجلس مقدس شورای ملی ما ایرانیان ثباتی پیدا کرده است و حال در این موقع که مفسدین و مغرضین دولت و ملت از هر گوشه و کنار در مقام تحریک و تخریب این مجلس مقدس هستند برادران وطن عزیز هم از روی جهل و نادانی لباسی را که به هزار زحمت از تن مستبدین بیرون آورده‌ایم اینها در بر کرده و در کوچه و برزن شب و روز اسباب گرفتاری و بی‌احترامی مرد و زن که شده‌اند سهل است ضمناً مزاحمت رعیّت خارجه را نیز فراهم می‌نمایند. تا حال اگر به واسطهٔ مستبدین امنیت مالی نداشتیم عماً قریب مال و جان که سهل است عرض و ناموسمان در محل خطر است.

اگر اغلب آقایان محترم از این کیفیت آگاهند که جمعی از سادات و طلاب به اسم

مجلس دارالشورای ملی اسباب زحمت مردمان آبرومند پریشان‌روزگار شده‌اند ولی خیلی محل تعجب است که چرا باید پسر آقای حجةالاسلام که فی‌الحقیقه آیةالله می‌باشند آقای آقامیرزا سید محمد[1] مجتهد دامت برکاته چرا باید داخل این‌قبیل اشخاص بشوند که اسباب هیجان رعیت خارجه فراهم آید.

از آن جمله چند روز قبل در میدان مشق که محل تفرجگاه ما ایرانیان بدبخت و باغ جاویدانی ماها واقع شده البرد[2] نام رعیت اطریش را به ملاحظهٔ این‌که بر و رو و مختصر آب و رنگی دارد جناب مستطاب آقای میرهادی پسر حضرت معظم‌الیه کتک زده و بعد شب را با جمعی رفته‌اند به منزل مشارالیه عذر خواسته‌اند و این مسئله اسباب غیرت تمام رعیت خارجه شده و مشغول تدارکات فوق‌العاده هستند.

چون رفع این گونه حرکات خلاف و ممانعت از تعدی و اعتساف از تکالیف لازمهٔ وکلای ملت است این است که لزوماً عرضه می‌دارد که خاطر محترم وکلای محترم مجلس و دارالشورای ملی مستحضر شده اصلاحات این کار ما را بر وجه احسن تدارک فرمایند که بیش ازین توهین وارد نیاید. زیاده عرضی ندارد.

ازطرف قاطبهٔ ملت به هیئت جامعه وکلاء محترم ملت[3]

۱۸۵

در تمام پارلمانهای عالم اگر مطلب عمومی به میان آید ملت را حق اظهار رأی به مجلس هست. خواه قبول افتد، خواه مردود شود.

در باب سه چهار مادهٔ قانون اساسی که محل اختلاف است، این مسئله باعث هیجان غریبی در عامّه مردم شده. استدعای غالب از مردم این است که این چند ماده را توقیف فرموده باقی قانون اساسی را جز آن یک مادهٔ اضافه شده به صحّه رسانده طبع و توزیع فرمایند و از برای اصلاح آن چند ماده شخص امینی را از مجلس که عالم به مقتضیات وقت و محظورات[4] امروزی ملت اسلام باشند با این چند ماده به طرف عتبات عالیات بفرستند و مطلب را حضور حجج اسلامیه عرضه بدارند. چون امروز رؤسای

---

۱. طباطبائی. ۲. ظاهراً: آلبرت.
۳. اصل نزد من است و عکس آن در «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ شده است.
۴. اصل: محضور است.

مسلم آنها هستند و آنچه از مصدر ایشان صادر شود محل مناقشه و تأمل احدی نخواهد بود.

آنچه را که از مقام منیع حضرتشان صادر شود مطاع و متبع جزء قانون اساسی خواهد شد. گویا اگر دقت نظر بفرمائید و به این نحو تصویب فرمائید هم رفع اختلاف شده هم زودتر قانون اساسی به دست مردم رسیده و هم زیاده بر این اهالی آذربایجان و رشت دکاکین را نبسته و از مشاغل خود باز نمی‌مانند. حق این ضعفا اظهار رأی است، والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

مشروحه‌ای خطی از تبریز[۱]

۱۸۶

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین

خیلی جای تعجب است این‌که یا از تلگرافخانه مطالب و وقوعات مملکت را به دولت و دارالشوری اطلاع نمی‌دهند و یا این‌که می‌دهند حضرات عالی اعتنا نکرده تسامح می‌ورزید. اولاً به تلگرافخانه رسماً بسپارید که اطلاعات و مطالب شهر را تماماً به دولت و دارالشوری اطلاع دهد. زیرا که اطلاع دادن خارج یا حکومت کماهوحقه ممکن نیست. اگر از حکومت هم اطلاعات بخواهید بهتر است، شاید به اقتضای مأموریت خود اطلاعات صحیح بدهد.

مدتی است که از انقلابات شهر تبریز و ملک آذربایجان مطلع شده‌اید، ابداً اقداماتی منظور نکرده‌اید. گویا منتظر هستید که کار حاضر شود، مثل فقرهٔ سالارالدوله بعد از آن اقدامات نمائید و یا این‌که در وقتی که کار از دست رفت اقدامات نمائید که مفید فایده و منتج ثمر نشود.

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

این قدر تسامح و تغافل اولیای دولت را و اولیای ملت را علت چیست. آن قدر نمانده که مملکت آذربایجان ازدست برود. در معرض مخاطرهٔ بزرگ است. پنبهٔ غفلت را

۱. اصل نامه نزد من است. این مشروحه ده ماه پس از تشکیل مجلس اول نوشته شده است. مضامین آن شباهتهایی با افکار محمدعلی بادامچی دارد.

از گوشتان بیرون نمائید و این سخنان را باور نموده درصدد اصلاح و علاج این وضع بی‌عاقبت برآئید.

نقطهٔ عشق نمودم به تو، هان سهو مکن ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی

چندوقت است که چند نفر اشخاص لاابالی و باغرض که مملکت را آشوب نموده‌اند هردم به خیالی و هر ساعت به فکری اهل مملکت را دست‌انداز نموده می‌رقصانند و منتظر موقع اجرای خیالات خودشان هستند و از این آشوب و به‌هم زدن شهر قوای شیطنت خودشان را زیاد می‌نمایند و اهالی پست‌فطرت هم بالطبع مایل وحشیّت است و خصوصاً هم دخلی هم بوده باشد، لهذا تبعیت می‌نمایند و سایرین را هم مجبور می‌نمایند که در خیالات آنها کمک نماید.

مختصر یک وضع هرج و مرج فراهم آورده‌اند که سوای از چند نفر کسی ملتفت نمی‌شود که این چه وضع است و عنقریب است که مقاصد خود را کشف نمایند. چند روز قبل حکومت و اعضای انجمن و علما و اعیان بنا به تلگرافات طهران خواستند که اصلاح نمایند صلاح را در تبعید چند نفر دیدند ولکن نتوانستند اجرا نمایند. هم تدبیرشان غلط بود و هم استعداد نبود. به نشد بلکه بدتر شد.

حال در این وضع هرج و مرج مانده تا خدا چه خواهد. تا یک حاکمی مدبّر و باکفایت و با استعداد کامل نیاید مأمور اصلاح مملکت نشود این فتنه خاموش نمی‌شود و هرساعت بدتر شده و موجب زوال مملکت و سلطنت و اسلامیت خواهد شد. اگر در علاج و جلوگیری این کار تأخیر شود خوف زوال سلطنت است و نوشداروی پس از مرگ است که فایده نمی‌بخشد.

مقدمةً چند مطلب را بیان نمودن لازم است و از این مطلبها هیچ وقت غفلت ننمائید و تسامح نورزید و درصورت یقین بدانید.

اول این‌که کلیّهٔ امورات تبریز از دست عقلا خارج است. ابداً در عقلا به هیچ وجه اختیاری و نفوذی نمانده، از حاکم و یا هر طبقه که باشد تمام رشتهٔ مملکت به دست فداییان و رجّاله‌ها گذشته.

و ثانیاً این‌که تلگرافات که از انجمن می‌رسد یا مساعد باشد یا غیر مساعد، تماماً با تصویب و امر فدائیان و جهّال است. اهل انجمن طوطی‌وار هستند. در امر جهّال حتی حکومت و یا عقلا قدرت ندارند که یک تلگرافی از روی حقیقت و بصیرت بگویند. اگر یک کلمه حرف صحیح بگویند در معرض خطر هستند.

و ثالثاً در خود انجمن و یا در شهر کسی نمی‌تواند یک کلمه حرف برخلاف رأی فدائیان متکلم شود. تمام رتق و فتق با تصویب ایشان است، «اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی.»

رابعاً فدائیان که در خاک قفقازیه ساکن بودند و چند نفر از آنها به ممالک ایران متفرق شده‌اند و قدری هم در تبریز هستند تمام انقلابات از اینها طلوع می‌کند. منشأ فساد اینها هستند. سایرین را هم اغوا می‌کنند و تمام خیالاتشان این است که درصورت امکان به مقصود فاسد خودشان برسند. مقصودشان این است که یک انقلابی نمایند. در این صورت یا سلطنت تشکیل نمایند یا جمهوریت و رتق و فتق هم در دست خود و اتباع خود باشد.

اگر بر این مقصود نایل شدند نقششان گرفت که گرفته است و اگر نگرفت با یک مغلطه‌ای خودشان را خلاص نمایند. آن وقت هم یا مملکت را به خارجه می‌دهند و یا این‌که فقط غارت مال را صاحب می‌شوند. قدری دستبرد نموده صاحب ثروت می‌شوند.

میرزا غفار زنوزی هم ازجملهٔ اینها است و در میان اینها ناطق است چنان که بعد از وقعهٔ حاجی قاسم اردبیلی مرحوم از تبریز به محال و اطراف رفت و در اطراف هم باعث قتل نفوس شد و دهاتیها را هم بلیط فدائی داده مطیع خود نمود و به جهت ازدیاد نفوس و نفوذ خود حاکم هشترود را بی‌سبب و بی‌جهت به قتل رساند و سایر کارهای سیاسی را هم نموده و مداخل زیاد آورده.

و خامساً بعد از وقعهٔ حاجی قاسم مرحوم قفقازیها خواستند که طبل لمن‌الملک را بزنند. به آقا میرهاشم شتربانی بنای تعرض گذاشتند و همچنین به آقا شیخ سلیم بنای تعرض گذاشتند. چون این دو شخص در میان فدائیان صاحب نفوذ هستند، دوره و اداره دارند، خواستند که اینها را طوری صدمه بزنند که اینها یا از شهر بروند و یا از نفوذ بکلی بیفتند که کار انحصار پیدا نماید.

چون آقا میرهاشم را پیش از وقت متهم کرده بودند که ضدّ مشروطه است خواستند این فسادها را به گردن آقا میرهاشم بیندازند و او را از شهر تبعید نمایند. انتشار دادند که آقا میرهاشم باید برود، باعث فتنه اوست. چون آقا میرهاشم صاحب اداره است آنها هم گفتند که باعث قتل و فتنهٔ قفقازیها است. آنها باید از شهر بروند. طرف آقا میرهاشم قدری باقوت بود و بعضی عقلا هم طرفدار آقا میرهاشم بودند، غلبه ازجانب آقا میرهاشم شد.

قفقازیها مجبور شدند با شیخ سلیم بنای اتحاد گذاشتند. شیخ سلیم هم غافلانه و رمیة من غیر رام یا به ملاحظهٔ دیگر از قفقازیها طرفداری نموده مانع شدند از رفتن آنها. چند روزی دسته‌بازی شد. محلات یعنی جهّال محلات باهمدیگر بنای گفت وگو و اجتماع گذاشتند. بالاخره قفقازیها از شهر رفتند. دو سه روز شهر آرام شد. بعد بنای آشتی و اتحاد گذاشتند. فدائیان رفتند مراجعت بدهند.

در این بین تلگرافات طهران رسید. خواستند بنا به امر طهران مانع باشند از دخول قفقازیان به شهر و اشرار را از شهر تبعید نمایند. از سوء تدبیرشان و عدم استعداد و عدم کفایت حکومت نتیجه برعکس بخشید و در این‌جا باید قدری از حکومت توصیف نمائیم.

واقعاً چنین شخص مهمل و بی‌کفایت و بلکه نافهم و خائن پیدا نمی‌شود. گویا بیچاره هیچ حس ندارد. گویا این را با روشنی چراغ پیدا کرده فرستاده‌اید. اگر تمام ایران به باد رود و تمام نوامیس ملک و دولت و ملت به هدر رود و تمام دنیا زیر و بالا شود ابداً به دامن بزرگواری این شخص گرد نمی‌نشیند. اقلاً یک استعفائی هم نمی‌دهد. می‌فرستد از فدائیها امنیّت می‌خواهد.

حالا در میان فرقهٔ مجاهدین چند روز است دسته‌بازی آشتی گذاشته‌اند. هر روز به یک محله با حالت نظامی و تفنگ و اسلحه جمع می‌شوند. افواج محلات و سایر اشخاص محلات جمع می‌شوند. بعد از اتمام اتحاد نمی‌دانم چه خواهند کرد. تعجب این است شماها تحقیقات این‌گونه مطالب را از انجمن می‌کنید و یا [از] علما و اعیان می‌نمائید و حال آنکه کسی قدرت جواب حق و صحیح دادن ندارد. زیرا که مکرّر معلومتان شده که رشتهٔ کار در دست فدائیان است و عوامّ است.

اگر از تلگرافخانه همه روزه راپورت صحیح بدهند از حرکات و سکنات مردم مطلب دستگیرتان می‌شود. ازجمله محافظهٔ محلات و شهر که سابق در دست حکومت و بیگلربیگی و کدخدایان بود بعد از وقعهٔ حاجی قاسم به آدم حکومت و کدخدایان قدغن کرده‌اند که کسی از آنها مداخله ننماید، بلکه از مرکز قفقازیها اسم شب می‌دهند و تمام اهل محلات را مجبور می‌نمایند به شبگردی و کشیک. و هرجور اتفاقات هم می‌افتد خودشان با مغلطه یک اسمی می‌گذارند، هرجور دلخواه خودشان است می‌نمایند.

ازجمله تلگراف که درخصوص نیامدن فرمانفرما با امضای انجمن از روی

مجبوریت است. زیرا که رأی میرزا آقا اصفهانی که طرفدار قفقازیها است مجری است. با وجود میرزاآقا در انجمن کسی نمی‌تواند حرف بزند. «حقهٔ مهر بدان مهر و نشان نیست که بود.»

مجمل کلام این است که ده ماه[۱] است ملک و ملت مشروطه شده است و مجلس ملّی که دارالشوری طهران است منعقد شده و وکلای ذوی‌العزّ والاحترام که از همهٔ شهرها جمع شده با کمال آزادی عقیده و فهم و فراست مذاکرهٔ امورات و حلّ و عقد ممالک را می‌نمایند و وضع قوانین می‌کنند.

دیگر این وحشیگریهای ولایات و این اغتشاشهای بی‌نهایت برای چیست. و این همه مردم را سرباز نمودن و از صبح تا شام و از شام تا صبح سرگردان دواندن، و عالم هشتاد ساله را و علمای رسایل و مکاسب‌گو را بر دوش تفنگ انداختن و از احکامات شرعی و عبادات خداوند معطل نمودن، و اعیان و تجار صاحب ملیان و صاحب اعتبار را بر دست شمشیر دادن و بر دوش تفنگ دادن و در کوچه قراول نمودن چراست. درهای مساجد را بستن و حرف خدا را از میان برداشتن و شریعت محمدی(ص ع) را پشت پا زدن و خدا و رسول او را به قهر آوردن و تعزیهٔ حسینی را منسوخ نمودن از چه جهت است. تمام تجارت‌ها را بستن، تمام تجار را ورشکست نمودن، و کسبه‌ها را از پا انداختن، و تمام املاک را پامال نمودن و تمام خانه‌ها را خراب نمودن و تمام عقلا و علما و اعیان را اسیر و ذلیل نمودن را علت چیست.

گمرکات دولت را و مالیات و حقوق دولت را پامال و ضایع نمودن و علنی در بالای منبر به دولت متبوعهٔ خود فحشهای عرضی گفتن و آنهایی که نباید بر خاطر خطور نماید واضح و آشکار در منبر گفتن، در میان دو هزار مردم تکلم نمودن، میرزا رضا کرمانی علیه ما علیه را در منبر تعریف نمودن، عرض و ناموس دولت و ملت و علما و شریعت را بردن سبب چیست.

صورت و رسم پادشاه اسلام را و علما را با آن حقارت در روزنامه‌ها ثبت نمودن و کمال رذالت را بر سر شریعت و دولت آوردن مثل روزنامهٔ ملانصرالدین و آذربایجان، اینها سوای یاغیگری و وحشیگری چیزی نیست. یعنی اسم وحشیّت از ضیق عبارت است والّا وحشیّت از این گه‌ها نخورده و از این غلطها نمی‌کند.

حقیقت خیلی لذت بردیم از این مشروطه و خیلی هم خوردیم، خانهٔ احسان آباد.

---

۱. اشاره به زمان نگارش این لایحه.

آفرین باد بر ملت مشروطه‌خواه و عدالت‌طلب. حقیقت اگر عدالت این است باید مردم چراغ برداشته عقب ظلمهای سابق بگردند که بلکه پیدا نمایند. گویا آب و هوای ایران بهتر از این مشروطه نمی‌رساند. قانون حریّت را مبدل به قانون خریّت می‌نماید.

مسکین خر اگرچه بی‌تمیز است چون بار برد همی‌عزیز است
گاوان و خران باربردار به ز آدمیان مردم‌آزار

مثل قَرَشَت معروف است. این مطالب را قلم نمی‌تواند کما هو ادا نماید. هرچه که نوشته می‌شود شماها بالاتر از آن را تصوّر نموده و زیاده از آن را اصغا فرمائید. اگر در خوابید بیدار باشید. اگر مستید هشیار باشید. اگر کورید بینا باشید. اگر کرید شنوا باشید. همین قدر به آواز بلند می‌گویم وقت فریاد است. صدا به صدای هم داده باید بگوییم وا محمداه، وا حسیناه، وا شریعتاه، وا مذهباه، وا دولتاه، وا سلطنتاه، وا مجلساه، وا حسرتاه، وا غیرتاه، وا تنزّلاه، وا قلة رجلاه، وا قحط رجالاه، وا ملتاه، وا اسلاماه، وا غوثاه، وا غوثاه، وا غوثاه.

گوش اگر گوش تو و ناله اگر نالهٔ ماست آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

بازم وا غیرتاه، وا حسرتاه، وا ذلّتاه، وا غوثاه.

اگر این مرقومات را در قلب مبارک آن حضرات اثری بوده باشد بزودی هرچه تمامتر قانون اساسی را بفرستید، و اگر در اتمام قانون اساسی تأخیر شود لامحاله قانون بلدی را بفرستید. ولیکن به شرطی که با همراهش قوهٔ مجریه و مستعدّه بوده باشد که بلکه مخلوقات خداوندی را امید خلاصی میسر گردد و شاید به امید الهی جلوگیری از امورات غیرمترقبه بشود و فسادهای واقعه را جلوگیری شود.

مطلب دیگر این است که امروزه تکلیف مجلس و وزراء و حجج‌الاسلام و حضرت اشرف اتابک و بلکه اعلیحضرت اقدس همایونی اول تأمینات ولایات است بطور کلی. یعنی همه را به حکام واگذار نمودن است و از حکام جداً مطالبهٔ امنیت است، نه این‌که جزئیات است که اوقاتتان را مستغرق می‌نماید. مثل قضیهٔ حاجی آقا محسن یا اسرای قوچان یا سایر کارها. اِن‌قُلت که همین مکتوب هم از جزئیات است. قُلتُ کلیات. مهمتر از این ممکن نیست. زیرا که جزئیات این من‌باب مقدمه است. نتیجه‌اش پُدر کلّی است که هم وظیفهٔ دولت است و هم وزارت است و هم مجلس است.

مطلب دیگر این است که این اشخاص که در قفقازیه ساکن است این قدر قونسولها *را می‌کشند و این قدر مترددین را اذیت و آزار می‌نمایند، مهندس‌الممالک را می‌کشند،*

در بادکوبه نشسته ایران را زیر و زیر می‌کنند. اینها راکِه علاج خواهد کرد. پس کدام وزیر اینها را اصلاح خواهد کرد. کدام حکومت دفع خواهد کرد. اگر ممکن باشد درصدد علاج او برآمده باشید که واجب است.

ازجمله خیالات قفقازیها این است که به هر عنوان باشد شیخ سلیم و میرهاشم را بقدر امکان تابع خود نموده خیالات خود را اجرا نمایند و اگر تابع خیالات آنها نشدند یا از شهر تبعید نمایند و اگر ممکن نشد به قتل رسانند. این شقّ آخری آخر چارهٔ آنها است. ولیکن تمام انقلابات در آن شق آخری است که اگر خدانکرده این کار را بکنند مثل وقعهٔ مرحوم حاجی قاسم به گردن سایرین خواهند انداخت. آن وقت در میان ملت نفاق عظیم و انقلابات کلّی خواهند انداخت و مقاصد خود را اجرا خواهند داشت.

حالا علی‌الظاهر بنای اتحاد گذاشته‌اند و الّا مطلب همان است. حالا اگر حضرات عالی از طهران تا ورود نظامنامه و حکومت آقا شیخ سلیم‌آقا و میرهاشم را سوا سوا یا متحداً به تلگرافخانه بخواهید هم برای ایشان امنیت بدهید و هم قدری مذمّت و ملامت نمائید که آنها هم می‌توانند از مردم جلوگیری بنمایند و بلکه میرزا علی ویجویه را و ملاحمزهٔ خیابانی را هم به تلگرافخانه خواسته هم ملامت نموده و هم تحذیر نمائید که اینها مردم را در بالای منبر اسکات نمایند و مذمت نمایند و قفقازیها را آنها خودشان می‌توانند از شهر بیرون نمایند و مانع از خیالات آنها باشند.

و این‌که قفقازیها درصدد قصد جان آنها هستند بفهمانید تا از آنها کناره شوند. لامحاله به خیالات آنها امداد ننمایند. لامحاله رشتهٔ کار در دست آنها باشد. علی‌العجالة لامحاله این تدبیر را بنمائید شاید بی‌نتیجه نباشد.

در این‌جا اظهارات این‌گونه مطالب ممکن نیست. باید چاره از طهران شود و کلیةً قدغن فرمائید که در روز و شب سلاح و تفنگ برندارند و کشیک را آدم حکومت باید بکشد و نظام بلدی باید با حکومت باشد و قفقازیها را بکلی از هر مملکت اخراج نمائید. عمده مطلب این است که این قفقازیها در ملک قفقاز در جنگ مسلمانها با ارامنه که پارسال شده بود غارت زیاد آورده و خودشان هم از هرطرف ممکن شده بود قتل و غارت نموده‌اند. از آن جهت اینها از قتل و غارت خوشدلی دارند.

حالا اهل ایران را می‌بینند که خیلی سفیه و بی‌عقل هستند می‌خواهند همین فقره را در ایران [اجرا] نمایند و علاوه بر اینها بر خیالات واهی و فاسد افتاده‌اند. حالا هرکدام پیششان آمد، آمده است. یقین بدانید اگر تا حال اختلاف کلمه میان اینها نمی‌شد اگر اینها

به آقا میرهاشم غلبه می‌کردند مقصودشان را به موقع اجرا می‌گذاشتند.

بلاکلام چنان که مغلوبیت سالارالدوله و گرفتاری او را با تلگرافات و روزنامجات خبر می‌دهند، اینها انتشار می‌دهند که خبر غلبه ازجانب سالارالدوله است. سالارالدوله چنان فتح کرده و چنین غلبه نموده. مقصودشان دولت را ضعیف نمودن و تخریب است. گر بگویم شرح این‌گونه مطالب را خارج از قوّهٔ تحریر است. هرچه می‌نویسم حضرات عالیان بالاترز از آن را بخوانید.

حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید　　از شافعی مپرسید امثال این مسائل

ازجملهٔ مطالبی که اهم است این است که ملتفت باشید و از تبریز سؤال نمائید که باعث این همه خونهای ناحق و این همه اغتشاشات کیست و مسؤولیت اینها با کیست. این‌قدر مملکتها و این شهرهای بزرگ و اطراف آن با این همه اغتشاشات و قتل و غارت و اسارت از چه سبب است. تمام اینها از بی‌اقتداری حکومتها است. بی‌اقتداری حکومتها هم از هرج و مرج انجمنها و هوی پرستی و ریاست‌طلبی آدمهای بی‌مغز انجمنها است. اگر آدمهای انجمنها مختصر فهم و شعوری می‌داشتند خصوصاً انجمن تبریز کار به این‌جاها نمی‌کشید. حکومت را از قدرت نمی‌انداختند و خودشان هم در ششدر حیرت مات و مبهوت نمی‌شدند. رجّاله‌ها و فدائیها را بر خود و بر همه مسلط نمی‌نمودند و این قدر ضرر و خسارت که مافوق ندارد بر دولت و ملت وارد نمی‌شد و این خونهای ناحق ریخته نمی‌شد.

تعجب در این‌جاست که بعضی از آنها باز از مستی کبر و غرور بیدار نشده از کبّادهٔ ریاست دست نمی‌کشند. اعتقادشان این است که در دنیا کار این است که اینها می‌کنند. لامحاله از مجلس استعفا هم نمی‌دهند که یا حکومت به کار خودش نگاه نماید یا عجز رساند. دولت و دارالشوری اصلاح نمایند. اهالی بیچاره هر روز هزار دفعه مرده و زنده می‌شوند و نفس نمی‌توانند بکشند.

مثلاً از بابت مدعی‌العموم من سؤال می‌کنم که اولاً سایر مقتولین و ثانیاً خصوصاً حاجی قاسم اردبیلی راکه در روز روشن با آن افتضاح کشتند و تقریباً ده ساعت آویختند و آنچه نگفتنی است کردند، اگر این کار را با امر حکومت جلیله و امر انجمن مقدس کرده‌اند علت این کار را بگویند که بدانیم حاجی قاسم بیچاره در مقابل کدام عمل به این سیاست مستحق شده بود. کدام گناه را کرده، در کجا مرتد شده بود که این‌طور کردند. علت این مطلب را اعلان نمایند تا سایرین را اعتبار شود.

و اگر این کار را با امر حکومت و انجمن نیست، سایر اشرار و الواد نموده‌اند پس چرا اینها درصدد مجازات مرتکبین و باعثین و قاتلین نیامدند و ساکت نشستند، و حال این‌که اینها درصدد اصلاح یک قران خدمتانهٔ بی‌قاعدهٔ فراشها هستند، و اگر از مرتکبین و باعثین می‌ترسند که خود اینها را هم مثل حاجی قاسم بنمایند در این صورت به این آقایان و عزیزان لازم است که لامحاله صدق مطلب را به پدر تاجدار ما و دادرس و پادشاه رئوف و مهربان ما و وکلای محترم ما اظهار بدارند که بلکه آنها به حال اسیران و غریبان وطن خود رحم نمایند. مملکت را از دست گرگان گرسنه خلاص نمایند.

شاهد حال این است که چند روز است بیچاره شاهزاده امامقلی میرزا حاکم ارومیه متصل تلگراف می‌زند و اظهار می‌دارد که اکراد و سایرین در اطراف شهر مشغول تاخت و تاز است. فوراً اسلحه و تفنگ بفرستید. بیچاره هرچه داد می‌زند در جواب چند نفر فدائی به ارگ دولتی تصاحب نموده نمی‌دهند و فحشهای غلیظ می‌گویند.

از یک طرف در تلگرافها امامقلی میرزا را به حکومت تبریز می‌خواهند و از یک طرف بیچاره را در دست دشمن اسیر گذاشته‌اند. از یک طرف هم در تلگراف طهران می‌گویند که «حقهٔ مهر بدان مهر [و] نشان است که بود». از یک طرف هم حاجی مهدی کوزه‌کنانی که حافظ مهر انجمن بود از ترس فدائیان بستری شده و خون قی می‌کند. مختصر خیلی هنگامهٔ غریبه است. آفرین بر ملت مشروطه‌خواه. خیلی مطلبها هست وقت کافی نیست بر بیانات وحشیّت اهل ایران خصوصاً آذربایجان. مقصود ذکر شاهد حال بود.

ایضاً پسر رحیم‌خان را در قراجه‌داغ به پای کار کشیدند چون که اول اینها بی‌اطلاع حکومت مأمور فرستادند که حمل غله نمایند. از دهات رحیم‌خان تاخته بودند. لهذا پسر رحیم‌خان هم مجبور شده بود که با اینها طرف شود. به هرحال از آن طرف رشیدالملک حاکم اردبیل را از اردبیل فرستادند به تأدیب پسر رحیم‌خان. خود اردبیل بی‌حکومت ماند. اغتشاش عظیم و شورش کلی شده صدای واغوثاه از اهالی اردبیل بلند است. آفرین بر ملت غیور آذربایجان.

خواهش دارم چنان که نوشته شده سبب وقعهٔ حاجی قاسم را از انجمن تبریز به‌طوری که نوشته‌ام بپرسید و مخصوصاً این را بپرسید که مسؤول این جور واقعات مملکت کیست تا بر همه معلوم شود، و مسؤول این‌که میرزا غفار به خیال سلطنت افتاده کیست.

و ایضاً آنهایی که بعد از تصویب مجلس دارالشوری و تصویب وزراء و اراده و امر اعلیحضرت شاهنشاهی حکومت فرمانفرما را بر تبریز مانع می‌شوند و در تلگراف پیش از نصب عزلش را می‌خواهند آیا مسؤولیت را به گردن گرفته‌اند یا نه. آخر برای مملکت یک حاکم مسؤول لازم است. اینها که مانع از آمدن حاکم هستند باید خودشان مسؤول باشند. در حین مسؤولیت،

اول خونبهای مقتولین و بلکه قصاص مقتولین را از اینها مطالبه می‌نمائیم.

دوم خصوصاً قصاص حاجی قاسم را.

سیم زوال و تلفیّات مال و جان اطراف شهر را.

چهارم ضرر و خسارت املاک را.

پنجم ضرر و اضمحلال تجارت را.

ششم خسارت گمرکات دولت را.

هفتم زوال نوامیس دولت و مملکت و ملت را.

هشتم زوال دین و مذهب و شریعت را. الخ

نهم که اگر خدانکرده خیال فاسد بعضی اشخاص سابق‌الذکر مجری شود که بالاتر از همه است.

بر ذمّهٔ حضرات عالی واجب است که تحقیق بفرمائید که این مسؤولیت را کدام‌یک از اینها بر ذمّه می‌گیرد. آیا آقایان انجمن بر ذمّه می‌گیرند و یا آقایان فدائیان بر ذمّه می‌گیرند و یا فقط آقا میرزاآقا اصفهانی بر ذمّه می‌گیرد و یا فلان و فلان.

البته این مسؤولیت را تحقیق فرموده در روزنامهٔ مجلس و سایر روزنامه‌ها اعلان فرمائید تا تکلیف ملک و ملت معلوم شود. نمی‌دانم اینها را افسانه حساب خواهید فرمود یا این‌که در خاطر مبارکتان اثری خواهد نمود.

ازقرار معلوم حضرات عالی وقایع‌نگار صحیح مخصوص ندارید و در تلگرافات هم اطلاعات کافی نمی‌دهند از این جهت کارها معوق می‌ماند. از تلگرافخانه وقوعات هرروزه را صحیحاً بخواهید.

امضا بعدالامنیت ـ عموم اثنی عشری

تظلم از فارس[۱]

۱۸۷

بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ حضرت عالی را به صاحب شرع قسم می‌دهم که عریضه را بدواً حتماً به دقت ملاحظه فرمائید.

به شرف عرض اقدس عالی می‌رساند که ان‌شاءالله تعالی وجود مسعود حضرت عالی از کافهٔ مکاره مصون و با عافیت مقرون باد و پیوسته در ترویج مشروطه نصرالله اعوانه مؤید بوده باشید.

اولاً این دعاگوی عریضه‌نگار از بدوی که عنوان مشروطه برپا شده و تبدلاتی که فراهم آمده و انجمنهایی که منعقد شده تا هذه‌الساعه نه در محضری حاضر و نه اقدامی درموردی کرده. همه وقت خصوص این چند ساله «الخمول راحة» را معمول و به رزق مقسوم قانع و نصرت جیش مشروطه‌طلبان را از درگاه احدیت مأمول.

ثانیاً آن‌که این اوقات برحسب تکلیف و مساعدت استخاره لازم دانستم که به این عریضه مزاحم شوم. نه مرا می‌شناسید و نه خواهید شناخت که عرایضم حمل بر غرض یا طرف‌گیری شود. هرچند حکمت به لقمان آموختن محض غلط و اظهار واضحات عین خطاست الّا آن‌که گاه باشد که درموردی موری هادی سلیمان می‌شود. این است که عرایض خودم را باید عرض کنم.

البته خاطر مبارک و سایر رجال دولت و بزرگان ملت مستحضر است که در عرض این چند سال طایفهٔ قوامیها خذلهم الله در مملکت فارس چه کارها که نکردند، چه آتشها که نیفروختند. از بدو امر محض شکست و بست امور خود جمعی از بی‌دینهای دنیاپرست، از ارباب عمایم که ابداً نه از علم و عمل بهره و نه از خدا و رسول خبری و نه از قرآن و سنت در آنها اثری، جز بردن مال مردم کاری و غیر از جمع کردن اشرار اطراف خود از جهت جلب نفع اشتغالی، اینها را به پول دادن با خود مع کردند، لان السنخیّة علة الانضمام. گاهی ایلات و قطاع‌الطریق‌ها را تحریک کرده کرورها اموال مردم را نقداً و جنساً بردند، هزارها نفوس را تلف کردند. گاه علم استبداد برافراشته نفاق بین مردم شیراز انداخته در شاه چراغ و مسجد نو متحصن و همان اشخاص سابق‌الذکر را با جمعی ازکسبهٔ بی‌دین به دادن پول دور خود جمع کرده عنوان بلوا را پیش آوردند. اشرار را شبها

۱. اصل نامه نزد من است.

در خانه و کوچه‌ها روانه می‌کردند که عبا و عمامهٔ مردم را ببرند. دیگر از برای کسی از اهالیٔ شیراز به تحریک اینها نه در خارج مالی و نه در شهر عرضی باقی نماند. شرافت مردمان بزرگ را بردند. کلیهٔ فارس را گدا کردند.

همین‌ها بودند که یک سال و نیم قبل مرحوم شیخ محمد باقر شهید رابع را پس از هشتاد سال به ضرب هفده گلوله از پا درآوردند. حاجی سید احمد معین‌الاسلام را که واقعاً علمدار جنبش مشروطه‌طلبان بود به بدترین حالی مقتول ساخته بدنش را با نفت و بوریا آتش زدند.

همین‌ها بودند که چند ماه قبل هجوم بر اهل لار آورده کرورها اموال مردم حتی زیور زنها را هم غارت کرده و بسیاری از نفوس محترم را کشتند و رحم بر اطفال و نسوان نکرده تاچندی سدّ ابواب آذوقه را هم بر آنها کردند و حضرت حجت‌الاسلام لاری فراراً حرکت کرده و تاچندی وجود ایشان معلوم نبود که متدین‌های شیراز از غصه نزدیک بود هلاک شوند.

اعمال و افعال این بدتر از یزیدها قلم نسخ بر اعمال اشقیاء دورهٔ اول کشید و تاکنون چندین مرتبه از آیات‌الله نجف اشرف احکام در قدح و لعن و طرد اینها صادر شده. تمام این مراتب که عشری از اعشار حرکات اینهاست خود حضرت عالی و دیگران مسبوق و مطلع هستند.

سابقاً که دوره استبداد و عنوان هرج و مرج بود احدی توقع نداشت که کاری پیشرفت شود. حال که از برکت وجود و توجهات امام عصر عجل‌الله فرجه دورهٔ عدل است و صیت مشروطهٔ ایران گوش جهانیان را پر کرده و بکلی علم ظلم و استبداد خوابیده[۱] و کلمهٔ حقهٔ مشروطه در درجهٔ ارتقاء، طایر مشروطه به شهپر آمده مفسدین و مستبدین طهران در هر لباس و هر عنوان که بودند بحمدالله به مجازات رسیدند اهالی فارس منتظر بودند که از باب حکم‌الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد این حضرات هم که به همان اوصاف موصوف‌اند به مجازات برسند. ترقی و ریاست آنها زیاده از سابق شد.

چنانچه خود نصرالدولهٔ بی‌دین تاکنون چند مرتبه اظهار کرده بود که می‌خواستند ما را از خانه‌مان بیرون کنند دولت ایالت فارس را که به ما داد به‌علاوهٔ حکومت کرمان که شأن رجال بزرگ دولت و شاهزادگان عظام است آن را هم به ما دادند به کوری چشم

---

۱. اصل: خابیده.

اهالی شیراز در السنه و افواه مردم فارس چنین شهرت دارد که سنهٔ قبل که نواب ظل‌السلطان اینها را اخراج به خارجه کرد چنین وفق داد که در آن‌جا با حضرت اشرف سردار اسعد دام ظله در یک منزل بودند و کمال اتکاه را با یکدیگر داشتند. بلکه وجهی هم لازم شده سردار از ایشان به عنوان قرض گرفته در این دوره هم پنجاه هزار تومان تقدیم کرده‌اند، والانسان عبیدالاحسان.

لهذا حضرت سردار طرف‌گیری از اینها دارد و دلیل بر این می‌دانند که پس از تغییرات کلی و قلع و قمع مفسدین از هر طبقه و تأکیدات آیات‌الله نجف اشرف درخصوص مجازات آنها، مجازات که درکار نیامده هیچ بلکه به ریاست آنها افزوده شد. معلوم می‌شود در این دوره هم بنای ملاحظه و یا طرف‌گیری است. خدا اصلاح کند.

از آن طرف به تحریک نصرالدوله جمعی از سنی‌های اطراف لار شاکی شدند به باب عالی اسلامبول از حضرت حجت‌الاسلام لار مدّ ظله‌العالی، و وزارت داخله ایشان را به دارالخلافه احضار کرده و همین اوقات حرکت می‌کنند. حضرت آقا در مراتب زهد و غیرت دینی و بی‌اعتنایی به دنیا و اهل دنیا حالشان اظهر من‌الشمس است و زحمات مشروطه را در این بلاد ایشان متحمل شدند. چه صدمات بر وجود مبارکشان وارد آمده، عمده از دست بنی قوام و اتباع آنها.

پس از آنکه ایشان با متظلمین از اهل لار تشریف آوردند طهران و در مقام نظم برآمدند بنای طرف‌گیری از آن بی‌دینها را بعضی گذاشته و حق این سید مظلوم و عالم بزرگوار و سایر مظلومین لار ازبین رفت. باید گفت رحم‌الله النبّاش الاول و علی‌الاسلام سلام. مطلب همان می‌شود که لسان الغیب فرموده:

هرکسی روز بهی می‌طلبد از ایام علت آن است که هر روزه بتر می‌بینم

پس حضرت عالی که مقبول ملت و دولت هستید و از رجال بزرگ ایران و احیاءکنندهٔ مشروطهٔ مشروعه[1] و زنده‌کنندهٔ نام نام‌آوران عالم و زحمات در ملت و ترویج شریعت زیاده از دیگران کشیده‌اید باید ملتفت باشید که این حجة‌الاسلام بزرگ و این عالم زاهد محترم طوری نشود که خدا نخواسته موهون شده و اشتباه‌کاری شود و حقوق ایشان و همراهان ازبین برود، کما فی‌الدورة السابقة.

حال بحمدالله دورهٔ عدل است. ازقبیل حضرت عالی که باید اهالی ایران فخر به آن وجود کنند مرجع کلیات و جزئیات هستید. اهل حل و عقد دولت و ملت باید قدردان

۱. به این مناسبت می‌باید این نوشته برای شیخ فضل‌الله نوری فرستاده شده باشد.

شخص محترم سرکار باشند. اعانکم‌الله و زادالله فی توفیقاتکم. والسلام علیکم و علی من حضر لدیکم و علی من نصرکم بالید واللسان و رحمةالله و برکاته.

اسم خود را نمی‌نویسم و نمی‌شناسید. لیکن به یکی از احباب طهران هفتهٔ بعد می‌نویسم که شرفیاب حضور مبارک شود جواب عریضه را کتباً یا لساناً به ایشان مرحمت فرمائید که به حقیر خواهد رسید. خداوند علیم داناست که در عرض این عرایض ابداً ابداً غرض و مرضی نبود غیر از خدمت به ابناء وطن، بلکه جان چهار نفر مخلوق فارس بدبخت از دست این بدتر از شمر و یزیدها خلاص شود. برفرض معدودی از اینها پول می‌گیرند و منتفع می‌شوند هزارها پایمال ظلم اینها بوده و هستند، والله علی ما اقول شهید، والسلام. صح.

احقر خادم مشروطه‌طلبان و خاک تراب نعال آنها.

عریضهٔ غلامرضا[۱]

۱۸۸ ....

حضور مبارک حضرات حجج اسلام و امنا و اولیای شرع حضرت خاتم‌النبیین(ص) و هیئت محترم متحصّنین زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌الصلواة والتکریم

عرض این خاکپای غیرتمندان وطن و جان نثار بنی نوع انسان و هواخواه ملت ایران و اول فدائی مشروطه‌خواهان

صاحب عَلَم
اول مخالفت‌کنندگان با مسیو نوز
در ابتدای ریاست ادارهٔ پست

ایضاً آواره و متواری در بیابانها
مدت هفت سال به واسطهٔ اظهار
غیرت ملیّت و درد دین در آن
زمان از ظلم درباریان

اقل راقم الحروف ـ غلامرضا

آن است که از ابتدای اختلال اساس مقدس مجلس دارالشورای ملّی رفع‌الله بنیانه و ایّدالله اعوانه الی امروز ما هیئت متحدین در ادارهٔ پست آنچه ممکن بود برخلاف

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

ترتیبات استبدادانهٔ مستبدّین از حفظ امانات اهالی مملکت و ستر اسرار ملت به هیچ وجه من‌الوجوه کوتاهی نکرده‌ایم.

هرچند به علت ضعف و قلّت عدد ما متحدین و قوّت و کثرت عدد طرف مخالف و بسط یدّ آنها باز به یک اندازه‌ای حقوق ملت پایمال می‌شد ولی از زمان استیلای مُلیتُر بلژیکی به همراهی و دلالت اشخاص ذیل:

میرزا اسکندرخان مسیحی مستشارالوزاره ـ میرزا آقاخان معاون الوزاره ـ میرزا صفرعلی ـ میرزا محمدخان منشی ارینگه‌ای ـ عبدالباقی‌میرزا ـ میرزا عباس‌خان ـ اَبکار مسیحی ـ میرزا فضل‌الله معین‌الوزاره.

که هم‌پارتیهای درباریان من‌البدو مشروطیت الی حال بوده و هستند و هم معلم و دلیل مسیو نوز از اقتدارات در امور داخلهٔ مملکتی و آزار به مردمان کافی کاردان درستکار، و هم مانع بودن از این‌که دیناری از دخل پست وصلت به امور مملکت دهد.

عموم ملت خواهان و نوع‌پرستان ادارهٔ پست مخذول و منکوب و به انواع سیاسات گرفتار، و امروزه همین اشخاص مفصّلهٔ فوق به هیچ‌گونه در کشف اسرار ملت و خیانت در امانات مردم بیچاره کوتاهی ندارند و بلکه کلیّةً پاکتهای نقاط مشروطه را با کمال جرئت مکشوف و ضبط می‌دارند.

همواره از خدای لایزال تمام اجزای متحدهٔ پست نصرت و تأیید آن آقایان را خواهانند.

صورت اسامی هواخواهان استبداد و تابین و پارتیهای هشت نفر اشخاص فوق از اجزای ادارهٔ پست ـ یکصد نفر:

ـ یوسف خان ارینگه‌ای
ـ میرزا سید نصرالله اعتمادزاده
ـ سید علی‌اکبرخان معاون حضور
ـ میرزا جمشیدخان
ـ میرزا سید محمدخان
ـ مرتضی‌خان
ـ میرزا بزرگ خان
ـ نصرالله‌خان سرهنگ
ـ ناصرالوزاره
ـ حاجی‌خان
ـ حبیب‌الله‌خان
ـ میرزا نعمت‌الله خان
ـ میرزا ابوالقاسم‌خان
ـ ابوالفتح‌خان
ـ میرزا ابراهیم‌خان
ـ میرزا حسن‌خان ممیز

ـ میرزا حسین‌خان
ـ میرزا علی‌آقا
ـ احمدقلی‌خان
ـ میرزا اسمعیل‌خان
ـ میرزا علی‌نقی
ـ دکتر نصرالله‌خان
ـ میرزا سید عبدالرحیم
ـ ضیاءالدین میرزا
ـ ابوالحسن‌میرزا
ـ میرزا فرج‌الله
ـ میرزا یحیی
ـ سید زین‌العابدین
ـ وهاک مسیحی
ـ میرزا ابراهیم امانات
ـ میرزا محمودخان تفریشی
ـ میرزا سید محمودخان
ـ میرزا سید حسن خان
ـ احمدعلی‌خان
ـ عطاءالله خان
ـ مبشرالممالک
ـ حاجی علی‌آقا
ـ تقی‌خان
ـ مطیع‌الدوله
ـ میرزا حسینعلی
ـ میرزا سید ابوالقاسم‌خان
ـ میرزا ابوالفضل‌خان
ـ مبصّرالملک
ـ میرزا کریم‌خان
ـ نایب حسن فراش محل
ـ نایب رضاقلی فراش محل
ـ میرزا هادی ایضاً
ـ نصرالله‌خان ایضاً
ـ محمدخان ایضاً
ـ میرزا حبیب ایضاً
ـ میرزا هدایت
ـ میرزا حسن ایضاً
ـ آقامیر ایضاً
ـ غلامعلی بیک ایضاً
ـ محمد جعفربیک ایضاً
ـ اسدالله بیک ایضاً
ـ میرزا آقا ایضاً
ـ میرزا محمدعلی ایضاً
ـ میرزا خلیل ایضاً
ـ تقی بیک ایضاً
ـ میرزا علی‌آقا فراش اطاق
ـ میرزا اسمعیل فراش اطاق
ـ محمدحسین فراش کاشی
ـ محمد حسن بیک سرایدار
ـ محمد حسین بیک یساول
ـ قاطبهٔ غلامان پست مرکزی: بیست و پنج نفر

صورت اسامی متحدین ادارهٔ پست، هواخواهان مجلس مقدس شورای ملّی و جان‌نثاران ملت پنجاه نفر:

ـ وقارالدوله، میرزا مصطفی‌خان
ـ قوام‌الوزاره، میرزا علی‌اکبرخان
ـ مبشّرالسلطان، میرزا عبدالوهاب خان
ـ منصورالسلطان، اسدالله‌خان
ـ دبیرالوزاره، میرزا محمدخان
ـ دبیر خلوت، میرزا یوسف خان
ـ بشارت همایون، ابوالقاسم خان
ـ میرزا نورالله خان
ـ میرزا فضل‌الله خان
ـ میرزا محمد خان تفریشی
ـ میرزا محمد حسین درویش
ـ عبدالله‌خان
ـ میرزا حسین رئیس زاویهٔ مقدسه
ـ میرزا جعفرخان
ـ میرزا صالح‌خان
ـ میرزا حسینعلی‌خان
ـ میرزا یوسف خان مهندس
ـ میرزا علی‌اصغرخان
ـ میرزا محمود خان تفریشی
ـ مطمئن‌الدوله، علی‌اکبر خان
ـ محمدآقاخان
ـ میرزا محمود خان محلاتی
ـ میرزا حسین خان محلاتی
ـ میرزا محمدخان شیخ

ـ عیسی میرزا
ـ مجلل
ـ قوام‌الدین میرزا
ـ احمدمیرزا
ـ میرزا سید رضاخان
ـ میرزا محمدعلی خان
ـ عبدالوهاب خان
ـ مبصر همایون
ـ محمدخان پسر منصورالسلطان
ـ عبدالعلی‌خان
ـ رضاخان فراش محل
ـ نایب ابراهیم ایضاً
ـ میرزا حسین لواسانی
ـ مشهدی حسین عمقلی
ـ اصغرخان
ـ محمودخان
ـ میرزا مجید
ـ موسی‌بیک
ـ مشهدی احمد
ـ محمود
ـ میرزا اسمعیل
ـ محمودآقا مباشر تلفن
ـ یوسف‌بیک سرایدار
ـ حسین‌آقا فراش اطاق

اقل راقم الحروف ـ غلامرضا

نتیجهٔ همت ـ نمرهٔ ۵[1]

۱۸۹ ....

رفیق همراز و انیس دمسازم که سمت بستگی او به جناب حاج معین‌التجار در نمرهٔ ۴ عرض شد.

امروز صبح دوان دوان، افتان خیزان، هلهله‌کنان، کف‌زنان بر نگارنده وارد شد ـ البشاره ـ چشمت روشن ـ دلت گلشن.

چه بشارتی داری بگو که عقده از دلم گشوده شود.

فرمود اجمالاً به شما می‌گویم جناب حاجی معین‌التجار به خطاب جلیل «پرنسی» از دولت ابدآیت و مجلس مقدس شورای ملّی مخاطب و نامزد شد.

پرسیدم یعنی در ازاء چه خدمتی مقام منیع پرنسی را نایل شد.

فرمود والاحضرت پرنس معین‌التجار مخارج نقل جسد مقدس شاهنشاه مغفور مظفرالدین شاه را به عتبات عالیات از کیسهٔ فتوت خود متقبل شده.

گفتم مبادرت در این کار سرسری نیست. مخارج فوق‌العاده زیاد لازم دارد. وانگهی به چه ملاحظه و از کدام ممرّ این مبلغ را می‌دهد.

فرمودند بارها به شما گفته‌ام که والاحضرت پرنس معظّم‌له شخصی است مآل‌بین. تا در خود نبیند اقدام به هیچ کاری نمی‌کند.

اولاً چون این همه امتیازات را در زمان شاهنشاه مغفور تحصیل کرده است، نظر به ادای شکرانه و ابراز قدردانی و نمک‌شناسی خود به دولت و ملت این امر مهم را به عهده گرفته‌اند.

و ثانیاً تنزیل و فایدهٔ محصول یک سالهٔ این امتیازات جواب این مخارج را به‌اضافه می‌دهد.

گفتم چه‌طور شد فرمودید والاحضرت پرنس معین‌التجار تمام امتیازات خود را با مداخل آنها به دولت و ملت تقدیم می‌کند. علت تأخیرش چیست؟

فرمودند قصور و مساهله از وزیر مالیه است که مطالبه نمی‌کند. اگر وزارت مالیه یک کلمه اظهار کرده بود حالا مدتها بود که پرنس معظم‌له جمیع امتیازات و مداخل آنها

---

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

را تقدیم دولت و ملت نموده بود.

و نیز اظهار داشت که تردید وزارت مالیه شاید به ملاحظهٔ کراهت باطنی بعضی از وزراء عظام در این امر باشد که از فیوضات این امتیازات بهره‌مند شده و می‌شوند.

امضاء عبدالله فدوی اقدامات حاجی پرنس معین‌التجار بوشهری.

بقیه دارد.

عزیزالله[1]

۱۹۰

اما جوابِ لایحهٔ بندگان حضرت مستطاب اشرف صدارت عظمی مدّ ظلّه در سلخ شهر شعبان برای مزید اطلاع جمیع وکلای محترم و جمیع حجج اسلام و قاطبهٔ وزراء عظام و امراء با احتشام به موجب تفصیل ذیل:

شرح حال خود را در اوراق جلاتینی به عرض رسانیده، ازجمله بیست صفحه حضور وکلای محترم تقدیم و شش صفحه به وزارت داخله و هکذا به جمیع دوائر دولتی تقدیم نمود. معلوم می‌شود یا قرائت نفرموده‌اند و یا فراموش شده. اگر قرائت می‌شد همان جواب مکفی بود. ناچار همان را مجدداً به عرض می‌رساند تا از بدو امر الی‌الختم مستحضر شوند و بدانید که اشتباه‌کاری تا کجاست.

بحمدالله بندگان حضرت حجت‌الاسلام هر روز در صدر مجلس محترم حاضر و به امور جمهور ناظرند. اگر استعلام اولی مجلس کمیسیون عدالت را از آن مقام مقدس کافی نمی‌دانند مجدداً سؤال بفرمایند که آیا ترافع حضوری در محضر مبارک به عمل آمده یا نه.

به موجب این عریضه ملتزم می‌شوم چنانچه در این مدت ده سال یا قبل از آن با اخوی در محضر احدی از علماء اعلام ترافع حضوری کرده یا حکم ترافعی در دست داشته باشد مالم برای مصارف لازمهٔ مجلس ملّی حلال، خونم به دولت مباح، و هی هذه.

۱. فتوکپی از مهندس ناطق نزد من است.

حضور مبارک حجج اسلام مدّ ظلّهما علی مفارق‌الانام و وکلای مجلس محترم باحتشام ادام‌الله بقائهم

به عرض می‌رساند کمترین بنده عزیزالله گروسی مدت نه سال است از دست حاجی اللهیارخان اخوی خود برای حق‌الارث پدر و جدّه و عمه به دربار دولت متظلّم بوده و هستم. هفت سال زحمت کشیده بیست هزار تومان خرج کرده تا در سنهٔ ۱۳۱۹ در محضر مبارک بندگان حضرت حجت‌الاسلام آقای آقا سید عبدالله دامت افاضاته دعوی خود را ثابت کرده حکم قطعی دال بر مظلومیت خود صادر کرده بودم. اخوی و کارکنان او برحسب تقلب ناسخی ساختگی جعل نموده به استظهار آن ناسخ و حمایت بعضی رشوه‌خواران حکم قطعی بر عدم حقیقت حقیر از وزارت جلیلهٔ امور خارجه صادر کرده و به دستخط آفتاب نقط همایونی ارواحنا فداه موشح نمود.

بعد از اطلاع کمترین از صدور ناسخ مراتب تقلب آنها را حضور حضرت آقای معظم و حضرت مستطاب اشرف ارفع مشیرالدوله صدر اعظم مدّ ظلّه عرض کردم. حضرت حجت‌الاسلام چهارده رقعهٔ دو صفحه در استدلالات بر عدم اطلاع بر آن ناسخ و در اثبات حقوق کمترین و کاغذسازی و تدلیس و دروغ و تجرّی اخوی و مجازات خواستن بر عاملین این تقلب را به وزارت امور خارجه مرقوم فرمودند که عین آن رقعه‌جات در دست کمترین حاضر است که هریک از آنها از حکم قطعی متقن‌تر است. بعد از نه ماه دوندگی در رستم‌آباد حضور مبارک حضرت اشرف صدارت عظمی و جمعی از اجزای محترم وزارت و امنای حجت‌الاسلام و وکلای حاجی اللهیارخان مجلس منعقد [شد و] رسیدگی به آن نوشتجات فرمودند. تقلب و ساختگی آن ناسخ بر اهل مجلس واضح گردید. تمام اهل مجلس بر جعلیّت آن ناسخ و تقلب آنها تصدیق نمودند. از مقام منیع صدارت عظمی حکم بر ابطال حکم سابق وزارت جلیلهٔ امور خارجه که بر عدم حقیقت کمترین داده بودند صادر گردید.

بعد به واسطهٔ بروز مرض وبا به ولایت رفتم تا دو سال قبل برحسب حکم دولت با اخوی به طهران آمدیم. بدبختانه مقارن با اختلافات میانهٔ دولت و ملت بود، تمام امورات مختل و معوق. حاجی اللهیارخان فرصت به دست آورده بعضی نوشتجات ساختگی و جعلی که مرتب کرده بود به توسط حاجی اسدالله و حاجی میرزا علی‌اکبر شال‌فروش و یکی از آقازادگان خدمت حضرت حجت‌الاسلام رسیده نوشتجات جعلی خود را ارائه داده به تدلیس و تقلب ناسخی بر حقیقت خود گرفت.

کمترین مطلع شدم. قضیهٔ مسجد جمعه و مسافرت قم و این تغییرات کلی پیش آمد. بعد از مراجعت از قم شبانه با قرآن حضور حضرت حجت‌الاسلام شرفیاب شده با کمال عجز و انکسار به دامن آقا آویختم و عرض کردم این اخوی همان شخصی است که به جهت حضرت عالی مجتهد حیّ که شخص اول علمای ایران هستید ناسخ جعلی ساخت. رسیدید و دیدید چگونه بر کاغذها و احکام که مستند به علمای مرحوم است اتکال فرموده حکم بر حقیقت او فرمودید. کمترین که در طهران حاضر بودم عریضه هم عرض کردم بایستی کمترین را احضار فرمائید تا حضوراً تقلبات و نوشتجات ساختگی او را مدلّل کنم. آن وقت غفلت فرمودید حالا می‌خواهد برود او را توقیف فرمائید تا حضوراً ساختگی نوشتجات او را معلوم کنم. فرمودند تجدید نظر و احقاق حق خواهم فرمود و مطمئن باشید.

مدتی گذشت، آثاری ظاهر نشد. به مقام منیع صدارت عظمی تظلم کردم. چون از تقلّبات سابق اخوی مسبوق بودند تقلّبات او را به صدور سابق راپورت داده بودند. مأمور معین فرمودند و رجوع به مجلس تحقیق فرمودند. در مجلس تحقیق حاضر شدیم. اخوی ابتداءً حکم ناسخ حجت‌الاسلام را ارائه داده بودند.

جناب صدرالممالک که رکن اعظم اجرای مجلس و در این نه سال حامی و طرفدار اخوی بودند فرمودند با این حکم ناسخ حضرت حجت‌الاسلام حق رسیدگی نداریم. جناب صدرالسلطنه فرمودند که اگر رسیدگی کنیم دوباره حضرت آقا به حضرت عبدالعظیم خواهند رفت. جناب صدرالممالک راپورتی به میل و مشورت اخوی از جانب مجلس به مقام منیع صدارت عظمی عرض کردند و اخوی هم به لطایف‌الحیل رقعه از حضرت حجت‌الاسلام به حضور مبارک صدارت عظمی صادر فرمودند که کسی متعرض حاجی اللهیارخان نشود و با این تفصیل حضرت صدارت عظمی در ظهر همان ورقهٔ راپورت مرقوم فرمودند طرفین را حضور محترم آقا فرستاده مرافع حضوری نمایند.

جناب صدرالممالک این دستخط را هم مجری نفرمودند و جداً مرخصی اخوی را به استظهار رقعهٔ حجت‌الاسلام از مقام منیع صدارت عظمی مستدعی شدند. کمترین اضطراراً پناه به حاجی ملک‌المتکلمین برده مستدعی شدم که حضور مبارک حجت‌الاسلام توسطی فرمایند. جناب معظم چون گروس آمده و به مظلومی کمترین آگاهی داشتند قبول زحمت فرمودند عریضه حضور مبارک حضرت حجت‌الاسلام

عرض و قرآنی در لف عریضه انفاد داشته معروض نمود اسنادی که اخوی از حضور مبارک گذرانیده مجعولی است. طرفین را احضار فرمائید تا حضوراً جعلیت آنها را مدلّل کنم.

جناب آقا میرزا سید محمد آقازاده از جانب حضرت حجت‌الاسلام فرستادهٔ اخوی را توقیف کردند که نرود و به توسط جناب حاجی ملک‌المتکلمین و آقازاده‌ها قول صریح دادند که حضوراً رسیدگی فرمایند.

صبح هفدهم شعبان معلوم شد که اخوی یک ورقه اسکناس هزار تومانی از جناب مستشارالسلطان قرض کرده و به جائی رشوه داده و مرخصی حاصل و صبح هجدهم حرکت خواهد کرد.

غروب هفدهم حضور مبارک حضرت حجت‌الاسلام شرفیاب شدم. بعد از زیارت و دستبوس عرض کردم اخوی فردا صبح می‌رود. اول فرمودند چکنم. بعد فرمودند اگر حق داری او را خواهم آورد و حق شما را خواهم گرفت. صبح هیجدهم اخوی رفت.

غرض از عرض این عریضه این است که تمام علمای اعلام و وزرای عظام و وکلای با احتشام و اعیان و اشراف و تجار ذوی‌العز والاحترام مستحضر باشند که حضرت اشرف صدارت عظمی و حضرت حجت‌الاسلام امر به توقیف حاجی اللهیارخان فرمودند. کمترین نیز حاضر بودم که در مجلس عدالت دولتی ملت ساختگی نوشتجات اخوی را مدلّل کنم. اخوی از ترس رسوائی در مجلس شورای ملّی فراراً رفت.

این بود شرح آمدن اخوی به طهران و فرار او، تمام این عرایض از روی سند است که در کمیسیون عدالت ملاحظه فرموده‌اند.

اول ذی حجه **چاکر عزیزالله**

(محل مهر بیضی)

پیوست نخست

سالشمار وقایع مهم

از اعلام مشروطیت تا اعلام انقراض سلسلهٔ قاجاریه

۱۳۲۴ ق / ۱۹۰۶ ـ ۱۹۰۷

۱۴ ج ۲	صدور فرمان مشروطیت
۱۸ ج ۲	صدور فرمان تشکیل مجلس دارالشورای کبری
۲۷ ج ۲	وضع و اعلام مقررات مربوط به انتخابات از سوی دارالشورای کبری
ـ رجب	حرکت تقی‌زاده به قفقاز برای آمدن به طهران
۱۹ رجب	توشیح نظامنامهٔ انتخابات
۱۷ شعبان	افتتاح مجلس دورهٔ اول با حضور نمایندگان طهران ـ نطق مظفرالدین شاه
۱۰ رمضان	ورود تقی‌زاده به طهران
۲۱ شوال	اعلام انتخاب تقی‌زاده به وکالت تبریز
۱۱ ذیقعده	تصویب نظامنامهٔ اساسی (قانون اساسی) توسط مجلس
۱۴ ذیقعده	توشیح قانون اساسی توسط مظفرالدین شاه
۲۴ ذیقعده	وفات مظفرالدین شاه
۶ ذیحجه	آغاز پادشاهی محمدعلی شاه
۱۱ ذیحجه	ولایتعهدی احمد میرزا
۲۷ ذیحجه	صدور دستخط محمدعلی شاه دربارهٔ احترام به «کنستیطوسیون»
۲۸ ذی حجه	تشکیل کمیسیون اصلاح قانون اساسی

۱۳۲۵ ق / ۱۹۰۶-۱۹۰۷

۶ صفر	معرفی نخستین هیأت دولت قانونی به کفالت وزیر افخم به مجلس
۲۰ ربیع ۱	معرفی دولت امین‌السلطان
ـ ج ۱	رفتن شیخ فضل‌الله به حضرت عبدالعظیم به عنوان اعتراض
۲۱ رجب	کشته شدن امین‌السلطان و امضای قرارداد ۱۹۰۷
۷ شعبان	معرفی دولت مشیرالسلطنه
۲۹ شعبان	تصویب متمم قانون اساسی
۱۹ رمضان	معرفی دولت ناصرالملک
۹ ذیقعده	شروع واقعهٔ میدان توپخانه به زعامت شیخ فضل‌الله نوری
۱۶ ذیقعده	معرفی دولت نظام‌السلطنه (دو بار ترمیم و تمدید شد)
۱۷ ذیقعده	سپردن قرآن مهرشدهٔ محمدعلی‌شاه به مجلس
۱۹ ذیقعده	تحصن شیخ فضل‌الله و یارانش در مدرسهٔ مروی
۸ ذیحجه	تجدید قسم محمدعلی شاه برای نگاهبانی مشروطیت

۱۳۲۶ ق / ۱۹۰۸-۱۹۰۹

۲۴ محرم	پرتاب نارنجک به کالسکهٔ محمدعلی شاه
۲۶ محرم	ترمیم دولت نظام‌السلطنه
۴ ربیع ۲	ترمیم دولت نظام‌السلطنه
۷ ج ۱	معرفی دولت مشیرالسلطنه (یک بار ترمیم و تمدید شد)
۷ ج ۱	رفتن محمدعلی شاه به باغ شاه
۷ ج ۱	حبس و تبعید جلال‌الدوله، علاءالدوله و معین‌الدوله
۱۵ ج ۱	تقدیم مشروحهٔ «اتمام حجت» مجلس به انشای مستشارالدوله به محمدعلی شاه
اواسط ج ۱	شروع زمزمهٔ مخالفت در تبریز
۲۳ ج ۱	توپ بستن به مجلس و اختتام دورهٔ اول مجلس
۲۳ ج ۱	ترمیم دولت مشیرالسلطنه و آغاز دورهٔ استبداد صغیر (آغاز فترت به مدّت دوازده ماه و بیست روز)

۲۴ ج ۱	عزل مخبرالسلطنه از حکومت آذربایجان و اعزام عین‌الدوله
ــــ	کشته شدن میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین
ــــ	رفتن تقی‌زاده و چند نفر به سفارت انگلیس ازجمله علی‌اکبر دهخدا و عبدالرحیم خلخالی
ــــ	تبعید تقی‌زاده و همراهان (ازجمله علی‌اکبر دهخدا) به خارج و مآلاً به انگلیس
ــــ	صدور اعلامیهٔ مشترک با معاضدالسلطنهٔ پیرنیا در لندن و چاپ در روزنامهٔ تایمز و نشر رسالهٔ جداگانه دربارهٔ اعتراضات ایران
۱۸ ج ۲	آغاز قیام ستارخان و یارانش در تبریز
ــــ	بازگشت تقی‌زاده و اقامت در استانبول
۲۱ رجب	ورود عین‌الدوله به باسمنج و معطل ماندن در آن‌جا
۱۱ شعبان	ورود قشون اعزامی به باسمنج
۲۶ ذیقعده	تحصن علماء و سایرین در سفارت عثمانی
۱۲ ذیحجه	ترمیم دولت مشیرالسلطنه
۱۶ ذیحجه	سوء قصد به شیخ فضل‌الله نوری
ــــ	بازگشت تقی‌زاده در اواخر سال به تبریز

۱۳۲۷ ق / ۱۹۰۹ ـ ۱۹۱۰

۱۶ محرم	شروع انقلاب در گیلان و کشته شدن آقا بالاخان حاکم
۱۰ و ۱۵ صفر	تلگرافهای ستارخان و تقی‌زاده به معزالسلطان برای تسخیر قزوین
۱۰ ربیع ۲	ورود قشون روس به تبریز
۱۱ ربیع ۲	تعیین ناصرالملک به ریاست وزرا. چون از اروپا نیامد سعدالدوله به کفالت معین شد
۱۴ ربیع ۲	اعلام فرمان محمدعلی شاه برای اعادهٔ مشروطیت و تشکیل مجلس
۲۲ ربیع‌الاول	بازگشت عین‌الدوله از آذربایجان
۱ ج ۲	حرکت سوارهای بختیاری از راه قم به قصد طهران
۱۴ ج ۲	ورود مجاهدین گیلان به کرج
۱۹ ج ۲	پیاده شدن قشون روس در انزلی

۲۴ ج ۲	ورود مجاهدین گیلان و سواران بختیاری به طهران (فتح طهران)
۲۷ ج ۲	پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روس
۲۷ ج ۲	تشکیل «کمیسیون فوق‌العاده» و متعاقب آن «مجلس عالی» و «هیئت مدیرهٔ موقتی»
۲۷ ج ۲	اعلام مستعفی بودن محمدعلی شاه و سلطنت احمدشاه و نیابت سلطنت عضدالملک ازطرف مجلس عالی
۲۸ ج ۲	تشکیل دولت بدون رئیس‌الوزراء (سپهدار تنکابنی وزیر جنگ، سردار اسعد وزیر داخله)
۹ رجب	ورود قشون روس به قزوین
۱۱ رجب	به دار کشیدن صنیع حضرت و مفاخرالملک
۱۳ رجب	محاکمه و به دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری
۱۴ رجب	ورود تقی‌زاده به رشت برای آمدن به طهران
ـ رجب	ورود ظل‌السلطان به انزلی و توقیف او و اخذ سیصد هزار تومان ازو
۳۰ رجب	ورود تقی‌زاده به طهران و عضویت در هیئت مدیرهٔ موقتی
۱ شعبان	تلگراف ظل‌السلطان به تقی‌زاده
۱۵ رمضان	تشکیل دولت سپهسالار تنکابنی (چهار بار ترمیم شد)
۲ ذیقعده	افتتاح مجلس دوم (پس از دوازده ماه و بیست روز فترت)
۱۷ ذیقعده	ترمیم دولت سپهسالار تنکابنی و سردار اسعد
ــــ	انتخاب تقی‌زاده به نمایندگی در مجلس دوم از تبریز

۱۳۲۸ / ۱۹۱۰ـ۱۹۱۱

ــــ	مشارکت تقی‌زاده در تشکیل حزب (فرقهٔ) دموکرات و انجمن آذربایجان
۴ ربیع ۱	ورود ستارخان و باقرخان به طهران
۱۸ ربیع ۲	ترمیم دولت سپهسالار تنکابنی
ــــ	سرکشی طوایف شاهسون در اردبیل و مغان
۱۱ ج ۱	ترمیم دولت سپهسالار تنکابنی و سردار اسعد
۲۹ ج ۲	استعفای مستشارالدوله از ریاست مجلس و ریاست ذکاءالملک
۳ رجب	استعفای سپهسالار تنکابنی

۹ رجب	قتل سید عبدالله بهبهانی
۱۸ رجب	معرفی دولت مستوفی‌الممالک (سه بار ترمیم شد)
۱۸ رجب	تصویب لایحهٔ استخدام مستشاران خارجی
۲۵ رجب	قتل علی‌محمد تربیت و سید عبدالرزاق
ــــ	تصویب قانون خلع سلاح عمومی
۲۹ رجب	واقعهٔ پارک اتابک و خلع سلاح مجاهدین و تیر خوردن ستارخان
۱۷ رمضان	وفات عضدالملک نایب‌السلطنه
۱۸ رمضان	انتخاب ناصرالملک به نایب‌السلطنگی ازطرف مجلس
۵ شوال	تلگراف آخوند خراسانی درمورد حکم عدم جواز تقی‌زاده به مداخله در امور نوعیهٔ مملکت و لزوم خروج از مجلس
ــــ	عزیمت تقی‌زاده به تبریز پس از قتل بهبهانی با اجازهٔ مجلس
۲۵ شوال	ترمیم دولت مستوفی‌الممالک
۱۶ ذی‌الحجه	حرکت تقی‌زاده از خوی به جانب استانبول

۱۹۱۲ـ۱۹۱۱ / ۱۳۲۹

۲ محرم	ترمیم دولت مستوفی‌الممالک
۱ صفر	ورود تقی‌زاده به استانبول
۲ صفر	تصویب استخدام مورگان شوستر که توسط علیقلی نبیل‌الدولهٔ ضرابی از امریکا انتخاب شد
۶ صفر	قتل صنیع‌الدوله وزیر مالیه
۸ صفر	بازگشت ناصرالملک نایب‌السلطنه از سفر اروپا
ــــ	شروع تحریکات محمدعلی شاه و سالارالدوله و شعاع‌السلطنه
ــــ	سفر کوتاه تقی‌زاده از استانبول به اروپا به دعوت سردار اسعد
ــــ	تشکیل جمعیت نشر معارف در استانبول به اهتمام تقی‌زاده
۹ ربیع ۱	معرفی دولت سپهسالار تنکابنی (سه بار ترمیم شد)
۱۷ ج ۱	خروج سپهسالار به حالت اعتراض از مجلس و رفتن به گیلان و مراجعت او به تقاضای مجلس
۲۶ ج ۱	ترمیم دولت سپهسالار تنکابنی

ــــ	سفر تقی‌زاده به انگلیس و اقامت شش‌ماهه
۱۹ رجب	ورود سالارالدوله در مناطق غربی
۲۱ رجب	ورود محمدعلی شاه به گمش‌تپه
۲۲ رجب	ترمیم دولت سپهسالار تنکابنی
۲۹ رجب	معرفی دولت صمصام‌السلطنه (پنج بار ترمیم شد)
ــــ	ادامهٔ اغتشاشات سالارالدوله و شعاع‌السلطنه و محمدعلی شاه و نایب حسین کاشی
۲ شعبان	تصویب قانون برای پرداخت جایزهٔ نقدی به کشندهٔ محمدعلی شاه
۶ شعبان	ترمیم دولت صمصام‌السلطنه
۱۲ شعبان	ورود قوای ارشدالدوله به صفحات دامغان
۱۲ رمضان	اعدام ارشدالدوله که به محمدعلی شاه کمک کرده بود
۱۷ رمضان	شکست قوای محمدعلی شاه در استراباد و مازندران
۱۰ شوال	صدور حکم ضبط اموال و مصادرهٔ اموال شعاع‌السلطنه در قبال بدهیهای مالیاتی او
۱۰ ذیقعده	قتل علاءالدوله
۷ ذیحجه	ترمیم دولت صمصام‌السلطنه
۹ ذیحجه	ابلاغ اولین التیماتوم روس برای اخراج شوستر و حمایت از شعاع‌السلطنه
ـ ذیحجه	تقاضای تمدید مجلس دوم به مدت شش ماه
۲۰ ذیحجه	ترمیم دولت صمصام‌السلطنه
۲۳ ذیحجه	تمدید شش روز مدت التیماتوم

۱۹۱۴ـ۱۹۱۳/ ۱۳۳۰

۳ محرم	انقضای مدت التیماتوم و انفصال مجلس دوم به دستور نایب‌السلطنه (فترت به مدت ۲ سال و ۱۱ ماه و ۱۰ روز)
۵ محرم	استقرار قشون روس در تبریز
۱۰ محرم	دار زدن ثقةالاسلام و عده‌ای از احرار تبریز توسط قشون روس
۸ ربیع‌الثانی	توپ بستن به گنبد حضرت رضا توسط قشون روس
۲۰ ج ۱	کشته شدن یپرم در جنگ با سالارالدوله در غرب

۱۷ ج ۲	ترمیم دولت صمصام‌السلطنه
۵ شعبان	حرکت سپهسالار تنکابنی به آذربایجان به عنوان والی

۱۳۳۱ / ۱۹۱۴ـ۱۹۱۵

ــــ	سفر تقی‌زاده از استانبول به اروپا و متعاقباً به امریکا (آخر مه ۱۹۱۳)
۱۴ محرم	استعفای صمصام‌السلطنه
(۱۰) ۴ صفر	تشکیل دولت علاءالسلطنه

۱۳۳۲ / ۱۹۱۵ـ۱۹۱۶

۲۵ رمضان	آغاز جنگ جهانی اول و اعلام بیطرفی ایران
ــــ	تاجگذاری احمدشاه
ــــ	تشکیل دولت مستوفی‌الممالک (یک بار ترمیم شد)

۱۳۳۳ / ۱۹۱۶ـ۱۹۱۷

۱۶ محرم	افتتاح مجلس سوم و آغاز ریاست مؤتمن‌الملک
۱۲ صفر	حرکت تقی‌زاده از امریکا به برلین و ایجاد تشکیلات کمیتهٔ ملی ایرانی
۵ ربیع‌الثانی	ترمیم دولت مستوفی‌الممالک
۲۷ ربیع‌الثانی	تشکیل دولت مشیرالدوله
۱۱ ج ۲	تشکیل دولت عین‌الدوله
۶ شوال	تشکیل دولت مستوفی‌الممالک
ــــ	پیش آمدن مهاجرت نمایندگان و قصد حرکت احمدشاه به رفتن قم

۱۳۳۴ / ۱۹۱۷ـ۱۹۱۸

۲ محرم	حرکت وحیدالملک، مساوات، محمدعلی کلوب، خلخالی (۱۵ نوامبر) و دیگران از طهران به سمت قم و کرمانشاه (آغاز مهاجرت)
۱۷ صفر	تشکیل دولت فرمانفرما

۳۰ ربیع‌الثانی	تشکیل دولت سپهسالار تنکابنی
ــــ	تشکیل پلیس جنوب
۲۹ شوال	تشکیل دولت وثوق‌الدوله (ده ماه)
۶ ذیقعده	ورود وحیدالملک به برلن به نمایندگی مهاجرین برای مذاکره با دولت آلمان و کمیتهٔ ملی ایرانی

۱۳۳۵ / ۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۹

۱۴ شعبان	تشکیل دولت علاءالسلطنه

۱۳۳۶ / ۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۰

۲۳ محرم	ترمیم دولت علاءالسلطنه
۶ صفر	تشکیل دولت عین‌الدوله
۳ ربیع‌الثانی	تشکیل دولت مستوفی‌الممالک
ــــ	ترمیم دولت مستوفی‌الممالک
۱۸ رجب	تشکیل دولت صمصام‌السلطنه
۸ رمضان	ترمیم دولت صمصام‌السلطنه و بروز قحطی
۲۹ شوال	تشکیل دولت وثوق‌الدوله ـ قرارداد ۱۹۱۹
ــــ	کشتارهای کمیتهٔ مجازات
ــــ	کشتن نایب‌حسین و پسرش ماشاءالله خان کاشی

۱۳۳۸ / ۱۹۲۰ ـ ۱۹۲۱

۱۶ شوال	تشکیل دولت مشیرالدوله و اعلام موقوف‌الاجرا شدن قرارداد ۱۹۱۹
ــــ	حکومت مخبرالسلطنه در آذربایجان و کشته شدن خیابانی
ــــ	مبارزه با اقدامات جنگل
ــــ	کشته شدن حسین چاکوتاهی در جنگ با انگلیسیها

۱۳۳۹ / ۱۹۲۱ـ۱۹۲۲

۱۴ صفر	تشکیل دولت سپهدار رشتی
۸ ج ۲	ترمیم دولت سپهدار رشتی
۱۵ ج ۲	کودتای ۱۲۹۹ و ریاست وزرایی سید ضیاءالدین طباطبائی
ــــ	ترمیم دولت سید ضیاء
ــــ	انفصال سید ضیاء از ریاست وزرائی
۱۷ رمضان	تشکیل دولت قوام‌السلطنه (دو بار ترمیم شد)
۱۵ شوال	افتتاح مجلس چهارم
۲۱ جمادی	مشاجرهٔ دکتر مصدق وزیر مالیه و وکلا و استعفای دولت قوام‌السلطنه

۱۳۴۰ / ۱۹۲۲ـ۱۹۲۳

۲۳ ج ۱	تشکیل دولت مشیرالدوله
ــــ	نخستین بودجه‌بندی توسط وزیر مالیه
۲۰ شوال	تشکیل دولت دوم قوام‌السلطنه

۱۳۴۱ / ۱۹۲۳ـ۱۹۲۴

۲۷ ج ۲	تشکیل دولت مستوفی‌الممالک

۱۳۴۲ / ۱۹۲۴ـ۱۹۲۵

۱ ذیقعده	ترمیم دولت مستوفی‌الممالک
ــــ	پایان مجلس چهارم
۱۶ ربیع‌الاول	تشکیل دولت سردار سپه (سه بار ترمیم شد)
۹ رمضان	ترمیم دولت سردار سپه

۱۳۴۳ / ۱۹۲۵ـ۱۹۲۶

۲۹ محرم	ترمیم دولت سردار سپه

۱۳۴۴ / ۱۹۲۶ ـ ۱۹۲۷

۱۷ محرم	ترمیم دولت سردار سپه
۹ آبان	تصویب قانون خلع سلسلهٔ قاجاریه در مجلس شوری
ـــ	تشکیل مجلس مؤسسان
۲۵ ج ۱	تغییر موادی از قانون اساسی و اعلام سلطنت سلسلهٔ پهلوی
۴ ج ۲	تشکیل دولت محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)

پیوست دوم

فهرست نامه‌ها

چون عده‌ای از نامه‌های اشخاص به تقی‌زاده را در کتاب «اوراق تازه‌یاب مشروطیت» چاپ کرده‌ام دیگر مناسبت نداشت که درین‌جا به بازچاپ درآید. ولی برای آن که علاقه‌مندان بدانند چه نامه‌هایی در آن کتاب هست که با مطالب مندرج در نامه‌های این کتاب ارتباط خواهد داشت مناسب دید که در فهرست زیر مشخصات آنها را بیاورد، (با حروف ریزتر و سراسر میان [ ].

آنها درین فهرست با نشانهٔ اوراق ـ نامه‌ها مشخص شده‌اند.

اما ضرور دانست متن نامه‌هایی راکه به صورت عکسی در آن کتاب آمده بود درین کتاب به‌طور حروفی به چاپ برساند. همچنین نامه‌های اشخاصی که نامه‌های دیگری از آنها درین کتاب نقل شده است برای آن که تسلسل مطالب نامه‌ها محفوظ بماند آوردن آنها را لازم دانست.

بخش اول ـ دوران مشروطیت

۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۵		شمارهٔ نامه
۶ شوال ۱۳۲۴	حسن علی‌داده تبریزی (تبریز)	۱
۱۳۲۴	آصف‌الممالک	۲
۱۶ صفر ۱۳۲۵	شیخ سلیم تبریزی (تبریز)	۳
۲۲ صفر ۱۳۲۵	محمد ابراهیم جعفرزاده (تبریز)	۴
۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۵	مهدی کوزه‌کنانی (تبریز)	۵

۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵	محمود حکاکباشی (تبریز)	۶
۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵	محمود حکاکباشی (تبریز)	۷
بی‌تاریخ	محمود حکاکباشی (تبریز)	۸
[۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵]	حسین عدالت (تبریز)	۹
[۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵]	حسین عدالت (تبریز)	۱۰
[۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵]	حکاکباشی (تبریز)	۱۱
۱۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵	علیمحمد شریف‌الدوله کاشانی (بادکوبه)	۱۲
۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵	میرباقر میرحیدرزاده (تفلیس)	۱۳
۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵	اسدالله موسوی (نجف)	۱۴
۱۹ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۵	مؤیدالاسلام کاشانی (کلکته)	۱۵
۲۶ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۵	اسمعیل احمدزادهٔ تبریزی (انزلی)	۱۶
[۸ شعبان ۱۳۲۵	تلگراف انجمن ایالتی (تبریز)] (اوراق تازه‌یاب)	-
۹ شعبان ۱۳۲۵	عبدالغفار تبریزی (لندن)	۱۷
۱۷ شعبان ۱۳۲۵	عبدالرسول یزدی (شیراز)	۱۸
۲۳ شعبان ۱۳۲۵	سید ضیاءالدین طباطبائی (شیراز)	۱۹
[۲۲ شوال ۱۳۲۵]	محتشم‌السلطنه، حسن	۲۰
۴ شوال ۱۳۲۵	عبدالحسین فرمانفرما (تبریز)	۲۱
۴ شوال ۱۳۲۵	محمدعلی بادامچی (تبریز)	۲۲
۶ شوال ۱۳۲۵	انجمن نصرت آذربایجان (رشت)	۲۳
۷ شوال ۱۳۲۵	عبدالحسین فرمانفرما (تبریز)	۲۴
[۷ شوال ۱۳۲۵	تلگراف عبدالحسین فرمانفرما (تبریز)] (اوراق تازه‌یاب)	-
۱۹ شوال ۱۳۲۵	اسمعیل طهباز مدیرالتجار (تبریز)	۲۵
[شوال ۱۳۲۵]	محمدعلی تربیت (تبریز)	۲۶
۱۷ ذی‌القعدهٔ [۱۳۲۵]	رضا تربیت (تبریز)	۲۷
۲۳ ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۵	محمدجعفر حسینقلی‌زادهٔ تبریزی (داغستان)	۲۸
۸ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۵	رضا تربیت (تبریز)	۲۹

نامه‌های بی‌تاریخ ماه و سال ۱۳۲۵

—	رضازادهٔ شفق، صادق (تبریز)	۳۰
—	صدرالاسلام همدانی (همدان)	۳۱

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه ۱۳۲۶

۱۳۲۷

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه و سال ۱۳۲۷

—	حسنعلی‌خان سرهنگ (اوراق تازه‌یاب)	-
—	حاجی آقا بزرگ (اوراق تازه‌یاب)	-

۱۳۲۸

۳۰ محرم ۱۳۲۸	جلیل محمدقلی‌زاده (تفلیس)	۸۹
۱۸ صفر ۱۳۲۸	مؤیدالاسلام کاشانی (کلکته)	۹۰
[پیش از ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸	موسی‌خان نظم‌السلطنه میرپنج] (اوراق تازه‌یاب)	-
۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸	عبدالغفار غفاری (تبریز)	۹۱
۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸	انجمن ولایتی (کاشان)	۹۲
۲۶ رمضان ۱۳۲۸	هبةالدین شهرستانی (نجف)	۹۳
۱۵ شوال ۱۳۲۸	ارباب کیخسرو شاهرخ (طهران)	۹۴
۱۸ شوال ۱۳۲۸	حسین پرویز (طهران)	۹۵
۱۸ شوال ۱۳۲۸	حسین پرویز (طهران)	۹۶
[۲۱ شوال ۱۳۲۸	شیخ محمد خیابانی (تبریز)] (اوراق تازه‌یاب)	-
[۲۵ شوال ۱۳۲۸	شیخ محمد خیابانی (تبریز)] (اوراق تازه‌یاب)	-
۵ ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۸	حسین پرویز (طهران)	۹۷
۲۳ ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۸	احمد استوار (طهران)	۹۸
۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۸	۱۱۸ خامنه (؟) (طهران)	۹۹

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه ۱۳۲۸

—	شیخ ابراهیم زنجانی (طهران)	۱۰۰
—	حیدرخان عمواوغلی (از خارج)	۱۰۱
—	لطف‌الله مجلل‌الممالک (؟)	۱۰۲

۱۳۲۹

۵ محرم ۱۳۲۹	محمدعلی تربیت (طهران)	۱۰۳
۱۱ صفر ۱۳۲۹	حسین صدرائی (طهران)	۱۰۴
۲۵ صفر ۱۳۲۹	حسین پرویز (طهران)	۱۰۵
۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۹	محمدعلی بادامچی (تبریز)	۱۰۶

۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۹	منوچهر ایرانی (ح) (طهران)	۱۰۷
۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۹	اسمعیل امیرخیزی (تبریز)	۱۰۸
۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹	محمدعلی بادامچی (تبریز)	۱۰۹
۱۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۹	محمدعلی بادامچی (تبریز)	۱۱۰
۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹	حبیب آقازاده (تبریز)	۱۱۱
۵ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹	رضا تربیت (تبریز)	۱۱۲
۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹	احمد استوار (طهران)	۱۱۳
۱۵ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹	علی محمدزاده (زارع) (تبریز)	۱۱۴
۲۹ رجب ۱۳۲۹	محمدعلی بادامچی (طهران)	۱۱۵
۶ شعبان ۱۳۲۹	محمدعلی تربیت (طهران)	۱۱۶
۱۲ شعبان ۱۳۲۹	علی نوبری (تبریز)	۱۱۷
۵ رمضان ۱۳۲۹	محمدعلی تربیت (طهران)	۱۱۸
۵ رمضان ۱۳۲۹	سید عبدالرحیم خلخالی (طهران)	۱۱۹
۱۵ رمضان [۱۳۲۹]	محمدعلی تربیت (طهران)	۱۲۰
۱۵ رمضان [۱۳۲۹]	سید عبدالرحیم خلخالی (طهران)	۱۲۱
۱۹ رمضان [۱۳۲۹]	حسین پرویز (طهران)	۱۲۲
۲۷ رمضان ۱۳۲۹	سلیمان محسن اسکندری (طهران)]	۱۲۳
۱۱ شوال ۱۳۲۹	محمدعلی بادامچی (تبریز)	۱۲۴
۱۱ شوال ۱۳۲۹	حسین کمال تبریزی (تبریز)	۱۲۵
۱۶ شوال ۱۳۲۹	محسن نجم‌آبادی (طهران)	۱۲۶
[۲۵ شوال ۱۳۲۹]	محمدامین رسول‌زاده (استانبول)	۱۲۷
۲ ذیقعدهٔ [۱۳۲۹]	حسین پرویز (طهران)	۱۲۸
۱۰ ذیقعدهٔ [۱۳۲۹]	عبدالرحیم خلخالی (طهران)	۱۲۹
۱۰ ذیقعدهٔ [۱۳۲۹]	حسین پرویز (طهران)	۱۳۰
۱۲ ذیقعدهٔ [۱۳۲۹]	عبدالرحیم خلخالی (طهران)	۱۳۱
۲۱ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹	اسمعیل امیرخیزی (تبریز)	۱۳۲
۲۳ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹	جواد تقی‌زاده (استانبول)	۱۳۳
[۲۷ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹]	محسن نجم‌آبادی (طهران)	۱۳۴
۶ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۹	اسمعیل ممتازالدوله ( ) به دیگری	۱۳۵
۸ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۹	محمدعلی تربیت (استانبول)	۱۳۶

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه ۱۳۲۹

۱۳۳۰

بخش دوم: دوران مهاجرت

۱۳۳۱

۱۳۳۳

۱۳۳۴

نامه‌های بی‌تاریخ روز و ماه ۱۳۳۴

۱۳۳۵

۱۳۳۶

۱۳۳۸

۱۳۳۹

بخش سوم: نامه‌های دوران پهلوی (۱۳۰۰ ـ ۱۳۱۶)

بخش چهارم: لایحه و اعلامیه

فهرست نام اشخاص

پ

خ

د

غ

ل

م

فهرست مکانها و طوایف
(موارد مهم)

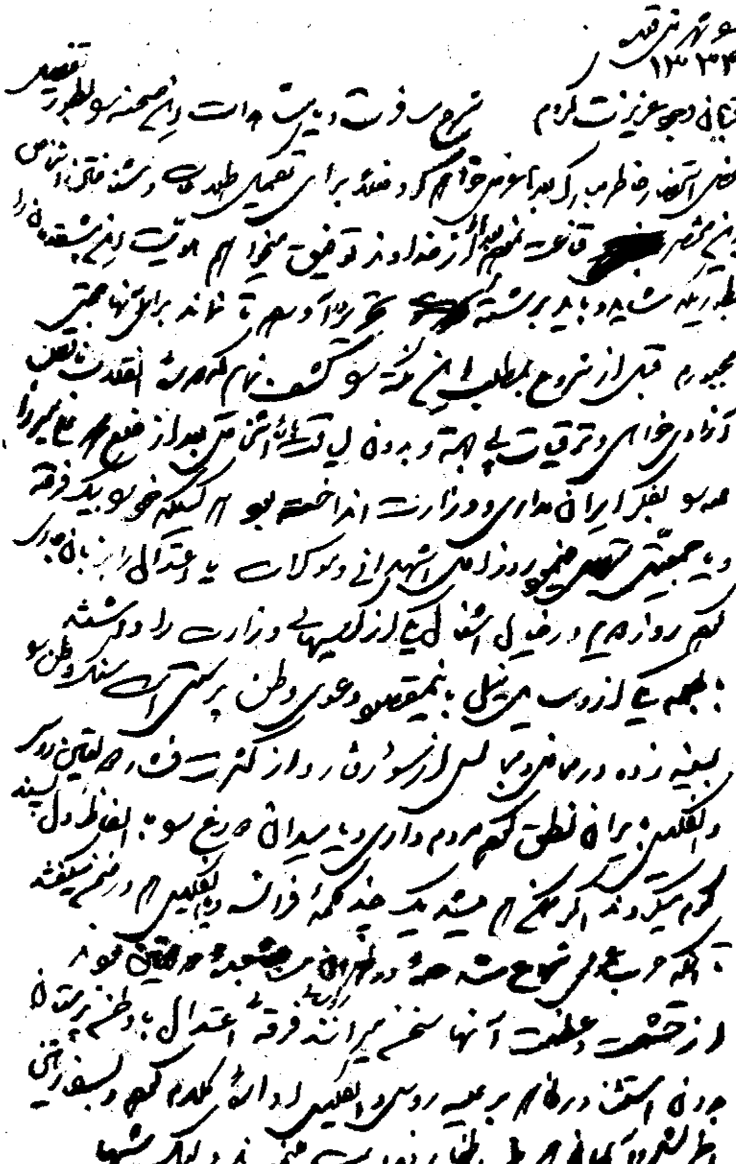
ب

فهرست جراید و کتابها

ف ـ ک

م

فهرست جمعیتها، فرقه‌ها و حزبها


۶ شهر ذیقعده
۱۳۳۴
[illegible]

خط سید جلیل اردبیلی

لوس آنجلس ۲۴ فروردین ۶۲،

حضور مبارک حضرت آقای عنقا زاده روحی له الفداء

آقای معظم محترم
با تقدیم مراتب ارادت و اطاعت و استدعای همت

مراسله مبارک که مرقوم فرموده بودید روز پنجشنبه ۲۲ سپتامبر ۱۱ مرقوم حضرت‌عالی رسیده زیارت گردید.

برحسب دستورالعمل سرکار که فرموده بودید آنرا قرائت نموده و تمام تعلیمات آنرا ذهنی و عملی انجام داده بودم سالها قبل مجموعه‌ها بطور خواندم و البته یکدوره دیگر را هم با دقت خواندم و مطالب دیگری را که آنرا ذهنی نمایم. معذرت مطالب عمده آنکه لازم است و ... به ترتیب مرتب نموده و خارج ذهنی کرده. تا بحال ... دارم که هر مطلب را هم که لازمه رسیدن و انجام آنها با حرکت ... رشد همچنین آنچه را که لازم بهم است عموم اقدام ... نیز یادداشت کرده‌ام و هرگاه لازم باشد اظهار نمایم و خواهم کرد.

مرقوم داشته بودید که سرگذشت حضرت‌عالی را در روزنامه‌ها و ... قرائت کرده باشیم. دانسته‌ام ... جستجو

این افکار به سرکار ... حضرت‌عالی نه تنها ... در حضور شما ... در توجهات ... و سیر در ... دستورات عالیه فرموده و ... کوشش نمودم و ... هر ترقی و خود ... این است که ... خواهم ... که ... آن

از جمله ... کتاب و ... و پیروان ... خود داشته ... می‌گیرید. و ... نکته ... از مکتوب اخیر حضرت‌عالی ۲۸ ... استخراج نموده که ... اطاعت ... و خواهم ... کاملاً ... که این ترتیب ... مکتوب اخیر ... در توجهات حضرت‌عالی این ترتیب معمول ... دیده ... در ... مسعود ... خارج ... با ... همراه ... راه ... تصمیم

... صبح ... دیروز ... رسیده‌اند ... حضرت‌عالی ما ... که امروز ... گذشته ... و ... مکتوب ...

اخیر ... مکتوب دیگری ... در باب ترتیب زندگی و ... مکتوب اخیر حضرت‌عالی اقدامات شده.

خط احمد استوار

لندن ... ۲۷ رجب ۱۳۳۳

هم‌مسلک محترم و شوای معظم ... [illegible] عذر می‌خواهم که به این نهایت فرصت ... [illegible]

یک عریضهٔ خصوصی عرض کنم ... [illegible] و ... [illegible] را ... [illegible]

در زوایای ... [illegible] عرض کنم ... [illegible] خوب و حرف ... [illegible]

ولی ... [illegible] است ... [illegible] ولی تجربه ... [illegible] شد که ... [illegible] و هیچ جهت ... [illegible]

با این حال کار کردن با این ... [illegible] خواهد شد ... آقای ... [illegible]

... [illegible] و ... [illegible] ولی او ... [illegible]

... [illegible] و ... [illegible] مردم مشرق ... [illegible]

در او ... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... [illegible] که مطلوب است ... [illegible] نخواهیم بود ... [illegible]

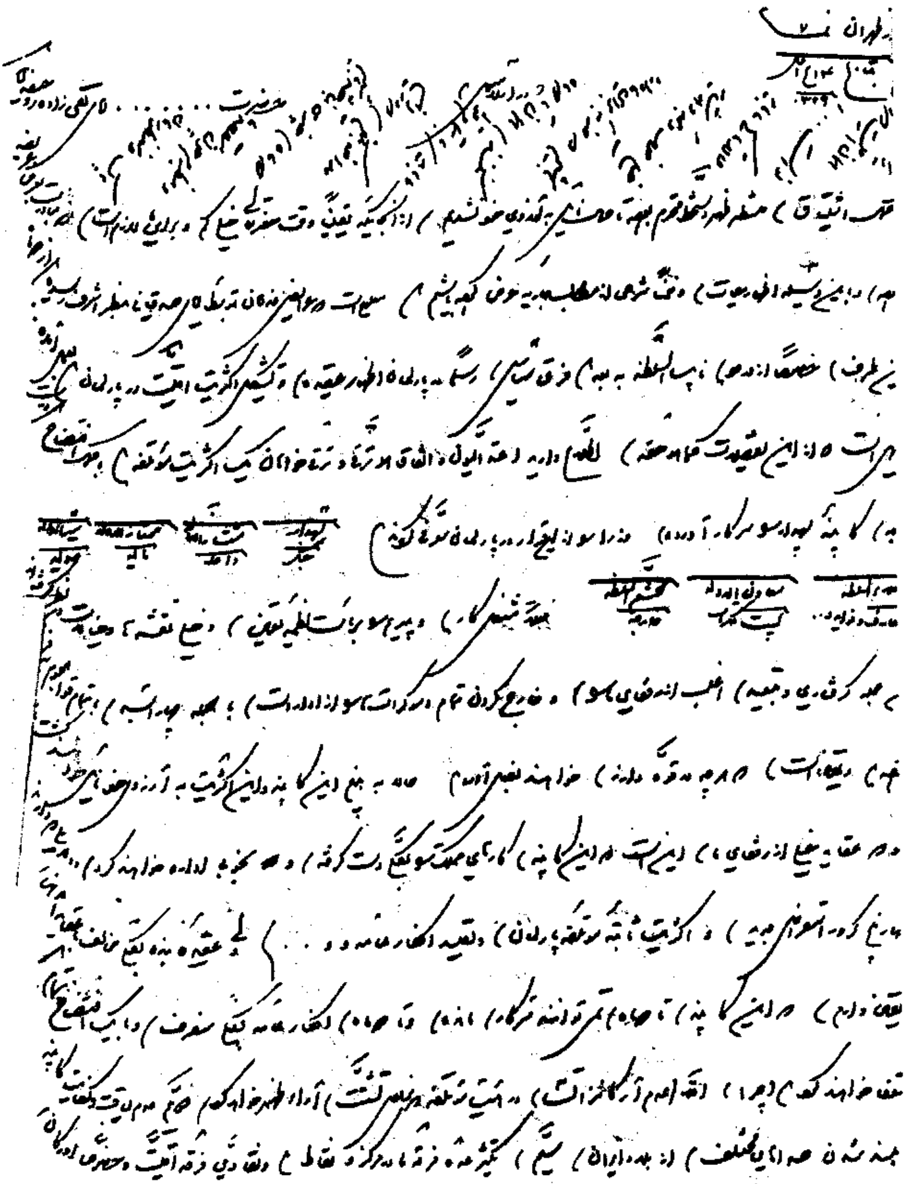
در این باب توجه مخصوص خواهید ... [illegible] و ... [illegible] از ... [illegible] نهایت

اهمیت را دارد و مکرراً ... [illegible] را ... [illegible]

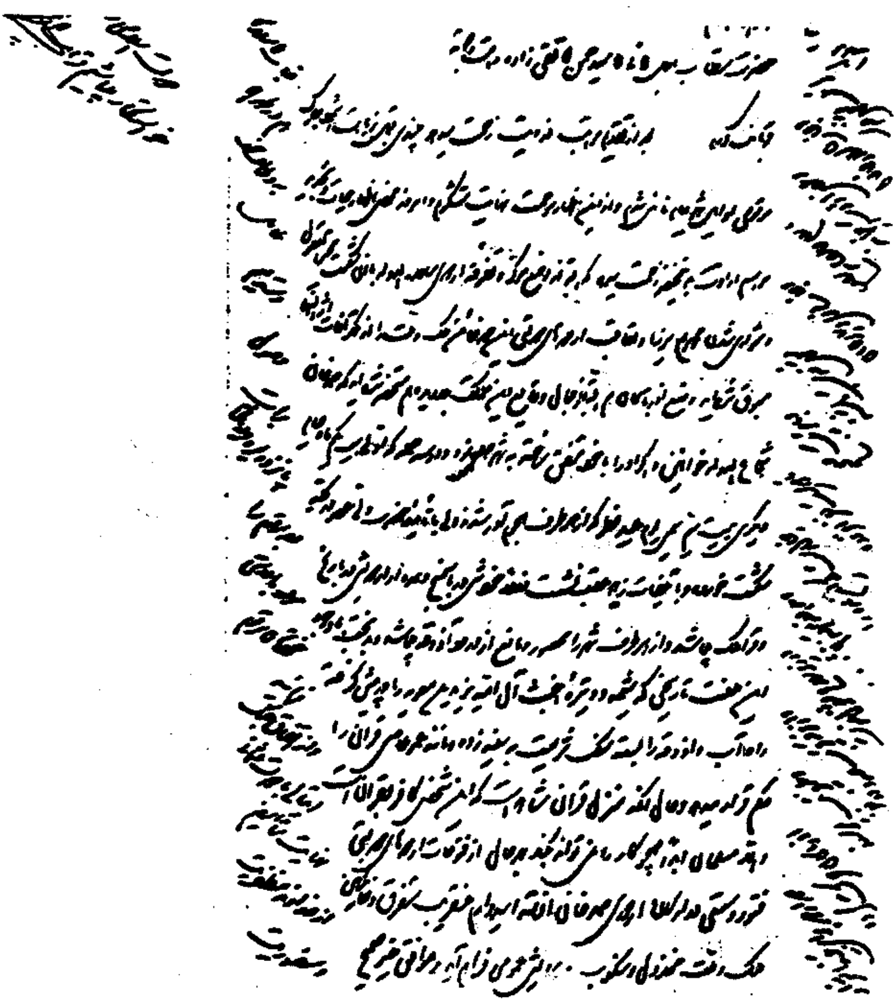
خط محمود اشرف‌زاده

[illegible]

خط اسماعیل امیرخیزی



خط منوچهر ایرانی (ح)



خط محمدعلی بادامچی

[illegible]

خط حسین پرویز

بتاریخ ۹ ذی‌الحجه‌الحرام

قبله‌گاها پس از اظهار مراسم فدویت و عبودیت مطلق و چاکری خالص
بعرض مبارک عالی میرساند اگرچه در تبریز حادثهٔ جدیدی واقع نشده تا مفصلا
بمقام منیع خداوندگاری عرضه دارم ولی بواسطهٔ اینکه مدتی است در عریضه‌نگاری
کوتاهی کرده‌ام بعضی اوضاع حالیه و وضع کنونی را مختصراً عرض میکنم
چند روز قبل طرف عصر یکنفر از مجاهدین قراآرا که میگویند در طهران بجناب
آقای تقی‌زاده گلوله انداخته‌اند اما نگرفته رفته از تلگرافخانه تحقیق کردیم
اگرچه جناب جلالتمآب و سایرین اطمینان صریح دادند که اصل ندارد باز تا رسیدن
جواب تلگراف تبریز منقلب آخرش بسیار نگران بودیم بحمدالله زود این
از دل رفع گردید وضع شهر نسبت بطهران ظاهراً آرام است اما اگر
شورش طهران باین وضع مستمر بماند منافیه که در تبریز شورشی نـ
خواهد بود چنانکه مستبدین گوش بزنگ اند میر هاشم در تخریب
اساس مشروطیت و انقلاب و برپا داشتن غوغا نزاع و فتنه‌انگیزی و
هرج و مرج بدون حق نهایت کوشش و جد و جهد را مینماید بعید نیست
که چند نفر از اشرار را فرستاده و عرصه را بمردم تنگ نگرفته باشد
باز هم اکثر مجاهدین تبریز که اغلب قوهٔ میر هاشم را معدوم میدانند
انجمن اتحاد را که قبله‌گاهی آقا را داشته تأسیس نموده‌اند در این
جمعهٔ گذشته که عموم و علما بوده جمع کثیر بوده‌اند بلیت هم بطبع رسیده
در آن مجلس تقریباً ۷۰ نفر گرفتند از مقصود چنین مفهوم میشود که
انجمن اتحاد مرکز انجمنهای تبریز خواهد شد چه در تبریز در هر محله
مردم خیال تأسیس یک انجمنی دارند و شاید تمامی آنها مربوط
بانجمن اتحاد باشند امر مطاع است.

خط رضا تربیت

روز یکشنبه ۱۰ شعبان

قبله‌گاها بعد از تقدیم سلام این چند سطر را مختصراً معروض حضور مبارک میدارد

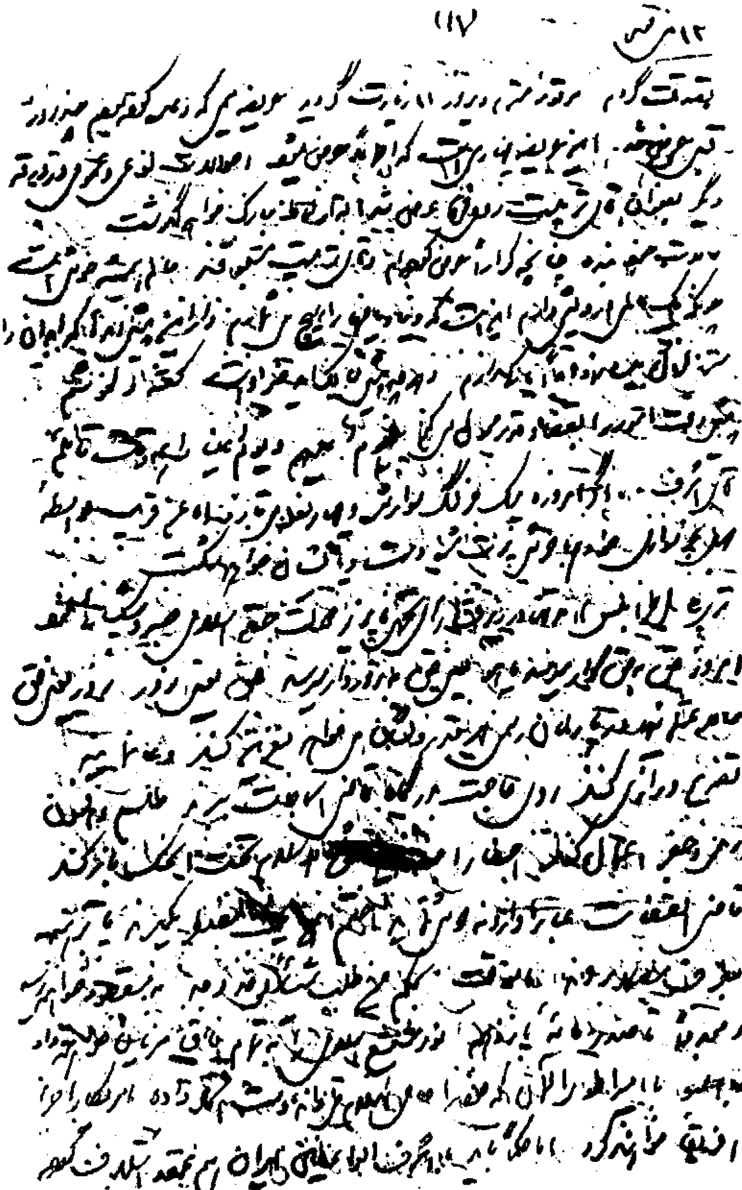
مدتی است که از آن جانب دستخطی زیارت نشده و علتش معلوم نیست. از کیفیت خبر کا[illegible]
نشد اینجا هم بعد از گشتهای زیاد چیزی بدست نیامد. از طرف آقایان [illegible]
نگران هستم نمیدانم در راه چطور گذشت راحت یا با زحمت و چه بسر آمد
قرار براین بود که سرگذشت مختصر را برای این چاکر مشروحاً بفرمائید
بنویسید و آقا میرزا محمد خان و آقا سید عبدالرحیم در [illegible] مهاجرت آذربایجان [illegible]
حبل المتین هم همانطور در جاهایی [illegible] میرزا آقا خان با بهاء الواعظین [illegible]
وارد تفلیس شده در مهاجرت آذربایجان [illegible]. از آقا میرجواد
خبری ندارم چونکه از آن روز که رفته است چیزی ننوشته [illegible] است حال
[illegible]. از اخوی کاغذی رسید نوشته بود که شاید در باکو معلم مدرسه
اتحادیه باشد یعنی نوشته بود که [illegible] گفته است که ترا قبول [illegible] معلمی [illegible]
همه‌جا با آقا سید محمد یکجا [illegible] تا امروز من بیکار هستم مدرسه باز [illegible]
و معلوم نیست که عاقبت کار چون است [illegible] باکو است شاید [illegible]
کار گیلان هم صورتی بگیرد. معلوم است که [illegible]
تبریز کاملا [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] فتح بزرگی [illegible]
وقت تنگ [illegible] مطالب را مشروحاً [illegible] بنویسم فقط مختصراً
عرض میکنم که [illegible] تبریز آمدن لازم است [illegible] اگر بتوانید [illegible] السلطنه را به تبریز [illegible]

خط محمدعلی تربیت

فدائیان توأم   تبلیغ مبارکشان امروز [illegible] از ملاقات و [illegible] شیخ [illegible] مکتوب [illegible] ارسال [illegible]

[illegible] منظر [illegible] و [illegible] انکه اوامرات [illegible] انجمن از [illegible] بهتر [illegible] ولی یک مسئله مهم
[illegible] از [illegible] [illegible] است [illegible] از [illegible] الدوله و [illegible] ملت [illegible]
شده [illegible] میکنند [illegible] بالخصوص [illegible] از اندازه [illegible]
[illegible] عشایر [illegible] دارد و از تفلیس [illegible] مکتوبات [illegible] طهران [illegible]
[illegible] تفلیس [illegible] از این اقدامات [illegible] تفلیس [illegible]
از [illegible] شیخ [illegible] است [illegible] انجمن [illegible] معروف است [illegible] انجمن [illegible]
شیخ [illegible] [illegible] از [illegible] از شیخ [illegible] و حال انکه [illegible]
[illegible] ملت شیخ [illegible] معلوم است [illegible] اوامرات شجاع نظام [illegible] شنیده ام
[illegible] است از [illegible] شجاع نظام از طرف [illegible] [illegible]
و [illegible] نوشته در جواهرات [illegible] است [illegible] از این [illegible]
امانت [illegible] دارید و قیمت [illegible] چهار هزار تومان نوشته [illegible] شجاع نظام [illegible]
[illegible] به [illegible] میکند [illegible]
[illegible] صدا میکند شجاع نظام [illegible] پاره شده [illegible]
[illegible] و [illegible] از سلطان [illegible] کشته شده [illegible]
و [illegible] در [illegible] نوکر [illegible] (۵ نفر)
از نوکرهای شجاع نظام [illegible] شده اند [illegible] کار [illegible] ایران [illegible]
[illegible] میکنند رشید الملک [illegible] بالفعل سواره [illegible] در [illegible]
[illegible] شجاع نظام [illegible] اقبال السلطنه از سرحد [illegible]
[illegible] رسیده اند [illegible] اقدامات [illegible]
[illegible] یک نوکر [illegible] از [illegible]
رسیده [illegible] این [illegible] بار [illegible] آدم [illegible] است
[illegible] سلام [illegible] دارند [illegible]   ۵ شوال ۱۳۲۶

خط محمدعلی تربیت



خط عبدالرحیم خلخالی

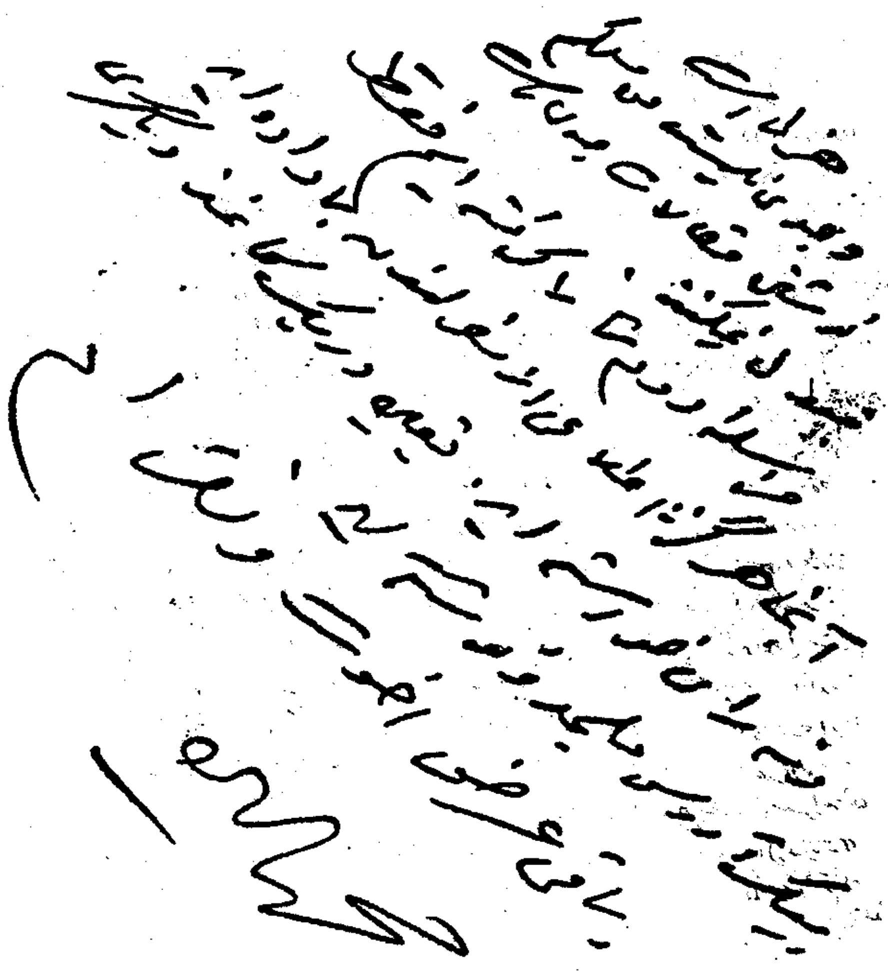
شنبه ۲۸ نوامبر — نمره ۳ — [illegible]

استانبول

دوست عزیزم، مراسلهٔ نمرهٔ سوم شما نیز رسید.

از اوضاع ایران امروزها اینجا نیز جز [illegible] واقف [illegible]. مقالهٔ راجع به ایران نوشته برای شما فرستادم. از اوضاع ایران خیلی [illegible] دارد. [illegible] ایتالیا [illegible] نخواهند [illegible] و اگر [illegible] و [illegible] باشد بلکه [illegible] اقدام کرده اند. از قرار خبر [illegible] که [illegible] داده. [illegible] را بجای [illegible] اشغال نمایند. [illegible] در سفارت [illegible]. مقالهٔ [illegible] واقع شده. [illegible] افغانستان [illegible] بودم و [illegible] دارد [illegible] افتاده [illegible] و [illegible] نتیجه [illegible]. تفصیل [illegible] آنجا [illegible] که [illegible] روزنامه [illegible] در [illegible] کفتم که تا [illegible] ایران [illegible] نمیشود. [illegible] آنجا [illegible] صحیح [illegible] در خصوص [illegible] از [illegible] از تهران [illegible] نوشته [illegible]

خط محمدامین رسول‌زاده



خط محمدامین رسول‌زاده

(شخصی)

КОНТОРА РЕДАКЦІИ
ГАЗЕТЫ
„АЧЫГЪ-СОЗЪ"
(ЯСНОЕ СЛОВО)

Баку, ... 19 г.
۱۰ اوکتیابر ۲۳ ۱۹۱۷ باکو

اونودولماز دوستوم!

صباح چای ایچدیم، میرزا علی محمد خان اویسی اداره‌یه تشریف گتیرشلردی.
احواللرکزی صوردم. [illegible] دیدیلر. [illegible] برلینده‌دیر
سویلدیلر. [illegible]
[illegible]
[illegible] ناگاه [illegible] گلدی. [illegible]
[illegible]
[illegible] آچیلدیم
[illegible]
[illegible] احوالی صورمیورسکز. [illegible]
[illegible] مشغول ایدیم
باکوده [illegible] شریعت [illegible]
مسلمانلق فرقه‌سی تأسیس ایدوب [illegible]
[illegible] واردر. فقط
[illegible]
[illegible] فرقه‌سی [illegible] تأسیس [illegible]
[illegible] روسیه‌نک [illegible]
بوکونلرده فرقه‌نک [illegible] (قورولتایی) [illegible]
فرقه [illegible] اوقدر
مشغولیتم وار [illegible]
[illegible]
[illegible] تأسیس ایلمش
[illegible]
[illegible] که
احوالکز [illegible]

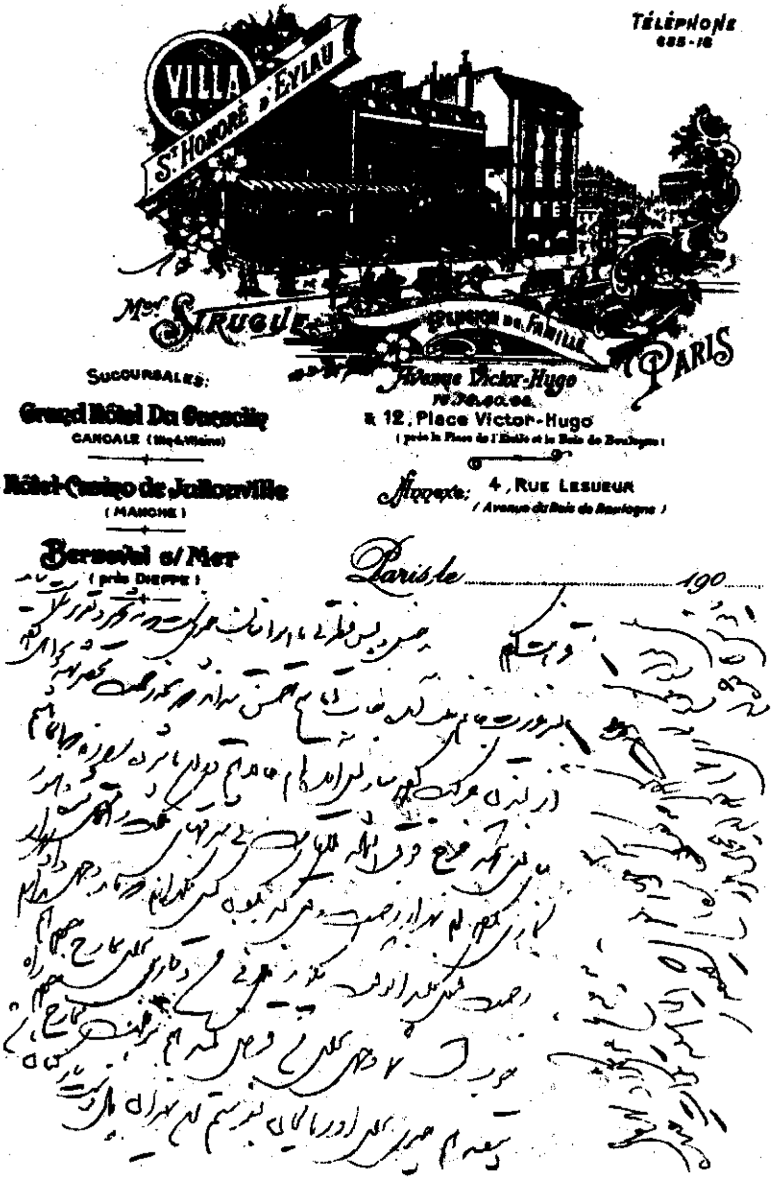
خط محمدامین رسول‌زاده

از قصر   ۲۱ جمادی الاول ۱۳۳۹

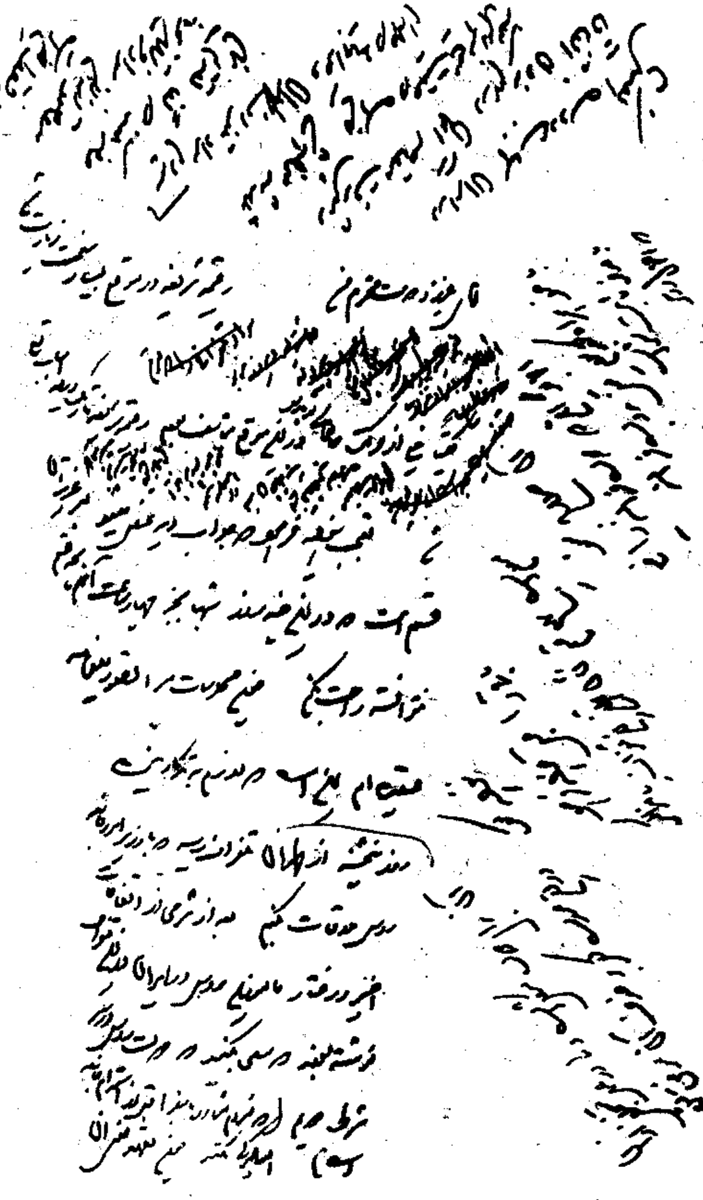
خدمت جناب دوست محترم معظم و رفیق یگانه دام [illegible]

دوست محترما   تا امروز موفق نشدم که جواب مفصل [illegible] خدمت عالی
و قسمتی درد دل بکنم. لذا از وضع عمومی اطلاع نیافته‌ام تا امروز نوشته‌ام
[illegible] به رسیده بودند از اوضاع خصوصی حقیقةً [illegible] می‌کنم
که این همه زحمات و صدمات جانی و مادی و معنوی که در طول
چند ده اخیر بدانها [illegible] بثمر رسیده و در مقابل تجربیات
و استنتاجاتی که کسب کرده‌اید بسیار رایج است و لذت دل
خودم را تبریک می‌کنم و خوشحال و مسرورم که [illegible]
[illegible] با احوال روحیه و اوضاع اجتماعی و سیاسی
ملت عزیز ما نیز [illegible] اگر مشهودات و تجربیات
خودتان که یقین دارم خیلی خیلی [illegible] است بنویسید کتابی
تشکیل [illegible] برقرار لذا از وضع عمومی دلخوش باشیم
و از خطاها و اشتباهات بی‌شمار رفقا و همراهان [illegible] ملت
مأیوس بشوم تنها مایهٔ تسلیت خود همین می‌دانم که [illegible]
از وضع اطلاعات مختصری کسب کنم امروزه در ممالک
مشغول‌اند به تشریح اخلاق و طبیعت و ملیت فرقه‌ها و [illegible]

خط حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر



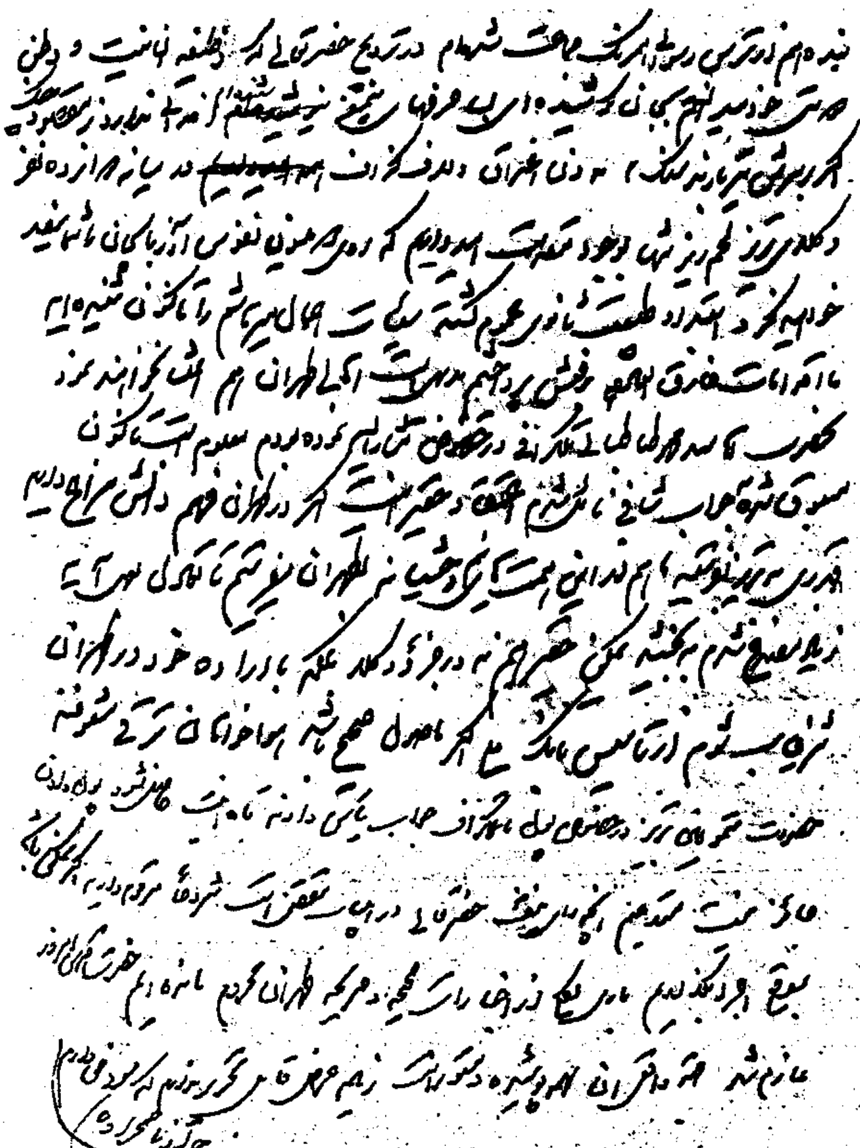
خط شکرالله معتمد خاقان (قوام‌الدوله)



خط عبدالصمد ممتازالسلطنه

[illegible]

خط جواد ناصح‌زاده



خط جواد ناصح‌زاده

[illegible] دیشب کارت عید نیز [illegible] رسید

خوشحال شدم در آن مرقوم فرموده بودند که فراموش نکنم [illegible]

در صورتیکه نکرد بلکه هر وقت رقعه را دیدم خدمت [illegible]

ارادت خود را رسانیده‌ام اگر [illegible] در این [illegible] تقصیر [illegible]

همین اوقات [illegible] مراجعت [illegible]

[illegible]

مبارکه [illegible] فوق [illegible] بلکه بیشتر [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] از سمت مسجد جامع و منبر [illegible]

مجلسین [illegible]

کرده [illegible] خود را [illegible]

آدم [illegible]

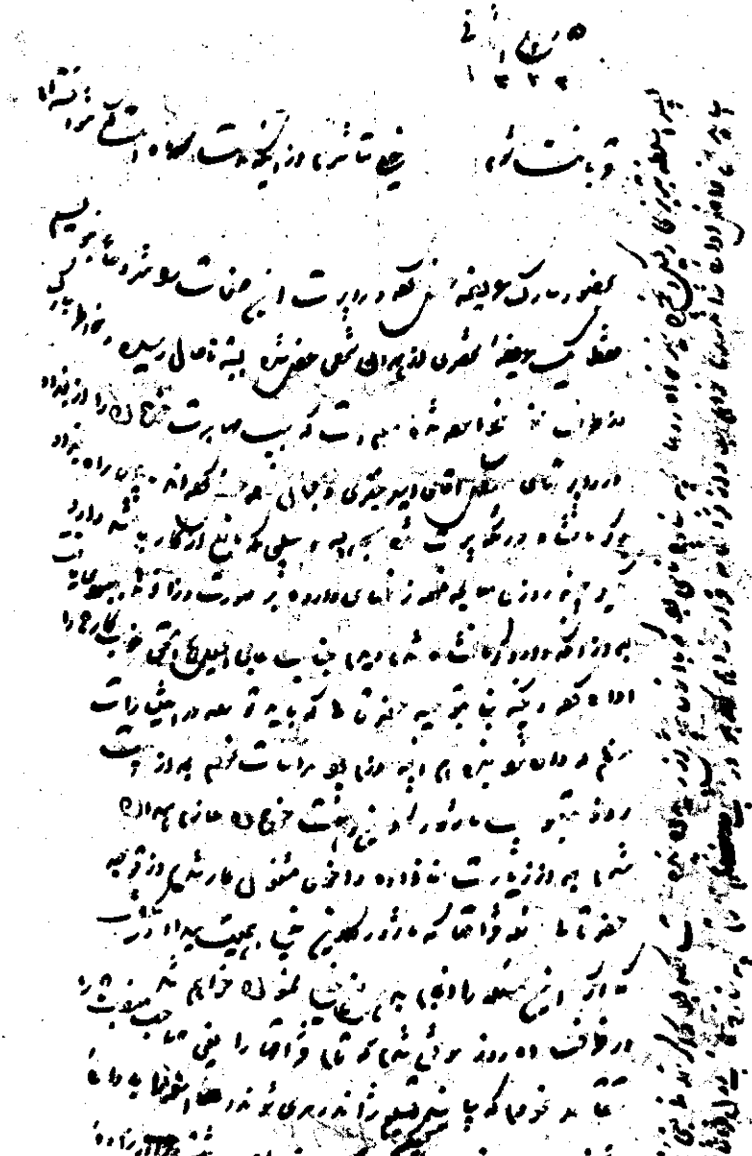
معلوم میشود که [illegible] وزارت [illegible] آدم [illegible]

هستم فقط [illegible] شراب [illegible] خوردم

د (کیفیت) از وقت آمدن [illegible]

[illegible] عبارت بگذریم [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] رفتم [illegible] الملک [illegible]



خط اسماعیل نوبری

پاینده باد شورای ملی

انجمن انصار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میمنت مبارک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسئلت ... [illegible]

اشتمال به تصفیه مهام و معضلات امور دولت و توجهاتی

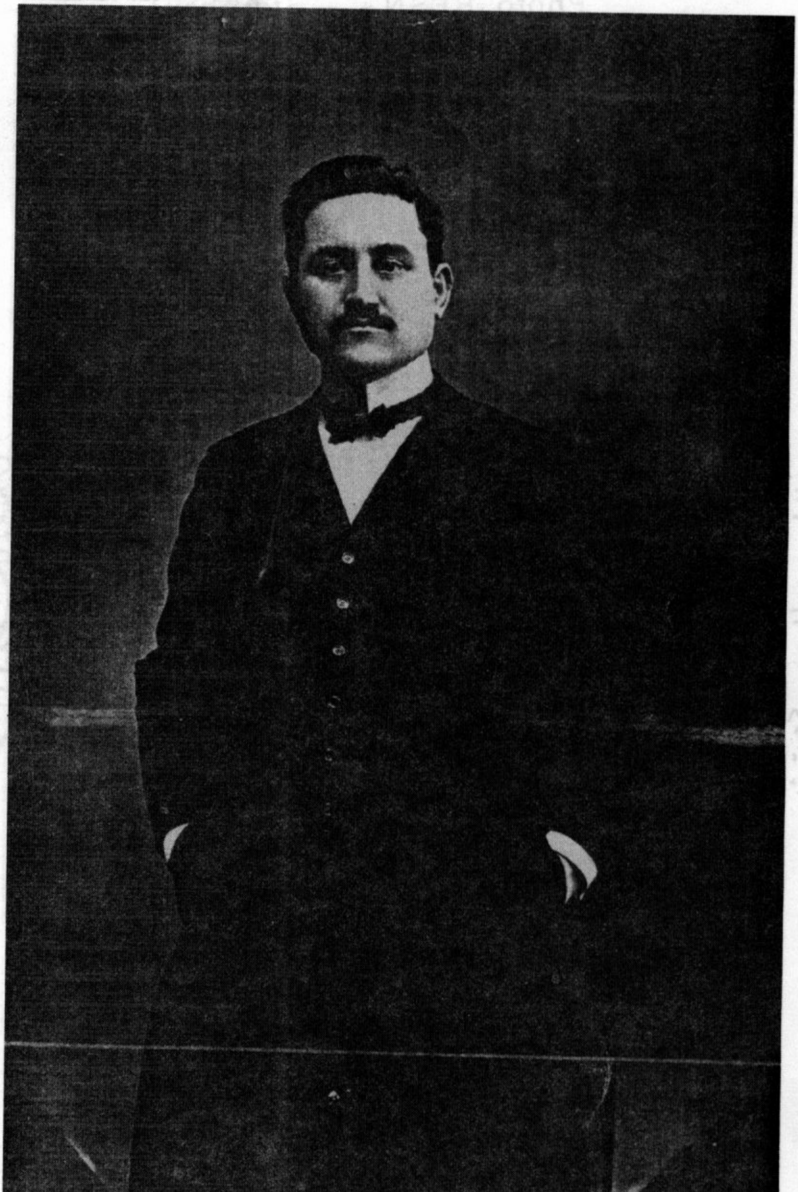
که نوع وقایع ناگوار [illegible] داشته اید از حالت [illegible]

مملکت [illegible] و حوادث ناگوار لار و قتل عام و غارت

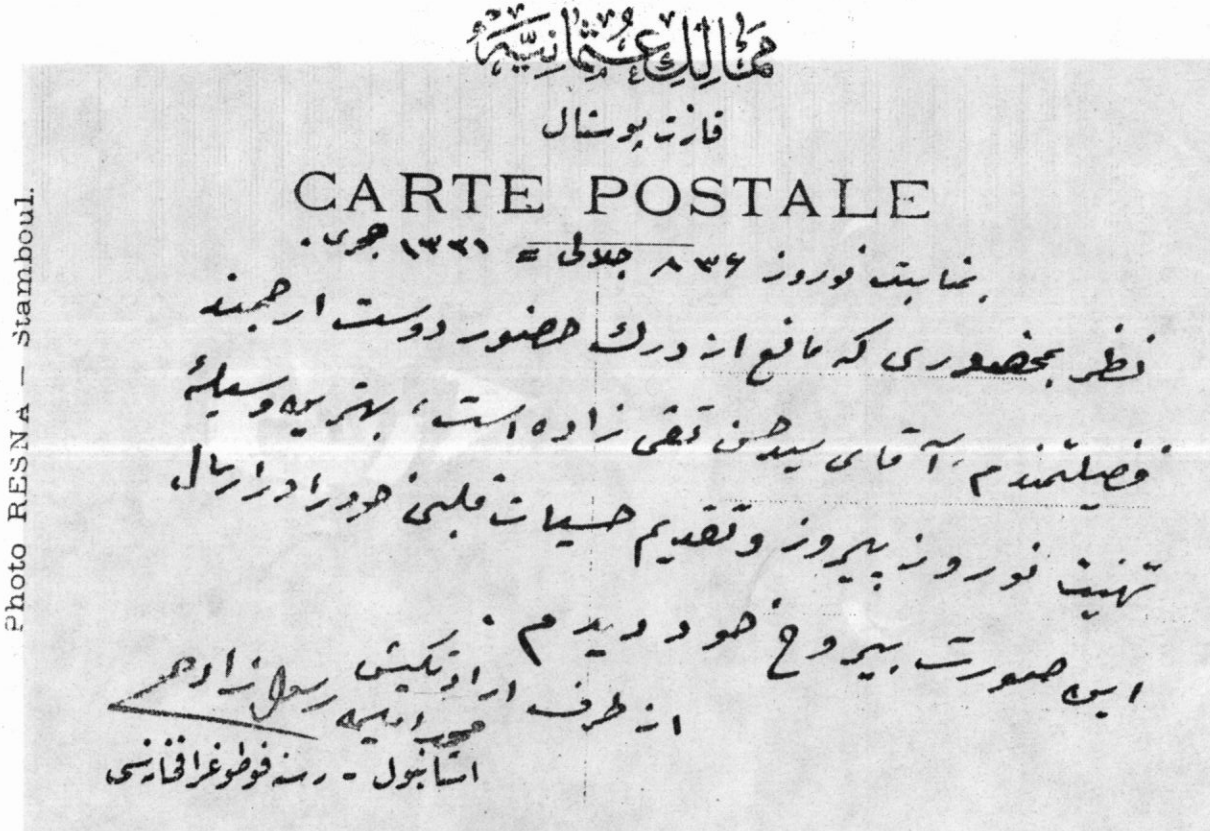
هشتاد کرور از اموال و هتک نوامیس و اتلاف چندین صد نفوس

از اطفال پدر کشته و مادر مرده غفلت فرموده اید

نامهٔ انجمن انصار شیراز



محمدامین رسول‌زاده


ممالک عثمانیه

قارت پوستال

CARTE POSTALE

بمناسبت نوروز ۸۳۶ جلالی = ۱۳۳۱ هجری.

نظر بمحظوری که مانع از درک حضور دوست ارجمند

فضیلتمندم آقای سید حسن تقی زاده است، بهترین وسیله

تهنیت نوروز پیروز و تقدیم حسیات قلبی خود را در ارسال

این صورت بیروح خود دیدم.

از طرف ارادتکیش محب ادیبه رسولزاده

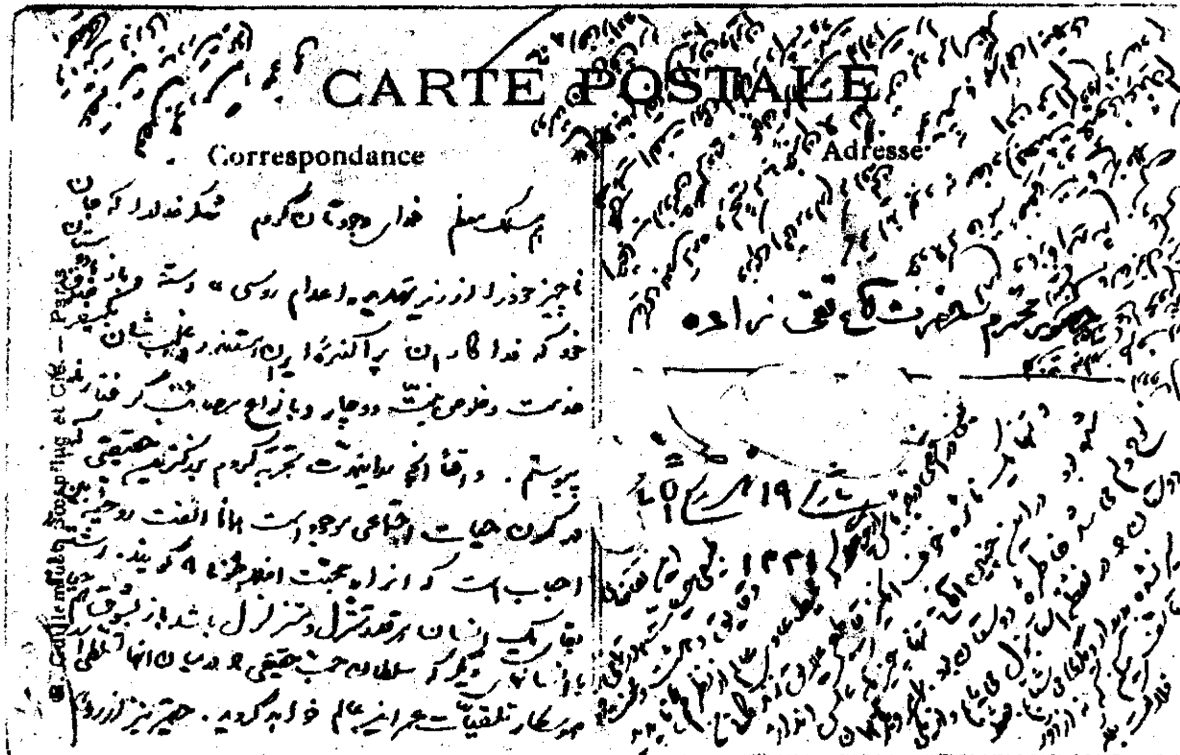
استانبول - رسنه فوطوغرافخانه‌سی

Photo RESNA — Stamboul.

پشت عکس محمدامین رسول‌زاده



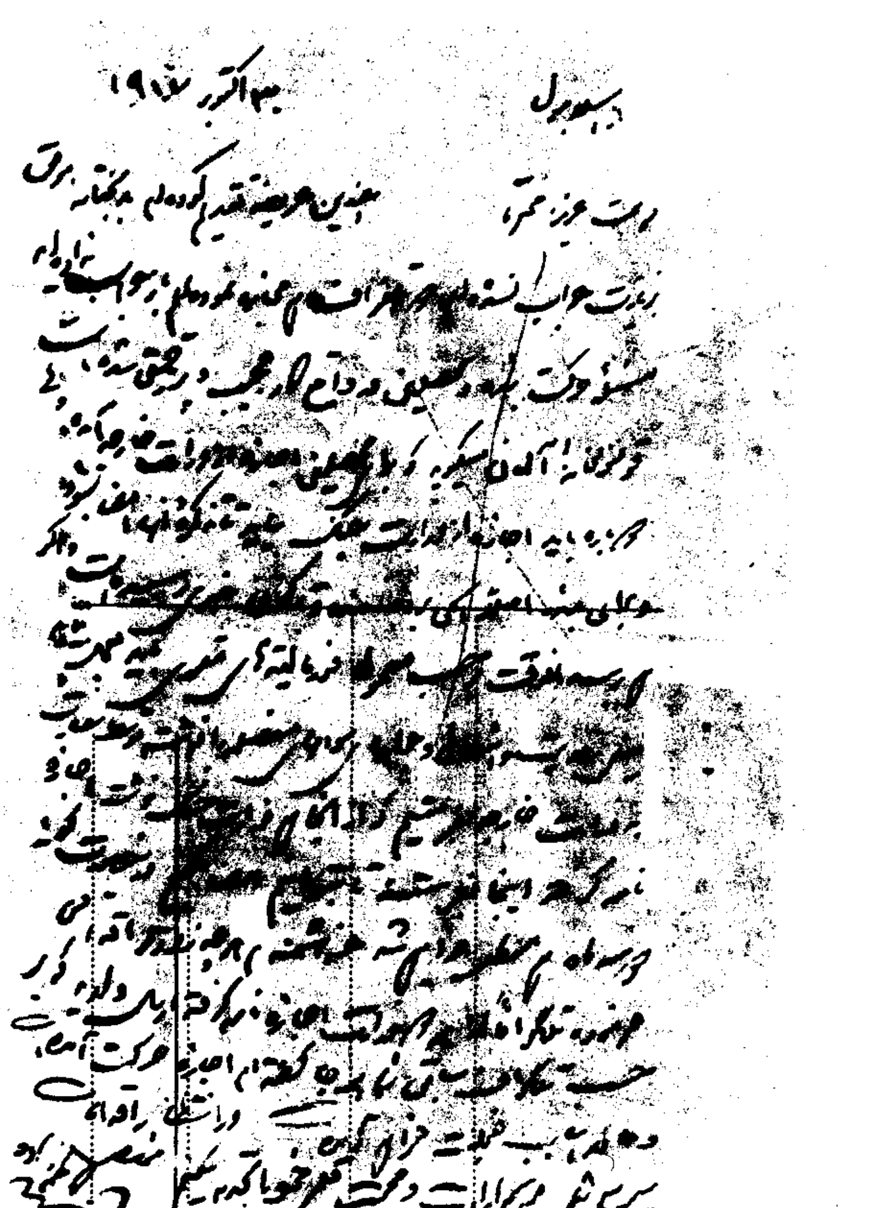
دکتر صادق رضازادهٔ شفق



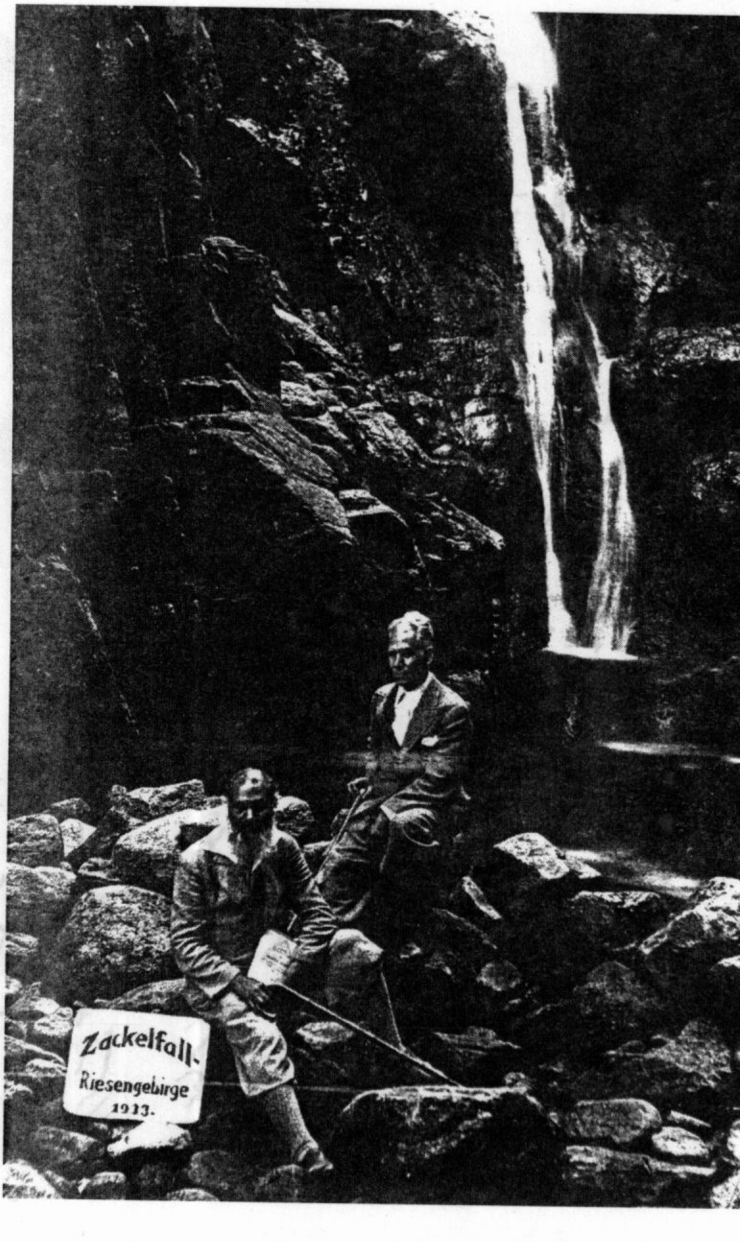
پشت عکس دکتر شفق



حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر



پشت عکس کاظم‌زاده



رضا تربیت و کاظم‌زادهٔ ایرانشهر

۱۰ سپتامبر ۱۹۳۲

دوست عزیز مسلم محترما چند هفته است در جهت‌های تربیت و رهبری دامنه

که بهار را ریزه‌ها مشغول‌تر است دیگر بس هستیم و از حضرتعالی بارها یاد کرده‌ام و امید

وارم روزی هم میسر شود که در خدمت حضرتعالی این نوع مطالب و دلربا را در هوای صاف

و محیط آرام اروپا مشترکاً صحبت کنیم. خدمت خانم محترم عطیه خانم نیز سلام و ارادت

میرسانم و از خداوند ترقی صحت و سعادت برای حضرتعالی و آتیه درخواست میکنم

مخلص فرزند بنده سلام میرساند

ابراهیم ... 2

رضا تربیت

3 704

پشت عکس (تربیت و کاظم‌زاده)